137

Tafsīr-i-Ḥusaynī, vol. I.

(Commentary on the Coran).



۳

تفسیر حسینی

I vol.

Lucknow,
13. XI. 1926.
W. I.

رب يسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

بعد از تمهيد قواعد محامد الهي و تاسيس [illegible] باني ثنا خواني حضرت [illegible] رسالت پناهي عليه و على [illegible]
و اصحابه صلوة مصونة عن التناهي نموده ميشود که قبل ازين باشارت مشتمل بر بشارت مشحون که از [illegible]
جناب امارت پناه ايالت دستگاه معالي صفات اعالي سمات مقرب الحضرة السلطانية موتمن الم[illegible]
الخاقانية عضد الدولة القاهرة رکن السلطنة الظاهرة [illegible] الاسلام و المسلمين [illegible]
والامارة والدنيا والدين نظم کوهر درج کرامت [illegible] برج کمال افتاب اوج حشمت سايه [illegible]
آنکه شمسوار [illegible] عزت عليشير که هست وا[illegible] الجناب و [illegible] دوران پناه [illegible]
نفخه کلزار فضلش [illegible] و دل مستنير از لمعه راي منيرش مهر و ماه دولت او با جهان [illegible]
با سپهر فاش ميکويند هر دم از سر تمکين و جاه کای جهان [illegible] دولت ما [illegible] بجوي
وي سپهر از رفعت [illegible] بخواه اعزه الله العز[illegible] الدارين
سعادة المنزلين شرف صدور يافته بود عنان تو[illegible] تاليف کتاب[illegible]
که محتوي بر چهار مجلد است انعطاف پذيرفت و اتمام مجلد [illegible]
رداده و بنظر اعالي امارة پنا[illegible]
در حيز تعريف [illegible]
الهجرة ايمآء [illegible]
که مجالة [illegible]

خط از چهره شاهد مقصود برکشاید و عرایس مجلات ثلثه بر منصه ظهور جلوه در آید شعر وارجو من الله
نیل المواهب و پر یا ... و درین ترجمه بعد از ملاحظه حذف و اضمار و تخصیص
و تعمیم و حقیقت و مجاز و صحیح معنی آیه بوجهی که شامل بعضی از وجوه تفسیری باشد مذکور
خواهد شد و از اسباب نزول و قصص انبیا آنچه اصح و اشهر است بطریق خیر الکلام ما قل
ذکر خواهد یافت و برخی از سخنان ارباب تحقیق در محلش صورت تلفیق خواهد پذیرفت
و از قرات معتبره روایت ابی بکر از امام عاصم رحمهما الله که درین دیار صفت اشتهار و رتبه اعتبار
دارد تثبیت میکردد و بعضی از کلمات که حفص را با او مخالفتست و بعضی سخنی بسبب بسیاران
خلاف تفسیری کلی می باشد اشارتی میرود والله الهادی اعلم که منه اعتمادی أَعُوذُ بِاللَّهِ پناه
میگیریم و التجای تمام میجوییم بحق و خداوند مطلق مِنَ الشَّيْطَانِ از شر وسوسه دیو فریبنده
سرکش یاد و رمانده از رحمت بیغش الرَّجِيمِ رانده شده از ریاض جنان یا رانده کشته از طبقات
آسمان سورة الفاتحة بِسْمِ اللَّهِ بنام خدای سزاوار پرستش الرَّحْمَٰنِ نیک بخشنده بر خلق بوجود
و بر امتداد ذات الرَّحِيمِ بخشاینده بر ایشان ببقا و محافظت از آفات الْحَمْدُ هر ثنائی و آفرینی
که از ازل تا ابد موجود و معلوم بود و هست خواهد بود جمله آن بتمام و کمال لِلَّهِ مر خدائیرا
که مسمی و موصوف است بهمه اسما و صفات کمالیه و جلالیه و جمالیه رَبِّ الْعَالَمِينَ آفریننده
و پرورنده و دارنده و تربیت کننده و سازنده کار همه عالمیان از ملایکه و جن و انس و وحوش
و طیور و سباع و حیوانات آبی و جز آن الرَّحْمَٰنِ بخشنده وجود بار دیگر در آخرت بعد از فنا
جهانیان الرَّحِيمِ بخشاینده دیگر بار برافت بر مؤمنان و در آوردن ایشان در بهشت جاودان
مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ خداوند روز جزا یا متصرف در آن روز هر چه خواهد یا حافظ اعمال بندگان
یاد دادن و ستدن نامها غلط نشود یا قاضی روز حساب که میان بندگان بحق حکم کند
یا جزا دهنده در روز پاداش إِيَّاكَ نَعْبُدُ ترا میپرستیم و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست
وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ و خاک از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و انجاح سائر حوایج و مهمات
اهْدِنَا ما را راه نمای الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ براهی راست در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود
میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را براه مستقیم که دین اسلام و سنت سید انام
علیه الصلوة و السلام است و حضرت قدوة العارفین غوث الواصلین ناصر الحق والدین
ابو عبد الله قدس الله سره العزیز [...] نکته بلند و کلمه ارجمند فرموده اند و آن
... ما را راه راست یعنی بجب[...] خود مشرف دار تا از التفات بخود و بغیر تو
... فتار تو کردیم جز تو ندانیم و جز تو نبینیم و جز تو نه اندیشیم یا انکه بغیر ...

ما را راه راست یعنی آن راهی که حضرت تراست بر نسبت هر موجودی که آن موجود بی آن برای ندارد و بغایت
کمال وجود بی آن غیر ... در همه احوال جز تو نه بینیم ... راه کریم صِرَاطَ الَّذِینَ بنمای
بما را راه آنکه بفضل خود أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ انعام کرده بر ایشان بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت
و شهادت و صلاحیت یا راه آنها که اهل قرب اند و بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است و بکمال
نعمت باطن که اطلاع بر اسرار حقیقت است که ایشان را معزز و مکرم ساخته غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ
نه راه آنکسان که خشم گرفته بر ایشان یعنی قبل از وجود بمعرض غضب تو در آمده اند و بدان سبب بکفر
اقدام نموده اند یا راه جهودان که بسبب تمرد و معانده و مکابره و قتل انبیا و تحریف کتب الهی
بر ایشان خشم گرفته وَلَا الضَّالِّینَ و نه گمراهان یعنی کسانی که بعد از وجود در طرف مخالف و سبیل
منحرف افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطه افراط در شان مسیح و تفریط در باب حبیب
صلوات الله وسلامه علیهما گمراه گشته اند آمین چنین باد سورة البقرة بسم الله الرحمن
الرحیم الم حروف مقطعه اسرار قرآنست و هر کس بران اطلاع ندارد و گفته اند معنی الم انا الله
اعلم است یعنی منم خدای دانا ذَلِکَ آن کتابی که خداوند تعالی در کتب متقدمه بانزال آن
وعده داده بود الْکِتَابُ این کتاب کامل است یعنی قرآن لَا رَیْبَ هیچ شک و شبهه نیست فِیهِ
درین کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمثابه ایست که هر که در وادی تاملی کند از
ریب باز ایستد و داند که شبهه را در ان مجال نیست هُدًى دلالت کننده است و راه نماینده
لِلْمُتَّقِینَ مر پرهیزگاران که ایشان بدان منتفع شده اند الَّذِینَ آنانکه از صدق عقیده
یُؤْمِنُونَ میگروند بِالْغَیْبِ بنادیده که حق تعالی است و ملائکه و قیامت یا متعلقات آن
یا پوشیده که وحی است و گفته اند غیب قضا و قدر است که مؤمنان بدان ایمان می آرند
وَیُقِیمُونَ و بپای میدارند و ادا میکنند الصَّلَوٰةَ نماز پنجگانه را بشرایط و آداب آن وَمِمَّا
رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه بر ایشان عطا کرده ایم یُنْفِقُونَ نفقه میکنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان
و ارباب استحقاق وَالَّذِینَ یُؤْمِنُونَ و آنانکه ایمان می آورند بِمَا أُنْزِلَ بدان چیزی که فرستاده شده
است إِلَیْکَ بسوی تو از قرآن وَمَا أُنْزِلَ و بآنچه منزل گشته مِنْ قَبْلِکَ پیش از تو بر پیغمبران دیگر چون
صحف و توریت و زبور و انجیل و جز آن وَبِالْآخِرَةِ و بسرای دیگر که دار الجزاست هُمْ ایشان
که یاد کرده شدند یُوقِنُونَ بیگمان میشوند یعنی بوقوع آن متیقن اند أُولَئِکَ آن گروه که
موسوم بدین سمات و موصوف بدین صفات اند که رقم ذکر یافت عَلَى هُدًى بر راه راست
و نشان درست اند مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او براه راست یافته اند
وَأُولَئِکَ و همان گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران از عقبات عقاب و پیوستگان بدرج

نزد او ابرار ذکرهم دلیل اختصاص فلاح است بدین قوم خاصه پس چو ایشان از طریق رستکاری
سرای راست کاران رستکاری است ۰ این آیتها که کذشت در شان مومنان است از اهل اسلام و اهل
کتاب چون عبد الله بن سلام و اصحابه رضی الله عنهم و بعد از مدح مومنان در ذم کافران می فرماید
ان الذین بدرستی که آنانکه از روی عناد کفروا بپوشیدند نور ایمان از ظلمت شرک سواء علیهم یکسانست
بر ایشان ءانذرتهم این که بیم کنی ایشان را و بترسانی از عذاب ام لم تنذرهم یا تخویف نکنی و تهدید
ننمایی ایشان را یعنی اکر بیم کنی و اکر نکنی لا یؤمنون ایمان نمی آورند ختم الله مهر نهاده است خدای
تعالی علی قلوبهم بر دلهای ایشان تا بیان حق فهم نمیکنند وعلی سمعهم و بر کوشهای ایشان
تا سخن حق نمی شنوند وعلی ابصارهم و بر دیدهای ایشان غشاوة پوشش است تا راه حق
نمی بینند ولهم و هم مر ایشان راست از روی استحقاق عذاب عظیم عذابی بزرک در دنیا بقتل
و اسر و در عقبی برنج و قفص این روایت در شان کفار و مشرکان است که حق سبحانه و تعالی دانست
که بکفر میرند چون ابو جهل و کشتکان روز بدر و بعد از مذمت کفار سیزده آیت در شان اهل
نفاق فرستاده که قباحت ایشان بواسطه تلبیس و خداع از کافران اصلی زیادت است ومن الناس
من یقول و از آدمیان کسانند که میکویند آمنا بکرویدیم ما بالله بخدای وبالیوم الآخر و بروز باز
پسین یعنی قیامت وما هم و حال آنکه نیستند ایشان بمؤمنین کرونده کان و راست کویان یخادعون
الله فریب میدهند بزعم خود خدای را والذین آمنوا و آنان را نیز که کرویده اند و ایمان آورده اند یعنی صحابه
چه منافقان با ایشان اظهار ایمان میکردند از روی خداع وما یخدعون و نمی فریبند ایشان
الا انفسهم مکر نفسهای خود را چه وبال آن فریب هم بر ایشان باز میکردد وما یشعرون و نمیدانند
که چنین است فی قلوبهم در دلهاء ایشان مرض بیماری است و آن نفاق باشد و شک در دین
و حقد مومنان و حسد بر ایشان فزادهم الله پس زیادت کرد خدای مر ایشان را مرضا بیماری
یعنی هرچند قرآن فرو می آید شک و شبهه ایشان می افزاید و حسد و حقد ایشان روی
بازدیاد می نهد ولهم و مر ایشان راست عذاب الیم عذابی دردناک که آنرا انقطاع نباشد بما
کانوا بسبب آنچه بودند که با مومنان یکذبون دروغ میکفتند و از روی نفاق اظهار ایمان میکردند
واذا قیل و چون کفته شود یعنی کویند مومنان لهم مر منافقان را لا تفسدوا فساد مکنید و تباهی
مکنید فی الارض در زمین بکفر و معصیت و فریب مومنان قالوا کویند انما نحن بجز این نیست
که ما مصلحون بصلاح آرندکانیم کار خود را بطاعت و خیر الا بدانید ای شنوندکان انهم بدرستی
که منافقان هم المفسدون ایشانند تباه کاران و فتنه انکیزان ولکن لا یشعرون و لیکن نمیدانند
که ایشان مفسد اند واذا قیل لهم و چون کویند مر منافقان را آمنوا بکروید بدلها کما همچنانکه

٢ عناد

امن الناس کرویده اند آدمیان از مهاجران وانصار قالوا کویند باخود یا در میان قوم خود انؤمن
آیا ایمان آریم بتی بنابیم کما آمن السفهاء همچنانکه ایمان آورده اند جاهلان وبی خردان واهل انق
یا آنکه میل انستند که مؤمنان عقلا نه اند ایشان را سفیه کویند کفتند بجهت آنکه خود را
اعقل واعلم واحق اعتقاد کرده بودند پس حق سبحانه وتعالی سفاهت ایشان را بر ایشان رد کرد
وکفت الا بدانید ای مؤمنان انهم بدرستی که منافقان هم السفهاء ایشانند بیخردان ونادانان
که نظر بعاقبت ندارند وبکلی آخرت زدوی کذارند ولکن لا یشعرون ولیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند
واذا لقوا وچون ببینند اهل نفاق ورسی بروی ملاقات کنند الذین آمنوا آنکسانی را که ایمان
آورده اند از اصحابه قالوا آمنا کویند ما نیز ایمان داریم همچو ایمان شما آورده در اسباب نزول آمده
که عبد الله بن ابی واتباعان او روزی صدیق وفاروق ومرتضی را رض دیدند وازروی
خوش آمدی هر یکی را چیزها میکفتند مرتضی رض کفت یا ابن ابی از خدای ترس وترک نفاق
بکن ابن ابی کفت یا ابا الحسن نفاق را با نسبت میفرمائی ومکو که ما همچو شما مؤمن ومصدقیم
حق سبحانه وتعالی درباره او وچنین خبر داد که ایشان چون مؤمنان را ببینند کویند که ما ایمان داریم
چنانچه شما دارید واذا خلوا وچون باز کردند الی شیاطینهم بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان
ویارانی که دارند وبعضی ایشان که شیاطین الانس اند مغرور میشوند قالوا کویند از روی
صدق که انا معکم ما با شمائیم وبر دین وآئین شما انما نحن جز این نیست که ما مستهزؤن فسوس
دارنده کانیم واستهزا کننده کانیم با مؤمنان الله خداوند جزا دهنده یستهزئ بهم جزاء سخریت
واستهزاء ایشان بر ایشان رساند تسمیه جزا باسم فعل بر سبیل مزاوجه است واکر نه حق را
مستهزی نتوان کفت پس معنی آنست که خدای مکافات کند ویمدهم ومهلت دهد وفرو کذارد
زمانی دراز مر ایشان را فی طغیانهم در کذاف واسراف وسرکشی وجهل وتکبر ایشان تا در آن
حالت یعمهون متحیر می باشند اولئک آنها که اهل این صفت اند الذین آنکسانند که از روی
نادانی اشتروا بخریدند وبدل کردند واختیار نمودند الضلالة کمراهی را بالهدی براه یافتکی وکفر را
بایمان وشک را بیقین وجهل را بعلم ونفاق را باخلاص وهلاک را بنجات ودوزخ را ببهشت
وبدعت را بسنت فما ربحت پس سود نکرد ونفع نرسانید تجارتهم بازرکانی ایشان ایشان را
وما کانوا واین کروه نیستند مهتدین راه یابندکان بتجارت حقیقی وسود کردن در آن مثلهم
مانند ایشان یا صفت ایشان کمثل الذی مانند وصفت آنکسی است که شب تاریک ابرناک
در بیابان استوقد برافروزد نارا آتشی بجهت آنکه راه ببیند یا جائی قرار کند تا از موذیان
ودد ان ودشمنان ایمن شود فلما اضاءت پس آن هنگام که روشن کرد انرا آن آتش ما حوله کرد کرد

آتش افروزنده را ذَهَبَ اللّهُ ببرد خدای تعالی بِنُورِهِمْ بنور آتش ایشانرا وَتَرَكَهُمْ وفروگذارد ایشانرا فِي
ظُلُمَاتٍ در تاریکیها یعنی در تاریکی شب وظلمت او لَا يُبْصِرُونَ نه بینند کرده اکرم خودرا صُمٌّ ایشان کرانند
از شنیدن حق یعنی قبول سخن حق نکنند بُكْمٌ گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در اقرار با ایمان
بادل موافقت ندارد پس گویان سخن نیکو نیند عُمْيٌ کورانند بدیده بصیرت از دیدن حق فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ
پس ایشان باز نگردند ازین صفتها وبرهمین وجه محشور شوند قوله تعالی ونحشرهم یوم القیمة علی
وجوههم عمیا وبکما وصما مثل منافقانست که در شب تیره ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمه
شهادت برافروختند وبان مقداری روشنی از ترس قتل ایمن شده میگذرانیدند اما بعد
از مرگ نور اقرار ایشان منطفی گشته در ظلمات ندامت وحسرت وسخط وعقوبت درمانند
أَوْ یا مثل ایشان كَصَيِّبٍ مانند اصحاب باران بزرگ قطره است که بنهیب تمام بزیر آید مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان یا از ابر فِيهِ دران باران یعنی در اثنای باریدن آن یا دران ابر ظُلُمَاتٌ تاریکیهای
باشد از تراکم ابر وتیرگی شب وَرَعْدٌ وآواز صعب که از ابر شنوده شود وَبَرْقٌ وروشنی
از لامع کرده يَجْعَلُونَ می آرند اهل ابر باران از بیم آن أَصَابِعَهُمْ انگشتان خودرا فِي آذَانِهِمْ
در گوشهای خود مِنَ الصَّوَاعِقِ از بیم صدای صاعقها که بدیشان برسد وصاعقه آوازیست هایل
که با او آتش باشد زبانه زده که بهر جای که برسد بسوزد پس آن گروه انگشتان در گوش کنند
حَذَرَ الْمَوْتِ برای پرهیز ونگاه داشت خود از خوف هلاک وبیم مرگ وَاللّهُ مُحِيطٌ وخدای تعالی بعلم
احاطه کننده است بِالْكَافِرِينَ بنا گروندگان وافعال واقوال ایشان بروی پوشیده نیست و
مجازات ومکافات ایشان بوجهی که باید وشاید بدیشان خواهد رسانید يَكَادُ الْبَرْقُ نزدیک
باشد که روشنای برق يَخْطَفُ برباید أَبْصَارَهُمْ بینایهای ایشانرا كُلَّمَا أَضَاءَ هرگاه که بدرخشد
برق وآن درخشیدن او روشن کند راه مارا لَهُمْ برای ایشان مَشَوْا بروند ایشان فِيهِ دران
روشنای وَإِذَا أَظْلَمَ وچون باز تاریک کرده عَلَيْهِمْ برایشان بواسطه خفاء نور برق قَامُوا همانجا بایستند
ومتحیر گردند وَلَوْ شَاءَ اللّهُ واگر خواستی خدای تعالی ذهاب سمع وبصر ایشانرا لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ هرآینه ببردی
شنوای ایشانرا باواز رعد وَأَبْصَارِهِمْ وببردی دیدهای ایشانرا بدرخشیدن برق إِنَّ اللّهَ بدرستی
که خدای تعالی عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز قَدِيرٌ تواناست حق سبحانه درین آیت تمثیل تشبیه میکند منافقانرا
بقومی که در شب تاریک میان بیابان مهلک باشند وباران سخت وابر متراکم ایشانرا فروگیرد
وغریدن رعد ودرخشیدن برق ایشانرا سراسیمه ساخته از هول آواز صاعقه انگشت
بگوش نهند ودران ظلمتها جاده بریشان در پوشیده شود هرگاه که برق بدرخشد وراه پیدا
کرده قدمی چند بروند وباز که نور برق در گذشته تاریکی روی نماید متوقف وسرگردان بمانند

اینجا اسلام را با باران تشبیه کرده که سبب حیات قلوبست وظلمات ان چیزهاست که بر ارباب
نفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه وترک ریاست وجهاد با اقربا وترک ادیان قدیم
وابنها را بزعم ایشان ظلمات گفته ورعد مخاوف وشدائد که پیش آید وبرق غنیمتها و
ظفرها که روی نماید وتشبیه صواعق تهدید ووعید اهل کفر ونفاق پس منافقان مکر بظاهر
اسلام قبول کرده بودند چون احکام جهاد وقتل کفار وامثال آن نازل میشد خوف بر ایشان
استیلا می یافت که نباید که حکم الهی بقتل وجلاء ایشان صدور یابد میخواستند که گوش
از استماع قرآن بر بندند وهرگاه که برق کثرت مال وحصول غنایم بر ایشان درخشان
شدی دین اسلام را پسندیده بدندی وچون تاریکی مجاهدات وریاضات بخیال ایشان رسیدی
در سلوک جاده دین متوقف شدندی حاصل که با سید نعمت دوست ومحنت گریز بودند واز بیم
محنت دشمن وعیب‌جوی واحوال منافقان در هر زمانی بهمین منوال است **نظم** بهنگام راحت
متابع شوند بوقت مشقت منازع شوند چون دولت در آید همه چاکر بند بنکبت زهی
دشمنی بتر اند **یا ایها الناس** ای مردمان **اعبدوا** بپرستید وبندگی کنید **ربکم** پروردگار
خود را که مستحق پرستش اوست **الذی** آن آفریننده‌ای که بقدرت کامله **خلقکم** بیافرید شما را
واز نیست هست کردانید **والذین** وبیافرید آنکسان را نیز که بودند **من قبلکم** پیش از شما
ونتیجه این امر آنست که شما را بعبادت فرمود **لعلکم** تا باشد که شما **تتقون** بپرهیزید
از خشم وعذاب او **الذی** آن خداوندی که بحکمت بالغه **جعل** ساخت **لکم** برای نفع وفایده
شما **الارض** زمین را **فراشا** بساطی بازکسترده جهت آرام در وی وحرکت بر وی **والسماء** وکردانید
آسمان را **بناء** سقفی برافراشته **وانزل** وفرو فرستاد **من السماء** از آسمان یا از ابر **ماء** آبی برفایده
یعنی باران **فاخرج** پس بیرون آورده **به** بسبب آن آب وقتی که با خاک آمیخته شده **من الثمرات**
از انواع میوه‌ها ونباتها **رزقا** روزی ساخته وپرداخته **لکم** برای شما **فلا تجعلوا** پس مکنید
لله مر خدای را **اندادا** همتایان وانبازان در ملک **وانتم** وحال آنکه شما **تعلمون** میدانید که او را مثل
نیست ونشاید که باشد به هیچکس غیر او بر آفریدن مخلوقات ونظم در آوردن موجودات
قادر نیست **وان کنتم** واگر هستید شما **فی ریب** در شک وگمان **مما نزلنا** از آن چیزی که ما فرو فرستادیم
از آیات بدیع **علی عبدنا** بر بنده ما که محمد است صلی الله علیه وسلم ومیگوئید آن ساخته وبافته
اوست **فاتوا** پس بیارید شما که اهل براعت وبلاغتید **بسورة** بمقداری سخن یعنی بیارید
کلامی که در فصاحت وخبرات واخبار از امور غیبیه باشد **من مثله** مانند قرآن **وادعوا** وبخوانید
بتان خود را بمدد کاری یا هر کرا بمعاونت میخواهید بخوانید **من دون الله** از جز خدای **ان کنتم** اگر هستید

اگر بخود توانائی معارضه ندارید **شهداءکم**
حاضران محافل خود را از شعرا وخطبا بخوانید

شا

شما صادقین راست گویان در آنکه این کلام بشرست فان لم تفعلوا پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته
ومثل آن سوره نیاوردید ولن تفعلوا ودر زمان آینده نیز هرگز نتوانید معارضه کردن فاتقوا
پس بپرهیزید النار از آتش دوزخ التی آن آتشی که ممتاز است از سایر آتشها بآنکه وقودها آتش انگیزان
الناس مردمانند یعنی کافران انس والحجارة وسنگ کبریت که حرارت آن صعب تراست وبوی آن
ناخوش تراست اعدت آماده کرده شده است اینچنین آتشی للکافرین برای ناگرویدگان وبشر الذین
وبشارت ده آنکسانرا که بتوفیق حق تعالی آمنوا گرویدند بخدای ورسول وقرآن وعملوا الصالحات
وبجای آوردند کارهای نیکو از ادای فرایض وسنت مضمون بشارت چیست ان لهم آنکه
مر ایشانراست در آخرت جنات بوستانهایی که در وی همه انواع میوها باشد تجری میرود من
تحتها از زیر درختان یا تحت غرفها ومنظرهاء آن الانهار جویهای آب وشیر وخمر وعسل
کلما رزقوا هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان منها از آن درختان من ثمرة از میوه رزقا روزی
ساخته وطعامی پرداخته قالوا گویند هذا الذی این آن میوه ایست که رزقنا داده وخورانیده
بودند مارا من قبل پیش ازین در دنیا وگفته اند هم در بهشت و قول اول اشهر است
واتوا به وبیارند پیش مؤمنان از میوه بهشت متشابها مانند میوهای دنیا وی برنگ وصورت
اما بطعم مختلف باشد چه مزه هر میوها در یک میوه بهشتست ولهم ومر اهل بهشت راست
فیها در بوستانهای بهشت ازواج زنان از حوری واز انسی مطهرة پاکیزه یعنی صاف
جوهر ونیکو منظر یا پاک از عیبها وآفتها که زنان دنیارا باشند وهم فیها وبهشتیان در آن
بوستانها خالدون جاوید باشند کانند ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یستحیی ترک نکند
وباک ندارد ان یضرب آنکه بیان کند مثلا ما مثلی هر چه باشد وبرای هر که باشند آورده اند
که یهودان در قرآن ذکر مگس وعنکبوت شنوده استهزا میکردند که این سخنان بسخن
خدای چه ماند حق سبحانه وتعالی این آیت فرستاد که خدای تعالی از ضرب المثل شرم ندارد ولکن
چه باشد تمثیل به بعوضة پشه خرد فما فوقها پس آنچه فراتر از آن باشد چون ذباب وعنکبوت
فاما الذین آمنوا پس آنکسانی که گرویده اند ودانسته که قرآن کلام حق است فیعلمون پس بیقین
میدانند که انه الحق آن مثل ضرب المثل در است وراست است من ربهم از نزدیک پروردگار
ایشان واما الذین کفروا واما آنها که پوشیده اند حق را فیقولون پس میگویند از روی جهل وعناد
یا از راه طعن وافسوس ماذا چه چیز اراد الله خواست خدای تعالی بهذا بدین که گفت مثلا
از روی مثل یا کافران میگویند که حق تعالی بمثل خویش یضل گمراه کرده است به بدان مثل
کثیرا بسیاری از کفار وازمنافقان که در آن تامل نکنند وحکمت آن در نیابند ویهدی به

مِنَ الْكَافِرِينَ از جمله ناگروندگان وَقُلْنَا يَا آدَمُ و گفتیم ما از محض کرم که ای آدم اسْكُنْ أَنْتَ ساکن شو تو وَزَوْجُكَ
و جفت تو یعنی حوا الْجَنَّةَ در بهشت وَكُلَا و بخورید مِنْهَا از بهشت یعنی میوهای او رَغَدًا خوردنی
بسیار حَيْثُ شِئْتُمَا هر جا که خواهید وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک نگردید هَذِهِ الشَّجَرَةَ این درخت را یعنی
شجر انگور و یا انجیر و اشهر گندم است فَتَكُونَا پس باشید شما اگر بدین شجره نزدیک شوید
مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفسهای خود بارتکاب نافرمانی فَأَزَلَّهُمَا پس بلغزانید و از جای
ببرد آدم و حوا را الشَّيْطَانُ آن دیو سرکش نافرمان بر عَنْهَا از بهشت بعد از آنکه بدست یاری
طاؤس و مار به بهشت در آمده بود و حوا و آدم را وسوسه کرد فَأَخْرَجَهُمَا پس بیرون کرد ایشان را
اسناد اخراج بشیطان مجاز است چه حق تعالی بیرون کرد آدم را و حوا را مِمَّا از آنچه كَانَا
بوده‌اند فِيهِ در آن چون از کرامت و نعمت وَقُلْنَا اهْبِطُوا و گفتیم ما طاؤس و مار و آدم و حوا و ابلیس را
که همه فرو روید از بهشت بدنیا بَعْضُكُمْ برخی از شما لِبَعْضٍ مر برخی را عَدُوٌّ دشمن باشید چون
ابلیس و مار دشمن آدم و اولاد آدم اند وَلَكُمْ و مر شما راست و ذریت شما را فِي الْأَرْضِ
در زمین مُسْتَقَرٌّ موضع قرار وَمَتَاعٌ و برخورداری و منفعت إِلَى حِينٍ تا هنگام رسیدن اجال و بسر
آمدن اعمال فَتَلَقَّى آدَمُ پس فرا گرفت آدم مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خویش كَلِمَاتٍ سخنی چند که آن بقول
اشهر اینست که رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ و این تلقی
وقتی بود که آدم علیه السلام بعد از هبوط بر کوه :: دویست سال بگریست حق تعالی
این کلمات ویرا تلقین نمود و چون آدم این مناجات کرد فَتَابَ عَلَيْهِ پس خدای تعالی
قبول فرمود و بپذیرفت توبه او را إِنَّهُ بدرستی که حق تعالی هُوَ التَّوَّابُ اوست توبه پذیرنده
بندگان الرَّحِيمُ و مهربان بر تائبان قُلْنَا گفتیم ما دیگر باره اهْبِطُوا فرو روید مِنْهَا از بهشت
یا از سموات جَمِيعًا همه شما فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ پس اگر بیاید بشما مِنِّي از نزدیک من هُدًى دلالتی
و بیانی بارسال رسل و انزال کتب فَمَنْ تَبِعَ پس هر که متابعت کند و از پی او رود
هُدَايَ دلالت و بیان مرا فَلَا خَوْفٌ پس هیچ ترسی از تخیل حلول مکاره نیست عَلَيْهِمْ بر ایشان
که متابعت کردند چه ایشان از آفات ایمن باشند وَلَا هُمْ و نیستند ایشان که از تحقق فوت
مقاصد از ایشان يَحْزَنُونَ اندوهناک شوند که بنیل مرادات فایز گردند وَالَّذِينَ
كَفَرُوا و آنکسانی که بپوشیدند حق را نیک وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و بدروغ داشتند
دلایل وحدانیت ما را یا باور نکردند یعنی قرآن را أُولَئِكَ آنگروه أَصْحَابُ النَّارِ اهل آتش اند
هُمْ فِيهَا ایشان در آتش خَالِدُونَ جاوید ماندگانند يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فر
یعقوب اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَتِيَ نعمتهای مرا لفظ نعمت واحد است و معنی

ان

آن نعمتها که بفضل خود نعمتی انعام کردم علیکم بر پدران ونیاکان شما ونیکوی بجای ایشان
نیکوی است بجای اولاد که فخر ومباهات بدان ایشان را نیز حاصلست واوفوا ووفا کنید
بعهدی به پیمان من که در شان پیغمبر امی باشما بسته ام در توریت حق تعالی در توریت آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم به پیغمبر امی تعریف کرده کما قال سبحانه وتعالی النبی الامی الذی یجدونه
مکتوبا عندهم فی التوریة اوف بعهدکم تا وفا کنم بعهد شما یعنی جزای وفاداری بشما
برسانم وایای وازمن فارهبون بترسید در نقض عهد وشکستن پیمان وآمنوا وبگروید
بما انزلت بانچه فرو فرستادم از قرآن مصدقا در حالتی که فرو فرستاده موافق است در توحید
ووعد ووعید لما معکم مر آن چیزی را که با شماست یعنی توریت ولا تکونوا ومباشید اول
کافر به اول کراهی ناگروندگان از اهل کتاب به بقرآن ولا تشتروا وبدل مکنید بایاتی بآیتهای
کتاب من که در توریتست ثمنا قلیلا بهای اندک را مخاطب علماء یهودند که بدله میکردند
بهدایا وصلات کعب بن اشرف وامثال او آیات توریت را تحریف میکردند وامر محمد را
صلی الله علیه وسلم می پوشیدند وایای فاتقون وازمن بترسید در فروختن کتاب ربانی
بحطام فانی ولا تلبسوا ومیامیزید الحق سخن راست ودرست را که در توریتست از صفات
محمد صلی الله علیه وسلم بالباطل بنا حق که شما بدست خود می نویسید وتکتموا ومی پوشید
الحق حق را که صفت مصطفی است صلعم وانتم تعلمون وشمای دانید که این آن پیغمبر است که
نعت او میپوشید واقیموا الصلوة وبپای دارید نماز مسلمانان را بدان وجه که ایشان
میگذارند وآتوا الزکوة وبدهید زکوة مال بطریق اهل اسلام وارکعوا ونماز گذارید
مع الراکعین باركوع کنندگان یعنی باجماعت مسلمانان اتامرون الناس ایا می فرمائید مردمان را
بالبر بنیکوی وتنسون وفراموش میکنید انفسکم کار نفسهای خود را وانتم وحال آنکه شما تتلون
الکتاب می خوانید توریت را افلا تعقلون آیا در عقل خود را کار نمیفرمائید در شان بعضی از
یهود مدینه است که یاران خود را که در وقت اسلام آمده بودند بر انقیاد احکام شرع محمدی ترغیب
میکردند وخود از سلوک سبیل مسلمانی تحاشی مینمودند واستعینوا ویاری خواهید بالصبر
بشکیبای کردن در ادای طاعت یا بروزه داشتن والصلوة وبگذاردن نماز فرائض
وانها وبدرستی که نماز بطریق مسلمانان لکبیرة بزرگیست ودشوار وگران است الا علی الخاشعین
مگر بر شکستگان ازاد وآرام گرفتگان باطاعت که مومنانند وعبادت بر ایشان گران نیست زیرا که
نفسهای ایشان بپرستش مرتاض شده ودر مقابله ریاضات نفس عطاها از افاضات
حق بدیشان رسیده بیت جهد کن تا نور تو رخشان شود تا سلوک خدمتت آسان شود

پس در صفت خاشعان میفرماید که الذین یظنون یقین میدانند انهم ملاقوا ربهم ایشان
رسیده کانند بجزای پروردگار خویش وانهم الیه و بدرستی که این نیز میدانند که ایشان الیه
بسوی پروردگار خویش جهت پاداش گرفتن راجعون باز گردکانند یا بنی اسرائیل اذکروا
ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمتی نیکوئیهای التی آن نیکوئیها که انعمت علیکم انعام کردم بر شما
وانی وانرا نیز یاد کنید که فضلتکم تفضل کردم اجداد شمارا وفضل نهادم علی العالمین بر عالمیان
که در روزگار ایشان بودند واتقوا وبترسید یوما از عذاب روزی که دران روز لا تجزی
حق گزاری نکند و نتواند نفس هیچ نفس مؤمنه عن نفس از نفس کافر شیئا اندک چیزیرا
از مکافات یا کفایت نکند هیچکس از هیچکس چیزی از عذاب ولا یقبل وپذیرفته نشود
منها ازان نفس کافره یعنی برای او شفاعة درخواستی بران تقدیر که کسی شفاعت کند
ولا یؤخذ وا گرفته نشود منها ازان نفس کافر عدل فدیه که عوض خود بدهد برای کشتن
عذاب ولا هم ونباشند کافران که دران روز ینصرون یاری داده شوند یعنی هیچکس
ایشانرا یاری نکند در دفع عذاب واذ نجیناکم ویاد کنید ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم
شمارا مراد اجداد ایشان است سنت بر فرزندان نهاد که حصول اولاد بسبب آبا واجداد
باشد ورهانیدن ایشان از که بود من آل فرعون از اتباع ومتعلقات فرعون یسومونکم
عذاب میکردند تا میچشانیدند شمارا سوء العذاب سخت ترین وبدترین عذابی
یذبحون ابناءکم میکشتند ابناءکم پسران شمارا در طفولیت بسبب خوابی که فرعون دیده بود
که منجمان گفته بودند که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک قبطیان وخرابی
ملک از دست او بود ویستحیون وباقی میگذاشتند نساءکم دختران شمارا برای خدمت
خود وفی ذلکم ودرین ذبح پسران وخدمت فرمودن دختران بلاء محنتی وآزمایشی بود
مر شمارا من ربکم از نزدیک پروردگار شما عظیم بزرگ وبی نهایت واذ فرقنا ویاد کنید
از انزمان که بشکافتیم بکم بشما یعنی بسبب نجات شما البحر دریاء قلزم را وقتی که از فرعون
میگریختند ودریا در پیش شما ولشکر دشمن از عقب شما فانجیناکم پس برهانیدیم
شمارا از غرق آن لشکر واغرقنا وبآب فرو بردیم آل فرعون کسان فرعون را وانتم وحال آنکه
تنظرون شما مینگریستید بدیدها که چگونه بشکافته میشد با فرعونیان نگاه میکردید چون
غرق میگشتند واذ واعدنا موسی ویاد کنید از انکه وعده دادیم موسی را از بهر دادن کتاب
ووعده دادموسی مارا بامدن بجانب طور اربعین لیلة چهل شبانه روز یعنی بعد از
انقضاء آن ثم اتخذتم پس فرا گرفتید شما العجل گوساله را بخدای من بعده بعد از رفتن

موسی بطور وانتم وشما ظالمون ستمکارانید بوضع عبادت حق در غیر موضع آن ثم عفونا پس عفو کردیم
ودرگذرانیدیم عنکم از شما بعد از توبه شما وهلاک نکردیم شما را من بعد ذلک پس از آن چنین منکری از شما
صادر شد واین عقوبت از برای شما بود که لعلکم تا مگر شما تشکرون شکر کنید خدای تعالی بر نعمت عفو
واذ آتینا موسی ویاد کنید از آن زمان که دادیم موسی را الکتاب توریت والفرقان وحجتی جدا کننده میان حق
وباطل لعلکم تا مگر شما تهتدون راه راست یابید بدان کتاب وحجت واذ قال موسی ویاد آورید
از آن که گفت موسی لقومه مر قوم خود را یعنی آنها که عبادت عجل کرده بودند یا قوم ای گروه من انکم
بدرستی که شما ظلمتم ستم کردید انفسکم بر نفسهای خویش باتخاذکم بفرا گرفتن شما العجل گوساله
بخدایی فتوبوا پس باز گردید بتضرع وزاری الی بارئکم بسوی آفریدگار خود فاقتلوا پس بکشید
خود را انفسکم نفسهای خود را نفسهای خود را یعنی ای کسانی که گوساله پرستیده اید
بکشید کسان خود را از گوساله پرستان ذلکم این کشته شدن شما خیر لکم بهتر است شما را
از زندگانی دنیا عند بارئکم نزدیک آفریننده شما بعد از این حکم عبده عجل بصحرا رفتند
وبنو امکن سرها در پیش افکندند وهارون علیه السلام با دوازده هزار مرد شمشیر کشیده
بیامدند واز اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار از ایشان بکشتند پس رب العزة بی
فرمانید که چون فرمان قبول کردید فتاب علیکم پس توبه شما بپذیرفت انه هو بدرستی که اوست پذیر
التواب توبه را الرحیم مهربان بر توبه کاران در لطایف قشیری فرموده که توبه بقتل
منسوخ نیست اما توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند با شما نوا توبه خواص این امت
قتل است درانها بتحاندر یا منت صاحب بحر الحقایق آورده که قتل نفس در ظاهر هم
وعین تولد کرد وهمه کافران ما قتل نفس در باطن جز بنور خالص را میسر نشود وآن قتل
بقطع از هوا ومرادها باشد نظم نفس خود را کش حجاب زندگی کرد خواجه را کشتن است
او را بندگی کرد تو طمع داری که او والی جفا بسته داری در وفا هرچه را این تمنا
کی باشد موسی باید که اژدها کشد واذ قلتم ویاد کنید از آن که گفتید هفتاد تن از احبار قوم
شما با موسی علیه السلام بطور رفته بودند تا کلام حق بشنوند وچون شنودند بعد از شنودن
گفتند یا موسی لن نؤمن لک ای موسی تصدیق نکنیم لک مر ترا که درین سخن که از وی حکایت
شنیده ام که سخن حق است حتی نری الله تا وقتی که ببینیم خدا را جهرة
آشکارا وروی برو فاخذتکم پس فرا گرفت احبار شما را بدین گستاخی که کردند الصاعقة آتشی
از آسمان فرود آمد وانتم وشما یعنی وشما ایشان تنظرون می نگریستید یا مراد آتش وکوه
صاعقه آوازی سهمی بود که از آسمان بیامد وچون قوم شنودند بیکبار بمردند وموسی علیه

نجی در آن بود و در آن میگریست و میگفت خداوند من یا بنی اسرائیل چه کردیم بزرگان قوم ایشان
کجا شدند حق سبحنه وتعالی انبیا را زنده کرد اینست چنانچه فرمود ثم بعثناکم پس برانگیختیم
و زنده کردیم شما را من بعد موتکم پس از آنکه مرده بودند بصاعقه لعلکم تا شاید که شما تشکرون
سپاس داری کنید مر حق را و زنده کرد، شما که حیات از احوال نعم است وظللنا و سایه بان
ساختیم علیکم بر شما الغمام ابر را تا از حرارت افتاب متضرر نشود و این وقتی بود که بنی اسرائیل
در تیه ماندند و با ایشان خیمه و سایه بان نبود وانزلنا و فرو فرستادیم علیکم بر شما در تیه المن
ترنجبین والسلوی و مرغی بر شکل سمانی وان طایر استاد طرف بین ان کنجشک بزرگ تر
وان کبوتر خورد تر و در تفسیر میگویند آن مرغان بر شاخهای گیاه نشستند و انواع نغمات
خوش و اصوات دلکش از ایشان بظهور رسیدی پس باوی بر ایشان بوزیدی و برها
ایشان بر تختی سرخ بودی پاکیزه و بریان و بر خوان واستخوان بنی اسرائیل بر میداشتند
و با ترنجبین می آمیختند وکلوا و گفتیم که بخورید من طیبت ما رزقناکم از طیبات یعنی از پاکیزهای
آن چیز که روزی کردیم شما را یعنی هر صبح هر روز میرسد بخورید و برای خود ذخیره
مینهادند و هم متعفن و متغیر می شد وما ظلمونا و ستم نکردند بر ما بدین نا سپاسی ولکن کانوا
ولیکن بودند که از روی نادانی انفسهم بر نفسهای خود یظلمون ستم میکردند که بر رزاق حق
اعتمادی نا نموده باز خار میکشیدند واذ قلنا و یاد آورید چون گفتیم شما را ادخلوا در آئید
هذه القریة درین شهر ایلیا یا اریحا که ده جبا نوانست فکلوا پس بخورید منها از بن دیه
یعنی میوها و طعامهای وی حیث شئتم هر جا که خواهید رغدا خوردنی گوارنده وادخلوا
الباب و در آئید از درهای بران دیه سجدا سجده کنان خلاصی یافتن را از تیه وقولوا
و بگوئید حطة در خواست ما حطاست این لفظ کلمه استغفار ایشان بود بمعنی آنکه
بیفکن از ما گناهان ما را نغفر لکم تا ما بیامرزیم مر شما را خطیکم گناهان شما بسجود و دعا
وسنزید و زود باشد که زیادة کنیم المحسنین نیکوکاران در ثواب ایشان فبدل الذین پس
بگردانیدند از روی استهزا آنانکه ایشان ظلموا ستم کردند بر خود قولا آن سخن را
که با مور بودند بگفتن آن غیر الذی بجز آنچه قیل لهم گفته شده بود مر ایشان را حق سبحنه وتعالی فرموده
که بگوئید حطة ایشان گفتند حرفی سقا سابعی گندم سرخ بدل کردند توبه بمطلوب خود
ازخود فی فانزلنا پس فرو فرستادیم علی الذین ظلموا بر آنها که ستمکاری کردند بتغییر قول
رجزا عذابی وعقوبتی من السماء از اسمان بما بهانه چیزی که کانوا بودند که بوده اند بدان حیز
یفسقون بیرون رفتند از حد زمان وان عذاب آتشی بود ند و آمد و همه را سوخت

١٢ السان

بر ایشان کماشته شد که یکساعت بیست وچهار کس بمردند وبقول هفتاد هزار کس وَاِذِ اسْتَسْقٰى مُوْسٰى
ویاد کنید آن روز که چون موسی علیه السلام آب ما خواست از ما لِقَوْمِهٖ برای قوم خود که بعد از خوردن
[illegible] تشنه شد[illegible] پس گفتیم ما مر او را که ای موسی اضْرِبْ بزن بِّعَصَاكَ بعصا وخود که آن
[illegible] ید الْحَجَرَ سنگی معین را وان سنگی بود مربع به بزرگی سر آدم که حق تعالی از بهشت
فرستاده بود وموسی علیه السلام بفرمان مولی عصا بر سنگ زد فَانْفَجَرَتْ پس شکافته شد مِنْهُ
از آن سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانسته
كُلُّ اُنَاسٍ هر یکی از آدمیان یعنی از اسباط مَّشْرَبَهُمْ آبشخور خود را كُلُوْا بخورید از من وسلوی
وَاشْرَبُوْا وبیاشامید مِنْ رِّزْقِ اللّٰهِ از روزی که خدای تعالی بی رنج وتعب بشما داده وَلَا تَعْثَوْا وازحد
درمگذرید فِي الْاَرْضِ در زمین مُفْسِدِيْنَ در حالتی که شما تباهکارانید وَاِذْ قُلْتُمْ يٰمُوْسٰى ویاد آورید
آنرا که گفتید ای موسی لَنْ نَّصْبِرَ ما هرگز صبر نتوانیم کرد عَلٰى طَعَامٍ وَّاحِدٍ بر طعامی یگانه یعنی من وسلوی
هرچند طعام دو بود اما هر روز در هم پیوسته یکی می ساختند فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا بیرون
آرد برای ما از آن چیزی که او را اَنْبَتَتِ الْاَرْضُ میرویاند زمین نسبت انبات بزمین مجازاست
در حقیقت حق سبحانه تعالی میرویاند مِنْ بَقْلِهَا از سبزهای زمین وَقِثَّاۤىِٕهَا واز خیار
باد رنگ او وَفُوْمِهَا واز گندم یا سیر او وَعَدَسِهَا ودانه او وَبَصَلِهَا وپیاز او قَالَ گفت خدای تعالی
با موسی که اَتَسْتَبْدِلُوْنَ آیا بدل میکنید الَّذِيْ آنچه که بسبب واقع هُوَ اَدْنٰى او فروتر وحقیر
تر است چون سیر وپیاز بِالَّذِيْ باچیزی که فی نفس الامر هُوَ خَيْرٌ او بهتر ونیکوتر است چون
ترنجبین وگوشت مرغ واکنون که چنین میکنید اِهْبِطُوْا فرو روید مِصْرًا در شهری از زمین
مقدسه فَاِنَّ لَكُمْ پس بدرستی که در آن شهر مر شما راست مَّا سَاَلْتُمْ آنچه خواستید از بقول وَضُرِبَتْ
وزده شد یعنی لازم گشت عَلَيْهِمُ بر ایشان بجزای کفران نعمت وعدم رضا بقسمت الذِّلَّةُ
خواری وزر بغیر دادن وَالْمَسْكَنَةُ ودوبکی بر ایشان واضع کرده شد درویشی وبیچارگی
که هرچند توانگر باشند خود در روزی محتاج وبر اهل خلق نمایند وَبَاۤءُوْ وباز گشتند بِغَضَبٍ
مِّنَ اللّٰهِ بخشمی نه از خدای تعالی یعنی سزاوار خشم خدای تعالی شدند ذٰلِكَ آن خواری وبیچارگی وخشم
خدای تعالی مر ایشان را بِاَنَّهُمْ بآن بود که ایشان كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ ما بودند که کافر میشدند بِاٰيٰتِ اللّٰهِ
بآیات توریت وَيَقْتُلُوْنَ ومی کشتند النَّبِيّٖنَ پیغمبران چون ذکریا و یحیی وشعیب علیهم السلام بِغَيْرِ الْحَقِّ
بناحق وناواجب یعنی بر نزد ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود
ذٰلِكَ این کفر وقتل ایشان بِمَا عَصَوْا بآن بود که عاصی شدند مر فرمان خدای تعالی وَّكَانُوْا يَعْتَدُوْنَ
وبودند که از حد در میگذشتند وتجاوز از حد فرمان او میکردند بکثرت عصیان یعنی هرچند

معصیت بیشتر کند ذلک بر آینه دل بیشتر نشیند هر که زنگی است بر آینه دل دل شود زنگها
خوار مجمل چون زیارت گشت دل را تیرگی نفس دوان زین پیش کرده حزکی إِنَّ الَّذِينَ بدرستی
که آنکسانی که از روی نفاق آمَنُوا گرویدند یعنی همین اقرار کردند وَالَّذِينَ هَادُوا [illegible]
در آمدند وَالنَّصَارَىٰ و ترسایان وَالصَّابِئِينَ و آنها که از دینی بدینی گرایند [illegible] دینی از [illegible]
اخذ کردند ملایک را می پرستند و زبور میخوانند و روی بکعبه آورده [illegible] و گفته اند
صائبان زنادقه باستاره پرستان مَنْ آمَنَ هر که ایمان آورد باخلاص تمام ازین طوایف
بِاللَّهِ بخدای و صفات سلبی و ثبوتی او وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت و متعلقات آن وَعَمِلَ
صَالِحًا و بکند عمل شایسته فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ پس مر ایشانراست مزد کاری ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزدیک پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ و ترس نباشد عَلَيْهِمْ بر ایشان روز محشر وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
و نباشند که اندوهگین شوند در وقت مجازات وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما
مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را بمتابعت موسی عم و عمل باحکام توریت وَرَفَعْنَا برداشتیم فَوْقَكُمُ بر شما
الطُّورَ کوه طور را چون پیمان بشکستند بنی اسرائیل بعد از نزول توریت تمرد آغاز نهادند و گفتند
احکام این کلام بغایت دشوار است با کردن نتوانیم حق سبحانه کوهی را از کوههای فلسطین
که آنرا طور گفتند و در تفسیر وسیطی آمده که آن کوه منسوب بود بطور بن اسماعیل فرمان داد
برزبر ایشان بایستاد و در پیش روی ایشان آتش افروخت و در عقب دریای [illegible]
پدید آمد و چون کوه بر بالای سر خود بدیدند بروی در افتاده متحیر شدند و حق تعالی گفت خُذُوا
فرا گیرید با پیوسته یاد کنید مَا آتَيْنَاكُمْ آنچه عطا دادیم شما را از احکام شرع بِقُوَّةٍ بجد تمام
و جهدی قوی وَاذْكُرُوا و یاد گیرید با پیوسته یاد کنید مَا فِيهِ آنچه در وست از ثواب و عقاب
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ باشد که شما پرهیزید از ناشایستها ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس روی بگردانید از فرمان
مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس عهدی که کردید فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ پس اگر نه فضل و بخشایش [illegible] عَلَيْكُمْ
بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشش او بر نسبت شما لَكُنْتُمْ هر آینه میشدید شما مِنَ الْخَاسِرِينَ از جمله
زیانکاران وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ و هر آینه نیکو دانسته اید شما آنانکه [illegible] اسلام اعْتَدَوْا
از حد و زمان در گذشتند مِنْكُمْ از قوم شما در شهر ایله فِي السَّبْتِ در [illegible] شنبه که منع کرده بودیم
از صید ماهی و ایشان مخالفت نموده در آن روز بحیله ماهی را میگرفتند فَقُلْنَا لَهُمْ پس گفتیم ما
مر ایشانرا که چون خلاف کردید كُونُوا باشید قِرَدَةً بوزینگان خَاسِئِينَ خوار شدگان
و تمامی قصه در سوره اعراف مذکور خواهد شد فَجَعَلْنَاهَا پس یاد کردیم آن عقوبت را
نَكَالًا عذابی و عبرتی که پند گیرند و پند دهنده باشد لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا مر آن کسانی را که پیش ایشان

مفر بودند وسبب بند و ما خلفها و آنها را که از پس ایشان آیند و قصه ایشان شنوند و موعظة
للمتقین از برای پرهیزگاران از قوم ایشان یا امت محمد مصطفی صلعم و اذ
یاد کن آنگاه که گفت موسی عم لقومه مر قوم خود را بوقتی که در میان خود کشته
یافتند تمام و میخواستند که قاتل او معلوم کنند ان الله یامرکم بدرستی که خدای تع
میفرماید شما را ان تذبحوا آنکه بسمل کنید بقرة گاوی را یعنی ازو بعضی بر مرده زنید تا زنده
شده بگوید که قاتل او کیست قالوا گفتند قوم موسی عم اتتخذنا هزوا آیا میگیری ما را هزوا
محل افسوس یعنی با ما سخریت میکنی کسی که ما بسل عاملی را کشته و تو میگویی که گاوی
بکشید قال اعوذ بالله گفت موسی عم پناه میگیرم بخدای ان اکون از آنکه باشم من الجاهلین
از نادانان افسوس کننده قالوا ادع لنا گفتند بخوان و سوال کن از برای ما ربک پروردگار
خود را یبین لنا تا بیان کند برای ما ما هی که آن گاو را صفت چیست و سال او چند است
سوال بماهیت جهت آن بود که چنین گاوی ندیده و نشنیده بودند که ازین نوع بقر این صورت
صادر تواند شد پس او را جاری بمجرای چیزی داشتند که گویا حقیقت آن ایشانرا معلوم
نیست و فی نفس الامر سوال از ماهیت نبود بلکه از سن و سال و صفات او می پرسیدند
لاجرم در جواب ایشان قال گفت موسی عم انه یقول بدرستی که میگوید خدای تع انها بقرة آن
گاویست لا فارض که نه پیر از کار افتاده و لا بکر یعنی نه جوان و نارسیده عوان ۲
میانه ایست بین ذلک میان آن چیز مذکور از پیری و جوانی فافعلوا پس بکنید ما تؤمرون
آنچه شما را فرموده اند قالوا گفتند بار دیگر ادع لنا ربک بخوان از برای پروردگار خود یبین لنا
تا پیدا سازد برای ما ما لونها که چیست رنگ آن نفر قال انه یقول گفت موسی که خدای
میگوید انها بقرة صفراء آن گاویست زرد فاقع لونها در غایت زردی رنگ او تسر الناظرین
آن گاو بیننده را شاد و خرم میسازد از رنگ خود نظر کنندگان را بوی قالوا ادع لنا دیگر بار گفتند بخوان
از بهر ما ربک خداوند خود را یبین لنا تا آشکارا کند برای ما ما هی که آن چه گاویست کار
کننده است یا در اجرند ان البقر بدرستی که گاوان تشابه علینا متشابه شدند برما چه میانه
سال زرد رنگ بسیار اند و انا و بدرستی که ما ان شاء الله اگر خواهد خدای تع لمهتدون از جمله
یافتگان باشیم بدین گاو از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم منقول است که اگر بنی اسرائیل
لفظ انشاءالله نگفتندی هرگز آن گاو را بیان نیافتندی قال انه یقول گفت موسی که میگوید
خدای تع انها بقرة آن گاویست لا ذلول نه رام کرده نه نرم شده که بحکم زارع تثیر الارض بشوراند
زمین را و لا تسقی الحرث و نه گاویست که آب دهد کشت را یعنی آب کشد برای زراعت مسلمة
دست باز داشته شده آن گاو را از همه کارهای و بسر خود چرا میکند یا پاک عیب است تمام خلقت

نماي

است لَا شِيَةَ بنست رنگي که مخالف رنگ زرد باشد فِيهَا در وي چون بني اسرائيل اين نشا

شنيدند قَالُوا الْآنَ گفتند اکنون که اين حقيقتها بيان کرد جِئْتَ بِالْحَقِّ آوردي راست را وصفها

تمام روشن باز کفتي کاو معهود نام داشت و بدست جواني بود بيهين که خدمت مادر کردي

القصه بني اسرائيل بخريدند انرا بانکه پوست اورا پر از زر کنند فَذَبَحُوهَا پس بکشتند اورا

ونکته در کشتن ان سرزنش کوساله پرستان بود بر ايشان نمود که اين نوع انچه شما پرستيديد

قابل ذبح است د لايق مدح القصه اورا ذبح کردند وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ونزديک استند که نکنند

اين کار را بسبب کراني بها وَإِذْ قَتَلْتُمْ اول قصه است مي فرمايد که ياد کنيد انرا که بکشتيد نَفْسًا

يکي را که عاميل بود فَادَّارَأْتُمْ پس اختلاف کرديد فِيهَا در ان نفس مقتول يعني در کشتن او وَاللَّهُ

مُخْرِجٌ وخداي تعالى بيرون اورنده است و ظاهر کننده مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ انچيزي که هستيد شما

که اورا ميپوشيد از قتل بناحق فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ پس کفتيم ما که بزنيد شما کشته شده را بِبَعْضِهَا

به پاره از ان کاو که بيخ دم بود يا زبان يا کوش ديگر عضو چون بروي زدند زنده شد

وخون از کردن ادي ريخت ونام قاتلان خود بکفت وان دو برادرزاده بودند که بواسطه

مال او را بعجی که بوده بقتل رسانيده بودند وبعد از تسميه ايشان در حال بيفتاد وبمرد

كَذَلِكَ همچنانکه اين مرده را زنده کردانيد يُحْيِي اللَّهُ زنده ميکرداند خداي الْمَوْتَى همه مردکان وَيُرِيكُمْ

وميمايد بشما خطاب بان جماعت است که در مجلس احياي عاميل حاضر بودند وي شايد

که منکران زمان حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وسلم را ميکويد که انکار حشر ميکنند که امر خداي

تعالى بشما نمايد آيَاتِهِ دلايل قدرت خود را در احيا لَعَلَّكُمْ شکر باشيد شما تَعْقِلُونَ فکر کنيد

ودريابيد که کسي که قدرت دارد بر زنده کردن نفسي هر اينه بر احيا وهمه نفوس قادر خواهد بود

ثُمَّ قَسَتْ پس سخت کشت قُلُوبُكُمْ دلهاي شما اي يهود مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ پس زنده شدن عاميل فَهِيَ

پس آن دلها که شماراست كَالْحِجَارَةِ همچو سنگ در سختي ودرشتي أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً بلکه سخت‌تر

در فساد وغلظت از سنگ وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ وبه تحقيق که بعضي از سنگ هاهست لَمَا يَتَفَجَّرُ آنچه

هر اينه روان ميکردد مِنْهُ الْأَنْهَارُ از جويها بزرک وَإِنَّ مِنْهَا وبعضي ديکرهست انرا لَمَا يَشَّقَّقُ

آنچه هر اينه بشکافد فَيَخْرُجُ پس بيرون آيد مِنْهُ الْمَاءُ از وآب خورد چون چشمها وَإِنَّ مِنْهَا وبتحقيق

که هست او حجاره لَمَا يَهْبِطُ آنچه فرود آيد از بلندي وپستي کرايد مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ از ترس خداي تعالى

وَمَا اللَّهُ ونيست خداي تعالى بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ وغافل از انچه شما اي يهود بکنيد أَفَتَطْمَعُونَ آيا طمع

ميداريد مومنان أَنْ يُؤْمِنُوا انکه تصديق کنند واستوار دارند جهودان لَكُمْ شمارا در انچه

ميکوييد از نعت پيغمبر صلى الله عليه وسلم وحقيقت دين اسلام وَقَدْ كَانَ وحالانکه بودند فَرِيقٌ مِنْهُمْ

کروهي

گروهی از اسلاف ایشان که بی واسطه یسمعون می شنیدند کلام الله سخن خدا بر کوه طور ثم یحرفونه
پس بگردانیدند آن سخن را من بعد ما عقلوه پس آنکه دانسته بودند و دریافته چون پیش قوم
آمدند گفتند ما سخن حق را شنودیم ولیکن در آخر گفت که اگر توانید بکنید واگر
قادر نباشید برای آن بکنید و باک مدارید وهم یعلمون و ایشان میدانند که افترا میکنند وقصه
بنا بر آورده که روزی حضرت پیغمبر صلعم فرموده که جهودان بعد ازین در مدینه بنا مل که در آیند
ایشان بمدینه فتنه ظاهر میشود یعنی اننا فقان یهود اول روزی بمدینه در می آمدند که مسلمانیم
همچو شما و آخر روز باز گشته بیاران خود می پیوستند کما قال الله تعالی وَاِذَا لَقُوا و چون ملاقات
کنند یهود الَّذِینَ آمَنُوا آنان را که ایمان آورده اند از اصحاب رسول صلعم قَالُوا آمَنَّا گویند ما نیز گرویده ایم
وَاِذَا خَلَا و چون خلوت کنند بَعْضُهُمْ برخی از ایشان اِلَی بَعْضٍ با برخی از کاهنان چون کعب
وحیی قَالُوا گویند آن کاهنان ایشان را اَتُحَدِّثُونَهُمْ آیا حدیث میکنید و خبر میدهید اصحاب محمد صلعم
بِمَا فَتَحَ اللهُ بر آنچه گشاده است خدای تعالی ابواب دانش آن عَلَیْکُمْ بر شما در کتاب شما قول آنست
که بعضی از یهود مدینه در اول نزول آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نعت صفت وی که در توریت مذکور
بود خبر دادند و اوسای ایشان از آن آگاهی یافته بجز از سرزنش نمودند که شما ایشان را
از صفات محمد صلعم لِیُحَاجُّوکُمْ تا مخاصمه کنند و حجت داد استنید و متابعت نکردید بِهِ عِنْدَ رَبِّکُمْ اَفَلَا تَعْقِلُونَ
آیا چرا در نمی یابید این مقدار که اسرار خود با خصم در میان نباید نهاد اَوَلَا یَعْلَمُونَ آیا نمیدانند
یهودان که اَنَّ اللهَ یَعْلَمُ بتحقیق خدای تعالی میداند مَا یُسِرُّونَ آنچه پنهان میدارند از عداوت رسول
و اصحاب او وَمَا یُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند از دوستی پیغمبر و صحبه بنفاق پس هر که داند که حق
سبحانه تعالی واقف آشکارا و نهان است باید که ظاهر خود را به برهان برداری آراسته سازد و باطن
خود را از لوث ناپاکی و بی پاکی بپرداند بیت بکی سر و علق را با کس راست که دانای نهان
آشکاراست وَمِنْهُمْ و از جهودان اُمِّیُّونَ جماعتی اند نانویسنده و ناخواننده که لَا یَعْلَمُونَ الْکِتَابَ
نمیدانند توریت را نمی شناسند که در وی چیز است اِلَّا اَمَانِیَّ ~~از روهای خود را از لوث ناپاکی و~~
~~پاکی بپردازند~~ مگر آرزوهای خود یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد یا وعدها دروغ که از علما خود
می شنودند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و آبا و اجداد ایشان را شفاعت خواهند کرد
وَاِنْ هُمْ اِلَّا یَظُنُّونَ و نیستند ایشان مگر آنکه گمان می برند فَوَیْلٌ پس عذاب لِلَّذِینَ مرانان را است که
ایشان یَکْتُبُونَ الْکِتَابَ مینویسند نوشته بحروف را بِاَیْدِیهِمْ بدست خود یعنی مباشر کتابت اند
و بدیل بخی نمایند ثُمَّ یَقُولُونَ پس میگویند هَذَا این نوشته مِنْ عِنْدِ اللهِ از نزدیک
خدا است و چرا چنین میکنند لِیَشْتَرُوا تا بخرند بواسطه آن رشوه یعنی استبدال کنند

نصف

بیر بدان کلام تحریف داده ثمنا قلیلا بهای اندک را یعنی علماء یهود بواسطه اخذ رشوه صفت مصطفی
که در توریت بدین وجه بود که مردی نیکو روی جعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا آن را تغییر کردند
و نوشته اند که پیغمبر آخر الزمان شخصی دراز قد ازرق چشم سفید و فروهشته موی بیکچشم باشد
و این صفت دجالست و با عوام خود گفتند این آن پیغمبر موعود نیست فویل لهم پس وای مر ایشانرا
مما کتبت ایدیهم از آنچه نوشته و تغییر کرده دستهای ایشان و ویل لهم و دیگر باره وای بر ایشان
مما یکسبون از آنچه کسب میکنند از رشوه و ماکل حرام وقالوا و گفتند یهود بزعم خود لن تمسنا النار
ما را مس نکند آتش دوزخ و بما نرسد الا ایاما معدودة مگر عدد اندک روز چند شمرده شده که آن
هفت روز است هر روزی در مقابله هزار سال از آن هفت هزار که دنیاست یا چهل روز که بدان
عدد قوم ما گوساله پرستیده اند قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم ~~یهود که بدان عدد قوم ما گوساله پرس~~
اتخذتم آیا فرا گرفته اید عند الله نزدیک خدای عهدا عهدی و پیمانی که شمارا زیاده
از آنچه میگویید عذاب نخواهد کرد و اگر چنین وعده هست فلن یخلف الله عهده پس خلاف نکند خدای
وعده خود را ام تقولون بلکه میگویید و افترا میکنید علی الله برای خدای تعالی ما لا تعلمون آنچه نمیدانید
بلی نه چنانست که ایشان میگویند بلکه من کسب سیئة هر که بدی کند یعنی شرک آرد و احاطت به
و فرا گیرد و را او را خطیئته گناه او یعنی بر وی مستولی شود تا بر کفر بمیرد فاولئک پس آن گروه
اصحاب النار اهل دوزخ و ساکنان هم فیها خالدون ایشان در آتش جاوید مانندگانند والذین امنوا و آنکه
گرویده اند بخدای تعالی و بآنچه از نزد او آمده و عملوا الصالحات و عمل کردند نیکو پاکیزه اولئک اصحاب الجنة
آن گروه اهل بهشت هم ایشان نه غیر ایشان فیها خالدون در بهشت جاوید باشندگانند
و اذ اخذنا و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریت میثاق بنی اسرائیل عهد و پیمان فرزندان آن
یعقوب را گفتیم لا تعبدون نپرستید شما الا الله مگر خدای را که سزاوار پرستش اوست و
بالوالدین و نیکوئی کنید با مادر و پدر احسانا نیکوئی کردن و ذی القربی دیگر نسبت خویشان و الیتامی
و یتیمان و المساکین و بیچارگان و قولوا و بگویید للناس مر همه مردمان حسنا سخنی که مشتمل نیکوئی
یا بامردم چنان سخن گویید که دوست دارید که با شما گویند و اقیموا الصلوة و نماز بپای دارید
با شرایطان و اتوا الزکوة و بدهید زکوة را بر وجهی که حکم کرده ایم ثم تولیتم پس روی بگردانید
بعد از این پیمان و بر گشتید از عهد و میثاق الا قلیلا منکم مگر اندکی از شما مراد بعضی از اسلاف
ایشانند که بشریعت توریت استقامت داشتند و انتم معرضون و حال آنکه شما اعراض کنندگان
از حکم توریت که متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم صادر شد و اذ اخذنا و یاد کنید چون
گرفتیم میثاقکم پیمان از اسلاف شما و بر یشان عهد بستیم که لا تسفکون دماءکم نریزید خونهای

فرباد

خویش
فریاد مهد نیا خود را ولا تخرجون انفسکم و بیرون نکنید کسان خود را ستم من دیارکم از خان مان
ومسکن دیگر آن بود که اسیران بنی اسرائیل باز خرید ثم اقررتم پس اقرار کردند یعنی قبول کردند
وانتم تشهدون و شما ای مردم گواهید که باد شما این عهد گرفته اند ثم انتم هؤلاء پس شما ای
گروهید که بجای نا شکسته تقتلون انفسکم بکشید کسان خود را وتخرجون فریقا و بیرون میکنید
گروهی را منکم از قوم خود من دیارهم از سرهاء و منزلها ایشان تظاهرون هم پشت شدند علیهم
بران قوم مغلوب شده ان شما بالاثم به بزهکاری والعدوان و افزون طلبی در مدینه وقبیله بودند
از یهود بنی قریظه و بنی نضیر که باهم مقاتله می کردند و قبل از هجرت و قبیله مشرک نیز بودند یکی
اوس دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند قوم از
یهود بمعاونت حلیف خود بان دیگری قتال کردند بعد از غلبه در جلای منازل ایشان
کوشیدند تا هم قوم مغلوب بجلا انجامید و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادند
چنانچه میفرماید وان یاتوکم و اگر بشما آیند اساری اسیران بنی اسرائیل ایشان را فدیه میدهید
یعنی باسیری دیگر بدل میکنند تفادوهم تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان
بیرون میکردید وحال آن است که حرام کرده شده است علیکم بر شما حکم میثاق و اخراجهم
بیرون کردن ایشان افتؤمنون آیا میگروید شما ببعض الکتاب پاره از احکام توریت که فدیه
اسیر است وتکفرون ببعض و کافر میشوید ببعضی دیگر که قتل و اخراج است فما جزاء من یفعل
پس نیست مکافات آنکس که بکند ذلک منکم این عهد شکستگی و نافرمانی منکم از شما یهود الا خزی
الا خزی مگر خواری و رسوائی فی الحیوة الدنیا در زندگانی این سرای که آن قتل قریظه است و جلاء
بنی النضیر ویوم القیمة و در روز رستخیز یردون باز گردانیده شوند از حشرگاه الی اشد العذاب
بسوی سخت ترین عذابی که آن عذاب دوزخ است و یکی از علامات شدت دوام اوست
وما الله بغافل و خدای غافل نیست عما تعملون از آنچه عهد شکنی میکنند و حقیقت خطاب
میخوانند و مخاطب هم یهود اند یا خطاب عام است اولئک الذین این گروه آنانند که بخریدی
اشتروا الحیوة الدنیا خریده اند و بدل کرده اند زندگانی مختصر دنیا را بالآخرة بنعمت جاوید
آن سرای دیگر فلا یخفف پس سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب در دنیا بنقصان
جزیه در آخرت بخروج از آتش ولاهم ینصرون و نه ایشان یاری داده شوند در دفع
بلیه از ایشان و نه در بخشش بتخفیف عقوبات ولقد آتینا موسی و بدرستی که ما عطا کردیم
موسی را الکتاب توریت وقفینا و از پی در آوردیم من بعده بالرسل از پس موسی پیغمبران را که
چون یوشع و داود والیاس و ذکریا و یحیی عم وآتینا عیسی ابن مریم و عطا کردیم عیسی را که پسر مریم بود

وهو محرم

کردانیدیم

البینات نشانهاء روشن ومعجزات هویدا چون اخبار از غیب واحیاء موتی وایدناه ونیرومند
او را وقوت دادیم بروح القدس بجان پاکیزه یا بجبریل که هر وقت قرین عیسی عم بود یا باسم
اعظم ببرکت او مرده را زنده کردی یا بانجیل که تازکی دل وجان از یافتندی بیت دل تازکی
از حسن کلامت دارد چنان زندگی از مسیحا نامت دارد افکلما آیا هرگاه که از نزد جاءکم رسول
الله بشما فرستاده … بما لا تهوی بانچه دوست ندارد انفسکم نفسهاء شما ومخالف هوی بود رد فرق
هوا ومدعا شما باشد استکبرتم تعظیم کردید وگردن ننهادید ففریقا کذبتم پس گروهی را
از ایشان دروغ داشتید چون محمد وعیسی علیه السلام وفریقا تقتلون وگروهی را بکشید چون
زکریا ویحیی عم وقالوا وگفتند یهود قلوبنا غلف دلهاء ما در غلاف است یعنی پوشیده از فهم باز
داشته از قبول این سخن ناامید میکردانید حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم از ایمان خود بقرآن
ومتابعت آنحضرت حق سبحانه تعالی رد سخن ایشان میکند یعنی چنانست که ایشان میگویند
بل لعنهم الله بلکه خدای تعالی ایشان را رانده است ومحروم از لطف ایشان باز گرفته بکفرهم
بسبب ناگرویدن ایشان فقلیلا ما یؤمنون پس اندکی از ایشان ایمان می آوردند چون عبد الله بن سلام
واصحاب او ولما جاءهم وانهنگام که بر ایشان آمد کتاب من عند الله نوشته از نزد خدای که آن قرآن است
مصدق گواه وموافق لما معهم مر آن کتاب را که با ایشان است در توحید ونبوت وحشر ونشر از اصول
دین باشد قبول نکردند وبدان نگرویدند وکانوا من قبل وحال آنکه بودند از نزول این کتاب
که در توریت وزبور است یستفتحون طلب فتح ونصرت میکردند بدین کتاب ونبی که این کتاب بر وی فرود آید
وگاه که کفار عرب قصد یهود کردندی وکار بر ایشان تنگ شدی دستها برداشته گفتندی
بار خدایا نصرت بخواهیم از تو به محمد که رسول آخر الزمان است علی الذین کفروا بر آنانکه نگرویدند از
مشرکان عرب فلما جاءهم پس آن وقت که آمد بر ایشان ما عرفوا آنکس که شناخته بودند کفروا به
کافر شدند بوجه ایشان را گمان که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون از بنی اسمعیل
بود بدو کافر شدند فلعنة الله پس لعنت خدای علی الکافرین بر ناگرویدگان که بر نشی کار نکردند
وعتاب ورزیدند وضع ظاهر موضع ضمیر تسجیل بر کفر ایشان بئسما اشتروا به بد چیزیست
ایشان فروختند بدانچه انفسهم یعنی نفسهاء خود را آن چیز کدام ان یکفروا آنکه کافر
میشوند بما انزل الله بدانچه فرو فرستاد خدای تعالی بغیا ان ینزل الله من فضله فضل خود را که کتاب ووحی است
علی من یشاء بر آنکس که خواهد من عباده از بندگان خود که سزاوار آن باشد فباءوا پس بازگشتند
جهودان بغضب بخشمی از خدای یا مستحق گشته جهنم را علی غضب بالای خشمی دیگر خشمی
بانکار عیسی وانجیل وخشمی بانکار محمد صلعم وقرآن محمد وللکافرین وناگروندگانراست عذاب مهین

عذاب

عذاب خوار کنند ۵ وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ وچون گویند یهود را آمِنُوا بگروید بِمَا اَنْزَلَ اللهُ بانچه خدای تعالی فرستاده
از انجیل وقرآن محمد قَالُوا نُؤْمِنُ گویند می گرویم بِمَا اُنْزِلَ عَلَيْنَا بانچه بر ما فرستاده اند یعنی توریت
وَيَكْفُرُونَ وکافر میشوند بِمَا وَرَاءَهُ بدانچه ورای کتاب ایشان است وَهُوَ الْحَقُّ وآن ماورا یعنی انجیل وقرآن درست
است مُصَدِّقًا در حالتی که آن حق باور دارنده است لِمَا مَعَهُمْ مر این کتاب را که با ایشان
است وازینجا کفر ایشان نیز لازم می آید چه کفر بانچه موافق چیزیست کفر باشد بانچیز قُلْ
بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم در جواب آنکه میگویند بتوریت ایمان داریم فَلِمَ تَقْتُلُونَ پس چرا می
کشتید اَنْبِيَاءَ اللهِ پیغمبران خدای مِنْ قَبْلُ پیش ازین اِنْ كُنْتُمْ اگر بودید شما مُؤْمِنِينَ گرویدگان
بتوریت وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى وهر اینه که آمد بشما موسی بِالْبَيِّنَاتِ به نشانهاء درست وپیغامها راست
که احکام الواح است ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس شما فرا گرفتید گوساله را بخدای مِنْ بَعْدِهِ از پس
موسی چون بطور رفت وَاَنْتُمْ ظَالِمُونَ وشما بیداد کردید بر نفس خود وَاِذْ اَخَذْنَا ویاد کنید چون فرا گرفتیم
مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را وَرَفَعْنَا وبرداشتیم فَوْقَكُمُ الطُّورَ بر زبر شما کوهی را که منسوب بود بطور بن
اسماعیل از کوههای فلسطین وآن شهریست از بلاد شام خُذُوا وگفتیم که فرا گیرید
مَا آتَيْنَاكُمْ انچه بشما داده ایم یعنی توریت بِقُوَّةٍ بعزم درست وجدی تمام وَاسْمَعُوا وبشنوید
یعنی فرمان برید قَالُوا گفتند اسلاف ایشان سَمِعْنَا شنیدیم وپذیرفتیم وپنهان با خود گفتند
وَعَصَيْنَا وتا فرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش وعاصی شدیم بدل وَاُشْرِبُوا وخورانیده اند یعنی در آورده
فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ در دلهاء ایشان دوستی گوساله بِكُفْرِهِمْ بسبب جحود وانکار ایشان قُلْ بگو
بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بد چیزیست انچه میفرماید شما را بِهِ بآنچیز اِيمَانُكُمْ ایمان شما وآن کفر است بقرآن
ومحمد صلعم اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما مُؤْمِنِينَ گرویدگان بخدای اگر کسی مؤمن باشد ایمان او را
بکفر نمی فرماید وجهودان باسم رسوای میگفتند بهشت خرجاهی خاص بود خداوند
تعالی ونبود قُلْ بگو ای محمد صلعم در جواب این دعوی ایشان اِنْ كَانَتْ اگر هست بزعم شما
لَكُمُ مر شما را الدَّارُ الْآخِرَةُ سرای آخرت ونعمت بهشت عِنْدَ اللهِ نزدیک خدای تعالی خَالِصَةً
پاکیزه وخاصه مِنْ دُونِ النَّاسِ بی دیگر مردمان فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو کنید مرگ را
اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که بهشت خاصه از آن شماست چه مرگ بدان
سرای نتوان رسیدن وآرزوی مرگ علامت اشتیاق لقاء است پس هر که آرزومند بود
بمرگ مشتاق باشد بلقاء مرگ بیت مرگیست که دوست را رساند بدوست آن کیست که
بمرگ شادان بود وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ وآرزو نکنند جهودان مرگ را اَبَدًا هرگز بِمَا قَدَّمَتْ بانچه پیش فرستاده
اَيْدِيهِمْ دستهای ایشان از قتل انبیاء وتغییر نعت مصطفی صلعم وَاللهُ عَلِيمٌ وخدای تعالی داناست

بالظالمین بستمکاران و دروغ گویان ولتجدنهم هر اینه که یابی تو جهودان را احرص الناس حریص ترین مردمان
علی حیوة بر زندگانی دنیا ومن الذین اشرکوا و از آن کسانی نیز که شرک آورده اند یعنی کفار و اصح
آن است که اینجا مشرکان مجوس اند زیرا که هیچکس را زندگانی دنیا دوستتر از ایشان نیست
یود احدهم دوست میدارد یکی از ایشان یعنی از گبران لو یعمر که کاش عمر داده شود الف سنة
هزار سال از اینست که تحیت مجوس چون بهم رسند این است که هزار سال بزی و نزد بعضی
از علما گفتن این لفظ مکی و هست وما هو بمزحزحه و نیست که رهاننده او باشد من العذاب
از عذاب دوزخ ان یعمر اینکه عمر داده شود یعنی طول عمر از عذاب الهی نیست والله بصیر و خدای بینا است
بما یعملون بآنچه میکنند یهود و مجوس و غیر ایشان بعضی از یهود گفتند که صاحب محمد صلعم
جبرئیل است و او وحی بوی فرود آرد و اسلاف ما ترا از جبرئیل زحمت بسیار رسید اکثر
بسبب عذاب بر انبیاء نازل شد اگر بجای او میکائیل بودی ما با ابی القاسم ایمان آوردیم
حق سبحانه فرمود که قل بگو ای محمد صلعم من کان عدوا لجبریل دشمن مر جبرئیل را و این هیئت
مر جبرئیل از عبرانی یا سریانی هر که باشد معنی او عبد الله است و ادای خدای و وحی
باشد پس هر که دشمنی او جوید گو از خشم بمیرد فانه نزله پس بدرستی قرآن را علی قلبک بر دل تو
باذن الله بفرمان خدای تعالی مصدقا لما حالی که قرآن تصدیق کننده است لما بین یدیه مر آن چیزی
که پیش از وی نازل شده و حالا بایشان آن است که از کتب منزله چون توریت و زبور وهدی
و قرآن راه نماینده است بحق وبشری و مژده دهنده للمؤمنین مر مؤمنان را بنجات و درجات
من کان هر که باشد عدوا لله دشمن مر خدای را وملائکته و فرشتگان او و رسله و فرستادگان او را وجبریل
ومیکال و این دو فرشته خوب را فان الله پس بتحقیق خدای تعالی عدو للکافرین دشمن است مر کافرانی
که دشمن ملائکه و رسل اند و نقض ابن صوریا هر آیه ما فرستادیم الیک بسوی تو آیات بینات نشانهای
و روشن با آنها درست است یعنی قرآن وما یکفر بها و کافر نشوند بدان آیتها الا الفاسقون
مگر بیرون رفتگان از فرمان خدای اوکلما آیا هر گاه که یهود عاهدوا عهدا عهد کردند عهدی
نبذه بشکستند او را فریق منهم گروهی از ایشان بل اکثرهم بلکه بیشتر از ایشان لا یؤمنون
ایمان نمی آرند بتوریت ولما جاءهم و آن هنگام که آمد بایشان رسول من عند الله فرستاده از نزدیک خدای
تعالی یعنی محمد علیه السلام مصدق لما باور دارنده معهم مر توریت را که با ایشان است نبذ فریق
بیفکندند گروهی من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه عطا داده شد ایشان توریت را یعنی خود علماء
ایشان بینداختند کتاب الله توریت یا قرآن را وراء ظهورهم پس پشت خود کانهم گویا که ایشان
علماء لا یعلمون نمی دانند که آن کلام الله است و محمد رسول الله واتبعوا و پیروی کنند آن یهود

ما تتلوا

مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ چیزی را که میخواندند دیوان عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ در زمان پادشاهی سلیمان علیه السلام
و بیان بود که دیوان در عهد سلیمان شعبدها و سحر را با نیرنگ و افسون آمیخته نوشته بودند
و میان آن و جمله شیاطین شائع بوده سلیمان بوده سلیمان علیه السلام بران اطلاع یافته بود
تا آن نوشتها را آوردند و در صندوق نهاده متصل ساخته و در زیر تخت خود رفتی کرده
بعد از وفات سلیمان علیه السلام دیوان آن را از زیر تخت خود بیرون آورده چنان
فرمودند که سلیمان بان سحرها و شعبدها پادشاهی میکرده و آن از یهود سلیمان علیه السلام را
بسحر نسبت میدادند حق تعالی ایرا و ذمه ویرا فرمود که وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ و هرگز کافر نشد سلیمان
یعنی جادوی نکرد وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ و لیکن دیوان در زمان او كَفَرُوا کافر شدند يُعَلِّمُونَ النَّاسَ
در می اموختند مردمان را السِّحْرَ جادوی وَمَا أُنزِلَ و دیگر یهود متابعت کردند آن چیز را که فرستاده
بود از سحر عَلَى الْمَلَكَيْنِ بر دو فرشته بِبَابِلَ و در شهر بابل هَارُوتَ وَمَارُوتَ نام آن دو فرشته
و ایشان بر آدمیان گناهکار طعن میکردند حق تعالی فرمود که ایشان نفس و هوا اند و کس شما
نیز شما را این همه حالت که ایشان را هست بودی صدور علماء بدتر از افعال ایشان
از شما امکان داشتی ایشان استبعاد نمودند و حق سبحانه نفس بشری بر ایشان داده
و برای حکومت خلق بزمین آمدند بزنی زهره نام عاشق شدند و بسبب قرب خصر خمر قتل
بناحق و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشان را از صعود بر آسمان منع کرد عذاب ایشان
در آن جهانی مقرر شد و بالا در چاه بابل بموی سر آویخته معذب اند و انزال سحر بر ایشان
بجهت آن بود که در آن زمان سحره دعوی نبوت میکردند حق سبحانه و تعالی در زمان حکومت
وقیل از معصیت این علم بر ایشان فرستاد کویند بوجه الحکام ایشان کیفیت این علم
دل اموت تا جمعی از کمان را تعلیم دهند و ایشان بر کیفیت سحر و حقیقتا آن مطلع شدند
معارضات مدعیان نبوت کردند وَمَا يُعَلِّمَانِ و نیا زند این دو فرشته در یتوقت که در جاه اند
مِنْ أَحَدٍ هیچکس جادوی حَتَّىٰ يَقُولَا تا که گویند سمتی از اموز این را که انکس را إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ
جز این نیست که ما از آزمایش خلقیم از خدای تعالی فَلَا تَكْفُرْ پس تو کافر مشو باعتقاد کردن
بر عمل سحر کناهی مرتب نیست فَيَتَعَلَّمُونَ پس می آموزند مِنْهُمَا از آن دو ملک مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ
آن چیزی را که جدائی افکنند بدان بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ میان مرد و زن او وَمَا هُمْ و نیستند جادوان
بِضَارِّينَ ضرر رسانندها بِهِ بسحر مِنْ أَحَدٍ هیچکس را إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بقضاء و قدرت خدای تعالی وَيَتَعَلَّمُونَ
و می اموزند مَا يَضُرُّهُمْ آنچه ایشان را زیان رساند وَلَا يَنفَعُهُمْ و سود نکند وَلَقَدْ عَلِمُوا و هر آینه
بشناختند یهود لَمَنِ اشْتَرَاهُ هر که سحر را بخرد یعنی بیاموزد فکار بندد که نیست او را فِي الْآخِرَةِ

در آن سرای من خلاق بهره از نیکوی ولبئس ما شروا و بد چیزیست که فروختند به بدان چیز
انفسهم نفسهای خود را یعنی سحر اختیار کردند لو کانوا یعلمون اگر هستند ایشان که دانند زیان این کار
ولو انهم و اگر این جهودان آمنوا گرویدندی بمحمد صلعم واتقوا و پرهیز کردندی از سحر کیش
یهودی پاداش یافتندی و بپوشیدندی لمثوبة هرآینه پاداش من عند الله از نزدیک خدای تعالی
خیر بهتر است از رشوت که بر کتمان نعت پیغمبر صلعم می ستانند لو کانوا یعلمون اگر بودندی که بدانستندی
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تقولوا راعنا مگویید راعنا در وقت مقابله با محمد صلعم که یهود
گفتار شما را دستاویز ساخته اند بآن حضرت این کلمه میگویند و در لغت ایشان دشنام فاحش
است و ایشان بدان معنی میگفتند که مراعات کن سخنان ما را یعنی بشنو حق سبحانه
فرمود که این کلمه مگویید وقولوا انظرنا و بگویید انظرنا یعنی بنگر بسوی ما واسمعوا و بشنوید حکم
خدای بسمع قبول وللکافرین و مر کافران راست یعنی آنها که برسبیل سخریه این کلمه میگویند عذاب
الیم عذاب دردناک که هرگز انقطاع نپذیرد ما یود الذین کفروا دوست ندارند ناگرویدگان حق را
پوشیدند من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود ولا المشرکین و نه مشرکین ان ینزل آنکه فرو
فرستاده شود علیکم بر شما من خیر هیچ نیکوی من ربکم از نزد پروردگار شما و چیست
وحی و قرآن که جامع همه چیزها است یهود میخواستند که نبوت با آل اسماعیل انتقال کند و مشرکان
داعیه آن بود که پیغمبری بولید مغیره و نعیم ثقفی رسد والله یختص و خدای تعالی اختصاص
مینمود برحمته بنبوت و وحی خود من یشاء هرکرا میخواهد والله و خدای تعالی ذو الفضل
العظیم خداوند فضل بزرگ است مر هرکرا نبوت داده و در صفت فضل بعظمت اشعار است
بآنکه هرچه فضل او فضل است افزون از عمل لطف او لطفیست بیرون از شمار ما ننسخ من آیة
هرچه منسوخ میکنیم از آیات قرآن بر وفق مصالح خلق و مقتضای زمان او ننسها یا فراموش
میگردانیم از دلهای بیم نأت بخیر بیاریم بهتر منها از آن منسوخ چنانچه مصابرت
یک غازی را با ده تن منسوخ کرده بدو تن مقرر ساخته او مثلها یا بیاریم مانند آنکه
نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت
المقدس و بر خدای روا نیست و از حکمت الهی و مصلحت پادشاهی در نسخ احکام غافل
و ز اهل بودند حق تعالی میفرماید که ای منکر آیا معلوم نداری یعنی نمیدانی ان الله
بدرستی که حق تعالی علی کل شیء بر همه چیزها از محو و اثبات و نسخ و انشاء قدیر توانای است
بکمال الم تعلم آیا نه دانستی یا که بتحقیق خدای است بیشک له سزاوار ملک السموات
والارض پادشاهی آسمان و زمین بس هرچه خواهد کند وما لکم و نیست مر شما را من دون الله

ان الله

جز خدای

جز خدای تعالی مِن وَلِیٍّ دوستی که از بشما نفع رسد وَلَا نَصِیرٍ و نه یاری که از شما دفع ضرر کند
اَمْ تُرِیدُونَ آیا میخواهید اَنْ تَسْئَلُوا یا آنکه سوال کنید رَسُولَکُمْ پیغمبر خود را کَمَا سُئِلَ مُوسَیٰ همچنانکه سوال کرده
شد بود مِنْ قَبْلُ و پیش ازین جهودان میگفتند محمد صلعم بایدی که کتاب بیارد بیکبار چنانکه موسی
علیه السلام آورده بود حق تعالی فرمود که شما از محمد صلعم نهان می طلبید از سوالهای متعصبانه
که پیران شما از موسی عم طلبیدند وَمَنْ یَتَبَدَّلِ الْکُفْرَ و هر که بدل کند کفر را بِالْاِیمَانِ یعنی هر که کفر را بر ایمان
برگزیند فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گم گشته است سَوَاءَ السَّبِیلِ از میانه راه راست وَدَّ کَثِیرٌ
دوست میدارند بسیاری مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ از اهل کتاب یعنی توریت چون فنحاص بن عازورا که
دانشمند ایشان بود و امثال او لَوْ یَرُدُّونَکُمْ اگر بازدارند شما را مراد حذیفه و عمار یاسر است
که فنحاص و یاران او مر ایشانرا دعوت یهودیت می کردند حق سبحانه فرمود که یهود
میخواهند که شما از مِنْ بَعْدِ اِیمَانِکُمْ از پس ایمان شما بگردانند کُفَّارًا کافر و بکان حَسَدًا
از روی حسد مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِهِمْ از نزدیک نفسهای ایشان یعنی این حسد بمقتضاء طبع
ایشان است و بر بوده کسی مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ از پس آنکه روشن گشت لَهُمُ الْحَقُّ مر ایشانرا
انچه راست و درست یعنی رسول صلی الله علیه وسلم و حقیقت قرآن و صحت دین اسلام فَاعْفُوا
پس درگذرانید ای مسلمانان و بگذرید از قتال ایشان وَاصْفَحُوا و روی بگردانید از ایشان
حَتّیٰ یَاْتِیَ اللّٰهُ تا بیارد خدای تعالی بِاَمْرِهِ فرمان خود را که حکمت بقتال یا امر جزیه اِنَّ اللّٰهَ بدرستی
که خدای تعالی عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیز از تعذیب و انتقام قَدِیرٌ تواناست وَاَقِیمُوا الصَّلٰوةَ
و بپای دارید نمازرا وَآتُوا الزَّکٰوةَ و بدهید زکوة مال را وَمَا تُقَدِّمُوا و آنچه از پیش بفرستادید
لِاَنْفُسِکُمْ از برای نفس خود مِنْ خَیْرٍ از مال دینی بر سبیل صدقات و نفقات و انواع خیرات
تَجِدُوهُ تا بیابید نوشته عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالی یا ثواب آن بیابید از نزدیک وی اِنَّ اللّٰهَ
بدرستی که خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه شما میکنید از خیر و صدقه بَصِیرٌ بیناست وَقَالُوا
و گفتند این جهودان لَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ هرگز در نیاید در بهشت اِلَّا مَنْ کَانَ مگر آنکه باشد هُودًا
یهودی اَوْ نَصَارٰی یا نصرانی یعنی یهود گفتند بهشت نروند الا جهودان و نصاری گفتند که بهشت
نروند الا ترسایان تِلْکَ این دعوی اَمَانِیُّهُمْ از هر طایفه آرزوهای ایشان است قُلْ هَاتُوا بگو بیارید
بُرْهَانَکُمْ حجت خود را برین دعوی اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ اگر هستید راست گویان در قول خود بَلیٰ هست
نه چنین است که ایشان میگویند بلکه مَنْ اَسْلَمَ هر که تسلیم کرد وَجْهَهُ ذات خود را لِلّٰهِ برای طاعت خدای
تعالی وَهُوَ مُحْسِنٌ و او نیکوکار است در کردار و گفتار فَلَهُ اَجْرُهُ پس مر آنکس راست مزد او عِنْدَ رَبِّهِ
نزدیک آفریدگار او وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ و هیچ ترسی نباشد از عقوبت مر ایشانرا وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ

ثلث

وبرانند وهناک ونفال باشند ازقصور زوال ان مرد جمعی از نصاری نجران بمدینه با رؤسای یهود
مناظره نموده اند هو فرقه در ابطال دین دیگری غایت سعی بتقدیم رسانیده اند حق سبحانه این
آیه فرستاد وَقَالَتِ الْيَهُودُ وگفتند یهودان لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ نیستند نصاری یعنی که ترسایان
عَلَىٰ شَيْءٍ بر چیزی از دین حق وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ وگفتند ترسایان لَيْسَتِ الْيَهُودُ نیستند یهودان
عَلَىٰ شَيْءٍ بر چیزی که معتدبه باشند وَهُمْ وهمه ایشان يَتْلُونَ الْكِتَابَ میخوانند کتاب خدای تعالی را یهود
از توریت میدانند که نصاری بجهت اثبات فرزندان برحق تعالی بر باطل اند وترسایان در انجیل
میخوانند بجهت انکار عیسی علیه السلام وانجیل کافران وبیحاصل اند كَذَٰلِكَ همچنین که ایشان
میگویند قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه لَا يَعْلَمُونَ وهیچ نمیدانند اهل کتاب نیستند چون مجوس
ومشرکان عرب مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار یهود ونصاری یعنی گفتند هم درباره ایشان همچنین
گفتند که جهودان وترسایان برحق نیستند فَاللَّهُ يَحْكُمُ پس خدای داوری کند بَيْنَهُمْ
میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا دران چیز که هستند ایشان فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
که دران چیز اختلاف میکنند از حق وباطل وَمَنْ أَظْلَمُ وکیست ستمکارتر مِمَّنْ مَنَعَ از انکس که باز
داشت مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدای را أَنْ يُذْكَرَ ازانکه یاد کرده شود فِيهَا اسْمُهُ درینجا نام خدای
تعالی یعنی نگذاشت که در مساجد خدا را یاد کنند وپرستش نمایند وَسَعَىٰ وسعی نموده فِي خَرَابِهَا
در ویرانه ساختن مساجد وان بخت نصر بابلی بود وطوطوس رومی که بیت المقدس را خراب کرده واحبار
بقتل رسانید ویک مسجد را بلفظ جمع ذکر کرده بجهت تعظیم یا هو موضعی ازو مسجد است مثل
یعنی محل سجده أُولَٰئِكَ آن گروه درینحال ذکر وخرابی مسجد کوشیده اند مَا كَانَ لَهُمْ نیست مر ایشان را
ونسزد أَنْ يَدْخُلُوهَا که در آیند آنرا إِلَّا خَائِفِينَ مگر ترسکاران واین صورت در زمان
اسلام است که ترسایان را قوت رفتن در مسجد اقصی بتست از ترس مسلمانان لَهُمْ مر ترسایان را
فِي الدُّنْيَا درین جهان خِزْيٌ رسوای وخواری وجزیه دادن وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ ومر ایشان راست
دران سرای عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ وَلِلَّهِ ومر خدای راست الْمَشْرِقُ جای برآمدن آفتاب وَالْمَغْرِبُ
وجای فرو رفتن آن جمعی از لشکر یان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ابر وتاریکی
در سمت قبله اختلاف کردند هر کسی تحری نموده اند برای مجرای ساخته وچون روشن شد
خطوط محاریب ایشان از سمت قبله منحرف بود چون بمدینه رسیدند تا باعادت نقصان
آن نماز از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم اجازت خواستند این آیت نازل شد که بعد از
تحری کرده اید اعاده نماز صاحب نیست که همه جهات از ان اوست فَأَيْنَمَا پس هر کجا تُوَلُّوا
روی آرید فَثَمَّ پس آنجا وَجْهُ اللَّهِ خدای است یعنی ازجهت طاعت اوست محققانرا

محقق

۱۷ الحزب الثالث

در تحقیق این آیت نکته است که آن عالی بیان حضرت حقایق رتبت ولایت منقبت خلدت
ظلال هدایت در این ابیات اشارتی بدان میفرماید شعر از بنی ایمانو برادران ثم وجه
اللّٰه شنو تمم دان یعنی آن سوکه روی فضا داری تا حق بند شی بگذاری وجه حق کان بود حقیقت
او باشد انجا بسوی او کن رویی هیچ جا را نکرد استثنا پس بود عین حق از آن هرجا
عارف حق شناس را باید که بهر سو که دید بکشاید بند انجا جمال حق بیند نگسل از
جمال حق قطعا إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تع وَاسِعٌ فراخ مغفرت است وبسیار عطا عَلِيمٌ دانای
مصالح احوال سلیمانهان وَقَالُوا وگفتند بی باکان از یهود ونصاری اتَّخَذَ اللَّهُ وا گرفت خدای تع
وَلَدًا فرزندی یعنی عزیز ومسیح سُبْحَانَهُ پاکی وی عیبی اوراست بَلْ نه چنان است که ایشان میگویند
لَهُ مراوراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در اسمانها است وَالْأَرْضِ وآنچه در زمین است وچون اهل اسمان
وزمین هم مملوک ومربوب وی باشند پس عیسی وعزیز اولاد او نتواند بود چه ولد نمی
باشد الا جنس والد واین الملوک می المالک كُلٌّ همه آنچه در زمین واسمان باشد لَهُ قَانِتُونَ
مر اورا فرمان بردارانند بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نو پدید ارنده اسمانها وزمینها وَإِذَا قَضَىٰ
وچون خواهد یا تقدیر کند أَمْرًا کاری را فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که میگوید مر آن چیز را که كُنْ
بباش فَيَكُونُ پس بباشد وَقَالَ الَّذِينَ وگفتند آنانکه لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند خدای را وعلم نخوانده
چون مشرکان که لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ چرا سخن نمیگوید با ما أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ یا بما یکی آیة
وپیغامی نمی آید كَذَٰلِكَ همچنانکه این مشرکان میگویند قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ
از پیش ایشان یهود ونصاری از پیش ایشان یعنی ونصاری مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتن
ایشان واقتراح کردن بر انبیا بعد از ظهور معجزات تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ یکدیگر مشابه است
دلهای کفار ومشرکان اهل کتاب او در کفر وقساوت وسوالات از روی عناد وکدورت
قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ هر آینه بیان کردیم نشانها بر توحید ونبوت لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای گروهی
که طالب یقین اند نه تابع هوی وخسبی إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که فرستادیم ترا ای محمد صلعم
بِالْحَقِّ براستی ودرستی گفته اند مع الحق یعنی با قرآن یا دین اسلام بَشِيرًا مژده دهنده
مؤمنان وَنَذِيرًا وبیم کننده کافران وَلَا تُسْأَلُ وپرسیده نخواهی شد روز قیامت عَنْ
أَصْحَابِ الْجَحِيمِ از انجماعه اهل جحیم اند وجحیم آتش سوزنده بسیار زبانه باشد روزی بر زبان
حضرت رسالت پناه صلی الله جاری شد که اگر خدای تعالی بیهود ونصاری از عذاب بکشاید عص
عقب خود بر ایشان غایت غالب است که از بیم غالب الیم انهاج مستقیم باطل حق بحنه
این آیت فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم اند وما از خواهیم پرسید چرا ایمان نیاوردند برقواعد

وحی و رسالت و بر ما حساب اهل خطاب است و هرگز خشنود نشوند وَلَن تَرضَىٰ عَنكَ از تو
الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ جهودان و ترسایان حَتَّىٰ تَتَّبِعَ تا آنگاه که پیروی کنی مِلَّتَهُمْ کیش ایشان را قُلْ بگو
وقتی که هر یک از ایشان ملت خود را ستایش کنند إِنَّ هُدَى اللَّهِ بدرستی که راه نمودن خدای تعالی
هُوَ الْهُدَىٰ آن است راه نمودن بحق نه شما را بیهودیت و نصرانیت یعنی اهدی او را باسلام راه می
نماید وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت نمای ای محمد صلی الله علیه و سلم أَهْوَاءَهُم آرزوهای ایشان را در باب
دین بَعْدَ الَّذِي پس از آن چیزی که براستی جَاءَكَ آمده است بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش که وحی است
در حقیقت اسلام و بطلان بدل ایشان مَا لَكَ نیست ترا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِن وَلِيٍّ دوستی
رهاننده وَلَا نَصِيرٍ و نه کسی یاری دهنده صورت خطاب با حضرت و معنی راجع با مت الَّذِينَ
آنانکه آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی توریت بقولی که آیت در شان ابن سلام
و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی که در شان اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی
با جعفر بن ابی جعفر رضی از دیار حبشه بمدینه آمدند یا قرآن بقولی که اند در شان
مسلمانان فرود آمده باشد و بر همه تفاسیر يَتْلُونَهُ میخوانند آن کتاب را با متابعت میکنند
حَقَّ تِلَاوَتِهِ چنانچه حق خواندن با متابعت کردن است آن گروه أُولَٰئِكَ آن گروه يُؤْمِنُونَ بِهِ
ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کردند وَمَن يَكْفُرْ بِهِ و هر که کافر گردد بکتاب و احکام او را
تغییر دهد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان زدگان يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ یعنی
ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَتِيَ الَّتِي نعمتهای که أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما بر اسلاف
شما وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ بدرستی که پدران شما را تفضیل کردم عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان تکریر
این آیت بجهت تقریر و تذکیر نعمتهاء الهی است وَاتَّقُوا و بترسید يَوْمًا از عذاب روزی
که هیچ آن لَا تَجْزِي کفایت نکند نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ کسی از کسی شَيْئًا چیزی را از عذاب وَلَا يُقْبَلُ
مِنْهَا و قبول کرده نشود از هیچ نفس عَدْلٌ فدای او را یعنی بدلی که بعوض او بعذاب کرده
وَلَا تَنفَعُهَا و سود نکند هیچ نفس را شَفَاعَةٌ خواهش خواهندگان و تقدیر وجود شفیع وَلَا
هُمْ يُنصَرُونَ و نباشند آن کافران که ممنوع کرده شوند از عذاب یعنی ایشان را کسی یاری نکند تا از
عذاب باز رهاند ع سودی نکند هر یاری هر یار که هست وَإِذِ ابْتَلَىٰ و یاد کن ای محمد صلی
الله علیه و سلم وقتی را که بیازمود یعنی امر کرد إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ مر ابراهیم را پروردگار او بِكَلِمَاتٍ
بسخنان و یعنی اوامر و نواهی یا مناسک حج یا پنج از قطره اسلام سرند و آن پنج است
یعنی شکافتن موی سر و دو نیم ساختن از آنکس که موی دارد و مضمضه و استنشاق و سواک
و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و برکندن موی بغل و حلق عانه و ختنه و استنجا باب

فأتمهن پس ابراهیم باتمام رسانید از او قیام رسانید از قیام نمودند بدان قال گفت خدای که چون
متابعت فرمان کردی انی جاعلک بدرستی که من گردانندهٔ توام للناس برای مردمان اماما پیشوای در دین
که همه کسان بعد از تو بتو اقتدا کنند و اکنون حق تعالی فرمود پیغمبر ما را که اتبع ملة ابراهیم و امت
مرحومه او نیز امر کرد که ملة ابیکم ابراهیم برای اقتدا از دین و علم و عمل است و چون خدای
ابراهیم را بشرف امامت نوازش وعده داد قال گفت ابراهیم با حق تعالی ومن ذریتی و از فرزندان
بزرگان از نیز امامان پیدا کن قال گفت خدای تعالی در جواب او لا ینال نرسد عهدی من یعنی
رحمت و یقول اصح رسالت با امامت مسلمانان الظالمین و ستمکاران یعنی کافران از ذریت تو
واذ جعلنا و یاد کن آنکه گردانیدیم البیت خانه کعبه را مثابة جای باز گشتن یا موضع ثواب للناس
مر آدمیان که هر سال بوی باز گردند و آنجا ثواب بحساب رسد وامنا و گردانیدیم ایمنی یعنی
که در وی کسی را نکشند واتخذوا و فرا گیرید ای مومنان بعد از آنکه شرف حرم را دانستید من مقام ابراهیم
از مقامی که منسوب است با براهیم مصلی نمازگاه و آن موضعیست که در وی حجری وضع کرده اند
و اثر قدمهای مبارک آن حضرت بر دست حفظ و اتخذوا بصیغه ماضی خوانده اند یعنی فرا
گرفتند مردمان پیش از شما نمازگاه وعهدنا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم الی ابراهیم
واسمعیل بسوی ابراهیم و اسمعیل ان طهرا آنکه پاک سازند بیتی خانه مرا از اوثان و انجاس
و خیانت و معاصی و طواف جنب و حایض للطائفین برای طواف کنندگان والعاکفین و مقیمان
و معتکفان والرکع السجود برای رکوع کنندگان و سجود دارندگان یعنی نمازگزارندگان
اهل اشارت بر آنند که پاک داشتن خانه و بر آنکه حرم دوست است از ادناس تعلقات
کونین و گفته اند تطهیر بیت از ادناس اقذار است و تطهیر دل از ملاحظه اغیار بیت
اگر حریم دل از غیر دوست سازی پاک صفای وحدت صرف اندر وی ادراک واذ قال ابراهیم
و یاد کن آنکه گفت ابراهیم یعنی دعا کرد که رب اجعل ای پروردگار من بگردان هذا این مکان را
که برای تو در آن خانه ساختم بلدا امنا شهری ایمن از قحط و خسف و مسخ با اهل او را
از جور متغلبان در امان خود دار وارزق اهله روزی ده این بلد را من الثمرات از میوه
های حق تعالی این دعا را مستجاب کرده نیک حکم فرمود تا جبرائیل یکی از دیههای فلسطین
مشتمل بود بر ثمرات بسیار از آن منقطع ساخته بمکه آورد هفت بار بگرد خانه کعبه
طواف داده در زمین طائف بر سر منزله از مکه وضع کرد و این دیه را بجهت طواف خانه طائف
گویند و میوه اهل مکه از آن جاست پس ابراهیم تخصیص کرد رزق را مومنان و گفت
من آمن روزی ده هر که ایمان دارد منهم از آنکه ساکنان این شهر باشند بالله بخدای

قال
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین گفت خدای وَمَنْ كَفَرَ و هر که کافر شود فَأُمَتِّعُهُ پس اورا برخوردار کنم
قَلِيلًا برخورداری اندک یعنی همین در دنیا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ پس اورا به بیچارگی برانم إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ
بعذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد مرجعی است دوزخ وَإِذْ يَرْفَعُ و یاد کن آنرا که برداشت إِبْرَاهِيمُ
الْقَوَاعِدَ ابراهیم اصلها را و اساسها را مِنَ الْبَيْتِ از خانه کعبه وَإِسْمَاعِيلُ عطف است بر ابراهیم چه پس
باید در رفع قواعد شریک بوده هر یک در طرفی از خانه کار میکرده اند یا بنوبت دیوار برای
آورده و اصح آنست که اسماعیل سنگ جمع میکرده و بدست ابراهیم میداده تا بکار میبرده القصه
بعد از تمام خانه بیت و لیبردست تضرع برداشته گفته‌اند رَبَّنَا ای پروردگار ما
تَقَبَّلْ مِنَّا قبول کن از ما این کار خیر را إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ بدرستی که تو شنوا دعای مارا الْعَلِيمُ
و توی دانا به نیتهاء ما رَبَّنَا ای خداوند ما وَاجْعَلْنَا و گردان ما هر دو را مُسْلِمَيْنِ
ثابت بر اسلام و استسلام یا موحد و مخلص لَكَ مر ترا وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا و گردان از فرزندان
أُمَّةً گروهی مُسْلِمَةً لَكَ گردن نهاده و منقاد شده ترا وَأَرِنَا و بنمای مارا مَنَاسِكَنَا مواضعی که در آن
افعال حج بجا باید آورد چون میقات برای وقوف و منا برای قربان وَتُبْ عَلَيْنَا و از ما درگذران
اگر در عمل قصوری و تقصیری واقع شده إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ بتحقیق توئی پذیرنده توبه مقصران
الرَّحِيمُ بخشنده بر گنه کاران رَبَّنَا ای پروردگار ما وَابْعَثْ فِيهِمْ و برانگیزان در میان امت
مسلمه و مبعوث گردان رَسُولًا مِنْهُمْ فرستاده از ایشان تا زینت مر اعزاز و شرف را باشد
بدان رسول يَتْلُو عَلَيْهِمْ بخواند برایشان آيَاتِكَ کتاب ترا یا بیان کند نشانها وحدانیت
ترا بایشان وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و بیاموزد ایشان را قرآن وَالْحِكْمَةَ و معانی تا بیانی کند آنچه
در دست از امر و نهی و حلال و حرام وَيُزَكِّيهِمْ و پاک گرداند ایشان را از گناه بسبب شرایع
و احکام إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که توانای و غالب و قادر بر اجابت دعاها الْحَكِيمُ و توی
دانا محکم کار حق سبحانه این دعا را بشرف اجابت مقرون ساخته حضرت رسالت پناه را
از اولاد اسماعیل مبعوث گردانید و نکته آنکه دعوت إِلَىٰ ابراهیم اشارت بدین است
وَمَنْ يَرْغَبُ و کیست که باز گردد استبعاد و انکار است یعنی هیچکس باز نگردد عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ
از کیش ابراهیم إِلَّا مَنْ سَفِهَ مگر کسی که خوار کرده نَفْسَهُ نفس خود را باهلاک سازد یا سفیه
و بیخرد باشد در نفس خود وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ و هر آینه ما بر گزیدیم ابراهیم را فِي الدُّنْيَا در این
سرای بکرم و نبوت یا بشرف نبوت یا بعبادت و خلت یا بعمارت خانه کعبه وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ
و بدرستی که در آن سرای لَمِنَ الصَّالِحِينَ از جمله فیروزی یافتگان است بصلاح و فلاح إِذْ قَالَ لَهُ
یاد کن آن وقت که گفت مر ابراهیم را رَبُّهُ پروردگار او أَسْلِمْ گردن نهد فرمان مرا یا تسلیم شود هر چه

از مجاری قضای بر تو جاری کردد قال اسلمت گفت ابراهیم که تسلیم کردم خود را لرب العالمین
به پروردگار عالمیان تا هرچه خواهد کند شعر فان شاء احیانی فان شاء اتلفنا بکذا اشتهام
فصلی خویش بدوست کر دوست بمن رسد هرچه رسد بس نیکو است ووصی ووصیت
کرد بها علی بالکلمه اسلمت ابراهیم بنیه ابراهیم مر پسران خود را ویعقوب ووصیت کرد یعقوب
نیز اولاد خود را بموافقت جد خود ومضمون وصیت هردو این بود که یا بنی ای پسران من
ان الله اصطفی بدرستی که خدای تعالی برگزیده لکم الدین برای شما دین مرضی شرع ما ربه که
اسلام است فلا تموتن پس میرید الا وانتم مسلمون بگو که شما مسلمانان باشید یعنی بر اسلام
بر ادمت کنید تا چون مرگ برسد شما را بر شما بر اسلام در یابد ش یعنی از ترک اسلام است
نه از مرگ ام کنتم شهداء ایا شما حاضر بودند اذ حضر آنهنگام که آمد یعقوب الموت بیعقوب
او یعنی اسباب وعلامات آن و یاد دارید اذ قال آن وقت را که گفت یعقوب لبنیه مر پسران
خود را ما تعبدون چه چیز خواهید پرستید من بعدی از پس وفات من قالوا گفتند نعبد الهک
خواهیم پرستید خدای ترا واله آبائک وخدای پدران ترا ابراهیم واسمعیل واسحق ابراهیم را که جد بود
پدر گفتند جهت آنکه جد حکم پدر دارد واسماعیل را که عم بود پدر خواندند زیرا که عرب عم را
اب گویند وحرمت او برابر پدر بجای پدر است وبنا بر این نظر بر اتحاد اصل است الها واحدا عبادت
میکنیم خدای که یگانه و یکتاست ونحن له وحال آنکه ما مر این خدای را مسلمون منقادیم بطاعت
تلک آن جماعت یعنی ابراهیم ویعقوب واولاد ایشان امة گروهی بودند قد خلت که درگذشتند
لها ما کسبت مر ایشان راست آنچه کسب کردند ولکم ما کسبتم مر شما را باشد آنچه کردید ایشان
وشما را بر عملها پاداش خواهند داد ولا تسئلون وشما پرسیده نشوید عما کانوا یعملون از آنچه بودند
ایشان که عمل میکردند اعتقاد یهودان بود که انبیاء را بطاعت آباء ثواب دهند وبر کفر
ایشان معاتب سازند درین فرمود که نه شما باعمال ایشان مثاب خواهند ساخت ونه
ایشان بافعال شما مواخذه خواهند کرد وقالوا وگفتند جهودان مر اهل اسلام را کونوا هودا
باشید از جمع یهود وگفتند ترسایان که ترسا شوید او نصاری تا راه یابید تهتدوا قل بل
بگو نه جهودی کنیم ونه ترسائی بلکه متابعت کنیم ولازم میگیریم ملة ابراهیم کیش ابراهیم را حنیفا
در حالتی که آن ملت مایلست از همه کیشهای بر راه راست یا ابراهیم مایل بوده از همه دینها بدین اسلام
وما کان ونبود ابراهیم من المشرکین از شرک آرندگان قولوا بگوئید ای متابعان ملت ابراهیم
یعنی اعراض کنید از قول یهود ونصاری ودر جواب کی شما را بجهودی وترسائی دعوة میکنند بگوئید
آمنا بالله گرویدیم بخدای وما انزل الینا وانچه فرو آمده است بما یعنی قرآن وما انزل وآنچه فرو فرستاده

شده است إلی إبراهیم بسوی ابراهیم که بیست صحیفه بوده است و بفرزندان یعقوب اگرچه باولاد
ابراهیم و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد باحکام صحیفه بوده است و إسمٰعیل و إسحٰق
و بفرزندان او اسماعیل و اسحاق و یعقوب و بپسر او یعقوب والأسباط و بفرزندان یعقوب اگرچه
باولاد ابراهیم یعقوب کتابی فرو نیامده اما چون متعبد بودند گوئیا بر ایشان منزل است
چنانچه قرآن منزل است بر ما وما أوتي موسی وعیسی و آنچه دادیم بآنچه داده اند موسی و عیسی را یعنی توریت
و انجیل و سایر دلایل نبوت وما أوتي النبيون و آنچه عطا داده شده اند سوی پیغمبران آنکه گفت
و معجزات من ربهم از نزدیک خداوند خود لا نفرق هیچ جدائی نمی افکنیم بین أحد منهم میان یکی از
ایشان بلکه بهم ایمان داریم ونحن له و ما مر خدا را مسلمون گردن نهادگانیم فإن آمنوا پس اگر ایمان
آورده اند یهود و نصاری بمثل ما آمنتم به بمانند آنچه شما ایمان آورده اید بدان یعنی بهمه کتب و رسل
فقد اهتدوا پس بدرستیکه راه راست یافتند وإن تولوا و اگر برگردند اعراض کنند فإنما هم پس جز این
نیست که ایشان في شقاق در مقام خلاف و جدالند ای محمد صلعم با تو از دشمنی اندیشه مکن
فسيكفيكهم الله پس زود باشد که خدا کفایت کند و از تو باز دارد شر یهود و نصاری را
وهو السميع او شنوای مقالات موحدان و کفار است باقوال و افعال ایشان العليم دانا باعتقاد هر دو گر
وه از نزول این آیات جهودان بکلی از متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اعراض کردند و ترسایان
نیز طرح مخالفت افکندند بیان مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما را صبغه است و شما را نی
وصبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیه غوطه دادندی باعتقاد
آنکه آن آب پاک کننده مولود است از غیر دین مسیحا و این آب قایم مقام ختان دانستندی و گفتندی
صبغه با نصرانیه حق تعالی فرمود که صبغة الله بگوئید ای مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله را که
آن دین خداست و گویند مراد ختانست و ان ظهر مسلمانان باشد ومن أحسن وکیست نیکوتر
من الله از خدای تعالی صبغة از جهت دین و تلقین و تطهیر مومنان از اوناس تلوین
ونحن له و ما حق باتباع صبغة الله عابدون پرستش کنندگانیم گفته اند صبغة الله رتبه ولایت
و درجه محبت است هر که این رنگ درویشی بر آوردند از هر عالمش بر سر آورده اند و نزد محققان صبغة
الله بیرنگی است و تا کسی از رنگ آمیزی پاک نشود برنگ صبغة الله نگیرد و خلاصه رسایل
درویشان و نقاوه عبارات و اشارات ایشان بیان معنی این صبغة الله است و بحقیقه
آن این رباعی که صاحب لوایح خلاف خلال حقایقه بقلم کرم الواح افهام معتقدان آن شب
فرموده پی می توان برد **نظم** پیوسته نگست یار خواه ای دل " قانع نشوی برنگ فاکاه ابدل "
اصل همه رنگها از آن بیرنگست " من احسن صبغه من الله ابدل " یهود و نصرانی از معرفات قرآنی

دیگر باره در رد طعن تعصب قتاده گفتند نحن ابناء الله و احباؤه یارا که شرف موسی دوستی و عزت
ونزد حق سبحانه وتعالی ثابت باشد پس سزاوار تر ایم از مسلمانان خدای تعالی پیغمبر خود را فرمود که
قل بگو در جواب ایشان أتحاجوننا آیا مخاصمت میکنید با ما فی الله در دین خدای تعالی و دعوی والیت در
انتساب [illegible] وهو ربنا و حال آنکه او پروردگار ماست وربکم [illegible] و او نیز کار شما چون
[illegible] و اللزم است پس عبودیت او بر هم واجب باشد ولنا أعمالنا و ما راست
جز[illegible] رهای ما ولکم أعمالکم و شما راست مکافات عملهای شما ونحن له مخلصون و ما مر ورا
مخلصانیم در اعتقاد و عمل ام تقولون آیا میگوئید یهود و نصاری و حفص بخطاب میخواند
یعنی شما میگوئید ای جهودان و ترسایان ان ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط
که این پیغمبران و پیغمبرزادگان کانوا هودا بودند بر دین جهودی و این قول جهودان
است او نصاری یا بر کیش ترسایان و این سخن ترسایان است قل بگو ءانتم اعلم آیا شما
داناترانید بحال یادیان انبیاء ام الله بلکه خدای تعالی که ایشان را مبعوث کرده است ومن اظلم
و کیست ستمکار تر بر خود ممن کتم از آنکس که پوشید شهادة عنده گواهی که نزدیک اوست
باشد من الله از خدای تعالی بواسطه کتاب الهی دانسته بود و درین تعریض اهل کتابست بکتمان
شهادت در باب نبوت حضرت رسالت پناه صلعم وما الله بغافل و نیست خدای تعالی بیخبر عما تعملون
از آنچه شما میکنید از کتمان و تکذیب قرآن و آنکه محمد صلعم تلک امة آن قوم مذکور که وصی بودند
که قد خلت رفتند و درگذشتند لها ما کسبت مر ایشان راست جزای آنچه خود کسب کرده اند ولکم ما کسبتم
و شما را نیز جزا خواهد رسید که کسب کرده اید ولا تسألون و سؤال کرده نشوید عما کانوا یعملون
از آنچه که دیگران کرده اند تکرار به برای تاکید و تقریب یا بجهت [illegible] و تهدید است حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه زمانی
که روزی در بیت المقدس کی نماز گذاری یهود از این معنی شاد شده میگفتند که محمد صلی الله علیه وسلم
دین ما ندارد و باری بقبله ما نماز میکند از یاری گفتند ایزد و اصحاب او را بقبله ما بر
و تا نماز ما را ندیده نه جهت قبله را نیافتند خاطر خطیر آنحضرت صلی الله ملول گشت وحی الهی
صادر شد که روی از سوی از بیت المقدس بکعبه آرد و جهودان و منافقان بعد از تحویل
قبله زبان طعن بگشادند حق تعالی از آن حال پیش سوال خبر میدهد که سیقول السفهاء
زود باشد که گویند کم خردان و سبکساران من الناس از مردمان یعنی یهودان و منافقان
مدینه ما ولاهم چه چیز ها باز گردانید مسلمانان عن قبلتهم از قبله ایشان التی کانوا بقبله که
بودند علیها بر آن یعنی بیت المقدس قل بگو لله المشرق والمغرب مر خدای راست همه جهان

هم مشرق که خانهٔ کعبه دران جانب افتاده و هم مغرب که بیت المقدس دران صوب واقع شده یهدی
راه مینماید من یشاء هرکرا خواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که دین اسلام و قبلهٔ ابراهیم
وکذلک و همچنان قبلهٔ شما را ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم جعلناکم شما را هم گردانیدیم امة
وسطا گروهی عدل و برگزیده لتکونوا تا باشید شهداء گواهان برای انبیا علی الناس
بر منکران نبوت روز قیامت ویکون الرسول و باشد فرستادهٔ من یعنی محمد صلی الله
علیکم بر شما شهیدا گواهی معدل مزکی وما جعلنا و نساختیم قبلهٔ عبادت تو القبلة التی
آن قبله را که کنت علیها تو هستی بران یعنی کعبه الا لنعلم مگر برای آنکه ممیز سازیم و جدا کنیم
من یتبع الرسول آنکس را که پیروی رسول کند در امر قبله ممن ینقلب از آنکس که باز گردد علی عقبیه
بر پاشنهای خود مثل است در باب کسی که باز گردد از امری و عمل کند بعض آن وان کانت
و بدرستی که هست قبیل یعنی تحویل آن لکبیرة بزرگ و گران الا علی الذین مگر بر آنکه هدی الله
خدای تم راه نمود ایشان را تا تحویل قبله را حق دانستند بخلاف یهود که در غلط شبهه انگیخته
در امر قبله و یکی آن بود که اگر قبله حق جهت کعبه است پس آنانکه بجانب بیت المقدس نماز کرده اند
از صحابه پیش از تحویل وفات یافته اند چون اسعد بن زراره و براء بن معرور رضی الله
بر ضلالت مرده باشند حق تعالی وعده کرد وما کان الله و نیست خدای با فضل وکرم لیضیع ایمانکم
که ضایع گرداند نماز شما را بهر طرف که گذارده اید یا ثواب لقبول ایمان شما را که بیت المقدس
داشته اید ان الله بدرستی که خدای تعالی بالناس بر مردمان لرءوف مهربان است صلاح ایشان
رحیم بخشاینده است بر ایشان ضایع نگرداند قد نری بدرستی که ما می بینیم
تقلب وجهک گردانیدن روی تو فی السماء در جهت آسمان برای انتظار وحی این آیت
دال بر تحویل است سید عالم صلی الله علیه وسلم از قول یهود که میگفتند محمد صلعم روی بقبلهٔ ما
نماز میگذارد ملول شد و آرزو کرد که قبلهٔ او کعبه باشد که کعبه ابراهیم است
و اقدام الطیبین و درین باب با جبرئیل سخن گفت و جبرئیل متوجه مقام خود میگشت علی نبینا
افضل الصلوة واکمل التحیات هر ساعت از پی وی باسمان می نگریست و منتظر وحی
می بود تا جبرئیل آمد و این آیت آورد که با توجه تو باسمان دیدیم فلنولینک پس متوجه سازیم ترا
قبلة ترضیها بقبله که تو میخواهی و می پسندی فول وجهک پس بگردان روی خود را هم
بدست شطر المسجد الحرام که محیط است بخانهٔ کعبه روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم
از هجرت حضرت خواجه در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گذارده بوده که این حکم نازل شد هم
در نماز روی از صخره گردانید بمیزاب توجه نموده و آن مسجد بذی القبلتین اشتهار یافت

ويعد ان تخصيص خطاب جهت تصريح بعموم حكم استقرار ميكويد وحيث ما كنتم وهر جا كه باشيد فى بحر
وسهل وجبل وشرق وغرب چون خواهيد كه نماز بكذاريد فولوا وجوهكم پس بكردانيد رويها خود را
شطره بسوى مسجد مكين وان الذين وتحقيق آنانكه اوتوا الكتاب داده اند ايشانرا توريت
ليعلمون هر اينه بدانند انه الحق كه اين تحول يا توجه راست ودرست وحكم آن من ربهم از پيش
پروردكار ايشان است چه در توريت خوانده اند كه پيغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز كذارد وآخر
قبله كه بران ثابت باشد كعبه است وما الله بغافل وخداى تو غافل نيست عما يعملون از آنچه يهود ميكنند
از انكار قبله ولئن اتيت وبخداى تعالى كه اكر بيارى تو اى محمد الذين اوتوا الكتاب براى آنانكه داده شده اند
كتاب را يعنى يهود ونصارى بكل آية بهر معجزه ونشانى يعنى اكر بيارى هر حجتى وبرهانى كه توجه هند
بر حقيقت توجه كعبه ما تبعوا قبلتك پيروى نكنند ايشان قبله ترا وما انت بتابع وتو نيز نيستى
متابع قبلتهم مر قبله ايشانرا وما بعضهم ونيستند وبعضى از ايشان بتابع قبلة بعض پيروى
ومتابعت كنند قبله بعضى را جهت جهت نصارى سر هست وانان يهود مغربى وجه بيان
اين هر دو بعيد است ولئن اتبعت واكر پيروى كنى بر سبيل فرض اهواءهم آرزوى ايشانرا در باب
قبله من بعد ما جاءك از پس آنكه بتو آمد العلم ودانستى كه قبله ابراهيم حق است انك پس بدرستى
كه باشى اذا آنهنگام كه متابعت ايشان نماى لمن الظالمين از جمله ستمكاران ظاهر خطاب با حضرت است
يا بعيد اما معنى آن راجع است الذين اتيناهم الكتاب داده ايم ايشانرا توريت يعرفونه ميشناسند
قرآن واضح است كه پيغمبر را كما يعرفون همچنانكه ميشناسند ابناءهم پسران خود را در ميان
كودكان يعنى شناختى درست دارند در باب پيغمبر وان فريقا منهم وبدرستى كه كروهى از ايشان
ليكتمون الحق هر اينه مى پوشند حق را از عوام وسفله وهم يعلمون وايشان ميدانند كه
پوشند الحق آنچه درست وراست باشد من ربك از پروردكار تست فلا تكونن پس مباش خطاب
با آن حضرت است ومراد امت يعنى مباشيد من الممترين از شك كنندكان در آنكه امر قبله
من عند الله است ولكل وهر كروهى را از خداى پرستان يا از انبيا كه از باب شرايع اند يا هر قومى را
وجهة جهتى وقبله ايست هو موليها كه او روى بدان دارد يا خداى تعالى روى او را بدان سوى
كرد است فاستبقوا الخيرات پس شما اى مسلمانان پيشى كيريد بر ديكران در نيكوئيها كه يكى از آن توجه بكعبه
است محققان بر آنند كه از نهادى چيزى سر بر زده ودر هر شيء سوادى ظهور كرده
قبله اوست وهر يكى روى بقبله خود آورده از توجه بكعبه حقيقى باز ميبايد مكر محرمان حرم تجريد
ومحرمان حرم تفريد كه از قبله فثم وجه الله روى نمى كردانند نظم قبله شاهان بود تاج وكمر
قبله ارباب دنيا سيم وزر قبله صورت پرستان آب وكل قبله معنى شناسان جان ودل قبله زهاد

محراب قبول بدبیرتان کار فضول قبله تن پروران خواب و خورش قبله انسان بدانش پرورش
قبله عاشق وصال بی زوال قبله عارف جمال ذو الجلال اَیْنَمَا تَكُونُوا هر جا که باشید و بهر قبله
که روی ارید شما و اهل کتاب یَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَمِیعًا بیارد خدای تع همه شما را و جمع کند روز قیامت
برای اسبیان الحق از مبطل اِنَّ اللهَ بدرستی که خدای تع عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ بر همه چیز از احیا نمودن قدیر
توانا است وَمِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ و از جا که بیرون روی برای نفس سفر فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را
بهنگام نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بسوی مسجد حرام وَاِنَّهُ لَلْحَقُّ و بدرستی که تحویل قبله بکعبه راست
و ثابت است وزوال مِنْ رَبِّكَ از نزدیک پروردگار تو وَمَا اللهُ بِغَافِلٍ و خدای بی خبر نیست
عَمَّا تَعْمَلُونَ از انچه شما میکنید وَمِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ و از هر جا و در زمان که بیرون آی فَوَلِّ وَجْهَكَ
پس روی خود را بگردان در وقت اداء نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بطرف مسجد حرام وَحَیْثُ مَا كُنْتُمْ
و هر جا که شما باشید ای امت محمد صلی الله علیه وسلم فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ پس بگردانید روی های خود یعنی
همه یاران خود را شَطْرَهُ بسوی آن مسجد لِئَلَّا یَكُونَ تا نباشد لِلنَّاسِ مر یهود را یا مشرکان را
عَلَیْكُمْ بر شما در باب توجه بمسجد اقصی حُجَّةٌ خصومتی و جدلی یهود میگفتند محمد صلی الله علیه وسلم
دین ما را منکر و قبله ما را منکر و قبله ما را معتقد و مشرکان طعنه میزدند که این مرد را چه شد
که روی از قبله پدران خود بگردانید پس بعد تحویل بکعبه کسی را بر شما حجتی نماند اِلَّا الَّذِیْنَ
ظَلَمُوا مگر آنهایی که ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره مِنْهُمْ از یهود مدینه و بت پرست
که یهود میگفتند برای میل باز پای خود روی بمکه آورد و مشرکان طعنه میکردند که محمد صلعم
دانست که بر حقیم دیگر باره ما روی بقبله ما کرد فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از ایشان توجه بجانب
کعبه وَاخْشَوْنِیْ و بترسید از من بخلاف فرمان وَلِاُتِمَّ معطوف است بر لِئَلَّا یَكُونَ یعنی روی
بکعبه ارید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا اتمام کنم بفضل و کرم خود نِعْمَتِیْ نعمت خود را که
اختصاص است بملت حنیفه عَلَیْكُمْ بر شما وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ تا مگر شما را بیابید بشرایع و احکام
دین و گفته اند نعمت بر شما تمام کنیم در آخرت كَمَا اَرْسَلْنَا چنانچه در دنیا بار رسالت رسول کردیم
و انزل الکتب فرستادیم فِیْكُمْ در میان شما رَسُوْلًا مِّنْكُمْ از شما فرستادیم از شما که یَتْلُوْا عَلَیْكُمْ میخواند بر شما
اٰیٰتِنَا آیاتها و ما که فرستادیم که قرآنست وَیُزَكِّیْكُمْ و پاک میکنند شما را از شرک ما برای شما
استغفار میکنند تا از گناه پاک شوید وَیُعَلِّمُكُمْ و تعلیم میدهد شما را الْكِتٰبَ انچه نیستید
شما که بخود مَا لَمْ تَكُوْنُوْا بدانید از ان تَعْلَمُوْنَ پس مراد یاد کنید طاعت اذْكُرْكُمْ تا شما را یاد کنم
بمغفرت این بنده رحمه الله میگوید در اخبار بما رسیده که حق سبحانه فرموده که بندگان خود را
چیزی داده ام که جبرئیل و میکائیل را ندادیم و او نعمتی بزرگ بر ایشان تمام کردیم و آن اینست

فَاذْكُرُوْنِیْ

که گفتیم

که گفتند فاذکرونی اذکرکم در جواهر تفسیر قریب بصد وجه درین آیت ذکر شده و چون ترجمه
اطناب سطوریست بیکد و نکته را بسخن راه محققان اختصاص میکند و در کشف الاسرار آورده
که رب العالمین گفت لا یزال العبد من ذکری داد کره حق عقبی سجده دام ذکر کمال محبت است که اهل
عشق خوانند و مراد از این کنند ذکر تا نسبت آن ذکر در دل و جانست در نهایت حال از سلطان
العارفین قدس سره پرسیدند که چند ان شما ذکر زبان کنید می شنویم که بر زبان بیکار است
در بیان تکبیر واسطی رحمه الله فرموده که حقیقت ذکر نسیان ذکر است و قیام بذکر و ترو دین
بایه فرزند امیر سیف الله علی راهها باعی است خریاد توام از دل ناشاد برست وان سینه
هوای گل و شمشاد برفت سفر فذکر شد چنانکه ذکر و در ذکر آن یاد برفت واشکروا لی
و سپاس داری کنید نعمتهای مرا ولا تکفرون و ناسپاسی مکنید یا ایها الذین آمنوا ای گروندگان
استعینوا یاری جوئید بر قیام حقوق الهی بالصبر بالعزیمه که کلید درجاتست والصلوة
و بنماز که مجمع العبادتست ان الله بدرستی که خدای تعالی مع الصابرین با صابرانست و جماعت
در قدرت و رعایت ولا تقولوا و مگوئید لمن یقتل مر آنکس را که کشته شود فی سبیل الله در راه
خدای تعالی یعنی جهاد اموات که ایشان مردگانند صحابه رضی الله عنهم بعد از حرب بدر ذکر شهدا
میکردند و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند بیچاره فلان که در دنیا رحمان سر بر باد
وار نعمت حیات و لذت نعیم دنیا محروم شد حق سبحانه فرمود که ایشان را مرده مخوانند
بل احیاء بلکه ایشان زندگانند در حضرت ولکن لا تشعرون ولیکن شما نمیدانید کیفیت
آن حیات را زیرا که ادراک آن بعقل متصور نیست ولنبلونکم هر آینه بیازمائیم شمارا یعنی با شما
معامله آزمایندگان میکنیم و اگر علم ما هیچ پوشیده نیست و آن آزمایش چه چیز است
بشیء بچیزی من الخوف از بیم دشمن در غزا والجوع و گرسنگی بقحط و تنگی ونقص من الاموال
و نقصان بعضی مالها که بتاراج حادثات رود والانفس و نقصان در نفسها به بیماری
وضعف وشیب والثمرات ونقصان میوهها بافات سماوی وارضی یا مرگ فرزندان که ثمره باغ
دل اند وبشر الصابرین و بشارت ده صبر کنندگان را بمرکز است که ممکن است الذین آنانکه
اذا اصابتهم چون برسد ایشانرا مصیبة دشواری و رنجی که گفتند که هر حادثه مکروه که برسد
رسد مصیبت است و آن صابران در وقت وقوع مصیبت قالوا گویند انا لله ما آن
خداوندیم اقرار است بانقیاد حکم قضا و اتصاف بتسلیم و رضا وانا الیه راجعون
و ما بسوی حق باز گردیدگانیم اعتراف است ببعث و نشور اولئک آن گروه که در مصایب
رجوع بکلمه است جاء نمایند علیهم بر ایشان است صلوات رحمتها من ربهم از پروردگار

ایشان ورحمةٌ ونعمت گفته اند بهشت چه بهشت را رحمت گفته اند لقوله واما الذین ابیضت
وجوههم ففی رحمة الله واولئک وآنکسانی هم ایشانند نه غیر ایشان المهتدون راه
یافتگان برضاء وتسلیم یا بکلمه استرجاع که موجب ثواب عظیمت است سعد بن جبیر رحمه الله
فرموده که کلمه استرجاع را بجمیع امم بجز این امت مرحومه عطا نبوده است پس اگر نه بایستی که
یعقوب علیه السلام بوقت فقدان یوسف علیه السلام بجای یا اسفی انا لله گفتی وفاروق رضی چون این خواندی
گفتی نعم العدلان یعنی صلوة ورحمت نیک در هم تنگ اند ونعم العلاوة یعنی اهتدا خوش
بار بیست ان الصفا والمروة بدرستی که صفا ومروة وآن کوه اند در مکه که طواف بر ایشان من
شعائر الله از نشانها هم حج خانه شده اند فمن حج البیت پس هر که خانه قصد کند باعمال مخصوصه
بحج در حال احرام او اعتمر یا بتوجه زیارت کعبه شود بعدها مختصه بعمره فلا جناح علیه پس بروی هیچ
گناهی نیست ان یطوف بهما در آنکه طواف کند بایشان وسعی نماید در میان ایشان چون
کفار در جاهلیت طواف این دو کوه میکردند اهل اسلام از آن شعار عار می آید حق بیان
نمود که طواف این دو کوه در حج وعمره بجای باید آورد بی دغدغه که آن شعار است ومن
تطوع خیراً وهر که بطوع ورغبت خویش عملی نیکوی بجا آورد از زیادتی طواف یا حج وعمره
بر سبیل تبرع فان الله شاکر پس خدای جزا دهنده وشکر کننده است علیم وداناست باعمال
بندگان ان الذین بدرستی که آنانکه از علمای یهود که بحق وحسد یکتمون می پوشند
ما انزلنا آنچه فرو فرستادیم من البینات از سخنان روشن در توریت چون حکم رجم والهدی
وراه نمونی بنعت وصفت مصطفی صلی الله علیه وسلم من بعد ما بیناه از پس آنکه بیان کردیم آن
برای للناس برای بنی اسرائیل فی الکتاب در توریت یعنی ما آشکارا ساختیم وایشان پنهان
کرده اند اولئک آن گروه پوشندگان حق اند یلعنهم الله میراند ایشان را خدای از رحمت
خود ودور میکند ویلعنهم اللاعنون بر ایشان لعنت کنندگان یعنی ملائکه با همه آفریدگان وانس
یا تمام مسلمانان والمؤمنات سوال لعنت از حق برین وجه اللهم العنهم وهر این طایفه سزاوار
لعن است الا الذین تابوا مگر آنکه بازگردیدند از شرک بایمان توبه کردند از کتمان نعت
نبوی صلعم واصلحوا وبصلاح آوردند کارهای تباه شده را وبینوا وبیان کردند از صفات
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آنچه پنهان داشته فاولئک پس ایشانند که بسبب توبه
واصلاح اتوب علیهم بازگردم بر ایشان برحمت وانا التواب ومنم قبول کننده توبه کان الرحیم
مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان ان الذین کفروا بدرستی آنانکه کافر شدند از
یهود بانکار نبوت محمد صلی الله علیه وسلم وماتوا وهم کفار ومردند وحال آنکه کافر اند بر کتمان

حق

حق اولئك عليهم آن گروه آنها که بر ایشان است لعنة الله لعنت خدای بعد از مرگ ایشان
والملائكة ولعنت فرشتگان والناس اجمعين ولعنت همه مردمان از بنی آدم مومنان که
انتفاع ایمان و باسان است ثابت شده است خالدين فيها و این علامت جاویدند در
لعنت یا در آتش دوزخ لا يخفف سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب ولا هم
ينظرون و نباشند ایشان که مهلت داده شوند و یا منظور رحمت الهی گردند والهكم و خدای
شما اله واحد معبودی است یکتا لا اله نیست هیچ مستحق عبادت الا هو مگر او که احد است
در ذات و واحد است در صفات الرحمن بخشنده است در ترتیب اشباح الرحيم مهربان است
بر تقوی آنست ارواح ان في خلق السموات بدرستی که در آفریدن آسمانها که خیمه ایست
بی ستون برافراشته و بی علاقه که در هوا تعلق داشته والارض و در آفرینش زمین که بساطیست
مبسوط و مهادی مضبوط واختلاف الليل والنهار و روانی در آمدن شب و روز که یکدیگر را بر سبیل
تعاقب با اختلاف ایشان در طول و قصر و سواد و بیاض والفلك التي تجري و در کشتیها که روان
باشد میرود في البحر در دریا بما ينفع الناس بانچه نفع رساند بمردمان از تجارات و مکاسب وما
انزل الله و در آنچه فرو فرستاده خدای من السماء از آسمان یا از ابر من ماء از آب باران فاحيا به الارض
پس زنده ساخت و تازه کرد بدان زمین را بآن آب باران بعد موتها از پس مردگی و پژمردگی
او وبث فيها و پراکنده کرد در زمین من كل دابة از هر جنبنده چون بهایم و سباع و وحوش
و طیران وتصريف الرياح و در گردانیدن بادها از هر جهتی والسحاب المسخر و در ابر فرو داشته
و رام شده مر خدای را بين السماء والارض میان آسمان و زمین تا بهر طرف که حکم شود
لآيات هر آینه علامتهاست یعنی در این همه که گفتیم نشانهاست از صنایع حکمت و بدایع فطرت
لقوم يعقلون مر گروهی را که خرد دارند و نظر تامل بموجودات کنند کافران قریش می
گفتند ما سیصد و شصت بت داریم و می پرستیم و این معبودان کار یک شهر ما راست
نمی‌اند ساخت و محمد صلی الله علیه وسلم میگوید که من بیک خدای دارم و کار همه عالم می سازد
و اگر بدین سخن حجتی دارد و آیتی و علامتی بما نماید تا بدو بگرویم این آیت منکره
نازل شده مشتمل بر هشت نشان از آیات دور است در خبر آمده که وی بر کسی که این آیت بخواند
و در تفکر نکند ومن الناس من يتخذ و از مردمان کسی هست که فرا میگیرد من دون الله بجز از خدای تعـ
اندادا همتایان و شریکان یعنی بتان يحبونهم دوست می دارند ایشان را كحب الله چنانچه
خدای تعالی را دوست میباید داشت والذين آمنوا و آنانکه ایمان آورده اند اشد حبا لله
ایشان قوی تر و ثابت تر اند در محبت مر خدای تعالی را جهت آنکه مشرک می پسند و دوست می دارد

ومؤمنان دين دوست ميگردد بايد ديدن كه ميكند ارد ودیگر محبت کفار محبتی فانی نفسانی
ودوست مؤمنان محبت باقی ربانی وحقیقت درمعنی حیا مرانست خدای تعالی ایشانرا
دوست داشته که یحبهم تا ایشان اورا دوست گرفتند که یحبونه پس دوستی ایشان مر
خدایرا تنها بدوستی خدا نیست مر ایشانرا بر طریقت فرموده اگر نخست یحبهم نگفتی تعالی
یحبونه نبودی ابن قاسم میفرماید یحبهم یحبونه چنین فرموده که ابتداء محبت زجانب را
بود اگر جانب معشوق نباشد پیلے طلبی عاشق بیچاره بجای نرسد میل از طرف بار بید
آنگه زاغاز ولو يرى الذين ظلموا وچون ببینند وبدانند اذ يرون العذاب انکه هم قدرت وغلبه
آنرا خدایراست ان القوة لله وآنرا نیز بدانند که خدای تعالی شديد العذاب سخت عذابست مر ایشان
جميعاً وان الله
هر آینه بدانند حضرت اتخاذ انداد وزیان اختلاف از عبادت رب العلمین رب العباد اذ تبرأ
آن هنگام یاد کن که بیزاری کنند الذين اتبعوا آنانکه بسروی ایشان کرده اند من الذين اتبعوا
از آنهاجه که متابعت ایشان نموده آند یعنی پیشوایان عرصه شرک از ضعفا وسفله که اروز
تابع ایشان اند بیزار شوند ورأوا العذاب وببینند عذاب را هم تابعان وهم
متبوعان وتقطعت وبریده شود بهم الاسباب از ایشان سببها ورابطها که در دنیا
داشتند از عهود ومواثیق وخویشی ودوستی وصحبت وقال الذين اتبعوا وگویند آنانکه
متابعت کرده بود یعنی تابعان چون بیزاری متبوعان از خود مشاهد کنند گویند
لو ان لنا كرة کاشکی که ما ایشانرا بازگشتی باشد بدنیا فنتبرأ منهم تا ما بیزاری کنیم
از ایشان انجا كما تبرءوا منا همچنانکه ایشان بیزار گشته اند از ما اینجا كذلك همچنانکه در آن
روز نمودن عذاب بر ایشان یریهم الله اعمالهم بنماید خدای کافرانرا اعمالهم کردارهای ایشان
حسرات حسرتهای وپشیمانیها بر ایشان یعنی اعمال که بزعم ایشان حسنه بودند چون حج وعمره
وضیافات وختان همه را ضبط سازند وبسبب حسرات ایشان کرده باعمال سیه
که با شران می شده اند از قتل وغارت ودفن بنات موجب مزید حسرت کرده و
وما هم ونیستند تابعان متبوعان بخارجين بیرون آیندگان من النار از آتش یعنی
جاوید در درد ورنج باشند يا ايها الناس ای مردمان كلوا بخورید مما في الارض از آنچه در زمین
است حلالا طيبا پاک پاکیزه یعنی زوال شبهه ولا تتبعوا وپیروی مکنید خطوات
الشيطان گامهای ابلیس را یعنی اورد مشرکان عرب وچهار پایه سوسه شیطان حلال
وحرام میکردند چون بحیره وسائبه واقسام حرث حق سبحانه فرمود که تا در تحریم حلال
وتحلیل حرام کام بر کام شیطان منهید وروی از راه او بگردانید انه لكم بدرستی که مر شمارا

عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی اشکارا چرا پدر شما را ابو البشر را از بهشت بیرون آورد میخواهد که شما را نیز
وعزهود وید وفتح بود إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ جز این که میفرماید شما را شیطان یعنی وسوسه میکند
بِالسُّوءِ بدی وَالْفَحْشَاءِ کار زشت گفته اند سوء گناهانی است و فحشا جرایم اشکارا
یا سوء میل است بدنیا و فحشا ومتابعت نفس وهوا وحقیقت آن است که سوء و فحشاء
متناول اند جمیع معاصی را از صغایر وکبایر که شیطان انسان را بدان امر میکند وَأَنْ تَقُولُوا
ودیگر امر میفرماید که بگویید بدروغ وافترا کنید عَلَى اللَّهِ بر خدای در تحلیل خبایث وتحریم
طیبات مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید حقیقت آن وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ وچون گویند مر این طایفه
که در باب حلال وحرام اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ پیروی کنید آنچه خدای فرستاده است یعنی قرآن
وبحلال وحرام وان بگروید قَالُوا گویند بقرآن نمیگرویم بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پیروی میکنیم مَا أَلْفَيْنَا
آنچه یافته ایم عَلَيْهِ بر آن چیز آبَاءَنَا پدران خود را این سخن بنی عبد الله گفته اند
أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا متابعت پدران میکنند اگرچه بود که پدران ایشان لَا يَعْقِلُونَ که فهم
نمیکردند شَيْئًا چیزی را از امور دین وَلَا يَهْتَدُونَ و راه راست نیافته بودند وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا
وصفت پند دهنده کافران كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ چون صفت کسی است که بانگ میزند
بِمَا لَا يَسْمَعُ بجانوری که نمیشنود إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً مگر خواندنی و آوازی نمیشنوند حقیقت
سخن او را در نمی یابند صُمٌّ کرانند از شنودن کلام حق بُكْمٌ گنگانند از گفتن سخن
راست عُمْيٌ کورانند از دیدن راه راست فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ پس ایشان در نمی یابند
آنچه پیغمبر بایشان گوید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ
مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزهای یعنی حلالات آنچه شما روزی دادیم وَاشْكُرُوا لِلَّهِ وسپاس
گویید خدای را بر روزی حلال إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی صدق إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ
خاص مر او را می پرستید وبعد از امر بتناول حلال بیان انها میکند که حرام است
ومیگوید إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که حرام کرد خدای تعالی عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ بر شما مردار آن
حیوانیست که ذبح نیافته باشد بشرط آنکه از انعام یا کول اللحم بود وَالدَّمَ وخون روان را
وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وگوشت خوک همه اجزاء او را این حکم حرمت شامل است وَمَا أُهِلَّ بِهِ وحرام کرد
آنچه آواز برداشته باشند در وقت ذبح لِغَيْرِ اللَّهِ برای خدای تعالی یعنی بنام بتان
یا باسم پیغمبران بکشند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که درمانده و بیچاره گردد و باکل آن یابکی ستکی بر وجهی
که خوف تلف نفس باشد غَيْرَ بَاغٍ در حالتی که ستمکار نبود بقطع طریق یا خروج بر امام
یا طالب معصیت نباشد وَلَا عَادٍ ونه تجاوز کننده از حد شرع یا سیر کشنده بر است

فلا اثم عليه پس بر وي هيچ گناهي نيست در تناول آن ان الله غفور بدرستي كه خداي تعالي امرزگار است
مر كسي را كه عند الضرورت اين محرمات بخورد رحيم مهربان است بر بندگان بر خصت دادن
ايشان در خوردن محرمات ان الذين يكتمون بدرستي انانكه از علماء يهود كه ميپوشند احبار رشوت
ما انزل الله آنچه فرو فرستاد خداي تعالي من الكتاب از توريت و احكام آن ويشترون و بعوض ميگيرند يعني بدل
ميكنند به بدل كتمان ثمنا قليلا بهاي اندك را اولئك ان گروه ما ياكلون نمي خورند روز قيامت في
بطونهم در شكمهاي خود الا النار مگر اتش ذكر شكم تاكيد است در خوردن زيرا كه اكل در غير
تناول مستعمل مي باشد چنانچه گويند فلان مال فلان را خورده است وقتي كه تلف كرده باشد
و پس انجام او آن است كه فردا اتش خورند چنانچه امروز رشوت ميخورند يا كنايت است
از انكه در درون ايشان اتش باشد چنانچه بيرون ايشان نيز هست ولا يكلمهم الله
و سخن نگويد خداي تعالي با ايشان يوم القيمة روز رستخيز سخني كه در ضمن ان نفعي و راحتي
يابند ولا يزكيهم و پاك نكند ايشان را از نجاسات اعمال باگناه ايشان باتش سوخته
نشود ولهم عذاب اليم و مر ايشان راست عذاب باشد دردناك اولئك الذين آن گروه انانند كه از
روي جهالت اشتروا الضلالة خريدند يهوديت را كه محض گمراهي است بالهدى بايمان و معرفت
و اين معامله دنيا است والعذاب بالمغفرة خريدند عذاب جاوداني را با آمرزش رباني را
و اين سودا اخرت است فما اصبرهم پس چه چيز ايشان را شكيبا گردانيد يا چه شكيبا اند
ايشان على النار بر اتش و چنان اتشي كه ابد الابدين در ان بايد بود ذلك اين عذاب
مر ايشان را بانه بسبب ان است كه خداي تعالى نزل الكتاب بالحق فرو فرستاده ايم توريت را
براستي و ايشان حكم انرا پوشيده اند و در كتمان نعت محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم و عليهم
تا او را فرستاده و ايشان متابعت نموده در مخالفت افزودند وان الذين اختلفوا
و بدرستي انانكه اختلاف كردند في الكتاب در توريت يا قران و الكلام جنس گيرند در همه
كتابها و اختلاف آن باشد كه ببعضي ايمان اورده اند و ببعضي كافر شدند پس اين
اهل اختلاف ان باشد كه ببعضي ايمان اورده اند و ببعضي كافر شدند پس اين اهل
اختلاف لفي شقاق بعيد در خلاف و عناد دور از وفاق اند يا در ضلالي دور از هدي
اهل كتاب يعني از نزول اين ايت گفتند كه ما در شقاق و ضلال نيستيم بلكه بحق اي
ايمان داريم و تمام ميكنداريم و اين نكوي تمام است حق سبحانه فرموده ليس البر
نيست نيكي و طاعت عظيم از سائر ابواب طريان اقتضاء بايد كرد ان تولوا وجوهكم
انكه بگردانيد روهاء خود را در نماز قبل المشرق بسوي مشرق چون نصاري والمغرب

٢٥ ربع

وبطرف مغرب چون یهود ولٰکنّ البرّ ولیکن نیکوی یعنی صاحب نیکوی این آن کس است
بگرود بالله بخدای تعالی و یگانگی او چون یهود ونصاری که عزیر وعیسی را در الوهیتش شرکت
دهند والیوم الآخر دیگر ودر بروز قیامت ومتعلقات آن هم تعرض است بجهود وترسایان
که وحور بهشت را بخود اختصاص میدهند والملائکة وبگرود بفرشتگان وهمه را دوست دارند چون یهود که بجبرئیل عم دشمنی میورزند
او چون احبار یهود که اختلاف میکنند والکتاب وایمان آرد بهمه کتابها والنبیین وبگرود بهمه پیغمبران او نه چون اهل
کتابین که به بعضی ایمان می آرند وآتی المال وبدهد مال خود را علی حبّه بر دوستی حق تعالی
یا بر دوستی مال یعنی با وجود آنکه دوست میدارد از سر آن باز نگذرد ودر راه خدای
تعالی میدهد ذوی القربی خویشان ودرویش را والیتامی وبی پدران که خورد سال
باشند والمساکین ومحتاجان که سوال نکنند وابن السبیل وراه گذریان که هیچ دست
ندارند یا مهمانان والسائلین فقیر وپریشان خواهنده را وفی الرقاب ودر بهاء وبندگان
مکاتب که بنجم کتابت معونت طلبیده باشند که آن بخود وا آزاد کند واقام الصلوة
وبگذارد نماز مفروض را وآتی الزکوة وبدهد زکات مقدر را بجز قبل ازین در اسهام
مال مذکور شد بیان نوافل صدقات بود والموفون وصاحب پیمانها که وفا کنندها باشند
بعهدهم بعهد خود اذا عاهدوا چون عهد کنند این عهد هم با حق میشاید وهم با خلق
والصابرین نصب داد بر مدح جهت اظهار فضیلت صبر بر سایر صفات یعنی این وفا کنندگان
بعهد شکیبا اند فی البأساء در فقر وفاقه والضراء در رنج وبیماری وحین البأس ودر هنگام
کارزار یعنی در جهاد ومقابله با اهل کفر وعناد اولئک گروه که موصوف بدین صفتها اند
الذین آنانند که بتحقیق صدقوا راست گفتند در دین یا بعهد اتباع حق واولئک وآن طایفه
هم المتقون ایشانند پرهیزکار ازهمه ناشایستها محققان گفته اند کمالات انسانیه
با کثرت شعب آن محصور سه چیز است صحت اعتقاد تصدیق حق سبحانه وسایر مومن
به است وحسن معاشرت مواسا کردن بمال ارباب استحقاق وتهذیب نفس اقامت
صلوة وزکوة ووفا کردن بعهد وصبر ومجموع درین آیت مذکور است پس این آیت جامع
کمالات انسان باشد ودر حدیثی از ابو ذر رض نقل میکنند که من عمل بهذه الآیة فقد
استکمل الایمان یا ایها الذین آمنوا ای مومنان وگروندگان کتب فرض کرده شد
علیکم القصاص بر شما مماثلت ومساوات بتعدی وستم فی القتلی یعنی بسبب ایشان وقتی
که قتل شده بود قبل از اسلام چون میان دو قبیله که عالی نسب بودی از قبیله نازل بعوض
بنده آزادی ودر بدل زنی مردی بکشتی بعد از هجرت چون این صورت بعرض حضرت صلعم

رسید حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات اَلْحُرُّ بِالْحُرِّ آزادی بآزادی
وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ و بنده به بنده امام شافعی و امام مالک رحمهم الله آزاد را برای بنده نکشتند
نظر بمفهوم آیه و نزد امام اعظم رح حکم این آیه بآیهٔ النفس بالنفس منسوخ است پس
تفاضل را در قصاص اعتبار نکنند وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى و زن به زن نزد امام شافعی و امام مالک
بنا بر اجماع قتل ذکر و انثی روا نداشتند و امام اعظم رحمهم الله بحدیث المسلمون تتکافؤ دماؤهم
تمسک نموده حکم بقتل کند فَمَنْ عُفِيَ لَهُ پس هر که عفو کنند وی را که قاتل است مِنْ أَخِيهِ از قصاص
برادر اگر مقبول است شَيْءٌ و چیزی اشارت بآنکه عفو از ورثه عفو بعضی از آن خون سقط
قصاص است فَاتِّبَاعٌ پس بر قاتل است بعد از عفو از پی رفتن بِالْمَعْرُوفِ به نیکوی و آن
طوع و رغبت و در دادن دیت وَأَدَاءٌ و ادا کردن و ج دیت إِلَيْهِ بوارث مقتول بِإِحْسَانٍ
بزودی و نیکوی نه مطل و بر حوی ذَلِكَ این عفو از قصاص و طلب دیت تَخْفِيفٌ سبکسار
بسبب شما مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَرَحْمَةٌ و مهربانی و بخشایش از وی در تسهیل امر
وتحصیل نفع فَمَنِ اعْتَدَى پس هر که از حدود کند بَعْدَ ذَلِكَ بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیت
ستاره قاتل را بکشد و غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کند و بعد
از آنکه یکی را کشته و دیت داده دیگری را بکشد فَلَهُ پس مر او راست در آخرت عَذَابٌ
أَلِيمٌ عذابی دردناک وَلَكُمْ و مر شما راست فِي الْقِصَاصِ و در حکم قصاص حَيَوٰةٌ بقا و زندگی
یعنی چون کسی قصد قتل کند و بخوف قصاص از آن باز ایستد آن شخص از کشتن
سالم ماند و او از قصاص ایمن شود حکم قصاص سبب بقاء شما است يَا أُولِي الْأَلْبَابِ
ای خداوندان عقل لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد که پرهیز کنید از قتل بناحق كُتِبَ عَلَيْكُمْ
نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده شد إِذَا حَضَرَ چون حاضر شود أَحَدَكُمُ یکی را از شما الْمَوْتُ
اسباب و علامات مرگ از مرض و غیر آن إِنْ تَرَكَ خَيْرًا اگر بگذارد مال را و مال بسیار است پ
الْوَصِيَّةُ وصیت کردن لِلْوَالِدَيْنِ برای پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ و برای خویشان و بنا بالمعروف باقتصا
بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا نوشته شده است این وصیت نوشتنی بحق و راستی عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزکنندگان از
حرمان والدین و اقربا که در جاهلیت بر ابوه و مستمر وصیت میکردند والدین و خویشان را
محروم میساختند حق سبحانه ایشان را منع کرد وصیت برای این جماعت ساخت و بار حکم
این آیت بآیت مواریث منسوخ شد و هم بر میراث قرار یافت و مالا وصیت فضلت است نه
فریضه و آنکه در باره درویشان باید و نشاید که بر ثلث مال بیفزاید فَمَنْ بَدَّلَهُ پس هر که
تبدیل کند امر وصیت را با قول موصی را بَعْدَ مَا سَمِعَهُ بعد از شنوده باشد فَإِنَّمَا إِثْمُهُ پس

جون نیست که گناه تبدیل باشد علی الذین یبدلونه بر آنانکه تبدیل ایصا یکنند و نه بر موصی از آن
بری باشد ان الله سمیع بدرستی که خدای تو شنواست بمقیم کلام موسی را و هم قول مبدل را
علیم و داناست به نیت موصی و تبدیل وصی فمن خاف من موص پس هر که بداند و در یابد بخواه
وارث و خواه وصی یا امام و یا قاضی من موص که از وصیت کنند جنفا میل از حق بسهو تقصا
عمدا او رفع وصی و یلقاضی او اثما یا بزه کاری بعمد با وصیت زیادت از ثلث فاصلح
پس اصلاح کند فلا اثم علیه بینهم میان موصی لهم و ستان و ورثه یا در حال حیوة موصی کسی را دست
که در وصیت مخالفت شرع میکند نگذارد و میان موصی که صلاح نماید فلا اثم علیه پس
بر وی هیچ و بالی و تبرو نیست ان الله غفور بدرستی که خدای تو آمرزگار است مر موصی را
چون حق بان کرده رحیم مهربان است و وصی که از مضمون وصیت در گذرد یا ایها الذین
آمنوا ای گروه که گرویده اید کتب فرض کرده شد علیکم الصیام بر شما روزه داشتن
کما کتب همچنانکه فرشته شده بود علی الذین من قبلکم بر آنانکه پیش از شما بودند چون صوم
عبادت شاق بس بجهت تانیس خاطرها ایشان میگوید این عبادت خاص شما نیست بلکه
هیچ است ازو دیقه ای طاعت آزاد نبوده اند در امثال آمده است که البلیة اذا عمت طاعت و چرا
روزه بر شما فرض کردیم لعلکم تتقون تا شاید که شما بر هیز از معاصی و متقی شوید بشروع
در صوم که شکننده از دو شهوت در تفسیر [illegible] آورده که این ندا برای اصحب قلوب است یعنی از
حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد فطالبان هلال شاهد از اقطار سماوات
غیوب و بدانند ای که مفرح قلوب و مفرح کروبیت میگوید که فرض شده بر شما ای اهل یقین
امساک از جمیع مکنونات چرا که شما در طلب شاهد اید و متوجهات و صوم واجب است از ما
لوفات طبیعی و همچنانکه واجب بود و نوشته شد بر اولیاء و انبیاء پیش از شما بودند
باز رستند از الجش بشریت و اصل شدند بمقام انس و قربت و عین القضات در تمهیدات
آورده که صوم در شریعت عبادت است از نا خوردن طعام و شراب که روزه قالب است اما صوم
در عالم حقیقت اشارت است بخوردن طعام و شراب ایا طعام ابیت عند ربی یطعمنی
فرشته اب و سقیم ربهم شرابا طهورا و مقرر است که این جز عارفان را دست ندهد نظم
مرد عارف چو یافت لذت قرب ٭ نه با کلش کشش بود نه بشرب ٭ اکل و شربش همه باشد انس حق ٭
رام او اوست در حقیقت رحضت مستغرق ٭ لقمه از خوان یطعمنی بینی ٭ شربت چشمه سناز
[illegible] ایاما ای صوموا ایاما روزه دارید [illegible] معدودات شمرده مراد روزه رمضانست
که بیست و [illegible] باشد یا سی گویند این روزهای ایام البیض است در هر ماهی و عاشورا که قبل از روزه

رمضان فرض بوده ثم نسخ پس هرکه باشد منکم از شما که مکلف اید بروز[illegible] [مریضا] یا بیماری
که فوت روزه ندارد یا مرضش بروزه زیادت میشود او علی سفر یا راکب سفر پس بروی در آن قضی
باید کرد چون افطار کند فعدة پس بر وست شمار ات روزها که افطار کرده روزه داشتن
من ایام اخر از روزهای دیگر و علی الذین و بر آنکه ایشان یطیقونه که توانند که روزه دادند و خوا
که ندارند فدیة فدا دادن است و آن طعام مسکین خوردنی درویش است هر درویش را
باری هر روزی نصف صاعی از گندم بقول امام اعظم که قریب دو من باشد این حکم در ابتداء
اسلام بوده و بعض از آن منسوخ خنند وگفته اند اینجا لا مضمر است و تقدیرش لا یطیقونه
یعنی کسی که نتوانند روزه داشتن داشتی چون پیران از کار افتاده اند فدیه دهند
و بر عوض حکم این منسوخ نباشد فمن تطوع پس هرکه زیادت کند بطوع خود خیرا نیکوی
او زیاده از مقدار فدیه دهد یا بیشتر از مسکین طعام کند یا جمع کند میان صیام و اطعام
فهو پس آن خیر له بهتر است مر او را و افطار مطیقان از خیر لکم بهتر است مر شما را از فدیه
ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید فضیلت صوم را شهر رمضان این روزها که گفتیم
ماه رمضان است الذی انزل آنچنان ماهی که فرو فرستاده شد فیه القرآن در وی قرآن ابتداء
نزول در وی بوده یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ باسمان دنیا فرود آمده و از آنجا
آیت آیت سورة یا سورة بر وفق مصلحت بندگان نازل شده و از حکمتها در تخصیص روزه
بدین ماه یکی این گفته اند که چون در اوقات این کلمات که غذای ارواح است بشما فرستادیم
باید که از غذای اشباح امساک لازم دارید و یا قرآن از منزل ساختیم هدی للناس در حالتی
که راه نماینده مردمانرا و بینات من الهدی از حلال و حرام و الفرقان و از جمله احکام و سایر شرایع
دین که جدا کننده است باز حق باطل فمن شهد پس هرکه حاضر باشد منکم الشهر از شما ای
سلطان یعنی مقیم بلاد بود در ماه رمضان بلیه که در یابید از شما اهل آن شهر را فلیصمه
پس باید که روزه داران شهر را و من کان مریضا و هرکه بیمار باشد او علی سفر یا در سفر بود
و افطار کند فعدة من ایام اخر پس بر وست قضاء آن روزه بعده آن روزهای و از ایام
دیگر بحسب [illegible] که در آیت اولی مذکور است بحکم این آیت منسوخ شد یرید الله میخواهد خدای
بکم الیسر بشما آسانی و لا یرید بکم العسر بشما دشواری لا جرم مسافر و مریض رخصت
افطار داده و لتکملوا العدة و میخواهد که تا شما تمام کنید روزهای رمضان را بالآخر که در آن
بعضی مرض و سفر افطار کرده اید و لتکبروا الله و تا به بزرگی یاد کنید خدا را با تکبیر گوئید در شب
عید فطر در شب از وقت رویت هلال تا روزه وقت اداء نماز عید یا تکبیر گوئید

وان تصوموا

عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ برآنکه راه نمود شما را بصوم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و مگر شما اگر شکر گویید بر نعمت تیسیر ما
بر ایجاب ثواب روزه تخصیص مزداده کرد الصوم لی مجازات از حضرت خود جل ذکره اختصاص
میدهم که وانا اجزی به [illegible] هرچه بدان شرع بشارت دهد است از همه حرف انا اجزی
بدانست وَإِذَا سَأَلَكَ وچون بپرسند ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم عِبَادِي بندگان من عَنِّي
از صفت من با معامله من با ایشان در وقت دعاء فَإِنِّي قَرِيبٌ پس من نزدیکم بعلم واجابت
صحابه رسیده که خدا بر چگونه بخوانم وگویند اعرابی استفسار کرده که نبی الله خدای ما نزدیک
تا با او راز بکنیم یا دور است که آواز بلند بر داریم این آیت نازل شد که بر بندگان نزدیکم و بعض
قومی که مرا بخوانند بر من پوشیده نیست أُجِيبُ اجابت میکنم دَعْوَةَ الدَّاعِ خواننده خواننده را
إِذَا دَعَانِ چون مرا بخواند و حاجت او را روا میسازم اگر خواهم تا سوال او مخالف قضاء
نبود جز بنده در اجازت آن نبود فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي پس باید که بندگان مرا اجابت کنند وَلْيُؤْمِنُوا بِي
باید هم که بر ایمان بمن ثابت باشند ما وثوق ایشان باجابت متحقق باشد لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ
تا شاید که بر راه راست بمانند بعضی بر آنند که مراد ازین سایلان عباد وداعی روزه داران اند
که دعاء ایشان قریب اجابت است واکثر ازین آیت حکم روزها روزه وبعد ازین حکم شبهاء [روزه]
بیان فرمود مؤکد این قول است ودر بدایت حال مسلمانان را در شبهاء رمضان تا اداء عشاء [خفتن]
یا خواب کردن مباشرت اجازت مفطرات بودی وجمعی از صحابه بواسطه غلبه شهوت صبر
نتوانستند کرد ومباشرت را در وقتی که حرام بود مرتکب گشتند روزی دیگر این صورت
بعرض حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم رسید که این آیت که أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شد مر شما را لَيْلَةَ
الصِّيَامِ در شب روزه الرَّفَثُ کنایت از مباشرت است إِلَىٰ نِسَائِكُمْ با زنان خود هُنَّ ایشان
لِبَاسٌ لَّكُمْ پوشش مر شما را وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ وشما نیز لباسید مر ایشان را کنایتست از اختلاط
والصاق چنانچه لباس را با بدن میباشد عَلِمَ اللَّهُ دانست خدای تعالی در ازل أَنَّكُمْ که شما
كُنتُمْ تَخْتَانُونَ باشید که خیانت کنید أَنفُسَكُمْ با نفسهای خود وستم روا دارید بر خود
بمباشرت در غیر وقت آن فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس رجوع کرد بشما برحمت ورخصت داد بمباحات مفطرات
در شبهاء روزه وَعَفَا عَنكُمْ وعفو کرد از آن خیانت را فَالْآنَ پس اکنون بَاشِرُوهُنَّ
مباشرت کنید در لیالی صیام وَابْتَغُوا وبجویید مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آنچه نوشته است خدای تعالی
باشد در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد آنست که غرض اصلی از مباشرت باید که طلب بقاء نسل
باشد نه مجرد التذاذ بشهوت وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وبخورید وبیاشامید در شبهاء صوم حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ
تا وقتی که روشن شود لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مر شما را رشته سفید که کنایت از روشنایی روز است

ولا تباشروهن

بينكم

مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ از رشته سیاه اشارت بتاریکی شب است در صحیحین آمده که بعضی صحابه
رشته سفید و رشته سیاه بر پای بسته عضطراب اشتغال مینمودندی تا وقتی که میان بیاض و سواد
و فرق پدید آمدی تا آنکه مِنَ الْفَجْرِ بیان خیط ابیض نازل شد که مراد ظهور نور صبح ثُمَّ أَتِمُّوا
الصِّيَامَ پس باتمام رسانید روزه را إِلَى اللَّيْلِ تا شب وَ مباشرت مکنید زنان را وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ
و حال آنکه شما مقیما باشید فِي الْمَسَاجِدِ در مسجدها حرا اهل اعتکاف اند که از طوف و
مباشرت ممنوع کشته اند و امام مالک رحمه الله لذات بر معتکف حرام میدانند و نزدیک محققان
اعتکاف فی الحقیقه داشتن نفس است در داده و از رونوای ابوبکر واسطی رحمة الله فرموده که اعتکاف
حبس نفس است و حفظ جوارح و مراعات وقت چون این شرط بجای آری هر جا که خواهی
معتکف توانی بود عمر بن یزید بدیری در آمد و خادم را گفت بر بقعه پاک نشان ده تا نماز
بگذارم خادم گفت دل خود را از ما سوی الله پاک کن و هر جا که بخواهی نماز بگذار فرض از آن
محراب ابو ورد مگردان اگر در مسجد و در خرابات تِلْكَ آنچه گفته شد در باب روزه متعلقات
آن حُدُودُ اللَّهِ اندازهاییست که خدای تعالی در دین مقرر فرموده فَلَا تَقْرَبُوهَا پس بدان نزدیک مشوید
مبالغه استاد منع تجاوز از آنجا وقتی که قرب بدان رقم نشود تجاوز از آن خود چگونه صورت
بندد كَذَلِكَ همچنانکه بتبیین این احکام فرمود يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای آيَاتِهِ نشانهای خود
از امر و نهی و وعده و وعید لِلنَّاسِ برای عام مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که بپرهیزند از حدود
درنگذرند وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید أَمْوَالَكُمْ مالها که واقع است بَيْنَكُمْ میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را
بِالْبَاطِلِ بناشایست چون دزدی و قمار و خیانت و غصب و عقود فاسده یا مالهای خود را بنا
مشروع صرف بکنید چون زنا و انواع و فسق وَتُدْلُوا عطف بر فعل نهی است یعنی و فرو مکنید
و القا مکنید بِهَا بدان مالها إِلَى الْحُكَّامِ بسوی حکم کنندگان شما کان با بعضی از آن مالها برشوه
بحکام میدهید لِتَأْكُلُوا تا بخورید بحمایت ایشان فَرِيقًا معتبری مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ از مالهای مردمان
بِالْإِثْمِ بظلم و ستم یا بسوگند دروغ یا بگواه زور وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که ستم میکنید
يَسْأَلُونَكَ سوال میکنند ترا ای محمد صلی الله علیه و سلم عَنِ الْأَهِلَّةِ از ماههای نو معاذ جبل و ثعلبه از اعیان
انصار بودند رض حضرت رسالت پناه صلعم پرسیدند که سبب چیست که جرم ماه گاه باریک
مینماید و بعد ایام نور تمام میگردد و دیگر بار روی بتنافق مینهد حق سبحانه بعلم ازلی
میدانست که ایشان از حکمت و نقصان و کمال ماه دانستن بهم نیت جواب در معرفت فایده آن
فرستاد که قُلْ هِيَ بگو آن هلالها مَوَاقِيتُ نشانها هنگامها و وقتهاء است لِلنَّاسِ برای مردمان در کشت
و رود زراعت و عدت زنان و مدت حمل و زنان رضاع و فصال آجال دینها و تحقیق شرطها وَ الْحَجِّ

وعلامات

وعلامات اوقات اند برای حج که موسم زاهد و میعاد اند وَلَيْسَ الْبِرُّ و نیست نکوی بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ
بآنکه در آیید بخانها مِنْ ظُهُورِهَا از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسی که بحج یا بعمره احرام کردی بروی حرام
بودی از خانه در آمدن اگر از اهل مدر بودی از بام در آمدی باید بود بسرای وی سوراخی ساختی و اهل وبر از پس
خیمها در آمدند و باعتقاد این عمل را برای تمام داشتندی و تارک آنرا فاجر خواندندی و این حکم
عرب را شامل بود مگر حمس را و این چند قبیله بودند قریش و خزاعه و بنی عامر و ثقیف و غیر آن از نشا
صلابت در دین و امین خود حمس متعاقب او قاعد انصاریها هم از آن در قدیم بیرون انها دیهاجی
و انصار بیکبار او را فاجر گفتند و چون حضرت محمد صلی الله علیه وسلم آنرا پرسید که این همه
چرا چرا کردی گفت زیرا اقتدا بتو نمودم خواجه عالم صلعم گفت مرا از آن بود در بیرون آمدن گفت من حمسیم
یعنی و تو نیستی گفت ای سید عالمیان اگر تو احمسی من هم دین من همه دین تست و آیتی
من ایشان تو نیز آیت آمد که شما این قاعده را بر نام بهاده اید این نیز نیکوی است وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى ولیکن
نیکوی است با خداوند این کسیست که از خشم خدای بپرهیزد یا از اعمال زنان جاهلیت بپرهیز
کنند وَأْتُوا الْبُيُوتَ و در آیید بخانها در حال احرام و غیره مِنْ أَبْوَابِهَا از درهای آن وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از خدای تعالی و پاس اوامر و نواهی او بدارید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ مگر شما رستگار شوید
وَقَاتِلُوا و بکشید و کارزار کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ آنان که با شما کارزار میکنند
وَلَا تَعْتَدُوا و از حد بگذرید یعنی ابتداء کنید بقتال ایشان آغاز نکنند این حکم بآیت سیف منسوخ
است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد ستمکاران را در آن سال که
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم با جمع از صحابه رضوان الله عنهم اجمعین به نیت عمره بمکه میرفتند سفها
عرب و ارکان بی ادب ایشان را از دخول مکه مانع گشتند و در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال
آینده مؤمنان بمکه آیند و مکیان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت مراسم طاعت
قیام توانند کرد و سال دیگر که به نیت عمره قضا بیرون میرفتند صحابه را تا این دست داده
مبادا قریش از سر عهد گذشته طرح جنگ افکنند و از قتال در شهر حرام چگونه بود آیت
سابق و وعده آمد که اگر جنگ کنند جنگ افکنند و نبود وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید مقاتلان خود را
حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که یابید ایشان را در حل و حرم وَأَخْرِجُوهُمْ و بیرون کنید ایشان مِنْ حَيْثُ
أَخْرَجُوكُمْ از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی مکه وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ و شرک آوردن ایشان سختتر
در ناپسندیدگی مِنَ الْقَتْلِ از کشتن شما ایشان را در حرم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و مقاتله مکنید باکافران عِنْدَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام زیرا که حرم است حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ تا وقتی که ایشان کارزار میکنند
با شما فِيهِ در حرم و خود هتک حرمت کنند فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر ایشان ابتدا بقتال شما کنند

فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشانرا و باک مدارید که ایشان حرمت حرم برطرف نهادند و ابواب مقاتله کشاده

كَذَٰلِكَ همچنین است جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش کافران ستمکار فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از شرک

فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس خدای آمرزنده است گناهان را که در زمان کفر مرتکب باشند اند رَحِيمٌ مهربانست بر آنکه

اسلام ایشانرا بدار السلام رساند وَقَاتِلُوهُمْ و با مشرکان قتال کنید حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا آنگاه

که فتنه نباشد یعنی شرک نماند وَيَكُونَ الدِّينُ و باشد پرستش و طاعت لِلَّهِ مر خدای را فَإِنِ انْتَهَوْا

پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس ستم را یعنی جزا آن إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ بر ستمکاران الشَّهْرُ

الْحَرَامُ ماه حرام یعنی ذوی القعده این سال که بوده قضا میروند بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بماه حرام یعنی ذو

القعده ماضی که شما را منع میکردند یعنی اینکه اگر جنگ کنند مترسید که ایشان در ماه حرام ایشان

و شما را از مکه باز داشتند شما درین ماه حرام اگر قتال کنید عوض آن دمار از ایشان بر آرید

وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ و حرمتها را مساویست یعنی ترک حرمت شما این بدل است از ترک حرمت ایشان

آن ماه را فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ پس هر که بر شما ظلم کند با ابتداء مقاتله با شما فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ پس شما نیز

بر وی ستم کنید یعنی با وی قتال کنید غایتش این لفظ بر سبیل مشاکلت است و مراد آنکه جزاء ستم

بدو رسانید بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ بمانند آنچیزی که بر شما ستم کرده است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید

از خدای و پرهیزکاری کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خداوند تعالی مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکارانست

بنصرت و معاونت و چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم عزم عمره قضا کرد جمعی گفتند با توشه

راه نداریم و انصار که چیزی دست رس نداشت با چیزی نمیدهد حکم شد که وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید

ای توانگران فِي سَبِيلِ اللَّهِ و در راه خدا تعالی که جهاد است وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ و میفکنید بدستهای خود

إِلَى التَّهْلُكَةِ در ورطه هلاکت یعنی بخل میکنید که بودی بهلاک کما نجیل بعید من الجنة الی النار

بخل و حسنات مرد را سوخته بلکه درجات را پست می‌کند وَأَحْسِنُوا و نیکویی کنید با غازیان إِنَّ

اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ دوست دارد نیکوکاران را وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ و تمام کنید حج و عمره

یعنی مناسک و حدود و فرایض و سنن و آداب آن بتمامی بجا آرید لِلَّهِ برای خدای نه چون

کفار که طواف و تلبیه بتیان میکنند فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ پس اگر باز داشته شوید بر بیماری و خوف و کم

شدن قوت و کم گشتن راحله تا شتر پس بر شما است آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی

و آنرا بحرم باید فرستاد بقول امام اعظم وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ و متراشید سرهای خود را یعنی از احرام

بیرون میاشید حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ تا وقتی که برسد قربانی مَحِلَّهُ بمحل او مناست فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ پس هر که

باشد از شما مَرِيضًا بیمار در وقت احرام أَوْ بِهِ أَذًى یا باشد او را رنجی مِنْ رَأْسِهِ از سر از سیل و جوی

صداع یا حرارت یا غلبه خشکی که صدد بدین سبب ضرورت شود که سر تراشد فَفِدْيَةٌ پس بر آنست

فرمان دادن کعب بن عجره را وقتی که محرم بود خزندکان روی بوی آورده بودند و چون مردم تحظیه بین
در بجا سر شان افتاده حضرت رسالت علیه السلام بران اطلاع یافته فرمود فرمود که بتراش و کوسفند
بکش یا درویشان را بخوران کفت یا رسول الله بران دست ندارم حکم صادر شد که هفت دهد
بین مسکین از روزه و بحدیث معروف شده که سه روزه دارد او صدقة یا صدقه دهد و آن طعام دادن بشش
مسکین باشد هر یکی را دو نیم کندم او نسک یا قربانی و ادنی آنها کوسفند بیست فاذا امنتم پس چون
ایمن شوید از خوف عدو یا از مرض فمن تمتع پس هر که بهره برخوردار بالعمرة الی الحج یعنی جمع کند
میان حج و عمره یا طریق افراد است که اول بحج احرام کیرد و شرایط آن بجا آرد و چون حج تمام شود
از حرم بیرون رفته احرام کرد و اعمال بجا آرد و نزد امام شافعی و امام مالک رحمهما این افضل است
یا طریق قران که در احرام کوید لبیک بحج و عمره اقتضا کنند که عمره در دهند رخصت چون وضع
و غسل نزد امام اعظم رحمه الله این قسم فاضل تر است یا بوجه تمتع که چون در موسم حج بمیقات
رسد احرام بعمره کیرد و بمکه در آمده از عمره فارغ شود و از احرام بیرون کیرد و بمکه در آمده از عمره
فارغ شود و از احرام بیرون آید و بحضور است تمتع کرده اکر اندرون مکه احرام کیرد ذبح و امام
احمد هم این قسم را اختیار فرموده و در بین ابو حنیفه که هر که متمتع باشد فما استیسر پس هر چه دست
انجه میسر شود من الهدی از قربانی شکرانه را که توفیق یافته دو جمع میان دو عبادت فمن لم
یجد پس هر که بیابد قربانی یعنی بران قادر نبود فصیام ثلثة ایام پس حکم روزه داشتن است
سه روزه پیوسته تا کسی فی الحج یعنی در ایام حج وسبعة و روزه هفت روزه دیکر اذا رجعتم چون
بازکردید بوطن خود تلک آن ایام یعنی سه و هفت عشرة کاملة اده تمام است این قید برای تاکید
و زیادتی اهتمام با تمام آن ذلک این حکم هدی هدی با جسام یا تمتع و قران لمن مرکسی را
است که یکن اهله نباشد اهل او حاضری المسجد الحرام مجاورات مسجد حرام یعنی آفاقی باشد نزدیکی
چه آفاقیان در شهر حج بود و عبادت تمتع میتوانند شد و اهل حرم در غیر از شهر
حج بعمره احرام میتوانند کرفت پس ایشان را تمتع و قران نباشد و این قول امام اعظم است
رحمة الله علیه و اتقوا الله و بترسید از خدای تع و برانچه در باب حج صادر شد محافظت نمایید
واعلموا ان الله و بدانید که خدای تع شدید العقاب سخت عقوبت است بر کسی حفظ امر
وی نکند الحج زمان حج اشهر معلومات فمن فرض فیهن الحج ماهها معروف و مشهور یعنی
شوال و ذی قعده و ده روزه از ذی الحجه و شب نحر تا صبح بمذهب امام شافعی رض و امام اعظم
بر خود درین ماهها حج را بتلبیه و سوق هدی بمذهب امام اعظم رض و به نیت و احرام
بقول شافعی رض فلا رفث پس نیست جماع یعنی باید که از جماع با زنان پرهیز کند یا کلام شهوت

نگویید و لا فسوق و باید که از حد شرع در نگذرد و ارتکاب محظورات نکنند و لا جدال و باید که جدال
جنگ نکنند خادمان و رفیقان و خصومت ننمایند فی الحج در ایام حج قریش با یکدیگر مجادله
میکردند در مناسک و هر یک میگفتند حج ما تمام تر است این حکم فرمود آنکه جدال میکنید و ما تفعلوا
و آنچه میکنید من خیر از نیکی میدانید از اخلاص ای تو یعلمه الله و تزودوا و توشه بر دارید قومی از قافله
یمن زادی بر اهل قصد حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله چیزی طلب نمودندی
حق تعالی فرمود که توشه بر دارید تا بر دل مردم گران نباشید فان خیر الزاد التقوی پس بدرستی که بهترین
توشهای پرهیزکاری است از طمع و ترک تشویش دادن مردم و سوال ناکردن از ایشان
و نزد عرفا درین آیت اشارتی بزاد و سفر آخرت و بهترین زادی دران راه پرهیزکاری است
امام قشیری قدس الله سره فرموده که تقوی عوام دور شدن است بس از لوث گناه و تقوی
خواص اجتنابست بس از مجاهدت ماسوی الله و حقیقت آن است که بی توشه در راه عشق
پس نتوان بود و بی زاد شوق مرحله محبت قطع نتوان کرد ع زاد راه عاشقان در دست
و روی زرد راه "راه دین کی بزاهمت بسم الله کرد ارد عزم راه" واتقون و بترسید از من
یا اولی الالباب ای خداوندان عقل لیس علیکم نیست بر شما جناح گناهی ان تبتغوا در آنکه طلب
کنید در موسم حج فضلا روزی من ربکم از پروردگار خود بواسطه تجارت تا چرا که بحج
آمدندی نیکفتند و اح لا فاج این آیت بیان آیت بی حاصل حق تعالی فرمود که سود او وسیله
ایشان را از قبض بدیهی سازد بشرط آنکه مقصد اصلی مقصود کلی حج باشد فاذا افضتم
من عرفات پس چون بر گردید از آن موضعی که آنرا عرفات گویند بجهت آنکه آدم و حوا آنجا
بجمال هم عارف شدند فاذکروا الله پس خدایرا یاد کنید بتهلیل و تلبیه عند المشعر الحرام
نزدیک موضعی که آنرا مشعر الحرام نام است و آنجا مبیت است واذکروه کما هدیکم و یاد کنید خدایرا
درین مکان یاد کردنی نیکو همچنانکه شما را راه نموده بمناسک حج وان کنتم من قبله
و بدرستی که بودید شما از هدایت حق تعالی با قبل از بعثت هادی مطلق که محمد است صلی الله علیه و سلم
از جمله گمراهان و راه یافتگان بودند ثم افیضوا پس باز گردید خطاب با قریش است
و خلفای ایشان که هر سه باز نوق در عرفات بودی و ایشان در مزدلفه واقف
شدندی و بدین صورت ترفع کردندی بر خلق و ننگ داشتندی از سادات در توقف
و عرفات امت نیز بر اه و باز کنندی حق تعالی گفت باز گردید من حیث افاض الناس از آنجا که باز میگردند
مردمان یعنی از عرفات نه مزدلفه واستغفروا الله و طلب آمرزش بکنید از خدای تعالی ان الله
غفور بتحقیق بدانند که خدای تعالی آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران را رحیم مهربانست

براکم

بر آنکه حج گزارد فَإِذَا قَضَيْتُمْ پس چون بگزارید وبجا آورید کارهای حج لوازم آن مَنَاسِكَكُمْ
فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ پس یاد کنید خدای را ثنا گوئید همچون یاد کردن شما آبَاءَكُمْ پدران خود را
رسم جاهلیت آن بود که اشراف بعد از فراغ مناسک در پیش حرم یا مابین مسجد منا وجبال
الرحمة بایستادندی وبرفعت نسب وشهرت حسب آبا واجداد خود مفاخرت
کردند حکم شد که چنانکه پدران را یاد میکنید خدای را یاد کنید أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا بلکه زیادت
تر وبزرگتر از آن زیرا که خدای تعالی پدران شما را بانواع مناقب ومراتب اختصاص
داده بود فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا پس از مردمان کسی هست که میگوید رَبَّنَا ای پروردگار
ما آتِنَا بده ما را در دنیا فلان چیز یعنی متاع محقر دنیا می طلبید فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ
ونیست خواهنده دنیا را در آن سرای نصیبی وبهره که داعی کافر است از نعمت آن سرای
بی نصیب افتاده اگر دوزخ است چون دیگر بوستان بهره مند نگردد وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ واز مردمان
کسی هست که گوید رَبَّنَا آتِنَا ای پروردگار ما عطا کن ما را درین سرای نیکوئی یعنی توفیق
طاعت وعافیت وقناعت وروزی بی شبهه وختم بر شهادت فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً در آن
سرای نیکوئی یعنی تحقیق ایست وگفته اند که حسنه این جهان قناعت است واز آن
سرای شفاعت وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا ونگاه دار ما را از عذاب آتش دوزخ حضرت
مرتضی علی رضی الله عنه فرموده که حسنه این جهان صالحات وحسنه آن عالم حور بهشت است وعذاب
النار زوجه ناشایسته وزشت خوی سخت گوی زن بد در سرای مرد نکو هم درین عالم است
دوزخ او زینهار ازین بد زنهار وقنا عذاب النار أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ آنگروه
که جز دنیا وآخرت طلبند مر ایشان راست بهره از آنچه عمل کرده یعنی درخواست نمودند
مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ وخدای تعالی زود شمار است بمقدار لمحه خلایق کند سَرِيعُ الْحِسَابِ
وَاذْكُرُوا اللَّهَ یاد کنید خدای را یعنی تکبیر گوئید فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ در روزها شمرده که ایام تشریق
است وآن سه روز باشد بعد از عید اضحی ونزد امام اعظم بعد از نماز عرفه تا عصر روز عید ونزد
صاحبین تا عصر آخر ایام تشریق عقب بیست نماز تکبیر باید گفت وامام شافعی رضی الله عنه درین
سال موافق صاحبین است فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ هر که شتاب کند واز منا برود
در روزهای دهم ودوازدهم ذی الحجه بروی هیچ گناهی نیست بعضی از اعراب در جاهلیت
متعجل را اثم میگفتند وجمعی متاخر را حق تعالی فرمود که در تعجیل رخصت است هیچ
گناه نیست وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وهر که تاخیر کنند شب سیزدهم باشد بر وی هیچ حرجی نیست
ومطلقا وزر ووبال نباشد لِمَنِ اتَّقَى مر کسی را که بپرهیزد بعد از ادای حج وتا آخر عمر تقوی را

عذاب النار

نصف

فلا اثم علیه

الیه تحشرون

قوله

شعار دو عید نا در خود سازید واتقوا الله و بترسید از خدای تعالی در بقیه عمر واعلموا انکم
و بدانید که شما بسوی خدای تعالی محشور خواهید شد و مجازات و مکافات خود خواهید دید
ومن الناس و از مردمان من یعجبک کسی هست که خوش آید ترا و در شگفت اندازد سخن گفتن
او وان اخنس ثقفی بود که بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آمد و مردی شیرین سخن و نیکو صورت
بود حضرت رسالت پناه صلعم را طراوت روی و حلاوت گفت گوی او خوش آمدی و مضمون
کلام تش این که اسلام آورده ام تا حلقه بیعت اسلام در گوش ارادت کشیده و غاشیه خدمت
سید انام بر دوش اطاعت افکنم و این سخنان را بسوگندها مؤکد ساخت خدای را بگواهی
آورد چون باز گشت و از عرفات مدینه در گذشت زراعت قومی را بآتش بسوخت و چهار
پایان مسلمانان بشمشیر پی کرد حق تعالی این آیت فرستاد که کسی هست از مردمان که ترا ای محمد
در عجب می افکند سخن که او میگوید فی الحیوة الدنیا در مصالح زندگانی و یشهد الله و بگواهی
می آورد خدای را علی ما فی قلبه بران چیزی که در دل اوست یعنی میگوید که دل من با زبان یکی
است وهو الد الخصام و حال آنکه او ستیزنده دشمنان تو است واذا تولی سعی فی الارض
لیفسد فیها و چون برگردد از حضرت تو برود و بشتابد در زمین مدینه تا تباهی کند در ان
ویهلک الحرث والنسل و نابود کند کشت زار بسوختن و هلاک کند چهار پایان را به پی کردن
والله لا یحب الفساد و خدای تعالی نمی پسندد معصیت و تباه کاری را واذا قیل له
و چون گویند مر این منافق را که بترس از خدای تعالی اخذته العزة بگیرد او را حمیت جاهلیت
بارتکاب گناه بالاثم فحسبه جهنم پس بسنده است مر او را جهنم وان نام آتشی است که دوزخیان
بران عذاب کنند یا چاهی بعید القعر است در دوزخ ولبئس المهاد و بد فراشی است و
و از مردمان من یشری کسی هست که میفروشد نفس خود را یعنی جان را بذل میکند ابتغاء
مرضات الله بطلب خشنودی خدای تعالی وان کس زبیر بن عوام بود و مقداد بن الاسود که از
مدینه بمکه رفتند و خبیب را رضی که در جنگ رجیع گرفتار شده بود و بر دست کافران افتاده
او را بر دار کرده بودند ابن عوام و مقداد بن اسود او را از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند
و هفتاد سوار قریش از عقب ایشان در آمده آغاز حرب کردند ایشان چوب دار را از اسب
فرو گرفته بر زمین نهادند او را فرو برد بلیع الارض ملقب شد وان دو مرد با هفتاد تن
راغب جان بودند کافران در حرب ایشان صرفه ندیده باز گشتند که تیر اندازان شجعه
بودند و گویند این آیت در شان صهیب رومی است که هر چه داشت در مکه بکافران داد تا اجازت
هجرت بمدینه یافت و رضای خدای تعالی و خشنودی پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمال دنیا بخرید بیت بزر ملش

والنسل

اتق الله

ریشانی

ارسیتوا فی بحیرکه وصلش عربی است ونزد هیچ نیست وگفته اند این آیت در شان امیر المومنین
علی رضی بوده که داشت غار بی فواتش سید الابرار صلی الله علیه وسلم تکیه نمود وخود را فدای آن حضرت
نموده وَاللّٰهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ای یارب چه دیدهای پر از نور بود اند آنها که کرده اند بر جنسان نگاه
وخدای مهربانست به بندگان خود که در طلب رضاء او جان فدا میکنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه آنانکه ایمان آورید بظاهر ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ در آئید در اسلام كَافَّةً همه یکبار یا همه مومنان
خدای تعالی که در اسلام ثابت باشند وگفته اند که ابن سلام واصحاب او لید از قبول احکام شرایع
توریت را این نگاه میداشت الله وتعظیم شنبه نموده گوشت وشیر تناول نمی بودند حق
نهی نمود که بیک بارگی باسلام در آیند وَلَا تَتَّبِعُوا وپیروی میکنند گامهای شیطان یعنی
ارد وساوس شیطان باحکام سوچ قیام نمایند خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که دیو
مر شما را دشمنی است هویدا که بوسوسهای خود خاطر شما را متزلزل میسازد فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ — بَيِّنٌ
بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ پس اگر بلغزید شما از جاده شرع واحکام قرآن از پس آنکه آمد — الْبَيِّنَاتُ
بشما احکام حلال وحرام فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ پس بدانید که خدای تعالی عَزِيزٌ غالب است وقادر
بر عقوبت مخالفان دین حَكِيمٌ محکم کار است انتقام نکشد مگر بحق هَلْ يَنْظُرُونَ
آیا چشم میدارند یعنی چشم نمیدارند ایشان بجلی در داین اسلام داخل نمیشوند مگر آنرا
که بیاید بر ایشان خدا ایشان یعنی عذاب خدای تعالی إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ در سایه بانهای ابر سفید — مِنَ الْغَمَامِ
برقیق چنانچه قوم شعیب را امر در یوم الظلة بود وَالْمَلَائِكَةُ وبیایند فرشتگان
که موکل اند بر عذاب وَقُضِيَ الْأَمْرُ وگذارده شود کار یعنی جزاء هرکس بدو رسد وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ
وبسوی خدای تعالی یعنی بجزاء او باز گردانیده شود کارها باآنکه امر واحکام سلاطین باحکام
که امروز بر یکدیگر اجرا میکنند روز قیامت باطل شود آن روز فرمان جز حق را نبود الله
يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ سَلْ بَنِي پرس خطاب بآنحضرت است صلی الله علیه وسلم یا ومتابعت خطاب دارد بفرمانه
ای محمد از یهود مدینه یا از مومنان بنی اسرائیل مقصود فرزندان یعقوب است علیه السلام — مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ
إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ چند دادیم بجد ایشان از نشانهای روشن که پیغامبرها نیکی
در شان محمد صلی الله علیه وسلم وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ پس آنکه آمده است بدو توریت فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
الْعِقَابِ پس بدرستی که خدای تعالی سخت عقوبت است بر وی در دنیا بقتل وجلا ودر آخرت
بعذاب منتهی زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا آراسته کرده اند برای ناسپاسان وبی شناسان
حق زندگانی دنیا را تا بدان فریفته شوند مغرور میکردند الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ — مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا
وسخریه میکنند فسوس میکنند از آنانکه ایمان آورده اغنیاء قریش برفقه اصحابه چون بلال

و عمار امثال ایشان رض بی خندیدند و میگفتند محمد رنگ بد که میکند باین گدایان کار

جهان است میکند و اساس عظمت اشراف عرب و بناء رسوم و عادات ایشان درهم میشکند

واگر کار وی حق بودی بایستی که سادات اعراب را نائل تمایل بدی او بودی حق تعالی فرمود

وَالَّذِينَ اتَّقَوْا و آنانکه پرهیزکاری کردند از شرک و عصیان یعنی این درویشان وگدایان

فَوْقَهُمْ برایشان و مرتبه مؤمنان بالا فوس کنندگان خواهد بود در روز قیامت يَوْمَ الْقِيَامَةِ مؤمنان در

درجات اعلی باشند از فردوس و برین کافران در درک اسفل نجی سجین وَاللَّهُ يَرْزُقُ

مَنْ يَشَاءُ و خدای روزی دهد هر که را خواهد بود بی اندازه بِغَيْرِ حِسَابٍ و حساب اللهم ارزقنا

بغیر حساب كَانَ النَّاسُ بودند مردمان یعنی آدم ع م و اولاد او أُمَّةً وَاحِدَةً وکوید یکانه بر یک ملت

بعد از آن مختلف شدند فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ پس برانگیخت خدای تعالی پیغمبران علیهم السلام

یعنی و شیث و ادریس و غیر ایشان مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ مژده دهندگان اهل طاعت بثواب

و بیم کنندگان ارباب معصیت بعقاب و گویند در زمان نوح ع م مبعوث شد همه

عالم به بلیت کفر بودند و در وقت رسالت ابراهیم ع م نیز همین واقع بود حق تعالی پیغمبران

فرستاد وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ و منزل گردانید با ایشان کتاب بحکم میان بَيْنَ النَّاسِ

فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ در آن چیز که اختلاف کردند در آن وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ و اختلاف نکردند در حق

یا در کتاب و نصاری که ایشان تحریف و تبدیل کردند إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ

از پس آنکه آمد بایشان معجزهای روشن و حجتهاء بیل د خلاف ایشان نه از روی نادانی

بود بلکه بَغْيًا بَيْنَهُمْ از جهت حسد که میان ایشان هست یا از روی ستمکاری

فَهَدَى اللَّهُ پس راه نمود خدای آنانرا که ایمان آوردند الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بدان

چیز که اختلاف کردند در آن مِنَ الْحَقِّ از حق بیان مختلف فیه است یعنی حق مؤمنانرا

بحق فیه مختلف راه نمود بِإِذْنِهِ بعلم و ارادت و امر خدای تعالی و گویند اختلاف در امر قبله بود

که بعضی روی بمشرق آورده اند و بعضی روی بمغرب خدای تعالی راه نمود مؤمنانرا

بکعبه که وسط است یا مخالفت در افضل ایام هفته نمودند یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار

کردند حق تعالی این امت را بجمعه که فاضل ترین روزهاست راه نمود وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و خدای راه مینماید هر که را میخواهد بسوی راست که آن راه انبیاء

و اولیاء است چون روز خندق کفار یکدل شدند و منافقان نفاق خود را اظهار

و ضعیفان مسلمانان متردد شدند و خطر عظیم پیدا شد که برای تقویت دل مؤمنان این

آیت نازل شد أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آیا می پندارید بی رنجها عجزها که ترک و خان و مان گرفت

ودر محنت فاقه وکربت غربت کرفتار بدانکه درآیند بهشت ولما یاتکم مثل الذین خلوا ونیاید شما مانند
محنت آنانکه کذشته اند پیش از شما یعنی صدیقان ومتابعان ایشان محصل بدان است
که بیاید که شما مؤمنان را ایمان راست به بهشت نسبه اخذ دوستان خدا از شما کذشته اند
من قبلکم مستهم البأساء والضراء رسید بدیشان سختی وتلکای فقر ودرویشی وبیماری وشکستکی
وکرسنکی نقلست که میان طایف ومکه هفتاد پیغمبر را یافتند که سبب موت ایشان کرسنکی بوده
ودر حدیث آمده که سخت ترین بلاها متوجه انبیا است وبعد از او وازین سخن مثل ما او نعمت
مؤید این قول است عزیزان بلاها را انبیا برداشتند سر جرجیس هفت بار برداشتند
هرکه در راه محبت بیشتر بر دل او بار محنت بیشتر پس انبیا ومؤمنان محنت کزارانیدند
وزلزلوا حتی یقول الرسول وازپای برانکیخته ومتزلزل شدند از بسیاری بلاها ومحنت که بدیشان
رسید تا آنکه کفت پیغمبر ایشان والذین آمنوا معه وکفتند آنها که ایمان آورده بودند باآن پیغمبر
یعنی کفتند باتفاق متی نصر الله کی باشد یاری دادن خدای تعالی بار دو ظفر یافتن
ما خصمان التماس تعجیل بضرب میکردند نه بسبیل شک نبوده باشد یاری دادن خدای
مؤمنان را پس رسول ایشان پیغام داد الا ان نصر الله بدانید که یاری دادن خدای تعالی مؤمنان را
قریب نزدیک است یسألونک ماذا ینفقون میپرسند ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم که چه چیز نفقه کنند
سوال کننده عمرو بن الجموح رضی الله عنه بود پرسید از رسول صلی الله علیه وسلم وا مردی بزرک وتوانکر بود
کفت یارسول الله مالی چند دادم چه نفقه کنم وبرکه صرف کنم قل ما انفقتم من خیر فللوالدین
بکوی ای رسول برکن بیان آنچه نفقه میکنید واخراج مینماید از مال پس برای پدر ومادر
باید وازسوال از وجه نفقه بوده وجواب در بیان مصرف آمد زیراکه اهتمام دارد بیشتر است
زیراکه نفقه معتد بدان باشد که بمحل خود واقع شود واز جمله مصارف نفقه قضا والدین
اهم واولی است فقوله وصله وصل الله ومن قطعه قطعه الله والاقربین والیتامی
وبی پدران خرد سال که قادر نباشند بران کتاب نفقات والمساکین ودرویشان
کرچاره معیشت خود نداند وابن السبیل وراه کذریان ومهمانان وما تفعلوا من خیر وآنچه
بکنید از نیکی با هرکسی باشد فان الله به علیم پس خدای تعالی بدان خبردار است
وبدان جزا خواهد داد کتب علیکم القتال نوشته شده بر شما کارزار کردن با دشمنان
این کراهت ومخالفت فرمان خدای را نبوده بلکه مقتضی طبع بشر ای آن است که تلف مال هلاک
نفس را کاره باشد ولهذا حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که حرمة مال المسلم کحرمة
وهو کره لکم وعسی ان تکرهوا شیئا وشاید که شما مکروه دارید چیزی را که به نوبت طبیعت خود حال آنکه

وهو خیر لکم

نیکی باشد شما را چون غزو افزاید دین و هم بسبب احراز مرتبه شهادت و نعیم مخلد و
علیه و عسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم و شاید که دوست دارید چیزی را از روی کسالت نفس که آن
تخلف است از جهاد و آن بدی باشد مر شما را هم در دنیا بر تخاذل و غلبه اعدا و هم در آن
سرای بجهت حرمان از ثواب غزو و بعد از درجه شهدا والله یعلم و انتم
لا تعلمون و خدای تعالی میداند مصلحت شما و شما نمیدانید یسألونک عن الشهر الحرام
قتال فیه می پرسند ترا ای محمد از ماه حرام یعنی از قتال در آن حضرت صلی الله علیه وسلم در سال
دوم از هجرت عبد الله بن جحش را رض با جمعی از صحابه ببطن نخله فرستاده در میان
ایشان و کاروان قریش که از طایف می آمدند مقاتله افتاد و عمرو حضرمی از کفار کشته
شد بنا بر شام هلال اسماعیل حسب بنظر مسلمانان در آمد ندانستند که این روز
سلخ جمادی الآخر بود یا غره رجب بعد از انتشار این خبر کافران آغاز طعنه کردند
که محمد صلی الله علیه وسلم ماه حرام را حلال کرد و اتباع خود را خون ریختن و فتنه انگیختن در ماه
رجب فتوی داد مسلمانان از قتال در ماه حرام سوال کردند جواب آمد قل قتال فیه
کبیر بگو ای محمد که جنگ در ماه حرام کاری بزرگ است هنوز در آن وقت قتال در ماه
حرام بود و حرمت آن بآیة السیف منسوخ شد و اگرچه این قتال بزرگ بوده اما انچه کافران
بوده میکنند از چرانعی و کمراهی و صد عن سبیل الله و باز داشتن مردم را از راه خدای تعالی
یعنی از ایمان و کفر به والمسجد الحرام و نا گرویدن بخدای تعالی و کفر بمسجد حرام با منع مردم را از طواف
آن و نماز در آن و اخراج اهله منه اکبر و بیرون کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و صحابه رض از مسجد حرام بلکه از مکه که بر مسجد مشتمل است و بزرگتر است نزدیک خدای
تعالی از قتال اجنب و عقوبت آن بیشتر باشد والفتنة اکبر من القتل و شرک بخدای بزرگتر
است از قتل در حرم ولا یزالون یقاتلونکم و همیشه باشند مشرکان که بسبب عناد با شما
ای مومنان جنگ کنند حتی یردوکم تا شما را باز گردانند عن دینکم از دین شما که اسلام است
ان استطاعوا اگر توانند و قادر شوند و من یرتدد منکم و هر که برگردد از شما عن دینه از دین
خود مرتد شود فیمت وهو کافر پس بمیرد و حال آنکه کافر باشد یعنی برده باقی ماند تا مردن
فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا پس آن گروه مرتدان باطل باشد عملهای ایشان در این
سرای ایشان را امان نماند و استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان مسلوب کرد و در آن سرای
مستحق ثواب نباشند و اولئک اصحاب النار هم فیها و آن گروه ملازمان دوزخ اند ایشان و آتش
جاوید اند خالدون ان الذین آمنوا بدرستی که گروهی که ایمان بخدای و رسول او والذین هاجروا آنها که ببرد

والآخرة

کرده اند

۳۳ ج ۵ والخامس

یرجون رحمة الله

فی سبیل الله

کرده اند اوطان خود را وجاهدوا وجهاد کردند در راه خدای تعالی یعنی عبد الله بن جحش و یاران
اولئک آن گروه امید میدارند برحمت خدای تعالی والله غفور و خدای آمرزنده است مهربان رحیم
و مجاهدان و مهاجران و بر ایشان مهربان یسئلونک میپرسند ترا ای محمد عن الخمر والمیسر
و شیا (؟) شرف قمار جمعی از اکابر صحابه چون عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل رض با حضرت
گفتند که فتوی ده باره در خمر که زایل کننده عقل است و در قمار که سبب هلاک سلب
مال است و در آن وقت هنوز حلال بود حق تعالی فرمود قل فیهما اثم کبیر بگوی ای محمد در این هر دو گناهی
بزرگ است و منفعتها مر مردمان و منافع خمر باید بین بوده باشد چون اشتعال حرارت غریزی
و هضم طعام باخلق (؟) چون تواضع سکیران و سخاوت ممسکان و جرات بد دلان بامالی چون
شوند و او آن دل بیچ (؟) و منافع قمار خواهد توسع بوده است بر درویشان چه رسم در جاهلیت
آن بود که در قمار بی سالی قسمت میکردند در حقان مستحق آورده که اثمهما کبیر است در سوال
بدن نفا و منافع میان ری در ترک اسما واثمهما و گناهها خمره وار اکبر من نفعهما بزرگتر است از نفع آنها یسئلونک
ماذا ینفقون و میپرسند ترا ای محمد که چه نفقه کنند عمرو بن جموح نزلت اول که سوال کرد و در جواب
در تعیین مصارف نازل شد دیگر باره گفت یا رسول الله دانستم که صدقه بکه باید داد
اما نمیدانم که چه می باید داد هم جواب آمد که قل العفو بگوی ای محمد آنچه فاضل از نفقه خود
و عیال باشد و نزد علماء این حکم بآیت زکوة منسوخ است کذلک همچنانکه احکام انفاق
بیان فرموده بیان میکند و روشن میکند الله خدای تعالی برای شما نشانهای مهربانی خویش
یبین الله لکم الآیات لعلکم تتفکرون تا باشد که شما تفکر کنید فی الدنیا در کار این سرای والآخرة و آن سرای یعنی دل بر دنیا
منهید و آخرت را هیچ روی از دست مدهید سلمی رحمة الله گفت که تفکر در دنیا و آخرت
آن است که بدانی ایشان قاطعان راه اند و قال رسول الله صلعم حرام علی اهل الآخرة والآخرة
حرام علی اهل الدنیا وهما حرامات علی اهل الله نظم میتی (؟) و عقبی حجاب عاشق است
میل ایشان کی زما نشو (؟) لایق است و یسئلونک میپرسند ترا ای محمد از کیفیت معیشت
با یتیمان در اسباب نزول آمده که چون تشدید خوردن مال یتیم و لا تقربوا مال الیتیم نازل شد آنها
که یتیم احوال ایشان بودند و در آن معاملات نصرت می نمودند و در آن معاملات نصرت
می نمودند جهت بی هند ذمه خود خواستند که از قیام بمهمات ایشان بر طرف روند و صورت
حال عرض رسول صلی الله رسانیدند حق تعالی فرمود قل اصلاح لهم بگوی ای محمد باصلاح آوردن
حال و محافظت کردن با ایشان بهتر است از تجنب ایشان او آورده اند که جمعی طعام ایتام جدا
میکردند و از جلوس بر فراش ایشان احتراز کردند و هیچ نوع مخالطت با ایشان نکنش

عن الیتامی

دنیا

حق تعم ونمود وان تخالطوهم واگر ایشان در آمیزند وطعام خود با طعام ایشان خلط کنید فاخوانکم
پس ایشان برادران شما اند در دین والله یعلم المفسد وخدای تعالی میداند تباه کنند مال ایشان را
من المصلح از صلاح دهنده کار ایشان ولو شاء الله واگر خواستی خدای تعالی هر آینه لاعنتکم شما را در رنج افکندی
بر شما تنگ کردی یکبارگی مخالطت با یتیمان حرام کردی ان الله عزیز وبدرستی که خدای تعالی غالب
است وقادر بر اعنات حکیم دانا در آنچه کرد از ترک اعنات ولا تنکحوا المشرکات ونکاح مکنید زنان مشرکان را
حتی یؤمن تا وقتی که ایمان آرند رسول صلعم مرثد غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد تا قومی
مسلمانان درمانده را که آنجا بودند پنهان از کافران بیرون آورد مرثد چون بمکه رسید زنی
مشرکه عناق نام که در غایت جمال بود ودر جاهلیت باهم بازاری داشته بودند نزد وی
آمد وسلسله محبت را تحریک داد مرثد ابا کرده گفت اسلام میان ما حایل شده ومواصلت
بوجه زنا محال است عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد فرمود که این موقوف باجازت
پیغمبر است صلعم پس مرثد بعد از مراجعت این صورت بعرض حضرت صلعم رسانید حکم
شد که مشرکان تا ایمان نیارند در دایره نکاح وازدواج داخل نشان نکنید در این اوقات
عبد الله رواحه رضی کنیزک خود را بجهت نشوز بناخن بروی زده بود کنیزک دادخواهان
بحضرت نبوت پناه صلی الله علیه وسلم رفته آنحضرت بطریق تلطف از عبد الله تعرف حال کنیزک
فرمود عبد الله گفت نماز میگزارد وروزه میدارد وخدای وروز را تصدیق میکند اما
ستیزنده ونافرمان بردار است حضرت فرمود پس او مومنه باشد با او نیکوی کن عبد الله
او را آزاد کرد بخواست بزوجیت چهار زبان طعنه بروی کشادند که را وجه کنیزک سیاه خود را
نکاح حالاکه فلان زن مشرک را که مال وجمال است میل ومیل رند آیت آمد ولامة مومنة
خیر من مشرکة وهرآینه کنیزک مومنه بهتر است از زن آزاد مشرک واگرچه شگفت آرد شما را زن
زن بجهت مال وجمال ولو اعجبتکم ولا تنکحوا المشرکین ومدهید زنان مومنه را بمردان مشرک
خیر من مشرک ولو اعجبکم
حتی یومنوا تا وقتی که ایمان آرند ولعبد مومن وهرآینه بنده مومن بهتر است از مرد آزاد مشرک واگرچه
شما را شگفت آرد آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت اولئک آن مشرکین ومشرکات
یدعون الی النار میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن سبب بدوزخ است والله یدعوا
وخدای تعالی میخواند ایشان را با سته رسل با اولیاء خدای تعالی میخواند بسوی بهشت وآمرزش
یعنی عملهای که بدان آمرزیده شوید وبهشت رسند باذنه بقضا وارادت او ویبین آیاته
وهویدا میکند احکام خود را از حلال وحرام برای مردمان للناس لعلهم یتذکرون تا شد ایشان
پند پذیرند ویسئلونک عن المحیض ومی پرسند ترا ای محمد از حیض زنان در حالت حیض یهود

از زنان بجا حرف کرونده و چشم را در روی ایشان بیندا ختندی و خوردن طعام و گفتن
کلام حرام دانستندی عنادی بر عکس این حالت با ایشان بخلاف و مواکله میفرمودند عایلک در
ملاعبه و مباشرت ی ازودی ثابت بن الدحداح رض گفت یا رسول الله با زنان خود در حالة
حیض ایشان چگونه معامله کنیم جواب آمد که گفت قل هو اذی فاعتزلوا النساء بگو ای محمد که حیض
بگوهی است که نقل اذی را آن نفرت باشد فاعتزلوا النساء پس دور باشید و یکسو روید
از زنان در حال حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت و پس نه آنکه ترک معامله و مخالطت
کنید پس جمعت تاکید میفرماید ولا تقربوهن و نزدیک مشوید با ایشان یعنی مباشرت مکنید
حتی یطهرن تا وقتی که غسل کنید بعد از انقطاع دم واین مذهب امام شافعی است رضی الله عنه
و حفص یطهرن خواند بسکون طاء و ضم هاء یعنی تا وقتی که پاک شوند یعنی دم منقطع گردد
واین قول امام شافعی است اعظم رض که چون انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر ایام حیض
باشد قبل از غسل وطی حلال است فاذا تطهرن پس چون غسل کنند و پاک شوند فأتوهن
پس بیایید بر ایشان من حیث امرکم الله از جا که امر کرد خدای تعالی یعنی مأتی و مزرعه زرع
است لا غیر ان الله یحب التوابین بدرستی که خدای تعالی دوست دارد رجوع کنندگان را
از مناهی و یحب المتطهرین و دیگر دوست دارد پاکیزگان را نساؤکم زنان شما حرث لکم
کشت شمااند یهود میگفتند که هر که در وقت مباشرت ظهر زوجه جانب او باشد فرزند
آید مسلمانان که بر این نوع اقدام نموده بودند حکایت حال بحیات نبوت پناه صلی الله علیه وسلم
عرض کردند جواب آمد از حق تعالی که زنان شما محل زرع و نشت اولادند فأتوا حرثکم پس
بیایید بکشت زار خود انی شئتم هر چگونه خواهید بطریق اقبال و ادبار و استلقاء بعد
از مأتی واحد باشد یعنی سنانی موضع حرث بوده نه محل فرث وقدموا و قراء پیش دارید
برای خود یعنی طلب فرزندان کنید یا از پیش بفرستید از خدای بیست خالص و کارهای
نیکو و اقصد عبادت نفس کنید از احکام واتقوا الله و بترسید از خدای تعالی در مخالفت او
و مباشرت نهی او واعلموا انکم و بدانید که شما رسندگانید برانچه از پیش میفرستید بالملاقات
کنندگان آید او را کی بپرستید یعنی خدای را در عقبی بدید سر خواهید دید بار لیه از ملاقات
عرض بندگان نیست بر خدای تعالی کما قال الله تعالی وعرضوا علی ربک صفا وبشر المؤمنین و مژدگانی ده
ای محمد مومنان را به بهشت و رویت ولا تجعلوا الله و مگردانید نام خدای را عرضة دوستاوبزی
لایمانکم مر سوگندهای خود را عبدالله رواحه رض از شوهر خواهر بشیر بن النعمان رض برنجید و باسم
اعظم الهی سوگند یاد کرد با وی سخن نگوید و در حق نیکوی نکند و او را با خصمان وی صلح ندهد

لانفسكم

حق تعالی آیت فرستاد که مکنید خدایرا مانع آن تبروا از که نیکوی کنید با اقربا و اجانب که
وتتقوا پرهیز کنید از مروه و با یاران جماع نکنید وتصلحوا و از آنکه اصلاح کنید بین الناس
میان مردمان والله سمیع وخدای شنواست بسوگند شما علیم دانا بما فی الصدور سوگند خورند
عبد الله رواحه رضی الله عنه بعد از استماع این آیت از سر آنچه گفته بود درگذشت و با بشر مقام رحمت
وشفقت درآمد لا یؤاخذکم الله نگیرد شما را خدای تعالی یعنی عقاب نکند باللغو فی ایمانکم به بیهوده که
واقع شود در سوگندهای شما لغو بقول امام اعظم رض آنست که کسی بر چیزی قسم یاد کند بظنه
آنکه راست میگوید وخلاف آن ظاهر شود وامام شافعی رض لغو آنرا داند که بی اختیار بر زبان
کسی گذرد بتعجیل یا بطریق عادت که لا والله و بلی والله و بر اداره قصد سوگند نباشد و در هر
تقدیر در لغو کفارت نیست وخدای تعالی برآن مواخذه نکند ولکن یؤاخذکم بما کسبت
قلوبکم ولیکن مواخذه میکند شما را بانچه عزم کند دلهای شما وبعمد سوگند خورید و حانث
شوید وانرا کفارت باید داد وبیان کفارت در سوره مایده بیاید ان شاء الله تعالی والله غفور حلیم
وخدای آمرزنده بندهارا بر بیهی لغو نگیرد وبردبارست در سوگند عمد نیز بعقوبت تعجیل نماید
للذین یؤلون من نسائهم مر آنانرا که سوگند خورند از زنان خود دور شدن و باز ایستادن
در جاهلیت چون مردی را بزنی میل نبودی وغیرت داشتی که چون بگذارد دیگری بخواهد سوگند
خوردی که چند وقت با وی نزدیکی نکند وغیرت داشتی که چون بگذارد اورا دران مدت
پای بسته وسرگشته بگذاشتی وآن بیچاره مدتی متمادی نه بیوه بودی ونه از کدخدای
بیاسودی خدای تعالی از آن بستدید وحکم زمود برای ملاحظه احوال آنانکه چنین سوگند
خورند تربص اربعة اشهر انتظار بردن چهار ماه فان فاؤا پس اگر باز آیند یعنی سوگند
خورندگان رجوع نماید بسوی زن ومباشرت کنند فان الله غفور رحیم پس به درستی که خدای
تعالی آمرزنده است مر شکستن سوگند را درین صورت مهربانست که مباح کرد مخالفت سوگند را
وکفارت مقرر نمود حکم شرع آنست که اگر مولی در اثناء چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود
بوطی واگر عاجز بود بوعده نکاح ثابت است وبر وجه کفارت سوگند نیست واگر مدت بسر آید
وفی عندی مقارنت نکند نزد امام اعظم رض طلاق باین واقع شود وقول امام شافعی رض آنست
که زن را رسد مطالبه کردن که با زای وطی کن یا طلاق ده وبر حاکم شرع بود که مولی برجوع
یا طلاق زماید واگر دستاع نماید حاکم زن را از وطلاق دهد وان عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم
پس اگر قصد طلاق کنند طلاق را پس خدای تعالی شنواست قول مولی را دانا ... عزم نیت
والمطلقات یتربصن بانفسهن وزنان رها کرده بالغه مدخول بها که حامله نباشند انتظار برند بنفسهای

خود تا کیش است در انتظار ثَلَاثَةَ قُرُوْءٍ سه قروء و آن بمذهب امام شافعی و مالک رض سه طهر است
و نزد امام اعظم سه حیض و فایدهٔ خلاف در عدت ظاهر می شود که چون در حیض ثالثه شروع کرد
عدت منقضی شد بقول انکه قرء طهر است و بقول انکه حیض دیگر در انقضاء عدت بعد
از انقضاء حیض ثالثه است وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ و حلال نباشد زنان را أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ
آنکه بپوشند آنچه آفریده است خدای تع فِي أَرْحَامِهِنَّ در رحمهای ایشان از فرزند و حیض کتمان
ولد بسبب ابطال حق زوجیت است پس از زنان روا نبود إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ اگر باشند این زنان که ایمان دارند بخدای تع و بروز قیامت و شوهران
ایشان سزاوارترند برجوع کردن بایشان فِي ذَٰلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا در آن زمانی تربص که
خواهند شوهران براه رجعت بصلاح آوردن کار زنان نه بضرر و آزار رسانیدن بدیشان
در ابتداء اسلام زنان را طلاق رجعی میدادند چون نزدیک میشد که عدت بسر آید رجعت
میکردند و زنان با خود گرفته باز طلاق میدادند و غرض ایشان افساد بود نه اصلاح وَلَهُنَّ
و زنان راست بر مردان از حقوق مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ مانند آن حقوق که مردان را
بر ایشان است بخوبی معیشت و حسن معاشرت حق مردان بر زن آنست که فرمان او برد
و ناموس شوهر نگاه داشته قدم از دایرهٔ عفت و حیا بیرون ننهد و حق زن بر شوهر
آنست که با او زندگانی بوجه احسن بکند و آنچه علم دین بکار آید بوی آموزد وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ
و مردان را بر زنان از رفعتی و بلندی برآنکه مهر بایشان است و نفقه ایشان است
یا بمیراث که ضعف زنان می برند یا بطلاق و رجعت که سررشتهٔ اختیار بدست رجال است
حدیث
در حقایق بجنید کور است که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال ولایت و در
آمد که بسیار از مردان بکمال رسیدند و از زنان کسی نه دو تن کامل شدند آسیه بنت مزاحم
و مریم بنت عمران رض وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای تعالی غالب است عزیز میکرداند مردان را و فضل می دهد
بر زنان حَكِيمٌ حکیم است و دانا بحکمت خود حکم میکند بر بندگان الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ طلاق
شرعی که در آن رجعت باشد دو بار است عدد طلاق در جاهلیت مقرر نبوده اگر صد ده طلاق
واقع شدی مرد را رجعت بودی و بسیار بودی که زن را طلاق میدادند و نزدیک بانقضاء
عدت رجوع نموده دیگر بار رها میکردند روزی زنی بخدمت عایشه صدیقه رض منها آمد و از
جور شوهر که پیوسته او را طلاق میداد و برای اضرار رجعت میکرد حکایت آن شکایت بسامع علیه
حضرت نبوت پناه صلی الله علیه و سلم رسید آیت نازل شد که طلاق رجعی دو بار است و بعد از دو طلاق
فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ پس با خود گرفتن است برجعت أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ یا رها کردن به نیکوئی

یعنی که اشتنی قاعدت بکذرد و بعد از ان اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد
بینونت کبری واقع شود تا آن زن بنکاح شوهری دیگر نرسیده بران مرد حلال نباشد ولا یحل
لکم ان تاخذوا و حلال نیست مر شما را ای مردان اگر فرا گیرید مما اتیتموهن از انچه داده اید
مر زنان خود را چیزی ثابت انصاری باغی بحساب مهر بزن خود داده بود زن از وی جدای
طلبید بها باغ کابین خود را باز خرید این آیت آمد که روا نباشد شیئا چیزی طلبیدن از زنان
در هنگام طلاق الا ان یخافا مگر اینکه دانستند مرد و زن الا یقیما حدود الله اینکه بپای نتوانند داشت
احکام الهی را در صحبت و معاشرت فان خفتم پس اگر ترسید ای حکام که امر اخذ و اعطا کم بدست
شما است الا یقیما حدود الله اینکه مرد و زن اقامت نمی توانند کرد حکمهای خدا را فلا جناح
علیهما فیما افتدت به پس هیچ وزر و وبال نیست بر مرد و زن در انچه زن فدا دهد بشوهر
و پاک خود را باز خرد چنانچه زن ثابت کرد تلک حدود الله این احکام که مذکور شد از طلاق
و رجعت و خلع اندازها خدا است که برای مصلحت بندگان مقرر بوده فلا تعتدوها پس از ان در
مگذرید و من یتعد حدود الله و هر که در گذرد از اندازهای خدای تعالی فاولئک هم الظالمون
پس آن گروه ستمگاران ایشانند ستمکاران بر نفسهای خود فان طلقها فلا تحل له من بعد
پس اگر طلاق دهد مرد بعد از طلقه ثانیه زن خود را پس آن زن حلال نباشد برای مرد بعد
از طلاق ثالثه حتی تنکح زوجا غیره تا وقتی که بنکاح در اید شوهری دیگر را و زوج ثانی
از با شرت او برخوردی دختر عبد الرحمن قرظی که مطلقه ثلثه بوده بعقد شوهری دیگر در آمده
خواست که با شوهر اول آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
منع نمود و گفت لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک فان طلقها پس اگر طلاق دهد شوهر
ثانی او را بطوع بدیگر بعد از مباشرت فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست بر شوهر اول
و بر مطلقه ان یتراجعا ان ظنا ان یقیما اینکه با یکدیگر رجوع نمایند بنکاحی جدید بعد از مرت عدت
شوهر ثانی اگر بپندارند یا گمان می برند اینکه بپای دارند احکام خدا را و حق یکدیگر بشناسند
و تلک حدود الله و این که گفته شد از تحریم و تحلیل اندازه احکام است که خدای تعالی یبینها
لقوم یعلمون بیان میکند برای گروهی که دانند که ان بشی حق است و بدان عمل کنند واذا طلقتم
النساء چون طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن پس برسند بنزدیک مدت یعنی با نقضای
عدة فامسکوهن بمعروف مراجعت کنید با ایشان و نگاه دارید ایشان را بطریق صلاح نه برجه
اضرار او سرحوهن بمعروف یا رها کنید ایشان را به نیکوی تا عدة ایشان منقضی گردد و مالک
نفس خود شوند ... بن یسار زن خود را طلاق داد و چون روزی چند بود که عدت بسر اید باز رجوع

حدود الله

و باز نو طلاق داد یعنی در دو ماه سه بار طلاق داد و دو بار رجعت کرد حق تعالی درین آیت ازان نهی کرد
و فرمود وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا و باز مدارید ایشان را و رجعت مکنید از روی رنج رسانیدن
تا ستم کنید بر ایشان بدرازی مدت عدت وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ و هر که چنین کند و ضرر بمسلمانی
رساند پس بیداد کرده است بر نفس خود که او را در معرض غضب الهی در آورده و لی از رنج رسانیدن بزنان
صاحب شریعت ملعون است در اخلاق رکیکه کرده است دم هر کرا خواستی که دعا بد کند گفتی
بر کردار و فعل آنان با وجه کسی که آزار پیشه کند زود در ورطه هلاک در افتد نظم نکو خواه مردم
نباشد بد بخت بفرزند کسی بد که نیک اختر است شر انگیز مردم سوی شر شود چو کژدم که در خانه
کمتر رود وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا و مگیرید حکمهای خدای را بافسوس یعنی اعراض
مکنید از آن و تهاون مورزید در عمل بدان این آیت در شان جماعتی است که از نکاح و طلاق
را شیفت میگرفتند و میگفتند بازی میکردیم وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و یاد کنید نعمتهای
خدای را که فایض میگرداند بر شما خصوصا در باب مناکحات چه در شرایع امم بالغه هیچ کس را زیادتی
از یک زن در رتبه نکاح روا نبودی مگر پیغمبران را و اینجا یعنی درین شریعت تا چهار حره در عقد
واحد جایز است و اما نزد بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی و اینجا روا است و مادام که زن مطلقه
زنده بودی مرد را حلال نبودی تزوج بنفی دیگر جز آن زن و درین شریعت حلال است وَمَا أَنْزَلَ
عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ و دیگر یاد کنید آنچه بر شما فرستاده از قرآن و حکمت و احکام که حدود آن
يَعِظُكُمْ بِهِ پند میدهد خدای شما را بقرآن و منع میکند از اضرار و اتخاذ هزو و غیر آن
وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا و بترسید از خدای تعالی در مخالفت احکام و بدانید که أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
بدرستی خدای بهمه چیز از اعمال شما مصالح و ... شما دانا است وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق
دهید زنان را فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس برسند بانتهای مدت عدت فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ پس منع مکنید
ایشان را و باز مدارید أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ این که بنکاح در آیند شوهران پیشینه خود را خطاب
بدین نهی عموم خلق اند یعنی باید که این عضل و منع مطلقا در میان شما وجود نگیرد آورده اند که
معقل بن یسار خواهر خود را بابو البداح ابن مزنی داده بود و او خواهر او را طلاق داده
چون عدت او بسر آمد زن عبد الله بن عاصم شده بود عبد الله عاصم او را طلاق داد چون عدت
او منقضی شد ابو البداح پشیمان شد و خواست که رجوع کند معقل نگذاشت و گفت خواهر
خود را بتو دادم و نور دیده ... که رجوع کنی بخدای که او را هرگز بتو ندهم و بتو نیاید
[illegible] با او ... این آیت نازل شد که مانع مشوید زنان را از رجوع بازواج خود إِذَا تَرَاضَوْا
بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ چون رضا دهند میان یکدیگر بنکاح حلال و مهری جایز و قبول حسن معاشرت

ذلك يوعظ به این یعنی عضل که کردیم پند داده شود بدان من کان منکم یؤمن بالله هر که باشد
از شما بوجه اخلاص بگرود بخدای تعالی والیوم الآخر و بروز قیامت که وا پسین همه روزها است
ذلکم ازکی لکم این پند گرفتن شما بترک منع و اضرار پاکیزه تر است مر شما را از روی معانی
و رنجش مرتکبین جرم را دیده اند و شناخته پس رجوع اینها با هم انسب است از نکاح با کسی که
ندیده و نداشته باشد واطهر و پاکیزه تر از آنکه حرام اند بیشتر [illegible] والله یعلم
وخدای میداند که زن و مرد خواهان یکدیگر اند وانتم لا تعلمون و شما نمیدانید والوالدات
و مادران یعنی زنانی که مفارقت افتاده باشد میان ایشان و شوهران و طفل شیرخواره در میان
بود خواه قبل از طلاق متولد شده باشد و خواه بعد از آن حکم آنست که ایشان یرضعن اولادهن
شیر دهند فرزندان را حولین کاملین دو سال تمام لمن اراد ان یتم الرضاعة مر آنکس را که خواهد
که تمام کند شیر دادن فرزندان را وعلی المولود له و بر آن کس است که زن از برای او زاده
رزقهن وکسوتهن بالمعروف روزی این شیر دهندگان و پوشش ایشان بطریق انصاف و اعتدال
لا تکلف نفس الا وسعها تکلیف کرده نشود هیچ نفسی را مگر آنکه توانائی آن دارد
لا تضار والدة بولدها لا تضار شاید که فعل معلوم باشد و روا است که مجهول بود پس در معنی
اخذ کرده شد باید که رنج نرساند هیچ مادری بفرزند شیرخواره خود که او را از خود جدا کند
و به پدر یا باید که رنج رسانیده نشود مادر را بسبب فرزند یعنی او را برضاع اکراه نکنند و اگر قبول
کند نفقه و کسوة از وی باز نگیرند ولا مولود له بولده و باید که ضرر نرساند مولود له یعنی
پدر بفرزند خود که او را در وقت شیرخوارگی از مادر جدا باز ستاند و باید که ضرر رسانیده نشود
پدر را بواسطه فرزند یعنی از روزیانه از خرش و پوشش نطلبند وعلی الوارث مثل ذلک
و بر وارث مولود له راست چون مولود له متوفی شود و یا بر وارث صبی که اگر صبی بمیرد وی
وارث شود لازم است نیز مانند آنکه بر مولود له بود از نفقه و کسوه و عدم اضرار فان ارادا فصالا
پس اگر خواهند پدر و مادر جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز کردن از شیر قبل از اتمام حولین
عن تراض منهما وتشاور از روی خشنودی هر دو یعنی والدین هر دو رضا بر آن دهند و مشورت
کنند با یکدیگر در باب رضاع و فطام فلا جناح علیهما پس هیچ وبالی نیست بر ایشان از این جهت
وان اردتم و اگر خواهید ای پدران و کسانی که باسترضاع محتاجید ان تسترضعوا اولادکم
آنکه دایه گیرید بجهت شیر دادن برای اولاد خود خواه مادر را مانعی باشد از شیر دادن و خواه نه
فلا جناح علیکم پس بر شما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن اذا سلمتم ما آتیتم بالمعروف چون
تسلیم کنید دایگان را اجرا اراده کرده این دادن از برای ایشان به نیکوئی و خوشخوئی بی منازعت

وملا

ومبالغه و اتقوا الله و بترسید از خدای در باب گرفتن مزد مزدوران ان الله بما تعملون بصیر
و بدانید که خدای تعالی بدانچه شما میکنید از رضاع و فصال و استرضاع بیناست والذین یتوفون
منکم و آنانکه میمیرند از شما و یذرون ازواجا و بگذارند زنان را یتربصن بانفسهن اربعة اشهر و عشرا
باید که زنان ایشان انتظار برند بنفس خود چهار ماه و ده روز مگر که حامله باشند که عدهٔ ایشان
بوضع حمل بود یا کنیزک که عدهٔ او دو ماه و پنج روز بود فاذا بلغن اجلهن پس چون برسند زنان شوهر
مرده بپایان عدهٔ عقد خویش فلا جناح علیکم پس هیچ وزر و وبال نیست بر شما ای ائمه
و مسلمانان یا ای ورثه و اولیاء ازواج فیما فعلن فی انفسهن بالمعروف در آنچه زنان کنند در
تنهای خویش از شوهر کردن و تزیین خود نمودن به نیکوی یعنی موافقت شرع از راه صیغه
ایجاب و قبول است و حضور شهود عدول والله بما تعملون خبیر و خدای تعالی بآنچه شما میکنید
ای مردان و زنان داناست ای مطیع چون دانستی که کار ترا میداند [illegible] که خدای تعالی
جزای آنرا بتو برساند و ای عاصی اگر کار چون میدانی که گناه تو میداند ترک گناه و معصیت
بکن تا از عذاب برهانند هرکه میداند اگر در هر وقت حق تعالی بحال او داناست هم
کردار پرهیز باشد حتی هم گفتار پرهیز کرد درست و لا جناح علیکم و گناهی نیست بر شما
ای راغبان نکاح فیما عرضتم به در آنچه تعریض کنید بآن یعنی بکنایت خبر دهید من خطبة النساء
از برای خواستگاری زنان معتده یعنی [illegible] گوئید با ایشان که موهم باشد برغبت شما در نکاح
ایشان مثل بدین وجه گویند که توانا شوهر با زن خوب چه ماند یا آرایش تو از نیر باید چون عدت
بسر آید مرا خبر کن و از تصریح بنکاح احتراز لازم است اما در آن گناهی نیست که سخنی بتعریض
گوئید او اکننتم فی انفسکم یا آنکه پوشیده در دلهای خود علم الله انکم ستذکرونهن خدای
داناست بعلم قدیم خود آنکه شما زود باشد که یاد کنید آن زنان را به نیکوی بعد از تزویج ولکن لا
تواعدوهن سرا ولیکن وعده مدهید ایشان را بجماع که از پنهان میکنید یعنی مباشرت مراد آنست
که بکنایت بجماعت وعده مدهید ایشان را الا ان تقولوا قولا معروفا مگر آنکه بگوئید سخنی نیکو
بر رمز و اشارت نه بتصریح و عبارت و لا تعزموا عقدة النکاح و قصد مکنید عقد نکاح زنان را
حتی یبلغ الکتاب اجله تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای تعالی نوشته و فرض کرده از عدت بغایت
و مدت آن منقضی گردد واعلموا ان الله یعلم ما فی انفسکم فاحذروه و بدانید که خدای تعالی
میداند آنچه در دلهای شماست از عزم بر کاری که جایز نیست پس بترسید و حذر کنید از عقاب او
واعلموا ان الله غفور حلیم و بدانید که خدای تعالی آمرزنده است از آنکه بترسد از عقوبت او و برد
بارست که بعذاب تعجیل نکند لا جناح علیکم گناهی و وبالی نیست بر شما ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن

اگر طلاق دهید زنان خود را مادام که مس نکرده باشید ایشان را یعنی لمس واقع نشده باشد
امام اعظم رض خلوت صحیحه را موجب مس میدانند بشرط عدم مانع و امام شافعی رض مس را
کنایت از جماع داشته و لهذا بواسطه خلوت التزام مهر نکند أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ و یا که نبست بر شما
طلاق دادن زنان خود را مادام که فرض نکرده باشید و نام نبرده باشید برای ایشان فَرِيضَةً
مهری مقرر پس طلاق دهید وَمَتِّعُوهُنَّ و برخوردار سازید ایشان را یعنی چیزی بدهید مردی
انصاری زنی خواست و در صلب عقد نکاح نام مهر نبرد و قبل از دخول طلاق داد این آیت نازل
شد و سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود متعها و لو بقلنسوتک غرض آنست که متعه باید داد و آن بعد
حال طلاق دهنده باشد عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ بر مرد توانگر باندازه توانایی وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ
و بر مرد درویش تنگدست بمقدار دست رس او ابن عباس رض گفته اکثر متعه جادر بیت
نه بنصف مهر المثل او ازین کمتر باشد و اصح آنست که تقدیر متعه مفوض برای حاکم شرع است
چنانچه مذهب امام شافعی است رض پس متعه دهید ایشان را مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ باندازه
توانایی متعه دادنی بوجهی که شرع او روا باشد حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ صفت متاعا است
یعنی متعه واجب یا مصدر فعل محذوف است یعنی خدای تعالی واجب کردانید متعه را واجب
کردانیدنی بر نیکوکاران وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ و اگر طلاق دهید ایشان را مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ
پیش از انکه مس کنید بشهوت ایشان را وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً و بدرستیکه مقرر کرده باشید
برای ایشان مهری فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ پس بر شماست ادای نیمه ازانچه فرض کرده اید قبل از نزول
این آیت کسی که زن پیشتر از دخول طلاق دادی از مهر مسمی بروی چیزی لازم نبودی
بلکه متعه بایستی دادن چنانچه در سورة احزاب حکم شد که فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ پس بدین
آیت حکم این آیت منسوخ شد و نصف مهر لازم گشت إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ مگر آنکه عفو کنند آن
زنان که اهل عفو باشند از بلوغ و رشد و عقل أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ یا آنکه
عفو کند آنکسی که بدست اوست عقد نکاح یعنی ولی بقول قدیم شافعی و این وقتی
است که زن بکر باشد و نارسیده و او را ولی بود و امام اعظم فرموده رض که مراد ازین
کسی شوهر است که در گذارد یعنی تفضل کند و تمام مهر بدهد و من بعد این قول است اگر
فرمود وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ و اگر در گذارید شما که شوهرانید و تمام مهر بدهید
این اعطا نزدیکتر است به پرهیزکاری ازین باد وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ و فراموش مکنید
یا ترک مکنید تفضل را در میان یکدیگر یعنی مردان نیسته کنند که این زن بعقد من محبوس
بوده و از وصال محروم و مایوس شده و او را بتمام مهر مسمی دلشاد کردانم و زن نیز تفکر کند

کرای

که این مرد بی نزدیک و از مواصلت نزد بهره مند نگشته اولی اکثر از وی هیچ بکرم ان الله بما
تعملون بصیر یعنی به بینی که خدای تعالی بر آنچه میکنید از خیر و فضل بیناست حافظوا على
الصلوات محافظت کنید و استادگی نمایید بر نمازهای فریضه بمواقیت آنها و حدود و حقوق
آن والصلوة الوسطى و بشرایط محافظت مخصوص بینید صلوة وسطی و رعایت کنید
و نماز میانه بقول انس بن مالک و معاذ بن جبل و جابر و ابو امامه رض نماز بامداد است
که میانه سواد لیل و بیاض نهار است یا میان دو نماز لیلی و دو نماز نهاری است
یا از طرفین او نماز است که در آن قصد میکنند و بقول ابن عمر و زید بن اسامه و بعضی
دیگر از صحابه رض نماز پیشین است و وجه وسطیه آنکه او را در وسط نهاری
گذارند یا اوسط صلوة نهاریه است و بروایت حضرت فاروق و مرتضی و عائشه
و ام سلمه و حفصه و ابن عباس و ابن مسعود و جمع دیگر از کبار صحابه رض نماز عصر است
و درین باب حدیث صحیح وارد شده در حرب احزاب که شغلونا عن الصلوة الوسطى
صلوة العصر و از آن وسطی آن وجه که دو نماز روز از جانبی دارد که در یکی از قصر هست
و در دیگری نه و در نماز شب از طرف دیگر همین وجه دارد یعنی نماز شام و خفتن و بروایتی
از ابن عباس و قبیصه بن ذویب رض نماز شام است و آن میانه نمازهاست در جهت
اکثر رکعات در فریضه چهار است و اقل دو و آن مابین اقل و اکثر واقع شده و یا میان
دو صلوة اخفائیه که ظهر و عصر است و دو صلوة جهریه که خفتن و صبح است واقع شده
و طایفه دیگر نماز خفتن را صلوة وسطی دانند که میان دو صلوة جهریه واقع شده که
شام و صبح است و افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بدیشانست یا مابین دو نماز است که
قصر را بر ایشان راه نیست و تخصیص هر یک از نمازها و نکاتی که بر آن متفرع باشد در جواهر
التفسیر بشرحی مستوفی مذکور است وقوموا لله قانتین و دیگر ایستید بیا
ایستید برای خدای در آن حالی که فرمان بردارانید یعنی نماز گذارندگان و گفته اند
ساکت باشید از کلام یا غیر آن در نماز زید بن ارقم رض که هر یک از ما در عهد رسول الله صلی
الله علیه و سلم در نماز با صاحب خود سخن میگفت چون حکم قوموا لله قانتین نازل شد
ساکت شدند فان خفتم پس اگر ترسید از دشمن یا جز آن یا سبع ضاری یا حشرات موذیه
پس پیاده کنید نماز را در حالت رفتن اگر وقوف ممکن نباشد بقول امام اعظم رض
و نزد امام شافعی رض در وقت ترس یا وجه خوف نماز توان کرد خواه امکان وقوف باشد
خواه نباشد فرجالا او رکبانا یا سواره نماز کنید اگرچه جنگ بهر نوعی که میسر شود روی بقبله یا بی آن

فرجالا

فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ پس نماز کنید به باتفاق اکثر علماء
اینجا مراد از ذکر نماز است و گویند شکر است یعنی چون ایمن شوید شکر گویید خدای را
همچنانچه در آموزانید شما را از آداب نماز یا شرایط شکر مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ آنچه نبودید
شما که از آن دانید وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ و آنانکه وفات کنند از شما وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا
و بگذارند زنان را رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عدة میداشتندی و [illegible]
گفته بودند قاعده آن بود با اولیاء زن در عامی از جهت او خانه بنا کردندی و اگر از
اهل و بر بودی از پلاس خانه جداگانه برای متربص ساختندی و یکسال از آن خانه
بیرون نیامدندی و نفقه از اولیاء شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه مقر بیرون
آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بمدینه قصد فرمود مردی
طائفی درگذشت و از وی زنی و پسری و مادری و پدری بماندند آنحضرت علیه الصلوة
والسلام ترکه را بوالدین قسمت فرمود و زن را نصیبی تعیین نفرمود اما حکم کرد که یکسال
از ترکه نفقه بدو رسانند در آن محل این آیت نازل شد و حکم فرود آمد که چون جمعی از
شما بمیرند و زنان ایشان بازمانند وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ وصی کرده شد وصیة و حفص
بنصب میخواند معنی آنست که وصیت کرد خدای تعالی وصیت کردنی برای زنان ایشان
مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ متعه دادن بنفقه و کسوه و مسکن از ترکه شوهر تا یکسال غَيْرَ إِخْرَاجٍ
نه بیرون کردن وی از مسکن مقر املاک خود بیرون رود قبل از انقضای سال ایشان را
نفقه نباشد فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال پس گناهی
نیست بر شما ای اولیاء شوهر فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ در آنچه ایشان کنند در نفسهای خود از
زینت و طلب شوهر مِنْ مَعْرُوفٍ از چیزی که بر وفق شرع باشد وَاللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و خدای
تعالی غالبست انتقام کشد از آنکه مخالفت او کند صواب کار است در آنچه حکم فرماید و این
حکم بمیراث زن که ربعی و یا ثمنی باشد از ترکه منسوخ گشت و عدة یکسال با چهار ماه و ده روز
آمد چنانچه گذشت وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ و مر زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشید
متعه ایست که بدان برخوردار شوند بطریق نیکوی و توسط در غلو و تقصیر حَقًّا عَلَى
الْمُتَّقِينَ سزاوار کرده ایم آنرا است خدای تعالی این را سزاوار کرده ایم بر پرهیزگاران مراد
متقیان اند از شرک یعنی همه مسلمانان كَذَلِكَ همچنانکه این احکام بیان کرد يُبَيِّنُ اللّٰهُ روشن
میکند الله خدای تعالی لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما احکام خود را در آنچه بدان محتاجید لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ شاید که شما عقول خود را در قبول آن و تفکر در آن فرمائید أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا

نديده اي بيننده يا ندانسته و بنظر تعجب نگاه نكرده بسوي آنانكه بيرون رفتند مِن دِيَارِهِمْ
از منزلهاي و سراهاي خود وَهُمْ أُلُوفٌ و ايشان هزاران بودند امام سيدي رحمه الله گويد
كه در قريه داوردان از نواحي واسط طاعون بديد آمد بعضي بيرون رفتند و اكثر
بسلامت ماندند و برخي ايستادند و اغلب مردند سالي ديگر كه طاعون معاودت كرد همه اهل
آن ديه كه هشتاد هزار بودند يا چهل هزار يا هفتاد هزار يكبار از ديه بيرون رفتند
حَذَرَ الْمَوْتِ از جهت احتراز كردن از مرگ و همچنان ميرفتند تا در وادي ميان دو كوه
فرود آمدند فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا پس گفت مر ايشان را خداي تعالى كه بميريد در معالم آورده
كه حق تعالى دو فرشته فرستاد تا يكي از اعلاء وادي و ديگري از اسفل آن نداء كردند كه بميريد
همه بيكبار بمردند با چهار پايان خود مردم از اطراف و جوانب بدفن ايشان آمدند عاجز
گشته و آخر الامر ديواري در گرد ايشان كشيدند و از انجا در گذشتند مدتي بر ايشان
بگذشت و ايشان جز استخواني نماندند ثُمَّ أَحْيَاهُمْ پس زنده گردانيد خداي تعالى ايشان را از
صورت بيان وحي بوده كه روزي حزقيل بن بوذي را كه ثالث خلفاء موسى بوده بران
موضع گذري افتاد و آن تودهاي استخوان مشاهده نمود گفت الهي چنانچه اثر هيبت با ايشان
نموده نظر رحمت با ايشان افكن از حق تعالى خطاب رسيد كه فلان كلمه بگو تا ايشان را زنده
گردانم آن كلمه را بر زبان راند حق تعالى ايشان را زنده ساخت إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ
بدرستي كه خداي تعالى هر اينه خداوند فضل و رحمت است بر مردمان وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ
وليكن بسياري از مردمان شكر نميكنند خصوصا بني اسرائيل كه چنين معجزه ديدند و فرمان
حق را گردن ننهادند شما اي مسلمانان عبرت گيريد وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و كارزار كنيد
در راه خداي تعالى براي اشتهار كردن دين خداوند تعالى وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و بدانيد
كه خداي تعالى شنواست قول متخلفان را از جهاد كه باعذار ناپسنديده تمسك نمايند داناست بضمائر
ايشان مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ كيست آنكه بخلوص نيت وام دهد خداي تعالى را يعني بندگان درمانده
او را كه وام خواهند قَرْضًا حَسَنًا وام دادني نيكو يعني در وام دادن تعجيل كند يا منت ننهد
يا طلب عوض نباشد و بحديث صحيح ثابت شده كه ثواب قرض دادن از صدقه زياد است
و برين تقدير مضاف محذوف باشد اي يقرض عباد الله و اصح آنست كه اينجا حذف و اضمار
نيست و مراد از قرض صدقات است تشبيه كرده صدقه را في سبيل الله در لزوم جزا بوام كه بي
شبهه اعطاء عوض در آن لازم است و قرض حسن بدين تقدير آنست كه خالص براي خداي تعالى
باشد يا از مال حلال تصدق كند امام عاصم رحمه الله استفهام را حمل بر معني ميكند يعني آيا كس

هست که قرض دهد فیضاعفه پس تا خدای تعالی مضاعف گرداند و زیادت بر زیادت سازد
اجر او قرض را له اضعافا کثیرة از برای وی ضعفهای بسیار بسهم گذاشت تا اضعاف کثیره را
بیرون از حیز شمار تصور کنند چون آیت نازل شد یهود بطعن گفتند که خدای تعالی چیزی ندارد
که از ما قرض میطلبد و چون مسلمانان بوعده حق واثق بودند در معامله این قرض مبادرت
نمودند اول ابو الدحداح انصاری رض پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای تعالی این قرض
چرا میطلبد حضرت پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم که میخواهد تا شما را بواسطه آن ببهشت برد ابو
الدحداح گفت یا رسول الله مرا دو خرماستانست و بهترین آن دو خرماستان چنینه نام
دارد اگر این را بقرض خدای تعالی دهم شما پایند آن بهشتی شوید سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود
که من ضامن میشوم که حق تعالی دو چندان در ریاض بهشت بتو ارزانی دارد گفت ای سید المرسلین
اگر زن و فرزندان من و مادر ایشان باز باشند در بهشت حضرت پیغمبر صلعم فرمود آری چنین باشد
پس دست مبارک رسول صلی الله علیه وسلم گرفت و آن باغ را در راه خدای تعالی صدقه داد فی الحال بدر
بستان خرما آمد و مادر و فرزندان را گفت یا ام الدحداح این حدیقه را صدقه کردم بشرط آنکه
در بهشت دو چندان بستانم تو و کودکان تو باز باشند ام الدحداح گفت خوش سودای
است که کردی بارک الله لک فیما اشتریت و حضرت رسول صلعم فرمود در باره او کم عذق
رداح ودار فیاح فی الجنة لابی الدحداح والله یقبض ویبسط وخدای تع وا میگیرد
وتنگ میکند روزی را بر بعضی بعلم و حکمت خود و صلاح حال ایشان درانست و گشاده
میگرداند رزق را بر جمعی بتدبیر و قسمت خود و مصلحت و منفعت ایشان در اینست
والیه ترجعون و بسوی حق تعالی یعنی بپاداش او باز گردیده خواهید شد و در بعضی تفاسیر
و باسط محققان استحسانست در بحر الحقایق آورده که وا میگیرد از اغنیا تا دانند که
ستاننده اوست و منت بر فقرا ننهند و بسط میکند بر فقرا تا از حق بینند
و منت اغنیا نکشند. قابض اوست تا دیده شهود اغنیا جز وی نه بینند باسط
اوست تا بصر بصیرت فقرا جز او مشاهده نکنند عارفی چنین فرموده که یکی را بقبض در
زندان خودی گرفتار گرداند و یکی را ببسط از خودی رهانیده بجود متوجه سازد
پیر طریقت قدس الله سره میفرماید الهی هر گاه که بجود نگرم گویم از من زارتر کیست و چون بتو درنگرم
گویم از من برتر کیست نظم گاهی که بجود درنگرم نیست شوم گاهی که بتو بنگرم مست شوم
در حیرتم از حال خودم با دلدار حیران شده لم فتاده از دست شوم الم تر الی الملإ من بنی اسرائیل
آیا ندیدی ای محمد یعنی نه دانستی و علم تو منتهی نشد بر خبر جمعی از اشراف و ارباب رای از فرزندان

يعقوب عليه السلام مِن بَعدِ مُوسَى ان پس موسى عليه السلام اِذ قالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابعَث لَنا
چون گفتند اين بزرگان بر پيغمبري كه بود مر ايشان را و آن بقول اصح اشماعيل بود كه حق تعالى
او را بعد از يشع به بني اسرائيل فرستاده گويند آن نبي يوشع بن نون بود يا شمعون بن صفيه
و بو هر تقدير گفتند پيغمبر خود را كه بحكم خداي تعالى بر انگيز از براي ما يعني تعيين كن مَلِكًا
نُقاتِل فِي سَبِيلِ اللهِ از براي ما پادشاهي كه با عانت او كارزار كنيم در راه خداي تعالى با جالوت
و قوم او و ايشان از عمالقه بودند از بقيه عاد كه هميشه بت مي‌پرستيدند و شركي ورزيدند
و با بني اسرائيل خصومت داشتندي و بني اسرائيل بدست ايشان درمانده بودند و در ميان
ايشان ملكي و كار فرمايي نمانده بود بسبب آن از پيغمبر خود استدعا ملكي و حاكمي كردند
كه بمدد او جهاد با ايشان توانند كرد قالَ گفت آن پيغمبر هَل عَسَيتُم هيچ شايد از شما
اِن كُتِبَ عَلَيكُمُ القِتالُ اَلّا تُقاتِلُوا كه چون فرض كرده شود بر شما كارزار كردن با دشمنان
دين آنكه شما مقاتله نكنيد قالُوا وَما لَنا اَلّا نُقاتِلَ فِي سَبِيلِ اللهِ گفتند چيست ما را وجه
بوان دارد كه ما قتال نكنيم در راه خداي تعالى وَقَد اُخرِجنا مِن دِيارِنا وَاَبنائِنا بدرستي كه
بيرون كرده اند ما را از مواضع و مساكن ما و از پسران ما يعني ما را مهجور ساخته اند از ايشان
در خبر است كه جالوت از ابناء ملوك ايشان چهار صد و سي اسير گرفته بود و چندين گروه را
از منازل ايشان بيرون كرده بود بدان سبب ايشان در مباشرت حرب مبالغه داشتندي
فَلَمّا كُتِبَ عَلَيهِمُ القِتالُ پس آن هنگام كه نوشته شد بر ايشان قتال و كارزار با اعادي تَوَلَّوا
اِلّا قَلِيلًا مِنهُم برگشتند و از زبان برداري بگذشتند مگر اندكي از ايشان و ايشان سيصد
و سيزده تن بودند وَاللهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ و خداي تعالى داناست بستمكاران كه از جهاد
تخلف ورزيدند و چون اشموئيل بر ايشان حجت گرفت و ايشان بر سبيل تاكيد جواب دادند
از حق تعالى استدعا نمود تا ملكي از براي آن قوم تعيين نمايد حق تعالى عصاي و ظرفي پر از روغن
بوي فرستاد و فرمود كه هر كه بمنزل تو در آيد و اين روغن در ظرف غليان نمايد و اين عصا با قد وي
برابر باشد پادشاهي اين قوم را سزاوار باشد اشموئيل اين خبر بقوم خود رسانيد
و هر يكي از اعاظم بني اسرائيل بخانه او تردد و آمد و شد آغاز نهادند و براي هيچ كدام روغن
بجوش نيامد و عصا با قامت ايشان مساوات نبود تا روزي مردي سقا يا دباغي كه شاول نام بود
بواسطه طول اقامت او را طالوت گفتندي بخانه اشموئيل در آمد في الحال ظرف آغاز غليان كرد و عصا
با قامت او برابر آمد وَقالَ لَهُم نَبِيُّهُم و گفت مر بني اسرائيل را پيغمبر ايشان يعني اشموئيل
اِنَّ اللهَ قَد بَعَثَ لَكُم طالُوتَ مَلِكًا بدرستي كه خداي بتحقيق بر انگيخت براي شما طالوت را پادشاه

وبان زمانی قالوا أنّى يكون له الملك علينا كفتند بنی اسرائيل از روی استبعاد جگونه باشد
واز كجاست مر طالوت را پادشاهی بر ما ونحن احق بالملك منه وحال آنكه ما سزاوارتريم بپادشاهی
كه از سبط ابن يامين است ودر آن سبط نه نبوتست ونه مملكت وباوجود آنكه از سبط مملكت
نيست مردی سقاست ولم يؤت سعة من المال وعطا نكرده اند او را بسياری وفراخی از
مال دنيا يعنی اگر از نسبت نسب عاری است باری بايستی كه صاحب خزاين ودفاين بودی
تا تجهيز لشكر وتهيه اسباب جنگ توانستی كرد قال گفت پيغمبر در جواب ايشان ان الله
اصطفيه عليكم برگزيده است خدای تعالی او را بر شما وزاده بسطة في العلم والجسم
وافزونی داد او را گشادگی وبسياری در دانش يعنی علم حرب وگويند دانا بود بابواب
وتدبير مملكت ومماليك وديگر بيفزود او را در جسم آورده اند كه طالوت مردی نماينده وباجمال
بود وبيك سر وگردن از اهل زمانه خود بلندتر بيخود والله يؤتي ملكه من يشاء وخدای تعالی
كه مالك الملك است علی الاطلاق ميدهد ملك خود را بهر كه ميخواهد وميدهد آنكه او را صلاحيت ملك
داری هست بيت ملك ده وملك ستان اوست بس راه بحكمش نبرد هيچكس والله واسع عليم
وخدای تعالی بسيار فضل است در دادن زمام اختيار بقبضه اقتدار هر كه را خواهد داناست
باستحقاق كسی كه او را برگزيند بار ديگر بنی اسرائيل چنانچه داب ايشانست حجت گرفتند
واز طريق ابرام والحاح در آمده گفتند ما را بر اصطفاء طالوت حجتی وعلامتی ديگر بايد تا
دلها را برهان بر داری وهواداری ورغبتی پديد آيد اشمويل از خدای تعالی درخواست خارقی
از علامت پادشاهی او اعلام داد وقال لهم نبيهم وگفت مر ايشان را پيغمبر ايشان ان آية ملكه
ان يأتيكم التابوت بدرستی كه نشانه پادشاهی طالوت آنست كه بيايد بشما تابوت سكينه وآن
صندوقی بود كه صورت همه انبيا در آنجا منقوش بود فيه سكينة من ربكم ودر آنجا سكينه است
از پروردگار شما يعنی چيزی كه تسكين خاطر شما بدان باشد وگفته اند سكينه جانوری
بود بمقدار گربه ودو چشم داشت چون دو شعله افروخته كه كسی را قوة ديدن آن نبود
واز امير المؤمنين علی مرتضی رض منقول است كه روی شبيه روی انسان بود ودو بال داشتی وبوقت
كارزار از تابوت بيرون می آمد ومانند بادی كه سخت وزد بروی دشمنان جستی وايشان را
متفرق ساختی ولهذا هميشه بنی اسرائيل اين تابوت را در پيش صف لشكر بداشتندی وبقية
مما ترك آل موسی وآل هارون وديگر در اين تابوت باقی چيزی است از آنچه بگذاشته آل موسی وآل
هارون عليهما السلام آل شخص در لغت نفس او ميتواند بود كما قال ايمه ان الله اصطفى آدم ونوحا
وآل ابراهيم وآل عمران ای نفسه ودر حديث آمده من مزامير آل داود مراد نفس داود است ع م

واي

الجزو السادس

وابخ از موسی وهارون دران تابوت مانده بود نعلین موسی بود وعمامه هارون وپاره تن
بجنین که درتیه بریشان می باریدی وبرخی الواح واین تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته
بولایت خود برده بودند ودر هر موضع که داشتندی آفتی باهل آن موضع رسیدی آخر در حوالی
مزبله دفن کردند حق تعالی فرشتگانرا امر فرمود تا اورا برداشته نزد اشمویل آوردند چنانکه
حق تعالی میفرماید تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ بر دارند ملایکه آن تابوت را وبشما آرند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ بدرستی که در رسیدن تابوت بشما هر آینه حجتی است بر صدق قول پیغمبر
در باد شاهی طالوت اگر هستید شما باور دارندها پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم
اورا منقاد گشتند وتهیه مقاتله جالوت نمودند هفتاد هزار مرد در موکب طالوت روان
شدند وهوا بغایت گرم بود فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ پس آنهنگام که بیرون آمد طالوت
بوجهات اشمویل از شهر ایلیا با آن لشکرها در راسته قَالَ گفت طالوت باعلام اشمویل یا
بالهام ربانی که ای قوم إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُم بِنَهَرٍ بدرستی که خدای تعالی از ماینده شماست در هوا
گرم بجوی از آب که میان اردن وفلسطین ظاهر شود تا مطیع وعاصی از هم جدا شوند فَمَن شَرِبَ
مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي پس هر که بیاشامد از ان جوی آب را پس نیست او از من یعنی بر مذهب من نیست
وَمَن لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي وانکس که نچشد ونیاشامد آب را طعام در لغت بمعنی شراب آمده کما
في قوله تعالی جناح فيما طعموا ای شربوا پس او از من است یعنی پیرو من است ویار باشد هر که
آب نخورد إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ مگر انکس که بر دارد غرفه بدست کفی آب بدست خود آورده انکه حق تعالی
بقدرت کامله خود جوی آب در راه ایشان پدید آورد وچون لشکر دران هوای با عطش غالب بدان
جوی رسیدند فَشَرِبُوا مِنْهُ پس بیاشامیدند ازان جوی زیاده از غرفه إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ مگر اندکی
از ایشان که سیصد وسیزده تن بودند بیک کف آب اختصار کردند هم ازان غرفه سیراب شدند
وهم مطهرها ایشان از بقیه آن غرفه پر شد وانانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان
سیاه گشت وتشنگی بمثابتی غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند تشنه تر شدند وبر کنار جوی
مانده با لشکر ملاقات نکردند سلمی رحمه الله فرموده که اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی از برای دنیا
واهل آن فهم کرده اند بر این وجه که قوم طالوت سالکانند متوجه مقاتله لشکر جالوت نفس وهوی اند
وآن جوی آب مال ومتاع دنیاست هر که بالان بیارامد وبزیادت از انچه ضرورت معاش است
میل نماید بعلت استسقاء حرص گرفتار شود هر چند بیشتر بدست آرد رغبتش بجمع آن افزون گشته
اطمینان خاطر نیابد نظم کاسه چشم حریصان پر نشد ،، تا صدف قانع نشد پر در نشد ،، گر بریزی
بحر را در کوزه ،، چند گنجد قسمت یکروزه ،، وچنین کس بر لب نهر دنیا مانده از دولت غزا با لشکر همراه

محروم و بی بهره است و هر که از جوی دنیا بعز قوت قانع شد یعنی بقدر آن از خوردنی و پوشش
ضروری که از آن چاره نیست خوشنود گشت حق سبحانه او را بقرب خود مؤید گرداند و از روی معنی
مستغنی سازد نظم قناعت توانگر کند مرد را * خبر ده حریص جهان گرد را * ای قناعت توانگرم گردان
که ورای تو هیچ نعمت نیست * کنج صبر اختیار لقمانست * هر کرا صبر نیست حکمت نیست فلما جاوزه
هو والذین آمنوا معه پس آنهنگام که از جوی عبور کرد و بگذشت یعنی طالوت و آن کسانی که ایمان آورده بودند
و قول او را تصدیق کرده بکف نوشیدند با او قالوا لا طاقة لنا الیوم گفتند آن دیگران که خلاف کرده
بودند نیست ما را قوت امروز بجالوت وجنوده بجالوت و لشکرهای او و قولی آنست که از لشکر
او شصت و شش هزار از جوی یکی نوشیدند و آن چهار هزار که عبور کردند چون چشم ایشان
بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت تن ترسان و بد دل شده گفتند
ما طاقت حرب جالوت نداریم قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله گفتند آنانکه بیقین میدانستند
که ایشان ملاقات کنندۀ الله اند یعنی بینندۀ جزا دادن خدای اند و ایشان باقی لشکر بودند
و آن سیصد و سیزده تن بودند که گفتند کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بسا
از گروه اندک مؤمنان صابر که غالب شده اند گروه بسیار را از اهل کفر و عدوان بعون و نصرت و کاری
خدای تعم والله مع الصابرین و خدای با صبر کنندگانست بتایید و قوت و چون خایفان ابا نمودند و مخالفان
بر آن طرف نهر مانده بودند طالوت با آن گروه اندک در مقابله لشکر جالوت صف برکشید آن لشکر نود
صاحب تیر هشتاد صد هزار جرار خنجر گذار تیغ زن نیزه دار بودند بیت چو شیران الماس
آهن دل الماس جنگ * چو کرگان بدگوهر آشفته رنگ * و جالوت نیز خود مردی عظیم جثه بود
و شدید الشوکه و در تفسیر حدادی مذکور است که اسلحه جالوت هزار رطل آهن بود و از آن جمله
خود وی که بر سر می نهاده سیصد رطل بود ولما برزوا لجالوت وجنوده و آنهنگام که مؤمنان ظاهر شدند
بیرون آمدند و صف کشیدند برای جالوت و لشکرهای او قالوا گفتند مؤمنان ربنا افرغ
علینا صبرا ای پروردگار ما فرو ریز بر ما شکیبائی استعاره است از اکثار و اکمال یعنی صبر
بسیار بر ما افکن و افاضت کن وثبت اقدامنا و نگاه دار بتایید خود قدمهای ما را در میدان حرب
وانصرنا و یاری ده ما را علی القوم الکافرین بر گروه ناگروندگان فهزموهم پس بشکستند و هزیمت
کردند مؤمنان کافران را باذن الله باعانت و توفیق خدای تعم وقتل داود جالوت و بکشت داود
جالوت را بسنگ فلاخن که بر خود وی زد و خود در سرش شکست و مغزش پریشان شد و لشکر
او تار و مار گشتند و طالوت شرط کرده بود که دختر خود بکشندۀ جالوت دهد و او را در پادشاهی
شریک گرداند پس دختر خود را بداود داد و نصف از مملکت با وی گذاشت و با آخر تمام مملکت داود را

رسید

رسید وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وعطا کرد خدای تعالی داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی وَالْحِكْمَةَ واورا
حکمت داد یعنی نبوت یا زبور وَعَلَّمَهُ وبیاموزانید اورا مِمَّا يَشَاءُ از آنچه خواست وآن علم ساختن زره
بکار زرهای وگویند صنعت زره گری بود یا زبان مرغان وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ واگر نه بازداشتن خدای بودی
مردمان را بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی از ایشان به برخی یعنی اگر دفع نکردی خدای مشرکان را بسبب مؤمنان
جهاد کنندگان لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ هر اینه تباه شدی زمین بظلمت کفر وشیاع او یا باطل گشتی وَلَكِنَّ اللَّهَ
ولیکن خدای ذُو فَضْلٍ خداوند فضل ورحمت است عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان تِلْكَ این قصها که درو
معجزات واضحات بود آيَاتُ اللَّهِ نشانهای قدرت خداوند است نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بر تو یعنی
جبرئیل بر تو میخواند بِالْحَقِّ براستی یعنی بوجهی که مطابق واقع است واهل کتاب مسلم
میدارند وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ وبدرستی که تو ای محمد حبیب من هر اینه از فرستادگانی بخلاف الجزء
الثالث من اجزاء الثلثين تِلْكَ الرُّسُلُ آن پیغمبران وفرستادگان که درین سوره مذکور شدند فَضَّلْنَا افزونی
دادیم بَعْضَهُمْ برخی از ایشان بخصایص وفضایل عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر مِنْهُمْ ازین پیغمبران مَنْ
كَلَّمَ اللَّهُ کسی بود که خدای تعالی باوی سخن گفت بی واسطه چون آدم عم که گفت اسكن انت وزوجك
الجنة وچون موسی عم که فرمود انی انا ربک وچون پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم که گفت فاوحی الی عبده
ما اوحی وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ وبرداشت برخی را از ایشان دَرَجَاتٍ بپایهای بلند وتفاوت انبیا ازین
جهت است که بعضی از ایشان مبعوث بقومی از آدمیان بودند وبعضی باکثر ایشان یا بتمام زمره
ایشان یا بمجموع جن وانس چون پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم ودیگر آنکه وحی را در خواب پیغمبری دادند وبعضی را
در بیداری ونزد بعضی از مفسران مراد از رفع بعضهم ادریس است عم که حق تعالی او را رتبه عالیه کرامت
فرمود کما قال الله تعالی ورفعناه مکانا علیا صاحب کشاف آورده است که ظاهر آنست که آن بعضی پیغمبر
ما است صلوات الله وسلامه علیه که مفضل است بر انبیاء بفضایل بیکران وخصایص بی پایان چنانچه
از مطاوی آیات واحادیث مفهوم ومعلوم میگردد نظم هر انبیا در پناه تواند مقیم در بارگاه تواند
تو مهر منیری همه اختراند تو سلطان ملکی همه لشکرند ووجوه افضلیت آنحضرت عم نقلا وعقلا بیان
مبسوط در جواهر التفسیر رقم تحریر یافت وَآتَيْنَا وبدادیم عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ عیسی بن مریم را معجزات
روشن وحجتهای چون ابراء اکمه وابرص واحیاء موتی وَأَيَّدْنَاهُ وقوت دادیم اورا بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان پاک
که جبرئیل در مادر وی دمید یا بنفس مقدس که داشتیم اورا بموافقت جبرئیل عم وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ واگر خواستی
خدای تعالی مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ اختلاف نکردندی آنانکه مِنْ بَعْدِهِمْ از پس انبیا بودند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ
الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت وپیغمبری ایشان وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا
ولیکن اختلاف کردند فَمِنْهُمْ پس از ایشان مَنْ آمَنَ کسی بود که بگروید یعنی بر ایمان خود ثبات ورزید

الجزء الثالث

وملازم دین پیغمبر خود شدند ومنهم من کفر وازیشان کسی بود که کافر شد وازین دین اعراض نمود وطریق
حق را بگذاشت تعریض یهود ونصاری است که بعد از موسی وعیسی علیهما السلام از راه راست منحرف شدند
ولو شاء الله واگر خواستی خدای ما اقتتلوا اختلاف نکردندی ومخالفت را که بلفظ اقتتال ایراد کرد
ذکر سبب است واراده سبب وقوع قتال بسبب خلاف است وتکرار برای تاکید ولکن الله ولیکن
خدای یفعل میکند ما یرید آنچه میخواهد یعنی ایجاد میکند هرچه خواهد از خذلان وضلالت وعصمت وهدایت
یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید انفقوا نفقه دهید مما رزقناکم از آنچه که بشما عطا کردیم
یعنی زکوة مال بیرون کنید من قبل ان یأتی پیش از آنکه بیاید یوم روزی که از هول وهیبت آن لا بیع فیه
خرید وفروخت نباشد دران تا کسی خود را از عذاب باز خرد ولا خلة ونه دوستی بود تا کسی کسی را حمایت
کند ولا شفاعة ونه درخواستی بوقت حلول عذاب والکافرون وناگروندگان هم الظالمون ایشانند
ستمکاران که منع کنند حق خدای تعالی را از سخن یا ظالمانند بوضع عبادت در غیر موضع الله خدای
سزای پرستش اوست لا اله هیچ معبودی نیست در بر وبحر الا هو مگر او که استحقاق
عبادت او را ثابت است الحی زنده پیش از همه زندگان بود بعد از فنای ایشان القیوم پاینده در ذات
وصفات یا قایم بتدبیر وحفظ مخلوقات لا تأخذه فرا نگیرد او را سنة مقدمه خواب از فتور وغیر آن
که نعاس گویند ولا نوم ونه خواب که مبطل ادراک حواس ظاهر است له مر اوراست ما فی السموات آنچه در آسمانها است
از سیارات علویه وما فی الارض وآنچه در زمین است از کاینات سفلیه من ذا الذی کیست آنکس که او
یشفع درخواست کند از انبیا وملایکه وغیر ایشان عنده نزدیک او روز قیامت کسی را الا باذنه مگر
بدستوری او که اجازت شفاعت دهد یعلم میداند خدای تعالی ما بین ایدیهم آنچه در پیش اهل آسمانها
وزمینها است از امور این جهان وما خلفهم وآنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آن جهان
ولا یحیطون ونرسند آفریدگان بشیء من علمه بچیزی از معلومات او الا بما شاء مگر بدانچه او خواهد
که بدان محیط شوند وسع فرا رسیده وگنجایی یافته کرسیه کرسی او که زیر عرش وزبر آسمانها است
یا او گرفته است علم او السموات همه آسمانها را وانچه در آنست والارض وتمام زمینها را وانچه بر ان
است ولا یؤده واورا در رنج نیفکند وبو گران نیاید حفظهما نگاه داشتن آسمان وزمین
وهو العلی واوست برتر از حد وهام العظیم بزرگتر است از آنکه اندیشه افهام این آیت شریفه آیی
است از قرآن ودر حدیث آمده که این آیت زبانیست که تقدیس میکند خدایرا نزدیک ساق عرش وخواص
وفضایل وی او در اخبار بسیار است لا اکراه فی الدین نیست اکراه در قبول کردن دین اسلام بعد از
اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچکس را از یهود ونصاری ومجوس وصابیان بر آوردن اسلام
بشرط قبول جزیه گفته اند حکم این آیت بآیت قتال منسوخ است از تمام قبایل عرب جز دین اسلام

قبول

قبول نمی اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابوالحسین انصاری رض
دو برادر داشت ناگاه ترسای از شام بمدینه آمد وایشان باو مصاحبت نموده و با فسون و افسانه
وی مغرور گشتند دین ترسای اختیار کردند و همراه او متوجه شام شدند ابوالحسین از حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم دستوری خواست تا ایشانرا باکراه براه شرع باز آرد این آیت نازل شد
لا اکراه مکنید کسی را که بدینی ستربن شده است قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ بدرستی که روشن شد راه راست
مِنَ الْغَیِّ از گمراهی یعنی کفر از ایمان وحق از باطل متمیز گشت فَمَنْ یَکْفُرْ پس هر که کافر گردد یعنی
منکر شود بِالطَّاغُوتِ باین پیر سجده جز خدای تعالی خواه شیطان وخواه بتان خواه کهنه و ساحران
وَیُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وبگرود بخدای تعالی فَقَدِ اسْتَمْسَکَ پس بدرستی که چنگ درزد بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰی
بدست آویز محکم که قرآن است یا اتباع سنت یا وقوف نزدیک از مفتی که سلوک طریق پیغمبر
خاص صلی الله علیه وسلم صحابه کویه عروه وثقی توفیق است در بدایت وسعادت در نهایت
ودر حقایق بخیه وارد است که آن مر عوام را توفیق طاعت است ومر خواص را مزید عنایت
بجبت واخص خواص را جذبات ربوبیت که ایشانرا از ظلمات وجود فانی کردانند وبانوار
اخلاق واجب الوجود باقی سازد ودر مقامات حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین
النقشبند قدسنا الله بحقایق کلامه مذکور است که درین طریق طاغوت ما سوای حق است
کفر بوی وایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالک است وپیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده الهوی عند الله
ابغض من جمیع الالهة یعنی بدترین خدایان که در زمین می پرستند هوای ایشانست افرایت من
اتخذ الهه هواه آیا نمی بینی ای محمد از آنکه هوای خودرا خدای گرفته است آن بیچاره می بندارد
او بخدا شده است بیت خواجه پندارد که دارد حاصلی حاصل خواجه بجز پندار نیست ودر حدیث
صحیح آمده است که تعس عبد الدنیا وتعس عبد الزوجة وعبد الدراهم یعنی در هلاک است بنده
زوجه یعنی زن وفرزند هر اینه هر که بنده چیزی باشد اورا پرستد نظم هر چه که الله دو جهان
بنداری است تا در دو جهان مونس ومعبود پس بضرورت از همه چیزهای باید برید وبحق
پیوستن باید پیوست اینست سر فقد استمسک بالعروة الوثقی واین عروه ایست لا انفصام
لها هیچ انقطاع وانفصال نیست مر آنرا والله سمیع وخدای تعالی شنواست قول کسی را که او
متمسک بعروه وثقی بود علیم داناست بر نیت خالص متمسک بدان عروه الله ولی الذین آمنوا
خدای تعالی دوست ایشانی است که بوی گرویده اند یا متولی کار ایشانست در راه نمودن بصراط
مستقیم یخرجهم بیرون می آورد ایشانرا من الظلمات از تاریکیهای کفر وضلالت الی النور بروشنای
ایمان وهدایت یا از فکرت بمعرفت ویا از شک بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریت

باخلاق ربوبیت وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه حق را بپوشیدند یعنی یهود یا مرتدان و اصح آنست که عام کیرند
جمیع کفار را أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ دوستان ایشان طاغوت اند یعنی رؤسا یهود کعب بن الاشرف وحیی بن
اخطب وامثال ایشان وبت پرستان را اصنام والهه باطله ایشان واهل ارتداد را شیاطین
يُخْرِجُونَهُمْ این معاندان وبتان ودیوان که طاغوت عبارت از ایشان است بیرون می آرند یعنی
میخواهند که از بیرون آرند مِنَ النُّورِ از ایمان سابق إِلَى الظُّلُمَاتِ بسوی کفر یا یهود را از ایمان که بتوریت
داشتند بتکذیب آن یا مرتدان را از ایمان بایمان أُولَئِكَ آنکافران بسبب با طاغیت خود أَصْحَابُ النَّارِ
یاران آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن آتش دوزخ جاوید مانند أَلَمْ تَرَ
آیا ندیدی وبر بصر بصیرت نظر نکردی إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ بسوی انکسی که از روی عناد حجت
ومخاصمت کرد با ابراهیم فِي رَبِّهِ در دین خدای او یا در اثبات ربوبیت ووحدانیت پروردگار
او واین مجادله کرد أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ بوقت آنکه داده بود خدای او را پادشاهی یا این جرات
ومجادله از جهت برای آنکه خدای ملک بوی ارزانی داشت واو دست یعنی از آستین طغیان
بیرون آورد وسر تکبر از کریبان عصیان برکرد واین مجادله نمرود بن کنعان بود که همه روی
زمین در تصرف داشت واز آن وقت که ابراهیم بتان را شکست ورای ارکان دولت نمرود بر سوختن
او قرار گرفت نمرود فرمود که او را بیارید چون حاضر کردند نمرود گفت تو خدایان ما باطل کردی
خدای تو کیست وبنیاد مناظره کرد إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ آنوقت که گفت ابراهیم در جواب نمرود که
رَبِّيَ الَّذِي پروردگار من آنکسی است که از روی قدرت يُحْيِي زنده میکرداند ومعدوم بوجود
می آرد وَيُمِيتُ ومی میراند واز منزل بقا ببادیه فنا میرساند قَالَ گفت نمرود أَنَا أُحْيِي من هم زنده کنم
وَأُمِيتُ ومیرانم پس دو زندانی واجب القتل را که رخت ایشان از زندکی قطع کرده بود طلبید
وآزاد یکی کرد گفت ایکم مرده را زنده کردم ودیگری کناه را طلبید وبقتل رسانید وگفت اینکه
زنده را بمیرانیدم اعتقاد آن مرد طاغی این بود که مراد از احیا معفو است واماتت بقتل [illegible] است
که احیا واماتت خلق حیوة وموت است در اجساد وآن جز قادر مختار را نباشد یا [illegible] است
در حضار مجلس خود تلبیس میکرد للجرم ابراهیم عم بحجتی روشن تر انتقال نمود قَالَ إِبْرَاهِيمُ گفت ابراهیم
فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تعم يَأْتِي بِالشَّمْسِ می آرد آفتاب را هر روز مِنَ الْمَشْرِقِ از افق که محل
طلوع است فَأْتِ بِهَا پس تو بیار آنرا مِنَ الْمَغْرِبِ از جانب محل غروب او فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ
پس مبهوت کردید انکس که کافر بود یعنی نمرود وحجت او منقطع کشت وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
وخدای راه ننماید بطریق احتجاج الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ کروه ستمکاران را أَوْ كَالَّذِي با این
سخن مترتب بر آیت اولی است آیا ندیدی قصه محاجه ابراهیم یا ندیدی مثل انکس که او مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ

برداشت بر زمین وَهِيَ خَاوِيَةٌ وآن دیه افتاده بود عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقفهای خود
یعنی اول سقفها ساقط شده بود پس دیوارها بران افتاده وآن نهایت خرابی است اشعار است که گذرنده
بدین دیه خراب عزیر بود عم که توریة حفظ داشت واز اکابر احبار بود بخت نصر بعد از خرابی بیت
المقدس او را اسیر کرفته ببابل آورد خداوند تعالی او را از قید کفار خلاصی ارزانی فرمود وعزیر توجه
به بیت المقدس نمود بعزیر سایر باد یا بدیه عنب که بر دو فرسخ ایلیا بود رسید موضعی سبز وریان
دید انار درختان او میوه دار بود قدری انجیر بچید وبعضی از انکور باز کرد ودر سایه
دیواری قرار کرفته انجیری چند بخورد وباقی در سله نهاد وانکور را بیفشرد پاره بیاشامید
وبقیه در خنبک ریخت ودراز کوشی داشت در پیش خود بر بست وتکیه بر دیواری کرده در ان
دیه ویران مینکریست چون آن دیه را بغایت خراب دید قَالَ کفت أَنَّىٰ يُحْيِي چکونه
وچه زنده کرداند هَٰذِهِ اللَّهُ این دیه را خدای تعالی یعنی چکونه آبادان سازد بَعْدَ مَوْتِهَا
بعد از خرابی او با اهل او را چکونه زنده کرداند بعد از مردن ایشان واین نه بطریق استبعاد بود
بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا او مینمود فَأَمَاتَهُ اللَّهُ پس بمیرانید خدای تعالی او را در وقت این
تأمل وتفکر مِائَةَ عَامٍ صد سال وخر او نیز بمرد ثُمَّ بَعَثَهُ پس زنده کردانید او را بهمان شکل وصورت
که بود آورده اند که حق سبحانه او را از طعام وشراب بپوشانید وجال او را از نظر خلق بپوشانید
چون هفتاد سال پس از مرگ او بر آمد وبخت نصر هلاک شد حق تعالی نوشک فارسی را بر انگیخت
تا ولایت بیت المقدس را مدت سی سال بحال عمارة باز آوردی واین دیه عنب از انچه بیشتر
بود آبادان تر شد پس عزیر را زنده کردانیده کفته اند که او را هنگام چاشتگاه بمیرانید ودر آخر روز
که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای عز وجل در وقتی که عزیر
زنده شد وچشم میمالید قَالَ کفت مر او را كَمْ لَبِثْتَ اینجا چند وقت است که درنک کردی
قَالَ کفت عزیر لَبِثْتُ يَوْمًا درنک کردم اینجا روزی وچون بنکریست هنوز آفتاب بود
کفت أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پاره از روز قَالَ کفت آن فرشته بَل نه چنانست که تو کمان بردی
بلکه لَبِثْتَ درنک کردی تو اینجا مِائَةَ عَامٍ صد سال ودرین صد سال مرده بوده عزیر با خود
آمد ونکریست اوضاع آن موضع را بنهج دیکر یافت تعجب او بیفزود دیکر باره با او کفته فَانظُرْ
پس نظر کن یعنی نکاه کن إِلَىٰ طَعَامِكَ بسوی طعام خود یعنی انجیری که در سله نهاده بودی وَشَرَابِكَ
وبنکر بشراب خویش یعنی شیره انکور که در خنبک ریخته بودی لَمْ يَتَسَنَّهْ هیچ تغیر نکرد وآن عصیر
وَانظُرْ ودر نکر إِلَىٰ حِمَارِكَ بسوی دراز کوش خود که استخوانهاش مانده وباقی اجزا متفرق
شده انکه خطاب رسید که تا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر کرده و

وَلِنَجْعَلَكَ و دیگر تا کردانیم ترا آیَةً نشانه و عبرتی لِلنَّاسِ از برای مردمان که در حشر اجساد
شک دارند وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ و نگاه کن بسوی استخوانهای حمار خود تا ببینی بقدرت
بی علت كَيْفَ نُنْشِزُهَا چگونه از او حرکت میدهیم و بعضی را بالاء بعضی ترکیب میسازیم
ثُمَّ نَكْسُوهَا پس میپوشیم مر این استخوانها را لَحْمًا گوشتی عزیر دید در ان استخوانهای سپید بیت
نزاری شیش کرای گوشت و پوست و اجزای متفرقه جمع شوید بقدرت کامله ربانی همه اجزاء
مجتمع شد و صورت بدن او درست تسویت یافت و جان بجسد در آمد فی الحال بر جست
و نعره زدن گرفت فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آنهنگام که روشن شد بر عزیر آثار قدرت الهی در احیاء
موتی بطریق معاینه قَالَ أَعْلَمُ گفت من میدانم حال العیان چنانچه دانسته بودم قبل
ازین باستدلال و بیان أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از احیا و اماتت قَدِيرٌ
توانا است پس عزیر بر مرکب میان قوم شد و بیرون قبیله او را بشناختند و گویند کسی
او را نشناخت و امتحان کردند تا توریت از ظهر القلب املا کرد و نوشتند که بخت نصر
کتب ایشانرا سوخته بود وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم رَبِّ أَرِنِي ای پروردگار
من بنمای بمن بقدرت کامله كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى چگونه زنده میگردانی مردگانرا سوال بود از
کیفیت احیا زیرا که در اصل احیا او را شبهه بود قَالَ گفت خدای أَوَلَمْ تُؤْمِنْ
دیا تو ایمان نیاورده که زنده میکنم استفهام بمعنی ایجابست یعنی ایمان داری بقدرة
من بر احیاء و اماتت و بار دوم گفتی رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ بَلَى گفت ابراهیم آری ایمان
آورده ام و بر کمال قدرت تو گرویده ام وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ و لیکن این سوال کردم تا بیارامد و
ساکن شود قَلْبِي دل من بمعاینه چگونگی آن در فتوحات مکیه مذکور است که احیاء متنوع می
باشد چنانچه وجود خلق که بعضی بکلمه کن موجود شدند و بعضی را بید قدرت خویش ایجاد
کرده و جمعی را ابتداء بوجود آورده و طایفه را بسبب مخلوقات دیگر موجود ساخته است
چون ابراهیم تنوع وجود خلق دیده بود و دانسته که احیاء خلق بعد از موت وجودی دیگر است
و آن نیز متنوع میتواند بود درخواست نمود که بمن بنمای که احیای تو بکدام نوع میکنی تا چون بران
علم مرا حاصل آید دل من از آن دانش آرامش پذیرد آورده اند که ابلیس لعنة الله بر لب دریا
میگذشت نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران دریا و دران صحرا هر یک از و پاره‌ی
ربوده اند ابلیس با خود گفت خوش دام حیله یافتم چه کوته نظران سبکسار گران طبع را فریب میتوان
داد که احیاء این اجیا اجزاء متفرقه را از حواصل طیور و اجواف سباع و امعاء نهنگان و ماهیان
چگونه جمع توان کرد حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بخلیل که بکنار فلان دریا شو که دشمن من دام

بحری گسترده است و سر رشته زندگی بدست آورده میخواهد که جمعی را بعد از پریشانی در آرد خلیل
علیه السلام بیاید و ابلیس متحیر و از شبهه خود را الفا کرد ابراهیم در فرود چه محل تحیر است
همان کس که این اجزا را از کتم عدم بفضای صحرای وجود آورده بود قادر است که دیگر باره ازراق
تفرقه بساحت جمعیت رساند بیت کوزه گری که کوزه را بشکند چون بخواهد باز قایم
بکند الحق انداز کوزه کردن از خشت چه عجب گر سازد شکسته درست پس ابراهیم
زبان سوال بگشاد که الهی بنما که چگونه زنده میکنی مرده کانرا تا این طلب یاعین ملزوم گردد و دل
بالزام او اطمینان تمام یابد قال گفت خدای که اگر میخواهی این حال از زودار فخذ اربعة
من الطیر پس بگیر چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس و غیر آن نیز گفته اند
فصرهن پس جمع کن ایشانرا الیک بسوی خود یعنی بدست گیر و در اشکال و هیأت ایشان نیکو
تامل نمای و دقایق تلبیه هر یک را بنظر تدقیق باز بین تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نگردند
یا مجتمع سازد اجزاء ابدان ایشان را بایکدیگر بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشان
بدست خود نگاه دار ثم اجعل علی کل جبل پس وضع کن بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از آنها
بر توانی نهاد چه قسمت این اجزا بر همه جمیع جبال متعذر است و این از قبیل اراده عام است
و اراده خاص مخصوص است که بر هر کوه که نزدیک تو باشد توانی بنه منهن از این مرغان متفرق شده
بایکدیگر آمیخته جزءا پاره ثم ادعهن پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان و تا اجابت
نمود یاتینک بیایند بسوی تو و میشتابند سعیا شتافتنی واعلم و بدان از روی یقین
ان الله آنکه خدای تعالی عزیز غالب است و عاجز نیست از انچه تو طلبیدی حکیم محکم کار است هرچه
میسازد القصه ابراهیم مرغان را ذبح کرد و اجزاء و ابعاض و لحوم و دماء و عروق و اعصاب و عظام
و قوایم و اجنحه ایشانرا پاره پاره کرد و بایکدیگر بیامیخت و گویند در هاون بکوفت تا اختلاطی
تمام یافتند و منقسم ساخته بر چهار یا هفت یا ده کوه نهاده سرهای ایشان بر دست گرفته آواز
داد که ای کبوتر ای طاوس ای زاغ ای خروس همه بیائید بجانب سرهای خود بفرمان خدای تعالی
اجزاء هر یک از دیگر منفصل شده و بایکدیگر ملتئم گشته ابدان ایشان درست شد و بسوی
سرهای خود بر زمین دویدن گرفتند و حکمت در دویدن و پریدن آن بود که این صورت ابلغ است
در رجعت و دورتر از شبهه شبهت چه توهم آن میشد که مرغان پرنده نه آن مرغانند یا بخیالی آن
که شاید پایهای ایشان درست نشده باشد و دیگر آنکه ادراک باصره کیفیت مرغی را در وقت
دویدن بیشتر است از ادراک آن در حال پریدن پس آن مرغان تا پیش پای ابراهیم میدویدند
و از انجا بر وی نمود بسرهای خود که در دست وی بود متصل میشدند و در افق او آورده که هر که خواهد

که نفس خود را بجماق ابدی زنده کرداند باید که قوام بدنی را بتیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را
بیابزد تا صولت ایشان شکسته شود و زبان شوند و ایشانرا برامیه شرع و عقل بجوانند تا
بطریق مطاوعت شتاب کنند باز اینجا محققان گفته اند که در ذبح طیور اربعه اشارتست چنین
بود که کبوتر را که پیوسته با مردم مستانس است بکش و رشته الفت از خلق ببر و خروس را که
همواره مایل شهوتست ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ را که سیر حرص است
بقتل آر و صفت حرص و آرزو را بگذار و طاوس را که مجمع زینت است سر ببر و دیده
همت از آرایش دنیا فرو بند که هرکه تیغ مجاهده این چهار صفت را بذبح آرد حیات ابدی و زندگی
سرمدی یابد و گویند چهار صفت انطباع ارکان اربعه که در آدمی پدید آمده و ذبح آنها بتیغ
مخالفت لازم است اول صولت و کبر که نتیجه آتش است دوم دامیه شهوت که ثمره هواست
سیوم تکاپوی حرص است که عادت آبست چهارم تیرگی و امساک که صفت خاکست و حکیم سنایی
رحمه الله بدین معنی اشارتی فرموده بیت چهار مرغ است و چار طبع بدن جمله را بی سر و دو
بن کردن بس بایمان و عشق و عقل و دلیل زنده کن هر چهار را چو خلیل مثل الذین
نمونه نفقه کردن آنکسانی که بی شایبه غرض و داعیه عوض ینفقون بیرون میکنند و صرف
مینمایند اموالهم خواستهای خود را فی سبیل الله در راه خدای بر غازیان و مجاهدان و نزد
جمعی همه ابواب البر راه خدایست و بر هر تقدیر مثل کردن نفقه منفقان کمثل حبة همچون
مثل حبه ایست که در زمین طیب بکارند و آن دانه انبتت برویاند سبع سنابل هفت
خوشه بر آن نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود فی کل سنبلة
در هر خوشه مائة حبة صد دانه که یکی را هفصد حاصل آمده باشد والله یضاعف و خدای
زیاده کرداند این هفصد را بهفصد هزار و بیشتر لمن یشاء برای هرکه خواهد از منفقان بحسب
نیت او والله واسع و خدای بسیار بخشایش است که یکی را هفصد و زیادت میدهد علیم
داناست بنفقه کنندگان و بعزایم و نیات ایشان غرض ازین تمثیل تصویر اضعاف است و ترغیب
متصدقان که چون نظر بآن کنند که یکی را هفصد است پس بتصدق اشتغال نمایند بیت
اگرنه بشارت بخورت میدهد دانه یکی هفصد میدهد دانه بانبازی شیطان مکار تا یکی
هفصد آید بیار الذین ینفقون آنکسانی که نفقه میکنند اموالهم مالهای خود را فی سبیل الله
در راه خدای بهرکه باشد یا در جهاد یا در سایر خیرات ثم لا یتبعون پس از پی در نمی آرند ما انفقوا
آنچیزی که نفقه کرده اند منا منتی یعنی منت بر کس ننهند در صدد دادن ولا اذی و نه گرانی
دنیا و رنه صدقه خود را آزاری یعنی فقیر و درویش را نرنجانند قولا و فعلا لهم مر ایشانراست

اجرهم

أَجْرُهُمْ مزد صدقه ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ترس نیست
مر ایشان را از کم شدن مزد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت
ثواب قَوْلٌ مَعْرُوفٌ سخن نیکو و وعده جمیل مر درویش راست وَمَغْفِرَةٌ و درگذشتن از درشتی
سخن سائل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام او خَيْرٌ بهتر است مر سائل را در نفع مِنْ صَدَقَةٍ از صدقه
که سبب باشد يَتْبَعُهَا أَذًى از پی در آید آزار رنجی و آزاری از سرزنش و غیره وَاللَّهُ غَنِيٌّ
و خدای بی نیاز است از صدقها که مشرب نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار مکدر
سازد حَلِيمٌ بردبار است تعجیل نکند در عقوبت منان و موذی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان
لَا تُبْطِلُوا باطل مکنید و تباه مسازید صَدَقَاتِكُمْ مزد صدقات خود را بِالْمَنِّ بمنت نهادن بر درویش که
مال از آن حق است و نوکر حال آنکه پیش بین است و منت صاحب مال راست نه حمال را و حضرت حقایق
پناهی اشارت بدین معنی در سبحة الابرار میفرماید بیت بار فقر از فلکی از یک تن بار منت منهش
بر گردن چون عطا بخش خدا آمد و بس به که دانا نه نهد منت کس در کرم حیله گری پیشه مکن
چو مدار کرمی پیشه نه پس متصدق باید که بشکر آنکه مظهر اثر خیر واقع شده منت دارنده
باشد نه منت نهنده وَالْأَذَى و دیگر نیست مکنید صدقهای خود را بایذاء یعنی رنج رسانیدن
بدرویشان نه بزبان که او را بگدایی سرزنش کنید و نه بفعل که روی ترش کرده چین در جبین
افکنید چه اگر درویش نباشد تو نکنی ظهور صفت جود و کرم نتواند شد رباعی ای تو نکر بجفا
سنگ سوی گدا که گدای وی کاینه زرداری دست حق سبحانه و تعالی درین آیه جهت تکمیل صدقه
مؤمنان میفرماید که نفقه خود را بمنت و آزار باطل مسازید كَالَّذِي همچو ابطال آنکس که از طریق اخلاص
منحرف شده و بسمت نفاق میل کشته يُنْفِقُ مَالَهُ نفقه میکند مال خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای نمود
مردمان وَلَا يُؤْمِنُ و بحقیقت نمی گرود بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز قیامت که اگر بخدای گرویده بودی
صدقه برای وی دادی نه برای دیگری و اگر بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای مجازات کردی نه
برای مرایات فَمَثَلُهُ پس مثل او در صدقه این منافقان مرائی كَمَثَلِ صَفْوَانٍ همچو نمودار سنگی است خاره
هموار عَلَيْهِ تُرَابٌ که بر آن سنگ خاک خشک است فَأَصَابَهُ پس بر آن سنگ رسید وَابِلٌ باران بزرگ
قطره که سیل از ورود آن بسیار خیزد فَتَرَكَهُ پس بشست آن خاک را از سنگ و بگذاشت
آن صَلْدًا سنگی تهی و پاک از گرد و خاک صفوان مثل منافق است و خاک بر آن سنگ نمودار
نفقهای او که بریا کرده چون قطرات باران عمل از سحاب حساب ربانی ریزان گردد و آثار آن
نفقات محو شده سنگی بی حاصل ماند و تمام اعمال ریا همین حال دارد نظم از آتش نفسان
برقی چه آید کز وا او خرمن شمع نشاید لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی

عَلَىٰ شَيْءٍ بر ثواب چیزی مِمَّا كَسَبُوا ازانچه تصدق کرده باشند بریا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي وخدای راه ننماید
یعنی عزم هدایت در دل نیفکند الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ گروه ناگرویدگان را وَمَثَلُ الَّذِينَ ومثل نفقه
آنانکه باعتقاد واخلاص يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ بیرون میکنند مالهای خود را وبدرویشان میدهند
ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ برای طلب خشنودی خدای وَتَثْبِيتًا وازبرای ثبات ویقین صادر شده مِنْ
أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان بیافتن ثواب صدقه كَمَثَلِ جَنَّةٍ مانند میوهای بوستانست که واقع
باشد بِرَبْوَةٍ بموضعی بلند که تابش آفتاب زودتر بوی رسد ورياح لواقح بروی بیشتر وزد و دیر
ابر نزدیکتر واز آفت حلول شده بدرآب دورتر بود واین باغ درجبین زمین أَصَابَهَا برسد
بوی وَابِلٌ باران عظیم القطرات فَآتَتْ پس آورد بار کرد وبداد أُكُلَهَا میوه خود ضِعْفَيْنِ دوبار
برابر یعنی یکسان چندان بر سهل که زمینها دیگر بیک سال بر دهند فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا پس اگر نرسید
بالاآن باغ وَابِلٌ باران عظیم القطرات فَطَلٌّ پس بوی رسید باران ضعیف وآن نیز اورا
کافی است یعنی اثر باران از اضافه میکند بکم وبیش حصول میدهد ومقصود ازین مثل حصول
جزای مخلصانست که انچه برای رضای خدای تصدق کنند از پاداش نیکو خالی نیست خواه
آن صدقه اندک باشد خواه بسیار وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای بر انچه شما میکنید از روی
اخلاص وریا بَصِيرٌ بیناست ومناسب هریک جزا خواهد داد أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ تمثیلی دیگرست
که برای صدقه اهل ریا میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما هرگز انکار است یعنی دوست ندارد
أَنْ تَكُونَ لَهُ آنکه باشد مر او را جَنَّةٌ بوستانی مِنْ نَخِيلٍ از درختان خرما وَأَعْنَابٍ وانگورها
یعنی باغی مشتمل بر این اشجار تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان او جویهای آب
لَهُ مر صاحب باغ راست فِيهَا دران بوستانها مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همه میوها نه همین خرما
وانگور وتخصیص اینها بجهت تفضیل یا کثرت ایشانست وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وحال آنکه فرا
رسیده خداوند این باغ را پیری وبزرگ سالی وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ومراو راست دین پیری فرزندان
ضُعَفَاءُ خردان ونا توانان ومعیشت پدر وفرزندان همین همه ازین بوستانست فَأَصَابَهَا
إِعْصَارٌ پس بدین بوستان رسید بادی گرم وگویند که باوی فِيهِ نَارٌ دران باد آتشی بود واین
چنین باد آتشی را سموم گویند فَاحْتَرَقَتْ پس بسوخت آن باغ بواسطه سموم وصاحب باغ متحیر
ومهموم وماند این مثل عمل منافق ومرائی است که سموم عمل او چون باغ اعمال ایشانرا که بدان امیدواری
دارند بسوزد وایشان محروم ومهجور مانند **نظم** بزکار دگر باید زدی بران // درحالی که بیننده
نفعی دران // زابر ریا برقی افروخته // هر کشت اعمال شان سوخته كَذَٰلِكَ همچنان بیانی که در باب
صدقه وجهاد کرده شد يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما نشانهای الطاف

واحسان

واحسان خود را لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ تا شاید که شما در آن تفکر نمایید و در عبادت هیچکس را
با او شریک نسازید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان أَنفِقُوا نفقه کنید در راه خدای
مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ از پاکیزه ها و برگزیده ها آنچه کسب میکنید بتجارت و صناعت وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُم
و از آنچه بیرون آوردیم برای شما مِّنَ الْأَرْضِ از زمین چون حبوبات و اثمار و ثمره اغنیاء انصار
بوقت رسیدن خرما آنچه رسیده نبودی کندندی تا بودی بنهادندی یکی بر مسجد حضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم در کوشه نهادندی تا فقراء مهاجرین تناول نمودندی روزی یکی از مالداران
دنیا دوستی صاحب خرمای از متاع که هیچ نرسیدی با سکال (?) بیاورد و در میان خرماها نیکو
ریخت و حال آنکه خبیث خود را با متاعهای پاکیزه بر آمیخت حق تعالی ازین معامله نهی کرد و فرمود
کنان طیبات اموال صدقه دهید وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ و قصد مکنید از چیزهای تباه و ناخوش
که اند نادرت (?) هست مِنْهُ تُنفِقُونَ از آن چیزی که نفقه کنید وَلَسْتُم و حال آنکه نیستید شما
بِآخِذِيهِ فرا گیرنده چنان چیزی که کسی شما دهند در حقوق شما إِلَّا أَن تُغْمِضُوا فِيهِ مگر که چشم
فرو خوابانید در اخذ آن و مساهلت و مسامحت کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای
غَنِيٌّ بی نیاز است از کسی که تصدق بمال خبیث کند حَمِيدٌ ستاینده است از کسی که تصدق
از مال پاکیزه دهد الشَّيْطَانُ دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر گوید یکی از شیاطین انس
یا نفس اماره يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وعده میکند شما را فقر و احتیاج یعنی میترساند در وقت
انفاق از درویشی و محتاجی وَيَأْمُرُكُم و میفرماید شما را بِالْفَحْشَاءِ ببخل و امساک و منع
صدقات وَاللَّهُ يَعِدُكُم و خدای وعده میدهد شما را بر صدقه دادن مَّغْفِرَةً مِّنْهُ
آمرزشی از خود مر گناهان شما را در عقبی وَفَضْلًا و افزونی روزی و مکافات بخیر در دنیا
وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل است بر نفقه کنان عَلِيمٌ دانا باستحقاق ایشان مر سعت فضل و
مغفرت را يُؤْتِي الْحِكْمَةَ میدهد خدای حکمت انفاق مَن يَشَاءُ هر کرا میخواهد تا دانند
که چه می باید داد و که را می باید داد یا دانشی که در میان القاء رحمانی و لمه شیطانی تمیز نماید
از وعید شیطان نترسد و بوعده رحمانی مستظهر باشد وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ و هر کرا حکمت
داده اند فَقَدْ أُوتِيَ پس بدرستی که داده اند او را خَيْرًا كَثِيرًا نیکوی بسیار امام ابو اللیث ره
که حق سبحانه مال و متاع دنیا را اندک خوانده که قل متاع الدنیا قلیل در کلام مرتضی علی رض وارد است
شعر رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم وللجهال مال فان المال یفنی عن قریب وان العلم باق
لا یزال نظم علم داوند با دریس و بقارون زر و سیم شد یکی فوق سما و دیگری تحت سمک
دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته نفقه او تی خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند

وداع خدمت ایشان برجبین احوال خود نکشند که او را خیر کثیر داده الله و ایشان را متاع قلیل
وَمَا يَذَّكَّرُ و در نیابند و پند نگیرند بدین پندها إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوندان عقول
صافیه وَمَا أَنْفَقْتُمْ و آنچه بیرون کردید ای مؤمنان مِنْ نَفَقَةٍ از نفقه اندک یا بسیار بسر یا بعل
انیه بطریق فرض یا بتطوع از روی ریا یا اخلاص در راه خدای یا غیر آن أَوْ نَذَرْتُمْ یا بر خود واجب
کردانید مِنْ نَذْرٍ از نذر معین یا غیر معین در طاعت یا معصیت فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای
يَعْلَمُهُ میداند آنرا و فراموش نمیکند وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست مر ستمکارانرا که نفقه بریا کنند
یا نذری در طاعت کرده اند بوفا نرسانند مِنْ أَنْصَارٍ از یاری دهندگان در آخرت که عذاب
از ایشان باز دارد إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ اگر آشکارا کنند صدقهای خود را بوقت ادا کردن فَنِعِمَّا هِيَ
پس نیکو چیزیست آن از آنچه دیگرانرا بدان رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و قلوب
بیگانگان با سخای باهل حق میل کنند وَإِنْ تُخْفُوهَا و اگر پنهان دارید صدقات را وَتُؤْتُوهَا
الْفُقَرَاءَ و بدهید آنرا بدرویشان در خفیه فَهُوَ پس آن اخفا خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را چه
آن صدقه از ریا و سمعه دورتر ماند و درویش نیز از ذلت اخذ و بی ناموسی محفوظ باشد
و بعضی علی الحکم اخفا را عام دارند در نفل یعنی و نوافل صحابه در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
در اخفا نیما تعظیم داشته اند هم در نفقه فرض و هم در نفقه تطوع و جمعی بر آنند که اخفا متعلق
بنوافل است و در فرایض اظهار اولی است تا مظنه ترک زکوة بکسی نبرند و دیگر دلیل مسارعت
است بامر حق سبحانه و تعالی و سبب رغبت توانگران دیگر میشود باداء زکوة اما در تطوع بهر حال
اخفا اولی باشد و از ابن عباس رض منقولست که صدقه بسر در تطوع افضل است از علانیه
بهفتاد مرتبه و در حدیث آمده که صدقة السر تطفی غضب الرب و از کمال کرم الهی است که در صدقه
فرموده که اگر اخفا کنید شما را بهتر باشد وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ و ما در گذاریم از شما حفص یکفر
میخواند یعنی خدای در گذارد مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ بعضی از گناهان شما یعنی آنکه مظالم نبود وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه شما میکنید از ابداء صدقه و اخفاء آن خَبِيرٌ داناست آورده اند
که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت و رضاعی که در میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان
نفقه میکردند و بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام هم شربت معرفت و بعد
از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام معجز نظام علیه نوشیدند آن نفقه کردن را بر جهودان
کاره شدند و صورت حال بحضرت رسالت پناه عرض کردند آیت آمد که لَيْسَ عَلَيْكَ نیست
بر تو ای محمد هُدَاهُمْ راه نمودن یهود بهدایت توفیق بلکه بر تو دعوة هدایتست و بس وَلَكِنَّ اللَّهَ
و لیکن خدای بعنایت خود يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ راه مینماید بایمان هر کرا خواهد پس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم

فرمود نصدق على اهل الاديان وباتفاق علما اخراج صدقه در تطوعات بغير مسلم جايز است وما تنفقوا
وانچه نفقه وصدقه ميكنيد من خير از مال فلانفسكم پس از براي نفسهاي خود ميكنيد وثواب آن
راجع بشما است خواه منفق عليه كافر باشد وخواه مسلم گر او ميبرد پيش اتش سجود تو واپس چرا
ميبري دست جود خورشيد ببخشايش وكمك وعام كه روزي نهند هاي برلم چو هر كوشه تير نياز افكني
بنا كه كافي بيني كه صيد نفي وما تنفقون ونفقه نميكنيد شما كه مومنانيد الا ابتغاء وجه الله مگر براي
طلب ثواب وخشنودي خداي ووجه يعني ثواب آمده است كما قال انما نطعمكم وما اتيتم من زكوة تريدون
وجه الله وما تنفقوا من خير وانچه نفقه ميكنيد از مال خود يوف اليكم توفيه مزد داده ميكنند براي
يعني جزاي آن بتمامي بشما ميرسانند وانتم لا تظلمون وشما ستم كرده نمي شويد يعني از ثواب اعمال
شما هيچ چيزي كم نميكنند للفقراء الذين اين صدقه ونفقه شما براي درويشانست
حصروا انانكه باز داشته شده اند في سبيل الله در طاعت خداي يا در جهاد لا يستطيعون نميتوانند بواسطه
اشتغال بغزا يا دوام طاعت ضربا في الارض رفتني در زمين براي تجارت وطلب رزق واين
درويشان مهاجر بودند قريب بچهارصد تن چون عمار وبلال وابن مسعود وامثال ايشان رضي الله عنهم
كه در مدينه مسكن ومنزلي نداشتند كه شب انجا بسر برند مسكن ايشان بشب پيش صفه مسجد پيغمبر بود
صلى الله عليه وسلم وهميشه ملازم انحضرت بودند بسا بر التفات بركسب مي انداختند ونه بسوال وطلب روزي
مي پرداختند وبدين سبب ونوع يحسبهم الجاهل مي پندارد ايشانرا نادان وبيخبر از حال
ايشان اغنياء كه ايشان توانگرانند من التعفف بسبب باز ايستادن از سوال واستغناء از خلق
تعرفهم بسيمهم مي شناسي ايشانرا اي محمد بسيماهم به نشان وعلامت ايشان كه صورت نور ونزاري
بدن وخميدگي پشت وبسياري اشك لا يسئلون الناس سوال نكنند از مردمان الحافا از روي الحاح
وابرام وبغير آن نيز چه ايشان موصوفند بتعفف كه ترك سوال است وترك سوال بجهت شفقت
ومرحمت ميكنند كه ناگاه مردم سوال رد نكنند وان رستگاري باز مانند ما افلح من رد السول
وما تنفقوا وانچه نفقه ميكنيد من خير از مال خود بر اصحاب صفه وغير ايشان از مستحقان فان الله
پس بدرستي كه خداي به عليم بدان داناست وميداند كه بچه نيت ميدهيد وان براي چه ميدهيد الذين
انانكه ينفقون نفقه ميكنند در راه حق براي مستحق اموالهم مالهاي خود را بالليل بشب والنهار
وبروز سرا بنهان وعلانية وباشكار را عرض استغراق اوقات باعطاء صدقه در اسباب
نزول اورده كه علي مرتضى رضي الله عنه چهار درم داشت يكي بظاهر تصدق كرد ويكي در سر ويكي بشب ويكي بروز
نوراني حق سبحانه اين ايت فرستاد وحضرت رسالت پناه صلعم از مرتضى علي پرسيد كه ترا چه بر اين
داشت كه بدين نوع تصدق نمودي جواب داد كه طريق صدقه از اين چهار صورة بيرون نديدم

جمیع انواع التزام نموده بتمنای آنکه یکی از اینها شرف قبول یافته بموقع رضا رسد و صاحب کشاف آورده
که ابو بکر صدیق رض چهل هزار دینار صدقه داد ده هزار در سر و مثل آن در علانیه و همان مقدار در شب
و همان منوال در روز حق سبحانه و تعالی درین آیت صدقهای صدیق بستود فلهم پس مر ایشان راست
که بدین چهار نوع صدقه دهند اجرهم مزد صدقات ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان
که آن بهشت باقی و نعیم جاودانی است و گفته اند مراد آنست که ایشان را در مقام عندیت فرود
آورند فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ولا خوف علیهم و خوف نباشد ایشان را ولا هم یحزنون
و نه ایشان اندوهگین شوند الذین آنانکه یأکلون الربوا میخورند مال ربوا را یعنی معامله
میکنند و ربا میستانند لا یقومون بر نخیزند از قبرهای خود برای بعث و نشور الا کما یقوم
مگر همچنانکه بر میخیزد الذی آنکس که یتخبطه الشیطان بزند و بیفکند او را دیو یا برساند بد
من المس از سودن مراد صرع و جنون است زعم عرب آن بود که چون جنی مس آدمی نماید
عقل او اختلاط و دماغ او را خبطی سازد پس حق تعالی بر وجهی که متعارف ایشان بود
اجرا میکند مخفی کلام آنست که حرکات ربا خوران در قیامت بشکل مجانین باشد و اهل عرصات
ایشان را بآن نشانه بشناسند ذلک آن عذاب ایشان را بانهم قالوا بسبب آنست که ایشان
گفتند انما البیع جز این نیست که بیع مثل الربوا مانند ربوا است کفار میکردند به وعده بیع می
کردند و میگفتند این ربا نیست بیع است میان ربوا و بیع فرق نکردند و احل الله البیع و حال
آنکه حق سبحانه حلال کرده است بیع را و حرم الربوا و حرام ساخته ربوا را فمن جاءه پس هر که بیاید
بدو یعنی بوی رسد موعظة پندی من ربه از نزد پروردگار او که نهی است از ربوا فانتهی
پس باز ایستد از آن فله پس مر او راست ما سلف آنچه گرفته است قبل از تحریم و آن از وی
نستانند گرفت یا مر او راست آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته او عفو شده وامره و کار او مفوض
است الی الله بخدای یعنی هم او در زمان آینده وابسته بحفظ و عصمت حق تعالی که توفیق رفیق
او سازد تا مرتکب آن کبیره نگردد و من عاد و هر که باز گردد باستحلال ربوا پس از آنکه خدای آنرا
حرام کرده داند فاولئک پس آن گروه مستحلان و ناشنوندگان از نهی اصحاب النار ملازمان
دوزخ اند هم فیها خالدون و ایشان در آنجا جاودان خواهند بود زیرا که حلال داشتن
ربوا کفر است و کفر موجب خلود باشد در دوزخ یمحق الله الربوا کم و کاست میکند خدای
مال ربوا را یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران می کشد ابن عباس رض
فرموده که هیچ از آن مال ربوا صدقه دهد یا در راه حج و غزوه نفقه کند پذیرفته نشود و این کمال
نقصان است ویربی الصدقات و افزون کند حق تعالی صدقهای یعنی هر چند کم باشد مزد او بسیار

خواهد

خواهد بود وَاللهُ لَا يُحِبُّ وخداي دوست نمي دارد كُلَّ كَفَّارٍ هر ناسپاسي را كه مستحل ربوا
بود أَثِيمٍ بزه كاري كه بر ارتكاب او مواظب باشد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بتحقيق آنانكه بگرويده اند
بامر و نهي وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و در عمل آورده اند امورا بموجب فرمان وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپاي داشتند
نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدادند زكوة را لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ايشانراست مزد ايشان
عِنْدَ رَبِّهِمْ نزديك پروردگار ايشان روز قيامت وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ايشانرا ترس نيست
بر آنچه پيش فرستاده اند وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و ايشان اندوهگين نميشوند براي آنكه از عقب
گذاشته اند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي گروه گروندگان اتَّقُوا اللَّهَ بترسيد از عذاب خداي
وَذَرُوا و دست بداريد مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا آنچه باقي مانده است از ربوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستيد
شما باور دارندگان مر حرمت ربوا را بني عمرو ثقفي و بني مغيره مخزومي در ربوا يكديگر معامله
داشتندي حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم روز فتح مكه در ربوا فتوي داد و بني عمرو بشرط آنكه ربوا
ايشان بر ديگران ثابت باشد و ربواء ديگران از ايشان موضوع صلح كردند و بوقت طلب
ربوا از بني مغيره كه ان بر ايشان سخت گرفتند و ايشان فرياد برآورده گفتند ما بدبخت
كسانيم كه ربوا از همه مردم وضع كردند و ما هنوز بدان گرفتاريم پس قضيه خود را بعرض عتاب
بن اسيد كه حاكم مكه بود رسانيدند و او صورت ماجرا ايشانرا بجناب نبوت پناه نوشت
اين آيت نازل شد كه دست از ربوا بداريد فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا پس اگر نكنيد و بقيه ربوا ترك
ننمائيد فَأْذَنُوا پس آگاه كنيد يكديگر را و آماده باشيد بِحَرْبٍ بجنگ كردني مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
از خداي و رسول او و حفص فاذنوا از اذن كه بمعني علم است ميخواند يعني اگر ترك ربوا
نكنيد آگاه باشيد و بدانيد كه لايقيد بحرب خدا كه آتش است و بحرب رسول كه شمشير است
وَإِنْ تُبْتُمْ و اگر توبه كنيد از گرفتن ربوا فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ پس مر شماراست سرمايهاي
شما لَا تَظْلِمُونَ نه شما ظلم كنيد بر مديون و زيادت از راس مال نه طلبيد وَلَا تُظْلَمُونَ
و نه بر شما ظلم كنند و از سرمايه چيزي بكاهند بعد از نزول اين آيه بني عمرو گفتند ما را
طاقت حرب خدا و رسول نيست و از سود گذشتيم بسرمايه راضي شديم و بني مغيره از غايت
تنگدستي تا ادراك ثمار مهلت خواستند و بني عمرو در تحصيل آن تعجيل نموده از امهال و ابا
ابا مينمودند آيت آمد وَإِنْ كَانَ و اگر واقع شود غريمي ذُو عُسْرَةٍ خداوند دشواري و مفلسي
يعني غريم مفلس و تنگدست باشد فَنَظِرَةٌ پس حكم آن مهلت دادنست إِلَى مَيْسَرَةٍ تا وقت
توانگري و آساني وَأَنْ تَصَدَّقُوا و اگر صدقه دهيد بقرض دار مفلس خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شمارا
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر دانيد شما آنچه خداي مي فرمايد متضمن صلاح دو جهاني و متكفل نجاح جاوداني است

وَاتَّقُوا يَوْمًا وبترسيد از عذاب روزي كه همه شما تُرْجَعُونَ باز كردانيده شويد فِيهِ دران روز
إِلَى اللَّهِ بحساب خداي يا جزا كه مقدر كرده از ثواب وعقاب ثُمَّ تُوَفَّى پس تمام داده شود كُلُّ
نَفْسٍ هر نفسي را مَا كَسَبَتْ جزاي آنچ عمل كرده باشد از نيك وبد وَهُمْ وايشان يعني بازكرده
بوي لَا يُظْلَمُونَ ستم ديده نشوند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي جماعت كرويدكان إِذَا تَدَايَنْتُمْ چون
معامله كنيد با يكديكر بِدَيْنٍ بوامي يعني عقد سلم يا از عقود شرعيه كه بدل دران بيع دين باشد
إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتي نام برده ومعلوم بتوقيت سنين وشهور فَاكْتُبُوهُ پس بنويسيد آنرا
در صحيفه مشتمل بر وصف معامله واسم معاملين ومبلغ حق ومقدار اجل تا وقت حاجت رجوع
بدان كنيد وَلْيَكْتُبْ وبايد كه بنويسد آن وثيقه را بَيْنَكُمْ درميان شما كَاتِبٌ نويسنده
بِالْعَدْلِ براستي يعني كم وزيادت نكند در اجل ومال وَلَا يَأْبَ وبايد كه سرباز نزند كَاتِبٌ
هيچ نويسنده تنكير كاتب بعد از نفي افاده عموم ميكند ودر كتابت بقولي فرض كفايتست وبقولي
فرض عين بشرط فراغ كاتب وقولي آنست كه فرض عين بوده ومنسوخ شده بقوله ولا يضار كاتب
بقوله وكفته اند مستحب است يعني اولي آن باشد كه ابا نكند كاتب چون التماس كنند أَنْ يَكْتُبَ
اكه بنويسد وثيقه معامله كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ همچنانچ بياموزانيد اورا خداي يعني بدان نوع كه در
شرع وارد شده فَلْيَكْتُبْ پس بايد كه بنويسد وَلْيُمْلِلِ وبايد كه املا كند بر كاتب الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ
كه بر وي است دين وبزبان خود اقرار كند وَلْيَتَّقِ اللَّهَ وبايد كه بترسد املا كننده از خداي رَبَّهُ
كه پروردكار اوست وَلَا يَبْخَسْ وكم نكند در وقت اقرار مِنْهُ شَيْئًا از ان حق كه بروست چيزي را
فَإِنْ كَانَ پس اكر باشد الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ آنكس كه بروست حق يعني در ذمه اوست سَفِيهًا
جاهلي بي وقوفي يعني بالغ غير رشيد چون مجانين ومردم مبهوت أَوْ ضَعِيفًا يا عاجزي ناتوان
چون كودك خورد يا پيري نيك رسيده أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ يا آنكه مطلقا توانائي ندارد ونمي تواند أَنْ يُمِلَّ
آنكه املا كند هُوَ آنكه مديونست بجهت آنكه اخرس باشد يا بواسطه مرضي لكنت در زبانش پديد آيد
يا آنكه بدان لغت كه متعارف قوم است دانا نبود فَلْيُمْلِلْ پس بايد كه املا آن حق كند وَلِيُّهُ ولي
يكي از اينها كه كفته شد يعني متولي امر او وآن قيم هر طفل ومجنون است و وكيل ومترجم غير
مستطيع او وبايد كه ولي اقرار كند بِالْعَدْلِ براستي وانصاف يعني زيادة وكم املا نكند
وَاسْتَشْهِدُوا وكواه كيريد بر معامله خود شَهِيدَيْنِ دو كواه مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان شما يعني مسلمانان
بالغ آزاد فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ پس اكر اين دو كواه نباشند دو مرد يعني اكر اتفاق نيفتد كه دو مرد كواه
شوند فَرَجُلٌ پس يك مرد وَامْرَأَتَانِ ودو زن كواه شوند وشهادت زنان بي مردان در بكارت وولادت
وعيوب نسا كه مواضع مستور است مسموع است وبا مردان در حدود وقصاص مطلق مسموع نيست ودر غير آن

از حقوق

از حقوق مالی وغیر مالی چون نکاح وطلاق وعتاق ووکالت ووصیت وامثال آن مقبول است
وگواه باید که رضت مِمَّن تَرضَون از انکسانی که بسندید وراضی باشید مِنَ الشُّهَدَاءِ از گواهان
پس بیان میکند علت اعتبار عدد را در امرأتین یعنی دو زن برای آن باید که اَن تَضِلَّ تا چون فراموش
کند اِحدَیهُمَا موضع آن دو زن معامله را که بران گواه بوده‌اند ولا یاب الشهداء پس تا یاد دهد اِحدَیهُمَا الاُخرَی
یکی از ایشان آن دیگری را چون بجهت غلبه رطوبت صفت نسیان بر امزجه نسوان غالب است پس
دو زن باید که تا بتذکیر یکی نسیان دیگری زایل کردد وَلَا یَأبَ الشُّهَدَاءُ و باید که سرباز نزنند گواهان
از تحمل شهادت اِذَا مَا دُعُوا چون خوانده شوند برای اداء آن وَلَا تَسأَمُوا ملول مشوید اَن تَکتُبُوهُ
از آنکه نویسید حق را صَغِیرًا در حالتی که خورد باشد آن حق اَو کَبِیرًا یا بزرگ یعنی اندک وبسیار
انرا بنویسید اِلَی اَجَلِهِ تا موعد او که مقرر شده باقرار مدیون ذٰلِکُم اَقسَطُ این کتابت شما راستتر
است عِندَ اللهِ نزدیک خدای وَاَقوَمُ وبصوابتر لِلشَّهَادَةِ مر گواهی دادن را چه کتابت را مذکر
شهود است وَاَدنَی ونزدیکتر کتابت اَلَّا تَرتَابُوا از آنکه بشک نشوید در مقدار حق وصفت آن وتعیین
شهود چون رجوع نمایند بکتابت اِلَّا اَن تَکُونَ مگر آنکه باشد معامله تِجَارَةً حَاضِرَةً بازرگانی حضور
تُدِیرُونَهَا که میگردانید آنرا بَینَکُم میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست ونقد بنقد فَلَیسَ
عَلَیکُم پس نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی اَلَّا تَکتُبُوهَا آنکه ننویسید آنرا وَاَشهِدُوا وگواه گیرید
اِذَا تَبَایَعتُم چون خرید وفروخت کنید بنقد وحکم این آیه منسوخ است بقوله تعالی فان امن
بعضکم بعضا الایة وَلَا یُضَارَّ وباید که رنج رسانیده نشود کَاتِبٌ نویسنده یعنی او را باکراه
واجبار کتابت نفرمایند وَلَا شَهِیدٌ ونه گواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون مانعی
داشته باشد این معنی که گفته شد بر تقدیریست که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار
کنند منطوقش آنست که باید که کاتب نرنجانید کسی را و وثیقه درست نویسد واز خیانت
در کتابت احتراز کند وگواه نیز تحمل شهادت کند واز راستی در نگذرد وگواهی نپوشد بوقت
طلب وباز نگیرد وقت ادا وَاِن تَفعَلُوا واگر بکنید ای معاملان آنچه که نهی کرده‌ام از اضرار کاتب وشهید
فَاِنَّهُ پس آن فعل منهی فُسُوقٌ بِکُم نافرمانی باشد لاحق بشما وَاتَّقُوا اللهَ وبترسید
در فرمان خدای از اخلاق مکنید وَیُعَلِّمُکُمُ اللهُ ومی آموزد خدای شما را مصالح دین ودنیای شما
وَاللهُ بِکُلِّ شَیءٍ وخدای بهمه چیزها عَلِیمٌ داناست وَاِن کُنتُم واگر باشید شما عَلَی سَفَرٍ
در سفری علی اینجا بمعنی فی است وَلَم تَجِدُوا کَاتِبًا ونیابید کاتبی که ثبت حقوق کند یا نویسنده
باشد واد وان کتابت یافته نشود فَرِهَانٌ مَقبُوضَةٌ پس وثیقه باشد گروهای قبض کرده شده
یعنی وا ستده فَاِن اَمِنَ پس اگر ایمن دارد بَعضُکُم بَعضًا برخی از شما برخی را ودل از خیانت

فتذکر

او حق دارد فلیؤد الذی پس باید که ادا کند الذی اؤتمن آنکسی که امین داشته شده است یعنی مدیون
امانته وام او را انکار حق نکنید ولیتق الله وباید که بترسد از خدای ربه یعنی پروردگار او
ودر امانت خیانت نکند ولا تکتموا الشهادة ومپوشید گواهی را که پوشیدن آن از گناهان
کبایر است ومن یکتمها وهرکه بپوشد گواهی را فانه آثم قلبه پس بدرستی که بزه مند وگنه کار است
دل او ودر اضافت اثم بقلب تنبیهی تمامست بر وعید ربانی بر کاتم شهادت را وجرائم قلبیه
سخت تر وغلیظ تر است از آثام متعلقه باعضاء ظاهره والله بما تعملون وخدای بر آنچه
شما میکنید از اظهار شهادت وکتمان آن علیم داناست لله مر خدایراست ما فی السموات
آنچه در آسمانهاست از ستاره وفرشته یا اوراست عوالم روحانی که آثار غیوب وبواطن صفات اند
وما فی الارض وآنچه در زمینهاست از ارکان وموالید یا اوراست عوالم جسمانی که مظاهر اسماء
ومظاهر افعال اند وان تبدوا واگر آشکارا کنید ما فی انفسکم آنچه در نفسهای شماست از عزایم
ونیات او تخفوه یا پنهان سازید از او یحاسبکم به الله شمار میکند خدای شما را بدان چیز
یا خبر میدهد هم شما را از آن تا دانید که بر ضمایر مطلع بر سر ایراست آورده اند که حق سبحانه
وتعالی روز قیامت اعمال بنده را بتمام بروی احصا کند از گفتار زبان وکردار اعضا واندیشه
دل فیغفر پس بیامرزد بعد از احصا لمن یشاء مر آنکس را که خواهد بفضل ویعذب من
یشاء وعذاب کند هر کرا خواهد بعدل والله علی کل شیء وخدای بر همه چیز از غفران وتعذیب
قدیر تواناست بعضی بر آنند که این آیت بآیت لا یکلف الله نفسا الا وسعها منسوخ است وجمعی
گویند محکم است زیرا که بقول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ در احکام معتبر شود نه در اخبار
واین آیت خبر است پس منسوخ نشود ونزول آیت لا یکلف الله نفسا برای آنست تا دانند که
مواخذه در خطره نخواهد بود زیراکه در وسع نیست آورده اند که چون این آیت نازل شد
صحابه کرام از تامل در مضمون آن متامل گشته بی طاقت گشتند از صدیق وفاروق ومعاذ بن
جبل از اعیان انصار رضوان الله علیهم اجمعین التماس نمودند که بملازمت حضرت رسالت صلعم
رفته صورت حال بموقف عرض باید رسانید ایشان بجانب نبوت پناه آمده گفتند یا
رسول کلفنا من العمل ما لا نطیق یعنی تکلیف کاری کرده شد که قوت آن نداریم بلکه چیزی بما فرستاده اند
که طاقت استماع آن نمی آریم حضرت استفسار نمودند که آن چیز کدام عمل است گفتند یا رسول الله
عنان دل ما در قبضه اقتدار ومملکت در پنجه اختیار ما نیست احیانا خیال معاصی در دل ما می آید وفکر
مناهی در خاطر ما خطور مینماید وما آنرا مکروه میداریم وازوقوع بفعل نمی آریم حق سبحانه میفرماید
که یحاسبکم به الله اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار گردد وهیچکس از عهده آن بیرون نیاید

عالم عالم صلوات الله علیه والسلام فرمود مگر شما همان میگوئید که بنی اسرائیل گفتند س[...]
للجم چندین بلیه بر گفتار ایشان متفرع شد بگوئید سمعنا واطعنا دهان [...]
سید اصحاب اطمینانی تمام یافته گفتند سمعنا قوله واطعنا امره پس که[...] [...]ار دشواری
ایشان روی باسانی نهاد وحضرت در حق ایشان است در ثنای [...] ایشان این
آیت فرستاد که آمن الرسول گروید واعتقاد کرد رسول یعنی محمد صلی الله علیه وسلم بما انزل الیه بآنچیزی که
فرستاده شده است باو من ربه از خداوند پروردگار او که آن آیات قرآن است واحکام دین وحقوق
شرع والمؤمنون ومؤمنان نیز از است او آیات منزل گرویده اند اما ایمان رسول الله صلی الله علیه وسلم
بتحمل وتبلیغ بوده وایمان ایشان باقرار وتصدیق پس بجهت تکریم مؤمنان جمع کرد میان
پیغمبر وایشان در ذکر وفرمود کل یعنی هر یک ایشان از نبی وتابعان آمن بالله گرویده اند
بخدای یعنی بوجود ازلی وابدی واسماء حسنی وصفات جلال وجمال وافعال متقنه واحکام
کامله وملائکته وبفرشتگان او که سفیران حضرت کبریااند بر بندگان او ورسولان اند از حق
بجهت بانبیا وسبب وصول وحی اند برسل وکتبه وبکتابهای منزل وی که همه حق است وسخن
اوست غیر مخلوق ورسله وبفرستادگان او که همه پاک ومعصوم اند وبر کتب وی وحی گذارنده
وخوانندگان بر راه حق لا نفرق میگویند پس مؤمنان که ما جدا نمیکنیم در ایمان بین احد میان
هیچ یک من رسله از رسولان او بلکه بهمه ایمان می آریم بخلاف یهود ونصاری که از روی حسد بعضی را
منکر بودند وقالوا وگفتند مؤمنان سمعنا شنیدیم قول خدا را واطعنا وفرمان بردیم امر او را
پس بطریق التفات از حضیض غیبت بذروه خطاب برآمده گفتند غفرانك ربنا میطلبیم آمرزش
ترا ای پروردگار ما والیک المصیر وبسوی تست بازگشت همه واگر این قول را که در سبب نزول ذکر
شد اعتبار کنند این آیت را مدنی باید گفت واهل حدیث متفق اند بر آنکه این آیت وثانی او
مکی است وبی واسطه در شب معراج بر حضرت نازل شد چنانچه در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود
وارد است که آنحضرت را در شب معراج سه چیز عطا فرمودند نمازهای پنجگانه وخواتیم سوره
بقره وآنکه گناهان هلاک کننده یعنی کبایر بیامرزید مر کسی را که شرک نیاورد بخدای ودر تیسیر
آورده که چون رسول صلی الله علیه وسلم بمعراج رفت وبساط کونین را بقدم همت طی کرده بمنزل قرب رسید

نظم
سوی عالمی شد که عالم نماند ... وز وجود رهبان سایه هم نماند
برون آمد از پرده بود خویش ... نگه کرد بی پرده مقصود خویش

بوقتی که بمقام او ادنی سلام وکلام الهی در مقابله تحیات حضرت رسالت صلعم
بناهی واقع شد حق سبحانه پیغمبر خود را ستایش فرمود که آمن الرسول بما انزل الیه پس خواجه عالم صلعم
مناجاتی کرد معنوی پس آنکه مر اشربت این کرامت بی مؤمنان است گوارنده نیست حق تعالی فرمود

والمؤمنون كل آمن بالله الآية حق تعالى بر سبیل کرامت تو در قبول احکام چه میگویند حق جل شأنه فرمود قالوا
سمعنا واطعنا الآية خطاب آمد که من هم بر ایشان سبک کردم لا يكلف الله نفسا در پنج
نیفکند خدای هیچ نفسی را بار تکلیف بکاری الا وسعها مگر بقدر طاقت او لها ما كسبت
مر آن نفس را باشد آنچه بجا آرد از نیکیها وعليها ما اكتسبت و بر آن نفس باشد آنچه بجا آرد
از بدیها آنحضرت در بن هنگام بالهام الهی آغاز دعا کرد که ربنا ای پروردگار ما لا تؤاخذنا مگیر مارا
بعقاب آن ان نسينا اگر فراموش کردیم وعملی نیکو از ما فوت شد او اخطأنا یا خطا کردیم و بی
قصد مرتکب مناهی شدیم ربنا ای پروردگار ما ولا تحمل علينا و بار مکن بر ما اصرا باری گران كما
حملته همچنانکه بار کردی آنچیزی گرانرا على الذين من قبلنا بر آنکسانی که پیش از ما بودند یعنی یهود
ونصاری که تکالیف شاقه بر ایشان واقع شده بود ربنا ای خداوند ما ولا تحملنا وتحمیل مکن بر ما
ما لا طاقة لنا به آنچیزی که طاقت نیست مارا به یا آن که حدیث نفس است و وسوسه او بقول
مفسران که آیت مرفوع شد و ناسخ آیت محاسبه شناسند و بقولی دیگر که یکی است مراد استیلاء
شیطانست بر بواسطه غلبه شهوات بر نفس یا شماتت اعدا یا هر چه بنده را از حق مشغول گرداند
و از فرمان برداری باز دارد وگفته اند ما لا طاقة لنا به لغزیدن قدم است از صراط مستقیم
واعف عنا وعفو کن و درگذر از ما خطاها و فراموشیهای ما واغفر لنا و بیامرز گناهان
مارا وارحمنا و ببخشای بر ما بقبول طاعتهای ما انت مولينا تو کارسازی و یاری دهنده مایی فانصرنا
پس یاری ده مارا و ظفر گردان على القوم الكافرين بر گروه کافران آورده اند که چون معاذ بن جبل رض
این سوره را ختم کردی آمین گفتی و در خبر است که حضرت علیه السلام این دعا در شب معراج
میگفت و ملایکه آمین میکردند و حق سبحانه وتعالى اجابت میفرمود سورة آل عمران مدنية وهي مائتا آية

بسم الله الرحمن الرحيم

الم الله مفتاح سوره یا اسم اوست یا الف اشارت بآلای عظیم حق است ولام بلقاء کریم او و میم
بمجد قدیم او یا برکت آلای او در دنیا همه را على العموم شامل است و نعمت لقای او در سرای عقبی بارباب خصوص
واصل و فیض محبت بی منتهای او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل سزای پرستش اوست
لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او الحي زنده که حیات هر زنده از وست
القيوم پاینده که قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده میخواستند که با حضرت
رسالت صلعم در باب عیسی عم مناظره کنند و حضرت بعد از ملاقات ایشانرا باسلام دعوت نمود
و ایشان گفتند ما مسلمانیم اسلام برده ایم و حلقه قبول دین الهی در گوش داریم حضرت جواب داد
که شمارا نسبت زن و فرزند بجناب الهی و الوهیت از اسلام باز داشته است ترسایان گفتند که ما در نسبت

فرزندی

فرزندی عیسی حق سبحانه تحقیق وآنکی عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست رسول خدای صلی الله علیه وسلم
فرمود که در مذهب شما فنا بر خدا روا نیست وخود میدانید که عیسی شربت اجل خواهد چشید ودیگر
شما اعتراف میکنید که نقش بر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بود وهم بعقیده شما حق پدید کار
عالم مصور نیست ودیگر خود میگوئید که عیسی اکل وشرب داشت ورفتن وآمدن وخواب وبیداری
بدو نسبت میکنید وحق سبحانه ازین همه مقدس ومنزه است ایشان ساکت شدند از مجلس برخاستند
وهشتاد ودو آیت از اول این سوره نازل شد وچون ترسایان تارة در الوهیت
عیسی بودند وتارة در نبوة محمد صلی الله علیه وسلم وعلی جمیع الانبیاء الکرام باول سوره ذکر الوهیت حق
وحی[illegible] وقیومیت او نازل شد بعد ازان در بیان نبوت فرمود که نَزَّلَ وف[illegible]
[illegible]رستاد خدای عَلَیْکَ الْکِتَابَ بر تو قرآن را بِالْحَقِّ بدرستی در اخبار وراستی در
مُصَدِّقًا در حالتی که موافق است این کتاب لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مر آن کتابها را که پیش از وی بوده اند
وآن موافقت در توحید ونبوت ومعاد اصول دین است وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِیلَ وفرو فرستاد توریة
وانجیل را مِنْ قَبْلُ پیش از فرستادن قرآن هُدًى لِلنَّاسِ راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق
حق ودرین دو کتاب نفی معبودیت ماسوی الله مذکور است ودرین نفی بطلان قول یهود ونصاری
در آنچه نسبت بعزیر وعیسی میکویند ثابت میشود وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ وفرو فرستاد کتابهای
دیگر را که جدا کنند از میان حق وباطل در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزاتی است که مقارن
انزال کتب بوده ودعوی صادق وکاذب بدان متمیز میشد إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی که آنان
کسانی که نگرویدند بِآیَاتِ اللَّهِ بنشانهای قدرت الهی یا آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند
در طریق اهتدای لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ شَدِیدٌ عذابی سخت یعنی پیوسته وَاللَّهُ عَزِیزٌ
وخدای غالبست وقادر بر عذاب کفار ذُو انْتِقَامٍ خداوند عقاب وغضب بر ایشان
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا یَخْفَى عَلَیْهِ شَیْءٌ پوشیده نمیشود برو چیزی از کائنات فِي
الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ نه در زمین ونه در آسمان بلکه علم الهی محیط است بجمیع المعلومات وبجمیع کائنات
وعلم عیسی به بعضی از غیبیات حاصل بود وآن نیز بتعلیم حق پس بجانب علم ناقص مستدل
نتوان شد بربوبیت او هُوَ آنکه علم او محیط است بهمه موجودات الَّذِي یُصَوِّرُكُمْ آنکس است
که تصویر میکند شما را فِي الْأَرْحَامِ در رحمهای مادران شما كَيْفَ يَشَاءُ بهر نوع که میخواهد از
وکونه ذکر وانثی سیاه وسفید ناقص وکامل زشت وزیبا سعید وشقی وقید عیسی علیه السلام
برین وجه بوده بلکه در رحم مریم تصویر یافته ومصور مصور خود نتواند بود که مصور مخلوق است
ومخلوق محتاج بخالق وخالق همو است لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست بر جهت نفی بر وحدانیت است علی نعم

انند نصاری که بثالث ثلثه قایلند العزیز بی همتا و بی مانند الحکیم دانا و محکم کار هو الذی
انزل اوست آنکه فرستاد علیک الکتاب بر تو قرآن را منه یعنی ازین کتاب آیات محکمات
نشانهای روشن است و آیتها مفصل مبین که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نیست هن آن آیات
محکمه ام الکتاب اصل و معظم قرآنست واخر و آیتها دیگر متشابهات مانند اند بیکدیگر
در ظاهر و ادراک معانی آن بی تامل دست ندهد بعضی برآنند که محکم آنست که محتمل یک وجه نباشد
و متشابه آنکه احتمال وجوه دارد شیخ ابو منصور ماتریدی ره فرموده که عقل بیان محکم میل الله
و در متشابه بی مدد نقل دخل کردن نمیتواند و گفته اند متشابه حروف مقطعه اند که یهود
یا نصاری از روی حساب جمل مدت دولت اسلام استدلال میکردند و چون
فاتحه هر سوره از مقطعات غیر مکرره در حساب تفاوت بسیار میافتد چنانچه
الم هفتاد و یک است و المص صد و شصت و یک و الر دویست و سی و یک و المر
دویست و هفتاد و یک انچه طلب میکردند برایشان مشتبه میشد و گفتند ما بدین ایمان
نداریم حق معجز نبود که فاما الذین اما آنکسانی که از جهت تقلید و تعصب فی قلوبهم
در دلهای ایشان زیغ کجی و تباهی است یا شک در سخن الهی فیتبعون پس پیروی مینمایند
ما تشابه منه آن چیزی که لفظ متشابه و معنی او مشکل است منه از کتاب ابتغاء الفتنة برای
طلب کردن فتنه که شرکست یا تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال چنانچه یهود گفتند این حسابها
مختلف و با مشتبه است و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند و ابتغاء تأویله
و دیگر اتباع متشابهات میکنند بجهت طلب تاویلات بر وفق مدعا و متمنای خود و ما یعلم
تأویله و نمیداند تاویل آنچه متشابه است الا الله مگر خدای که آنرا فرستاده امام سجاوندی
رحمه الله گفته که بمذهب اهل سنت و جماعت اینجا وقف لازم است یعنی بر الا الله وقف باید
کرد تا راسخان علم که بعد ازین مذکور میشوند در دانستن تاویل داخل نکردند و بحقیقت
جز حق سبحانه بتاویل آن عالم نیست والراسخون و استواران فی العلم در دانش که مومنان
اهل کتابند یا هر که او را در علم رسوخی بود یقولون میگویند آمنا به ما گرویدیم بمتشابه
کل من عند ربنا همه محکمات و متشابهات از نزدیک پروردگار ما است وما یذکر و یاد
نکنند یا پند پذیر نشوند الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقول صافیه ربنا همه قول راسخان
علم است و ایشان قومی اند که متاع دانش خود را بزیور عمل بیاراسته میگویند ای آفریدگار ما
لا تزغ میجان و منحرف مساز قلوبنا دلهای ما را از دین حق بعد اذ هدیتنا بعد از آنکه ما را راه
راست نمودی وهب لنا و ببخش ما را من لدنک رحمة از نزدیک خود توفیق بر استقامت که آن رحمت

بحقی

محض و محض رحمت یا ما ارزانی دار عصمت از شک و شبهه إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ بدرستی که توئی
بخشنده هر عطیه رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ بدرستی که تو فراهم آرنده همه مردمانی بعد از
مرگ ایشان لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکند وعده که در بعث و نشور فرموده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق
آنانکه کافر شدند یعنی یهود قریظه یا نضیر یا کفار قریش که حضرت را سرزنش میکردند که درویش است
و پیروان ندارد و خود باموال و اولاد مفاخرت و مکاثرت می نمایند لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ دفع نکند و باز ندارد
از ایشان أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان که بدان می نازند وَلَا أَوْلَادُهُم و نه فرزندان ایشان که بوجود
ایشان علم مباهات بر می افرازند مِّنَ اللَّهِ از عذاب خدای شَيْئًا هیچ چیز نه در دنیا که بمحنت
در مانند و نه در آخرت که ایشان مستحق جهنم اند وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمْ وَقُودُ النَّارِ ایشانند
آتش انگیز در دوزخ و عادت این مشرکان یا یهود و نصاری در تکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ مانند عادت متابعان فرعون است در تکذیب موسی علیه السلام وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ
و عادت آن کسانی که پیش ازو فرعونیان بودند چون عاد و ثمود كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بدروغ داشتند
آیتهای ما را یا معجزات انبیاء خود را فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت ایشان را خدای بِذُنُوبِهِمْ
بگناهان ایشان از تکذیب و انکار و غیر آن وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ و خدای سخت عقوبت است
بر کافران قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا بگوی ای محمد مر آنکسانی را که کافر شدند از یهود و شماتت کردند
در واقعه احد سَتُغْلَبُونَ زود باشد که مغلوب شوید در دنیا بنصرت مؤمنان بر شما
وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ و جمع کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاهی
است دوزخ پس خطاب با کفار قریش می فرماید قَدْ كَانَ لَكُمْ بدرستی که بود شما را آيَةٌ
علامتی و نشانی در صحت نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا در قصه آن دو گروه
که هم روی و هم دیدار شدند در حرب بدر فِئَةٌ تُقَاتِلُ گروهی کارزار میکنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه
خدای که لشکر پیغمبر بودند صلی الله علیه وسلم سیصد و سیزده تن هفتاد و هفت مهاجر بودند و دویست
و سی و شش انصاری وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ و گروهی دیگر ناگرویدگان بخدای که لشکر ابوجهل بودند نهصد
و پنجاه تن بودند يَرَوْنَهُم میدیدند مسلمانان ایشان را یعنی لشکر کفار را مِّثْلَيْهِمْ دو برابر خود
رَأْيَ الْعَيْنِ دیدنی آشکارا که ایشان سه برابر مؤمنان بودند اما حق تعالی وعده کرده بود اما حق تعالی
وعده کرده بود که یکی از مؤمنان را بر دو تن از کافران غالب گردانم مائة صابرة يغلبوا مائتين
کفار را دو برابر ایشان نمود بدیشان تا بوعده الهی مستظهر شده روی بجهاد آرند و بر دشمن
غلبه کنند و علامت مذکوره این بود که اندک بر بسیار غالب آمدند در اخبار آمده است که در جمله

ع

قتال مؤمنانرا اندکی بچشم کافران در آورد تا بر جنگ دلیر شدند و در اثناء حرب مؤمنانرا ضعف
لشکر ایشانرا بدیشان نمود تا از خوف مغلوب و منکوب گشتند و بدین تقریر فاعل یرون
کافران باشند و ضمیر هم راجع بمؤمنان و علامت صحت بنوق این بود والله یؤید و خدای قوة
دهد بنصره بیاری کردن خود من یشاء هر کرا خواهد ان فی ذلک بدرستی که در تقلیل کثیر
و تکثیر قلیل لعبرة هر اینه اعتباری است لاولی الابصار برای خداوندان بینائیها و اراده
بینائی دل است که بصیرت گویند زین زینت داده شده یعنی آراسته شده است للناس برای
مردمان حب الشهوات دوستی آرزوهای نفس مراد مشتهیات است و زینت دهنده
حق تعالی بود که خالق افعال و دواعی اوست و تزیین جهت امتحان بندگان باشد و گفته اند
مزین شیطان است که می آراید در چشم حسن ایشان این مشتهیات را من النساء از زنان
که بدین بدام شیطان ایفتانند والبنین و پسران که محبوب طباع والدین اند والقناطیر
المقنطرة و قنطارها گرد کرده یا دفینه ساخته من الذهب والفضة از زر و سیم قنطار هشت
هزار مثقال زر است یا هشتاد هزار درم نقره یا پری پوست گاو دینار و درم والخیل المسومة
و دیگر اسبان علامت دار مراد آن نشان اسب است که عیب و هنر او ظاهر میکرداند چون
مطلق الیدین و غره محجل و امثال آن و گفته اند مسومه اسب آراسته است با تمام خلقت
یا راهوار یا فربه یا ابلق که میل امرا بدان بیشتر بوده والانعام و دیگر چهارپایان از
شتر و گاو و گوسفند والحرث و کشت زار یا زمینهای زروع ذلک این که یاد
کرده شد و در نظر کفار آراسته گشته است متاع الحیوة الدنیا چیزیست که برخوردی
یابند از آن زندگانی در دنیا والله و خدای که معبود بحق است عنده حسن المآب نزدیک
اوست نیکوئی بازگشت حسن مآب جز در قرب رب الارباب مقصور نیست بیت چند کردی
کوه و صحرا در هوس بشنو الحسن المآب قل اؤنبئکم بگو ای محمد آیا خبر دهم شما را ای
درویشان صحابه بخیر من ذلکم بر بهتر از اینها که گفته شد للذین اتقوا برای آنها که پرهیز
کردند از شرک که عامه مؤمنان باشند یا از ارتکاب فواحش بکل شدند یا متاع دنیا را
دست بداشتند چون اهل صفه مر ایشانرا عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان جنات
بوستانها که اندکی از آن بهتر است از دنیا و آنچه در وست در حدیث آمده که بموضع
سوط من الجنة خیر من الدنیا وما فیها پس صفت آن بوستانها میکند که تجری من تحتها
الانهار میرود از زیر قصور یا از اشجار آن بوستانها جویهای آب خالدین فیها جاوید باشند
متنعمان در آن بوستانها ذکر خلود جهت آنست که نعمت دخول در آن بخوف انقطاع منغص نگردد

وازواج

وازواج ومر ایشانراست جفتهای از حوری وانسی مطهرة پاکیزه از قاذورات که نساء دنیا را باشد
یا پاکتر در خلق وخلق ورضوان من الله ودیگر ایشانرا خشنودی است از خدای واین از بهشت
ونعیم او بهتر است والله بصیر وخدای بیناست بالعباد به بندگان واحوال ایشان
الذین متقیانی که منازل جنان جای ایشان بود آنانند که در روی نیاز یقولون ربنا میگویند
ای پروردگار ما اننا آمنا بدرستی که ما گرویده ایم بانچه تو فرمودی فاغفر لنا پس بیامرز برای ما
ذنوبنا گناهان ما را از رخط کرده بر دهن عصیان ما کشی وقنا عذاب النار ونگاهدار ما را از
عذاب دوزخ نگاه دار الصابرین ذکر صفت ایشان میکند که صبر کنندگانند بر اداء اوامر ونواهی
وسنن یا بر ترک محظورات وشبهات یا در وقت هجوم آفات وبلیات والصادقین وراستانند
در قول وفعل ونیت والقانتین وفرمانبردارانند مر خدای را در نهان وآشکارا والمنفقین
ونفقه کنندگانند از مال حلال بر اهل استحقاق والمستغفرین وآمرزش خواهندگانند بالاسحار
بسحرها که اوقات اجابت دعوات است یا غافلان [illegible] ورندتند [illegible] یاد کنندگانند
عارفان بامداد بجماعت محققان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن بار [illegible] وصادقانند
در ابتهاج منهاج ارادت وقانتانند در سلوک الی الله وسیر فی الله بی قصور وبی فتور ومتخلق
صفات وذاتند از روی محبت ومستغفرند از ذنوب قلوب که توجه است بغیر حق بیت گناه
آمد شهود ما سوی الله / از این نوع گناه استغفر الله / واین صفات که مذکور شد هر یک
سلوک است وصدق ابتدا متخلق باخلاق مالک الملوک وثبوت اشتغال بنفی نفس بوالفضول
وانفاق سبب تکمیل او در رتبه قبول ومراد از استغفار فنا در توحید است وتا ستاره هستی
سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقای ابدی از مطلع فیض ازلی طالع نگردد وذکر
سحر که نزدیک زوال ظلمت شب وظهور صفای روز است ای قایل بدانکه چون شواهد جبروت
بر هیاکل ملک وملکوت متجلی شد شب وجود ما عدا که عدمی بود است زایل گشته صبح شهود
وحدت از افق حقیقت روی نمود بس کلام تمام اطفاء السراج فقد طلع الصبح اینجا جمع
کشاید نظم لمع نور قدیم تافت بر کونین / جمله ذرات محدثان برآمد / صبح وصالش دمید در
آفاق / هر طرفی بانگ الصلوة برآمد / مؤلف آن سبب نزول آورده که دو حبر از احبار شام بمدینه آمدند
از حضرت خواجه عالم صلی الله علیه وسلم سوال کردند که بزرگتر کلمه وشریف‌ترین شهادتی در کلام خدای کدام است
این آیت نازل شد شهد الله گواهی داد خدای یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود انه که او است
خدای بحق که از روی تحقیق لا اله الا هو هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او والملائکة
وفرشتگان نیز بهمین وجه گواهی دادند واولوا العلم وخداوندان دانش که مؤمنان اهل کتابند.

با جمیع مهاجر و انصار یا علمای این است همین گواهی میدهند قائما در حالی که هر یک از علما قائم اند
بالقسط بعدل در اداء شهادت یا خدای که گواهی داد بوحدانیت خود و قایم بود بعدل یعنی حکم براستی
کفته اند شهادت حق نصب دلایل است بر توحید و شهادت ملائکه اقرار بوحدانیت و گواهی
علماء ایمان بدان و احتجاج بران و فضیلت علما و شرف ایشان از اقتران شهادت ایشان
بشهادت حق معلوم میتوان کرد لا اله الا هو تکرار بجهت تاکید است و از برای اهتمام
بمعرفت ادله توحید العزیز قوی است و غالب یعنی ممتنع است از آنکه لاحق شود بد و توحید
موحدی و وصف واصفی کس بوجهی از وجوه ماسوی ند باظهار کلمه توحید الحکیم داناست
در شهادت بوحدت خود ان الدین بدرستی که دین پسندیده عند الله الاسلام نزدیک
خدای اسلام است نه یهودیت و نصرانیت وما اختلف الذین واختلاف نکردند در آنکه دین
اسلام حق است و محمد رسول الله پیغمبر حق است آنکه اوتوا الکتاب داده شدند بدیشان توریت
الا من بعد ما جاءهم العلم پس از آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقت او یعنی قرآن بدیشان
الا موافق و مصدق کتاب ایشان آمد ایشان اعراض خلاف کردند بغیا بینهم از روی
حسد یا جوری که در میان ایشانست یا میل بریاست منزلتی قوم ومن یکفر بآیات الله و هر که کفر ورزد
بقرآن و یا بمعجزاتی که خدای تعالی حضرت محمد را صلوات الله وسلامه علیه ارزانی داشته فان
الله پس بدرستی که خدای سریع الحساب زود حساب کننده است یعنی زود باشد که از این
عالم بروند و خدای بعد از حساب ایشان ایشان را جزا دهد بر کفر و انکار ایشان فان حاجوک
پس اگر این جهودان با تو خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصاری نجران در
مقام جدال باشند با تو بواسطه عیسی علیه السلام فقل اسلمت پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم
وجهی روی خود را یعنی خودی خود و کردار و گفتار و نیت و دل خود را سپردم لله مر خدای ومن اتبعن
و آنها که پیروی کردند مرا آنها نیز تسلیم کردند چنانکه من کردم وقل و بگو للذین اوتوا الکتاب مر آن کسانرا
که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری والامیین و بگو مشرکان عرب را که کتاب نداشتند
ءاسلمتم آیا اسلام می آرید چنانچه من آوردم استفهام است بمعنی امر یعنی اسلام آرید فان اسلموا
پس اگر اسلام آوردند و امر حق را انقیاد کردند فقد اهتدوا پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیه
ضلالت بمقصد اصلی رسیدند وان تولوا و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ
ضرر نیست فانما علیک البلاغ پس جز این نیست که بر تو پیغام رسانیدن است و بس والله
بصیر وخدای بیناست بالعباد به بندگان و تصدیق و تکذیب ایشان ان الذین یکفرون
بدرستی که آن گروه که کافر شوند بآیات الله بقرآن و محمد صلعم یا بحجتهای روشن که بر وحدانیت

حق نیز واقع است در کتابهای وی ویقتلون النبیین و میکشتند پیغمبران را بغیر حق
بی آنکه کشتن ایشان براستی باشد درین سخن تاکید ست قتل نبی بحق نمی باشد یعنی ایشان میدانند
که بغیر حق میکشتند و این صورت اقبح است از آنکه تصور کنند که بحق میکشتند از حضرت رسالت
علیه السلام مرویست که بعد از تلاوت این آیت فرمود که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در یک
ساعت از اول روز بکشتند پس صد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان برخاستند تا
بر ایشان امر معروف و نهی منکر کنند ایشان را نیز در آخر روز بکشتند چنانچه حق تعالی میفرماید
ویقتلون الذین و میکشتند آن کسانی را که از روی حقانیت یامرون بالقسط میفرمایند
بعدل و راستی من الناس از مردمان یعنی ماسوی انبیا فبشرهم بعذاب الیم پس خبر ده ایشان را
بعذاب دردناک یعنی وعید ده ایشان را بجای بشارت اولئک الذین آن گروه قاتلان آن با
اسلاف و اخلاف ایشان دانند که بی شایبه شبهت حبطت اعمالهم تباه گشت و نیست
شد عملهای ایشان که میگفتند ما پذیرنده احکام توریتیم و بر شریعت موسی علیه السلام عمل میکنیم
بی شک اعمال ایشان حبط است فی الدنیا درین سرای که کسی آنرا نمی ستاند والآخرة و در آن
سرای که ثواب بر آن مترتب نمیشود وما لهم من ناصرین و نیست مر ایشان را در قیامت ان
یاری دهندگان که عذاب از ایشان دفع کنند الم تر آیا نمی نگری الی الذین بسوی آنانکه اوتوا
نصیبا داده شدند بهره را من الکتاب از توریت یعنی اندک چیزی دانسته اند از آن یدعون
الی کتاب الله خوانده میشوند بسوی توریت لیحکم بینهم تا توریت حکم کند میان ایشان
در قصه یهود خیبر است که حکم رجم را منکر شده اند و در سوره مائده مذکور خواهد شد و گویند
روزی از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم جمعی از یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی
گفت ای محمد با تو در حضور علمای دین خود مناظره میکنم حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که آن
صحیفه را از توریت که مشتمل بر نعت و صفت منست بیارید و درین محکمه احکم سازید
ایشان ازین قول اباء نموده آیات نعت را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشانرا بتوریت می
خوانند ثم یتولی پس روی بگردانند فریق منهم گروهی از ایشان که رؤسای یهودند
وهم معرضون و ایشان اعراض کنندگانند از حق ذلک این اعراض از حکم توریت ایشانرا
بانهم قالوا بآنست که ایشان میگویند لن تمسنا النار نخواهد رسید بما آتش دوزخ
الا ایاما معدودات مگر روزی چند شمرده که هفت است یا چهل وغرهم و فریب داد مر ایشانرا
فی دینهم در کیش ایشان ما کانوا یفترون با آن چیزی که هستند که بر می بافتند از تسهیل
عقوبت و شفاعت آباء ایشان مر ایشانرا فکیف پس چگونه باشد حال ایشان اذا جمعناهم

آن هنگام که جمع کنیم ایشان را لِيَوْمٍ از برای حساب روزی که لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در وقوع
آن وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ وداده شود هر نفس را بتمام مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کسب کرده است
وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وایشان ستم دیده نشوند بنقصان حسنات و زیادت سیئات عمرو بن عوف
رضی الله عنه روایت کرده است که در غزوه احزاب که خندق میکندند سنگی سخت پدید آمد و صحابه
از شکستن آن عاجز شده رجوع بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نمودند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدان
موضع آمد متین بدست مبارک گرفت و بقوت روحانی بل بتایید ربانی چنان ضربتی زد
بقدر که از آن سنگ سخت قدری بشکست و برقی از میان آهن و سنگ بجست که از پرتو آن
آتش کوشکهای مدینه روشن شد چنانچه (?) زمین و کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران
درآمد نوبت دیگر بضربت آنحضرت مقداری از آن بریخت و نوری درخشان شد که بروشنای
آن عمارات صنعا یمن ظاهر گشت بنوبت سیم لامع ظهور نمود که قصور قیاصره روم بنظر آمد
صحابه تکبیر گفتند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که زود باشد که امت من بر این
ظفر یافته کوشکهای حیره بتصرف درآرند و آثار صولت اهل اسلام باطراف روم و شام
و قسطنطنیه برسد و شقه رایت شریعت من سایه یمن و دولت بر مفارق اهل یمن
افکند مؤمنان مبتهج و مسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح
استهزا و سخریت افکندند و زبان طعن بکشودند که عجب کاری که این مرد از بیم کارزار
لشکرکان (?) عرب خندقی میکند و بمجرد آواز لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهد
و یاران خود را بگرفتن روم و فارس و یمن وعده میدهد حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد
که قُلِ اللَّهُمَّ بگوی ای بارخدای مَالِكَ الْمُلْكِ ای خداوند پادشاهی و متصرف در آن
تُؤْتِي الْمُلْكَ عطا میکنی پادشاهی مَنْ تَشَاءُ هرکرا بخواهی وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ و می ستانی ملک را
مِمَّنْ تَشَاءُ از هرکه بخواهی بعضی مفسران برآنند که مراد همین پادشاهی ظاهر است که هیچ (?)
و تیغ زمام جهانداری بقبضه اقتدار هرکرا خواهی میدهی (?) و بسلطان باری (?) از کف اختیار هرکه
خواهد بیرون می آری بیت مفتاح اختیار بدست قضای اوست از هرکه خواست بستد و با آن
که خواست داد و گفته اند ملک نبوت و رسالت است که از بنی اسرائیل بستد و به بنی اسمعیل
داد و یا ایالت مکه و حوالی آن که کفار قریش را از آن محروم ساخته و بلال زمان عتیه علیه بنوالد حوالت (?)
فرمود و یا ملک روم و فارس و یمن که از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد
محققان ملک توفیق است که هرکرا عطا کرده عزیز دو جهانی شد و از هرکه گرفت مخذول هر دو سرای
گشت امام احمد حرب رحمه الله فرموده که این ملک قبول دلهاست و دلها در قبضه قدرت خداوند

یکتاست

یکتا است هر کرا مقبول قلوب سازد بنظرات عنایت صاحبدلان لشی بنوازد و هر کرا از درهای
درویشان بیندازد بنعلات بنزان نکبت و مذلتش بگدازد وَتُعِزُّ و ارجمند میسازی
مَنْ تَشَآءُ هر کرا خواهی بایمان و معرفت چون بعمر و سلمان وی وَتُذِلُّ و خوار و بیمقدار
میگردانی مَنْ تَشَآءُ هر کرا خواهی بکفر و نکبت چون ابوجهل و غیر وی و گویند عزت این است
است با استیلاء بر دیار عرب و عجم و ذلت با اهل فارس و روم و عزت ایشان از کفار و قیل عزت
مؤمنان بظفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه یا قتل و جلا و گفته اند عزت
بطرف قناعت است و ذلت بجنب حرص و استغنای قناعت فقیر را بصید تخت کیی رساند
و تکاپوی حرص توانگران را در صف نعال افکند در تفسیر بصائر آورده که سلطان محمود غزنوی
در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام مقری غزنوی رحمه الله که در زمان خود قطب اولیا
بود آمد و استدعاء فاتحه نمود و همچنان در صف نعال ایستاده از تفسیر تعز من تشاء
و تذل من تشاء نکته درخواست نمود خواجه امام قدس الله سره جواب داد که روشن ترین
وجهی در معنی این آیت اینست که تو با چندین هزار و هفصد پیل جنگی و پنج هزار فرسنگ ولایت آبادان
و صد هزار سوار بکل بجهت طلب پیشی و پیش طالب علمان بجو و بیپ کردی آمده و در صف نعال
باز داد و مرا با این گلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت بخشید و در صدر نادی جای داده
نظم آن کی بقناعت آشنا شد * از فیض تعز من تشاء شد * و آنکو زره حرص و از طمع
مقهور بتذل من تشاء شد * و نزد محققان عزت بشهود لقای و کشف غطا و ذلت بحجاب
حرمان و بازداشت عطا بِيَدِكَ الْخَيْرُ بدست قدرت تست خیر یعنی بقدرت تو حاصل است نیکیها
از اعطاء ملک و اعزاز مؤمنان و اگرچه شر نیز چون انتزاع و اذلال بدست اوست اما تخصیص
خیر بمقتضای مقام است از سبب نزول معلوم شد که کلام مبنی بر بشارت اهل ایمانست و وعد
ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم یا اکتفا کرده با حد الضدین جز آنکه ضدی دیگر بمفهوم میشود
چنانچه سرابیل تقیکم الحر یاد کرده است در خطاب چنانچه ابراهیم فرموده و اذا مرضت
فهو یشفین و حقیقت آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه آن امر نسبی است چنانچه مثنوی
معنوی میفرماید نظم بد بنسبت باشد این را هم بدان * پس بدی مطلق نباشد در جهان *
زهر مار آن مار را باشد حیات * نسبتش با دیگران باشد ممات * یا آنکه خیر وجودی است و شر
عدمی و عدم را با وجود آمیزشی نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه صلعم در بعضی از ادعیه
فرموده که الخیر کله بیدیک والشر لیس الیک و صاحب نقد النصوص خلدت ظلال نواله علی مفارق
اهل الخصوص بر این سخن ایمای میفرماید بدانجا که در نعت حضرت خاتم النبیین میفرماید

نظم بلبل شاخسار باغ بلاغ ٭ شاهبازی نشیمن ما زاغ ٭ داشت چشم سرش چو دید سر روشنائی
زکحل ما بصر چون بنظاره جهان پرداخت ٭ هر بد و نیک را که دید شناخت ٭ کار نیک اختصاص
قدیم است ٭ وانچه بد از نقایص عدم است ٭ گفت الخیر کله بیدیک لکن الشر لا یعود الیک انک علی
کل شیء قدیر بدرستی که تو بر همه چیز از اعطا و انتزاع و اعزاز و اذلال قدیر توانائی تولج اللیل
در می آری شب را فی النهار در روز یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطه انقلاب شتوی تا زمان
حلول او بنقطه انقلاب صیفی از اجزاء شب میکاهی و در اجزاء روز می افزائی تا روزی که در آخر
جوزا اقصر ایام سال میشود در اول سرطان اطول ایام سال میشود وتولج النهار و در می آری
روز را فی اللیل در شب یعنی در باقی سنه از اجزاء روز کم میکنی و اجزای شب را بدان زیادت
میسازی تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود در آخر قوس اطول لیالی میشود وتخرج الحی
و بیرون می آوری زنده را چون حیوانات مثلا من المیت از مرده که آن نطفه است یا اخراج
میکنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه وتخرج المیت و بیرون می آری مرده را چون نطفه
و بیضه و دانه من الحی از زنده که آن حیوان و مرغ و درخت است و گفته اند خبیث را از
طیب بیرون می آری و طیب را از خبیث یا کافر را چون کنعان از مؤمن چون نوح علیه السلام و مؤمن را
چون ابراهیم صلوات الله علیه از کافر چون آزر وترزق و روزی میدهی از خزانه رحمت و کرم
من تشاء هر کرا خواهی بغیر حساب بی شمار یعنی بمرتبه که مخلوق عدد و مقدار آن ندانند
لا یتخذ المؤمنون و باید که فرا نگیرند مؤمنان که دوستان اند الکافرین ناگرویدگان را که
دشمنانند اولیاء دوستان و متولیان امور خود من دون المؤمنین بیرون از مؤمنان یعنی
دوست مؤمن جز مؤمن نباید پس مؤمنان باید که با کافران بدوستی نگیرند جمعی از انصار با رؤسای
یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات و عهد مواخات در میان آورده حق سبحانه
از آن نهی نمود از روی تهدید و گفت ومن یفعل ذلک و هر که بکند این دوستی با دشمنان فلیس
من الله پس نیست آنکس از دین خدای فی شیء در چیزی یعنی از دین حق هیچ ندارد
الا ان تتقوا مگر آنکه بترسید و حذر کنید منهم از ضررهای کافران تقیة ترسیدنی و حذر کردنی
حکم تقیه در ابتداء اسلام و قبل از استحکام امور دین بوده اما امروز رخصت تقیه جز در دار
الحرب نیست ویحذرکم الله و میترساند خدای شما را در ارتکاب مناهی نفسه از عذاب نفس خود
یعنی عذابی که صادر باشد از محض قهاریت حق سبحانه و تعالی بی واسطه غیری نفس عبارتست
از ذات چیزی و حقیقت و هویت او و بس هر کجا لفظ نفس در شأن حق سبحانه نفس ایراد کنند مراد ازان
ذات او باشد والی الله المصیر و بسوی جزای خداوند است بازگشت همه قل ان تخفوا بگو اگر پنهان

الجزء الثامن

دارید مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در سینهای شماست یعنی در دلهای از دوستی کفار أَوْ تُبْدُوهُ یا آشکار کنید
مافی الضمیر خود را یَعْلَمْهُ اللَّهُ خدای از آن میداند وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و میداند آنچه در آسمانها
است از اصنام علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از انواع سفلیات وَاللَّهُ و خدای که علم
ذاتی او بدین همه محیط است عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیز توانا است و قدرت او همه مقدورات
احاطه کرده پس هرچه میکنند میداند و مکافات آن میتواند پس نافرمانی مکنید و بترسید يَوْمَ
تَجِدُ از روزی که بیابد كُلُّ نَفْسٍ هر کسی از عمل کنندگان مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ آنچه کرده باشد
از نیکوی مُحْضَرًا حاضر کرده شده نزدیک خود یعنی ببیند صحایف حسنات را وَمَا عَمِلَتْ
مِنْ سُوءٍ و آنچه کرده باشد از بدی تَوَدُّ دوست دارد آن نفس لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا اگر باشد میان
او وَبَيْنَهُ و میان آن عمل بد أَمَدًا بَعِيدًا اندازه دور یعنی نخواهد که مطلقا عمل خود را ببیند
وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ و حذر میفرماید خدای شما را نَفْسَهُ از نفس خود در فتوحات فرموده که خدای شما را
می ترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تاکید رفع مناسبت میکند میان ذات خود و
خلق ما للتراب و رب الارباب بیت چه نسبت ذره را با عین خورشید چه دعوی خاک را با عالم
پاک وَاللَّهُ رَءُوفٌ و خدای مهربانست بِالْعِبَادِ بر بندگان که مبالغه میکند در تحذیر ایشان
قُلْ إِنْ كُنْتُمْ بگو اگر هستید شما ای یهود و نصاری که لاف نحن ابناء الله و احباؤه در عالم
افکنده اید و دعوی میکنید که تُحِبُّونَ اللَّهَ دوست میدارید خدای را فَاتَّبِعُونِي پس پیروی کنید مرا
يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ تا خدای شما را دوست دارد وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ و بیامرزد شما را
گناهان شما وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است کسانی که بر متابعت راسخ باشند رَحِيمٌ
مهربانست بریشان برحمت خاصه یا خطاب با قریش است که میگفتند ما بتان را برای خدا دوست
میداریم و بشفاعت ایشان نزدیک خدای آسمان امید واریم ایشان را گفتند اگر حق را دوست
میدارید حبیب او را دوست دارید قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ بگو فرمان برید خدای را در اوامر و نواهی
وَالرَّسُولَ و پیغمبر او را در احکام شرع فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند از طاعت
خدا و رسول فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ پس بدرستی که خدای دوست نمیدارد کافران را وضع
مظهر در موضع دلالت بر آن میکند که تولی از اطاعت خدای و رسول کفر است إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ
بدرستی که خدای برگزید آدَمَ آدم را که ابو البشر است بتعلیم اسماء و سجده ملائکه و ابوت انبیا
و اصفیا وَنُوحًا و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت متقدمه وَآلَ إِبْرَاهِيمَ
و نفس ابراهیم را بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت ادیان و بنای خانه کعبه وَآلَ عِمْرَانَ
و آل موسی و هارون بودند برسالت و تکلیم عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان و گفته اند

بن عمران پدر مریم است وآل او مریم وعیسی بودند که خدای ایشانرا برگزید مریم را بقدس وطهارت
وعیسی را بکتاب ورسالت ذُرِّيَّةً وهمچنین برگزید فرزندان این پیغمبرانرا بَعْضُهَا برخی از
ایشان مِنْ بَعْضٍ از بعضی زاده شده مراد اولاد پسندیده اند از آبا برگزیدرا وَاللَّهُ سَمِيعٌ
وخدای شنواست مر اقوال باطله یهود را که گفتند نحن ابناء الله یا مر خرافات نصاری را که میگویند
عمرانرا گفتند ابن الله عَلِيمٌ داناست بامراض فاسده ایشان از این مقالات إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ
یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقوذ بود در وقتی که حامله شد رَبِّ
إِنِّي نَذَرْتُ ای پروردگار من بدرستی که نذر کردم من لَكَ برای تو مَا فِي بَطْنِي آنچه در شکم
منست مُحَرَّرًا آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیا تا خاص ترا پرستد وخدمت مسجد تو کند
در آن وقت خدمت مسجد قدس را بزرگ میداشتند وفرزندانرا برای آنکار نذر میکردند
ودر شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد والدین در چنین نذرها فریضه بود بعد از نذر حنه
شوهر او عمران گفت ویحک این چیست که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد وخدمت مسجد را
نشاید بر زبان حنه جاری شد که فَتَقَبَّلْ مِنِّي پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کردم
إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ بدرستی که تو شنوای سخن را که در باب نذر گفتم الْعَلِيمُ دانای بقصد من درین
نذر که جز رضای تو نخواستم فَلَمَّا وَضَعَتْهَا پس آنهنگام که بنهاد بار خود را ضمیرها باید بتسمیه است
باندین قَالَتْ گفت بر سبیل اعتذار وتحسر رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ ای پروردگار من
بدرستی که من نهادم آن بار را فرزندی ماده وَاللَّهُ أَعْلَمُ وخدای داناتر است بِمَا وَضَعَتْ
بآنچه بار نهاد حفص وضعت خواند یعنی خدای داناتر است بآنچه حنه وضع کرد وبقراءت بکر این
جمله مقول قول حنه است وبقراءة حفص سخن نفس قول الله تعالی وَلَيْسَ الذَّكَرُ وگفته
حنه که نیست فرزندی که من طلب کردم برای خدمت کنیسه كَالْأُنْثَىٰ همچو فرزند ماده که بمن
داده وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا وبدرستی که من نام نهادم اورا مَرْيَمَ معنی این لفظ بزبان ایشان امة الله
است یعنی کنیزک خدای وَإِنِّي أُعِيذُهَا وبدرستیکه من نام نهادم اورا در پناه می آرم اورا
بِكَ بحضرت تو وَذُرِّيَّتَهَا وفرزندان اورا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از وسوسه دیو سرکش
رانده شده یا از مس او برکت دعاء حنه پروردگار مریم وعیسی را از مس شیطان محفوظ
ساخته ودر حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت
تا آن فرزند فریاد برکشد از مس شیطان الا مریم وپسر او که از این صورت محروس ومحفوظ بودند
فَتَقَبَّلَهَا پس فرا پذیرفت مریم را رَبُّهَا پروردگار او بِقَبُولٍ حَسَنٍ به پذیرفتن نیکو جهت
خدمت خانه وَأَنْبَتَهَا وبرویانید اورا یعنی نشو ونما داد نَبَاتًا حَسَنًا نشو ونمای نیکو یعنی پرورش بانیت

۲۵

و گویند

بر صلاح و عصمت و سداد و معرفت که چون بر نه سالگی رسید بانواع عبادات بر همه احبار غالب شد
پرورش حسن تخلق او بود با خلاق ربانی القصه مادر بعد از ولادت او را به بیت المقدس آورده
سپرد و به احبار را گفت دونکم هذه النذیرة این نذر کرده شده را که از آن خدایست بزرگان
به قبول وی رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا وقتی که قرعه زدند بر آن وجه که قلمهای
خود را که بدان کتابت تورات کرده بودند بکنار نهر اردن برده و در جوی آب افکندند بشرط آنکه
قلم هر کس بر سر آب بر ایستد مریم بدو متعلق باشد القصه قلم زکریا بروی آب آمد و کفایت
مریم بر زکریا عم مقرر شد وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا و در سپرد حق تعالی مریم را به زکریا و زکریا او را بخانه
برده جهت ارضاع دایه مقرر فرمود و چون از حد طفولیت در گذشت او را بمسجد آورده
غرفه که جز بنردبان صعود بدان میسر نشدی برای او ترتیب داد و هر گاه که زکریا از منزل حال
او فارغ شدی در غرفه بقفل محکم بسته کلید با خود داشتی و در حفاظت و حراست او
باقصی الغایت کوشش نمودی تا مریم متکفل بزرگ شد و انوار ولایت بر صفحات احوال او لایح
گشت كُلَّمَا دَخَلَ هر گاه در آمدی عَلَيْهَا بر مریم زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ زکریا بغرفه که آنجای بود وَجَدَ
می یافت عِنْدَهَا رِزْقًا نزدیک او روزی و آن میوهای تابستانی بود در میانه زمستان و میوه
زمستانی در فصل تابستان زکریا چند نوبت که این صورت معاینه دید قَالَ يَا مَرْيَمُ گفت
أَنَّىٰ لَكِ از کجاست مر ترا هَٰذَا این میوه در غیر وقت او قَالَتْ گفت مریم هُوَ
این رزق که می بینی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدا است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يَرْزُقُ روزی
مَنْ يَشَاءُ روزی میدهد هر که را میخواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بسیار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق
در آن وقت که زکریا ثمره تازه دید هنگام آنکه سال ها کی طمعش افتاد با وجود کبر سن
بوجود فرزندی پس در میان محراب هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا بخواند زکریا رَبَّهُ پروردگار خود را قَالَ رَبِّ
گفت ای آفریدگار من هَبْ لِي ببخش مرا مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً فرزندی پاک
از آلایش گناه إِنَّكَ بدرستی که تو ای کریم سَمِيعُ الدُّعَاءِ شنونده دعای یعنی اجابت کننده
آنی فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ پس ندا کردند او را فرشتگان و گویند همین جبرئیل بوده و بجهت تعظیم
او را بطریق جمع یاد کرد وَهُوَ قَائِمٌ و حال آنکه زکریا ایستاده بود يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ نماز میگذارد
در محراب مریم یا در محرابی که داشت أَنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُبَشِّرُكَ مژده میدهد ترا
بِيَحْيَىٰ بفرزندی که نام او یحیی است و معنی یحیی آنست که نام پدر بوی زنده یافت مُصَدِّقًا
در حالتی که این فرزند باور کننده باشد و ایمان آرنده بِكَلِمَةٍ بعیسی که او کلمه ایست مِنَ اللَّهِ
از نزدیک خداوند آورده اند که اول کسی که بعیسی ایمان آورد یحیی بود علیه السلام و دیگر صفت

یحیی است وَسَيِّدًا و مهتری بحلم و علم و تقوی که مرابط بیاد دست آراسته وَحَصُورًا و باز ایستاد
از زنان یا خود را بازدارنده از لهو و لعب وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ و پیغمبری ناشی شده از
شایسته حالان یعنی ذکریا و اباء او و صلاح آن باشد که حقوق خالق و خلایق بر وجهی ادا
کند که باید و شاید و چون ذکریا را بچنین فرزندی بشارت دادند قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار
من أَنَّى يَكُونُ لِي از کجا شود مرا غُلَامٌ پسری وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ و بدرستی که رسیده
است مرا پیری و بزرگ سالی وَامْرَأَتِي و زن من یعنی ایشاع و او خواهر مادر مریم بود عَاقِرٌ
نازاینده با آنکه ما را جوان میسازی یا در همین پیری فرزند میدهی قَالَ گفت خدای یا جبرئیل
گفت بزبان خدای كَذَٰلِكَ همچنین برهمین حال که هستید از پیری اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ خدای میکند
آنچه میخواهد بر وفق عادت و خلاف آن قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي گفت ذکریا ای پروردگار من
ظاهر گردان برای من آيَةً نشانه که مرا از حمل ایشاع بولد خبردار کند قَالَ گفت جبرئیل
که خدای میگوید آيَتُكَ نشانه تو أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ آنست که سخن نگویی یعنی قادر نباشی
بر سخن گفتن با مردمان ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سه شبانروز إِلَّا رَمْزًا مگر آنکه اشارت کنی بچشم یا سر
یا دست یا بر زمین نویسی وَاذْكُرْ رَبَّكَ و یاد کن پروردگار خود را كَثِيرًا بسیار وَسَبِّحْ و تسبیح
گوی او را بِالْعَشِيِّ در شبانگاه وَالْإِبْكَارِ و در بامداد باقی قصه ذکریا در سوره مریم خواهد آمد
وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ و یاد کن آن زمانی را که گفت جبرئیل با جمعی از ملایکه مشافهه گفتند يَا مَرْيَمُ
ای پرستار خدای إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ بدرستی که خدای ترا برگزید برای عبادت یا قبول کرد ترا
بجنست یا پرورش داد بنعمت وَطَهَّرَكِ و پاک ساخت از لوث شرک یا از قاذوراتی که زنان را است
می باشد چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادات قبیحه وَاصْطَفَاكِ کرر از برای تاکید
یعنی بی شبهه ترا برگزید عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ بر زنان عالمیان بآنکه ترا بی شوهر فرزند داد
و بنفخ جبرئیل مخصوص گردانید يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي ای مریم فرمان بردار باش لِرَبِّكِ مر آفریننده
و پرورنده خود را وَاسْجُدِي و سجده کن خدای را وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ و رکوع آر با رکوع
کنندگان مریم را حکم بود که نماز بجماعت گذارد با احبار بیت المقدس ذَٰلِكَ اینها که ذکر کرده شده
در بیان این حدیث مریم و زکریا و یحیی مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از اخبار پوشیده است که با جهت
اظهار اعجاز تو نُوحِيهِ إِلَيْكَ وحی میکنیم و بزبان جبرئیل بتو میفرستیم وَمَا كُنْتَ و تو نبودی
ای محمد لَدَيْهِمْ نزدیک احبار بیت المقدس إِذْ يُلْقُونَ آنگاهی که می انداختند از برای قرعه أَقْلَامَهُمْ
قلمها یا کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند أَيُّهُمْ کدام از ایشان يَكْفُلُ مَرْيَمَ پای بند آن شود
بتعهد مریم وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ و تو نبودی نزدیک ایشان إِذْ يَخْتَصِمُونَ آن وقت که مخاصمت

میکردند

بیکردند برای کفالت مریم إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ دیگر یاد کن از آنکه گفتند فرشتگان و اصح آنست که
جبرئیل گفت يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ ای مریم [illegible] که خدای يُبَشِّرُكِ مژده میدهد ترا بِكَلِمَةٍ مِنْهُ
بکلمه از وی مراد حضرت عیسی است [illegible] گفت که بکلمه کن حاصل شد بی پدر و کن جوهر
مخلوق فی ابنی آدم بواسطه ای [illegible] وی پیدا شد از اما آن سبب شعار رفته و والد باشد مفقود
است در حق عیسی لاجرم اضافت حد وی او بکلمه اکمل و اتم تواند بود اسْمُهُ نام آن کلمه الْمَسِيحُ
عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ مسیح لقب است و عیسی اسم و تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه
گوییم نام پیغمبر ما مصطفی محمد است صلی الله علیه وسلم و علی جمیع الانبیاء والمرسلین مسیح یعنی
مسیحا باشد یعنی مبارک وَجِيهًا روی شناس و تمام قدر فِي الدُّنْيَا در دنیا بطا [illegible]
یا بمخلوق شدن بی پدر یا برفع بر آسمان یا بنصرة دین محمدی در آخر الزمان [illegible]
وَالْآخِرَةِ و در آخرت بشفاعت است یا بعلو درجه وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ و از نزدیک کردانیدها شدگا
است بکرامت خدای وَيُكَلِّمُ النَّاسَ و سخن گوید این فرزند با مردم فِي الْمَهْدِ در کنار تو که بجای
مهد باشد اول یا در زمان مهد بوقتی که شایسته گهواره بود وَكَهْلًا و سخن گوید در وقتی که
کهل باشد یعنی دعوی کلام او در مهد معجزه بود و در کهولت دعوت وَمِنَ الصَّالِحِينَ و از شایستگان
است قَالَتْ رَبِّ گفت مریم از روی استفهام یا بطریق استعظام ای پروردگار من أَنَّى يَكُونُ
از کجا و بچه وجه باشد لِي وَلَدٌ مرا فرزندی وَلَمْ يَمْسَسْنِي و حال آنکه مرا مس نکرده است
بَشَرٌ هیچ بشری و این خارج است از عادت که بی شوهر از زنی فرزند آید قَالَ كَذَٰلِكِ
گفت جبرئیل بر همین حال که تو هستی بی مساس بشری اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ خدای می آفریند
آنچه میخواهد إِذَا قَضَىٰ چون خدای حکم کند أَمْرًا کاری را فَإِنَّمَا يَقُولُ پس جز این نیست که گوید
لَهُ مر آن چیزی را که معلوم اوست كُنْ بباش فَيَكُونُ پس بباشد گفته اند لفظ کن اخبار
است از سرعت تکون اشیاء بتکوین او یعنی هست کردن خلق برو دشوار نیست چنانچه
قادر است بر خلق اشیا باسباب و مواد همچنان قدرت دارد بر آفریدن ایشان رفع سبب
بی و ماده نظم اگر از وی پدید گشت سبب بی سبب آفرینش عجب قدرت او را
که عجز نیست در آن حجت از این نوع کارها آسان وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ و بیاموزد خدای
او را کتابهای فرو فرستاده پیش از آن چون صحف شیث و ابراهیم و جز آن وَالْحِكْمَةَ
و علم حلال و حرام که حکمت شریعت است وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و تعلیم دهد او را تورات و انجیل
تخصیص آن از کتب منزله جهت تفضیل است وَرَسُولًا و گردانند او را فرستاده بحق إِلَىٰ بَنِي
إِسْرَائِيلَ بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی با ایشان أَنِّي بآنکه من قَدْ جِئْتُكُمْ

بتحقیق آمدم بشما بِآيَةٍ بعلامتی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما و آن علامت گواه رسالت من است که مراد
از آیت جنس است نه فرد زیرا که پنج علامت ذکر میکند اول أَنِّي أَخْلُقُ بدرستیکه من میسازم
و تصویر میکنم لَكُمْ برای شما مِنَ الطِّينِ از گل كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ مانند شکل مرغ فَأَنْفُخُ پس میدمم نفس
خود را فِيهِ در آن مرغ از گل ساخته فَيَكُونُ پس میگردد آن گل مصور طَيْرًا مرغی زنده پروان
کننده بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدای یا بمشیت او گویند بشکل خفاش مرغی از گل میساخت و بر دست
گرفته نفس در وی میدمید بقدرت ربانی طیران و چون از نظر خلق غایب میشد مرده بر زمین می افتاد
علامت دوم وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ و بِه میکنم نابینای مادرزاد را علامت سیم وَالْأَبْرَصَ
و پاک میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض او چهارم وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ و زنده
میکنم مردگان را بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای تکرار این کلمه برای دفع توهم الوهیت است زیرا که وقوع
احیا از مخلوق صورت نه بندد و مفسران برانند که عیسی عم چهار مرده را زنده کرده یکی از
ایشان سام بن نوح عم که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود علامت پنجم وَأُنَبِّئُكُمْ
و خبر میدهم شما را بِمَا تَأْكُلُونَ بآنچه شما میخورید وَمَا تَدَّخِرُونَ و آنچه ذخیره میکنید فِي بُيُوتِكُمْ
در خانهای خویش مشهور آنست که در مکتب با کودکان گفتی که پدر و امهات شما فلان طعام
خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده اند و ایشان بخانه آمدندی و کیفیت ماکولات و مدخرات
باز گفتندی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه درین پنج معجزه لَآيَةً لَكُمْ هر آینه علامتی است مر شما را
و دلالتی بر صدق دعوی من إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان که این معجزه ایست
با ایمان آورندگان که من پیغمبرم وَمُصَدِّقًا و آمدم بشما باور دارنده لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آنچه پیش
که پیش از من بود مِنَ التَّوْرَاةِ از توریت که آن کتاب موسی عم است و من نقض نکننده شریعت اویم
وَلِأُحِلَّ لَكُمْ و دیگر برای آن آمدم تا حلال کنم بر شما بَعْضَ الَّذِي بعضی از آنچه بحکم شریعت موسی
حُرِّمَ عَلَيْكُمْ حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان
و تعظیم شنبه بردارم وَجِئْتُكُمْ و آمدم پیش شما بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ بنشانی از پروردگار شما
مراد معجزات و دلایل است و ایراد آیت بلفظ واحد تنبیه است بر آنکه در دلالت حکم یک آیت
دارند فَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در مخالفت من وَأَطِيعُونِ و مرا فرمان برید در قبول دعوت
حق إِنَّ اللَّهَ رَبِّي بتحقیق که خدای است پروردگار من وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شماست
فَاعْبُدُوهُ پس بپرستید او را هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست و رساننده بمنزل
مقصود فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ پس آنگاه که دریافت عیسی مِنْهُمُ الْكُفْرَ از یهود کلمه که دلالت
کرد بر کفر ایشان و آن اسماع در مشاورت بر قتل وی بود چون عیسی عم اظهار دعوت کرد جهودان

بقصد وی برخاستند عیسی علیه السلام و از عوده از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب
دریای نیل جماعتی صیادان دید که ماهی میگرفتند عیسی علیه السلام بایشان گفت بیائید تا بهتر
ازین صیادی پیش گیریم آن کدام است فرمود که بیائید تا مادام توجه توحید افکنیم اگر اینجا شکار
ماهی میکنیم انجا شکار ارباب الاشیاء کماهی کنیم و در معالم آورده که عیسی گفت بیائید تا مردمان
صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی بن مریم عبد الله و رسوله ایشان بوی ایمان
آوردند بعد از آن قال گفت عیسی هم من انصاری کیانند از شما یاران من الی الله در کار خدای
تا وقتی که نصرت الهی در رسد قال الحواریون گفتند حواریان یعنی این جماعت صیادان و گفته
اند حواریان کازران و رنگرزان بودند و معنی حواری خاصه و برگزیده باشد این خاصگان
در جواب عیسی علیه السلام گفتند نحن انصار الله ما یاران خدائیم یعنی نصرت کنندگان دین
وی آمنا بالله بگرویده ایم بخدای واشهد و تو ای عیسی گواه باش بانا مسلمون بآنکه ما
گردن نهادگانیم دین خدای پس دعا کردند که ربنا آمنا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بما
انزلت بآنچه فرستادی یعنی انجیل واتبعنا الرسول و پیروی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی
فاکتبنا پس بنویس ما را بقلم کرم عمیم در جریده احسان قدیم مع الشاهدین با آنها که گواهانند
ترا بوحدانیت و انبیا را بتصدیق و گفته اند کتابت بمعنی جعل است و مراد از شاهدین
است بزرگوار سید مختار و معنی دعای حواریان اینکه خدایا جمع کن میان ما و امت محمد صلعم
که ببرکت آنحضرت که از همه امتان کاملند و افضل و بحکم نحن الآخرون السابقون حلوای
آخرند و نمک اول بیت هست از پیغمبران او خوبتر امتش از امتان محبوبتر
ومکروا و مکر کردند انکسانی که عیسی علیه السلام از ایشان احساس کفر کرده بود بران
وجه که جمعی را بر انگیختند که هرجا عیسی ع ببینند بغفلت بکشند و اصح آنست که بنی اسرائیل
عیسی را ببستند و آوردند و در خانه محبوس ساختند شب همه شب پاس داشتند و علی
الصباح مجتمع گشته مهتر خود را که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون
آرد حق سبحانه عیسی را در آن شب بآسمان برده بود همین که یهودا بخانه درآمد و عیسی را
ندید حق سبحانه شبه عیسی بر وی افکند چون بیرون آمد و خواست که گوید که عیسی درینجا نیست
در وی آویختند و هرچند استغاثه کرد که من فلان کسم بجای نرسید و او را بردار آویختند
تیرباران کردند اینست که خدای تعالی فرمود که ایشان مکر کردند ومکر الله و خدای
جزای مکر بدیشان رسانید تا یاران خود را بخواری تمام بکشتند والله خیر الماکرین و خدای
بهترین مکافات کنندگان است اهل مکر را اذ قال الله یاد کن آنرا که گفت خدای

تلث

یا عیسی انی متوفیک ای عیسی بدرستی که من فرا گیرنده توام در دنیا ورافعک الی و بردارنده توام
بسوی خود یعنی بمقر ملائکه خود ومطهرک وپاک کننده ونجات دهنده توام من الذین کفروا از
قصد ومکر آنکسان که کافر شدند بتو وجاعل الذین اتبعوک وکردانندهٔ آنکسانم که متابعت تو کردند
یعنی مومنان از امت تو فوق الذین کفروا بالای آنانکه کافر شدند بتو یعنی یهود واین فوقیت یا از
بود که نصاری غلبه کردند بحجت وبرهان در اثبات رسالت عیسی عم یا غالب شدند بر ایشان بشمشیر
بواسطه معاونت قیاصره وبتوسط ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود الی یوم القیمة تا روز
رستخیز ثم الی مرجعکم پس بسوی منست بازکشت همه شما یعنی عیسی ومتابعان ومنکران او
فاحکم بینکم پس حکم کنیم براستی میان شما فیما کنتم فیه تختلفون در آن چیز که شما هستید
در وی اختلاف میکنید یهود موسی را معتقدند وعیسی ومحمد را علیهما السلام منکرند ونصاری
موسی وعیسی را تصدیق میکنند وبمحمد علیه السلام منکروند وبثالث ثلاثة قایلند ومومنان
میکویند نعم یکی است وموسی وعیسی علیهم الصلوة والسلام فرستادکان اویند بحق پس حکم
فرموده که بر نسبت این طوایف حکم کنم فاما الذین کفروا پس اما آنکه کافر شدند یعنی یهود و
نصاری فاعذبهم پس عذاب کنم ایشان را عذابا شدیدا عذابی سخت فی الدنیا درین سرای
بقتل وسبی ولزوم جزیه وخواری والآخرة ودر آن سرای بانواع عقوبات وخلود در دوزخ
وما لهم من ناصرین ونیست مرین کافران را هیچ یاران ونصرت دهندکان که منع عذاب ایشان
واما الذین آمنوا واما آنکسانی که ایمان آوردند یعنی امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وعملوا الصالحات
وعمل صالح کردند فیوفیهم پس تمام بدهیم ایشان را حفص یوفیهم خواند یعنی جزای
بدهد اجورهم مزدهای ایشان در دنیا بنیک نامی ودر عقبی بدرستکاری والله لا یحب
الظالمین وخدای دوست نمیدارد ستمکاران را ذلک این کلام که مذکور شد در قصص انبیا
نتلوه علیک میخوانیم آنرا بر تو من الآیات وآن از علامات نبوت ودلالت رسالتست
والذکر الحکیم واز یادکردی است محکم از تطرق خلل وتعرض زلل یعنی قرآن آورده اند
که بعد بیان قصه عیسی نصاری نجران زبان اعتراض کشاده کفتند ای محمد تو چرا عیسی را
دشنام میدهی ونام بندکی بر وی نهی خواجه عالم فرمود که عیاذا بالله که نام عبد الله بر عیسی را
دشنام باشد او بنده ایست فرستاده خدای وکلمه ایست القا کرده، بقبول عذر ایشان آتش
غضب بر افروخت وکفتند هیچ از زمین دین باشد که انسانی بی پدر مخلوق کردد حق تعالی
آیت فرستاد که ان مثل عیسی بدرستی که صفت عیسی وشان عجیب او عند الله نزدیک خدای
یعنی در علم وقدرت او که انسانی بی پدر بیافرید کمثل آدم همچو صفت آدم است وشما تصدیق میکنید

که ادمي

که او بی پدر از مادر مخلوق شد و حال آنکه او را ابن الله میگویند پس تخصیص که از مادر بی پدر
در وجود آید چگونه او را پسر خدا میخوانند و گفته اند مماثلت مشارکت در بعضی اوصاف
پس عیسی مثل آدم باشد در احد الطرفین که عدم ابست یا در آنکه موجودیست خارج از عادت
از عادت مستمره امام قشیری میفرماید که تخصیص کرد هر دو را بتطهیر روح ایشان از
مرور بر ممر اصلاب و بحقیقت وجه مماثلت ظهور هر دو بی غیر است بمحض قدرت بر وجه
خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند خَلَقَهُ بیافرید خدای قالب او را مِن تُرَابٍ از خاک
ثُمَّ قَالَ لَهُ پس گفت مر آن قالب مصور مسوی را بحکم کن كُن بباش زنده بروح
فَيَكُونُ پس ببود زنده میفرماید که همچنانچه خاک را گفتم آدم باش و مادر را گفتم عیسی شو
الْحَقُّ این خبر که از عیسی گفته شود درست و راستست نه بیغاسیست رسیده مِن رَّبِّكَ
از پروردگار تو بتو فَلَا تَكُن مِّنَ الْمُمْتَرِينَ پس مباش از شک آرندگان مراد تاکید است
بر یادتی یقین و ثبات بر آن واضح آنست که ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم
اما مقصد خطاب امت آنحضرت اند یعنی ای مؤمنان شما مباشید از جماعت که شک دارند
در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در گمان میفتید چون نصاری که در ظلمت ظن و تخمین
ماندند لعنهم الله و این تمثیل را شاعر کی داند نظم زانسر یقین حرفی نخوانده اند بر ناله
گمان محبوس ماندند بدین سان [illegible] تاپی به بستر دیده ایشان حجابی چه
چند چشم نابینا ز خورشید چه داند دیو سر جام جمشید فَمَنْ حَاجَّكَ پس هر که
خصومت کند با تو و مجادله نماید فِيهِ در باب عیسی مِن بَعْدِ مَا جَاءَكَ پس از آنکه
بتو آمد مِنَ الْعِلْمِ از دانستن عیسی که بنده و رسول
خداست فَقُلْ تَعَالَوْا پس بگو ایشانرا که بیائید از برای مباهله نَدْعُ بخوانیم أَبْنَاءَنَا
وَأَبْنَاءَكُمْ پسران ما و پسران شما را وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ و زنان ما و زنان شما را وَأَنفُسَنَا
وَأَنفُسَكُمْ و نزدیکان خود و نزدیکان شما را ثُمَّ نَبْتَهِلْ پس جهد کنیم در تضرع و دعا یا
طلب کنیم بر یکدیگر فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ پس بکنیم لعنت خدا را عَلَى الْكَاذِبِينَ بر دروغ گویان
یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیت نازل شد حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه
وفد نجران را طلبیده گفت هر چند در حجت ای اقوام شما در عناد و منازعت می افزائید اکنون
بیائید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد و نصاری بدان
صورت راضی شده زمان و مکان مقرر ساختند و روز دیگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حسین را
رضی بر دوش داشته دست و حسن رضی را گرفته و فاطمه زهرا رضی الله عنها از عقب و علی مرتضی رض

بعد از آن روان شدند و خواجه عالم با ایشان و فرمود که چون من دعا کنم شما آمین گویید از آن
جانب ترسایان بعد از تاملات فراوان از مباهله پشیمان شدند و صلاح کار خود در صلح
دیدند و با این همه در برابر پیغمبر صف برکشیدند چون نظر ایشان حضرت سید عالم با اهل
بیت بدید فریاد برکشید که ای یاران از مباهله این بزرگواران بپرهیزید چه من رویهای
بینم که اگر از خدای تعالی درخواهد کوهها را از موضع آن زایل کند بیقین میدانم که اگر از خدا
درخواهیم و با ایشان مباهله کنید یک ترسا بر روی زمین زنده نماند پس صلح کردند بر آنکه
هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند و سی زره بستانند تسلیم مسلمانان نمایند
بر این منوال صلح نامه نوشت بمنازل خود رفتند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود
که اگر اهل نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشان را مسخ کردی بوزینه و آتش بر ایشان
فرو ریختی و جمله اهل نجران تا عصافیر در سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی إِنَّ هَٰذَا
بدرستی که این قصها که مذکور شد لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ هر آینه آنست خبر راست و درست
وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و نیست هیچ معبودی سزای پرستش إِلَّا اللَّهُ مگر اوست که استحقاق عبودیت
او را ثابتست وَإِنَّ اللَّهَ و بتحقیق که خدای تعالی لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اوست غالب و قوی محکم
کار فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند ترسایان و روی از مباهله برتابند فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که
خدای عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ داناست [illegible]ساد تباه کاران وضع مظهر بجای مضمر تنبیه دلیل است
بر آنکه حقیقت فساد اعراض است از طریق توحید بیت هر که برین ره نرفت راه بجای
نبرد هر که ازین رخ بتافت روی رهایی ندید قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب خطاب
با ترسایانست قتاده میفرماید که یهود مدینه نیز درین خطاب
داخل اند و بعضی برین خطاب اینستکه تَعَالَوْا بیایید إِلَىٰ كَلِمَةٍ بسوی سخنی راست سَوَاءٍ بَيْنَنَا
وَبَيْنَكُمْ برابر است میان ما و شما یعنی کلمه که مردم یابد که در آن یکسان باشند و مراد از کلمه
اینجا سخنیست که أَلَّا نَعْبُدَ یکی آنکه نپرستیم إِلَّا اللَّهَ مگر خدا را نه غیر یعنی یهود و نصاری را است
در عبادت عزیر و عیسی وَلَا نُشْرِكَ و دویم آنکه شرک نیاوریم بِهِ بخدای شَيْئًا چیزی و شرک
این هر دو گروه ظاهر است وَلَا يَتَّخِذَ و سیم آنکه فرا نگیرد بَعْضُنَا بَعْضًا بعضی از ما بعضی دیگر را
أَرْبَابًا خدایان مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای تعالی اتخاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را
سجده میکردند و میگفتند از کمال ریاضت از حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهر است
و اتخاذ ارباب از یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند
اهل کتاب ازین کلمه عدل فَقُولُوا اشْهَدُوا پس بگویید شمای پیغمبر و اصحاب مر ایشان را که گواه

باشید

باشید بِأَنَّا مُسْلِمُونَ بانکه ما مسلمانیم یَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری لِمَ تُحَاجُّونَ چرا
شما هر دو گروه مخاصمت میکنید فِي إِبْرَاهِيمَ در دین ابراهیم مدعای یهود آن بوده که ابراهیم
یهودی بوده و ترسایان میگفتند نصرانی بوده حق تعالی فرمود که چرا در دین او مجادله مینمائید
و او را جهود و ترسا میخوانید وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وحال آنکه فرستاده نشد توریت
که یهود بر شریعت او عمل میکنند وَالْإِنْجِيلُ و نه انجیل که نصاری حکم او را کردن دارند
إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ مگر بعد از زمان ابراهیم و مقرر است که ابراهیم پیش از موسی بوده بهزار سال
و قبل از عیسی بوده و دو هزار سال و چگونه او دین دو پیغمبر و شریعت و امت ایشان
مقدم بوده باشد اسناد یهودیت و نصرانیه و چگونه توان کرد أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا درنمی یابید
و بعقل سخن خود نمیکنید هَا أَنْتُمْ تنبیه میکند که گوش دارید شما هَؤُلَاءِ آن گروه
که حَاجَجْتُمْ خصومت کردید و حجت آوردید فِيمَا لَكُمْ در آن چیزی که مر شما را بِهِ
عِلْمٌ بآن چیز دانش هست یعنی نعت محمد را صلی الله که در توریت و انجیل خوانده بودید
و آنرا تغییر دادید فَلِمَ تُحَاجُّونَ پس چرا حجت می آرید فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ در آن چیزی که
نیست شما را بِهِ عِلْمٌ بآن چیزی دانشی یعنی قصه ابراهیم در کتاب شما نیست که او یهودی
بوده یا نصرانی وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند که ابراهیم بر دین هیچ یکی از شما نبود وَأَنْتُمْ
لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید حقیقت حال او را مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ نبود ابراهیم علیه السلام
يَهُودِيًّا جهود وَلَا نَصْرَانِيًّا و نه ترسا وَلَكِنْ كَانَ ولیکن بود حَنِيفًا پاک و موحد و منحرف
از عقاید زیغ مُسْلِمًا مخلص و تسلیم کننده وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود از مشرکان که آن
تعریض باهل کتاب است که مشرک شدند باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ
بدرستی که سزاوارترین مردمان بِإِبْرَاهِيمَ بدین ابراهیم لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ هر آینه آنکسانند
که پیروی کردند او را در زمان او وَهَذَا النَّبِيُّ و دیگر این پیغمبر که بر ملت اوست وَ
الَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند بدین پیغمبر جمعی از معارف اهل کتاب با مسلمانان
در مقام مجادله گفتند که ما بتعظیم ملت ابراهیم سزاوارتریم که او یهودی و نصرانی بوده
و محمد را صلی الله علیه وسلم حسد بر آن داشت که خود را بملت ابراهیم منسوب سازد
این آیت در رد ایشان نازل شد و اصح آنست که بر وفق قول نجاشی رض فرود آمد
در وقتی که جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه با جمعی مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده
بودند و قریش عمرو عاص و عبد الله بن ابی ربیعه را با هدایا پیش نجاشی فرستاده
تا مسلمانان را بدست ایشان باز دهد القصه مجلس ساختند و جعفر با عمرو و عبد الله

مناظره کرد

وایشانرا مکرم ساخت و نجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد و نجاشی و اساقفه ایشان در
استماع قرآن رقت ورزیدند و جعفر و قوم او را گفت نترسید که هیچ تفرقه بشما نخواهد
رسید بحزب ابراهیم عمرو عاص گفت حزب ابراهیم کیانند نجاشی گفت این گروه که می
بینی و این پیغمبری که ایشان از نزد وی آمده اند عمرو را این سخن خوش نیامد و انکار وی
کرد که ابراهیم از ما بوده و ما بوی سزاوارتریم حق تعالی موافق سخن نجاشی که در حبشه می
گفت این آیت در مدینه فرو فرستاد که سزاوارتر بابراهیم حضرت پیغمبر است و اصحاب او
وَاللّٰهُ وخدای وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ دوست مؤمنان و سازنده کار ایشانست وَدَّتْ طَائِفَةٌ
آرزو بردند گروهی مِنْ أَهْلِ الْكِتٰبِ از یهود لَوْ يُضِلُّونَكُمْ اگر شمارا گمراه گردانند
خطاب با حذیفه و عمار است که ایشانرا بدین خود دعوت میکردند چنانچه در سوره بقره
گذشت و میخواستند که از راه راست بیفکنند وَمَا يُضِلُّونَ و گمراه نمی سازند إِلَّا أَنْفُسَهُمْ
مگر نفسهای خود را چه وبال اضلال بدیشان عاید است وَمَا يَشْعُرُونَ و نمی دانند که
آن زیان بخود می رسانند يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای گروه یهود و نصاری لِمَ تَكْفُرُونَ چرا کافر
میشوید بِآيَاتِ اللّٰهِ بقرآن یا بنعت محمد وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و حال آنکه شما گواهی میدهید
که توریة و انجیل حق است و نعت او در هر دو کتاب هست يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای گروه
یهود لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ چرا می آمیزید راستی را بِالْبَاطِلِ بکجی و ناراستی یا خلط میکنید
توریة بمحرفات خود یا میپوشید اقراری را که قبل از بعثت پیغمبر آخر الزمان داشتید
بانکاری که بعد از ان دارید وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ و چرا میپوشید سخن راست را که وصف حضرت
مصطفی است صلی الله علیه وسلم وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنست که شما میدانید که آن حق است یا
میدانید که از ان حسد می پوشید و بعناد در اخفای آن میکوشید و گفته اند میپوشید
و میدانید که پوشیده نخواهد ماند چه چراغی که افروخته عنایت الهی است بدم هر دو نفسی
منطفی نگردد والله متم نوره بیت لشکر باد گر جهان گیرد * شمع خورشید از ان نمیرد
وَقَالَتْ طَائِفَةٌ و گفتند گروهی مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از یهود و ایشان دوازده تن بودند
از خیبر و عرینه اتفاق کردند که اول روز بدین محمد صلی الله علیه وسلم درآیند از روی مکر و حیله
و آخر روز جدا شده فرا نمایند که ما در کتاب خویش تأمل کردیم و با علما و احبار مجادله بسیار
نمودیم بطلان دین و فساد آئین شما بر ما روشن شد و نشانهای نبی موعود در پیغمبر شما
موجود نیست یمکن که بدین حیله بعضی از اصحاب در تردد افتند و گویند اینها اهل
کتابند و سخن چنین از روی گزاف نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف الحق یا شد

نخواهند

خواهند نهفت شاید که از طریق تصدیق محمد صلی الله علیه وسلم منحرف شوند بدین مایر اینحق بجهت نخم
مؤمنان را ازین مکر آگاهی داد و آیه فرستاد که میان یکدیگر گفتند گروهی از اهل کتاب یعنی
آن دوازده تن که گفته اند آمِنُوا ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بِالَّذِي بدانچه
أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا و فرو فرستاده شده است بمؤمنان یعنی قرآن وَجْهَ النَّهَارِ در اول
روز وَاكْفُرُوا آخِرَهُ و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز چنانچه در اول روز اقرار کرده بید
لَعَلَّهُمْ شاید که مؤمنان بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک افتاده يَرْجِعُونَ باز گردند
از دین خود چون چنین باشد دیدند که زرق ایشان ظاهر شد یهود مدینه را وصیت کردند که وَلَا
تُؤْمِنُوا و تصدیق مکنید إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ مگر آنکسی که پیروی کند دِينَكُمْ دین شما را که یهودیت است
قُلْ إِنَّ الْهُدَى بگو ایشان را که بدرستی که دین حق هُدَى اللَّهِ دین خداست یعنی اسلام این جمله معترضه
بود در میان سخن یهود رد قول ایشان پس باز تتمه قول ایشان را بیان کند که میگفتند که تصدیق
مکنید خبر هم دینان خود را و باور مدارید أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ آنکه داده باشد هیچکس را مِثْلَ
مَا أُوتِيتُمْ مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت أَوْ يُحَاجُّوكُمْ و این را نیز باور مکنید که
مسلمانان با شما مخاصمه کنند عِنْدَ رَبِّكُمْ نزدیک پروردگار شما زیرا که دین شما درست تر است و حجت شما
قوی تر و روشن تر قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بگو بدرستی که بزرگی و مهتری یا افزونی در علم و حکمت بِيَدِ
اللَّهِ بدست تصرف خداوند است يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ میدهد آنرا هر که میخواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای
بسیار واسع است یعنی بسیار رحمت است عَلِيمٌ دانا باهل استحقاق در اعطای فضل يَخْتَصُّ
خاص میگرداند بِرَحْمَتِهِ باسلام یا قرآن یا نبوت مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد و میداند که استحقاق آن دارد
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و از اهل کتاب
مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ کسی باشد که اگر او را امین سازی بِقِنْطَارٍ بهزار و دویست اوقیه از مال يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ
ادا کند آن مال را بتو و او عبد الله سلام بود رضی که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه زر بامانت
بوی داده بود و ابن سلام آن را ادا کرد وَمِنْهُمْ و از ایشان باشد مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ کسی را که امین کردانی
بِدِينَارٍ بیک دینار زر لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا نکند و باز ندهد بتو إِلَّا مَا دُمْتَ مگر آنکه مدام باشی عَلَيْهِ قَائِمًا
بر سر وی ایستاده بجهت تقاضا و آن فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود یکدینار بامانت بدو داده
بودند و در آن خیانت کرد ذَلِكَ این خیانت مر یهود را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که گفتند
لَيْسَ عَلَيْنَا نیست بر ما فِي الْأُمِّيِّينَ در باب خیانت با عرب که خواندن و نویسندن نیستند سَبِيلٌ
گناهی و عقوبتی در آخرت معتقد یهود آن بود که توریت نداند ای است و مال امی را بخود
حلال میدانستند و دیگر میگفتند توریت رها داشته است که با مخالف دین خیانت کنیم وَيَقُولُونَ

ومیگویند در این سخن عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ چه در همه ملل وشرایع باداء امانت حکم رفته است

وَهُمْ يَعْلَمُونَ وحال آنست که ایشان میدانند که خیانت حرام است بَلٰى نه چنانست که شما

اعتقاد کرده اید بلکه بر شما عهد گرفته است در خیانت عرب وحکم اینست مَنْ أَوْفىٰ بِعَهْدِهِ

هر که وفا کند بعهدی که خدای با وی بسته در توریت باداء امانت وترک خیانت وَاتَّقیٰ وبپرهیزد

در باب حلال وحرام فَإِنَّ اللّهَ پس بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد پرهیزکاران را

إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يَشْتَرُونَ میفروشند وبدل میکنند بِعَهْدِ اللّهِ عهدی را که با خدای

بسته اند وآن ایمانست بمحمد صلی الله علیه وسلم وَأَيْمَانِهِمْ وسوگندان دروغ خود را که در باب صفت

مصطفی وتغیر آن میخورند ثَمَنًا قَلِيلًا ببهای اندک وآن متاعی چند جو وکمی چند کرباس

جمعی که از کعب بن اشرف ستانیده اند ونفقت بعضی بتخویف کرده وبیم افترا در پیش علم

سوگند خورده أُولٰئِكَ آن گروه عهد شکنان وسوگند بدروغ خورندگان لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ

نصیبی نیست ایشان را فِي الْآخِرَةِ در آن سرای از ثواب خدای وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللّهُ وسخن نگوید خدای

با ایشان سخنی که بدان خوشدل شوند وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وبنظر رحمت بدیشان ننگرد يَوْمَ الْقِيٰمَةِ

روز رستخیز وَلَا يُزَكِّيهِمْ وپاک نسازد ایشان را از لوث گناه وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ومر ایشانرا

باشد عذابی که الم آن منقطع نگردد وَإِنَّ مِنْهُمْ وبدرستی که از جهودان لَفَرِيقًا گروهی هستند

چون کعب وابو یاسر وحیی که از روی ناراستی يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ می جنبانند زبانهای خود را

بِالْكِتَابِ بخواندن کتابی که نوشته وبربافته احبار ایشانست وآن مفتریات را بلغت عبری

میخوانند لِتَحْسَبُوهُ تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند مِنَ الْكِتَابِ از توریتست وَمَا

هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وحال آنکه نیست از توریت وَيَقُولُونَ ومیگویند هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ

آن محرف ومفتری از نزدیک خداست وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ ونیست آن از نزد خدای

وَيَقُولُونَ عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ ومیگویند برخدای دروغ که غیر سخن اورا سخن او میدانند وَ

هُمْ يَعْلَمُونَ وایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف یهود ذکر افترای

نصاری میکند که در حق عیسی عم میگفتند که او دعوی الوهیت کرده وامت را بعبادت خود

نموده پس رد قول ایشان میفرماید مَا كَانَ لِبَشَرٍ هرگز نبوده ونباشد ونیست ونسزد مر آدمیزاد

یعنی عیسی أَنْ يُؤْتِيَهُ اللّهُ الْكِتَابَ بآنکه بدهد خدای اورا انجیل وَالْحُكْمَ وفهم یا فصل امور وقضا

وَالنُّبُوَّةَ وپیغمبری ثُمَّ يَقُولَ پس آنکس گوید لِلنَّاسِ مر امت خود را كُونُوا عِبَادًا لِي باشید شما

بندگان مرا پرستندگان من مِنْ دُونِ اللّهِ جز از خدای وَلٰكِنْ كُونُوا ولیکن گوید باشید رَبَّانِيِّينَ

راستان در دین واستوارانی در دانش بِمَا كُنْتُمْ بسبب آنکه باشید شما از روی اخلاص تُعَلِّمُونَ

الْكِتَابَ

الکتاب بیاموزید مر دیگران را کتابی که از حق فرود آمده وبما کنتم وبانکه باشید که پیوسته تدرسون
خوانید و درست کنید کتاب را از معنی این چنان فهم میشود که ربانی آنست که علم را پرورش
دهد افادة واستفادة کرده محمد بن الحنفیة رض در روز وفات عبدالله بن عباس رض فرموده که
مات الیوم ربانی هذه الامة سلمی این قول است و بزبان اهل معرفت ربانیان مجردانی
قدم بر سر کونین زده و از کمال توکل بغیر حق ملتفت ناشده چهار تکبیر بر صفات نفس زده
کرده و روی توجه از خود برتافته و بدوست آورده بیت یکجنه یاران عرفان از سحاب
کرمت اله شست نقش حرف غیر از صحیفه صفی پیدا رسانه و در لطایف قشیریه آورده که
ربانیان دانایان باشند بخدای و برد باران بر دیان خدای قائم بالله و فانی از ماسوی الله
شنوده ایشان از حق است و گفتن ایشان با حق با وی سخن گفتی الا وی میشنوند ولا یامرکم
ونمی سزد او را که خدای پیغمبر ساخته که امر کند شما را ان تتخذوا الملائکة آنکه فرا گیرید فرشتگان را
والنبیین و پیغمبران را اربابا خدایان تخصیص ملک و نبی بجهت آنست که بعضی مشرکان ملایکه را
پرستیدند و یهود و نصاری بعضی انبیا را که عیسی و عزیرند ایامرکم آیا فرماید آن پیغمبر شما را
بالکفر بپوشیدن حق و شکر ناوردن بعد اذ انتم بعد از آنکه هستید شما مسلمون گردن
نهندگان مر دین اسلام را واذ اخذ الله و یاد کن چون فرا گرفت خدای میثاق النبیین پیمان
وعهد پیغمبران و امم در لحن میثاق تابع انبیا اند و این میثاق اعظم است که حق سبحانه از هر
پیغمبران و امم در لحن میثاق تابع انبیا اند و این میثاق اعظم است که حق سبحانه از هر پیغمبران
فراستده که شما و امم شما ایمان آرید بمحمد صلی الله علیه وسلم و مضمون میثاق چنین است که لما آتیتکم
هر چه بدهم شما را من کتاب وحکمة از کتاب منزل و فهم آن ثم جاءکم پس بیاید بشما
رسول فرستاده از نزد من که آن محمد است صلی الله علیه وسلم مصدق لما معکم باور دارنده مر آن
چیزی را که با شماست از کتاب و حکمت لتؤمنن به هر آینه ایمان آورید بوی ولتنصرنه
و یاری کنید او را بتن خود اگر در زمان شما آید والا باظهار صفات و نعت او و امم خود را یاری
او نمایید قال گفت خدای مر انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان ءاقررتم آیا اقرار
کردید واخذتم و فرا گرفتید علی ذلکم برین که گفتم اصری عهد مرا بر وجهی که بدان وفا
کنید قالوا اقررنا گفتند اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم قال فاشهدوا گفت خدای
گواه باشید بعضی بر بعضی یا ملایکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا و من که خدایم با شما
من الشاهدین از گواهانم بر این اقرار فمن تولی پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان برین
رسول و نصرت کردن وی بعد ذلک بعد از این عهد و پیمان فاولئک پس آن گروه ایشان

وانا معکم

ع

هم الفاسقون ایشان بیرون رفتگانند از دایره ایمان یا از مقام عهد و پیمان أفغیر دین الله
آیا بجز دین خدای یبغون میطلبند دین دیگر را و حفص بغیبت خواند یعنی آیا پیمان
شکنان بغیر دین حق میطلبند دین دیگر را وله و حال آنکه مر خدای را أسلم گردن نهاده است
من فی السموات هرکه در آسمانهاست والارض و هرکه در زمین است طوعا برغبت وکرها
و بنفرت یعنی اگر خواهند و اگر نه سر بر خط حکم او باید نهاد و گفته اند اهل آسمانها فرمان بر دارند
برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و جمعی بکراهت یا انقیاد ما عدای ثقلین بطوع است و از آن
ایشان بکره والیه یرجعون و بسوی او باز گردانیده خواهند شد ای طایعان و ای کارهان و حفص
بغیبت خواند یعنی همه اهل آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد قل آمنا بگو ای محمد که ایمان
آورده ایم بالله بخدایی که یکتاست در ذات و بی همتا در صفات وما انزل علینا و بدانچه
فرستاده اند بر ما یعنی قرآن وما انزل و بانچه نازل کردانیده اند علی ابراهیم واسمعیل واسحق
ویعقوب والاسباط بر ابراهیم و دو پسر و نبیرگان او و کتاب ایشان همان صحف ابراهیم بود چه ایشان
در تحت شریعت او بودند وما اوتی موسی و بانچه داده اند بموسی که توریت است وعیسی
و بعیسی و آن انجیل است والنبیون و آنچه داده اند پیغمبران دیگر را چون شیث و ادریس و داود
و حیقوق و شعیب که کتب بر ایشان نازل شده بود من ربهم از پروردگار ایشان لا نفرق
جدایی نمی افکنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان می آوریم ببعضی دون
بعضی چون یهود و نصاری ونحن له مسلمون و ما مر خداوند را گردن نهادگانیم در امر و
نهی او ومن یبتغ و هر که طلب کند غیر الاسلام دینا جز دین اسلام مسلمانی دین دیگر را
فلن یقبل منه پس پذیرفته نشود آن دین ازو وهو واو بواسطه ترک اسلام
فی الآخرة من الخاسرین در آن سرای از زیان زدگان باشد این آیت دلیل جمعی است که طالب
غیر دین اسلام اند و در شان آنها که بعد از وصول بشرف اسلام دست از آن دین ستین
باز داوند و مرتد شوند میفرماید کیف یهدی الله چگونه راه نماید خدای استفهام است
بمعنی نفی یعنی راه ننماید خدای قوما کفروا گروهی را که کافر شدند بعد ایمانهم بعد از ایمان
که آورده بودند و ایشان ده مرد بودند که از مسلمانی در دین تافته باز بکفر پیوستند
چون حارث بن سوید و طعمة بن ابی رواق و مقیس بن حبابه و امثال ایشان که اول بگرویدند
بخدای وشهدوا و گواهی دادند ان الرسول آنکه فرستاده خدای یعنی محمد صلعم حق راست
و قول او صدق است وجاءهم البینات و آمده بود بدیشان آیتها روشن یعنی قرآن یا معجزات
پیغمبر والله و خدای لا یهدی القوم الظالمین راه ننماید گروه ستمکاران را که منکر گردند

در بعض

در عوض ایمان اولئک آن گروه مرتدان جزاؤهم پاداش ایشان ان علیهم آنست که بر ایشان
باشد لعنة الله لعنت خدای و آن دوریست از رحمت او والملائکة و لعنت فرشتگان
و آن نفرینست از ایشان والناس اجمعین و لعنت مؤمنان و آن نفرین کردنست ایشان را
خالدین فیها جاویدان باشند در لعنت یا در آتش که عقوبتست لا یخفف سبک کرده نشود
عنهم العذاب از ایشان عذاب دوزخ ولا هم ینظرون و نباشند ایشان که مهلت
داده شوند از برای رجوع به دنیا یا بر تأخیر عذاب از وقتی بوقتی الا الذین تابوا مگر آنانکه
باز گردند بحضرت ربوبیت من بعد ذلک از پس آنکه برگشته اند از حق واصلحوا و صلاح
آورند آنچه را که آنرا فساد کرده اند فان الله پس بتحقیق که خداوند تعالی غفور
آمرزنده است رحیم مهربان است بر ایشان برادر حارث بن سوید
برو نوشت یعنی داده بود برادر حارث بهر او نزد وی آیت فرستاده گفت که
هرکس از تو دروغ نشنوده ام برادرم نیز و رسول خدای افترا نمیکند و رسول نیز
بر خدای دروغ نمی بندد و خدای از همه راست گوترست حارث نادم شد تو به کنان
روی بمدینه نهاد بوقت رجوع همین آیت را برادر یازده تن دیگر خواندند و ایشان از توبه
ابا نمودند جواب دادند که ما حالا در مکه طرح اقامت داریم و انتظار مغلوبیت محمد صلی الله علیه و سلم
و اصحاب و دعوات او میبریم اگر مطلوب ما حاصل شود فهو المراد و الا چون حرمیم بدین اسلام
باز گردیم و توبه ما نزد پیغمبر خود حق در شان ایشان فرستاد ان الذین کفروا
آنانکه کافر شدند بخدا و رسول بعد ایمانهم بعد از گرویدن ایشان ثم ازدادوا کفرا
پس زیاده کردند کفر را یعنی ثبات ورزیدند بر آیات فرستادند لن تقبل
توبتهم هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان واولئک هم الضالون و آن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند
ایشانند گمراهان از طریق هدایت بهلاک شده ان الذین کفروا بدرستی
آنانکه کافر شدند وماتوا وهم کفار و بمردند و ایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردند فلن یقبل
من احدهم پس قبول کرده نشود از هیچ یک از ایشان ملء الارض ذهبا پری زمین زر ولو
افتدی به و اگر فدا دهد آن را یعنی اگر کافری آن مقدار زر که سطح زمین از شرق تا
غرب پوشاند فدا دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد از وی مقبول نخواهد بود اولئک
آنها که کافر مردند لهم عذاب الیم مر ایشانراست عذابی مشتمل بر الم بی حساب وما لهم من
ناصرین و نباشد مر ایشانرا هیچکس از یاری دهندگان که در راه خواسته عذاب از ایشان
لن تنالوا البر هرگز نیابید نیکوی را تا بیابید

بهشت را حَتّٰى تُنْفِقُوا تا آنکه نفقه کنید وصدقه دهید مِمَّا تُحِبُّونَ از آنچه دوست میدارید
از مال که بر فقرا تصدق نمایید یا جاه که بدان معاونت درماندگان کنید که فوت اوقات طاعات
میل ول سازید یا دل که آنرا وقف محبت الهی گردانید یا جان که آنرا در راه رضای حق در بازید
یا سر که آنرا از دنیا بس تعلق با سوی الله بپردازید وگفته اند هرکه محبوب خود را نفقه کنید
در دنیا بمطلوب خود برسد در عقبی هرکه از سر عقبی و دنیی بگذرد بقرب حضرت مولی
برسد بیت بی صرفه وحسرت کسی نوش کرد ٭ که دنیا و عقبی فراموش کرد ٭ نقل است چون این آیه
ابو طلحه انصاری رض بجناب رسالت پناه آمد و گفت یا رسول الله اطیب اموال من
آن نزدیک من بیرحا است هرجا که خدا حکم کند صرف کن و آن باغی بود در غایت خوبی
ونهایت تازگی ونخوج که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بلاداهاء کاهی در آمدی واز آب
وبیوه آن تناول فرمودی پس در جواب ابی طلحه گفت بخ بخ این مالی است با سود بسیار
وحضرت آن باغ را میان اقربا او قسمت فرمود وَمَا تُنْفِقُوا وآنچه نفقه میکنید مِنْ شَيْءٍ
از چیزی خواه اندک وخواه بسیار خواه از محبوبات اموال خود وخواه از غیر آن فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ
پس بدرستی که خدای بدان چیز داناست بر حسب بیان شما شما را جزا خواهد داد كُلُّ الطَّعَامِ
همه انواع خوردنیها كَانَ حِلًّا بوده است حلال لِبَنِي إِسْرَائِيلَ مرفرزندان یعقوب را آورده اند
که چون این آیت فرود آمد که فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم یعنی بسبب ظلم
ومعصیت جهودان بعضی طعامهای پاک حلال چون لحوم ماهی وشحوم غنم وبقر واشال آن برایشان
حرام کردیم یهود ازین سخن آشفته شدند گفتند اینها ابدا محرم بوده است حق تعالی این قول را
تکذیب کرد که خوردن همه طعامهای بر یعقوب و اولاد او حلال بود إِلَّا مَا حَرَّمَ مگر آنچه حرام کرده
إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ یعقوب بر تن خویش و آن چنان بود که یعقوب را مرضی عارض شد نذر نمود
که اگر خدای تعالی اورا شفا دهد هر طعام وشراب که دوست دارد بر خود حرام سازد حق سبحانه
اورا شفا داد گوشت وشیر شتر که از همه مطعومات ومشروبات دوست داشتی تقربا الی
الله ووفا بنذر بر خود حرام ساخت جهودان بعد از آن تناول آنها اجتناب نمودند گفتند
توریت بحرمت اینها حکم کرده است حق سبحانه وتعالی فرمود که نه چنین است که ایشان میگویند
بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرد مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ پیش از آنکه فرو
فرستاده شود توریة را واگر ایشان بر انکار اصرار نمایند قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ بگو بیارید توریة
صحیح را فَاتْلُوهَا پس بخوانید آنرا یعنی آیت تحریم این اشیا را از آن تلاوت کنید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید راست گویان وچون یهود از آوردن توریة ابا کردند افترا ایشان بر خاص وعام فاش

شد فَمَنِ افْتَرىٰ پس هر که افترا کند و بربندد عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ برخدای دروغ را
در تحریم و تحلیل مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از اسرائیل بوده نه از ملک
جلیل فَأُولٰئِكَ پس آن مفتریات هُمُ الظّٰلِمُونَ ایشان ستمکارانند و هیچ ستم از ترک انصاف
بدتر نیست قُلْ صَدَقَ اللّٰهُ بگو راست گفت خدای در خبر تحریم و سخن یهود بهره‌ور نه بود فَاتَّبِعُوا
پس متابعت کنید مِلَّةَ إِبْرٰهِيمَ کیش ابراهیم و عرب او را حَنِيفًا بیان حال ابراهیم است که مستقیم
بود بر دین اسلام و مایل از غیر آن وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود از شرک آرندگان إِنَّ
أَوَّلَ بَيْتٍ بدرستی که اول خانه که بر وی زمین بود وُضِعَ عمارت کرده و ساخته شد لِلنَّاسِ برای
مردمان تا او را زیارت کنند لَلَّذِي بِبَكَّةَ و آن خانه است که در مکه واقع شده و بکه اسم بلد است
همچنانکه مکه یا اسم همان بقعه که خانه در وی است از مرتضی علی رض سؤال کردند که آیا کعبه اول خانه است
که برای پرستش خدای ساخته اند فرمود که نه پیش از او خانها بوده اما اول خانه
ایست که حق تعالی مبارک کردانید بر مردمان و زیارت او را سبب رحمت و نعمت ساخت کما قال
مُبٰارَكًا برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تا حدیست که نظر کردن در وی
طواف و نماز برابر است یا عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود وَهُدًى و این خانه خداوند هدایت
است لِلْعٰلَمِينَ مر عالمیان را که بجهت قبله ایشان را صحتری بیسار و یاد دهنده است مسلمانانرا
بر بعثت نبی فِيهِ در آن خانه یا در حرم آيٰاتٌ بَيِّنٰاتٌ نشانهای روشن است یکی از آنها
مَقٰامُ إِبْرٰهِيمَ و آن سنگی است که اثر قدم خلیل الرحمن بر آن بوده و آن نه یک آیت بلکه چهار آیت
است اول تأثیر آن سنگ از قدم ابراهیم دوم خوض کردن قدم آن حضرت در وی تا کعبین سیم
بقاء آن رقم مدتی متمادی چهارم محفوظ بودن آن سنگ با وجود کثرت اعادی آیت دیگر
وَمَنْ دَخَلَهُ و هرکه در آمد بدین خانه كٰانَ آمِنًا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناه کاری
که پناه بخانه آرد دست تعرض از وی کوتاه است مادام که در خانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهت
ادای حج و عمره ایمن است از عقوبات و مکافات جرایمی که قبل از حج مرتکب آن شده چه آن بقول
اصح مغفور است ذو النون مصری گوید شبی طواف خانه میکردم و بغایت وقتی صافی داشتم گفتم
خدایا تو فرموده که وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا داخل حرم از چه چیز ایمن باشد هاتفی آواز داد که ایمنا
من النار جمعی که مقام ابراهیم را یک آیت دانند کل حرم را آیتی دیگر قول ایشان است
که از مجموع آیات بینات دو را ذکر کرده و باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند بر آنکه آیات بسیار است
و ذکر آن بجا و از آنجمله شمارد و مفسران بعضی از آنها را ذکر میکنند چون میل قلوب بدان سو
اختصاص آن بقبلهٔ پیغمبران و آنکه قاصد تخریب خانه مخذول گردد و هیچ پرنده بر بام خانه نشیند

وهرکز این طواف کسته نباشد وهرکه نظر بجاذبکند البته دیدار شان شکبار شود واولیاء
هرشب ادینه درحوالی وی حاضر شوند وجنیان بطواف آن مایل باشند وامثال این ایات واضحه
بسیار است بیت هرچه کفتیم در اوصاف وی از روی کمال همچنان هیچ نکفتیم که صد چندانست
محققان کویند که نخستین خانه که در مکه صدر انسان جهت منظور نیست که ولکن ینظر الی قلوبکم
موضع شد خانه دل است وجمیع اجزاء وجود به برکت دل بحق راه یابند چه هرکاه اشعه لوامع
نظرات تجلیات ربانی بر دل افتد اثار انفساح وانوار انشراح از صفحه وجه او لایح کردد وبصفت
سعت ولکن یسعنی فی قلب عبدی متصف کشته مظهر اسرار بی یسمع وبی یبصر شود ودرین
خانه علامات روشنست که طالب بدانها بر مطلوب خود استدلال میکند ومقام ابراهیم که مقام
تسلیم باشد یکی از انها است شیخ شبلی قدس سره فرموده که مقام ابراهیم مقام خلت است وهرکه
بدین مقام در اید از هر فتنها ایمن کردد در آمدن بحرم صورت سبب امان است از تیغ دشمن
ودخول در حریم معنی واسطه ایمنی باشد از شمشیر قطیعه دوست وعاشقان هیچ عالمی از ان
زیاده نیست بیت بر تیغ کرنی باکی ندارم بجز ان کشتی طاقت نیارم وَلِلَّهِ مر خدایراست
عَلَى النَّاسِ بر مردمان حِجُّ الْبَيْتِ قصد خانه کعبه مَنِ اسْتَطَاعَ هرکه توانایی دارد إِلَيْهِ بسوی
بیت سَبِيلًا از جهت راه واستطاعت بقول امام شافعی زاد وراحله است و بنزد امام مالک
صحت بدن وقدرت بر رفتن وکسبی که زاد از ان حاصل شود وامام اعظم مجموع زاد وراحله وصحت
استطاعت کوید واین طریق بشرط است وَمَن كَفَرَ وهرکه نکرود بفریضه حج فَإِنَّ اللَّهَ پس
بدرستی که خدای غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ بی نیاز است از همه عالمیان قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بکوای اهل
کتاب لِمَ تَكْفُرُونَ چرا بسوسه یا ناکروید بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای که در وجوب
حج فرستاده وَاللَّهُ شَهِيدٌ وخدای مطلع است وکواه عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ بر انچه شما میکنید از
کتمان حق وکفر بایات ربانی قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بکوای اهل توریت لِمَ تَصُدُّونَ چرا باز میدارید
عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که دین اسلام است ومنع میکنید مَنْ آمَنَ کسی را که بکرویده بخدای
ودین حق را قبول کرده مراد عمار یاسر است ورفقای او که یهود ایشانرا بکیش خود میخواندند
تَبْغُونَهَا میطلبید برای آن راه راست عِوَجًا کجی وانحراف یهود مسلمانان را میکفتند دین
شما کجی هست یعنی این شخص که شما متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست ونعت وصفت
او را بر وجهی که تحریف داده بودند با اهل اسلام میکفتند حق میجستند وبودند که کجی میطلبید
در دین اسلام وَأَنتُمْ شُهَدَاءُ وحال انکه شما کواهانید بر انکه راه راست ودین پسندیده
اسلام است واز وصیت ابراهیم ویعقوب علیهما السلام دانسته اید وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

وخدای بیخبر نیست از آنچه شما میکنید **یا ایها الذین آمنوا** ای آنکسانی که ایمان آورده اید
خطاب بجماعت انصار است یعنی اوس و خزرج **ان تطیعوا** اگر شما فرمان برید **فریقا** گروهی را **من**
الذین اوتوا الکتاب از یهود که شاس بن قیس و اصحاب او یند **یردوکم** باز گردانند شما را
بعد ایمانکم بعد از ایمان شما **کافرین** ناگرویدگان یعنی اگر متابعت شاس و متابعان او کنید
شما را مرتد سازند و این شاس جهودی حقود و حسود بود پیوسته عیب جوی و بدگوی
مسلمانان کردی و خواستی که سنگ تفرقه در مجمع یکجهتان انصار افکند و ایشان دو قبیله بودند
اوس و خزرج و در جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دایم و قایم بودی چون مسلمان شدند
آن خصومت بوداد و اتحاد مبدل گشت شاس از روی حسد تدبیری انگیخت که همان طریق
عداوه میان آن دو فریق تازه کرده شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند
و از واقعه بعاث که حربی عظیم بود بین القبیلتین سخنی در میان افکند و قصیده که در آن ایام
گفته بودند مشتمل بر مذمت خزرج بخواند **القصه** چون ذکر آن محاربه در میان آمد و ابیات
قصیده بسامع خزرجیان رسید از غایت آشفتگی ایشان نیز زبان بهجاء اوسیان گشودند
اوسیان تحمل نکرده آغاز سب خزرجیان کردند و کار از مجادله بمقاتله کشید و دلیران طرفین
مضمار مقاتله و میدان محاربه بیاراستند و آغاز تیر انداختن و تیغ زدن کردند غبار المعرکه
هیجا برانگیختند **نظم** ز یک جانب گروهی رزم پرداز ٭ ز دیگر سوی جمعی تند و تاز ٭ در
افتادند همچون شیر غران ٭ بگرز و نیزه و شمشیر بران ٭ فی الحال جبرئیل بدین آیتها نازل
شد و خواجه عالم صلی الله علیه و سلم بمعرکه ایشان در آمد در میان دو صف قرار گرفت و فرمود که با وجود
آنکه من در میان شمام داعیه رسوم جاهلیت دارید و پس از آنکه خدای شما را باسلام گرامی
ساخته طریق دین داری فرو میگذارید بترسید که خدای [illegible] فرماید پس این آیتها بر ایشان
خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها بریختند و اشک ریزان و یکدیگر را کنار گرفتند و
دانستند که اگر زمان یهود میبرند از ایمان بکفر باز میگردند و حق تعالی با ایشان بر وجه خطاب
میکند **وکیف تکفرون** و چگونه کافر میشوید **وانتم تتلی** و حال آنست که شما اید که خوانده
میشود **علیکم** بر شما **آیات الله** قرآن **وفیکم رسوله** و در میان شماست رسول او **ومن**
یعتصم بالله و هر که چنگ در زند بدین خدای یا کتاب او **فقد هدی** پس بدرستی که بدو راه نموده
شود **الی صراط مستقیم** بسوی راه راست **یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله** ای گروه گرویدگان
از اوس و خزرج بترسید از خدای **حق تقاته** چنانچه سزاوار ترسیدن است نزد اکثر علما این آیت
منسوخ است چه تقوی بر آن وجه که حق آن باشد هیچکس را ممکن توانند بود پس بعنایت الهی بار این

مشقت ازین است رفع نمود و ناسخ این آیت فرستاد که فاتقوا الله ما استطعتم بپرهیزکاری کنید آن
مقدار که مقدور شماست ولا تموتن و ممیرید الا وانتم مسلمون مگر آنکه شما مسلمان باشید لفظ نفی
بموت واقع شده اما فی الحقیقة امر است باقامت اسلام تا بر مسلمانی بمیرید واعتصموا و چنگ
در زنید ای انصار بحبل الله برسن خدای که حبل المتین است جمیعا همه شما و بقول بعضی
حبل الله اینجا قرآنست یا اتفاق حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امر میکند که همه مجتمع باشید در اعتصام
برسن متابعت سید انام صلی الله علیه وسلم آنکه بظاهر و باطن چنگ در اتباع آنحضرت زنند تا راه بمقصد
اصلی توان برد و بمطلوب حقیقی توان رسید نظم حقا که بی متابعت سید رسل هرگز کسی
بمنزل مقصود ره نیافت ه ازهیچ رو بهیچ دری ره نمیدهند آنرا که ز آستانه او روی دل بتافت
ولا تفرقوا و پراکنده مشوید از خدمت وی واذکروا و یاد کنید نعمت الله علیکم نعمتهای
خدای را که بر شما افاضه کرده و آن اسلام است و قرآن و محمد پیغمبر بیلد ایشان اذ کنتم
آنرا یاد دارید که بودید شما با یکدیگر اعداء دشمنان که پیوسته حرب میکردید فالف پس خدای
پیوند داد بین قلوبکم میان دلهای شما ببرکت اسلام و یمن خدمت خیر الانام فاصبحتم
پس گشتید شما بنعمته اخوانا برحمت خدای برادران یکدیگر وکنتم و بودید شما بواسطه
ضلالت و جهالت علی شفا حفرة بر کناره مغاکی من النار از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر
وقوع در آن و اگر مرگ شما را بران حال دریافتی هر آینه بدوزخ میرفتید فانقذکم پس
شما را باز رهانید خدای منها از آن حفره یا از آن آتش کذلک یبین الله همچنین که بیان کرد حال
شما را از نوبت قدیمی و الفت جدید بیان میکند خدای و روشن میگرداند لکم آیاته برای
شما دلایل وحدانیت خود را لعلکم تهتدون تا باشد که شما ثابت باشید بر طریق هدایت
ولتکن منکم و هر آینه باید که باشد از شما امة گروهی که ایشان یدعون الی الخیر
میخوانند مردمان را به نیکوی یعنی باسلام یا باتفاق مؤمنان با یکدیگر وجهی براستی که این داعیان
مؤذنانند که خلق را بعبادت خدای میخوانند ویأمرون بالمعروف و میفرمایند بنیکوی
وینهون عن المنکر و باز میدارند از منکر معروف آنست که موافق کتاب و سنت باشد
و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود و نزد محققان معروف خدمت حق است و منکر صحبت
نفس واولئک و آن گروه که داعی خیر و امر معروف و ناهی منکرند هم المفلحون ایشان
رستگارانند ولا تکونوا و مباشید ای مسلمانان کالذین تفرقوا مانند آنانکه متفرق
شدند بعداوت چون یهود و نصاری که در میان هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیه و سامره
و شمعانیه از یهود و ملکائیه و نسطوریه و ماریه و یعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن فرقه

دیگر

دیگر وَاخْتَلَفُوا واختلاف کردند در دین خود یهود بعد از پانصد سال از موت موسی عم ونصاری
بعد از سیصد سال از رفع عیسی عم واین اختلاف ایشان بود مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ
از پس که آمده بود بدیشان حجتهای روشن در کتب ایشان وَأُولَٰئِكَ وآن پراکندگان ومخالفان
لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ مر ایشانراست عذابی بزرگ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ در آن روز که سفید کرده رویها
وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ وسیاه کرده رویها فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ پس اما آنکه سیاه شود وُجُوهُهُمْ
رویهای ایشان چون در دوزخ بوده باشند ازروی توبیخ با ایشان گویند أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ آیا کافر
شدید پس از ایمان خود مراد اهل کتاباند که پس از ایمان به پیغمبر ما صلوات الله وسلامه علیه کافر
گشتند یا منافقان که بزبان اقرار وبدل انکار میکردند یا کافران که در روز میثاق بربوبیت
حق اعتراف نمودند ودر دنیا کافر شدند یا مرتدان که بعد از استسعاد بسعادت ایمان
در فتنه دام شقاوت وخذلان گشتند یا خوارج که بعد از تمسک بسنت در ورطه بدعت افتادند
فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب دوزخ را بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بدانچه بودید که بعد از ایمان
کافر شدید وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ واما آنکه سفید شود رویهای ایشان یعنی مومنان اهل
سنت فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ پس باشند در رحمت خدای یعنی بهشت از قبیل تسمیه محل باسم حال
وعرفا گویند رحمت روح وصال است وشهود جمال هُمْ ایشان باشند رویان فِيهَا خَالِدُونَ
در رحمت یا در جنت جاوید مانندگان تِلْكَ آنچه گذشت در سوره از اخبار واحکام آيَاتُ
اللَّهِ آیتهای خداوند در زواجر وبشارت ووعد ووعید نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنرا
بواسطه وحی برتو بِالْحَقِّ براستی وراستی وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ونیست خدای که خواهد
ظُلْمًا بیدادی را از نزد خود لِلْعَالَمِينَ برجن وانس یعنی بر ایشان ستم نکند وبی جرم
عقوبت نفرماید وَلِلَّهِ ومر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از نجوم وملایکه
وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمین است از کان ومولید وَإِلَى اللَّهِ وبسوی خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ
بازگردانیده شود همه کارها كُنْتُمْ هستید شما خَيْرَ أُمَّةٍ بهترین گروهی که از خلق خانه غیب
أُخْرِجَتْ بیرون آورده شده است لِلنَّاسِ از برای مردمان نفع یافتند که بودید شما بهترین
امتی در سابق علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب الست
بربکم مسارعت نمودید وخیریت این محمد است بجهت آنست که در سلک خدمت حضرت
رسالت منقبت صلی الله علیه وسلم منتظم اند لما دعی الله داعینا لطاعته باکرم الرسل کنا اکرم
الامم چون خدای پیغمبر ما را برحمت خوانده است افضل پیغمبران باشیم ما خیر الامم وگفته اند
خیریت امت درین صفت است که یاد میکند تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمائید بمعروف وآن چیزیست

که شرع آنرا مستحسن دارد وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ و نهی میکنند از منکر و آن چیزی بود که شارع آنرا
مستقبح شمارد وَتُؤْمِنُونَ و میگروید از روی تحقیق بِاللَّهِ بخدای و ایمان بخدای متضمن
آنست که ایمان داشته باشند بهمه ایمان بدان لازم است جهت ایمان بخدای وقتی محقق شود
که بهمه فرموده که ایمان آرند آورده باشند وَلَوْ آمَنَ و اگر ایمان آرند و تصدیق کنند أَهْلُ الْكِتَابِ
علماء بنی اسرائیل آنکه به پیغمبر آخر الزمان فرود آمده یعنی قرآن لَكَانَ هر اینه باشد آن
ایمان و تصدیق خَيْرًا لَّهُم بهتر مر ایشان را از کفر و انکار مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ بعضی از ایشان گروند کاینند
یعنی ابن سلام و اصحاب او وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از دین
دین لَن يَضُرُّوكُمْ بمضرت نتوانند رسانید إِلَّا أَذًى مگر اندک رنجی که شما را بکفر دعوت
کنند یا بهتان بر سلمان بندند یا اهل ایمان را بهتان خود بترسانند وَإِن يُقَاتِلُوكُمْ
و اگر کارزار کنند با شما يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ پشتها بر شما کردانند و بهزیمت روند ثُمَّ لَا
يُنصَرُونَ پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی از خلق یاری نیابند و نه از حق مددکاری
ضُرِبَتْ وضع کرده شد عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ بر جهودان علامت خواری در نفس ایشان بحیثیتی
که هرگز منفک نگردد و واضح آنست که ذلت جزیه است أَيْنَ مَا ثُقِفُوا هرکجا یافته شوند آن ذل
با ایشان باشد إِلَّا استثناء منقطع یعنی خواری لازم ذات ایشان است لیکن ایشانرا
ذمیتها رسید همین بِحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ بعهدی از خدای که قبول جزیه است وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ و عهدی
از مؤمنان باذن خدای یعنی از قبض جزیه وَبَاءُوا و باز کشتند یهود بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ بخشمی
از خدای یعنی سزاوار غضب الهی شدند وَضُرِبَتْ و زده شد یعنی موضوع گشت عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ
بر ایشان علامت درویشی و احتیاج یعنی احاطه کرده شد این نشانه بدیشان چون
احاطت مضروب بر اهل آن ذَلِكَ این خواری و مسکنت و رجوع بغضب حق بِأَنَّهُمْ
كَانُوا بآنست که ایشان هستند که از روی عناد يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ می گروند بقرآن و توریت
بامعجزات محمد صلعم وَيَقْتُلُونَ الْأَنبِيَاءَ و می کشتند پیغمبران بِغَيْرِ حَقٍّ بنا بر او
و نا واجب و فی نفس الامر قتل انبیا ناحق است اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق
بود و این اقبح است از آنکه اعتقاد حقیت داشته باشند در قتل ایشان و گفته اند اگرچه
قتل از آبای یهود مدینه واقع شده اما رضای ایشان بدان ایشانرا در امداد قاتل آن می آرد
ذَلِكَ این کفر و قتل بِمَا عَصَوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که تجاوز
میکردند از حد خدای آورده اند که چون عبد الله سلام و یاران او چون ثعلبه و اسد و اسید
دولت اسلام دریافتند یهود زبان طعن گشادند و گفتند ایشان از اشرار قوم ما اند

که خلاف اسلاف کرده با ما مخالفت نمودند حق سبحانه ایت فرستاد که لَيْسُوا نیستند همه یکسان
اهل کتاب سَوَاءً برابر کافران مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ از اهل کتاب گروهی اند قَائِمَةٌ
ایستاده بر دین اسلام یا قایم بجد و دانایی و گفته اند مستقیم بر قول راست و عمل خالص و دین
درست و این گروه ابن سلام و اصحاب او بودند با جمله تن از نجران و سی و دو تن از حبشه
و هشت کس از روم که به عیسی علیه السلام ایمان داشتند و بمحمد صلی الله علیه وسلم نیز ایمان آوردند و احکام
شریعت و قرآن تعلیم گرفتند يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ میخوانند قرآن آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعات شب
و گفته اند میان مغرب و عشاء وَهُمْ يَسْجُدُونَ و ایشان سجده تلاوت میکنند یا نماز می
گذارند در آن ساعات و اشهر نماز عشاست که مخصوص بایشان است شبی حضرت رسالت
صلوات الله وسلامه علیه تاخیر عشا فرموده بود و مردمان منتظر نماز بودند بیرون آمد و گفت
بدانید که اهل ادیان هیچ طایفه درین وقت خدایرا یاد نکنند غیر از شما يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ صفت
امت قایمه میکند و میگوید ایمان حقیقی می آورند بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت
وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و میفرمایند خلق را بتصدیق محمد با همه امورات شرع وَيَنْهَوْنَ
عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا از تمام منهیات وَيُسَارِعُونَ و میشتابند فِي
الْخَيْرَاتِ در ارتکاب خیرات و اشتغال بمبرات وَأُولَئِكَ و آن گروه یعنی امت قایمه موصوف
بدین صفات که مذکور شد مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان و بسندیدگان وَمَا تَفْعَلُوا و آنچه
میکنید مِنْ خَيْرٍ از نیکی فَلَنْ يُكْفَرُوهُ پس هرگز نه میباشد ناداشته نخواهید شد یعنی نقصان
بثواب اعمال شما نخواهد رسید نقص ثواب را کفران گفته چنانچه توفیه ثواب را شکر میگویند
فی قوله وکان سعیکم مشکورا حفص در هر دو کلمه بیا خوانده یعنی آنچه میکنند امت قایمه از نیکی
که ذره آن مساوی عند عمل ایشان ضایع نخواهد شد وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالْمُتَّقِينَ
باحوال پرهیزکاران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند بقرآن و محمد صلی الله علیه وسلم
و آن کعب بن اشرف و اصحاب او بودند لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ باز ندارد از ایشان أَمْوَالُهُمْ مالهای
ایشان که بر سبیل رشوه میدهند بر علماء خود را یا آنچه رشوت میگیرند از ارذال قوم خود وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه
فرزندان ایشان که باعانت و امداد ایشان مستظهرانند مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزیرا
وَأُولَئِكَ و آن گروه کفار أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان
در آتش جاوید ماندگانند مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ مثل آنچه نفقه میکنند جهودان بر علمای جهود یا
ابو سفیان و اصحاب او در حرب احد صرف لشکر کفار مینمایند یا اخراجات مشرکان در عیدها بر بتان خود
یا نفقه منافقان بریا و سمعه فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا درین زندگانی دنیا كَمَثَلِ رِيحٍ مانند بادیست که باشد

سجده تلاوت

يصطفق در آن باد سرماي سخت أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ برسد بكشت زار قومي كه بشرك و معاصي ظَلَمُوا
أَنْفُسَهُمْ ستم كرده اند بر نفسهاي خود يا حق خداي نداده اند فَأَهْلَكَتْهُ پس هلاك و نابود كرد آن
آن باد سرد كشت ايشان را وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ و ستم نكرد خداي بر زراعان بنابود شدن مزروعات
ايشان وَلَٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ وليكن ايشان هستند كه بر نفسهاي خود يَظْلِمُونَ ستم ميكنند بارتكاب
عملي كه بدان مستحق عقوبت ميشوند صاحب كشاف گفته كه حق سبحانه تشبيه كرده آن مالها كه نفقه
ميكردند بموقع در عدم انتفاع بدان كشت زار سرما زده كه منفعتي از آن بكس نرسد و گفته اند
مثل انفاق نا پسنديده ايشان در اهلاك ايشان چون مثل ريح مهلكه است در اهلاك حرث
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي گروندگان لَا تَتَّخِذُوا فرا مگيريد بِطَانَةً دوستي نهاني مِنْ دُونِكُمْ از دون
مؤمنان كه ابناء جنس شما اند جمعي از صحابه با منافقان دوستي داشتند يا با يهود عقد
موالات بسته بسبب نسبت قرابت يا حق رضاع يا قرب جوار و رسم صداقت فرو نميگذاشتند
حق تعالى نهي كرد مؤمنان را از همنشيني ايشان كه ايشان لَا يَأْلُونَكُمْ ايشان تقصير
نكنند در باره شما خَبَالًا از روي تباهي وَدُّوا دوست دارند مَا عَنِتُّمْ آنكه شما در رنج
باشيد از رنج و مشقت قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ بتحقيق آشكار شده است دشمني با ايشان يعني
علامت عداوة مِنْ أَفْوَاهِهِمْ از دهنهاي ايشان يعني از سخنان كه بر دهن ايشان ميگذرد
فيهود پيوسته در تجسس عيوب مسلمانان بودند و اهل نفاق نيز نسبت بحضرت رسالت
سخنان فتنه انگيز ميگفتند وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ و آنچه پنهان ميدارد دلهاي ايشان از عداوة
و بغضا أَكْبَرُ بزرگتر است و بيشتر از آنچه بزبان ميرانند قَدْ بَيَّنَّا هر آينه ما بيان كرديم لَكُمُ
الْآيَاتِ براي شما آيتها در لزوم موالات آشنايان و معادات بيگانگان إِنْ كُنْتُمْ اگر هستيد
شما كه از روي انصاف تَعْقِلُونَ تعقل كنيد و در يابيد مواقع نفع كه دوستان جاني اند و
مكان ضرر را كه دشمنان نهاني اند هَا تنبيه است بر خطاي ياران كه با اعدا دم دوستي
ميزدند أَنْتُمْ تعبير است أُولَاءِ تحقير و معني آنكه آگاه باشيد شما اي آن خطاكاران طرح دوستي
افكنديد پس بيان خطا ميكند بدين وجه كه تُحِبُّونَهُمْ شما دوست ميداريد ايشان را و ميخواهيد
كه بهترين چيزي برسد كه اسلام است وَلَا يُحِبُّونَكُمْ و ايشان دوست نميدارند
شما را و ميخواهند بدترين چيزي كه كفر است وَتُؤْمِنُونَ و شما ايمان داريد بِالْكِتَابِ
كُلِّهِ بهمه كتابهاي الهي و ايشان بعضي را منكرند وَإِذَا لَقُوكُمْ و هر گاه بشما رسيدند
قَالُوا آمَنَّا گفتند ما نيز ايمان آورده ايم مثل شما وَإِذَا خَلَوْا و چون با يكديگر خلوت كنند
عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ بخايند و بگزند بر دشمني شما سر انگشتان را مِنَ الْغَيْظِ از غايت خشم و كينه

قل بگوی ای محمد مر ایشان را که شما موتوا بغیظکم بمیرانید بخشم خود امر توبیخ است و حاصل المعنی که
بخشم و درویی که از مؤمنان در دل دارید بر دوام باشید تا وقت مرگ ان الله علیم بدرستی
که خدای داناست بذات الصدور بدانچه علتها که در دلهاست و مطلوبهای که در سینهای
شماست بعضی برآنند که این کلام دعا علیهم است حق سبحانه پیغمبر را صلوات الله علیه
و قوم که بهلاک ایشان دعا کنید یعنی بگو که خدای بمیراند شما را در همان خشم و کینه
و حسد و رشک که دارید بیت بمیر ای الحسد بیوسته نیکی که جز مرگت نخواهد رستگی
ان تمسسکم حسنة اگر برسد بشما نصرتی و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود تسؤهم دلتنگ
گردانند ایشان را و بدحال شوند وان تصبکم سیئة و اگر بشما برسد غمی و المی چنانچه در حرب
احد واقع شد یفرحوا بها خوشدل و فرحناک شوند بدان و این علامت کمال عداوتست که بغم
کسی شادمان و شادی کسی غمناک گردند وان تصبروا و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر جفا
یهود یا کید منافقان یا از رنج کفار وتتقوا و بپرهیزید از مخالطت اعدا لا یضرکم
شما را زیان نکند کیدهم شیئا مکر و حیله ایشان هیچ چیز ان الله بدرستی
که خدای بما یعملون بدانچه شما میکنید از صبر و تقوی محیط رسنده
و احاطت کننده بعلم واذ غدوت و یاد کن ای محمد علیه السلام چون [illegible] بیرون
شدی من اهلک از منزل عایشه رضی الله عنها که اهل تست [illegible]
یا ایشان بوده قاصد و اشتهر و بن احد است و آن هفتم [illegible] سنه ثلث من الهجرة
بوده آورده اند که ابو سفیان لشکر از احیاء عرب فراهم آورده سوی مدینه کشید با سه هزار سوار
و پیاده که هفتصد زره پوش و دویست اسپ با ایشان بود بجای احد فرود آمد و حضرت رسالت
علیه السلام میخواست که در مدینه توقف کند و در شهر با ایشان مقاتله نماید جمعی از دلیران اصحاب
که در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند حضرت با هزار کس از مهاجر و انصار
بقتال ایشان توجه فرموده در اثنای طریق عبد الله ابی با سیصد منافق پشت بر لشکر اسلام
آورده مراجعت نمودند و سید عالم علیه السلام با هفتصد کس در برابر سه هزار صف برکشیده کوه احد را
در قفا و عینین را بر یسار گذاشته و روی بجانب مدینه آورده و عبد الله بن جبیر را رض با پنجاه
مرد تیرانداز در رخنه کوه که بطرف احد بود موقوف فرموده و توقف در آن مرکز و محافظت آن مبالغه
بسیار فرموده و بنفس خود بتسویه صف عسکر همایون اقدام کرده و این آیه بآن دلالت که حق سبحانه
فرموده که از منزل خود بیرون آمدی تبوئ المؤمنین میساختی و مهیا میکردی جهت مؤمنان
مقاعد جایها ایستادن للقتال برای کارزار و جنگ بود که میمنه لشکر بزبیر عوام نامزد کرد

٤

و میمنه بعبد الله بن اسود داد و قلب را بحمزه سپرد و علی را بمیلان نشست خود تعیین فرمود والله سمیع
و خدای شنواست قولهای شما را که در باب خروج از مدینه و وقوف در آن میگفتید علیم داناست
بنیتهای شما و بعلم قدیم دانسته بود اذ همت چون قصد کردند طائفتان منکم دو گروه از شما
که مسلمانانند بنو حارثه از اوس و بنو سلمه از خزرج ان تفشلا که بد دلی کنند و باز گردند
بوقتی که ابن ابی باز گشت والله و او حال است یعنی چگونه گریزند و باز گردند و حال آنکه خدای
ولیهما یار و نگهدارنده این دو گروه بود وعلی الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون
پس باید که توکل کنند مؤمنان تا ایشان را نصرت دهد ولقد نصرکم الله و بدرستی که خدای نصرت
داد شما را ببدر بموضعی که آن را بدر گویند و آن چاهی است منسوب به بدر بن کاده وانتم اذلة
و حال آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندک مینمودید و ایشان از حرب شما حسابی نداشتند
فاتقوا الله پس بترسید از خدای در کثرت مشرکان و باز گشتن منافقان بد دل مشوید لعلکم
تشکرون تا شاید که توفیق یابید و شکر گوئید تا نعمت و نصرت بر شما زیادت کرده پس
از نصرت مؤمنان در حرب بدر خبر میدهد و میگوید یاد کن اذ تقول چون میگفتی تو
للمؤمنین مر آن گروندگان را وقتی که در ... بودند الن یکفیکم آیا کفایت نمیکند
و بسنده نیست ان یمدکم ربکم آنکه مددکاری کند پروردگار شما را بثلثة آلاف
بسه هزار سوار من الملائکة از فرشتگان منزلین فرو فرستادگان از عالم بالا و بعضی
بر آنند که وعده و نصرت این سه هزار فرشته در روز احد بود بشرط صبر و تقوی چنانچه
میفرماید بلی ایجابست بعد از نفی یعنی مددکاری نماید ان تصبروا اگر صبر کنید در جنگ دشمن
وتتقوا و بپرهیزید از مخالفت قول پیغمبر که در باب حرب گوید و اشهر آنست که صورت [رسول]
روز بدر از حق سبحانه مدد طلبید و حق تعالی فرشتگان را وعده فرستاده پس از آن بسه هزار
رسید و آخر به پنج هزار انجامید و فرمود ویأتوکم و بیایند بشما دشمنان شما من فورهم از
خشمناکی که دیشان راست یا بر فور بیایند و هیچ درنگ نکنند هذا یمددکم اینست که مدد
میکند شما را ربکم آفریدگار شما بخمسة آلاف به پنج هزار سوار من الملائکة از فرشتگان
مسومین نشان کنندگان مر اسپان خود را و این عادت مستمر است میان مبارزان که روز حرب
علامتی بر خود یا بر مرکب خود بندند و نشان ملائکه در آن روز بوده صوف سرخ بر پیشانی و از ناف
اسپان بسته بودند یا خود را نشان کرده بودند بعمامهای سفید و طرهای آن میان دو کتف
فرو گذاشته وما جعله الله و نگردانید خدای آن امداد یا انزال یا آن عدد را الا بشری لکم مگر مژدگانی
مر شما را بنوعی فتح ولتطمئن و برای آن تا بیارامد قلوبکم دلهای شما بوعده نصرت

وما النصر و نيست يارى دادن إلا من عند الله مگر از نزديك خداى العزيز غالبى كه مغلوب نشود
الحكيم كه نصرت و خذلان او بر مقتضاى حكمت باشد ليقطع تعلق بنصركم دارد يعنى در
حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد و نيست كند طرفا جمعى و گروهى را من الذين كفروا
از آنكه كافر بودند يا درهم شكند ركنى از ايشان و در آن واقع فى الواقع شكستى عظيم بصناديد
قريش رسيد كه هفتاد كس كشته و هفتاد تن اسير شدند أو يكبتهم يا آنكه خوار و نگونسار
گرداند ايشان را فينقلبوا پس باز گردند و هزيمت شوند خائبين نا اميدان يعنى كه هيچ
بهره كام و نا اميدان باشند ذكر قصه بدر در بيان حرب احد براى آنكه تا صحابه جمع كنند
ميان صبر و شكر چه يكى ازين دو قصه مشتمل بر فتح و غنيمت است و برين شكر بايد و ديگر
محتوى بر قتل و هزيمت و بر آن صبر شايد و قصه حرب احد اجمالا آن وجه بود كه بعد از تسويه
صفوف بمحاربه قيام نمودند و دلاوران قريش يكى از پى ديگر كشته شدند و لشكر كفار روى بهزيمت
نهادند و اهل اسلام در لشكرگاه ايشان ريخته آغاز نهب و غارت كردند جماعة تيراندازان
كه محافظت رخنه كوه تعلق بديشان داشت با آنكه پيغمبر صلعم مبالغه و موكد فرموده بودند كه اگر ما
غالب و يا مغلوب شويم شما ازين موضع بجاى ديگر مرويد بتاراج غنائم روى بلشكر
گاه آوردند چند كه عبد الله جبير مبالغه نموده از تاكيد حضرت رسالت بنا بجاى ايشان آگاهى
داد بجاى نرسيد و جمعى اندك كه عدد ايشان ده بود مع رسيده با وى توقف كردند و باقى سخن
امير خود را التفات نانموده متوجه اخذ غنيمت شدند شآمت مخالفت فرمان نبوى در لشكر
اسلام رسيد و خالد وليد و عكرمه ابى جهل كه عزيمت هزيمت داشتند چون رخنه كوه را از
حارسان و محافظان خالى ديدند با جماعتى از كفار بر سر عبد الله جبير تاختند و او را
با يارانش بقتل آورده از عقب لشكر اسلام در آمدند و قضيه منعكس شد و خبر ظفر كفار بمكه
ايشان رسيد باز گشتند و اهل ايمان كه مركز محيط عرفان بودند دايره سان در ميان
گرفتند و سيد الشهداء حمزه رض با بعضى از اصحاب شربت شهادت چشيدند و جمعى ديگر
روى بگريز نهادند و جمعى در ملازمت حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم جان گروان بر ميان ببستند
القصه بدان انجاميد كه بسنگ بركوهران درشاهوار درج لعل آبدارش بعنايت آزرده شد
نظم بود لعلش سهيل رخشنده سنگ را رنگ لعل بخشنده چون سهيلش بنوك سنگ
آمد سنگ در دم عقيق رنگ آمد و حضرت در ميان كشتگان افتاد و بعد جمعى از اصحاب
بجانب شعب احد رفت و كافران باز گشته روى بمكه نهادند و حضرت چون از شهادت عم خود
حمزه و مثله كردن او با بعضى از ديگر كشتگان وقوف يافته بر خاطر مباركش خطور كرد كه تير نفرين

بر همه وقت حال اهل ضلال ... نکند از بارگاه کبریا و جلال این آیت نزول اجلال یافت که **لَيْسَ لَكَ**
نیست ترا **مِنَ الْأَمْرِ** ازین کارها که تعرض کفار است **شَيْءٌ** چیزی یعنی زمام استیصال و
استصلاح این طایفه بدست تو نیست **أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ** و گفته اند او اینجا بمعنی الا ان است
یعنی ازین کاری نمیتواند مگر آنکه خدای توبه دهد ایشان را و قول اول آنست واو برای عطف باشد
و یتوب معطوفست بر لیقطع و معنی چنین است که خدای نصرت داد شما را تا بیکی از جماعه
یا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت از پیش لشکر اسلام یا آنکه
توبه دهد ایشان را چون مسلمان شوند **أَوْ يُعَذِّبَهُمْ** یا عذاب کند ایشان را بر کفر خود مصر باشند
فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ پس بدرستی که ایشان ستمکارانند که وضع عبادت کنند در غیر موضع آن **وَلِلَّهِ مَا**
فِي السَّمَاوَاتِ و مر خدای راست آنچه در آسمانها است **وَمَا فِي الْأَرْضِ** و آنچه در زمینها است **يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ**
بیامرزد هر کرا خواهد **وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ** و عذاب کند هر کرا خواهد **وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ** و خدای
آمرزنده است دوستان خود را و مهربانست بر بندگان خود **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه گروندگان
لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا مخورید مال ربوا **أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً** افزوده و بر تو و گفته اند
اضعاف در مردم و مضاعفه در اجل جاهلیت یکی با حقه ربوا میدادند تا وقتی معین اگر در اجل
در بوای ازو دو تا بانک مدتی هر مال مدیون مستغرق میشد **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از خدای
در آنچه نهی کرده است **لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** تا مگر شما رستگاری کردید **وَاتَّقُوا النَّارَ** و بترسید
از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که برساند شما را بآتش **الَّتِي** آن آتشی که **أُعِدَّتْ** آماده کرده شده
است **لِلْكَافِرِينَ** مر کافران و غیر ایشان بالذات از برای کفار است و بالعرض برای عاصیان
تباه کار یا کافر [illegible] تعذیب است و مؤمن را بنار تادیب **وَأَطِيعُوا اللَّهَ** و فرمان برید خدای را در آنچه
حکم کند **وَالرَّسُولَ** و طاعت کنید رسول را در آنچه فرماید **لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ** تا باشد که شما رحمت
کرده شوید و در عذاب نیفتید **وَسَارِعُوا** و بشتابید **إِلَى مَغْفِرَةٍ** بچیزی که سبب آمرزش
باشد مر شما را **مِنْ رَبِّكُمْ** از پروردگار شما اقامت لازم در مقام من و جهت تشریف بندگان است
بموجبات مغفرت و آن کلمه شهادتست یا ادای فرایض یا تکبیر اولی که بجماعت دریابند یا صف
اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد و مقتضای
مقام خود اینست که آیت در حلال قصاص حد نازل شد محققان گویند این سارعت بقدم گل نیست بلکه
بقدم دل است **بیت** این ره بپای تن بپایان نرسد ٭ تا جان نزند قدم بجانان نرسد ٭
در بحر الحقایق آورده که بشتابید درین راه بقدم تقوی که تزکیه نفس است از اخلاق حیوانی که جزین
قدم بمقام قرب و جنت وصال رسیده محال است **بیت** بگذر ز همه هوا پرستی ٭ رو در سوی خدای

پرستی

پرستی وجنة عرضها السموات وبشتابید بعملی که برساند شما را ببهشتی که از سوی عظمت پهنای
آن آسمانها است والارض و زمینها صفت عرض بهشت که جهت آنکه وصف طول او در فهم بشر
نگنجد در تفسیر کبیر مذکور است که اگر آسمانها را طبق طبق سازند بجنسی که هر یک از این طبقات
سطحی باشد مؤلف از اجزاء لا یتجزی و متصل کرده اند این طبقات را با یکدیگر تا طبقی واحد شوند
عرض بهشت این مقدار تواند بود اعدت آماده شده است چنین بهشتی للمتقین برای پرهیز
کاران از شرک الذین ینفقون آنانکه نفقه میکنند فی السراء در آسانی والضراء و در سختی
مراد هر احوال است یعنی ایشان بهیچ وجه خالی از نصرت یا سرفی نیست یعنی بهر حال نفقه
میکنند و گفته اند که منفق اند در توانگری و درویشی یا صحت و مرض یا گرانی و ارزانی و
الکاظمین الغیظ و فرو خورندگان خشم را با وجود قدرت آورده اند که کنیزی طعام اعظم را ازو
طباخ نهاد تمام و شوربا بر سر مبارک او ریخت کنیز گفت ای مخدوم من گفت الکاظمین الغیظ
گفت ما کظم و میتوان که در محکمه اشجاعی تو بحضرت الله بنالم و میترسم میگوید که بعیادت
کر خصومت بر بندم و دادخواه از تو نیستانم و این نیز نکنم و لکن مراد شکاری باشد و شفاعت
بر در بهشت بر تو تقدم نمایم نعیم ببت مردی کان بر که بنور است و بر دل با خشم
اگر برای دام که کاهی والعافین و عفو کنندگان عن الناس از بندگان و عدم ضربکاه یافت
کسی که بر ایشان ستم کرده باشد والله یحب المحسنین و خدا دوست دارد نیکو کاران را و بهترین
اقسام احسان است که نیکوئی کنند با جمعی با ایشان بدی کرده باشند و در تیسیر آورده
که حسین بن علی رضی با جمعی مهمانان که بر خوانی نشسته بود خادمش با کاسه آش که مجلس آمد
وان تابت رهنت پایش بحاشیه بساط بر آمد بر سر شاه زاده افتاد و بشکست و اندکی از حسان
مبارک وی فرو ریخت حسین بن علی رضی از روی تا دیب نظر او تعمد بر در وی کرد بیت بر زبان
خادم جاری شد که والکاظمین الغیظ حسین گفت که خشم فرو خوردم خادم گفت والعافین عن
الناس حسین گفت عفو کردم تتمه آیت بر خواند که والله یحب المحسنین جواب داد که از مال خود ترا
آزاد کردم نظم بدی را مکافات کردن بدی بدی را همه صورت نیک بخردی بمعنی کسانی که چو
بروانند والیکن بدی دیدن و نیکوئی کردن اند والذین معطوفست بر الذین ینفقون بعضی این کلام
انکه منقیان دو طایفه اند یکی آنکه بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان موصوف اند دوم تایب
غیر مصر و ایشان آنانند که از روی متابعت هوای نفس اذا فعلوا فاحشة چون بکنند کاری
ناشایسته او ظلموا انفسهم یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت معاصی فاحشه کردار
نا پسندیده است و ظلم گفتار ناستوده یا اول کبایر و ثانی صغایر و بقول جمعی فاحشه و ظلم

خطا و عدول است یا زنا و آنچه مادون این است از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل بر هی
تقدیری بعد از آن فاحشه و ظلم ذَكَرُوا اللّٰهَ یاد کنند عقوبت خدای یا عتاب او را یا اینکه
که چرا چنین کردی یا سزای کی شوند و وعده مغفرت را که باستغفار باز بسته است فَاسْتَغْفَرُوا
پس آمرزش خواهند لِذُنُوبِهِمْ برای گناهان خود وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ و کیست که بیامرزد گناهان را
استفهام است بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد جرایم مذنبان را إِلَّا اللّٰهُ مگر خدای وَلَمْ يُصِرُّوا
و اصرار نکرده‌اند بعد از استغفار عَلَىٰ مَا فَعَلُوا بر آنچه از ایشان صادر شد از معاصی یعنی دیگر باره
بر سر آن فعل نرفتند وَهُمْ و ایشان که اصرار نکنند يَعْلَمُونَ میدانند که عقوبت اصرار
از گناه عظیم‌تر است نزول این در شان نبهان تمار بوده که زنی صاحب جمال بخرما خریدن نزد
وی آمد و نبهان او را بدل بد و کشش کرد و ببهانه خرما دادن وی را در گوشه کشاند بوسه در کنارش
کشید بعد از وقوع قبله زن زبان بنصیحت بگشاد که اتق الله از خدای بترس و دامن
پاک را بلوث حرام آلوده مکن نبهان را خوف الهی دریافت و پشیمان شد فی الحال بحضرت
رسالت پناه شتافت و صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه و سلم رسانید فرمود که من در میان
شما و شما چنین کارها میکنید حق تعالی برای تاکید امیدواری تایبان این آیت فرستاد
و بقول بعضی در شان ابو الیسر عمرو بن غزیه یا بهلول بنانی یا ثعلبه انصاری که قصد گناه کردند یا
مرتکب فاحشه شده بخاطر بتوبه و استغفار آورده‌اند أُولٰئِكَ آن گروه متقیان که منقسم بدو قسم
بوده‌اند جَزَاؤُهُمْ پاداش ایشان مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ آمرزشی است از پروردگار ایشان وَجَنَّاتٌ
تَجْرِي و بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اینها یا اشجار آنها جویها خَالِدِينَ فِيهَا
جاوید باشندگان در آن وَنِعْمَ و نیکو مزدیست أَجْرُ الْعَامِلِينَ مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت
و جنت قَدْ خَلَتْ بدرستی که گذشته بود مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما سُنَنٌ وقعها یا جهانیان
از غم و شادی و راحت و دولت و گفته‌اند که حق تعالی سنت نهاده بحدوث این وقایع با اهل سنن
مراد امت و سنن شرایع باشد یعنی امتان بوده‌اند که بانواع دینها و بجهت تکذیب پیغمبران
هلاک شده‌اند فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ پس بروید و سیر کنید در زمین و بر بینید بلاد عاد و دیار
ثمود و بیابان لوط فَانْظُرُوا پس بنگرید بنظر عبرت که بسبب نافرمانی كَيْفَ كَانَ چگونه بوده
است عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ آخر کار تکذیب کنندگان هٰذَا این کلام که در قصه احد و بدر گذشت
با این شرح که از امم گذشته و وقایع روزگار ایشان بَيَانٌ سبب هویدا ای سخنی حق است لِلنَّاسِ
برای عامه مردمان وَهُدًى و زیادتی بصیرت وَمَوْعِظَةٌ و پندی مشتمل بر وهبت است و عبرت
لِلْمُتَّقِينَ خاصه پرهیزکاران را وَلَا تَهِنُوا و سست مشوید و ضعف مورزید چون در حرب احد

حوج

[illegible]

خواجه عالم صلی الله علیه وسلم بسخن در ابو سفیان عم گفت الله برتر کوه برده خواست که بر شعب مطلع گردد اصحاب را دغدغه بخاطر رسید وحضرت عزت تسلیه ایشان را آیت فرستاد که سستی مکنید **وَلَا تَحْزَنُوا** واندوهناک مباشید از جراحات ومصیبات یا فوت غنائم **وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ** وحال آنکه برترانید از ایشان بحسب مکان یا در روی محاربه بر ایشان پیشی وازیشان بیشی دارید یعنی در جنگ بدر یا برترید شما از آنست که کشتگان شما در صدر نعیم اند وازان ایشان در قعر جحیم یا مقام شما درجات عالیه خواهد بود وازان ایشان درک اسفل وحقیقت آنست که این بشارت بوده مؤمنانرا بعلو وغلبه یعنی شما منصور وغالب خواهید شد **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** اگر هستید گروندگان بوعده حق که نزدیک است وان جندنا لهم الغالبون **إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ** اگر برسد شما را جراحتی وزخمی **فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ** پس بدرستی که رسید است گروه کفار را در روز بدر **قَرْحٌ** زخمی والمی **مِثْلُهُ** مثل قرح وجرح ایشان **وَتِلْكَ الْأَيَّامُ** واین روزها که متواتر کافی بر است **نُدَاوِلُهَا** میگردانیم آنرا **بَيْنَ النَّاسِ** میان مردمان روزی بدولت وعشرت کرده بنکبت وعسرت فيوما علينا ويوم لنا واین مداولت برای آنست که پند گیرند **وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ** وتا ظاهر گرداند که بپند خدای یا بر بندند اولیاء او **الَّذِينَ آمَنُوا** صبر نمایند که بر آن گرویده اند **وَيَتَّخِذَ** وبگیرد **مِنْكُمْ شُهَدَاءَ** از شما گواهان یعنی گروه بکند که شما باشید که در موکب جهاد کلام جان فدا کرده وکه روی بکرن قربه **وَاللَّهُ** وخدای **لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ** دوست نمیدارد ستمکارانرا که مشرکانند **وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ** وفایده دیگر مداولت آنست که کرد اند خدای **الَّذِينَ آمَنُوا** مر مؤمنانرا که از گناه اجتناب نمایند چه بلاها که باهل ایمان میرسد مکفر ذنوب ایشانست **وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ** وبکاهد نقصان افکند وهلاک سازد کافرانرا **أَمْ حَسِبْتُمْ** آیا پنداشتید **أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ** آنکه در آیید به بهشت **وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ** ونديد خدای **الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ** آنها که جهاد کردند از شما **وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ** ونديد شکیبایانرا بروز احد رسول یا صابرانرا بر هجوم مصایب ووقوع نوایب ملخص سخن آنست که بی محنت مجاهده براحت مشاهده نتوان رسید بیت بلبل که ستم خار تحمل نکند بهتر آنست که دیگر سخن گل نکند **وَلَقَدْ كُنْتُمْ** وبدرستی که شما بودید که از روی اشتیاق لقاء الهی **تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ** آرزو میبردید مرگ را یعنی شهادت را **مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ** پیش از آنکه شهادت کنید اسباب آنرا که حربست **فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ** پس بتحقیق دیدید آنچه میطلبید از مقاتله کفار **وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ** وحال آنکه شما مینگریستید بیاران وبرادران شما که مقتول میشدند یا تأمل میکردید

در سیر میل اسلام و ورا ستها کن اشتند در خلاص محمد میکوشید بیاورده اند که چون حضرت رسالت
زخم خورده در میان کشتگان نهان شد ابلیس لعین صلا زد الا ان محمدا قد قتل در میان خاص
و عام افکند فوجی از ضعفای اهل اسلام خواستند که رجوع بعبد الله ابی کنند تا التماس کنند
از ابو سفیان برای ایشان خط امان بستانند و فوجی دیگر بگریختند و بعد از ان آنحضرت
مستفسر از ملامت میکرد که چرا قرار بر فرار اختیار کردید و ثبات بر میدان کارزار آوردید
ایشان زبان عذر کشودند که گفتند ما از قتل تو شنیدیم ازین کار بر ما شوریده شد
و از نهایت ترس بگریختیم حضرت عزت دفع عذر ایشان آیت فرستاده که وما محمد و نیست
بنده فرستاده مگر الا رسول که فرستاده از پیش وی قد خلت بدرستی که بگذشت من قبله
الرسل پیش از وی فرستادگان افان مات ایا اگر بمیرد این پیغمبر او قتل یا کشته گردد انقلبتم
باز میگردید شما علی اعقابکم بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد میشوید
ومن ینقلب علی عقبیه و هرکه برگردد و پس پا نگرد باز گردد یا ترک جهاد کند فلن یضر الله
پس زیان نرساند بدان برگشتن خود خدای را شیئا چیزی که در و نقصان و ضایع بود
روا نیست وسیجزی الله و زود باشد که جزا دهد خدای الشاکرین مر سپاس دارندگان را
وما کان لنفس و نباشد و نشود هیچ نفسی را ان تموت اگر بمیرد الا باذن الله مگر بمشیت
خدای و زمان و وقت نوشته است خدای این حکم را در لوح محفوظ کتابا نوشتنی
مؤجلا زمان او پیدا کرده شده کسی پیش از ان نمیرد و کسی پس از ان نماند در این آیت تحریض
مسلمانانست بر جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه مقاتلت با اهل عناد و هرکه داند که عمر او
مقرر و اجل او مقدر است هر اینه دلیر خواهد شد در مبارزت معارک و شروع در مهالک
مرتضی علی رضی در این معنی دو بیت است شعر ای یوم من الموت افر یوم لا یقدر ام یوم قد قدر
یوم لم یقدر لا یاتی الاجل یوم قد قدر لا یغنی الحذر نظم دو روز حذر کردن از مرگ روا نیست
روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست روزی که قضا باشد کوشش نکند سود
روزی که قضا نیست در و مرگ روا نیست ومن یرد و هرکه خواهد بجهادی که میکند ثواب
الدنیا پاداش این جهان نؤته منها بدهیم او را از دنیا آنچه مقدر کرده ایم ومن یرد و هرکه خواهد
باعمال خود ثواب الآخرة جزای آن جهانی نؤته منها بدهیم او را آنچه خواهد و از نعیم
بهشت وسنجزی الشاکرین و زود باشد که پاداش دهیم شکر گویندگان را بر نیت جهاد
وکاین من نبی و چند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبر که در راه حق قاتل کارزار کرد معه
ربیون کثیر با او بودند سپاه بسیار ربی نام سپاه است که کم از ده هزار نباشد و در عین المعانی

کویند ده هزار یا بیشتر بمعنی ربانی است یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا با پیغمبر خود بود فما
وهنوا پس سستی نورزیدند این پیغمبران و اصحاب ایشان لما اصابهم بانچه برسید بدیشان
از محنتها فی سبیل الله در جهاد با کفار وما ضعفوا و ضعیف نگشتند از بسیاری حرب
وما استکانوا و فروتنی نکردند با دشمنان تعریض منهزمانست و آنها که التجا با ابی
نموده از ابو سفیان خط امان طلبیدند والله یحب الصابرین و خدای دوست میدارد
صابر کنندگان بر جهاد وما کان قولهم و نبود قول ربیان از قتل نبی ایشان الا قول شان
الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ربنا اغفر لنا ای پروردگار ما بیامرز ذنوبنا گناهان ما را که
سبب منع نصرت و قتل صاحب دعوت یا بود واسرافنا و درگذر از حد درگذشتن ما را فی
امرنا در کار ما وثبت اقدامنا و استوار دار قدمهای ما را در وقت مقاتل با اعداء دین وانصرنا
و یاری ده ما را علی القوم الکافرین بر گروه ناگرویدگان فآتاهم الله پس بداد خدای ایشان را به برکت
دعا و استغفار یا بسبب صبر بر مقاتله کفار ثواب الدنیا پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمن
و یافتن غنایم وحسن ثواب الآخرة و نیکو عطا کرد ایشان را نیکوی پاداش آن عالم یعنی
نعیم بهشت یا رضا و لقا والله یحب المحسنین و خدای دوست دارد نیکوکاران را یعنی
صابران و نیز محققان ثواب دنیا و آخرت اعراض است از هر دو و توجه با آفریدگار مصراع من نافع
از هر دو مرا وصل تو بس یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان ان تطیعوا الذین کفروا
اگر فرمان برید مر کافران را در شأن جمعی است که از ابو سفیان طلب امان میکردند در کشاف
آورده که منافقان مؤمنان را میگفتند این زمان پیغمبر کشته شد و رایت دولت کفار
استعلا یافت شما را دیگر باره بدین خود رجوع باید کرد و حوتم میل باید کرد اگر بفرمان منافقان
کار کنید یردوکم باز گردانند شما را علی اعقابکم بر پاشنهای شما یعنی بکفر باز برند
فتنقلبوا پس انگاه گردید شما خاسرین زیان زدگان در هر دو سرای پس فرمان دشمنان
مبرید بل الله بلکه بدانید که خدای مولاکم یار و دوست و مددکار شماست پس با کفار
دوستی مکنید و نصرت از غیر حق مجوئید وهو خیر الناصرین و خدای بهترین یاری کنندگانست
سنلقی زود باشد که در افکنیم فی قلوب الذین کفروا در دلهای کافران الرعب ترس و بیم را
خدای تعالی هم در روز احد ترسی در دل کفار افکند که با وجود ظفر و غلبه بی جهتی ترک قتال
گرفته باز گشتند و القاء رعب در دلهای ایشان بچه سبب بود بما اشرکوا بانکه ایشان شرک
آوردند بالله بخدای و دنباله گرفتن ما لم ینزل آنچه را که نفرستاده است خدای به با شرک
آن سلطانا حجتی و برهانی یا ایشان را عذری بود غرض نفی حجت است چه اگر حجتی بودی فرو فرستادی

وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وجای ایشان آتش دوزخ است وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ و بد آرامگاهی است
ستمکاران را دوزخ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ و هرآینه راست کرد با شما خدای وَعْدَهُ وعده خود را در یاری
ظفر مشروط بصبر بوده تا صبر میکردند مظفر بودند چون ترک صبر کردند مغلوب شدند و در تفسیر
حاکم از ابن عباس رض نقل میکند که خدای تعالی در هیچ موطنی پیغمبر خود را این نصرت نکرد که در
حرب احد چنانچه بعضی بین بعض الحال کردند و ابن عباس فرموده که از کتاب خدای میگیرم که فرموده
که وعده نصرت با شما راست شد إِذْ تَحُسُّونَهُمْ آنهنگام که میکشتید کافران را بی شتاب
بِإِذْنِهِ بخواست خدای یا حکم او یا معونت او و ظفر شما بود حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ تا آنگاه که شما بددل
شدید وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ و مخالفت کردید در کار حرب وَعَصَيْتُمْ و عاصی شدید در امر
خود و ترک مرکز گرفتید پس مبتلا شدید بعقوبت مِنْ بَعْدِ پس از آنکه مَا أَرَاكُمْ بنمود شما را
مَا تُحِبُّونَ آنچه شما دوست میداشتید از نصرت و غنیمت مِنْكُمْ از شما مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا کسی باشد
که دنیا طلبد یعنی همه غنیمت و مقام بلند و آن طایفه بودند که پای از جای مرکز زنان
بیرون نهاده بغارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند وَمِنْكُمْ و از شما هست مَنْ يُرِيدُ
الْآخِرَةَ آنکه خواهد رستگاری آخرت و سعادت شهادت و این گروهی بودند
که بر مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که شربت شهادت چشیدند ثُمَّ صَرَفَكُمْ پس شما را
باز داشت خدای و روی شما را بگردانید عَنْهُمْ از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان
لِيَبْتَلِيَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی معامله نماید که آزماینده کند تا عیار نقد صبر شما بر محک یقین
آشکارا گردد وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ و بدرستی که عفو کرد و درگذرانید از شما بسوی مخالفت
هر شما را که کشتند و مستأصل نگردانید نه وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ و خدای تعالی
خداوند فضل و رحمت است بر گرویدگان آنجمله فضل آنکه شما را بتمامی هلاک نکرد إِذْ
تُصْعِدُونَ آنهنگام که دور میرفتید در هزیمت یا ببالای کوه میگریختید وَلَا تَلْوُونَ و نمی
ایستادید و التفات نمیکردید عَلَىٰ أَحَدٍ بر هیچ یکی از مردمان یا نمی نگریستید پیغمبر که آن رسول
است صلی الله علیه وسلم وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ و پیغمبر شما را میخواند فِي أُخْرَاكُمْ در عقب شما و میگفت
الی عباد الله فانی رسول الله و شما اجابت نمیکردید فَأَثَابَكُمْ پس مکافات شما را خدای
غَمًّا بِغَمٍّ غمی از غمی یک غم خبر قتل پیغمبر است و غمی دیگر شهادت و جراحت بعضی از صحابه
یا کسر هزیمت و یکی فوت غنیمت و این پاداش داد شما را تا معتاد شوید بصبر کردن در شداید
و دیگر لِكَيْلَا تَحْزَنُوا تا اندوهگین نگردید عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ بر آنچه از شما فوت شد که است از فتح
و غنیمت وَلَا مَا أَصَابَكُمْ و نه اندوه خورید بر آنچه بشما رسیده از قتل و جرح و هزیمت وَاللَّهُ

خبیر وخدای داناست بما تعملون بانچه شما میکنید ثم انزل علیکم پس فرستاد خدای
بر شما من بعد الغم از پس اندوه وملال امنة ایمنی وارامش وان چه بود نعاسا خواب سبک
یغشی می پوشد یعنی در می پیچد آن خواب طائفة منکم گروهی را از شما که مؤمنان حقیقی بودند
و در بیان میگویند که این خواب هفت تن را بود صدیق وفاروق ومرتضی وطلحه وسعد ابی
وقاص را از مهاجران وحارث بن صمه وسهل بن حنیف را از انصار وبعضی زبیر را نیز داخل
کرده اند رضوان الله علیهم اجمعین وفایده نعاس عود قوت ایشان بوده ودفع کلال از ایشان
وطائفة وگروهی دیگر چون معتب بن قیس واصحاب او که منافقان بودند قد اهمتهم بدرستی
که در غم افکنده بود ایشان را انفسهم نفسهای ایشان یظنون بالله گمان میبردند بخدای
غیر الحق نا روا وناسزا ظن الجاهلیة گمانی که اهل جاهلیت را میبود که مهم محمد صلی الله علیه وسلم
با تمام نخواهد رسید یقولون میگویند هل لنا آیا هست مارا بر سبیل انکار یعنی مارا نیست
من الامر از کار ظفر ونصرت که وعده داده بود من شیء هیچ چیز یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر
ابوسفیان ومیسر نشد قولی آنست که ابن ابی راگفتند قتل بنو الخزرج امروز جواب گفت
هل لنا من الامر شیء یعنی مارا در کار ایشان هیچ اختیار نیست گفتیم از مدینه بیرون مروید
سخن ما را قبول نکردند قل ان الامر کله بگو ای محمد که همه کارها از غنیمت وهزیمت لله مر
خدایراست وبفرمان اوست یخفون پنهان میسازند منافقان فی انفسهم در نفسهای
خویش از شکوک وشبهات ما لا یبدون آنچه اشکارا نمی توانند کرد لک برای تو یعنی ترسند
از شمشیر مسلمانان یا بیم کشف غطا ورفع حجاب از افعال قبیح وبناء ان فاسد ایشان
یقولون میگویند در خلوت بایکدیگر لو کان لنا اگر بودی مارا من الامر شیء از کار خود چیزی
یعنی بهره ونصیبی یا اگر دین ما بر حق بودی ما قتلنا ههنا اینجا کشته نمی شدیم یعنی اصحاب
ما مقتول نمی گشتند وهزیمت بما راه نمی یافت قل لو کنتم بگو اگر میبودید ای منافقان
فی بیوتکم در خانهای خود نمی خواستید که با ما بیرون آیید لبرز الذین هر اینه بیرون آمدندی
از میان شما آنانکه در ازل کتب علیهم القتل نوشته شده است بر ایشان کشته شدن الی
مضاجعهم بسوی کشتن گاه خود یا اگر شما تخلف میکردید هر اینه مؤمنان که خدای قتل کفار بر دست
ایشان مقدر ساخته است بیرون می آمدند بمعارک حرب ومصارع اهل شرک پس خطاب با
مؤمنان میفرماید که بعد از زخمان غمی والمی که داشتند ایمنی وآرامی بر شما فرستاد تا بوعده او وثوق
باشید ولیبتلی الله وبرای آنکه ظاهر کرداند خدای ما فی صدورکم آنچه در سینهای شماست از اندیشها
ولیمحص ودیگر تا پاک وخالص سازد ما فی قلوبکم آنچه در دلهاست از نیتها وعزیمتها والله

علیم وخدای داناست بذات الصدور بانچه در سینها باشد از سرها و خفیات إن الذین
تولوا هر آینه آنکسانی که روی بگردانیدند منکم از شما و هزیمت رفتند یوم التقى الجمعان
آن روز که روی بروی آورده بودند دو گروه یعنی مسلمانان وکافران در حرب احد إنما استزلهم
الشیطان جز این نیست که بلغزانید ایشانرا شیطان یا از ایشان طلب زلل کرد و زبان وی
بردند ببعض ما کسبوا بشامت بعضی از آنچه کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول صلعم ولقد
عفا الله ودرستی که خدای درگذرانید عنهم از ایشان این گناه را بجهت توبه و اعتذار ایشان
إن الله غفور بدرستی که خدای آمرزگار است حلیم بردبار و تعجیل ناکننده در عقوبت گناهکار
یا أیها الذین آمنوا ای گروه گروندگان لا تکونوا مباشید کالذین کفروا مانند آن کسانی که کافر
شدند یعنی منافقان وقالوا لإخوانهم وگفتند برای برادران کشته و مرده خود نسبی یا نسبی
إذا ضربوا في الأرض چون برفتند بر زمین برای تجارت و بردندی أو کانوا غزى یا بودندی
غازیان و جهاد کنندگان و کشته شدندی لو کانوا عندنا اگر بودندی نزدیک ما بسفر و غزا
نرفتندی ما ماتوا نمردندی در آن سفر وما قتلوا وکشته نشدندی در آن حرب پس شما
ای مومنان مخالفت ایشان کنید در این قول لیجعل الله تا گرداند خدای ذلک آن مخالفت
شما را با گفته ایشان که اگر با ما بودندی تلف نشدندی حسرة في قلوبهم دریغی و اندوهی در دلهای
ایشان را والله یحیي ویمیت وخدای زنده است : تدبیر و اوی میراند در سفر
و در حرب والله بما تعملون وخدای بدانچه شما میکنید از کردنکان از صبر و ثبات بصیر
بیناست ولئن قتلتم وبخدای که اگر شما کشته شوید في سبیل الله در جهاد أو متم یا بمیرید در خشنودی
خدای بر فراش لمغفرة من الله هر آینه آمرزش از خدای ورحمة وبخشش او خیر مما
یجمعون بهتر است از آنچه جمع میکنند از مال دنیا حطام بغیبت خوانند یعنی آمرزش و بخشایش
حق سبحانه شما را خوبتر از آنچه کافران زاهمی آرند از متاع غرور ولئن متم و اگر بمیرید ای
مومنان با خشنودی حق أو قتلتم یا کشته شوید در کارزار کفار لإلى الله هر آینه بسوی
خدای که معبود شماست تحشرون حشر کرده شوید عرفا گفته اند اگر بمیرید یا بیند شما را
ای مخالفت کنندگان با نفس و هوا یا شهید کرده بتیغ ریاضت در طریق طلب لقا پس شما را حشر
با آنکس خواهد بود که دل و جان در راه او بذل کرده اید نه بغیر او و اینجا گفته اند اذا کان المصیر الى
الله طاب المصیر الی الله نظم گر مرگ رسد چرا هراسم کان راه بدوست می شناسم سر کان بود
تو پایمال است آن سر بسزا افسر وصال است فبما رحمة من الله پس ببخشایش که بر رسید از حضرت
حق سبحانه لنت لهم نرم گشتی برای منهزمان احد نزول آیت در آن بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم

ع

بعد از انهزام

بعد از رجعت اهل هزیمت با ایشان تغلیظ و تشدید نرمود بلکه مراسم دلجوی و لوازم خوش‌خوی
به نسبت آن جماعت رعایت نمود حق سبحانه میفرماید که نرم سخنی و نیکوخوی تو برحمت من بود
وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا اگر بودی تو درشت خوی یا سخت گوی جفا کننده غَلِيظَ الْقَلْبِ سخت دل و نامهربان
لَانْفَضُّوا هر آینه اصحاب تو پراکنده شدندی مِنْ حَوْلِكَ از نزدیک تو و با تو نیارامیدندی
فَاعْفُ عَنْهُمْ پس درگذار از ایشان تقصیری که در خدمت تو کردند وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ و آمرزش خواه
از من برای ایشان اهمال را که در اداء حقوق تو ورزیدند وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ و مشاورت مخصوص
بود بامور محاربه و مقاتله با کفار فَإِذَا عَزَمْتَ چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ
پس توکل بر خدای کن نه بر مشورت إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ بدرستی که خدای دوست میدارد توکل
کنندگان را متوکل حقیقی کسی است که از غیر حق نترسد و بغیر او امیدوار نباشد إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ
اگر خدای شما را نصرت دهد چنانچه در حرب بدر واقع شد فَلَا غَالِبَ لَكُمْ پس نباشد غلبه کننده
بر شما وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ و اگر فرو گذارد شما را چنانچه در جنگ احد وقوع یافت فَمَنْ ذَا الَّذِي
پس کیست آنکه يَنْصُرُكُمْ یاری دهد شما را مِنْ بَعْدِهِ پس از فرو گذاشتن او وَعَلَى اللَّهِ و بر کرم
خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند باور دارندگان وَمَا كَانَ و نباشد و سزاوار نبود
لِنَبِيٍّ مر پیغمبر را أَنْ يَغُلَّ که خیانت کند در غنیمت بعضی از فقرای صحابه از پیغمبر صلی الله علیه در خواست
مینمودند که ما را از غنیمت کمی افتد زیادت از حصه ضعفا چیزی بدین آیت آمد که خیانت بغیر
در قسمت غنایم روا نیست و گویند از غنایم بدر گلیمی یا قطیفه سرخ رنگ گم شد و جمعی سیه گلیمان از
روی نفاق نسبت آن بحضرت سید علی الاطلاق صلوات و سلام الله علیه کردند حق تعالی ذمه حبیب
خود را خصوصا و ذمم جمیع انبیا را عموما ازین خیانت بری گردانید و فرمود که هیچ پیغمبر در غنیمت
خیانت نکند وَمَنْ يَغْلُلْ و هر که خیانت کند در غنایم يَأْتِ بِمَا غَلَّ بیاید بگناه آنچه در ان خیانت کرده است
یا بیارد آن چیزی که در ان خیانت کرده يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز و علی رؤس الاشهاد فضیحت
یابد اگر همه سوزنی باشد یا رشته در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنیمت رسنی کهنه که قبل
از قسمت برداشته بود نزد حضرت رسالت صلعم آورد آنحضرت قبول نکرد و فرمود که نگاه دار تا
در قیامت بیاری ثُمَّ تُوَفَّى پس تمام داده شود در ان روز كُلُّ نَفْسٍ هر تنی را مَا كَسَبَتْ جزای آنچه
کرده باشد از خیر و شر وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم کرده نشوند در وقت جزا أَفَمَنِ اتَّبَعَ
آیا هر که پیروی کند رِضْوَانَ اللَّهِ خشنودی خدا را در ترک غلول باشد یعنی نباشد كَمَنْ بَاءَ
همچون کسی که باز گردد بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدای بسبب خیانت وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ
و آرام جای او باشد دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای باز گشتن است دوزخ



هُمْ انبيا واهل امانت كه تابع رضوان حق اند دَرَجَاتٌ خداوندان پايهاي بلنداند يا مرتبهاي ايشان در
جهاد مرتبها عِنْدَ اللَّهِ نزديك خداي وَاللَّهُ بَصِيرٌ وخداي بينا است بِمَا يَعْمَلُونَ بانچه ميكنند كه
از امانت داري وخيانت كذاري لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ هر اينه بتحقيق منت نهاد خداي عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
بر كروندكان إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ چون فرستاد درميان ايشان رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ پيغمبري هم از ايشان
يعني از نسل ايشان يَتْلُو عَلَيْهِمْ ميخواند بر ايشان آيَاتِهِ آيتهاي قرآني با نشانهاي توحيد وَيُزَكِّيهِمْ
وپاك ميكرداند ايشانرا از ادناس مقتضيات طبيعت برشحات ينابيع احكام شريعت يا زكوة
ايشان را هم ميكيرد يا كار ايشان بصلاح مي آرد يا بر پاكي ايشان كواهي ميدهد وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ
ومي آموزد ايشانرا قرآن يا معارف شرعيه وَالْحِكْمَةَ وحديث يا معارف عقليه وَإِنْ كَانُوا وبدرستي
كه بودند هر اينه مِنْ قَبْلُ پيش از بعث رسول لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در كمراهي هويدا وظاهر نه
حق را ميدانستند ونه از باطل دوري ميتوانستند بيت تاريك شد زظلمت باطل همه جهان ٭
عالم زراي روشن او نور حق كرفت أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ آيا هركاه بشما رسيد مُصِيبَةٌ نا بايستي از
هزيمت وقتل وجراحت از اعادي وحال انكه قَدْ أَصَبْتُمْ رسيده بوديد از ايشان مِثْلَيْهَا دو چند
ان يعني يافته بوديد از كافران دو برابر ان ايشان در احد هفتاد تن از شما كشتند وشما در بدر
هفتاد تن از ايشان كشته بوديد وهفتاد تن را اسير كرفته وبا وجود اين قُلْتُمْ كوئيد از روي جزع
كه أَنَّى هَذَا اين ازكجا بما رسيد وما مسلمانانيم وپيغمبر خدا درميان است قُلْ هُوَ بكو اين كه شما را
پيش آمد مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ هم از نزديك شما است كه نافرماني كرديد واز مدينه بيرون مي آمديد
يا ترك مركز نموده روي بطلب غنيمت آورديد إِنَّ اللَّهَ بدرستي كه خداي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چيز
از فتح وغنيمت وقتل وهزيمت قَدِيرٌ توانا است وَمَا أَصَابَكُمْ وانچه بشما رسيد از مكروهات طبايع شما
يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ در ان روزي كه لشكر ابو سفيان باسپاه مومنان بهم آوردند فَبِإِذْنِ اللَّهِ پس بارادهٔ خداي
وبقضا وقدر او بوده وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ وتا ببيند خداي ثبات مومنان را وظاهر سازد
وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وتا اظهار كند خصومت انانكه نفاق ورزيدند وَقِيلَ لَهُمْ وكفتند مر ابن ابي
واصحاب اورا دروقت بازكشتن ايشان از راه مدينه كه تَعَالَوْا بيائيد واز حرب بازمكرديد وبحكم
تمام قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ كارزار كنيد با مشركان در راه خداي أَوِ ادْفَعُوا يا دفع كنيد شر بدكاران را
كه داعيه قتل وغارت اهل مدينه دارند قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا كفتند اكر ما مراسم حرب ميدانستيم
لَاتَّبَعْنَاكُمْ هر اينه متابعت ميكرديم شما را يا اكر دانيم كه انجا جنك خواهد بود مي ايم اما جنك واقع
نخواهد شد ومحمد صلح با او يا بپاي خود صلح خواهد كرد هُمْ اين منافقان لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ بسبب
[illegible] سخني كفتند أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ نزديكترند كه بسوي ايمان يا باهل

نصف

کفر اقرب‌اند در یاری دادن که باهل ایمان یَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ میگویند بزبانهای خود مَا لَيْسَ فِي
قُلُوبِهِمْ آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی بزبان میگفتند که حرب نخواهد بود و در دلهای
ایشان آن بود که جنگ واقع شود وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا يَكْتُمُونَ بانچه منافقان
می‌پوشند از حقد و عداوت و حسد و مکیدت الَّذِينَ این منافقان آنانند که از روی جهل یا
بجهت تزییب جهال قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ گفتند از برای اشکال خود یا از برای وهم نسبی خود که در احد شهید
شده بودند وَقَعَدُوا و حال آنکه این گویندگان نشسته بودند در خانهای خود و باز ایستاده از
قتال لَوْ أَطَاعُونَا اگر فرمان بردار ما گردندی آن برادران ما، ما را در انصراف از راه و سکون
در ساکن خود مَا قُتِلُوا کشته نمی‌شدند چنانچه ما نشدیم قُلْ بگوای محمد صلعم که اگر اختیار
مرگ بدست شماست فَادْرَءُوا پس دفع کنید عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ از نفسهای خود مرگ را
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که حذر دفع قدر میکند در کشاف آورده که در آنروز
که منافقان این سخن گفتند هفتاد تن از ایشان مرگ رسید وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ و مپندار آنانرا
که بصدق نیت قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ کشته شدند در راه خدای أَمْوَاتًا که ایشان مردگانند ابن عباس
رض نقل کرده که حضرت رسالت صلعم صحابه را گفت که چون برادران شما در احد شهید شدند
حق سبحانه جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخ
طوبی آشیان سازند و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت خوابگاه مقیل ایشان قنادیل
زرین باشد در سایه عرش آویخته باشند و ایشان میگویند که خداوندا اگر خبر دهی یاران ما را
ازین دولت که یافته‌ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیادت گردد و حق سبحانه برای تعریف
حال ایشان تشریف این آیت ارزانی فرمود یا بدر جابر رض انصاری از شهدا بود از خدا درخواست
که مرا باز بدنیا فرستد تا دیگر باره شربت شهادت بچشم فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفته
که امکان از رجوع ممنوع باشند گفت پس خدایا از سعادت حال و نعمت بی زوال که مرا داده یاران را
خبر کن این آیت نازل شد که شهدا را مرده مپندارید بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زندگانند عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزدیک پروردگار خود بران معنی که هر سال ثواب غزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشان را نمیخورد
یا نمی‌شوند ایشان را چون سایر مردگان یا رد سلام زایران میکنند یا بدستور زندگان يُرْزَقُونَ
روزی داده میشوند از میوهای بهشت فَرِحِينَ در حالتی که شادمانند بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ بدان
چیزی که عطا کرده است خدای بدیشان مِنْ فَضْلِهِ از فضل خویش که آن دولت خشنودی حق است
و عطای ورای آن متصور نیست و در تفسیر کبیر فرموده که چون جوهر قدسی را بانوار الهیت شوق پدید آمد
ذوات ایشان را بلمعات معارف ربانی مستنیر گرداند یرزقون اشارت بانست پس از ان بمنبع نور وصول

رحمت ناظر شوند وجهی عبارت ازانست وعجب واقع ابتهاجی زیادة از وصول بمقام وصال وسرمدی
افزونتر از نظر بجمال وجه کریم نمیتواند بود **بیت** مایه خوشدلی انجاست که دلدار انجاست میکنم جهد که خود را
مگر انجا فکنم ﴿وَيَسْتَبْشِرُونَ﴾ ومسرور میشوند ببشارت یا شادی میکنند ﴿بِالَّذِينَ﴾ بانکه
هنوز ﴿لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ در نرسیده اند بایشان ﴿مِنْ خَلْفِهِمْ﴾ از پس ایشان وامید میدارند که بدیشان رسند
ودر کرامت بایشان شریک شوند یا شادی ایشان بانست که بر احوال اخر بر اختلاف صاحب وثوق
شده یقین میدانند ﴿أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ﴾ انکه هیچ ترسی نیست بریشان از انچه در پیش ایشان خواهد آمد
﴿وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ ونباشند که اندوهناک گردند بر مفارقت دنیا انچه در وبگذارند ﴿يَسْتَبْشِرُونَ﴾
شادمانی می نمایند ﴿بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ﴾ برحمتی که فایض شده است از خدای بریشان یعنی ثواب اعمال
﴿وَفَضْلٍ﴾ وافزونی بران نعمت بقدر استحقاق باشد وفضل انچه زاید بران بنده ارزانی دارد
﴿وَأَنَّ اللَّهَ﴾ ودیگر فرح دارند شهیدان بانکه خدای ﴿لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ضایع نکند مزد گرویدگان
موحد ومجاهد ﴿الَّذِينَ﴾ انانکه از روی صدق ﴿اسْتَجَابُوا﴾ اجابت کردند ﴿لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ مر فرمان
خدای ورسول را وقتی که بخروج از مدینه امر کرد وان چنان بود که چون ابو سفیان از احد بازگشت
سید عالم صلعم اخرها روز که شنبه بود هفدهم شوال بمدینه آمد وصباح یکشنبه بفرمود تا لشکریان
احد بر عقب دشمنان بروند وهرکه در معرکه احد حاضر نبوده بیرون نیاید صحابه اطاعت
نموده باوجود ضعف وجراحات براه که متوجه شدند ودر حمراء الاسد که معسکر همایون مقرر شد شب دوشنبه
آتش بسیار افروختند تا صیت ابهت لشکر اسلام باحیاء وقبایل عرب رسید ودانند که ایشانرا
عجز وانکساری نیست حق سبحانه برین ایت میستاید انهارا که اجابت امر خدای ورسول کردند
﴿مِنْ بَعْدِ﴾ از پس انکه ﴿مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ﴾ رسیده بود ایشانرا جراحتها ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا﴾
مر انکسانی را که نیکوی کردند ﴿مِنْهُمْ﴾ از ایشان بوفای عهد ﴿وَاتَّقَوْا﴾ وبترسیدند از غضب خدای
در مخالفت امر پیغمبر ﴿أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ مزدی بزرگست یعنی بهشت آورده اند که ابو سفیانرا
بعد از رجوع ندامتی روی نمود وبعزم استیصال لشکر اسلام عزیمت معاودت تصمیم داد ناگاه خبر
رسیدن انحضرت بحمراء الاسد باو گفتند هراسی در دل ایشان افتاد از روحا روی هزیمت بمکه
آوردند در راه قافله بنجار یا طایفه از اعراب بادید که متوجه مدینه بودند بمبالغه بسیار گفت که محمد را
هرجا بینید از ما بترسانید وچنان باز نمایید که ایشان با لشکر آراسته بازگشته اند وجلادت وقتال
بلکه استیصال شمار ایشان بربسته جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده بفرموده ابو سفیان
طرح تخویف افکندند وعنایت ازلی مسلمانانرا دریافته بهیچ حال رشته تزلزل بمبانی خلوص ایشان
راه نیافت بلکه در جواب تصدیق از روی جواب ایمان بکلمات حسبنا الله ونعم الوکیل باز دادند وحق سبحانه در صفت

ایشان

ایشان میفرماید اَلَّذِیْنَ اجابت کنندگان آنانند که از جهت تخویف قَالَ لَهُمُ النَّاسُ گفتند مر ایشان را مردمان
یعنی تجار با اعراب اِنَّ النَّاسَ بدرستی که ابو سفیان و اصحاب او قَدْ جَمَعُوْا جمع شدند و اتفق
الکلمه گشتند لَکُمْ برای قتال شما فَاخْشَوْهُمْ پس بترسید از آن ایشان که شما را با ایشان طاقت
حرب نیست فَزَادَهُمْ پس زیاده کرد این سخن مومنان را اِیْمَانًا تصدیقی و یقینی در کار خود
یا نترسیدند وَقَالُوْا وگفتند حَسْبُنَا اللّٰهُ بسنده است ما را خدای یاری دهنده و کفایت کننده
وَنِعْمَ الْوَکِیْلُ و نیکو کارگذاری است حضرت پروردگار نزد بعضی این آیت گذشت و اکثر بر آنند
در غزوه بدر صغری فرود آمده آورده اند که روز احد ابو سفیان در پایان شعب منادی کرده که میعاد
در حرب ما سال دیگر موضع بدر است و پیغمبر فرمود که در جواب او بگویید که چنین باشد دیگر سال که نزدیک
بموعد رسید ابو سفیان پشیمان شده نعیم بن مسعود را فریفته کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را
بترساند از قریش و چنان سازد که عنان عزیمت از سفر بدر باز گشتند نعیم بیثرب آمد و هر چند
مقدمات تخویف آمیز ادا کرد از لشکر کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد
جز جواب حسبنا الله و نعم الوکیل نشنود و حضرت با مجاریان احد و جمعی دیگر که مجموع هزار
و پانصد مرد بودند ببدر رفت و هشت روز آنجا توقف نمود بازارها قائم گشت و در معاملات
سود وافر بدست آمد و کفار از بیم اهل اسلام بدین موضع نیامدند و محقق این اتحاد ناس
دیگر تعدد آن ناس که در آیت سابقه عبارت از قافله بود اینجا نعیم باشد و وجود و تعدد ناس
ثانی ابو سفیان و اتباع اویند و تتمه حال مومنان است که فَانْقَلَبُوْا پس باز گشتند بقول
اول از حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر بِنِعْمَةٍ با عافیتی تمام یا ثوابی لا کلام مِّنَ اللّٰهِ از
خدای وَفَضْلٍ و زیادتی حرمت یا ازونی مال التجارت لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوْٓءٌ نرسید مر ایشان را
مکروهی از قتل و جرح و هزیمت بلکه بسلامت رفتند و بکرامت باز آمدند وَاتَّبَعُوْا رِضْوَانَ اللّٰهِ
و پیروی کردند خشنودی خدا را بفرمان برداری رسول وَاللّٰهُ و خدای ذُوْ فَضْلٍ عَظِیْمٍ
خداوند فضل بزرگست بدفع مشرکان از مومنان اِنَّمَا ذٰلِکُمُ الشَّیْطٰنُ جز این نیست که آن تخویف
شیطان بود یُخَوِّفُ اَوْلِیَآءَهٗ میترساند بدان دوستان خود یعنی اعراب با اهل قافله یا نعیم می
گفتند از اغوای شیطان القا کرده بود تا بترساند بدان منافقان را و از لشکر پیغمبر روی گردان شوند
و آن صورت سبب شکست کار مسلمانان گردد فَلَا تَخَافُوْهُمْ پس شما ای مومنان مترسید
از اولیاء شیطان وَخَافُوْنِ و بترسید از من در مخالفت امر من اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ اگر هستید شما
تصدیق کنندگان مر وعده مرا وَلَا یَحْزُنْکَ الَّذِیْنَ و باید که اندوهناک نگرداند ترا آنکه یُسَارِعُوْنَ
فِی الْکُفْرِ می شتابند در یاری اهل کفر چون ابن ابی و متابعان او که از جنگ احد تخلف ورزیدند

و روکرد اشتند إِنَّهُمْ بدرستي که ایشان لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ هرگز زیان نرسانند خدایرا یعني دوستان
خدایرا شَيْئًا چیزي بسبب مسارعت در کفر يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خداي أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ اینکه نکرداند مر
ایشانرا یعني ندهد حَظًّا فِي الْآخِرَةِ بهره در ثواب آن جهاني وَلَهُمْ ومر این مسارعانرا عَذَابٌ عَظِيمٌ
عذابي بزرگست یعني بسیار و هیبت إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بدرستي که آنانکه بخریدند کفررا یعني بدل
کردند بِالْإِيمَانِ با ایمان لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ هرگز زیان نکنند خدایرا شَيْئًا چیزي بسبب اشتراء بلکه ضرر
ایشان بایشان عاید کرده وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مرایشانراست عذابي دردناک که الم آن بدلهاي
ایشان برسد وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و نه پندارند آن کساني که کافر شدند از یهود و نصاري و مشرکان
و منافقان أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ بدرستي که آنچه مهلت میدهیم ایشانرا خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ بهتراست مر نفسهاي
ایشانرا لِيَزْدَادُوا إِثْمًا بدرستي که آنچه مهلت میدهیم ایشانرا لِيَزْدَادُوا إِثْمًا تا زیاده کنند
گناه را و در دین باطل خود ثبات ورزند وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ و مرایشانراست عذابي خوار
کننده و رسوا سازنده مَا كَانَ اللَّهُ خداي بر آن نیست لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ که بگذارد مومنانرا
عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بر آن چیز که شما اي منافقان بر آنید از طعن بر ایشان در خفا و استهزا با ایشان
در آشکارا بلکه بصرف حکمت الهي نقد حال شمارا بر محک امتحان زند حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ تا وقتي
که جدا کند پلید را که آلوده نفاق است مِنَ الطَّيِّبِ از پاک یعني مومن مخلص و این تمیز بجهاد
باشد تا مخالفان تخلف نموده با عداء دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا باظهار مخزونات
سرایر ایشان که بطریق وحي سید عالم را علیه السلام معلوم کردد و صحابه بر آن اطلاع یابند و از جمله
مکنونات ضمایر اهل نفاق آن بود که در وقتي که حضرت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که است مرا صورت
و حلیت بني نمودند همان مثابه که در عهد ذریات آدم را با آدم عم نموده بودند و مرا بالهام الهي
معلوم شد که کدام ایمان اسلام قبول کند و کدام در بادیه ضلالت سرگردان ماند منافقان با یکدیگر
میگفتند که محمد صلعم چنین دعوي بلند میکند و احوالات دل منزل ما غافلست اگر راست میگوید
که علي الیقین با ما بگوید که کدام مخلص است و کدام منافق آیت آمد وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ و چنان
نیست که خداي مطلع گرداند شمارا اي منافقان عَلَى الْغَيْبِ بر آن سر پوشیده که کدام ایمان آورد
و کدام کافر ماند وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي و لیکن خداي برگزیند براي اطلاع بر آن مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ
از رسولان خود هر کرا خواهد فَآمِنُوا پس شما اي مومنان بگروید بِاللَّهِ بخداي بر آن وجه که او
منفرد است بعلم غیب وَرُسُلِهِ و باور دارید رسولان او را که بندگان برگزیده اند و نشاید که خطا
بگفتار یا منافقان باشند وَإِنْ تُؤْمِنُوا و گرویدن او را که بر این وجه وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از نافرماني
یا از شرک و نفاق فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ پس شمارا باشد مزدي بزرگ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ و نه پندارند

ابتلاء
إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ
مورست که نحن امهلت ... ان را ام

آنانکه

آنانکه از دنائت همت يَبْخَلُونَ بخيلي ميكنند بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ بدانچه خداي از مال دنيا بايشان داده است
مِنْ فَضْلِهِ از فضل وكرم خود هُوَ خَيْرًا لَهُمْ كه آن بخل بهتر است مر ايشانرا بَلْ نه چنين است هُوَ
شَرٌّ لَهُمْ آن بخل بدتر است مر ايشانرا هم در دنيا بزوال بركت از اموال وهم در آخرت باستحقاق
شدايد واهوال سَيُطَوَّقُونَ زود باشد كه در گردن ايشان كرده شود مَا بَخِلُوا بِهِ آنچه بخل
كردند بآن از مالها وزكوة ندادند واين فضيحت ايشانرا واقع باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ نعوذ بحضرته
چنانچه در حديث آمده است كه هر كرا حق سبحانه مال عطا فرموده وآنكس از روي بخل زكوة آن ادا
ننموده تمثيل وتصوير كنند روز قيامت مال اورا بصورت ماري بزرگ كه از بسياري وتندي
زهر موي بر سر او نمانده باشد ودو نقطه سياه بر زبر چشمهاي او آشكارا بود وچنين چه خبيث
ترين حيوانات پس آن مار بيايد وطوق گردن او شود هر دو كناره روي ودهن او بگيرد وزبان
تقريع وتوبيخ گشاده ميگويد انا مالك انا كنزك من مال توام كه بدان در دنيا لاف مباهات ميزدي
وگنج توام كه بسبب آن طرح مفاخرت بر اقران مي افكندي بيت گنج را اندك برو كن مال را
بفكن در جهنم مال تو ماري است مرهيني وگنجت اژدها وَلِلَّهِ ومر خدايراست مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ ميراث اهل آسمانها است وزمينها يعني همه بميرند وملك آسمان وملك زمين بي دعوي مدعيان
ونزاع منازعان او را مسلم ماند لمن الملك اليوم لله الواحد القهار محققان گفته اند كه ميراث در حقيقت
چيزيرا گويند كه بملك كسي در آيد وپيش از آن در ملك او نبوده باشد پس اموال اهل آسمان وزمين را
ميراث بوجه مجاز گفته چه عاريتست در دست ايشان وفي الحقيقة از آن خداوندست ولله
ملك السموات والارض پس چون اهل آسمان وزمين بميرند عاريت بصاحب او باز رسد ودرين
سخن اشارتي هست بآنكه بخيل را في نفس الامر مال نيست وانچه دارد از آن حق است پس بمال
ديگري بخل ورزيدن بغايت غباوت ونهايت شقاوت باشد نظم اي آنكه ببخل كيسه بند كني
خود را بوجود مال خرسند كني " اين مال خداست صرف كن در ره او " امساك بمال ديگري چند كني
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخداي بدانچه شما ميكنيد از انفاق وامساك خَبِيرٌ داناست لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ
بدرستي كه بشنيد خداي قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا سخن آنانكه گفتند إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ بدرستي كه خداي
درويش است وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ وما توانگرانيم چون آيت اقرضوا الله قرضا حسنا بر پيغمبر صلى الله عليه وسلم
فرود آمد جهودان گفتند خداي محتاج است كه از ما قرض ميطلبد حق تعالى اين آيت فرستاد واز روي
تهديد گفت سَنَكْتُبُ زود باشد كه بنويسيم يعني حفظه را بفرمائيم تا بنويسند مَا قَالُوا آنچه ايشان
گفتند ونسبت فقر را باو وغنا را بخود اسناد كردند وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ وديگر خواهيم نوشت كشتن
اسلاف ايشان پيغمبرانرا بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق وَنَقُولُ وما ميگوئيم ايشانرا نزديك مرگ يا بوقت قيام

وگوییم ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ بچشید عذاب آتش سوزنده را ذٰلِكَ این چنین عذابی شما را
بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ بسبب چیزیست که از پیش فرستاده دستهای شما ذکر ید برای تحقیق فعل
است وگرنه فاعل ایشانند وافعال ایشان قتل انبیا بوده وعبادت عجل وامثال آن وَأَنَّ اللَّهَ
ودیگر این عقوبت بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ نیست ستمکار بر بندگان خود بی جرم
ایشان مستحق عذاب از روی عدل شما را معذب میسازد الَّذِينَ قَالُوا دیگر شنید قول آنکه گفتند
إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا بدرستی که خدای عهد کرده وپیمان فرستاده با یعنی امر کرده ما را أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ
بآنکه ما ایمان نیاریم وتصدیق نکنیم مر فرستاده را حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تا وقتی که بیارد برای ما قربانیکه
تَأْكُلُهُ النَّارُ بخورد آن آتش بنی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبود آنرا در وسط بیتی مکشوف
السقف نهادندی پیغمبر آن زمان در میان خانه ایستاده مناجات کردی وعظمای بنی اسرائیل از
خارج بیت سرها در پیش انداخته متوجه بودندی تا وقتی که زبان بقبول شدی وعلامت قبول
آن بود که آتشی سفید بی دود باوازی مهیب از آسمان فرود آمدی در قربانی پیچیدی وبسوختی
پس جهودان میگفتندی که در توریت مذکور است که جز بدان پیغمبر مگروید که قربانی برین وجه بیارد
حق سبحانه ایشانرا الزام میکند که قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ بگو بتحقیق آمده اند بشما رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي فرستادگان
خدای پیش از ظهور من بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن چون عیسی عم وَبِالَّذِي قُلْتُمْ ودیگر آمده بودند بدین
چیز که شما گفتید یعنی قربانی بروجه که مدعای شماست چون زکریا ویحیی علیهما السلام فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ
پس چرا کشتید ایشانرا یعنی زکریا را که صاحب مذبح بود وپسرش یحیی را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست
گویان که متابعت پیغمبر صاحب قربانی باید کرد فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر تکذیب کردند ترا ملول مباش
فَقَدْ كُذِّبَ بدرستی که تکذیب کرده شده اند رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فرستادگان پیش از تو جماعت
فرستادگانی که ایشان جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ آورده بودند حجتهای روشن ومعجزهای ظاهر
وَالزُّبُرِ ومواعظ زاجره یا احکام شرعیه وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ وکتاب روشن کننده حلال وحرام
كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگست وزود باشد که جزای اهل کتاب تکذیب وارباب
تصدیق که هر شما این شربت بچشید وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ وجز این نیست که تمام داده شوید مزدهای
اعمال خود يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز برخاستن از قبور زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ پس هر که را دور کرده شد
از آتش دوزخ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ ودر آورده به بهشت فَقَدْ فَازَ پس هر آینه رستگار شد
وبمراد رسید وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ونیست زندگانی این جهان إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر بهره دادن
ناپایدار حیات دنیا را بمتاعی تشبیه کرد که خریدار را بدان غرور باید ومراد آنست که زندگانی
دنیا مردم را فریب میدهد اگر بحقیقت آنرا نگرند معلوم شود که هیچ معنی ندارند مثنوی در دید

فمن زحزح

اعتبار

الجزء الرابع

اعتبار خوابی است، ابره کن از جل سرابی است، ایمن منشین زگرم و سردش، مشغول مشو بسرخ و زردش
لتبلون هر اینه بجای که شما از آزمایش کرده خواهید شد فی اموالکم در مالها خویش اهل
شرک بعد از هجرت مهاجران بمدینه دست تعدی بمال و ضیاع هرکس که در مکه داشته دراز کرده می
فروختند و هر کرا از ایشان در راه بدست می آمد در آتش تعذیب و تهدید میسوختند حق
سبحانه آیت فرستاد که هر اینه شما مبتلا می شوید در مالهای خود بنقصان و تلف و انفسکم و در
نفسهای خود بجهاد یا امراض و علل و لتسمعن و هر اینه خواهید شنید من الذین اوتوا الکتاب
از آنانکه کتاب بدیشان داده اند من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و نصاری و من الذین
اشرکوا و دیگر میشنوید از آنکسانکه شرک آوردند اذی کثیرا رنج بسیار یعنی سخنان
موجب رنجش خاطر باشد هم بنسبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هم بنسبت خود و ان تصبروا و اگر صبر کنید
بر آزار این گروه و تتقوا و بپرهیزید از مکافات ایشان و با منتقم حقیقی گذارید فان ذلک پس
بدرستی که این صبر و اتقا من عزم الامور از استواری کارهای دین است و درستی نشانهای
آن از حقایق ایمانست و اذ اخذ الله و یاد کن از آنکه فرا گرفت خدای میثاق الذین عهد و پیمان
آنکه اوتوا الکتاب عطا کرده اند ایشانرا توریت و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد
آنست که لتبیننه للناس هر اینه بیان کنند برای مردمان کتاب را که در شان محمد است صلی الله علیه وسلم
و لا تکتمونه و نپوشند اوصاف پیغمبر را حفص هر دو کلمه بخطاب می خواند یعنی میثاق گرفت
از اهل خطاب که بیان کنید نعت پیغمبر را و مپوشید فنبذوه پس بیند اختند کتاب را
یا پیمان را وراء ظهورهم از پس پشت خود این کلمه مثل است در عدم التفات و اشتروا به و خریدند
یعنی برگزیدند بآنچه اخذ میثاق بران بود ثمنا قلیلا بهای اندک را و آن ماکل و رشوتهای
احبار و اساقفه بود که هر سال از عوام و سفله میگرفتند فبئس ما یشترون پس بد چیزیست
که بخریدند یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی را بحطام فانی لا تحسبن الذین یفرحون مپندار ای محمد
صلی الله علیه وسلم آنانرا که شادی باشند بما اتوا بآنچه آمدند یعنی کردند از پوشیدن نعت تو و یحبون
ان یحمدوا و ایشان دوست میدارند که ستوده شوند بما لم یفعلوا بآنچه نکردند حضرت پیغمبر
از یهود چیزی می پرسید و ایشان جواب آن مخفی داشته بنوعی دیگر سخنی آغاز کردند و چنان
وا مینمودند که براستی خبر داده اند و با وجود آن دروغ ایشانرا داعیه استحسان نیز بود این آیت
نازل شد یا در شان منافقانست که از غزو تخلف کردند و چون پیغمبر باز آمد زبان باعتذار
گشوده توقع تحسین داشتند فلا تحسبنهم مپندار ای نبی و ای مومنان ایشانرا بمفازة که
اهل رستگی اند من العذاب از عذاب قیامت یا عذاب دنیا چون قتل و جلا و ذلت و قبول جزیه و لهم

عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست عذاب دردناک در دوزخ سخت‌ترین وَلِلّٰهِ و مر خدای راست مُلْكُ
السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَاللّٰهُ و خدای عَلیٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از مثوبت
ابرار و عقوبت اشرار قَدِيرٌ تواناست آورده‌اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزه موسی علیه السلام چه
بود ایشان حدیث عصا و ید بیضا با معجزات دیگر در میان آوردند و از نصاری اعجاز عیسی علیه السلام
سوال کردند احیای موتی و ابراء مرضی و برص باز گفتند پس بجناب نبوت پناه آمده گفتند
ای محمد صلعم ما از معجزات موسی و عیسی خبر یافته‌ایم و بطلب معجزات تو بیا بنما معجزات تو
شتافته اگر کوه صفا را زر سازی از آن علامت یکتایی معبود تو بدانیم حق سبحانه آیت فرستاد که ای
شما طالب آیات واحدانیتید إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ در آفرینش آسمانها و آنچه در ویست و
وَالْأَرْضِ و در آفریدن زمین و آنچه بروی است وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و آمد شد شب و روز
یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر وجود صانع
و وحدت او و کمال علم و قدرت او لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان خرد را که عقول ایشان از
شوایب حس و وهم صافی و بادراک دقایق اسرار و حقایق آثار وافی باشد الَّذِينَ
و این اولو الالباب که از روی خلوص يَذْكُرُونَ اللّٰهَ یاد میکنند خدای را قِيَامًا در حالت ایستادن
وَقُعُودًا و در وقت نشستن وَعَلیٰ جُنُوبِهِمْ و در زمان تکیه کردن بر پهلوهای مراد دوام ذکر است
یعنی دایم با ذکر حق‌اند و پیوسته در دریای محبتش مستغرق من احب شیئا اکثر ذکره بیت
شب و روزم بجز از یاد تو در خاطر نیست ❊ بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست ❊ یا مراد از
ذکر نماز است که برین هیئت سه گانه میکنند از روی بر حسب طاقت خود یا ذکر بمعنی شکر است یعنی
سپاس داری میکنند بر قدرت قیام که قوام معیشت بر آنست و بر نعمت قعود که پای داری
صحبت در آنست و بر راحت اضطجاع و منام که آسایش تمام بسبب آنست محققان گفته‌اند
که مراد ذکر دل است زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتوری و قصوری نمی‌باشد
پس مراد ازین ذاکران صاحب دلانند که مشغول بذکر دل و جانند تا ملاحظه حالی که قایمند
متوجه بامر الهی و قعودا و قاعدند یعنی باز ایستاده از ملاهی و علیٰ جنوبهم بر جانب‌اند از ارتکاب
مناهی یا قایمند بر آستانه خدمت و قاعداند بر بساط قربت و علیٰ جنوبهم افتاده‌اند در بارگاه
وجد و حال بر کناره از پندار وهم و غرور و خیال نظم حجاب کثرت از هم بدرید ❊ بخلوتگاه
وحدت آرمید ❊ ره وهم و خرد بر خویش بسته ❊ بحق پیوسته و از خویش رسته ❊ وَيَتَفَكَّرُونَ
و اندیشه میکنند از روی استدلال فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ در آفرینش آسمانها و زمینها
تا اندیشه ایشان را راه نماید بصانع قدیم و مبدع حکیم و عجیب و عجایب از نظر دل ایشان برخی

٤

وانغیث

۱۸ الی الرحیم و عشر

و از غیبت بحضور آیند و از روی شهود بزبان نیاز گویند ربنا ای پروردگار ما ما خلقت هذا
بیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است باطلا از بهر باطل یا خلق کرده از بهر عبث
و هزل سبحانک پاکی تراست از آنکه چیزی را باطل بیافرینی فقنا پس نگاه دار ما را بعنایت
لطف خود عذاب النار از عذاب آتش دوزخ ربنا انک ای آفریدگار ما بدرستی که تو از
روی عدل من تدخل النار هر کرا درآری بدوزخ و در آنجا جاوید باشد فقد اخزیته پس
بدرستی که او را خوار کردانیدی بعقوبت وما للظالمین و نیست ستمکاران را از مشرک و یهود
و نصاری و امثال ایشان من انصار یارانی که عذاب از ایشان دفع سازند ربنا ای پروردگار ما
اننا بتحقیق که ما سمعنا منادیا شنیدیم ندا دهنده را که با آواز بلند ینادی للایمان میخواند
خلق را بسوی ایمان و این منادی محمد است صلی الله علیه وسلم یا قرآن و این عام تر است چه بسیاری که حضرت
رسول را صلوات الله وسلامه درنیافته اند و همه کس از قرآن میشنود که بزبان بیان ندا میزند
ان آمنوا بربکم بدین وجه که بگروید بپروردگار خود فآمنا پس اجابت کردیم منادی را و ایمان
آوردیم ربنا ای آفریننده ما فاغفر لنا ذنوبنا پس بیامرز گناهان ما را که کبایر است یا مطلق
گناهان گذشته وکفر عنا و در گذران و بپوش از ما سیئاتنا بدیهای ما را که صغایر است
یا گناهان آینده وتوفنا و بمیران ما را مع الابرار با نیکان و نیکوکاران ربنا ای تدبیر کننده
و صلاح آرنده کارها وآتنا ما وعدتنا بده آنچه ما را وعده کرده علی رسلک بر تصدیق فرستادگان
خود که نعیم جاودانی است یا آنچه بر زبان رسل وعده فرموده از نصرت مؤمنان یا آمرزش عظیم
سطلیم که انبیا را گفته که ما را آمرزش خواهند چنانچه نوح عم گفت ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین
والمؤمنات و چنانچه ابراهیم عم فرمود رب اغفر لی ولوالدی وللمؤمنین و چنانچه پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم
امر کردی واستغفر لذنبک وللمؤمنین ولا تخزنا یوم القیمة و رسوا مکردان ما را روز رستخیز
انک لا تخلف المیعاد بدرستی که تو خلاف نکنی وعده خود را در تیسیر نقل میکند که دعوات
خمس که درین آیتهاست از حضرت نبوت پیغمبر صلعم و چهار خلیفه بزرگوارش بترتیب واقع
شده حضرت رسالت از مرتبه شهود خود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا صدیق در مقام
خوف ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته فاروق از تحقیق تصدیق خود خبر داد ربنا اننا
سمعنا منادیا ینادی ذو النورین در مرتبه حیا طلب غفران کرد ربنا فاغفر لنا ذنوبنا مرتضی
از سر همت روی بطلب موعود آورد ربنا وآتنا ما وعدتنا علی رسلک الآیة تمام این دعوات
بحروف اجابت رسید بر دایره رحمت از دیوان عنایت برین وجه صادر شد که فاستجاب لهم
پس اجابت کرد مر دعاهای ایشان را ربهم پروردگار ایشان بآنکه گفت انی لا اضیع من ضایع نکردانم

ثلث

١٩٥

عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ عمل هیچ کننده را از شما ام سلمه رض نقل میکند که من از سید عالم صلعم سوال
کردم عاملی را اجری است این چگونه باشد که مردان مهاجر را بثنا و ثواب بسیار یاد کرده و مهاجران را
از آن نصیبی ارزانی نفرموده این آیت آمد که عمل هیچ عاملی را از شما ضایع نکنیم مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مرد
و زن بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ برخی از شما از برخی دیگرند یعنی شما مرد از زنید یعنی زنان از مردان
و مردان از زنان ملحقی یعنی آنکه شما را در ثواب یک حکم است هر که عمل کند مزد برد ذکورت و انوثت را
دران مدخل نیست فَالَّذِينَ هَاجَرُوا پس آنانکه هجرت کردند از شرک یا از اوطان خود وَأُخْرِجُوا
مِنْ دِيَارِهِمْ و بیرون کرده شدند از سراها و منازل خود یعنی حضرت پیغمبر و آنانکه مشرکان را
از مکه بیرون کردند وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي و رنجانیده شدند در راه طاعت من مراد سابقان اسلام اند
چون بلال که او را بزدند و ستم و صهیب که او را بنهیب بعطال میرنجانیدند وَقَاتَلُوا و کارزار کردند
باکفار وَقُتِلُوا و کشته شدند در جهاد این عامه مهاجرانند لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ هر اینه درگذارم
از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان را وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ و در آرم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها
که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا تحت منازل آن جویها و پاداش دهم ایشانرا
ثَوَابًا پاداش دادنی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای وضع مظهر در موضع دلیل بر تعظیم ثواب دهنده
است و اضافت ثواب بعندیت و تقیید باسم الله که دال است بر ذات با جمیع صفات نشانه
تعظیم ثواب است وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ و خدائیست که نیکوی پاداش و پاداش نیکو
نزدیک اوست در تفاسیر آمده که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرا مؤمنان بحسرت میگذرانیدند
و در خاطر ایشان میگذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خدا شناسان
در رنج و محنت حق سبحانه جهت تسلیه ایشان با پیغمبر خود خطاب فرمود و مراد دیگر ایشان
اند لَا يَغُرَّنَّكَ باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا رفتن و آمدن کافران فِي الْبِلَادِ
در شهرها برای تجارت چه آن تقلب ایشان مَتَاعٌ قَلِيلٌ برخورداری اندک است زود زایل
شود ثُمَّ پس آنکه با آخرت روند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ بازگشت دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ
و بد آرامگاهی است دوزخ لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا لیکن آنها که بترسیدند رَبَّهُمْ از عقاب پروردگار
خود بمتاع دنیا مغرور نگشتند لَهُمْ جَنَّاتٌ مر ایشانراست بوستانها بدان وجه که تَجْرِي میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر قصور آن یا از پای درختان آن جویها از آب و شیر و می و انگبین
خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند دران بوستانها نُزُلًا در حالتی که این بهشتها پیشکشی باشد
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای نزل آنرا گویند که در منزل مهمان نازل حاضر سازند و بسیاری
و خوبی آن دلیل کرامت مهمان و نیکوداشت او باشد و هرگاه که بهشت نزل مهمانان دار السلام

خواهد بود

خواهد بود بس نعمت کلی چو تماشای بی تو انوار لقا نباشد **بیت** تو ای زاهد سوی باغ بهشتم مکشی
نعوت یعنی خواهم بعثت و دعوت پیدا میخواهم **وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ** و آنچه نزدیک خدای است از الطاف
خفیه **خَیْرٌ لِلْاَبْرَارِ** بهتر است مر نیکوکاران را از متاع فانی **وَاِنَّ مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ** و هر آینه از اهل کتاب
لَمَنْ یُؤْمِنُ کسی هست که میگرود **بِاللّٰهِ** بخدای **وَمَا اُنْزِلَ اِلَیْکُمْ** و آنچه بشما منزل شد که قرآن است
وَمَا اُنْزِلَ اِلَیْهِمْ و بدان نیز که بدیشان فرستاده است که توریت است یا انجیل مراد ابن سلام و اصحاب
او یا نجاشی و اتباع او **خَاشِعِیْنَ لِلّٰهِ** در حالتی که ترسکارانند یا متواضعان مر خدای را **لَا یَشْتَرُوْنَ**
بدل نمیگیرند **بِآیَاتِ اللّٰهِ** باحکام توریت یا نعت پیغمبر **ثَمَنًا قَلِیْلًا** بهای اندک را چنانچه احبار رشوت
خوار **اُولٰئِکَ** آن گروه خاشع سیرتی **لَهُمْ اَجْرُهُمْ** مر ایشانراست مزد ایشان که ذخیره نهاده **عِنْدَ**
رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان **اِنَّ اللّٰهَ** بدرستی که خدای **سَرِیْعُ الْحِسَابِ** زود حسابست باسانی
و بزود حساب مؤمنان خواهد کرد **یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا** ای گروه مؤمنان **اِصْبِرُوْا** صبر کنید بر ادای
فرایض یا بر جهاد یا اعدای حقیقت آنست که بر امتثال احکام شرعیه تا هم طاعات را متحمل باشید
وَصَابِرُوْا و شکیبائی نمائید در قتال دشمنان و قدم استوار دارید در میدان محاربه **وَرَابِطُوْا**
و ساخته و آماده باشید مقاتله اعداء الله را مرابطه آنست که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسپان
و اسلحه آماده دارند تا اذی کفار از مؤمنان باز توانند داشت و نزد بعضی رابطه انتظار
نمازی است بعد از نمازی **وَاتَّقُوا اللّٰهَ** و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید **لَعَلَّکُمْ**
تُفْلِحُوْنَ تا شاید که شما رستگار شوید محققان گفته اند صبر کنید بر مجاهده نفوس یعنی
از هوا و امر بطاعت مولی و مصابرت فرمائید بر مراقبه قلوب مع الله بتسلیم در بلا و رضا بجریان احکام
قضا و اقدام نمائید بر مرابطه ارواح بوصول حق و انقطاع از ما سوی الله و تقوی ورزید بمحافظت
اسرار از التفات باغیار تا بازرسته شوید از حجب وجود بفنا فی الله و فایز گردید بعد از فنا بدولت
بقا بالله **بیت** گر بقای خواهی فنا شو کز فناست ** کمترین چیزی که میزاید بقاست **سورة**
النساء اینست مکیه بسم الله الرحمن الرحیم **و عشر آیات**
یَا اَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان **اتَّقُوْا** بترسید و بپرهیزید **رَبَّکُمُ** از خشم و عذاب پروردگار خویش
الَّذِیْ آن آفریدگاری که بمحض قدرت **خَلَقَکُمْ** بیافرید شما را با وجود اختلاف الوان و اشکال و السنه
مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آن آدم است عم **وَخَلَقَ مِنْهَا** و بیافرید از آن تن تنها **زَوْجَهَا** جفت
وی را که حواست و اصح آنست که حوا را از استخوان پهلوی چپ آدم آفرید **وَبَثَّ** و پراکنده کرد و ظاهر
گردانید **مِنْهُمَا** از آدم و حوا بواسطه توالد و تناسل **رِجَالًا کَثِیْرًا** مردان بسیار **وَنِسَاءً** و زنان فراوان
وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از مخالفت امر خدای **الَّذِیْ** آن خداوندی که شما در وقت استعطاف و استعانت

ع

از یکدیگر تَسَاءَلُونَ حاجت میطلبید و سوگند بر یکدیگر میدهید بِهِ بآن خدای وَالْأَرْحَامَ و بپرهیزید
از قطع رحم و با یکدیگر مهربانی پیوند کنید إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست و بوده و باشد
عَلَيْكُمْ رَقِيبًا بر شما دیده بان یعنی بر همه اقوال و افعال شما مطلع است و هر که داند که خدای نگهبان اوست
باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آرد و بوقت عزیمت بر ناپاکی و بی باکی از و شرم داشته
شود هر که موقن بود بآنکه خدای حاضر و ناظر است در همه جای در و دیوار و حاجب و بواب است
دیدن در دیده حق خدای حجاب در پس پردهای تو بتو کی تواند مخالفت با او وَآتُوا الْيَتَامَى
و بدهید مر یتیمان ای اولیاء و اوصیای ایشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان که بحکم وصایت و ولایت
تصرف کرده اید آورده اند که اولیا در مال یتیما تصرفات ناشایسته میکردند مثلا گوسفند لاغر خود را
در رمه ایشان سر داده بعوض گوسفند فربه بزرگ میگرفتند و میگفتند شاة بشاة حق سبحانه
فرمود وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ و بدل مکنید مال ناپاک یتیم را بِالطَّيِّبِ بمال پاک خود یعنی فرا مگیرید
جید را از مال یتیم که در حق شما خبیث است و بجای آن ردی مال خود را که بنسبت شما طیب است
وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ و مخورید مالهای ایشان را إِلَى أَمْوَالِكُمْ آمیخته با مالهای خود إِنَّهُ بدرستی که خوردن
مال یتیم یا تبدیل آن یا خیانت در آن كَانَ هست نزدیک خدای حُوبًا كَبِيرًا گناه بزرگ این آیت
در شان یکی از غطفان نازل شد که برادرش وفات کرده بود و از وی پسر صغیر مانده و او بولایت
عمومت اموال او را متصرف شده چون پسر بدرجه بلوغ رسید و مال خود را از عم طلب نمود در دادن آن تعللی
میکرد و مرافعه ایشان بحکم علیه نبوی افتاد و این آیت فرود آمد و غطفانی کلمه نعوذ بالله من الحوب
الکبیر بر زبان راند تمامی مال تسلیم برادر زاده نمود وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر میترسید یا میدانید أَلَّا
تُقْسِطُوا آنکه عدل نکنید و راستی نورزید فِي الْيَتَامَى در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عایشه رض
نقل میکنند که در شان کسی فرود آمد که یتیمه در حجر تربیت او بوده و بولایت تصرف در مال آن صغیره
او داشت میخواست که او را در قید نکاح آرد و حق خدمت و تعیین کابین چنانچه باید فرو گذارد جانب
شفقت او را مراعی نیشد و هر چه مکروه طبیعت او بود پیش می آورد این آیت فرود آمد که اگر میدانید
که در تعیین مهر یتیما و ادای مال ایشان از وفور عدالت دور باشد فَانْكِحُوا پس نکاح کنید مَا طَابَ
لَكُمْ آنچه خوش می آید شما را مِنَ النِّسَاءِ از زنان مَثْنَى دو گانه وَثُلَاثَ و سه گانه وَرُبَاعَ و چهار گانه نکاح
مختار است که از اعداد مذکوره هر کدام که خواهد بخواهد فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر ترسید یا دانید أَلَّا تَعْدِلُوا
آنکه عدل نتوانید ورزید میان این زنان فَوَاحِدَةً پس اختیار کنید یک زن را أَوْ مَا مَلَكَتْ
یا سریت کنید آنچه را که مالک است أَيْمَانُكُمْ دستهای شما یعنی شما را بملکیت در آن تصرف هست
ذَٰلِكَ این اختیار واحده یا تسری أَدْنَىٰ نزدیکتر است أَلَّا تَعُولُوا بآنکه میل ننمایید و انحراف نورزید

یا جور مکنید وَآتُوا النِّسَاءَ و بدهید زنانی را که در قید نکاح آورده اید صَدُقَاتِهِنَّ کابینهای ایشان را
در حالتی که هست آنها نِحْلَةً هدیه و عطیه از خدای تعالی بخشیدن شوهران فَإِنْ طِبْنَ پس اگر این زنان
خوشنودی باشند و بخشند لَكُمْ مر شما را و بگذارند عَنْ شَيْءٍ از سر چیزی مِنْهُ از کابین
نَفْسًا از جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی فَكُلُوهُ پس بخورید آن چیز را و بکار برید
هَنِيئًا آسان گوار مَرِيئًا خوش گوار در مدارک آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بوجه تفسیر
فرموده که هنی آن بود که در وی گناهی نبود و مری آنکه با وی در وی رنجی نباشد وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ
و مدهید بسفیهان و کم خردان أَمْوَالَكُمُ مالهای خود را خطاب باولیا است و ایتام است
و اضافت مال برایشان جهت تصرف ایشانست در آن بحق ولایت الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ آن مالها که گردانیده
است لَكُمْ قِيَامًا برای شما سبب قوام معیشت دنیی و رابطه انتظام امور دین چون حج و جهاد
و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات وَارْزُقُوهُمْ و بخورانید سفها را
یعنی وظیفه مقرر کنید فِيهَا در آن مالها بقدر کفاف ایشان وَاكْسُوهُمْ و بپوشانید و جامه دهید
ایشان را بقدر حال وَقُولُوا لَهُمْ و بگوئید بعد از منع مال مر ایشان را قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی نیکو و پسندیده مثل
اگر یتیم باشد گوئید این مال از آن تست و من خزینه دار توام بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنان را
نیز وعده کنند که دل ایشان خوش سازند وَابْتَلُوا الْيَتَامَى و بیازمائید یتیمان را که مردانند بعقل و تمیز
و صیانت اموال و دقایق بیع و شری و اگر زنانند بغزل و نسج و ترتیب امور خانه اِذَا بَلَغُوا
النِّكَاحَ تا آنگاه که برسند بحد نکاح و این ابتدای بلوغ است فَإِنْ آنَسْتُمْ پس اگر دیدید و دانستید یا یافتید
بعد از بلوغ مِنْهُمْ رُشْدًا از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین و اصلاح مال فَادْفَعُوا
إِلَيْهِمْ پس برسانید بدیشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را که در دست شما بود وَلَا تَأْكُلُوهَا و مخورید
ای اوصیا مالهای یتیمان را و تلف مکنید إِسْرَافًا از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه
قاضی فرض کرده باشد وَبِدَارًا و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از راه شتافتن و پیشی گرفتن
أَنْ يَكْبَرُوا از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی مشتابید در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه ناگاه بزرگ
شوند و مال از شما باز ستانند وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا و هر که باشد از اوصیا و اولیا توانگر فَلْيَسْتَعْفِفْ
پس باید که از مال دست باز دارد و عفت خویشتن داری بجا آرد وَمَنْ كَانَ و هر که باشد از آنجا
که مال یتیمی یتیم در دست ایشانست فَقِيرًا درویش و محتاج فَلْيَأْكُلْ پس باید که بخورد از مال
یتیم بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی بقدر حاجت از طعام و لباس یا بمقداری که اجرت سعی اوست فَإِذَا دَفَعْتُمْ
پس چون برسانید و بازگذارید إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ به یتیمان مالهای ایشان را فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ پس گواه
گیرید بر آن بر ایشان بقبض مال تا در میانه جدال و خصومت پدید نیاید وَكَفَى بِاللَّهِ و بسنده است

خدای حَسِيبًا گواه بندگان یا جزا دهنده بر اعمال ایشان یا حساب کننده در روز جزا آورده اند که عادت
عرب در جاهلیت چنان بوده که زنان را مطلقا و مردان خرد سال را میراث نمیداده اند و میگفته اند که
مال کسی بود که با دشمن قتال تواند کرد و بطعن نیزه و ضرب شمشیر غنیمتها در حوزه تصرف تواند آورد
چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بمدینه هجرت فرمود طریقه میراث بر همین قانون مستمر بود تا روزی
ام کجه بجناب نبوت پناه آمد که اوس بن صامت رض دعوت حق را بسبب اجابت گفت و من از وی سه
دختر دارم و مال بسیار گذاشته حضرت رسالت ایشان را طلبید و صورت ماجرا پرسیدند ایشان باز
راندند ایشان همان قانون جاهلیت را پیش آورده خواسته که طریق سنت آبا و اجداد را
رونق دهند آیت آمد که لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مر مردان را اگر خرد باشند یا بزرگ بهره ایست مِمَّا تَرَكَ
الْوَالِدَانِ از مالی که بگذارند پدر و مادر وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان نزدیک وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ
و مر زنان را نیز حصه هست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ از آنچه والدین و اقارب بگذارند
مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از آنچه کم باشد از مال گذاشته أَوْ كَثُرَ یا بسیار بود حق سبحانه مقرر ساخته برای ایشان
نَصِيبًا بهره مَفْرُوضًا باندازه پیدا کرده وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ و چون حاضر شوند در وقت قسمت میراث
أُولُو الْقُرْبَىٰ خویشانی که میراث نمیبرند وَالْيَتَامَىٰ و یتیمانی که بیکس باشند وَالْمَسَاكِينُ و درویشان
و محتاجان فَارْزُقُوهُمْ پس بدهید ایشان را چیزی مِنْهُ از آنچه مقسوم میگردد تا دل ایشان
خوش شود مراد آنست که حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی دهند و گفته اند این
امر بر سبیل وجوب بوده و بآیت مواریث و وصایا منسوخ شده وَقُولُوا لَهُمْ و بگوئید مر آن
جماعت را قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود وَلْيَخْشَ الَّذِينَ
و باید که بترسند آنانکه لَوْ تَرَكُوا اگر بگذارند مِنْ خَلْفِهِمْ از پس مرگ خویش ذُرِّيَّةً ضِعَافًا فرزندان
عاجز و ضعیف خَافُوا عَلَيْهِمْ بترسند بر ایشان از بی نوائی و ضایع شدن یعنی ورثه باید که با ضعفا
اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم شفقت و رحمت دارند و تفکر
کنند اگر ایشان را فرزندان خورد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بچنان مجلس در آیند حرمان
ایشان جایز هست یا نه و هر آینه بعقل ایشان بعدم جواز حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند
بنسبت دیگران نیز جایز نشمارند ع مپسند بکس آنچه بخود نپسندی فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ پس باید
که از نهی خدای بترسند وَلْيَقُولُوا و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قَوْلًا سَدِيدًا
سخنی راست و درست یعنی عذر جمیل و وعده نیکو إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه از روی جراءت
يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان را ظُلْمًا از جهت بیداد و ستم
إِنَّمَا يَأْكُلُونَ جز این نیست که میخورند فِي بُطُونِهِمْ نَارًا در شکمهای خویش آتشی و آن آتشی

در انوار از ابوهریره نقل میکنند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که حق سبحانه برانگیزد
روز قیامت قومی را که از گورها بیرون آیند آتش از دهنهای ایشان گفتند یا رسول الله
این کدام طایفه اند فرمود که نمی بینید که خدای میگوید انما یاکلون فی بطونهم نارا و در تفسیر
کبیر است که روز قیامت خورندهٔ مال یتیم مبعوث گردد و آتش که درون او از دهان و منخر اوست
تا زبانه میزند و دود از دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون می آید و بدین علامت هر کس
بشناسد که این آکل اموال یتیمانست پس بدین سخنان حال آکل بر ظاهر است وسیصلون
و زود باشد که در آیند اخترشوند خورندگان مال یتیم حفص معلوم میخوانند یعنی آتش که بزودی
در آیند سعیرا در آتشی افروخته یوصیکم الله امر میکند خدای شما را فی اولادکم در کار
فرزندان شما و معتاد بمیراث ایشان یا وصیت میکرده اند بحکم خویش در باب فرزندان شما را
بیان وضع للذکر مر مرد را باشد مثل حظ الانثیین مانند بهره دو زن فان کن پس اگر باشند اولاد میت
نساء زنان خالص که با ایشان مرد نبود فوق اثنتین بالای دو یا دو فلهن پس مر ایشان را باشند
ثلثا ما ترک دو بخش از سه بخش آنچه متوفی بگذاشته است وان کانت واحدة و اگر باشد
وارث یک دختر بخش آن و پس فلها النصف پس مر او راست نصفی از متروکه متوفی ولابویه
و مر پدر و مادر میت را لکل واحد مر هر یکی را منهما السدس از ایشان حصه ششیک
مما ترک از آنچه بگذاشته باشد و فرزند ان کان اگر باشد له مر آن فرزند متوفی را ولد فرزندی
خواه مرد و خواه زن فان لم یکن پس اگر نباشد له ولد مر آن فرزند مرده را فرزندی وورثه
ابواه و میراث برند وی پدر و مادر او فلامه الثلث پس مادر او را سه یک باشد از مال چون حصر
وراثت کرده بر ابوین و نصیب ام تعیین فرمود مقرر شد که باقی نصیب اب است فان کان له اخوة
پس اگر باشد مر متوفی را برادران پدر و مادری یا مادری یا بعضی پدری و بعضی مادری
فلامه السدس پس مادر میت را باشد یک از ترکه و این نصیبها که بجهت وراثت شد
بر ایشان میرسد من بعد وصیة از پس وصیتی که یوصی بها وصیت کرده شده است بدان
و حفص معلوم میخوانند و ... اگر موصی میت است او دین یا بعد از ادای دینی که بر ذمه موروث
باشد آباؤکم پدران شما و ابناؤکم و پسران شما لا تدرون نمیدانید شما ایهم که کدام
از ایشان اقرب نزدیکتر است و بکار آینده تر لکم مر شما را نفعا از جهت منفعت یعنی
نمیدانید که از اصول و فروع ورثه کیست نفع رساننده تر بشما در دنیا بشفقت و در آخرت
بشفاعت و چون حق تعالی باحوال وارث و مورث داناست پس قطع کرد سهام مواریث را فرض کرد آیند
فریضة فرض کرد آیندنی من الله ثابت از نزدیک خدای ان الله کان بدرستی که خدای هست

عَلِيمًا دانا بمراتب هر یک از ورثه حَكِيمًا حکم کننده در تقدیر سهام ایشان وَلَكُمْ و مر شماراست ای
شوهران نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ نیمه از آنچه ترک کذارند زنان شما إِنْ لَمْ يَكُنْ اگر نباشد لَهُنَّ
وَلَدٌ مر این زنان را فرزند خواه یکی وخواه بیشتر خواه از شما وخواه از غیر شما خواه مونث وخواه مذکر
خواه صلبی وخواه ولد ابن یا ولد ابن الابن هرچند پایان رود فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ پس اگر آن زنان را
فرزند باشد بهر وجه که بود فَلَكُمُ الرُّبُعُ پس شمارا حصه چهاریک باشد مِمَّا تَرَكْنَ از آنچه بکذارند
زوجات شما واین نصف یا ربع که حصه شماست بتوانید گرفت مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که زوجات
شما يُوصِينَ بِهَا وصیت کرده باشند بدان أَوْ دَيْنٍ یا پس از قضای وامی که در ذمه ایشان وَلَهُنَّ الرُّبُعُ
ومر زنان راست چهاریکی مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه شما بکذارید خواه زن یکی باشد وخواه زیاده
همه در ربع شریک اند إِنْ لَمْ يَكُنْ اگر نباشد لَكُمْ وَلَدٌ شمارا فرزند خواه یکی وخواه زیاده خواه
مذکر وخواه مونث خواه از ایشان وخواه از غیر ایشان فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد لَكُمْ وَلَدٌ شمارا
فرزند بهر وجه که باشد فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس آن زنان راست هشت یکی مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه
کذاشته اید از اموال مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که تُوصُونَ بِهَا وصیت میکنید
بدان أَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمه شما باشد وَإِنْ كَانَ واگر باشد رَجُلٌ يُورَثُ
مردی که از و میراث کیرند كَلَالَةً کسی که والدین واولاد ندارد أَوِ امْرَأَةٌ یا زنی بود کلاله
وَلَهُ ومر این مرد را وزن نیز در این حکم داخل است أَخٌ برادر مادری باشد أَوْ أُخْتٌ یا خواهر
مادری باشد فَلِكُلِّ وَاحِدٍ پس هر یکی را مِنْهُمَا ازین برادر وخواهر السُّدُسُ شش یک حصه
از میراث کلاله ومذکر درین صورت با مونث یکسانست فَإِنْ كَانُوا پس اگر باشند اولاد ام أَكْثَرَ
مِنْ ذَلِكَ بیشتر از برادری یا خواهری فَهُمْ پس ایشان بتمامی خواه ذکور وخواه اناث
یا مختلط از فریقین شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ انبازانند در سه یک مال بی مزیت ذکور درین میراث
بر ایشان میرسد مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ يُوصَى بِهَا وصیت
کرده شده است بدان أَوْ دَيْنٍ یا پس از ادای دین غَيْرَ مُضَارٍّ در حالتی که میت غیر
زیان آرنده باشد بورثه در وصیت ودین ضرر در وصیت آنست که از ثلث مال متجاوز باشد
وزیان در دین آنکه اقرار کند بدین مر کسی را که در ذمه او چیزی نداشته باشد وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ
نگاه دارید وصیتی که هست آن از نزدیک خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست بنیات شما در نفع
وضرر حَلِيمٌ بردبار است بعقوبت عاصیان تعجیل نکند وبتوبه کناه ایشان عفو فرماید تِلْكَ
آن احکام که تقدیم یافت در امور یتامی ومهمات نکاح وقسمت مواریث حُدُودُ اللَّهِ اندازهای
حکم خداست که از آن در نشاید کذشت وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وهر که فرمان برد خدا ورسول او را

در بهشتها يُدْخِلْهُ درآرد خداي اورا جَنّٰتٍ تَجْرِيْ بوستانها كه پيوسته ميرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ
از زير اشجار آن جويها خٰلِدِيْنَ فِيْهَا درحالتي كه داخلان درين جنات جاويد باشند دران وَذٰلِكَ
واين ادخال مطيعان در بهشت بر صفت خلود الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ رستكاري بزركست وَمَنْ يَّعْصِ
اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ وهركه نافرماني كند خداي ورسول اورا چون عيينة بن حصين وافراد كه بميراث
زنان وكودكان راضي نشد وكفت ما ميراث نميدهيم الا كسي را كه بر پشت مركب مقاتله تواند كرد حق تعالى
آيت فرستاد كه هركه زنهار خداي ورسول او نبرد وَيَتَعَدَّ حُدُوْدَهٗ ودر كذرد از ان اندازها
كه در حلال وحرام وميراث وساير احكام مقرر باشد دران مذهب صحيح است كه خلود بجهت
استحلال محرمات بود وَلَهٗ ومران عاصي مستحل را باشد عَذَابٌ مُّهِيْنٌ عذاب خوار كننده وَ
الّٰتِيْ وآن زناني كه از جهت متابعت هواي نفس يَأْتِيْنَ الْفَاحِشَةَ ميايند بفعل قبيح يعني
مرتكب آن شوند مِنْ نِّسَآئِكُمْ از زنان شما مراد محصنات اند يعني شوهرداران فَاسْتَشْهِدُوْا
پس شما اي احكام شريعت طلب كواه كنيد عَلَيْهِنَّ برفعل فاحشه اين زنان اَرْبَعَةً چهار مرد عاقل
بالغ مِّنْكُمْ از شما كه مؤمنان باشند يا برايشان كواهي دهند فَاِنْ شَهِدُوْا پس اكر اين جماعت برزنان
برايشان كواهي دهند فَاَمْسِكُوْهُنَّ فِي الْبُيُوْتِ پس نكاه داريد اين زنان را و بند كنيد در خانها
اصح اقوال آنست كه در اول اسلام حكم عقوبت زناكار برين وجه بوده كه ايشانرا در خانها محبوس ساختند
حَتّٰى يَتَوَفّٰهُنَّ الْمَوْتُ تا وقتي كه متوفي سازد ايشانرا ملك الموت يا استيفاء ارواح ايشان كند
مرگ اَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ يا كرداند خداي يعني پيدا سازد لَهُنَّ سَبِيْلًا براي ايشان راهي يعني حد
تعيين كند كه از حبس خلاص يابند وبعد از ان وحي فرود آمد وسيد عالم صلعم فرمود كه فراكيريد از من
قد جعل الله لهن سبيلا صحابه متوجه شدند كه آن راه كدام است جواب فرمود كه الثيب بالثيب الرجم
والبكر بالبكر مائة جلدة وتغريب عام پس بحكم اين حديث امساك بيوت منسوخ شد ولي اشهاد
واستشهاد باقي ماند وَالَّذٰنِ وآن دو كس يعني مرد وزن كه غير محصن باشند يَاْتِيٰنِهَا ميايند
بفاحشه مِنْكُمْ از شما كه مسلمانان شما زاديد فَاٰذُوْهُمَا پس برنجانيد ايشانرا بزبان وسرزنش
وملامت كنيد وابن عباس رض فرمود كه ايشانرا بزنيت نيز ايذا بايد كرد فَاِنْ تَابَا پس اكر توبه
كنند ازان فاحشه وَاَصْلَحَا وكار خودرا بصلاح آرند فَاَعْرِضُوْا عَنْهُمَا پس شما روي بكردانيد يعني
دست بازداريد از ايشان اين حكم نيز بحكم جلد وتغريب منسوخ شد اِنَّ اللّٰهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستي
كه خداي هست توبه پذيرنده از بندگان رَّحِيْمًا مهربان بر توبه كنندكان اِنَّمَا التَّوْبَةُ جز اين نيست
قبول توبه عَلَى اللّٰهِ بر خداي است نه بطريق وجوب بلكه از روي وعده كه خلف دران متصور نيست
ووعده قبول توبه لِلَّذِيْنَ براي كساني است كه يَعْمَلُوْنَ السُّوْٓءَ بدي ميكنند بِجَهَالَةٍ بناداني [illegible]

يُدْخِلْهُ نَارًا خداي درآرد اورا
در آتش وجه التي خٰلِدًا فِيْهَا در
حالتي كه جاويد باشد
ع

که گناه مؤمن بجهل است یعنی از روی شک و عناد و جحود و استکبار نمی باشد بلکه جهل باشد عقوبت
آن و ایشان بجهل عملها بد میکنند ثُمَّ يَتُوبُونَ پس باز گشت می نمایند بحق بجهه مِنْ قَرِيبٍ
از زمان نزدیک یعنی پیش از حضور موت یا نظر ملک الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه
آن گناه در دل متمکن گردد و اصح اقوال آنست که زمان قریب پیش از مرگ است و اگرچه بعد از فواق
نافذ باشد در تفسیر عین المعانی آورده که تائبی را که بیک نفس از مرگ توبه کند ملائکه بطریق استحسان
میگویند که زود آمدی وجه خوش مسارعت نمودی و مؤید این قول است آنکه حضرت رسالت صلعم
فرموده که إِنَّ اللَّهَ یقبل توبة عبده مالم یغرغر بزرگان گفته اند که چون وقت حلول اجل و زمان نزول
مرگ معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود بیت
غافل مشو ای عاصی یا درد و ندم باش هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که درد
توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند يَتُوبُ اللَّهُ توبه دهد خدای و باز گردد بمغفرت عَلَيْهِمْ
بر ایشان وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بتوبه تائبان حَكِيمًا حکم کننده بانچه تایب را
عقوبت نباشد وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ و نیست قبول توبه لِلَّذِينَ مر آن کسانی را که بطریق اصرار يَعْمَلُونَ
السَّيِّئَاتِ بدیها میکنند حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ تا چون حاضر شود یعنی در رسد أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشان را
مرگ قَالَ إِنِّي گوید بدرستی که من تُبْتُ الْآنَ توبه میکنم اکنون این نحو در شان توبه منافقان است
و توبه ایشان اسلام باشد بحسب باطن و این صورت در وقت معاینه مرگ از ایشان مقبول نیست
وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ و نه توبه مقبول است مر آنها را که میرند وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه ایشان کافران
باشند یعنی در وقت سوق روح از هیچ کافر و منافق ایمان مقبول نیست زیرا که ایمان یأس است
و آن سود نمیدارد فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا أُولَٰئِكَ آن گروه که منافق باشند و آنها که بر
کفر میرند أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت عَذَابًا أَلِيمًا عذاب دردناک تخفیف
و انقطاع نداشته باشد آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و زوجه
از و باز ماندی پسر شوهر که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت
جامه بر سر آن زن انداختی و او بدین عمل در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بمهری که پیش
که شوهر مقرر کرده بود او را بنکاح در آوردی و الا بشوهر دادی و مهر معجل او خود تصرف کردی یا او را
از تزویج منع کرده محبوس میداشتی تا مهر میراثی که از شوهر بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی
یا بمردی و میراث او بدین کس بر رسیدی و اگر آن زن قبل از القاء ثوب برو باهل خود پیوستی وارث
زوج شوهر را برو دست نبودی و در اوایل اسلام همین قانون رعایت کردند تا وقتی که ابو قیس انصاری
وفات کرد و زنی کبیشه نام از و باز ماند پسر ابو قیس که از زن دیگر داشت کبیشه را بتحت تصرف در آورده

بالوا

با او معیشتی بطریق مضاره آغاز نهاد وغرضش آنکه هر چه دارد بدو دهد کبیشه صورت حال در حضرت
رسالت بموقف عرض رسانید خواجه عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که بخانه باز گرد وبپای اضطرار در دار اصطبار
کش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبیشه باز گردید وبعضی دیگر از زنان مدینه که بدان مبتلا
بودند روی بدرگاه نبوت پناه آورده گفتند یا رسول الله کلنا کهیئة کبیشة ما هم بدستوری کبیشه
جام زهر آلوده این بلیه نوشیده ایم وبلباس محنت طولانی این قضیه پوشیده حق سبحانه از روی لطف
این آیة فرستاد که يا ايها الذين آمنوا ای گروه مؤمنان لا يحل لكم روا نیست شمارا
ان ترثوا النساء آنکه میراث گیرید زنان را كرها از روی ناخواست وکراهت ایشان بقید
میراث گرفتن بکره حلالست بلکه نهی میکند که بطوع ورغبت ایشان ایشانرا میراث توان گرفت بجهت آنکه
تخصیص شی بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمیکند کقوله تعالی ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق چه قتل در وقت
عدم خشیت هم جایز نیست ولا تعضلوهن ومنع مکنید این زنانرا از تزویج وگفته اند خطاب
با مردانیست که از زن خود بتنگ آمده برای آنکه از مهر خود در گذرند ایشانرا در خانه باز
میداشتند حق سبحانه وتعالی میفرماید که زنانرا محبوس مسازید وباز مدارید لتذهبوا برای آنکه
ببرند ببعض ما آتيتموهن بعضی را از آنچه بدیشان داده اید از مهر الا ان يأتين مگر آنکه بیایند
بفاحشة مبينة بعمل زشت روشن کرده شده بشهود عدول وحفص بکسر یا خوانده یعنی فاحشه
روشن کننده حال ایشان او فاحشه درین آیت نشوز زشت یعنی چون زن سرباز زند از صحبت
مرد مرد را روا بود که از وی خلع طلبد وگفته اند فاحشه زناست وحد آن در جاهلیت یا در
بدایت اسلام استرداد صداق زانیه بوده وحالا این حکم منسوخ است وعاشروهن وزندگانی
کنید که مرتکب فواحش نشده اند بالمعروف به نیکوی در قول ونفقه وسکنی یا بیاموزید ایشانرا
احکام وآداب شریعت که هیچ نیکوی بهتر از دین نیست فان كرهتموهن پس اگر ایشانرا نخواهید صحبت
کنید بر آن فعسى ان تكرهوا شيئا پس شاید آنکه شما کاره باشید چیزیرا ويجعل الله وگرداند خدای
ودهد وبرآرد برای شما فيه دران چیز مکروه خيرا كثيرا نیکوی فراوان یعنی ثواب عظیم بتحمل کاره
وان اردتم واگر خواهید شما بواسطه کراهت از صحبت زوجات بی وقوع نشوز فاحشه از ایشان
استبدال زوج طلب بدل کردن زنی مكان زوج بجای زن دیگر وآتيتم وداده باشید احديهن
یکی از ایشانرا که داعیه طلاق او دارید قنطارا مال بسیار بجهت کابین فلا تأخذوا پس مگیرید
منه شيئا از آنچه بدو داده اید چیزی را اندک سو دستبیان أتأخذونه آیا میگیرید چیزی
از داده زن بهتانا بباطل وستم واثما مبينا وحرامی ظاهر وگناه هویدا بهتانرا در قول باطل
نیز استعمال میکنند ومعنی بهتان درین آیت آنست که شوهر برای زن فرض کرده وبدان کار گرفته

پس چون استرداد میکنید گویا مهر عای او آنست که این مهر فرض نکرده واین بهتان صریح است
وَكَيْفَ و چگونه و بکدام وجه و بچه جهت تَأْخُذُونَهُ فرا میستانید مال را از زنان وَقَدْ أَفْضَى
و حال آنکه رسیده است بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ بعضی از شما ببعضی دیگر افضی کنایت از مباشرتست
وَأَخَذْنَ و فرا گرفته اند آن زنان مِنْكُمْ از شما در وقت عهد مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی محکم و عهدی
استوار که آن کلمهٔ نکاح است یعنی ایجاب و قبول و در حدیث آمده که استحللتم فروجهن بکلمة الله
آورده اند که جمعی از جاهلان زنان جاهلیت از واج آباء خود را نکاح میکردند حق سبحانه از آن عمل
نهی فرمود و گفت وَلَا تَنْكِحُوا و بزنی مخواهید و در نکاح در میارید مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ آنرا که بخواستند
پدران شما مِنَ النِّسَاءِ از زنان و بنکاح در آورده إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن
معفو عنه است إِنَّهُ بدرستی که نکاح زن پدر كَانَ بود قبل از نهی و هست بعد از تحریم فَاحِشَةً
عملی زشت و نا پسندیده وَمَقْتًا و مبغوض خدای و مؤمنان این عمل نزد اشراف عرب مکروه و مبغوض
می بوده و فرزندی را که از زن پدر متولد شدی مقت میگفتند یعنی دشمن داشته باشد وَسَاءَ
سَبِيلًا و بد راهی که این راه است گفته اند مراتب قبیح سه اند یکی قبح عقلی و فاحشه اشارت
بدانست دوم قبح شرعی و مقت عبارت از انست سیم قبح عرفی و ساء سبیلا مشتمل بر آنست
حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ حرام کرده شد بر شما نکاح مادران شما و این امر عمومی دارد و زنی
که نسبت مرد بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر پدر هر چند بالا رود و خواه
از طرف اناث چون مادر مادر و مادر او هر چند که بالا باشد حکم مادر دارد در تحریم وَبَنَاتُكُمْ
و دختران شما و این نیز عام است هر زنی که نسبت او بمرد باز گردد از جهت اولاد ذکور و اناث بیک
درجه یا بدرجات در بنات داخل است وَأَخَوَاتُكُمْ و خواهران شما هر زنی که با مرد در صلبی بوده باشد
یا بر رحمی گذشته او خواهر وست پس خواهر عام باشد پدری و مادری و پدری مادری را وَعَمَّاتُكُمْ
و خواهران پدران شما هر زنی که با پدر کسی یا پدر پدر او هر چند که بالا رود در صلبی بوده یا بر رحمی
مرور نموده عمه آنکسی است و اینجا نیز طرف ثلثه متصور است یعنی پدری یا مادری یا مادر پدری
وَخَالَاتُكُمْ و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر تا آنجا که برسد در صلبی استقرار داشته
یا بر رحمی گذشته خاله آنکس است و وقوع آن بوجوه مذکور امکان دارد وَبَنَاتُ الْأَخِ و دختران
برادر بر وجهی که اخوت ثابت شود از وجوه ثلثه و بنات اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان چند نیز
دور شوند همان حکم دارند وَبَنَاتُ الْأُخْتِ و دختران خواهر از هر وجه که اختیست تحقیق یابد و این نیز
متناول بنات اولاد اخت و بنات اولاد اولاد ایشانست هر چند با پایان روند هم داخل بنات اند
وَأُمَّهَاتُكُمُ و حرام کرده اند بر شما مادران شما را اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ آنها که شما را شیر داده اند

مادر

مادر میکویند از برای حرمت ایشان پس زنی که شیر دهد کسی را و زنی که شیر داده باشد شوهر آن زن را
که پسر او از نسب یا ام ولد او رضاع واقع شود حرام رضاعی اند وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ و خواهران
شما از جهت شیر خوردن امام اعظم و امام مالک رحمهما الله بر انند که حکم رضاع با اندک و بسیار از شیر خوردن
ثابتست و بمذهب امام شافعی و امام احمد رحمهما الله بکمتر از پنج بار شیر خوردن ثابت نشود حکم رضاع تا
نمیشود وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ و مادران زنان شما و جدات ایشان از قبیل مادر و پدر بیست و رضاع
همین حکم دارند وَرَبَائِبُكُمُ و دختران زنان شما اللَّاتِي فِي حُجُورِكُم آن دختران که در کنار تربیت
شما پرورش می یابند و شرط حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي
از آن زنانی که دَخَلْتُم بِهِنَّ شما با ایشان دخول کرده باشید فَإِن لَّمْ تَكُونُوا پس اگر نباشید شما که
بخلوات دَخَلْتُم بِهِنَّ در آمده باشید این دخول کنایت از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ گناهی
نیست بر شما در نکاح ربایب وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ و دیگر محرمات زنان پسران شما اند الَّذِينَ مِنْ
أَصْلَابِكُمْ آن پسران که از پشتهای شما باشند چون حضرت رسالت صلی الله زینب را بعد از آنکه زید
بن حارثه که پسر خوانده آنحضرت بود طلاق داده بعقد نکاح در آورد مشرکان آغاز سرزنش کردند
که زن پسر خود را خواسته این آیت فرود آمد حلیله پسر صلبی حرام است نه زن کسی که او را پسر خوانده
باشند وَأَن تَجْمَعُوا و دیگر حرام است بر شما آنکه جمع کنید بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ میان دو خواهر در یک نکاح
إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنکه از پیش گذشت یعنی قبل از نهی و تحریم که آن معفو عنه است و بعضی از مفسران
بر انند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علی نبینا و علیه السلام جمع کرده بود که میان دو خواهر لیا مادر
یهودا و راحیل مادر یوسف علیه السلام و در دین وی حلال بوده إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست
غَفُورًا آمرزنده مر کسانی را از اهل ایمان که در زمان جاهلیت عمل کرده اند رَّحِيمًا مهربان بر کسانی را
که در اسلام این عمل بجای آورده اند بعد از آن توبه کرده تامل در معنی این دو اسم مفلسان بی بضاعت
سرمایه تمام است بیت سرمایه عاصیان بیان رسید غفران تو و رحمت بی غایت تست
وَالْمُحْصَنَاتُ و حرام کرده شد بر شما شوهرداران مِنَ النِّسَاءِ از زنان إِلَّا مَا مَلَكَتْ
مگر آنچه مالک آن شده است أَيْمَانُكُمْ دستهای شما ابو سعید خدری رض نقل میکند که در حرب حنین
از غنایم اوطاس مال بی قیاس باهل جهاد رسید و از جمله زنانی که شوهران ایشان که بحسب و نسب
میشناختیم بقید اسیری ما در آمدند و چون حرمت زنان شوهرداران معلوم شده بود در حل
و حرمت اسیران متردد گشتیم و ایشان اگرچه ملک یمین بودند از قبیل محصنات می شمردیم بعد از
عرض حال بحضرت رسالت پناه صلعم این آیت نازل شد که زنانی که اگرچه شوهر دارند اما چون بسبب
سبی ملک یمین شما شدند تصرف در ایشان حلال است بشرط اخراج ایشان از دار الحرب بی ازواج ایشان

الحزب الخمس عشر

واین قول امام اعظم است وباقی ایمه بجرد سبی ایشانرا حلال میداشتند كِتَابَ اللّٰهِ ملازم باشید فرض
خدایرا درباب منکوحات یا مصدر موکد است معنی آنکه نوشت خدای نوشتنی عَلَيْكُمْ بر شما در محرمات
وَأُحِلَّ لَكُمْ وحلال کرده شد مر شمارا حفص مجهول میخواند ویعنی آنست که حلال کرده شد بر شما مَا وَرَاءَ
ذَٰلِكُمْ آنچه غیر ازین محرمات مذکوره است وبحدیث نیز محرمات ثابت شدها چون نکاح مرئه بر عمه
او وبر خاله او وبر دختر برادر زاده وبرادر زاده او ونکاح مطلقه ثلاث بی تحلیل ونکاح معتده نکاح
است برای او وتزویج بخامسه ونکاح ملاعنه وتفاصیل اینها در کتب فقه مذکور است وچون حق
سبحنه بیان حلال وحرام فرمود پس روا باشد شمارا أَنْ تَبْتَغُوا آنکه بطلبید زنانی را که غیر
محرم باشند یعنی بنکاح در آرید وکاوین کنید بِأَمْوَالِكُمْ با بهای خود مُحْصِنِينَ در حالتیکه بآن تزوج
متعفف باشید یعنی دین خود را بآن نکاح در پناه آرید غَيْرَ مُسَافِحِينَ ونباشید زناکنندگان
فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ پس هرچه برخوردارید یا فتراید بِهِ بدو مِنْهُنَّ از زنان بسبب نکاح فَآتُوهُنَّ بدهید
ایشانرا أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان فَرِيضَةً مقرر کرده ومفروض ساخته چه مهر مقابله استمتاع
است وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وهیچ وبالی وگناهی نیست بر شما که ازواج وزوجات اند فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ در آنچه
از یکدیگر راضی شوید بِهِ بآن چیز مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد
یعنی آنچه زن ابرا کند از مهر ومرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند ومرد زیاده سازد
ونفقه اند تراضی در نفقه است یا در صحبت ومفارقت إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستیکه خدای هست
دانا بمصالح بندگان حَكِيمًا محکم کار در مهمات نکاح ایشان وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ وهر کرا استطاعت
نیست از شما طَوْلًا از روی توانائی وتونگری أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ آنکه بنکاح در آرد
زنان آزاد کرده را فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ پس باید که بخواهد بزنی آنچه مالک است دستهای شما
مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ از کنیزکان شما که گرویدگانند وَاللّٰهُ أَعْلَمُ وخدای داناتر است بِإِيمَانِكُمْ
بگرویدن شما وبتفاضل که میان شما در ایمان بَعْضُكُمْ برخی از شما که عبید واماءاند مِنْ بَعْضٍ
از برخی دیگر یعنی همه مشترکید در ایمان یا شما از یکدیگر در نسب وپدر همه شما آدم است علیه السلام
فَانْكِحُوهُنَّ پس بخواهید کنیزکانرا بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ بدستوری خداوند ایشان مملوکه در یک اند وَآتُوهُنَّ
وبدهید بکنیزکان نکاح کرده أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی یعنی بی مماطلت ومضایقه
ودادن مهر بایشان هم باذن مالکان ایشان باید مُحْصَنَاتٍ در حالتیکه این کنیزان نکاح مانند بزوج
خود باشند غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ نه زناکنندگان باشکارا وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ ونه فراگیرندگان دوستان
به پنهانی فَإِذَا أُحْصِنَّ پس آنهنگام که ایشان نگاه دارند فرج خود را از حرام بسبب تزویج و حفص
بصیغه مجهول خواند ویعنی آنست که آنهنگام که جواری شوهر کرده شدند فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیایند

بدنا.

بر ایشان فعلیهن پس بر ایشان لازم بود نصف ما علی المحصنات نیمهٔ آنچه لازم است از آزادی شوهردار من
العذاب از حدی که خدای مقرر کرده است حد زن آزادی شوهردار تازیانه است از آن کنیزکان پنجاه
تازیانه باشد و نفی از آن در تغریب عام است امام شافعی رح میگوید تغریب کنیزک نصف عام
باشد و امام اعظم رح فرمود که میان جلد و نفی جمع نکنند مگر برای سیاست و بهر در زنای عبید
و اما رجم نیست ذلک آن نکاح کنیزکان لمن خشی العنت برای کسی است که ترسد از رنج
سخت یعنی از مشقت اگر در زنا افتد منکم از شما که عزبانید وان تصبروا و اگر صبر کنید از نکاح
کنیزکان خیر لکم بهتر است مر شما را و باحتیاط نزدیکتر در صیانت ولد خود از بندگی والله
غفور و خدای آمرزنده است مر کسی را که صبر نتوانند کرد از نکاح اماء رحیم مهربان است بر جفت
دادن بندگان در آن یرید الله میخواهد خدای لیبین لکم آنکه بیان کند برای شما احکام حلال
و حرام ویهدیکم و راه نماید شما را سنن الذین راههای آنکسانی که بوده اند من قبلکم پیش از
شما مراد دین ابراهیم و اسماعیل است علیهما السلام یا روش پیشینیان از اهل حق ویتوب
علیکم و باز گردد بر شما بتسهیل تقوی و رفع احمال و تخفیف احکام و غفران آثام والله علیم
و خدای داناست بمصلحت شما در آنچه فرماید حکیم درست کار و راست گفتار است در هرچه
حکم کند والله یرید و خدای میخواهد ان یتوب علیکم آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی
که سبب توبه شما گردد ویرید الذین و میخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد یتبعون
الشهوات پیروی میکنند آرزوهای نفس را ان تمیلوا آنکه میل کنید شما از راه راست میلا عظیما
میل کردنی بزرگ چون آیت تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهود اعراض کردند که نکاح
دختر عم و دختر خاله حلال است باآنکه خاله و عمه حرام اند پس اگر خواهر حرام است خواهرزاده چرا
حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیت نازل شد
که خدا میخواهد که شما را توبه دهد و جهودان میخواهند خدای یرید الله ان یخفف عنکم آنکه سبک کرداند
از شما در احکام نکاح بروجهی که سبک بار شوید شیخ ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که مراد
تخفیف است در اثقال عبادات و توبه از جنایات و ترک از استیصال بعقوبات بخلاف امم
ماضیه که ایشان را اغلال و اصار بوده وخلق الانسان و آفریده شده آدمی ضعیفا ناتوان و
عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بروی سبک کردیم و گفته اند ضعیف آدمی آنست که از ماء مهین
آفریده شده قال الله تعالی خلقکم من ضعف یا ضعیف است در صحبت زنان و قوت آنکه خود را از میل
بدیشان باز دارد ندارد یا در بسر او ضرر او نعمت و محنت شکیبا نیست محققان گویند حق سبحانه
از غایت مهربانی که با بنده دارد او را بضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری نماید که

یا بسبب متابعت آرزوی نفس نقصی در حال او پدید آید سمت ضعفی که بر صفحهٔ حال او کشیده شده
بزبان اعتذار کشاید او بظلوم و جهول هم ازین مقولهاست نظم من آن ظلوم و جهولم که اولم
کفتی جاید از ضعفای کریم و از جهال یا ایها الذین آمنوا ای زمره کرویدکان لا تأکلوا اموالکم
مخورید مالهای یکدیکر را بینکم در میان یکدیکر بالباطل بانچه حلال نباشد در شرع چون غصب
و ربوا و قمار و خیانت و سرقه یا بعقود فاسده یا بسوکند دروغ یا بدعوی باطل و کواه زور الفصه
بناحق در اموال یکدیکر تصرف مکنید الا ان تکون مکر آنکه باشد جهت تصرف تجارة بازرکانی که
صادر عن تراض منکم از خشنودی و خشنولی هر یک از شما که متعاقد اند و لا تقتلوا انفسکم
و مکشید بناحق و ناروا نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مؤمنان از روی حقیقت
یکی اند المؤمنون کنفس واحدة یا نفس خود را مکشید و هلاک مسازید چنانچه جهال از بت پرستان
هند خود را برای بت قربان میکنند یا خود را در مهالک و مخاطرات میفکنند یا ارتکاب کاری
مکنید که موذی بقتل شما شود اهل تحقیق کفته اند مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا
بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوای او یا بمباشرت اعمالی که موجب سخط ربانی است ان الله
بدرستی که خدای کان بکم هست بشما ای امت محمد صلعم رحیما مهربان و از مهربانی که بر شما
از غایت رحمت ومن یفعل ذلک و هر که بکند در آرد منهیات مذکوره را عدوانا از روی
تعدی و تجاوز از حد وظلما و از وجه ستم و بیدادی فسوف نصلیه پس زود باشد که در آریم
او را نارا در آتشی مراد آتش دوزخ است وکان ذلک و هست این در آوردن بآتش
علی الله یسیرا بر خدای سهل و آسان ان تجتنبوا اکر بیک طرف شوید و پهلو تهی کنید یعنی
بپرهیزید کبائر ما تنهون از کناهان بزرک که نهی کرده شده اید ازان نکفر در کذرانیم
و عفو کنیم عنکم سیئاتکم از شما کناهان خورد شما را از نماز تا نماز و از جمعه تا جمعه و از ماه
رمضان تا ماه رمضانی وندخلکم و در آریم شما را مدخلا کریما در موضع بزرک و شریف که آن
بهشت است ملخص آیت آنست که هر که از کبائر پرهیز کند صغایر او معفو شوند بر سبیل وجوب
بلکه بطریق جواز چه میشاید که حق سبحانه از کبایر عفو کند و بصغایر مؤاخذه نماید یا بر عکس و علما را
در کبایر اختلاف است بعضی بر انند که هر کناهی که خدای تعالی ازان نهی کرده کبیره است و کفته اند هر چه
ختم آن باتش باشد چنانچه یدخله النار یا بغضب و لعنت مانند غضب الله علیهم و لعنهم یا بعذاب
و نکال چنانچه ولهم عذاب الیم آن کبیره است و غیر او از کناهان صغیره کویند و در انوار آورده
که اقرب اقاویل بحق آنست که کبیره کناهی است که شارع بر وی حدی مترتب ساخته یا بر
او وعیدی بتصریح وارد کشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده و در تاویلات کاشفی مذکور است

الجزو الخامس

کراکی بپرهیزید از کبایر کما ثبات غیر استاد روجود واقرار بوجود وغیر سیات شما را عفو کنیم یعنی تلوینات
ظهور نفس وقلب را محو کنیم بعد از ظهور نور توحید صفات تا ایشان را ثباتی نباشد ودر آریم
شما را بمدخل کریم که حضرت جمع است بیت تا بکی در تفرقه سوزی چو شمع مرتبه شو در لجه دریای جمع
قدر بوای زبوده که تفرقه عبارت از انست که دل را بواسطه تعلق بیا با امور متعدده پراکنده سازی
وجمعیت انکه از همه بمشاهدت واحد بپردازی بیت چون تفرقه دل است حاصل زهمه دل را بیکی سپار و
بکسل زهمه در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی بعرض حضرت رسالت صلعم رسانید که مردان نیز
جهاد دارند وزنان از ان سعادت محروم اند ورجال با وجود احراز غنایم وقوت تحصیل مکاسب
دو برابر نساء از مال میراث میبرند وزنان با ضعف حال وکثرت احتیاج نصف نصیب مردان
گرفته راه حسرت میسپرند کاشکی مارا دو دراین رجولیت دخل بودی تا از ثواب جهاد ونصیب میراث
بهره مندی میشدیم آیت آمد که ولا تتمنوا وارزو مبرید ما فضل الله انچیزی را که خدای انعام ازونی داد
به بدان چیز از امور مالی وجاهی بعضکم برخی را از شما کردانند علی بعض بر برخی دیگر که زنانند
للرجال نصیب مر مردان را بهره ایست مقرر مما اکتسبوا از ثواب انچه کسب کرده اند چون جهاد
وسائر اعمال خیر وللنساء نصیب وزنان را نیز بهره ایست مقرر مما اکتسبن از ثواب انچه تعلق
بعمل ایشان دارد چون عفت واطاعت ازواج پس چون هر یک نصیبی معلوم وسهمی موقوف دارند
که از ان به بعض دیگری مبرید وسئلوا الله وبخواهید از خدای وطلب کنید من فضله از کرم و بخشش
او تا اراده شما بر آرد ان الله کان بدرستی که خدای هست بکل شیء علیما بهمه چیزها دانا وچون
معلوم شد که وی داناست بر آنچه دهد وبهرکه دهد چنانچه باید وچنانچه شاید نظم کر مفلس
وگر توانگر کردانند او مصلحت تو از تو به داند در زمان جاهلیت فرزند اجنبی را پسر می خواندند
ودر میراث داخل سازی ورثه می شد حق سبحانه از ان نهی کرد وفرمود ولکل وبرای هر یک از شما
جعلنا ارزانیم موالی عصبه ووارثان خواران تا از نصیب خود اخذ کنند مما ترک الوالدان از انچه
باز گذارند پدر ومادر والاقربون وخویشاوندان نزدیک ودیگر رسم بود با یکدیگر معاقد می
کردند ورسم مخالفت ومعاهده درمیان می آوردند وهر یک از متعاقدین میگفت حربی حربک
وسلمک سلمی دوست تو دوست من ودشمن تو دشمن من تو از من میراث بری ومن از تو
تو عاقله من باشی ومن عاقله تو واین سخنان را بسوگند موکد میساختند وحلیف را سدسی از
میراث حلیف مقرر بوده بود چون آیت مواریث نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله جمعی از ما
حلفا دارند که بلحظ میراث یکدیگر پیمان بسته اند حکم الهی در باب میراث فرود آمد وهیچ جا سخنی [illegible]
مذکور نشد این آیت نازل گشت که والذین عقدت وانکسانی که در مخالفت بسته اند ایمانکم دستهای

ثم اسناد معاقده باید بطریق مجازست و سبب درین اسناد آنکه متحالفان بوقت بیعت دستها
بیکدیگر می‌زدندی فَآتُوهُمْ پس بدهید مر ایشان را نَصِيبَهُمْ یعنی ایشان که سدس میراث است
بحکم این آیت بآیت اولی الارحام منسوخ گشت إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدا هست عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
بهمه چیزها از عهود و مواثیق و متحالفان شَهِيدًا گواه آورده اند که حبیبه زوج سعد بن ربیع
یا جمیله زوج ثابت بن قیس طریق نشوز پیش گرفته با شوهر بی ادبی بسیار کرد و شوهر او غایت
اضطراب طپانچه بر روی وی زد او شکایت پیش پدر برد و باتفاق پدر بملازمت حضرت رسالت
پناه محمدی صلی الله علیه وسلم رفته قصه گذشته را بموقف عرض رسانید و آنحضرت بقصاص شوهر
وی حکم فرمود پدر و دختر متوجه طلب قصاص شده روی بدر مسجد نهادند و جبرئیل این آیت آورد
که الرِّجَالُ قَوَّامُونَ مردان کارکن را شدند تسلط یافته عَلَى النِّسَاءِ بر زنان و قایم بامور معیشت
ایشان حضرت رسالت صلعم پدر و دختر را آواز داد که باز گردید که ما کاری خواستیم و خدای کاری
خواست والذی اراد الله خیر دیگر هم این تفضیل مردانست بر زنان چه مردان آب کنند و کار زن آینه
زنان ند بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بسبب آن چیزی که تفضیل کرد خدای تعالی و افزونی داد بَعْضَهُمْ بعضی
از ایشان که مردانند عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و وفور
حس و فهم است و بجهاد و بکمال صوم و صلوة و جمعه و جماعات و اذان و خطبه و امامت
و نماز عید و نماز جنازه و شهادة در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و آنکه انبیا
و ایمه از مردان اند از هر فضایل اکمل و اشرف است وَبِمَا أَنْفَقُوا و دیگر فضیلت دادند مردان را بر زنان
بسبب آن چیزی که نفقه میکنند برایشان مِنْ أَمْوَالِهِمْ از مالهای خویش چه در مهر چه در نفقه
فَالصَّالِحَاتُ پس زنان شایسته حال قَانِتَاتٌ فرمان برندگانند مر خدای را یا قیام کنندگانند
بحقوق ازواج حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ نگاه دارندگان مر غیبت ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج
رعایت کنند در عفت و عصمت بِمَا حَفِظَ اللَّهُ بآنکه نگاه داشت خدای ایشان را وَاللَّاتِي
و آن زنانی که تَخَافُونَ می‌ترسید نُشُوزَهُنَّ نافرمانی و تسلط ایشان را فَعِظُوهُنَّ پس پند گویید
ایشان را بگمارید کردهای ایشان را نرم گردانید یا تعلیم دهید ایشان را و آگاه کنید از تعظیم حقوق
ازواج وَاهْجُرُوهُنَّ و ببرید از ایشان فِي الْمَضَاجِعِ در خوابگاهها یعنی با ایشان نزدیک جامه خواب
مباشید یا پشت بر ایشان کنید وَاضْرِبُوهُنَّ و بزنید ایشان را زدنی که مجروح نشود و نشکند هیچ
عضو را زشت نگرداند گفته اند وعظ نزدیک خوف نشوز است و هجر هنگام ظهور نشوز و ضرب
بوقت تکرار نشوز فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ پس اگر فرمان برند شما را و از آنچه نکرده طبع شماست باز آیند
فَلَا تَبْغُوا پس مطلبید عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا بر ایشان راه بیدادی إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که هست خدای عَلِيًّا

[illegible]

برتر از آنکه بظلم بر ایشان دست یابی شود كَبِيرًا بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر دانید شما
ای حکام شرع یا اولیاء زوجین شِقَاقَ بَيْنِهِمَا ناسازکاری و خلاف میان مرد و زن فَابْعَثُوا
پس برانگیزانید از برای تحقیق نشوز حَكَمًا داوری که حکم کند مِنْ أَهْلِهِ از کسان شوهر تا مانع
مرد از رغبت بزن و نشوز او معلوم کند وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا و میانجی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد
مِنْ أَهْلِهَا از قبیله و اقربای زن تا او نیز کشف خاطر زن را از طلب و میل زوجیت بداند إِنْ يُرِيدَا
اگر خواهند حکمین إِصْلَاحًا بصلاح آوردن کار زوجین يُوَفِّقِ اللَّهُ سازکاری افکند خدای
بَيْنَهُمَا زن و شوهر إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که هست خدای عَلِيمًا دانا بصلاح زوجین خَبِيرًا آگاه
از مقاصد حکمین وَاعْبُدُوا اللَّهَ و بپرستید خدا را وَلَا تُشْرِكُوا و انباز مکنید بِهِ شَيْئًا بوی چیزی را از صنم
و غیره وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکوئی کنید با پدر و مادر إِحْسَانًا نیکوئی کردنی بقول و فعل وَبِذِي
الْقُرْبَىٰ و با خویشان بصله رحم وَالْيَتَامَىٰ و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی وَالْمَسَاكِينِ و با درویشان
بصدقات و زکوة وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ و با همسایه خویشاوند بشفقت و مرحمت وَالْجَارِ الْجُنُبِ و با همسایه
بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد یا همسایه بکار و بعد جوار تا چهل سرای مقرر کرده اند و مطلقا حق
همسایگان اراده خیر باشد بر ایشان و دفع مضرت از ایشان و در صحیح مسلم بروایت انس رض وارد شده
لا یدخل الجنة عبد لا یامن جاره بوایقه امام قشیری قدس سره فرموده که همه جار در حقیقت
آنست که با او احسان کنی پس حق همسایگی نفس را که دل است بطریق اولی فرو نگذاری و خواطر
شوریده و خیالات بد را از وی باز داری و با همسایه دل که روح است نیکوئی نمای و او را
از مساکنت با مکونات و مجاورت با موجودات نگاهداری و همسایه روح را که سر است از نمیت
مواطن شهوات و محال مکاشفات مانع مشوی و از همه سزاوارتر آنکه از سر و هو معکم غافل
نگردی و یقین دانی که رباعی همسایه و همنشین و همره همه اوست با دلق گدا و اطلس شه همه اوست
در انجمن فرق نهان خانه جمع بالله همه اوست ثم بالله همه اوست وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ و دیگر نیکوئی کنید
با همنشین و هم صحبت صاحب کشاف فرموده که مراد مصاحبت است و این میتواند بود که رفیق
سفر باشد یا شریک در تعلم علم و آموختن حرفت یا همنشین در مسجد و مجلس و غیر آن و نیکوئی
با او رعایت حق صحبت است و بنای او بر مهربانی باشد وَابْنِ السَّبِيلِ و با رهگذریان و مهمانان
وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شمااند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
لَا يُحِبُّ دوست نمیدارد مَنْ كَانَ هر کرا باشد مُخْتَالًا خواهنده بتکبر که ننگ دارد از والدین
و اقارب و همسایگان و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکوئی نکند فَخُورًا نازنده خودستاینده
که در حقوق الهی موذی سازند و نه با حسان با خلق پردازند الَّذِينَ يَبْخَلُونَ و دوست ندارد خدای

آنانکه بخل میورزند آورده‌اند که جمعی از یهود انصار را از روی نصیحت می‌گفتند مال خود بر مردم مفی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و یاران مهاجر را نفقه مکنید که اندک زمانی از آن وا مانده و محتاج گردید و کار کار
او معلوم نیست که بکجا خواهد کشید این آیت نازل شد که خدای دوست نمیدارد که خود بخیل اند
ويأمرون الناس و امر میکنند مردمان را بالبخل بر بخیلی ويكتمون و میپوشند از خلق ما آتاهم الله
آنچه خدای بدیشان داده است من فضله از نعمت خویش یا مراد بیان نعت و صفت حضرت
رسالت است که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود در توریت و آنرا میپوشیدند وأعتدنا و آماده کردیم
للكافرين برای یهود که عطای الهی یا نعت حضرت رسالت پناهی را میپوشند عذابا مهينا عذابی
خوار کننده که عذاب دوزخ است والذين و برای آنان نیز که بعداوت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
ينفقون أموالهم نفقه میکنند مالهای خود را رئاء الناس برای دیدن مردمان و ملاحظه ناموس
و ایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت لشکرها جمع میکردند و مالهای خود خرج ایشان می
نمودند یا منافقان که نفاق ایشان مستلزم ریا و سمعه بود یا در صفت یهود میگوید که بر قوم خود
از جهت اعراض و اعواض نفقه میکنند ولا يؤمنون و نمیگروند از روی حقیقت بالله بخدای
ولا باليوم الآخر و نه بروز بازپسین که قیامت است ومن يكن الشيطان و هر که باشد دیو
سرکش یعنی ابلیس له قرينا مر او را یار و دمساز فساء قرينا پس بد یاریست که اوست در دنیا و هم
در آخرت نیز با او خواهد بود قال الله تعالى فبئس القرين حکیم الهی میفرماید نظم هر که این جایگه
قرین تو اوست آن سر ابن همنشین تو اوست دوستی جو که جان بیفزاید درد و علم ترا بکار آید
به یار همنشین خویش مکن نفس بد را قرین خویش مکن وماذا عليهم و چه چیز بودی بر گران و
زیان داشتی مر ایشان را لو آمنوا بالله اگر ایمان آوردندی بخدای واليوم الآخر و بروز قیامت که جزا
اعمال را تصدیق کردندی وأنفقوا و بیرون کردندی حق خدا را بی غرض و ریا مما رزقهم الله از آنچه
داده است خدای بدیشان وكان الله و خدای هست بهم بدیشان و اقوال و افعال و احوال ایشان
عليما دانا و جزا و جزا خواهد داد ان الله لا يظلم بدرستی که خدای ستم نکند مثقال ذرة
هم سنگ ذره در وزن و ذره مورچه سرخ را گویند که از غایت صغر بی تعمق نظر بر کسی نتواند ظاهر نشو
و اشهر آنست که ذره چیزیست که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد و در هوا ظاهر گردد و این اجزا
وزنی نبود حقیقة این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب مطیع هم سنگ ذره کم خواهد
و نه بر عقاب متمرد بوزن ذره خواهد افزود و اصح آنست که در عمل کافر و منافق بقدر ذره ظلم وا
نشود وإن تك و اگر باشد مثقال ذره حسنة نیکی در دیوان بنده مؤمن يضاعفها ثواب آن را
گرداند نه برابر ويؤت و بدهد او را زاید بر ثواب عمل من لدنه از نزدیک خود بفضل و رحمت

بی استحقاق ایشان اجرا عظیما عطا بزرگ و بی اندازه اجر را عطا گفت بجهت آنکه تابع است و مزید

فکیف پس چگونه خواهد بود حال کفره وظلمه اذا جئنا وقتی که بیاریم ما من کل امة از هر گروهی از امم

گذشته بشهید گواهی که آن پیغمبر ایشان خواهد بود در بیان افعال و اقوال امت خویش که ایشان چه

خواهند داشت وجئنا بک و بیاریم ترا ای محمد صلعم علی هؤلاء بر این گروه امت تو شهیدا

گواه تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مؤمنان . در لطایف قشیری مذکور است که چون پیغمبر را

شفیع امت ساخته اند شهید امت نیز میسازند و معلوم است که شهادت بنوعی ادا خواهد

کرد که مجال شفاعت باقی ماند یومئذ آن روز که واقع شود در وی گواهی انبیا و آن روز

قیامت است یود الذین کفروا دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای وعصوا الرسول ونافرمانی

کردند رسول ویرا لو تسوی آنکه راست کرده شود بهم الارض بدیشان زمین یعنی دفن کنند

ایشان را چون مردگان ومبعوث نمیشدند یا کنایت است از آنکه ایشان آرزو میبرند که خاک

شوند و زمین بخاک راست شود ولا یکتمون الله و نپوشند یعنی قادر نباشند بر آنکه از خدای

بپوشند حدیثا سخنی را یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید بخدای و رسول لا تقربوا الصلوة

گرد نماز مگردید وانتم سکاری و حال آنکه شما مست باشید از خمر و سایر مسکرات این نهی

از پی نماز نیست چون نماز عبادتی است مامور بها بلکه نهی است از اکتساب سکر که مانع است از ادای

عبادت روزی جمعی از صحابه در خانه عبد الرحمن بن عوف رض بشرب خمر که در آن وقت مباح بود

اشتغال داشتند و در زمان سر اندازی و بیهوشی صدای اذان نماز شام باسماع صحابه کرام

رسید بنماز برخاستند و امام ایشان از غایت سکر در سوره کافرون حرف لا را در چهار موضع

که مثبت است حذف نمود و این آیت نازل شد که در وقت غلبه سکر بنماز نزدیک مشوید حتی

تعلموا تا وقتی که بدانید ما تقولون آنچه را که در نماز میخوانید محققان گفته اند خطاب است

بسوی قوم روحانیه که رقم ایمان شهودی بر صفحه جان دارند که نزدیک مشوید بنماز قربت

در مسجد جامع دل وقتی که مستان باشید از سکر غفلت و شهوت تا زمانی که از مستی هوشیار

شوند و دانید که چه میگوئید و بشناسید که سخن با که میگوئید المصلی یناجی ربه نظم ای که در

مستی هستی مانده ... دایما محجوب بر مستی مانده ... بر سر ایوان وحدت کی رسی ... چون تو در زندان

هستی مانده ولا جنبا یعنی نزدیک مشوید بنماز در حالتی که جنب باشید و محتاج بغسل الا عابری

سبیل مگر آنکه روندگان باشید در راه یعنی مسافر باشید و باشما آب نبود در آن محل به تیمم نماز

توانید گزارد و دیگر هیچ وجه روا نباشد در جنابت نماز گزاردن حتی تغتسلوا تا وقتی که غسل کنید

و بعضی گفته اند مراد از صلوة موضع است یعنی جنب در مسجد میائید مگر آنکه راه بر آن باشد

وَإِنْ كُنْتُمْ وگر باشید در وقت جنابت مَرْضَى بیماران مراد بیماری است که در ان از استعمال آب بترسید
أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا باشید در سفر أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ از خلاجای
و محدث شده باشد بخروج خارجی از احد السبیلین أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا بسوده باشید زنان را امام
شافعی رض برانست که چون بعضی از بدن رد ملاصق بدن زنی شود از غیر محارم واجنبیه
صغیره وضوی لامس وملموس هر دو منتقض گردد وامام مالک وامام احمد رحمهما الله برانند
که لمس بشهوة وضو را می شکند وبغیر شهوت ناقض وضو نیست وامام اعظم ره مباشره
فاحشه را که تماس فرجین است بی حایلی و انتشار آلت ناقض وضو میداند وبهر تقدیر چون
جنب باشد یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس زنان فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب را فَتَيَمَّمُوا پس قصد
کنید صَعِيدًا طَيِّبًا خاک پاک را حکم تیمم در یکی از غزوات نازل شد واشهر غزوه بنی المصطلق
است که شبانه سپاه اسلام در منزل بی آب فرود آمده بودند وجیش از صبح عزیمت رحلت داشتند
تا وقت نماز خود را بآب رسانند قضارا عقد عایشه رضی الله عنها گم شد وعزیمت بسبب فقدان
توقف افتاد تا روز شد ومردم بعضی محدث وبعضی جنب بودند شکایت آن حکایت بنزدیک صدیق
بردند وا بنجیم عایشه درآمد دید که حضرت صلی الله علیه وسلم سر در کنار وی نهاده در خوابست صدیق
زبان بطعن صدیقه بگشاد وبسر انگشتان بر نطعنه بر تهیگاه او زد ناگاه سید عالم صلعم بیدار شد
وبر مضمون حال وملال اصحاب اطلاع یافته متوجه بعالم غیب گشت ومقارن توجه آنحضرت جبرئیل امین
در رسید وحکم آورد که چون آب نمی یابید فتیمموا صعیدا طیبا قصد کنید چیزی را از اجزای ارض
که پاک باشد ودست بران زنید فَامْسَحُوا پس مسح کنید دست خود را بِوُجُوهِكُمْ بتمام رویهای
خویش وَأَيْدِيكُمْ وبسایید دستهای خود را بدان تا مرفقین إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست
عَفُوًّا درگذراننده از شما وتخفیف کننده غَفُورًا آمرزنده کسانی را که تیمم کنند أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی
ونمی نگری إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوی آنانکه داده اند ایشانرا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ بهره از علم توریت
يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت وهدایت ایشان آن بود
که بنعت وصفت حضرت پیغمبر مصطفی صلی الله علیه وسلم عارف بودند وضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت
انکار وی نمودند وَيُرِيدُونَ ومیخواهند این گمراهان از روی حسد وعداوت أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ
آنکه شما نیز ای مؤمنان راه گم کنید وَاللَّهُ أَعْلَمُ وخدای داناتر است بِأَعْدَائِكُمْ بدشمنان شما که
یهودند وَكَفَى بِاللَّهِ وبسنده است خدای وَلِيًّا دوست شما ومتولی امور شما وَكَفَى بِاللَّهِ وبس است
خدای نَصِيرًا یاری دهنده شما بر دشمنان مِنَ الَّذِينَ هَادُوا بعضی از آن کسانی که بدین یهودیت
متدین شده اند يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ میگردانند کلمها را وتغییر میدهند عَنْ مَوَاضِعِهِ از اماکن آن مراد

تحریف

تحریف نعت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم یا تاویل کلمات توریت بر وفق رای فاسد خود یا کتمان آیت رجم یا تغییر کلام
پیغمبر اوّل ره اند که زمره از یهود بملازمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم می آمدند و جواب آنحضرت را از هر چه که سوال
کرده بودند بقبول تلقی می نمودند و از مجلس ایشان متصرف شده همان کلمات متبرکه ایشان را تحریف می
ساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته و نموده که دشمنان یهودی سخنان ترا که حبیب منی از مواضع
آن تحریف میکنند **وَيَقُولُونَ** و میگویند **سَمِعْنَا** شنیدیم قول ترا **وَعَصَيْنَا** و نافرمانی کردیم امر ترا
لفظ عصینا آشکارا میگفتند از روی عناد و در تیسیر میگوید اظهار اطعنا و اضمار عصینا میکردند و
حقیقت آنست که زبان مقال ایشان سمعنا میگفته و لسان حال ایشان بر عصینا ناطق بوده و دیگر
میگفتند **وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ** و بشنو در حالتی که غیر شنوده شده باشی این کلمه ذو وجهین است روی
در مدح دارد و روی در ذم وجه مدح آنست که اسماع دشنام داده باشی یعنی کلمه اینست که دشنام
داده و شنوانیده نمی باشی در بن تقدیر دعا بوده و وجه ذم چنانست که اسماع شنوانیدن بود یعنی گوش
بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم و این دعا علیه باشد یهود وجه مدح را پرده نفاق میساختند و مطمح
نظر ایشان وجه مذمت بود و دیگر میگفتند **وَرَاعِنَا** این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه مدحش
آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار ما را و مدارا کن و وجه ذمش آنکه از رعونت و حمق بود و در لغت یهود نسبت
رعونت بود بدان حضرت و گفته اند یهود اشباع میکردند و راعینا میگفتند یعنی این شبان ما تعریض میکردند
آنحضرت را برعی غنم در بعض تفاسیر این کلمه میگفتند **لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ** در حالت که در اپیدن و پیچانیدن
سخن بزبانهای خود یعنی فعلی که از مراعات است بلغت عرب آنرا برعونت رد میکنند بزبان خود یا لسان
عرب را از فصاحت او بهتان پیچانیدند و بطریق طلب راعینا میگویند و بآن ذم آنحضرت می خواهند
وَطَعْنًا فِي الدِّينِ و قدح و طعن در دین اسلام میکنند یعنی دینی که پیغمبر او پیشانی منسوب بود
در دین خواهد بود و حال که ایشان بپیشانی توسی ع م معترف بودند **وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا** و اگر ایشان گفتندی
سَمِعْنَا شنیدیم سخن ترا **وَأَطَعْنَا** و فرمان بردایم امر ترا **وَاسْمَعْ** و بشنو سخن ما را **وَانْظُرْنَا** و در ما نگاه کن
لَكَانَ هر آینه این گفتار بودی **خَيْرًا لَهُمْ** بهتر مر ایشان را از استهزاء سید انام و طعن در دین اسلام
وَأَقْوَمَ و راستتر بودی سخن ایشان **وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ** و لیکن رانده است خدای ایشان را از رحمت خود
دور کرده **بِكُفْرِهِمْ** بسبب کفر ایشان و مجازات بر آن **فَلَا يُؤْمِنُونَ** پس نمیگروند ایشان **إِلَّا قَلِيلًا** مگر گرویدنی
اندک یعنی ضعیف که معتد به و معتبر نباشد و آن ایمانست ببعضی از کتب و رسل دون بعضی یا ایمان
نمی آرند مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام و اصحاب او رض در اکثر تفاسیر وارد است که حضرت رسالت صلعم
احبار یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اسد طلبید و گفت یا معشر الیهود از خدای بترسید و قدم
در دایره اسلام نهید چه سوگند میخورم بخدای که شما میدانید که این کلام و احکامی که از خالق انام

دوي

بشما آورده ایم حق است و شما را در توریت از حال وی خبر داده اند و بر ایمان بوی میثاق از کیفیت ایشان آن

عناد کفته مانند ترا سید اینم و بدان لغت تو وصفت قرآن خبر داده ایم آیة آمد **یا ایها الذین اوتوا الکتاب**

ای انکسانی که شما را کتاب داده اند یعنی توریت **آمنوا** تصدیق کنید و بکروید **بما نزلنا** بانچه فرو

فرستاده ایم بر بنده خود و آن قرآنست **مصدقا** در حالتی که باور دارنده و تصدیق کننده است **لما معکم**

مر آن چیزی را که با شماست یا آنکه مطابق کتاب توریت است در اصول پس بدان بکروید **من قبل ان نطمس**

پیش از آنکه محو کنیم **وجوها** رویها را یعنی صورتها بنا بیت سازیم تا اثر ابرو و چشم و بینی و لب و دهن

بر رو نماند **فنردها** پس باز گردانیم آن رویها را **علی ادبارها** بر هیات قفاهای آن یعنی شکل رو را بر

پس سر بدل سازیم یا اشیاء مصوره را بروجهی چون ذقن و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا ثبت سازیم

تا روی ایشان بر قفا باشد و در تیسیر آورده که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع

خویش ثابت باشد و رویهای ایشان بر پس سر بود و این هیاتی است در غایت زشتی و رسوای

او نلعنهم یا برانیم ایشان را که اصحاب وجوهند از رحمت خود یا مسخ سازیم **کما لعنا** همچنا

براندیم یا مسخ کردانیدیم **اصحاب السبت** یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدای سر پیچید

روز شنبه بصید ماهی اشتغال کردند **وکان امر الله** و هست فرمان خدای یا وعید او **مفعولا** بوجه ک

بجای آید بود **ان الله لا یغفر** بدرستی که خدای نمی آمرزد **ان یشرک به** آنرا که شرک آرند بوی و شریک گیر

در عبادت او **ویغفر** و بیامرزد **ما دون ذلک** آن گناهی را که غیر از شرک بود **لمن یشاء** مر آنکس را ک

خواهد از روی تفضل و احسان نه بوسیله عبادة و عرفان امام زاهد فرموده که می آمرزد قبل از عذاب هر کرا

خواهد و بعد العذاب جمیع عصاة را خواهد آمرزید **ومن یشرک بالله** و هر که شرک آرد بخدای و انباز گیرد با او

فقد افتری پس بدرستی که افترا کرده باشد و بافته **اثما عظیما** دروغی بزرگ را که بدان مستحق عذابی گردد و

چون بمضمون این آیه که شرک مغفور نیست یهود را که عابد عجل و پرستنده عزیر بودند و همیشه وتقر

عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان در

محبت میدانیم پسران سلاطین ممالک نبوت و سالکان مسالک فتوت بوده اند و ما بسؤال ایشان معزز

مکرمیم حق سبحانه ستایشهای ایشانرا نه پسندید و فرمود **الم تر الی الذین** آیا نمی دانی یا نمی نگری ب

بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت **یزکون** میستایند و ثنا میگویند **انفسهم** نفسهای خود را

که نحن ابناء الله و احباؤه یا بپاکیزگی و بیگناهی نسبت میدهند چنانچه منقولست که بحری بن عمرو و نعمان

بن اوفی و مرحب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آوردند و گفتند این کودکان را هی

گناهی هست حضرت فرمود که نی ایشان بیگناهند ایشان سوگند یاد کردند بخدای موسی که ما نیز

بیگناهیم مثل ایشانیم زیرا که گناهان شب ما را بروز در میکنند و خطیات روز ما را بشب محو

حو

حق نفس خود که تزکیهٔ شما مر شما را اعتباری ندارد بَلِ اللّٰهُ بلکه خدای تعالی یُزَکِّی مَنْ یَشَاءُ بپاکی یاد میکند یا
بستاید هر کرا خواهد و مستحق آن داند وَلَا یُظْلَمُونَ و این گروه که خودرا بنا حق تزکیه میکنند ستم
رسیده نخواهد شد فَتِیلًا بقدر آن رشتهٔ ضعیف که در میان دو شق خرما باشد یا بقدر فتیله از وسخ که میان
دو انگشت پدید آید مراد آنست که عقوبت تزکیه خود خواهند کشید و نقصانی به پاداش و مکافات ایشان
نخواهد رسید اُنْظُرْ بنگر درین جهودان که از روی عناد کَیْفَ یَفْتَرُونَ چگونه افترا میکنند و می‌بندند
عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را که یعنی گناه روز و شب ما را می آمرزد وَكَفَىٰ بِهِ و بسنده است آن
افترا و دروغ ایشان اِثْمًا مُبِينًا گناهی ظاهر که بر هیچکس پوشیده نماند آورده اند که چون حکم الهی بجلاء
نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانة بن ابی الحقیق در خیبر
متوطن شده اند و بعد از مدتی با بیست تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابو سفیان و اتباع او را بمحاربت
با حضرت پیغمبر و اصحاب او تحریض کردند و با پنجاه کس از بطون قریش به بیت الحرام در آمدند و در پس استار
حرم سینها بدیوار خانه باز چسپانیده با یمان غلاظ بر حرب و جدال اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر
ایشان را فارغ ساخته بمعاشرت بنشستند درین مجلس بعضی از قریش از روسا اهل کتاب پرسیدند
که طریقهٔ ما که زایران حرم را میزبانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و صله رحم بجای می آریم و بعبادت اصنام بطریق
آبا کرام خود مشغول میباشیم بهدایت اقربست یا دین محمد صلی الله علیه وسلم که درین وقت احداث کرده و بدعت را
سنت نام نهاده و دین پدران ما را باطل میداند و ما را کافر و جاحد میخواند یهود بعد از استماع این سخنان گفتند
دین شما حق تر است و راه شما راستتر ابو سفیان گفت ما با اعتقاد شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که
بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه از معامله
مکاید و کفر ورزیدن ایشان خبر میدهد و میفرماید اَلَمْ تَرَ آیا نمیدانی و نمینگری اِلَى الَّذِينَ اُوتُوا بسوی
آنانکه داده اند ایشانرا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ بهره از توریت که بواسطهٔ عداوت مسلمانان يُؤْمِنُونَ میگروند
بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ بدین دو بت که قریش راهست و گفته اند جبت سحر است و یهود آنرا معتقد بودند
و طاغوت شیطان و ایشان متابعت وی مینمودند و نزد محققان جبت نفس اماره است و طاغوت آرزوهای
او وَيَقُولُونَ و میگویند این جهودان لِلَّذِينَ كَفَرُوا در حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد ما
هٰؤُلَاءِ این گروه کفار قریش اَهْدَىٰ هادی تراند مِنَ الَّذِينَ اٰمَنُوا از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و
اصحاب وی سَبِيلًا از جهت راه یعنی راه یافته تراند اُولٰئِكَ این گروه متعنت و متعصب الَّذِينَ
آنکسانند که بخواری لَعَنَهُمُ اللّٰهُ دور کرده است خدای ایشانرا از رحمت خود وَمَنْ يَلْعَنِ اللّٰهُ و هر کرا
خدای براند و دور ساخته فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس نیابی تو او را نَصِيرًا یاری که دفع عذاب کند از وی اَمْ لَهُمْ آیا
ایشانراست یعنی جهودانرا نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ بهره از پادشاهی استفهام است بر سبیل انکار زعم یهود آن بود

که ایشان بملک و نبوت از غیر خود سزاوارتر اند و بدین سبب از متابعت عرب ننگ میداشتند و میگفتند آخر
منصب ملکداری و حکم گذاری با خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشانرا از ملک بهره نیست و اگر بفرض از
ملک و مال بهره مند شوند فاذا پس آنگاه لا یؤتون الناس ندهند مردمانرا یا پیغمبر و اصحاب او را نقیرا
باندازه مقدار گودی که بر پشت دانه خرما است و این مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی یا فقیری
پیغمبری مضایقه دارند بهنگام تنگدستی و درویشی پیداست که چه بکسی دهند ام یحسدون الناس
بلکه حسد می برند بر مردمان یعنی قبایل عرب علی ما آتیهم الله بر آنچه خدای بدیشان داده است
من فضله از فضل خود که آن بعثت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم است از ایشان و گفته اند مراد از ناس حضرت رسالت
صلوات الله و سلامه علیه و بر جمع را بر واحدی اطلاق میکنند که جامع باشد آن مقدار خصال خیر را که جمع
نشود الا در بسیاری از مردمان کقوله تعالی ان ابراهیم کان امة و مراد از فضل نبوت باشد و کتاب
و ازدواج و بعضی گفته اند فضل آنست که حق سبحانه مباح گردانید ازواج بسیار پیغمبر از جهان زن
و یهود برین حال حسد میبردندی زدند که اگر او پیغمبر بودی این همه زن نخواستی و بکار ایشان
نپرداختی حضرت عزت فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطه نبوت و کتاب است پس باید که بر پیغمبران
صاحب کتاب حسد برده اند بدین صورت مخصوص بدان حضرت نیست فقد آتینا پس بدرستی که ما عطا کردیم
آل ابراهیم اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی اند علیهم السلام الکتاب یعنی توریت و زبور و
انجیل والحکمة و علم حلال و حرام وآتیناهم و دادیم ایشانرا با وجود نبوت ملکا عظیما پادشاهی بزرگ
چنانچه یوسف و داود و سلیمان علیهم السلام داشتند و گویند ملک عظیم کثرت ازواج است چنانچه بصحت
رسیده است که داود صد زن داشته و سلیمان هزار و درین سخن تعریض بیهود است که اگر حسد شما بر محمد
صلی الله علیه وسلم بواسطه کثرت ازواج است بر داود و سلیمان علیهما السلام بحسد سزاوارتر اند و در
تیسیر آورده که مراد از آل ابراهیم محمد است صلوات الله علیه و از کتاب قرآن و از حکمت شرایع و از ملک
عظیم دوام شریعت تا قیامت یا تایید ملایکه فمنهم پس از یهود من آمن کسی بود که ایمان آورد به
بحضرت آل ابراهیم یا بمحمد صلی الله علیه وسلم ومنهم و از ایشان من صد کسی هست که اعراض کرد عنه از خبر انبیا
یا در باب نساء و تصدیق نکرد او را یا روی از متابعت پیغمبر بگردانید وکفی بجهنم و بسند است دوزخ
سعیرا آتشی افروخته برای عذاب کافران ان الذین کفروا بدرستی که آنکسان که حق را بپوشیدند و نگرویدند
بآیاتنا بدلایل وحدت یا آیات قرآن یا بمعجزات پیغمبر سوف نصلیهم زود باشد که در آریم ایشانرا نارا در آتشی
و چه آتشی کلما نضجت هرگاه پخته شود یا بسوزد جلودهم پوستهای ایشان بآتش بدلناهم
بدل کنیم برای ایشان جلودا غیرها پوستهای غیر آنکه پخته و سوخته شده و این تبدیل در هر ساعتی
صد بار باشد و از حسن بصری رحمه الله منقول است که در شبانروزی هفتاد هزار بار تبدیل جلود بر سبیل التحقیق

ع

است که احتراق ازان برند و بحالت اول باز آرند پس این تبدیل وصفست نه تبدیل عین و تجدید این حال جهت
احساس عذاب است یعنی هر زمان پوست ایشان را تازه میسازند لیذوقوا العذاب تا بچشند عذاب را
و آن چشیدن دایم باشد ان الله کان بدرستی که خدای هست عزیزا غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع
نتواند کرد حکیما دانا بعقوبت دوزخیان بر وفق حکمت والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول
وعملوا الصالحات و بجای آورده اند طاعتها بر وفق زبان سندخلهم زود باشد که در آریم ایشانرا جنات
تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان یا در تحت مساکن ایشان جویها خالدین فیها در حالتی
که جاوید باشندگان مؤمنان در آن ابدا همیشه یعنی زمانی که آنرا آخر نباشد لهم فیها مر ایشانراست
در آن بوستانها ازواج مطهرة زنان پاکیزه از حیض و نفاس بلکه از جمیع اقذار و ادناس وندخلهم و در آریم
ایشانرا ظلا ظلیلا در سایه پاینده که آفتاب آنرا زایل نکند چون در بلاد عرب حرارت بسیار میباشد و سایه را
اعظم اسباب راحات میدانند پس ظل ظلیل کنایت است از آسایش و آرامش و بدین نکته سلمی میگوید سخن
کسی که میگوید چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت او متأذی شوند پس ظل چرا باشد و فایده او چیست و نزد
محققان ظل ظلیل اشارت بحمایت الهی و عنایت پادشاهی است که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد
بود و آن سایه از زوال مبرا و از نقص و انتقال مقدس و منزه است بیت این سایها از زوال پذیرند عاقبت
در سایه گریز که از زوال رست ان الله یامرکم بدرستی که خدای میفرماید شما را ان تؤدوا الامانات آنکه ادا
کنید امانتها را الی اهلها باهل آن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در روز فتح مکه فرمود تا کلید خانه از عثمان
بن طلحه طلب دارند و کلید پیش مادر او سلافه بود عثمان نیز بمادر رفت و مادر کلید بوی نمیداد و میگفت
که اگر از شما بگیرند بار دیگر بشما نخواهند داد و کلید کعبه از عهد عبد الدار بطن بعد بطن بما رسیده و عثمان مبالغه
میکرد و سلافه مضایقه مینمود و حضرت در مسجد الحرام انتظار میکشید آخر الامر صدیق و فاروق رضی الله عنهما
نزد سلافه آمدند و فاروق باواز بلند گفت ای عثمان بیرون آی که انتظار حضرت از حد میگذرد سلافه کلید
به پسر داد و گفت تو بستانی بهتر که تیم و عدی بگیرند پس عثمان مفتاح برداشته بنزد حضرت رسالت پناه محمدی
آورد و آن سرور دست دراز کرد تا از وی بستاند عباس رض برخواست که یا رسول الله چنانچه سقایه زمزم
بمن تفویض فرموده مفتاح خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان بعد از استماع این سخن دست باز کشید حضرت
بار دیگر فرمود که ای عثمان بمن ده عثمان دست پیش آورد و عباس همان سخن اعاده کرد عثمان خواست که دست
باز کشد حضرت فرمود که اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان گفت اینک بستان بامانة الله
القصه حضرت بعد ازانکه از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست وی بود مرتضی علی رض پیش رفت و گفت یا رسول
الله منصب حجابت با اهل بیت عطا فرمای چنانچه سقایه زمزم بدیشان داده فی الحال جبرئیل باین آیت نازل
شد و حضرت فرمود که یا علی من شما را کاری فرمایم که ازان نفعی بمردم رسد نه آنکه کاری برند که نفع از مردم بشما خواهد رسید

بس عثمان از طلب و گفت خذوها یا بني طلحة خالدة تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم بس عثمان ملازمت اختیار نموده
کلید برادر خود شیبه داد و تا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم است و اگرچه حکم بلواد امانت درین قضیه
مخصوصه نازل شده اما تمام امانات درین حکم داخل است در بحر الحقایق آورده که ذکر امانت بعد از این وظل
ظلیل وجود حقیقی است دلالت بران دارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود اظلال نسبت
بافتاب بس همچنانچه وجود ظل امانت آفتابست و در وقتی که آفتاب جلوه کنان به تجلی نماید باشعه عالم
افروز از افق طالع شود بزبان حال میگوید ادوا الامانات الی اهلها چگونه ظلال ستلاشی میگردند و اثر ایشان
بکلی محو می شود بر همین منوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی علی التمثیل از افق عنایت ذاتی که والله
غني عن العالمین طلوع نماید امانات وجودات ظلیه باهل آن بازگردد و سر لمن الملک الیوم لله الواحد
القهار بظهور آید **نظم** جمله سرها را به پیش او نهند ملک ملک اوست ملک او را دهند خصم هر شیء
آید هر رو بر او کل شیء هالک الا وجهه **وَإِذَا حَكَمْتُمْ** و دیگر امر میکند که چون خواهید که حکم کنید **بَيْنَ النَّاسِ**
میان مردمان **أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ** آنکه حکم کنید براستی **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای **نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ** نیکو
چیزی است که شما را پند میدهد یعنی اداء امانات و عدل در حکومات **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بتحقیق که خدای
هست **سَمِيعًا** شنوا بقول عثمان که گفت بکس بامانت **بَصِيرًا** بینا بر رد مفتاح بوی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**
ای گروه گرویدگان **أَطِيعُوا اللَّهَ** فرمان برید خدا را در فریضها **وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ** و فرمان برداری
رسول کنید در سنتها **وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما مراد امراء مسلمانانند
که حضرت پیغمبر در عهد خود نصب مینمود چنانچه در اسباب نزول هست که حضرت خیر البریة خالد بن
ولید را بر سریه امیر کرد و عمار یاسر را باوی فرستاد جمعی که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند و یکی
از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمد گفت مردم قبیله من فرار نمودند و من باستظهار ایمان در منزل خود
مانده ام اگر اسلام مرا دستگیری خواهد کرد تا باشم والا پای گریز در راه نهاده سر خود گیرم عمار او را امان
داد و او بنابرین بوده وی در خانه خود ساکن شد خالد با مداد لشکر را بغارت و تاراج آن قبیله امر کرد
و غیر از ان مسلمان کسی را نیافتند پس او را اسیر و عیال او را دستگیر کرده نزد خالد آوردند و عمار
زعم که او مسلمانست و بوعده من در امان خالد گفت از ادب دور مینماید که کسی با وجود امیر لشکر بی
مشاورت و اجازت او کسی را امان دهد گفت و گوی میان خالد و عمار بسیار شد و بجناب نبوت آمده
صورت حال بعرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه وسلم امان آن عمار را برقرار گذاشت و نهی فرمود از انکه غیر امیر
کسی را امان دهد و این آیت نازل شد که فرمان برید والی الامر را یعنی امرا سرایا ثعلبی آورده که اولو الامر ابوبکر
و عمر اند رضی که وزیرین صدق بودند و الحارث اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر در شان ایشان نافذ شده
ابوبکر وراق رحمه الله گفته که خلفاء اربعه اند و مجموع صحابه نیز گفته اند یا فقهاء و علماء ارباب عقول و آرای درند

عرفا

وفا اولو الامر مشایخ اند و پیران طریقت که بتربیت اهل سلوک اشتغال مینمایند و سالک را فرمان
برداری ایشان لازم است نظم هر که سر بخط فرمان دلیل ننهد کی میسر شودش روی به
آوردن هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد بایدش پیروی رهنما کردن فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ
پس اگر خلاف کنید فِي شَيْءٍ در چیزی از امور دین فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ پس باز گردانید آن بکتاب
خدای وَالرَّسُولِ و رجوع کنید با رسول در زمان حیات او و بسنت آنحضرت بعد از وفات او
إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی اخلاص تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ میگروید بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز
چه ایمان بخدا و بقیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدا و رسول او فرمایند ذَٰلِكَ
این رجوع خَيْرٌ بهتر است شما را وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی را
با منافقی خصومت افتاده بجائی که پیش او مرافعه مهم خود کنند محتاج گشتند یهود منافق را بحکم
نبوت میکشید و منافق بحکومت کعب بن اشرف میل مینمود عاقبت پیش حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
آمدند و حکم بر وفق مدعای یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند و منافق دست در دامن
جهود زده که من بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا بنزد عمر رضی رویم و دیگر باره مرافعه کنیم القصه بدر خانه
فاروق رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر صلی الله علیه وسلم باز گفت عمر رضی از منافق استفسار
نمود که قضیه بدین وجه است که یهودی میگوید منافق تصدیق کرد از کیفیت حال بدین سوال است
اما من بدان حکم راضی نیستم و از تو حکم میطلبم عمر رضی فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم
و براستی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند و عمر از خانه با شمشیر کشیده بیرون آمد و سر منافق
بصحرا افکند و فرمود که هر که بحکم چنان قاضی راضی نباشد سزای او بدین وجه باید داد و آن روز حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم عمر را فاروق لقب داد و حق سبحانه این آیه فرستاد که أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و نگاه نکردی
إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ بسوی آن کسانی که گمان می برند أَنَّهُمْ آمَنُوا که ایشان گرویدند بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ
بآنچه فرستاده شد بتو یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بآنچه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا
يُرِيدُونَ میخواهند با وجود دعوی ایمان أَنْ يَتَحَاكَمُوا آنکه مرافعه کنند إِلَى الطَّاغُوتِ بسوی کعب
الاشرف که بغایت طاغی و باغی است وَقَدْ أُمِرُوا و حال آنکه مامور بودند در عیان ایمان و هم مکلفان نیز
مامورند أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ بآنکه کافر شوند بحکم طاغوت وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ و میخواهد اهل دیو دور شده از رحمت
یا سرکشیده از خدمت یعنی ابلیس أَنْ يُضِلَّهُمْ آنکه گمراه گرداند ایشان را که مایل طاغوتند ضَلَالًا بَعِيدًا
گمراهی دور که هرگز از آن باز راه راست رجوع نتوانند نمود وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند منافقان را که
در وقت تحاکم تَعَالَوْا بیائید إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بحکمی که خدای تعالی فرستاده است از کتاب خود وَإِلَى الرَّسُولِ
و بحکمی که پیغمبر میکند بر زبان او رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ میبینی منافقان را که بطریق عناد يَصُدُّونَ عَنْكَ

ع

عَنكَ صُدُودًا اعراض میکنند از تو اعراض کردنی از روی عداوت فَكَيْفَ پس چگونه متنبه باشند و چه خواهند
کرد إِذَا أَصَابَتْهُم چون برسد بدیشان مُّصِيبَةٌ عقوبت صدود و اعراض بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ
بانچه ایشان کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت و گفته اند مصیبت قتل فاروق بود مر این منافق را ثُمَّ جَاءُوكَ
پس بیایند بسوی تو عذر باز اعتذار بگشایند بادیت قتیل خود طلبند يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند
بخدای و میگویند سوگند ایشان اینکه إِنْ أَرَدْنَا نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم شما بترافع بدرخانه عمر رض
إِلَّا إِحْسَانًا مگر نیکویی که بما لاحق شود وَتَوْفِيقًا و تالیف و موافقت بین الخصمین پدید آید أُولَٰئِكَ آن گروه
منافقان و سوگند خورندگان بدروغ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ آنکسانند که خدای میداند مَا فِي قُلُوبِهِمْ
آنچه در دلهای ایشانست از نفاق فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از قبول اعذار ایشان وَعِظْهُمْ و پند ده
مر ایشانرا بوجلا یعنی منع کن از نفاق و دروغ وَقُل لَّهُمْ و بگوی مر ایشانرا در خلا فِي أَنفُسِهِمْ در باب نفسهای
پاک ایشان قَوْلًا بَلِيغًا سخنی بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان تا بدان غمناک گردند و آن
تهدید است بقتل یا بحلول مکاره بدیشان اگر نفاق میکنند وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ و نفرستادیم هیچ
فرستاده بر بندگان خود إِلَّا لِيُطَاعَ مگر برای آنکه فرمان وی برند بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدای وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر این
منافقان إِذ ظَّلَمُوا أَنفُسَهُمْ آنهنگام که ستم کردند بر نفسهای خود بانکار حکم تو یا بحکم الی الطاغوت جَاءُوكَ
بیامدندی بحضرت تو فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ پس طلب آمرزش کردندی از خدای وَاسْتَغْفَرَ و آمرزش
خواستی لَهُمُ الرَّسُولُ برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشانرا لَوَجَدُوا اللَّهَ هر آینه یافتندی
یعنی دانستندی خدایرا تَوَّابًا قبول کننده توبه گناهکاران رَّحِيمًا مهربان بر آمرزش طلبان در معالم
آورده که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد در آب راهی که هر دو از ان مزرعهای
خود را آب دادندی چون محاکمه ایشان بحکم سید عالم صلی الله علیه وسلم رسید فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را
پس بهمسایه گذار حاطب در غضب شد از روی بی ادبی سخنی گفت که مضمونش مشتمل بود بر آنکه میل
آنحضرت بجانب زبیر است حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که فَلَا یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه میگمان
میبرند وَرَبِّكَ بحق پروردگار تو که ایشان لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ
تا وقتی که ترا حکم سازند فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ در آنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم میکنی ثُمَّ لَا يَجِدُوا
پس باز نیابند فِي أَنفُسِهِمْ در نفسهای خود حَرَجًا شکی یا در دلهای خود تنگی دلی مِّمَّا قَضَيْتَ از آنچه
تو حکم کرده هرچند مخالف طبع ایشان باشد وَيُسَلِّمُوا و گردن نهند و منقاد گردند فرمان ترا تَسْلِيمًا
گردن برداری بظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت آورده اند که چون زبیر و حاطب از محکمه بیرون
آمدند بر مقداد رضی الله عنه بدیشان رسید و گفت حکم برای که شد حاطب جواب داد که برای
پسر عمه او و روی ترش کرده تاب میداد و روی درهم میکشید یهودی که آنجا حاضر بود گفت قاتل الله هؤلاء

این جمع گواهی میدهند برسالت این مرد و حکم او را تهمت مینهند بخدای سوگند که بنی اسرائیل در زمان
موسی علیه السلام گناهی کرده بودند و موسی حکم فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید فی الحال انقیاد نموده
بقتل یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد هزار کس کشته شد و پیغمبر خود را تهمت نداشتند ثابت بن
قیس چون این سخن بشنید گفت بخدای که اگر محمد صلی الله علیه وسلم مرا فرماید که خود را بکش بکشم و عمار
یاسر و ابن مسعود نیز همین گفتند و حق سبحانه فرمود وَلَوْ أَنَّا و اگر چنانچه ما كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فرض
کردانیم بر اینها که دعوی ایمان میکنند أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ این که بکشید نفسهای خود را چنانچه
بنی اسرائیل کردند أَوِ اخْرُجُوا یا بیرون روید از سرها و منزلها خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون
رفتند مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ نمیکردند آنچه فرض کرده بودیم إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان چون ثابت و عمار
و ابن مسعود رضی الله وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان که منافقانند فَعَلُوا بکردندی مَا يُوعَظُونَ بِهِ آنچه
ایشان را پند میدهند و تکلیف مینمایند بآن لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هر آینه بهتر بودی مر ایشان را در عاجل و آجل
وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا و نزدیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان وَإِذًا و آن وقت تثبیت
حاصل شدی مر ایشان را در دین ایشان لَآتَيْنَاهُمْ هر آینه ما میدادیم ایشان را مِنْ لَدُنَّا از نزدیک خویش
أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ و ثوابی و آنکه نعیم بهشتست وَلَهَدَيْنَاهُمْ و هر آینه راه مینمودیم ایشان را
صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راه مستقیم راهی راست که از آن بمقصد رسند یا ببهشت روند آورده اند که ثوبان
رضی که مولای رسول خدای بود روزی بجناب مستطاب نبوت مآب حاضر شد زار و ضعیف شده و نزار
و نحیف گشته حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که ای ثوبان ما غیر لونک رنگ تو چرا تغییر کرده و روی سرخ
تو بکدام درد زرد گشته گفت یا رسول الله من در زمانی که در جمالت مینگرم آن زمان را از حساب زندگانی
نمیشمرم بیت بی تو ای آرام جانم زندگانی مشکل است بی تماشای جمالت شادمانی چون کنم
حالا در اندیشه‌ام که چون پیک اجل در رسد و بمفارقت مرد دریا اتفاق افتد چاره سازم و چه حیله
پردازم بیت از ترک عمر نیست از آن میترسم که نبینم تو دیدار توام ماه ز دور و سخت تر محنتی آنکه در آن
جهان از نیران باشم تو را کی بینم و اگر ببهشت در آیم آنجا که مرتبه رفیع تست چگونه رسم و بعضی بجای
ثوبان عبد الله انصاری را که صاحب اذان و مستجاب الدعوة بود آورده اند که نزدیک حضرت آمد گریان و بعد
از استفسار موجب گریه گفت یا رسول الله تو نزدیک من از نفس و مال و ولد بهی دوستتری
و من از دوری شاهد جمال تو شکیبایی ندارم و میترسم از آنکه فردا تو در بهشت بدرجه بلند با نبیا و
در صف نعال با امثال خویشتن نشسته از دیدار بزرگوارت محروم مانم حق سبحانه و تعالی شکسته دلان فراق را
بمژده وصال شادمان ساخته آیت فرستاد که وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان برد خدا را در اوامر و نواهی
وَالرَّسُولَ و فرمان برداری رسول کند در احکام و حدود فَأُولَئِكَ پس آن گروه فرمان برداران باشند

روز قیامت مع الذین با آنکسان که انعم الله علیهم انعام کرده است خدای بیشان من النبیین
از پیغمبران و رسل و اولوا العزم بزرداخلند والصدیقین و راستگویان که پیشی از همه کس بتصدیق انبیا
کرده اند والشهداء وکشتگان راه خدای مراد شهداء احد اند و نزد جمهور عام است و شامل جمیع شهیدان را
والصالحین و شایستگان در اعمال و احوال و اینها نیز عام اند وحسن و چه نیکو اند اولئک این جماعت
رفیقا همنشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق میکنند بآنکه هر یک از اینها نیکو رفیقند
در نعام و نوعه که مراد از نبیین حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و صدیقین اشارت بابی بکر است و الشهداء
عمر و عثمان و علی رض و صالحان سایر صحابه مختصی آیت آنست که هر که امروز کسی را دوست دارد فردا با
او خواهد بود المرء مع من احب نظم گر تو بلبل دوستی گل را گزین تا شوی با خرمن گل همنشین زاغ
چون مردار اشد همنفس با را او مردار خواهد بود و بین ذلک آن بودن با جماعت مذکوره الفضل
من الله افزونی و کرامتی است از خدای وکفی بالله وبسنده است خدای علیما دانا بعقاید و نیات
یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید خذوا حذرکم فرا گیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید
برای حرب فانفروا پس بیرون روید بقتال دشمنان ثبات گروه گروه در جهات مختلفه او انفروا
جمیعا یا بیرون کنید برای جهاد مجتمع شده بایکدیگر در جهت واحده وان منکم و بدرستی که از شما
لمن لیبطئن کسی هست که درنگ میکند در بیرون رفتن بغزو و تاخیر میکند در جهاد مراد ابن ابی است
و اصحاب او که در روز احد تخلف ورزیدند فان اصابتکم پس اگر رسد شما را ای مؤمنان مصیبة
واقعه چون قتل و هزیمت قال گوید آن مبطی منافق قد انعم الله علی بدرستی که خدای انعام کرد بر من
اذ لم اکن چون نبودم معهم با مسلمانان شهیدا حاضر در معرکه قتال ولئن اصابکم واگر برسد بشما
فضل من الله نیکو زیاده از خدای چون فتح و غنیمت لیقولن البته گوید آن منافق متخلف از غزوت
کان لم تکن چنانچه گویی نبوده بینکم وبینه میان شما و میان او مودة دوستی یعنی خود را دور
انداز و سخن بر وجهی گوید که گویا هرگز شما را ندیده و بصحبت شما نرسیده و سخن او اینکه یا لیتنی
کاشکی کنت معهم بودمی در این غزو با مسلمانان فافوز تا فیروزی یافتمی فوزا عظیما فیروزی بزرگ
یعنی از غنیمت نصیب وافر گرفتمی فلیقاتل پس باید که قتال کنند فی سبیل الله در راه خدای با
دشمنان دین الذین آنانکه در بازار معامله یشرون الحیوة الد [illegible] فروختند زندگانی دنیا را
که روی در فنا دارد بالآخرة بسرای جاودانی و نعیم غیر فانی ومن یقاتل و هر که کارزار کند فی سبیل الله
در راه دین خدای فیقتل پس کشته گردد و درجه شهادة یابد او یغلب یا غالب آید بر دشمن و مظفر گردد
فسوف نؤتیه پس زود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت اجرا عظیما مزدی بزرگ که در صفت
نیاید وما لکم وچیست شما را ای اهل اسلام که بچه کامل وجهی تمام لا تقاتلون جهاد نمیکنید و کارزار

اشتغال نمي نمائيد فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه وزنان بروارئ خداي يعني براي خداي وَالْمُسْتَضْعَفِينَ وبراي آن
بيچارکان کرفتار در دست کفار وايشان جماعتي بوده اند در مکه که مسلمان شده اند وکسان ايشان را
از هجرت بمدينه منع ميکردند مِنَ الرِّجَالِ از مردان چون سلمة بن هشام ووليد بن وليد وعياش بن
ابي ربيعة بن ربيعة وابو جندل بن سهيل وامثال ايشان وَالنِّسَاءِ واز زنان چون ام الفضل
وغيرها وَالْوِلْدَانِ واز کودکان ابن عباس رضي الله عنهما بدانکه او ومادرش مستضعفان بودهم از نسا وولدان
الَّذِينَ واين مستضعفان انکسانيند که بزبان تضرع يَقُولُونَ ميکويند يعني دعا ميکنند رَبَّنَا
أَخْرِجْنَا اي پروردکار ما بيرون آر ما را مِنْ هَٰذِهِ از اين ديه يعني مکه الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا ديهي
ستمکار اند اهل او بسبب شرک که ظلم بغايت بزرکست کما ان الشرك لظلم عظيم وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ
وَلِيًّا وبساز از براي ما از نزد خود سر ديه وَاجْعَل لَّنَا وبساز از براي ما مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا از نزد خود
ياري ومددکاري که شر اعادي را از ما دفع کند حق تعالی دعاي ايشان را مستجاب کردانيد وبعضي را خروج
از مکه ميسر شد وبعضي را که انجا مانده بودند ولي چون حضرت پيغمبر صلی الله عليه وسلم بديشان فرستاد تا
در روز فتح مکه همه را دلنوازي نموده مهمات ايشان سرانجام فرموده ونصيري وحامي براي ايشان
تعيين کرد يعني عتاب بن اسيد که حضرت رسالت صلی الله عليه وسلم حکومت مکه بوي داد واو ياري داد کار
ضعفا وبيچارکان بود الَّذِينَ آمَنُوا انکسانيکه کرويده اند بخدا ورسول يُقَاتِلُونَ کارزار مينمايند
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خداي وَالَّذِينَ كَفَرُوا وانکسان که کافر شده اند وثني ويهودي ونصراني يُقَاتِلُونَ
مقاتله مينمايند فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ در راه شيطان که طاغي وباغي است يعني بفرمان او فَقَاتِلُوا
پس بکشيد اي دوستان حق أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ دوستان وفرمان برداران شيطان را واز محاربه ومصابه
او مترسيد إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ بدرستي که حيله ووسوسه شيطان كَانَ ضَعِيفًا هست سست وبي
قوت نزديک فريب است بوجود انجمت وبرهان أَلَمْ تَرَ آيا نظر نکردي إِلَى الَّذِينَ بسوي انانکه
در مکه مبالغه ميکردند چون عبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابي وقاص ومقداد اسود رضي وامثال
ايشان که ما را دستوري ده که با اهل شرک حرب کنيم که آزار وايذاي ايشان از حد کذشت وبحکم الهي
قِيلَ لَهُمْ کفته شد مر ايشانرا که از کارزار کفار كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ بازداريد دستهاي خود را
تا وقتي که فرمان الهي در رسد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وبپاي داريد نماز را وَآتُوا الزَّكَاةَ ار وبدهيد مستحقان
زکوة را فَلَمَّا كُتِبَ پس آنهنکام که بمدينه آمدند ونوشته شد يعني واجب شد عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ايشان
کارزار کردن با کفار إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ آن وقت کروهي از ايشان يَخْشَوْنَ النَّاسَ ميترسيدند
از جنگ مشرکان كَخَشْيَةِ اللَّهِ چنان ترسيدني که از خداي بايد ترسيد أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً بلکه ترسيدني از ان
سخت تر واين ترسيدن را حمل بر ضعف بشريت بايد کرد نه بر کراهت از خداي يعني با لطبع از فوت

ومَوت ترسیدند وَقَالُوا رَبَّنَا وگفتند ای پروردگار ما لِمَ كَتَبْتَ برای چه چیز واجب گردانیدی عَلَيْنَا
الْقِتَالَ بر ما مقاتله کفار را لَوْلَا أَخَّرْتَنَا چرا ما را باز نگذاشتی این وقت إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا اجل
که نزدیک است بجهه کسی اگر این سؤال از منافقان صادر شده جندان عجب نیست و اگر از مومنان وقوع یافته
از روی خوف و بد دلی سخنی گفته باشند و باز توبه کرده و قولی آنست که نفی از منافقان بعد از نزول آیت
قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند و این سخن ایشان بود واصح آنست که سؤال را محمول
بر تمنای تخفیف تکلیف دارند در وجه انکار قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم چون ترسند کارزار را در دنیا بر
مَتَاعُ الدُّنْيَا آنچه برای تمتع میگیرید از دنیا قَلِيلٌ اندکست در جنب آخرت وَالْآخِرَةُ وسرای آخرت
خَيْرٌ بهتر است از دنیا و فاضلتر لِمَنِ اتَّقَىٰ مر کسی را که پرهیزد از شرک یا از هر منکرات وَلَا تُظْلَمُونَ
وستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب جهاد کم نخواهند کرد فَتِيلًا مقدار رشته
که بر دانه خرماست پس بوعده استیفا مستظهر باشید و از مرگ بضرورت وقوع خواهد پذیرفت
مترسید که هیچ گردنی را از بند رهائی میسر نیست و هیچ پناهی از حدوث این واقعه خلاص
متصور نی أَيْنَمَا تَكُونُوا هر کجا شما باشید خواه در مدینه خواه در مکه يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ دریابد شمارا
مرگ وَلَوْ كُنْتُمْ واگرچه باشید فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ در حصارهای محکم یا کوشکهای آراسته یا در برجهای دوازده
گانه فلک یعنی بهر حال و بهر جای که باشید آدمی را از مرگ چاره نیست رباعی گر کاخ تو بر گنبد اعظم سازند
ور کار تو چون سلسله در هم سازند هم عاقبت این حجره فانی ترا ترکان اجل سرای ماتم سازند حکیم سنائی
فرماید نظم جز کی خانه دل آباد آن دل از اینما تکونوا خوان چو بخواند اجل ببندم شان وقت
چون در رسد چه بام و چه چاه وَإِنْ تُصِبْهُمْ واگر برسد منافقان را حَسَنَةٌ نعمتی بسیار و ارزانی یا
ظفری بر دشمن چنانچه در حرب بدر بود يَقُولُوا میگویند هَٰذِهِ این نیکوی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدا
است وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ واگر برسد بدیشان دست تنگی و قحط یا هزیمت چنانچه در واقعه احد روی
نمود يَقُولُوا هَٰذِهِ گویند این سختی مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تست که محمدی و بسبب تدبیرات
تو کار صایب نبوده و در انوار آمده که چون حضرت رسالت صلعم از مکه بمدینه هجرت فرمود میوهها در آن سال
بر منوال سابق نبود و نرخها روی بگرانی نهاد منافقان و جهودان آن حال را نسبت بمقدم سید
عالم صلی الله علیه وسلم کردند حق سبحانه وتعالی تکذیب قول ایشان نمود میگوید قُلْ كُلٌّ بگو که همه قبض وبسط وگرانی
وارزانی وغنیمت وهزیمت مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خداوند است وبارادت او فَمَالِ پس چیست و چه حال
است لِهَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ مر این گروه منافق وجهود را لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ که نزدیک نیست که فهم
کنند حَدِيثًا سخنی را که مشتمل است بر موعظه ایشان یا آنکه نیستند که سخنی دریابند چون بهایم که می شنوند
وفهم نمیکنند واز بی فهمی ایشانست که میگویند مَا أَصَابَكَ آنچه بتو رسد مِنْ حَسَنَةٍ از غنیمت و فتح

فَمِنَ اللّٰهِ از فضل خداوند است وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ وآنچه بتو رسد از هزیمت وقتل اصحاب فَمِنْ نَفْسِكَ
از نفس تست وبعضی معنی این برین وجه آرند که ای انسان آنچه از نیکوی بتو رسد از فضل وکرم خداوند است
وهر بلای که تو یابی این بسبب گناهان تست وَأَرْسَلْنَاكَ وفرستادیم ترا لِلنَّاسِ برای همه آدمیان
رَسُولًا فرستاده که تبلیغ احکام کنی نه مقدری که اشیا حسنه وسیه بتو کنند وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ وبسنده است
خدای شَهِيدًا گواه برسالت مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ هر که فرمان برد رسول را فَقَدْ أَطَاعَ اللّٰهَ پس بدرستی که
فرمان برده باشد خدا را برای آنکه رسول بطاعت خدای میخواند یا آنکه خدای پس فرمان برداری او فرمان
برداری حق باشد و در بحر الحقایق آورده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بوصف فنا فی الله وبقای
بالله موصوف بود وکسی که قایم بالله باشد هر اینه خلیفة الله بود پس خلافت حق مر آنحضرت را ثابت بوده
در هر معامله که با خلق مینمود کما قال وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی وبی شک خلیفه بوده در هر معامله
که خلق با او میکرده اند کما قال ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله وطاعت چنین خلیفه بی شایبه
شبهت طاعت مستخلف است نظم چون تهی شد از خود وپر شد زدوست پس یکی شد فرمان این فرمان او است
مار میت فاش گوید بر ملا گر بیفکندی بیفکندیم ما تو چرا افکنده زجز انکی فعل فاعل را بود بی علتی
عقل آنجا ره ندارد وهم نیز جسم یکسان لب زو بند ای عزیز وَمَنْ تَوَلَّىٰ وهر که اعراض کند از فرمان تو
فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس ترا نفرستاده ایم عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان نگهبانی که ایشان را از ارتکاب معاصی
محافظت کنی بعضی از علما این حکم را بآیة السیف منسوخ دانند وَيَقُولُونَ ومیگویند منافقان
در حضور تو طَاعَةٌ از ما فرمان برداری واز تو حکم فَإِذَا بَرَزُوا پس چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزد
تو بَيَّتَ طَائِفَةٌ بشب باتدبیر میکنند گروهی مِنْهُمْ از ایشان غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ غیر از آنکه روز با تو
میگویند یا میگویند غیر آنکه تو با ایشان میگوی لفظ تقول مخاطب مونث است وفاعلش ضمیر عاید بطایفه
یا مخاطب که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وَاللّٰهُ يَكْتُبُ وخدای مینویسد در لوح محفوظ یا کرام
الکاتبین بامر خدا مینویسند مَا يُبَيِّتُونَ آنچه ایشان میگویند وتدبیر میکنند در شب فَأَعْرِضْ
عَنْهُمْ پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وَتَوَكَّلْ
عَلَى اللّٰهِ وتوکل کن برخدای وکار خود باوی گذار وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ وبس است خدای تمام وَكِيلًا قایم باموز
بندگان ومتصرف در احوال ایشان وکفایت کننده مهمات متوکل آن أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ آیا چرا تامل نمی
نمایند این منافقان در قرآن وتفکر نمیکنند در آن تا بر ایشان ظاهر گردد بآثار اعجاز که این کلام حق
است وَلَوْ كَانَ واگر بودی این قرآن مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ از نزدیک غیر خدای یعنی کلام مخلوقی بودی
چنانچه زعم اهل کفر ونفاق است لَوَجَدُوا هر اینه یافتندی اهل عقل وفهم فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا
در وی اختلاف بسیار واز تناقض معنی وتفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از خلل نیست خاصه بحسب لفظ

وجوه از روی معنی وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ وچون بیاید بمنافقان کاری یعنی خبری مِنَ الْأَمْنِ از آنچه
موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت عزت رسالت صلی الله علیه وسلم بر مصالح نوی یا ظفر لشکر اسلام أَوِ الْخَوْفِ
یا آنچه موجب ترس وبیم بود چون اجتماع اعادی یا نکبت سریه از سرایای مسلمانان أَذَاعُوا بِهِ افشا کنند
آن خبر را قبل از تحقق آن ودران افشا مفسده وفساد است زیرا که خبر نیکو بسبب تهیج فتنه است
درمیان دشمنان واهنگ ایشان در حرب اسلام وخبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشانست
وَلَوْ رَدُّوهُ واگر باز گذارند آن خبر را إِلَى الرَّسُولِ برای صایب پیغمبر عم تا اگر صلاح داند خود اشکارا
کند وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ یا بنزدیک خداوندان امر از اهل ایمان چون اشراف صحابه وامرا سرایا
لَعَلِمَهُ الَّذِينَ هر اینه بدانند آنرا آنانکه يَسْتَنْبِطُونَهُ استخراج میکنند خبر را ونیکو تحقیق می
نمایند مِنْهُمْ از پیغمبر واولی الامر که دانند که کدام خبر را افشا وکدام را اخفا باید کرد وَلَوْلَا فَضْلُ
اللَّهِ واگر نه فضل خدای بودی عَلَيْكُمْ برشما بارسال رسل وَرَحْمَتُهُ وبخشایش او بانزال قرآن وگفته اند
که فضل حضرت پیغمبر است یا اسلام ورحمت قرآن است یا توفیق که اگر نه برکت اینها بودی لَاتَّبَعْتُمُ
الشَّيْطَانَ هر اینه پیروی میکردند شیطان را إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از شما که بمدد عصمت ربانی از وسوسه
شیطانی ایمن باشند وگفته اند قلیل جماعتی اند که قبل از بعثت رسول ونزول قرآن بمحض مواهب
الهی راه راست یافتند چون ورقه بن نوفل وقیس بن ساعده وبحیرا راهب وزید بن عمرو وسیف
بن ذی یزن وامثال ایشان فَقَاتِلْ پس تو کارزار کن فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه طاعت ورضای خدای نزول
آیت در بدر موعود بود که حضرت رسالت صلعم عزیمت بدر کرد ونعیم بن مسعود مردمان را از لشکر ابو سفیان
میترسانید وبعضی از صحابه رفتن را کاره بودند وحضرت فرمود که اگر همه تنها باشم میروم این
آیت فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزند تو کارزار کن و برو مقاتله کن لَا تُكَلَّفُ تکلیف کرده نشدی
تو در جهاد إِلَّا نَفْسَكَ مگر در نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ وترغیب
کن مومنان را بر قتال مشرکان که بر تو تحریض است نه تکلیف عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ شاید که خدا
باز دارد از مسلمانان بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا شدت کارزار آنها که کافر شدند یعنی قریش باآنکه ترس در دل
ایشان اندازد وهمین حال در بدر صغری واقع شد که ابو سفیان بترسید وبموضع بدر نیامد چنانچه
در سوره آل عمران مذکور شد وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وخدای سخت تر است در هیبت وصولت از قریش
وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا وسخت تر در عقوبت وعذاب ایشان مَنْ يَشْفَعْ هر که درخواست کند شَفَاعَةً حَسَنَةً
شفاعتی نیکو که حقی بدان ثابت شود ونفعی بکسی رسد وضرری از کسی مندفع گردد يَكُنْ لَهُ باشد
مر آن شفیع را نَصِيبٌ مِنْهَا بهره از ثواب آن وَمَنْ يَشْفَعْ وهر که درخواهد شَفَاعَةً سَيِّئَةً شفاعتی بد که بدان
حقی از حقوق فوت شود وضرری بکسی رسد وخیری باز دارد يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا باشد مر اورا

بعضی

نقض

نصیبی از وبال آن وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا بر همه چیز توانا و صاحب قدرت بر همه چیزها
یا گواه بر همه چیز وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ و چون تحیت داده شوید بسلام فَحَيُّوا پس شما نیز تحیت کنید
یا خود را تحیت گویید بِأَحْسَنَ مِنْهَا به نیکوتر از آن تحیت که اگر اگوید السلام علیکم شما در جواب گویید
علیکم السلام و رحمة الله اگر او السلام با رحمت جمع کند شما در جواب او و برکاته زیاده کنید أَوْ رُدُّوهَا
یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیکم بگویید وعلیکم السلام این مقدار فرض است و آنچه
اول گفته شد سنت و شرایط سلام و جواب و آداب آن در جواهر التفسیر از روی تفصیل مذکور است
و بعضی بر آنند که اگر مسلم باشد جواب باحسن باید گفت و اگر غیر مسلم بود برو رد باید کرد بلفظ علیک
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ هست بر همه چیز حَسِيبًا حساب کننده پس شما را
بر تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد اللَّهُ خداست که بی شبهه لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی
سزای پرستش نیست مگر او لَيَجْمَعَنَّكُمْ بخدای سوگند که جمع خواهد کرد شما را در قبور إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
تا روز قیامت یا بگیرد لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در آن روز یا در جمع وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ و کیست صادق تر
از خدای یعنی نیست از و راستگوی تر حَدِيثًا از جهت قول و وعده یعنی کذب را در سخن و
وعده حق راه نیست زیرا که آن نقص است و خدای از نقص مبراست آورده اند که قومی از مکه هجرت
کردند در اثنای طریق پشیمان شده بازگشتند و به پیغام از اسلام خویش خبر به مدینه فرستادند و مسلمانان
در باب ایشان اختلاف افتاد جمعی بایمان ایشان قایل شدند و بعضی بنفاق ایشان حکم میفرمودند
آیت آمد فَمَا لَكُمْ پس چیست شما را فِي الْمُنَافِقِينَ در شان منافقان که متفرق شده اید فِئَتَيْنِ
بدو فرقه جمعی بر آنند که بعضی مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت اجازت
خواسته اقامت ببادیت نمودند از مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند صحابه را در اسلام ایشان
تردد پدید آمد این آیت نازل شد که شما چرا دو گروه شدید و بر کفر ایشان اتفاق نمیکنید وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ
و حال آنکه خدای رد کرد ایشان را بحکم کفر و قتل و سبی بِمَا كَسَبُوا بانچه عمل کردند و روی از نصرت تافته
رجوع بکافران نمودند أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا آیا میخواهید که راه نمایید مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ آنرا که گمراه ساخته
خدای وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا گمراه کند خدای فَلَنْ تَجِدَ پس نیابی تو لَهُ سَبِيلًا مر او را راهی بحق
وَدُّوا دوست میدارند این برگشتگان از دین لَوْ تَكْفُرُونَ اگر کافر شوید كَمَا كَفَرُوا همچنانکه ایشان
کافر شدند فَتَكُونُونَ سَوَاءً تا باشید برابر یکدیگر در ضلالت فَلَا تَتَّخِذُوا پس فرا مگیرید مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ
از ایشان دوستان حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا تا وقتی که ایمان آرند و بتحقیق شود ایمان ایشان بانکه هجرت کنند
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه رضای خدای هجرتی خالی از غرض و ریا و نفاق فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر اعراض کنند از
ایمان و هجرت فَخُذُوهُمْ پس بگیرید ایشان را و اسیر کنید وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید شان حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ

هرکجا که یابید در حل وحرم وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ ومگیرید از ایشان وَلِيًّا دوستداری وَلَا نَصِيرًا ونه یاری دهنده
مددکاری بلکه ایشانرا بگیرید وبقتل آرید إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ مگر آنکه پیوند کنند وپناه برند إِلَىٰ قَوْمٍ
بگروهی که واقع شده بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما ومیان ایشان پیمان وآن قبیله خزاعه بودند یا بنی
بکر یا بنی اسلم که پیغمبر عم با ایشان موادعه نموده بود که هرکه بجوار ایشان درآید در جوار حضرت باشد
أَوْ جَاءُوكُمْ یا به پیوندند بقومی که بشما آمدند حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ وحال آنکه تنگ بود سینههای ایشان وکراهت
داشتند أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ آنکه با شما جنگ کنند أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ یا کارزار کنند با قوم خود از کفار
وایشان بنی مدلج بودند که پیمان بستند با پیغمبر صلی الله علیه وسلم مقاتله نکنند وبا قریش نیز بر همین گونه عهد
کردند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ واگر خواستی خدای لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ هر آینه مسلط ساختی ایشانرا بر شما بآنکه
ترس از دل ایشان بیرون بردی فَلَقَاتَلُوكُمْ پس هر آینه با شما قتال کردندی فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ پس اگر از
شما کناره کنند این مرتدان وحلفا ومعاهدان شما فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وکارزار نکنند با شما وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ
السَّلَمَ والقا کنند بجانب شما انقیاد واستسلام را یعنی از شما امان طلبند فَمَا جَعَلَ اللَّهُ پس نساخت
ونداد خدای مر شمارا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا بر ایشان راهی در قتل نفس ونهب اموال ایشان حکم این آیه بآیه
فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است سَتَجِدُونَ آخَرِينَ زود باشد که بیابید قوم دیگر را یعنی غطفان
وبنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ میخواهند که ایمن باشند از شما
چون از مدینه باز گردند کافر شوند وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ واراده ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود كُلَّمَا رُدُّوا
هرگاه بخوانند ایشانرا إِلَى الْفِتْنَةِ بسوی کفر یا قتال اهل اسلام أُرْكِسُوا فِيهَا باز گردند بآن فتنه
فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ پس اگر از قتال شما کناره نگیرند وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ والقا کنند بسوی شما
صلح وطلب امانرا وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ وباز دارند دستهای خود از قتال شما فَخُذُوهُمْ پس بگیرید
ایشانرا وَاقْتُلُوهُمْ وبکشید ایشان حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هرکجا بر ایشان دست یابید وَأُولَٰئِكُمْ
وآن گروه جَعَلْنَا لَكُمْ دادیم ما شمارا عَلَيْهِمْ بر ایشان سُلْطَانًا مُبِينًا حجتی روشن در تعرض بقتل وسبی ایشان
وحجت وضوح کفر وغدر ایشان است وَمَا كَانَ ونسزد وروا نباشد لِمُؤْمِنٍ مومن را أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا
آنکه بکشد مومنی را بغیر حق إِلَّا خَطَأً مگر کشتنی بخطا وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً وهرکه مومن را بخطا کشد
فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس بروی است آزاد کردن بنده مُؤْمِنَةٍ گرونده مُسَلَّمَةٌ وبروی است دیه تمام ادا
کرده شده إِلَىٰ أَهْلِهِ بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر مواریث إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا مگر آنکه ورثه
تصدق کنند بر قاتل ودیه از وعفو نمایند نزول آیه در شان عیاش بن ابی ربیعه است که قبل از هجرت
مسلمان شده بود واز اقارب خود بخوف سید امت بشبی بگریخت وروی بمدینه نهاد مادرش در فراق
او ناله وزاری در گرفت ابو جهل وبرادر او حارث که برادران مادری عیاش بودند جزع وفزع مادر مشاهده نموده

گرفتند

از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه اورا بافسون و افسانه گرفتند و دست و پایش بسته در آفتاب
می انداختند تا از مسلمانی باز گردد حارث بن زید روزی بر وی بگذشت و گفت ای عیاش این همه محنت چرا
میکشی مفارقت دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمه کفر که از وی
میطلبیدند بگفت و دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که ازان دین که برگشتی اگر حق بودی پس چرا ترک
دین حق کردی و اگر باطل بود پس تو بر باطل بودی القصه عیاش ازو در غضب شد و سوگند خورد
که اگر روزی بر تو دست یابم بهر جا که باشم ترا بکشم پس عیاش هجرت نمود تجدید اسلام کرد و حارث بعد
ازان مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت و اسلام او حاضر نبود روزی حارث را در محله قبا تنها
یافت و بنا بران سوگند وی را بقتل رسانید صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بناحق کشتی
در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بران صورت نادم شد بحضرت پیغمبر آمد و تمام قصه بعرض
رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطای امری واقع شد منتظر جزا ام این آیت نازل شد
و حکم قتل خطا مبین شد *فَإِنْ كَانَ* پس اگر باشد مقتول *مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ* از گروهی که دشمن شما اند
یعنی کافران *وَهُوَ مُؤْمِنٌ* و حال آنکه او مومن باشد *فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ* پس بر قاتل اوست آزاد
کردن بنده مومنه و اداء دیت باهل او نشاید زیرا که میان مومن و کافر وراثت *وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ* و اگر باشد
آن کشته شده از قومی که *بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ* میان شما و ایشان عهد و پیمان است یا اهل ذمه
بود حکم او در دیت و کفارت حکم مسلمانست *فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ* پس بر قاتل است دیتی اداکرده شده
إِلَى أَهْلِهِ باهل او *وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ* و آزاد کردن بنده مومنه *فَمَنْ لَمْ يَجِدْ* پس هر که نیابد بنده و قدرت
نداشته باشد بر خریدن *فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ* پس بروست روزه داشتن دو ماه پی در پی
تَوْبَةً و این حکم کردن خدای تا نو بر دهد شما را توبه دادنی و این توبه دادن *مِنَ اللَّهِ* از خداست
و بتوفیق *وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا* و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول *حَكِيمًا* حکم کننده در باب دیت و کفارت
آورده اند که مقیس بن صبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت صلعم آمد صورت
حال بعرض رسانید و آنحضرت زهیر فهری را با او بنزد اعیان بنی النجار فرستاد که اگر میدانید که کشنده
هشام کیست او را بمقیس سپارید و الا دیت او بموجب شریعت ادا کنید بنی النجار چون ازان پیغام آگاه
شدند صد شتر تسلیم مقیس نمودند و با زهیر فهری روی بمدینه نهادند چون بنزدیک شهر رسیدند
وسوسه شیطان مقیس را بران داشت که زهیر فهری بیگناه را بکشت و با خود بگفت نفس را بقصاص
نفس بکشتم و دیت سود آمد پس مرتد شد روی بمکه نهاد این آیت نازل شد *وَمَنْ يَقْتُلْ* و هر که
بکشد *مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا* مومنی را بعمد و قصد و حلال داند کشتن او را *فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ* پس پاداش
او دوزخ است *خَالِدًا فِيهَا* در حالتی که جاوید باشد دران *وَغَضِبَ اللَّهُ* و خشم کند *عَلَيْهِ* برو

وَلَعَنَهُ و براند او را دور ساخت از رحمت خویش وَأَعَدَّ لَهُ و آماده ساخته برای او عَذَابًا عَظِيمًا عذابی
بزرگ را بجهت ارتکاب این گناه آورده‌اند که رسول صلی الله علیه وسلم سریه بر سر قومی فرستاد و مرداس فدکی از
ایشان مسلمان بود و قوم او بگریختند با اهل و مال و غنم خود بکوهی متحصن شدند چون سریه
تکبیر گویان رسیدند مرداس آواز تکبیر بگفت و بر ایشان سلام کرده بگفتار لا اله الا الله زبان گشاد
از کوه بر آمد اسامه بن زید فی الحال برو تاخت و بضرب شمشیر سرش بینداخت و هر چه داشت غارت
کرده گوسفندان او را ببردند این خبر بحضرت رسید بغایت متألم شده گفت ای اسامه کشتی کسی را
که از کلمهٔ طیبه تبرا کرده بیگانگی حق معترف بود اسامه بر آن عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من
آمرزش طلب حضرت صلی الله علیه وسلم سه نوبت فرمود فکیف قتلته من قال لا اله الا الله و در روایتی آمده که اسامه
گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر ما بود حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که هلا شققت قلبه
یعنی دل او را شکافته بودی تا دانی که راست میگوید یا دروغ آیت نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه گروندگان إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ چون سفر کنید در راه خدای تعالی یعنی بجهاد روید فَتَبَيَّنُوا
پس نیک بپرسید باهستگی تفحص کنید وَلَا تَقُولُوا و مگویید لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ مر کسی را که القا
کند بشما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید لَسْتَ مُؤْمِنًا تو مؤمن نیستی بلکه از جهت ایمنی از ما
این کلمه گفتی تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا میطلبید ای مجاهدان مال فانی دنیا را مراد غنیمت و غنم مرداس
است و اگر شما طالب غنیمت اید فَعِنْدَ اللَّهِ پس نزدیک خدای مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ غنیمتها بسیار است
که بدست شما خواهد آمد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال كَذَلِكَ كُنْتُمْ همچنین بودید
شما مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی اول که باسلام در آمدید بجهت عصمت خون و مال خود توسل بکلمه
شهادت میکردید فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ پس منت نهاد خدای بر شما بآنکه استقامت داد شما را
در دین فَتَبَيَّنُوا پس نیک روشن و پیدا سازید مهم خود را و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی
گمان چه وبال زنده گذاشتن هزار کافر نزد خدای کمتر است از کشتن یک مسلمان إِنَّ اللَّهَ كَانَ
بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما میکنید خَبِيرًا دانا لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ برابر نیستند
نشینندگان در خانهای خود مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مؤمنان غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ که نباشند خداوندان
بیماری و عجز وَالْمُجَاهِدُونَ و جهاد کنندگان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای
خود که نفقه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خود که در معرض
خطر قتل می آیند و جنگ میکنند برابر توان بود و کسی که در مرتبهٔ راحت تن پروری کند با آنکه در معرکه
مجاهدت جان بازی نماید زید بن ثابت میفرماید که این آیت فرود آمد در و الفاظ غیر اولی الضرر نبود
ابن ام مکتوم گفت یا رسول الله حال من چگونه باشد نابینام و محروم از مقاتله با اعدا همان زمان آثار وحی

بر آن حضرت ظاهر شد وبعد از کشف حال وحی بود که بنویس من المؤمنین غیر اولی الضرر فضل الله
تفضیل داد خدای المجاهدین جهاد کنندگان را بأموالهم وأنفسهم بمالها ونفسهای خود علی
القاعدین بر نشینندگان بی عذر درجة پایه آن غنیمت است وظفر وتمام نیکو وکلا وهر یک از
قاعدان بعذر که میل جهاد دارند ونمی توانند ومجاهدان که بخود مباشر شدند وعد الله الحسنی وعده
کرده است خدای پاداش نیکو که آن بهشت است اما تفاضل درجات وتفاوت مراتب بحسب زیادتی
عمل خواهد بود وفضل الله المجاهدین وتفضیل کرد خدای مجاهدان را علی القاعدین بر نشینندگان
بی عذر اجرا عظیما مزدی بزرگ که آن درجات پایهای بلند است منه از خدای در آخرت وگفته اند
هفتاد درجه است میان هر درجه هفتاد درجه است یعنی هفتاد سال ومغفرة وآمرزش
ورحمة وبخشایش وکان الله غفورا وهست خدای آمرزنده گناهان گذشته ایشان رحیما مهربان
بر ایشان در زیادی اجر ایشان در اخبار آمده که جماعتی از مسلمانان چون قیس بن فاکه وقیس بن
ولید وامثال ایشان باوجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند چون روسای قریش بجانب بدر می
آمدند ایشان همراه کافران بحربگاه حاضر شدند وبشمشیر مسلمانان کشته شدند حق سبحانه وتعالی
در شان ایشان آیت فرستاد که ان الذین بدرستی که آنانکه توفیهم الملائکة جان میستانند ایشانرا
ملائکه که اعوان ملک الموت اند ظالمی انفسهم در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بترک
هجرت در آن وقت فرض بوده وبموافقت با کفار ودر ممنوع بوده قالوا گفتند ملائکه از روی سرزنش
ایشانرا فیم کنتم در چه چیز بودید از کار دین وبا کدام طایفه از مشرکان ومؤمنان قالوا کنا گفتند
بودیم ما مستضعفین ضعیفان وعاجزان فی الارض در زمین مکه وکفار غالب بودند قالوا گفتند
فرشتگان تکذیب ایشانرا الم تکن آیا نبود ارض الله زمین خدای واسعة گشاده وبسیار فتهاجروا
فیها پس شما هجرت کنید در طرفی دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه ومدینه کردند فأولئک پس آن
گروه تارکان هجرت مأویهم جهنم جای ایشان دوزخ است وساءت مصیرا وبد بازگشتی است
مر ایشانرا دوزخ واین عقوبت همه تارکان هجرت را مقرر است الا المستضعفین مگر کسانی که بحسب واقع
ضعیف وعاجز اند من الرجال از مردان والنساء وزنان والولدان وکودکان لا یستطیعون حیلة
که توانائی چاره سازی ندارند ولا یهتدون سبیلا ونمی شناسند راه مدینه یا طریق بیرون آمدن
فأولئک پس آن گروه بیچارگان عسی الله شاید خدای ان یعفو عنهم که عفو کند از ایشان لفظ عفو
ایمای میکند بر آنکه ترک هجرت امری خطیر بوده حتی که مضطر ایمن نتواند بود وکان الله عفوا وهست
خدای عفو کننده از معاصی غفورا آمرزنده گناهان ایشان ومن یهاجر فی سبیل الله وهر که هجرت
کند در راه طاعت خدای یجد فی الارض بیابد در زمین مراغما کثیرا مواضع بسیار یعنی از جایها

وسعة و فراخی در روزی یا گشادگی در اظهار دین و اعلاء کلمه عمرو بن دینار از عکرمه روایت
میکند که در مکه بسیار کس اسلام آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیت تهدید بر ترک
هجرت نازل شد و بنوشتند آن بمستضعفان مکه رسید جندع بن ضمره پسران را گفت و جنده من بیرون
بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم چاره رفتن میتوانم و راه مدینه میدانم میترسم که ناگاه بدست
اجل در مانم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل یابد مرا بر همین سریر که خفته ام بیرون برید پسران
اشارت بر اعتقاد شده استعداد نمودند بیمار کردند بمنزل تنعیم رسید اثر موت بر جندع ظاهر شد
دست راست خود بر دست چپ نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر از آن رسول
تو بیعت میکنم ترا بر آنچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت و در گذشت و خبر او بمدینه
رسید بعضی اصحاب گفتند که اگر بمدینه رسیدی اسلام او کامل تر بودی و مزد او مثال تر حق سبحانه
آیت فرستاد وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ و هر که بیرون آید از خانه خود مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ در حالی
که هجرت کننده باشد بخدا و رسول او یعنی برای ایشان ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ پس دریابد او را مرگ در
اثنای طریق و بهجرتگاه نرسد فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ پس بدرستی که ثابت باشد اجر او عَلَى اللَّهِ
نزدیک خدای وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزنده گناه تاخیری که در هجرت کرده رَحِيمًا
مهربان در وعده مثوبت او بحسن نیت وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ و چون سفر کنید در زمین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ
تقصروا من الصلوة پس نیست بر شما گناهی أَن تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را
دو رکعت گذارید إِنْ خِفْتُمْ اگر ترسید أَن يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنکه بکشند شما را کافران این
شرط باعتبار غالب است چه در آن وقت که در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند و حالا از
ترس قصر باید کرد إِنَّ الْكَافِرِينَ بدرستی که کافران كَانُوا لَكُمْ هستند مر شما را عَدُوًّا مُّبِينًا
دشمنی آشکارا وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ و چون بودی تو در میان ایشان بوقت خوف از اعادی فَأَقَمْتَ
لَهُمُ الصَّلَاةَ پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِّنْهُم
پس باید که بایستند گروهی از ایشان مَّعَكَ با تو و نماز گذارند و گروهی دیگر روبروی دشمن باشند
وَلْيَأْخُذُوا و باید که فرا گیرند آنانکه نماز میگذارند أَسْلِحَتَهُمْ سلاحهای خود از روی حزم و احتیاط
فَإِذَا سَجَدُوا پس چون سجود کنند نماز گذارندگان فَلْيَكُونُوا پس باید که باشند از آنها
که نماز نمیگذارند مِن وَرَائِكُمْ از پس شما در برابر دشمن و چون این گروه یک رکعت گذارند بصف
لشکر باز روند وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ و بیاید آن طایفه دیگر که لَمْ يُصَلُّوا نماز نکرده اند و با پس
می ایستند فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ پس بگذارند با تو یک رکعت دیگر وَلْيَأْخُذُوا و باید که فرا گیرند ایشان
با خود حِذْرَهُمْ آلتی که بدان احتراز میکنند از دشمنی چون سپر و خود و زره وَأَسْلِحَتَهُمْ و سلاحها که بدان جنگ

میکنند

میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان وَدَّ الَّذِینَ کَفَرُوا دوست می دارند آنانکه کافر شدند لَوْ تَغْفُلُونَ
در آنکه غافل شوید عَنْ أَسْلِحَتِکُمْ از سلاحهای حرب خود وَأَمْتِعَتِکُمْ و در متاعهای خویش چون البسه
و سایر رخوت فَیَمِیلُونَ عَلَیْکُمْ پس حمله آورند بر شما مَیْلَةً وَاحِدَةً یکبار و هجوم آیند بر شما نقلست
که پیغمبر علیه السلام بغزوه رفته بود همین که بعسفان رسید مشرکان عرب را دید صف کشیده و قتال
و جدال را مهیا شده حضرت نیز فرمود تا لشکر اسلام در مقابل صف برکشیدند وقت نماز پیشین
در آمد و سوار لشکر کفار سیاه سوزنان و قبله حایل بودند حضرت با اصحابه باقامت نماز اشتغال
نمودند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده مینمودند بعد از فراغت اهل اسلام از آن
نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و شکستن شوکت و ما از روز کار ایشان
بر نیاوردیم یکی از زمره کفره آواز داد که ای قوم بعد ازین نماز نماز دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن
غایت مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نگاه داشته در آن وقت بر سر ایشان رانیم و بکام دل ازین
دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز عصر در نیامده بود که جبریل فرود آمد کیفیت نماز خوف بدین
آیه بحضرت رسالت علیه السلام تعلیم داد و فقها را در چگونگی این نماز اختلاف بسیار است و در
کتب فقه مقرر شده وَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ و هیچ گناهی نیست بر شما إِنْ کَانَ بِکُمْ أَذًی اگر باشد شما را
رنجی مِنْ مَطَرٍ از باران که گران کرداند اسلحه را أَوْ کُنْتُمْ مَرْضَی یا باشید بیماران و ناتوان
در حمل سلاح أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَکُمْ اگر بنهید سلاحهای خود را وَخُذُوا حِذْرَکُمْ و فرا گیرید
آلت نگاه داشت خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته اند مراقب و برحذر باشید إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای أَعَدَّ لِلْکَافِرِینَ آماده کرده برای کافران عَذَابًا مُهِینًا عذابی خوار کننده فَإِذَا قَضَیْتُمُ الصَّلَوٰةَ
پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید از آن فَاذْکُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید خدای را قِیَامًا در حال
قیام که شمشیر میزنید وَقُعُودًا و در حال نشستن که تیر می اندازید وَعَلَی جُنُوبِکُمْ و بر پهلوهای
خود آن زمان که زخم خورده اید و افتاده و گفته اند مراد یاد کردن خداوند است در همه احوال در زاد
المسیر آورده که ذکر بمعنی خوف است یعنی بترسید از خدای قِیَامًا یعنی در وقت تصرف در امور
وَقُعُودًا در حال اشتغال باکل و شرب و مصاحبت با خلق وَعَلَی جُنُوبِهِمْ در زمان توجه بنام و مرده
لا تخافوا نتیجه چنین خوف تواند بود نظم هر کرا در خوف کم شد هوش او ٭ بشنود لا تخافوا
گوش او ٭ خایفان را لا تخافوا گشت درس ٭ هر که خوفش نیست چون گوی مشو مترس فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ
پس چون بیارامید و از خوف ایمن شدید فَأَقِیمُوا الصَّلَوٰةَ پس بگذارید نماز را بتعدیل
ارکان و حفظ شرایط آن إِنَّ الصَّلَوٰةَ بدرستی که نماز کَانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ هست بر مؤمنان کِتَابًا
مَوْقُوتًا فرض موقت یعنی محدود باوقات که اخراج آن از اوقات روا نیست وَلَا تَهِنُوا و سستی مکنید

وضعف مورزید فی ابتغاء القوم در طلب کافران وکارزار با ایشان این آیت در غزوه حمراء الاسد
نازل شد که حضرت صلعم بعد از جنگ احد بسیج است کرد از عقب ابو سفیان برود وصحابه از جراحات
ستام بودند حق سبحانه فرمود ان تکونوا تألمون اگر هستید شما ای مؤمنان که درد مند شوید
از جراحتها فانهم یألمون پس بدرستی که کافران نیز درد مند شدند وزخم خورده کما تألمون
همچنانچه هستید شما دردمند وترجون وشما با وجود الم امید میدارید من الله از خدای
ما لا یرجون آنچه ایشان امید نمیدارند از ثواب آخرت ونعمت دنیا وکان الله وهست خدای
علیما دانا بعملهای شما حکیما محکم کار در امر ونهی آورده اند که طعمة بن ابیرق از بنی ظفر شبی نقب
در خانه قتاده زد وزرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید قضا را انبان شکافی داشت
همه راه آرد می ریخت تا بخانه طعمه وطعمه از آنجا نزد یهودی که زید بن السمین میگفتند برد وبطریق
ودیعت بوی داد بامداد قتاده بر اثر دقیق بخانه طعمه رفت وبعد از طلب درع طعمه سوگند یاد کرد
که این کار نکرده ام وخبر ندارم قتاده بر هاست که طعمه بخانه یهودی رفته بود پی برد ویهود را آنجا
گرفت زید گفت دوش طعمه زرهی در انبان بودیعت بمن داد وجمعی براین گواهی دادند صورت حال
بحکم علیه بنی ابیرق کرد وبنو ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوای او خواستند که طعمه تهمت زده
شود ویهود پاک دامن بیرون آید آغاز جدال وخصومت کردند با یهود ورای حضرت نیز این
بود که خیانت بر یهود ثابت شود ومسلمانان از آن خیانت مبرا باشند همین که حضرت صلی الله علیه وسلم
قصد عتاب بیهودی کرد وخواست که بقطع ید او حکم فرماید از حضرت رب الارباب خطاب رسید
که انا انزلنا بدرستی که ما فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو قرآن را بالحق براستی وحکم درست
لتحکم بین الناس تا حکم کنی میان مردمان بما اریک الله بانچه خدای ترا شناسا کرده است
ووحی فرستاده ولا تکن للخائنین وباش برای خیانت کنندگان خصیما دشمن از کسی که بیگناه است
ودر مقام رفع خیانت مباش از خائنین واستغفر الله وآمرزش خواه از خدای از قصدی که بعتاب
یهودی کردی ان الله کان بدرستی که خدای هست غفورا آمرزنده مر کسی را که آمرزش طلبد
رحیما مهربان برو ولا تجادل عن الذین وخصومت مکن از قبل آنانکه یختانون خیانت میکنند
با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که با خیانت او در ساخته اند ان الله لا یحب بدرستی که خدای دوست
نمیدارد من کان خوانا هر که هست بسیار خیانت کننده مصر بر آن اثیما گناه کاری که مستغرق
باشد در گناه خود یستخفون من الناس شرم میدارند از مردمان وپنهان میکنند خیانت را
ولا یستخفون من الله وشرم نمی دارند از خدای وهو معهم وحال آنکه خدای با ایشانست واسرار
ضمایر ایشان میداند پس او سزاوار تراست که از او شرم دارند ونمیدارند اذ یبیتون آنگاه که

ع

ع

هاؤلاء

بسبب تدبیر وتزویر کنند ما لا یرضی الحجر یراکه نمی پسندد خدای من القول از گفته دروغ بنی ظفر
بایکدیگر مشاورت میکردند که طعمه سوگند بخورد که دزدی نکرده وآنکه مسلمانست باور خواهد
کرد وبقول یهودی که کافرست التفات نخواهد نمود وکان الله ونیست خدای بما یعملون
بانچه شما میکنید از تدبیر محیطا احاطه کننده بعلم وهیچ چیز از احاطه علم او خارج نیست ها انتم
شمای گروه بنی ظفر که از حمیت جاهلیت دفع میکنید جادلتم عنهم از خاین ای خیانت را
جدال وخصومت فی الحیوة الدنیا در وقت زندگانی دنیا فمن یجادل الله پس کیست که خصومت
کند باخدای در دفع خیانت عنهم یوم القیامة از ایشان روز قیامت ام من یکون یا کیست آنکه باشد
علیهم وکیلا بر ایشان نگهبان که نگذارد که ایشان را عذاب کند یا حمایت کننده که عذاب از ایشان
باز دارد ومن یعمل سوءا وهرکه بکند بدی که از آن ضرر بغیر رسد او یظلم نفسه یا ستم کند بر نفس خود
ثم یستغفر الله پس طلب آمرزش کند از خدای بتوبه وانابت یجد الله بیابد خدای را غفورا
آمرزنده گناهان او رحیما مهربان بفضل خود بر وی درین آیت ترغیب طعمه وقوم اوست بتوبه
واستغفار ومن یکسب اثما وهرکه بکند گناهی وخواهد که بیگناهی را بدان تهمت کند فانما یکسبه
پس جز این نیست که میکند آن عمل را علی نفسه بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی
نمیکند وکان الله علیما ونیست خدای دانا بسیار دروغ حکیما حکم کننده در مجازات او
ومن یکسب خطیئة وهرکه بکند گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود او اثما یا گناهی
کبیره واز روی عمد از وی صادر کرده ثم یرم به پس تهمت نهد بآن گناه بریئا بیگناهی را چنانچه طعمه
بتهمت زید کرد فقد احتمل بهتانا پس بدرستی که برداشت دروغی را که از آن متحیر ومبهوت
میشوند بیگناهان واثما مبینا ودیگر حامل شد گناهی ظاهر را ولولا فضل الله واگر نه فضل خدای
بودی علیک بر تو که وحی فرستاد وترا از حقیقت حال او خبر داد ورحمته وبخشایش او که ترا
از قصد عذاب زید وتصدیق طعمه مشرف ساخت لهمت طائفة هر آینه قصد کرده بودند
گروهی منهم از بنی ظفر ان یضلوك آنکه بگردانند ترا از حکم راست وما یضلون ودر خطا وضلالت
نمی اندازند الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال عمل عاید بایشانست وما یضرونك من شیء
وترا زیان نمی توانند رسانید هیچ چیز چه تو در پناه خدای وانزل الله وفرستاده است
خدای علیك الکتاب بر تو قرآن را والحکمة وبیان احکام را وعلمك ودر آموزانیده است ترا
ما لم تکن تعلم آنچه نبودی که بخود بدانی آن را از خفیات امور ومکنونات ضمایر وجمهور گفته
اند آن علم است بربوبیت حق وجلال وقدر جلال وشناخت عبودیت نفس او ودر بحر الحقایق
میگوید علم ما کان وما یکون است که حق سبحانه در شب اسری بدان حضرت عطا نموده چنانچه

در احادیث معراجیه آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند فعلمت ما کان وما یکون
وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ و هست فضل خدای عَلَيْكَ بر تو بنبوت عَظِيمًا بزرگ چه هیچ فضل اعظم از
نبوت کامله تو نیست لَا خَيْرَ نیست نیکوئی فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ در بسیاری از رازهای
راز گفتن ایشان یعنی قوم طعمه که بشب مشورتها کردند در خلاص طعمه وگفته اند اسم مستثنی است
یعنی هیچ نیکوئی مردان را در گویان نیست إِلَّا مَنْ أَمَرَ مگر آنکسی که بفرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن
أَوْ مَعْرُوفٍ یا امر کند بمعروف و آن چیزی است که بشرع مستحسن باشد وگفته اند معروف ایجاد قرض
دادنست یا دستگیری بیچارگان أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ یا بفرماید باصلاح میان مردمان و رفع کدورت
از دلهای ایشان وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر که بکند اینها که مذکور شد ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ برای طلب
خشنودی خدای فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ وَمَنْ يُشَاقِقِ
الرَّسُولَ و هر که مخالفت کند با رسول مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ پس از آنکه ظاهر شد لَهُ الْهُدَى مر او را راه راست
بوقوف بر معجزات و ظهور دلایل واضحات وَيَتَّبِعْ و پیروی کند غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ غیر آن راه که مؤمنان
بر آنند از اعتقاد و عمل این آیت در شان طعمه است که از خوف قطع ید بگریخت بجانب مکه و مرتد شد
و آنجا نقب در خانه کسی میزد دیوار فرو آمد و در زیر آن بماند روزی دیگر او را از میان دیوار
بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که این از مدینه گریخته
و پناه بدین جا آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند و با تجار قضاعه
بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کالا و از اسقول ساخته پاره از متاع ایشان بدزدید
و بگریخت اهل قافله بگرفتند و سنگسار کردند و قولی آنست که از جده در دریا نشسته بود
کیسه دیناری در کشتی بدزدید بعد از وقوف بران او را در دریا انداختند این عذاب دنیا
بود و عقاب آخرت را میگوید نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى واگذاریم او را در این سرای بآنچه دوست میدارد
درین سرای که آن کفر و ردت است یعنی او را در دایره کفره و مرتدان داخل کنیم وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ
و در آریم او را بدوزخ وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتی است دوزخ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی
که نیامرزد خدای أَنْ يُشْرَكَ بِهِ از آنکه شرک آرد بوی یعنی بخدای وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ و بیامرزد آنچه جز شرک
است لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد نزول آیت در شان پیری بوده است از اعراب که بجناب نبوت ما
آمد بعرض رسانید که یا رسول الله پیری ام در گناه غرق شده الا آنست که تا خدای را شناخته ام
بوی شرک نیاورده ام و بجز او کسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرات و بی ادبی با خدای
نکرده ام و تصور آن نداشته ام که طرفة العین خدای را بگریختن عاجز گردانم و حالی آمده ام پشیمان
از گناه و تن بکشتن بر درگاه حال چگونه بینی خدای برین آیت مژده داد که همه گناهان غیر از شرک

ثلث

ع

اسلام مردی

اید آمرزش هست وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گمراه شد از حق ضَلَالًا
بَعِيدًا گمراهی دور و بغایت ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد که إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ نمی پرستند
بدون حق تعالی إِلَّا إِنَاثًا مگر مادگان را بتان را ماده میگویند بواسطه تانیث اسماء ایشان چون لات و
عزی و منات و همچنین هر قبیله را بتی بود که انثی بنی فلان میگفتند و در تفسیر منیر آورده که بتان را
بر صورت زنان ساختندی و گفته اند مراد از اناث ملایکه اند بزعم ایشان که میگفتند فرشتگان دختران
خدا اند وَإِنْ يَدْعُونَ و نمی پرستند إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمانبرداری
یعنی ابلیس را چه امر میکند مشرکان را بعبادت آنها لَعَنَهُ اللَّهُ براند است خدای او را و دور کرده از رحمت وَقَالَ
و گفت شیطان لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ هر آینه میگیرم از بندگان تو نَصِيبًا مَفْرُوضًا بهره مقرر کرده که ایشان را
بعث النار گویند و هر از هزار کس از اهل دنیا نهصد و نود و نه بعث النار خواهد بود چنانچه در حدیث
آمده وَلَأُضِلَّنَّهُمْ و ایشان را گمراه میکنم از طریق حق وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ و در دل ایشان افکنم آرزوی
دراز در چشم ایشان امانی باطله را چون طول حیات یا آنچه نو... یا آنکه بعث و نشور نیست یا دخول
بهشت بار ارتکاب ذنوب وَلَآمُرَنَّهُمْ و میفرمایم ایشان را فَلَيُبَتِّكُنَّ پس می شکافند آذَانَ الْأَنْعَامِ گوشهای
چهارپایان را و آنچه خدای حلال ساخته حرام میکردانند اشارتست بانچه عرب داشته اند از بحیره و سائبه
و وصیله و غیر آن چنانچه در سوره مایده بیاید وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه میفرمایم ایشان را فَلَيُغَيِّرُنَّ پس تغییر
میدهند خَلْقَ اللَّهِ آفرینش خدای را بصورت یا بصفت چون خصی کردن انسان و تیز ساختن دندان و لواط
و سحق و رقم کبود زدن بر روی و لب و دست و پای یا مراد تغییر فطرة الله است یعنی اسلام یا استعمال
جوارح و قوی در امور باطله وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ و هر که فرا گیرد شیطان را وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ دوستی بدون
خدای یعنی هر چه شیطان فرماید آن کند فَقَدْ خَسِرَ پس بدرستی که زیان کند خُسْرَانًا مُبِينًا زیانی
روشن چه سرمایه عمر و قوت از دست بدهد و از سود بی بهره بود یا زیان کند بفوات بهشت و حصول
دوزخ يَعِدُهُمْ وعده میدهد ایشان را شیطان بانچه وفا نکند وَيُمَنِّيهِمْ و در آرزوی افکند ایشان را
بچیزی که نیابند وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد ایشان را شیطان إِلَّا غُرُورًا مگر فریب و خدع
یعنی اظهار نفع میکند در انچه مشتمل بر ضرر است أُولَئِكَ آن گروه که پرستند بتان و متابع شیطانند
مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا و نیابند از دوزخ مَحِيصًا گریزگاهی
که بدانجا نقل کنند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای پسندیده کردند
سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالی که ایشان داخلان جاوید باشند در آن أَبَدًا تاکید است
یعنی همیشه بی انقطاع وَعْدَ اللَّهِ وعده کرد خدای وعده کردنی و راست کرد سخن خود را حَقًّا راست

کردنی وَمَنْ أَصْدَقُ وکیست راست تر مِنَ اللّٰهِ قِيلًا از خدای در سخن خود ابو صالح روایت میکند که مسلمانان
واهل کتاب در مجلسی بایکدیگر مجتمع شدند یهود ونصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما علیه السلام
پیش از پیغمبر شما مبعوث شده وکتاب ما قبل از کتاب شما منزل گشته ودر بهشت نرود مگر یهودی
یا نصرانی مسلمانان جواب دادند که پیغمبر خاتم انبیا است وکتاب ما ناسخ کتب شما است پس ما
ببهشت سزاوارتریم این آیت آمد که لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ نیست خدای وعده کرده از ثواب یافت نشود بآرزوهای
شما ای مسلمانان وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ ونه بآرزوهای اهل کتاب که گویند لن یدخل الجنة الا من
کان هودا او نصاری یعنی هیچ کار بآرزو برنیاید بلکه ریاضت باید کشید تا گر ریاض بهشت باید
بیت: بارزو وهوس بر نیاید این معنی * بآب دیده وخون جگر تواند بود * مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا هر که بعمل آرد
کار بد را يُجْزَ بِهِ جزا داده شود بآن عاجلا واجلا این حکم عام است همه عاملان را آورده اند که چون این
آیت فرود آمد اصحاب مغموم گشتند وامیر المومنین ابو بکر صدیق رض گفت یا رسول الله کیف
الفلاح بعد هذه الایة بعد از نزول این آیت چگونه رستگاری باشد چه هیچکس از کردار بد خالی نیست
پس تحمل جزای آن که دارد حضرت رسول صلعم فرمود که نه بیمار میشوی ونالان وغمناک میگردی ونه
بلاها بتو میرسد گفت بلی یا رسول الله خواجه فرمود هو ذاک آن جزای اینست ودر تیسیر فرموده
که حضرت صلوات الله وسلامه علیه بعد ازین سخن فرمود که ای ابی بکر تو واصحاب ومومنان جزای
گناه در دنیا دهد تا بجزای برسید وشما را هیچ گناهی نبود ودیگران جزاهای ایشان جمع کنند
ودر روز قیامت بدیشان رسانند وحسن بصری رحمه الله میگوید عمل سوء شرک است پس دلیل
آنکه حق تعالی میفرماید وَلَا يَجِدْ ونیابد عامل سوء لَهُ برای نفس خود مِنْ دُونِ اللّٰهِ جز خدای وَلِيًّا
دوستی یاری که مرد بدو رساند وَلَا نَصِيرًا ونه یاری که از عذابش برهاند وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ
وهر که بجای آرد بعضی از اعمال صالحه چه هیچکس را قوت ارتکاب تمام آن نیست مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ
از مرد وزن وَهُوَ مُؤْمِنٌ در حالتی که او مومن باشد چه عمل سابق ایمان اعتبار ندارد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه
عمل کنندگان يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند ببهشت وحفص بصیغه معلوم میخواند یعنی در آیند بجنت
وَلَا يُظْلَمُونَ وستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نَقِيرًا بمقدار نقیری یعنی هیچ چیز از ثواب ایشان
کم نشود وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا وکیست نیکوتر از جهت دین مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ از آنکه خالص گردانید
نفس خود را لِلّٰهِ برای خدا یا بدانکه گردانید روی خود را در سجود حق تعالی وَهُوَ مُحْسِنٌ وحال آنکه او آرنده است
به نیکوئیها وترک کننده بدیها وَاتَّبَعَ وپیروی کرد مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ دین ابراهیم را حَنِيفًا در حالتی
که ابراهیم بازین بسوی مایل است از همه دینها بدین اسلام وَاتَّخَذَ اللّٰهُ وگرفت خدای إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا
ابراهیم را دوست یعنی او را بکرامتی واختصاص داد بکرامتی که مشابه است بکرامت دوست با دوست

١٠٥ الی للوسم والاربعة

آورده اند که در عهد ابراهیم صلوات الله علی نبینا وعلیه قحط پدید آمد و چون مردم همواره از موائد خلیلی نواله
یافته بودند درین سال بجهت جو پیشتر رجوع نمودند آنچه ابراهیم عم داشت بر ایشان ایثار کرد وهیچ
که انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزدیک دوستی که معتمد علیه بود تا اندکی طعام از مصر
بشام فرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز اثر قحط وغلا ظاهر
شده وکو فی الواقع ابراهیم عم این طعام از برای خود طلبیدی بعینه که بود چاره غنی نتوانست نمود
فاما شنیده ام که سببی فاقه زدگان بدو التجا کرده اند واو بکرم غریزی وسماحت جبلی میخواهد این
طعام بر ایشان صرف کند القصه کسان خلیل را نیز ابراهیم عم بعطای نیز نیافتند بضرورت باز گشتند
وایشان را شرم آمد که شتر خالی بشهر آرند چه سببی گدایان و بی نوایان چشم بران داشتند که شتران
خلیل از مصر با طعام فراوان خواهند رسید شتر باران در حوالی شهر جوالها پر از ریگ نرم کرده بخانه
آورده اند ازین حال تنگ دل شده روی بمسجد نهاده دران حال ساره زوج ابراهیم در خواب بود
چون بیدار شد جوالها پدید خرم وخوش دل شد سر یکی بگشاد آردی دید در غایت سفیدی وپا
کیزگی بیرون آمد پاره ازان خمیر کرد ونان پخته بعیال واطفال درویشان داد چون ابراهیم از مسجد
باز آمد و بوی نان بمشام او رسید پرسید که این از کجاست گفت از نزدیک دوست مصری تو ابراهیم عم فرمود
کاین از نزدیک دوست حقیقی من که الله است خدای بدین جهت وی را دوست گرفت بزرگان گفته اند که
خلت استسلام بنده است در عموم احوال بحضرت ذی الجلال واین مقام ابراهیم بود لاجرم بخلیل
موسوم شد وشرط محبت فنای حبیب است در محبوب وبقای او بدو واین مقام محمدی است
لاجرم بحبیب مسمی گشت واز ینجاست که ذکر خلت بلفظ او فرموده که واتخذ الله ابراهیم خلیلا وذکر محبت
بکنایت بیان نمود که فاتبعونی یحببکم الله ودرین معنی گفته اند بیت عجب آن نیست که محبوب جهانی
تو بلطف عجب آنست که محبان تو محبوب باشند خلیل سالک بود وحبیب مجذوب سلوک نشانه
هستی ونقد است وجذبه علامت نیستی وجمعیت از سلوک خلیل بدین عبارت خبر دادند که انی
ذاهب الی ربی از جذبه حبیب بدین اشارت تنبیه کردند که اسری بعبده لاجرم غایت نظرگاه خلیل بود
که نری ابراهیم ملکوت السموات قدمگاه حبیب گردانیدند که دنی فتدلی بیت خلیل از خیل تماشاییان
سپاهش مسیح از جاوشان بارگاهش ولله ما فی السموات ومر خدایراست آنچه در آسمانها
بود وما فی الارض وآنچه در زمینها باشد بی همه را خواهد از اهل آسمان وزمین بدوستی برگزیند
وکان الله وهست خدای بکل شیء محیطا بهمه چیزها احاطه کننده از روی علم وقدرت ویستفتونک
وطلب فتوی میکنند از تو فی النساء در باب میراث زنان یعنی دختران ام کجه چنانچه گذشت واعتراض
عیینه بن حصین که دختر خواهران نصف مال میدهی وما نمیدهیم مگر کسی را که کارزار کند وغنیمت

بیست ارد قل الله یفتیکم بگوی که خدای تم فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم خود را فیهن درباب
ایشان وما یتلی علیکم و دیگر فتوی میدهد یعنی بیان میکند انچه خوانده میشود بر شما ن في الكتاب
در قرآن في یتامی النساء در شان یتیمان که زنانند اللاتی آن زنانی که لا تؤتونهن نمیدهید ایشانرا
ما کتب لهن انچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وترغبون و رغبت میکنید وهست خدای
بی نیاز از خلق خود اورا گو زیان بردند واگر ببرند ان تنکحوهن حمیدا ستوده در ذات اگر حمد او گویند واگر نگویند
ولله ومر خدایراست ما في السموات انچه در آسمانها باشد از ملائکه وستاره وغیر آن وما في الارض
وانچه در زمینها بود از کان و موالید وجز آن وکفی بالله وبسنده است خدای وکیلا کافی مهمات بندگان
ان یشا یذهبکم اگر خواهد خدای ببرد شمارا و فانی گرداند ایها الناس ای مردمان ویات باخرین
وبیارد یعنی ایجاد کند دیگرانرا زمانه بردارتر باشند چون این آیت نازل شد حضرت مصطفی صلعم
دست مبارک بر پشت سلمان زد وگفت انها قوم این اند یعنی پارسایان وکان الله وهست خدای
علی ذلک برین ایجاد واعدام قدیرا توانا من کان یرید هر که باشد که خواهند بعمل خود ثواب الدنیا
پاداش این سرای همچو مجاهدی مثل اکه ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فعند الله پس نزدیک خدایست
ثواب الدنیا والاخرة پاداش دنیا وآن خسیس است وپاداش آخرت وآن شریف است پس چرا
کسی طالب خسیس ترین چیزی شود واز شریف ترین چیزی باز ماند واگر بالشرف مایل گردد اخس تابع
خواهد بود چه اگر مجاهد في المثل برای خدا جهاد کند اورا در آخرت چندان نعمتست که غنیمت دنیا در جنب
آن چیزی بغایت محقر باشد وغنیمت دنیا نیز بوی میرسد پس ترجیح باصل باید کرد که فرع خود در پی
انست وکان الله سمیعا وهست خدای شنونده مر قولها بصیرا بیننده مر عملها یا ایها الذین آمنوا
ای گروه مومنان کونوا قوامین باشید ایستادگان بالقسط بعدل یعنی جهد کنندگان در اقامت
مراسم عدالت شهداء لله وباشید گواهان برای خدا یعنی ادای شهادت کنید براستی ولو علی
انفسکم واگرچه بر نفس شما باشد وگواهی بر نفس خود آنست که اقرار کند بحقی که در ذمه اوست در
تیسیر از ابو العالیه نقل میکند که مردی از انصار گفت یا رسول کسی را بر پدر من حقی است ومن بران
گواهم ورا بان بیند ارد از ادای شهادت الا درویشی وافلاس پدر من این آیت نازل شد که گواهی
باز مگیرید واگر هر نفسهای شما باشد او الوالدین یا بر پدر ومادر والاقربین وخویشان نزدیک ان یکن
اگر باشند مشهود علیه یا هر یک از مشهود له ومشهود علیه غنیا توانگر او فقیرا یا درویش یعنی غنی را برای
غنا احترام مکنید وبر فقیر بجهت افلاس او ترحم منمائید فالله اولی بهما پس خدای سزاوارتر است
بتوانگر ودرویش واگر دانستی که شهادت بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بران حکم نفرمودی
فلا تتبعوا الهوی پس شما متابعت هوای نفس مکنید ان تعدلوا برای آنکه میل کنید از حق وان تلووا

واگر

واگر به پیچانید زبانهای خود از گواهی راست او تعرضوا یا اعراض کنید از ادای وی پوشیده فان الله کان
پس بدرستی که خدای هست بما تعملون بدانچه شما میکنید از عمل وسیل خبیرا دانا وشما را بران مکافات
خواهد کرد یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید خطاب بامسلمانانست یا منافقان
یا مومنان اهل کتاب که میگفتند یا رسول الله ایمان داریم بتو وبتورات وبموسی وعزیر وتورات
ودیگر هیچ کتاب وپیغمبر ایمان نداریم وگویند که خطاب باهل ازین شاید مسلمانانرا میگوید ای
کسانی که ایمان آورده اید بدل وزبان آمنوا ثابت باشید بر ایمان خود ومنافقانرا میگوید که
ایمان آورده اید بزبان ایمان آرید بدل مومنان اهل کتاب را میگوید ایمان آورده اید به بعضی از
کتب ورسل ایمان آرید بتمامی آنها کافرانرا میفرماید که ایمان آورده اید بلات وعزی ایمان آرید
بالله بخدای ورسوله وبفرستاده او که محمد است صلی الله علیه وسلم والکتاب الذی نزل وبدان کتابی
که فرستاد علی رسوله پس از قرآن محققان میگویند که ای کسانی که ایمان آورده اید از حقیقت برهان
ایمان آرید بر سبیل کشف وعیان یا ایمان آورده اید از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق
واز حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره منقولست که فرموده اند یا ایها
الذین آمنوا اشارتست بآنکه در هر طرفة العینی نفی این وجود بشری باید کرد واثبات
واجب الوجود جل ذکره می باید نمود ع وجودک ذنب لا یقاس به ذنب از حضرت سید طایفه
جنید قدس الله روحه منقولست که فرموده در معنی یا ایها الذین آمنوا پنجاه سالست که
ایمان آورده ام در ایمان آوردن ودر ایمان تازه کردنم وهنوز در آنم نظم دمی بی حق زدن محض
گناه است بجز مشغول گشتن کفر راه است زاهدم کشد پند از هیچ سوی ظلمت خواسرای خود
پرستی خودی کفر است نفی خودپرستی کن زود که جز حق در حقیقت نیست موجود ومن یکفر بالله وهر که کافر
شود بخدای وملائکته وبفرشتگان او وکتبه وبکتابهای او ورسله وبفرستادگان او والیوم
الآخر وبروز پسین فقد ضل پس بدرستی که گمراه شد ضلالا بعیدا گمراه شدنی در غایت
دوری از مقصد ودر نهایت بعد از مقصود ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند بموسی علیه السلام
یعنی یهود ثم کفروا پس کافر شدند بپرستیدن گوساله ثم آمنوا پس باز ایمان آوردند و توبه
کردند ثم کفروا پس کافر شدند بعیسی علیه السلام وقصد قتل او کردند ثم ازدادوا کفرا پس بیفزودند
وزیاده کردند کفر را بانکار محمد صلی الله علیه وسلم لم یکن الله لیغفر لهم نیست خدای که بیامرزد ایشانرا چه
اعتبار همه کارها بخاتمه است وخدای دانسته که خواهند مرد بکفر وطغیانست ولا لیهدیهم ونیست که راه
نماید ایشانرا سبیلا راهی که بحق پیوسته باشد بشر المنافقین بشارت ده منافقانرا بر سبیل تهکم است
یا خبر کن بجای بشارت بان لهم بآنکه ایشانراست عذابا الیما عذاب دردناک الذین ومنافقان

آنانکه يتخذون الكافرين بگيرند كافرانرا أولياء دوستان من دون المؤمنين بيرون مؤمنان أيبتغون
آيا ميطلبند عندهم العزة نزديك كافران از دوستي ايشان ارجمندي وقوت فإن العزة پس بدرستي
كه عزت لله جميعا از خدايراست همه كه را عزتي رسد از او رسد واو دوستانرا ارزاني داده
كه ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين وقد نزل عليكم وبدرستي كه خداي فرستاده بر شما اي مؤمنان
في الكتاب در قرآن حق سبحانه در مكه آيتي فرستاده كه با خوض كنندگان ومستهزيان بقرآن نشست
وخاست مكنيد وآن آيت اينست كه وإذا رأيت الذين يخوضون الآية اينجا در مدينه تذكار آن ميفرمايد
وميگويد خداي در قرآن فرستاده بود كه أن إذا سمعتم بدرستي كه چون بشنويد بآيات الله آيتهاي
خداي از قرآن كه يكفر بها كفر آورده شود بدان ويستهزأ بها واستهزا كرده شود بآن فلا
تقعدوا معهم پس منشينيد با كافران ومستهزيان حتى يخوضوا تا وقتي كه خوض كنند وشروع نمايند
في حديث غيره در سخني غير استهزا إنكم إذا بدرستي كه شما آنگاه كه نشست وخاست كنيد با ايشان
مثلهم راضي مانند ايشان در گناه زيراكه قادريد بر اعراض از ايشان وانكار بر ايشان وبا وجود اين
اين صحبت ايشان إن الله جامع المنافقين بدرستي كه خدا جمع كننده منافقانست والكافرين
وناگرويدگان في جهنم در دوزخ جميعا همه ايشانرا الذين يتربصون آنانكه انتظار ميبرند
بكم بشما وقوع نكبتي را فإن كان لكم پس اگر واقع شود شما را فتح من الله فتحي وظفري از نزديك
خداي قالوا گفتند منافقان مر شما را ألم نكن معكم آيا نبوديم با شما ودر كارزار نكوشيديم پس سهم ما
از غنيمت برهيد وإن كان واگر بود للكافرين نصيب مر كافرانرا بهره از حرب يعني غلبه كردن بر مؤمنان
قالوا گفتند مر كافرانرا ألم نستحوذ عليكم نه غالب ومستولي بوديم بر شما ودست داشتيم كه شما را
بكشيم اما دست باز كشيده ايم ونمنعكم وباز داشتيم شما را يعني ممنوع ساختيم من المؤمنين از مؤمنان
باآنكه سستي كرديم در معركه كارزار ايشان وسخنان گفتيم كه شكسته دل شدند تا شما غالب شديد
پس مارا در غنايم خود شريك سازيد فالله يحكم بينكم پس خداي حكم كند اي مؤمنان ميان شما
ومنافقان يوم القيامة روز رستخيز كه غير از او كسي را دعوي حكومت نباشد ولن يجعل الله ونگرداند
خداي ونده‍د للكافرين مر كافرانرا على المؤمنين بر مؤمنان در روز قيامت سبيلا حجتي كه بدان
ايشانرا الزام سازند يا در دنيا نده‍د ايشانرا بر مؤمنان دستي إن المنافقين بدرستي كه منافقان
يخادعون الله مكر ميكنند با دوستان خدا در اظهار اسلام واخفاي كفر وهو خادعهم
وخدا جزا دهنده است ايشانرا بر مكر وفريب ايشان وآن چنانست كه روز قيامت ايشانرا
نيز نوري دهد چنانچه مؤمنانرا داده اند چون قدم بر صراط نهند نور مؤمنان باقي مانده وبنور
خود از صراط بگذرند ونور منافقان منطفي كرده تا در ظلمت مانده بلغزند ودر دوزخ افتند

٤

وإذا قاموا و چون برخیزند منافقان إلى الصلوة بسوی نماز قاموا كسالى برخیزند کاهلان وگران‌جانان مانند کسی
که از کاری کراهت دارد اگر کسی از اصحاب پیغمبر صلعم ایشان را دید نماز میگذارند واگر نه ترک میکنند يراؤن
الناس مینمایند خودرا بمردمان وریا میکنند تا پندارند که ایشان مؤمنانند ولا يذكرون الله
و یاد نمیکنند خدای را إلا قليلا مگر اندکی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر زبان دارند و بس
و آن بنسبت با ذکر دل اندک است در قوت القلوب آورده که ذکر ایشان را اندک باعتبار آن گفت
که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته بطمع دنیا ردیئی و بوجه درست بغایت اندک و مختصر است
و ذکر خدا از همه بزرگتر است ولذکر الله اکبر و منافقان ذکر میگویند وریا میکنند مذبذبين در حالتی
که متحیر و سرگردان اند بين ذلك میان کفر و ایمان لا إلى هؤلاء نه با گروه مؤمنانند تا ازیشان باشند
و هم از آنهاست ولا إلى هؤلاء و نه با کافرانند تا ازیشان باشند و هم ازینهاست ومن يضلل الله
و هرکرا گمراه سازد خدای فلن تجد له سبيلا پس نیابی تو او را راهی بحق و صواب يا أيها الذين
آمنوا ای گروه مؤمنان لا تتخذوا الكافرين مگیرید کافرانرا أولياء من دون المؤمنين دوستان بدون
مؤمنان که این عمل منافقانست که با دشمنان خدا دوستی کنند أتريدون آیا میخواهید أن تجعلوا لله
آنکه بدهید خدای را عليكم بر عذاب خود سلطانا مبينا حجتی روشن و آن موالات کافرانست که موجب عقوبت
خدای است إن المنافقين بدرستی که منافقان في الدرك الأسفل من النار در طبقه زیرترین از آن
دوزخ اند یعنی عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه ایشان بر کافرند و کفر را با خداع و مکر
و استهزا با مسلمانان جمع کرده اند و در کشف الاسرار آورده که چون منافقانرا بدوزخ حکم شود
و بدرکهٔ اول در آرند مالک گوید یا نار خذیهم آتش گوید حکم ما بر یاست و زبان ایشان بکلمه جاری بوده
هرچند بیجا نمیگفته اند ما در سوختن ایشان دخل نمیکنیم و بر همین منوال در درکها آتش از احراق
ایشان ابا کند تا بدرکهٔ هفتم رسند آتش آن درکه گوید حکم ما بر دل است نه بر زبان بیارید تا
انواع چشان دارند و چون در دل ایشان جز نشانه شرک نباشد آتش در ایشان پیچد و الی الاباد
در عذاب باشند ولن تجد لهم و نیابی تو ایشانرا نصيرا یاری که حمایت نموده ایشانرا از آن درکه بیرون
آرد و همه منافقان درین عذاب خواهند بود إلا الذين تابوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق وأصلحوا
و باصلاح آرند آنچه فاسد شده است از احوال ایشان واعتصموا بالله و چنگ در زنند بدین خدا
و سنت پیغمبر وأخلصوا دينهم و خالص و پاکیزه کرده اند دین خود را لله برای خدا یعنی اطاعت نکنند
مگر برای رضای حق فأولئك پس آن گروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوفند مع المؤمنين
با مؤمنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرای وسوف يؤت الله المؤمنين و زود باشد که بدهد
خدای مؤمنانرا أجرا عظيما مزد بزرگ و ایشان با ایشان شریک باشند ما يفعل الله بعذابكم چه میکند

ع

الجزء السادس

خدای بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شما را إِنْ شَكَرْتُمْ اگر شکر کنید مر او را بر نعمتها بر داری وَآمَنْتُمْ و تصدیق
کنید بوحدانیت او از روی تحقیق یا ایمان آرید با آنکه نجات شما بفضل اوست نه بشکر وَكَانَ اللَّهُ
شَاكِرًا و هست خدای ثواب دهنده شاکران عَلِيمًا دانا بعقوبت بحقوق شکر و ایمان
لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ دوست نمیدارد خدای آشکارا کردن را بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ بسخنی بد إِلَّا مَنْ ظُلِمَ
مگر آشکارا کردن کسی که بر وی ستم کرده اند و در روایت که نکوهش ظالم کند یا از وی تظلم نماید
و گفته اند که مردی از قومی ضیافت خواست و او را طعام ندادند انگه زبان شکایت گشود چون
میرسید از بد مروتی آن قوم حکایت میکرد صحابه او را بران شکایت عتاب کردند این آیت در عذر
او نازل شد که مظلوم را شکایت از ظالم جایز است وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا و هست خدای شنوا سخن
مظلوم را عَلِيمًا دانا بستمکاری ظالم إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا اگر آشکارا کنید نیکوی و طاعت را أَوْ تُخْفُوهُ
یا پنهانی بجا آرید اورا أَوْ تَعْفُوا یا عفو کنید عَنْ سُوءٍ از بدی که شما را شکایت از آن روا
باشد فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست عَفُوًّا عفو کننده از عاصیان با وجود کمال قدرت
بر انتقام از ایشان قَدِيرًا توانا بعذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان در این آیت تحریص
مظلومانست بر عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی و با آنکه رخصت تظلم دادند از سر آن
در گذرند إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ بتحقیق و یقین آنانکه کافر میشوند بخدای وَرُسُلِهِ و به پیغمبران
او وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا و میخواهند آنکه جدای افکنند بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ میان خدای و رسولان
او یا آنکه ایمان آرند بخدای و کافر شوند بر پیغمبران او وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ و میگویند که ایمان
می آریم ببعضی از پیغمبران وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ و کافر میشویم ببعضی دیگر مراد یهودند که میگفتند ایمان
داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و محمد صلوات الله و سلامه علیهما وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا و میخواهند
آنکه فرا گیرند بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا میان کفر و ایمان راهی و حال آنست که ایمان بخدای تمام نمی شود مگر
بتصدیق رسل وی أُولَئِكَ آن گروه که میان ایمان و کفر طریقی میطلبند هُمُ الْكَافِرُونَ ایشان
کافرانند حَقًّا بکفر محقق شده یعنی کاملانند در کفر خود و ایشان را مؤمن نتوان گفت بوجهی زیراکه
آن ایمان که ایشان راهست و تعصب و تعنت بر بینت وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ و آماده کرده ایم برای
کافران عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده وَالَّذِينَ آمَنُوا و کسانی که ایمان آوردند بِاللَّهِ بخدای
تعالی وَرُسُلِهِ و بهمه پیغمبران او وَلَمْ يُفَرِّقُوا و جدا نکردند بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان در ایمان
بلکه بهمه گرویدند أُولَئِكَ آن گروه که مؤمنان حقیقی اند سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ زود باشد که بدهیم و حفص
بصیغه مغایبه خواند یعنی خدا بدهد أُجُورَهُمْ مزدهای ایشان را که وعده داده است وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا
و هست خدای آمرزنده سیئات ایشان رَحِيمًا مهربان بتضعیف حسنات ایشان در اکثر تفاسیر

آورده اند

آورده اند که احبار یهود چون کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان بجناب رسالتماب آمده
گفتند اگر راست میگویی که پیغمبری یکبار کتابی بیار چنانچه موسی علیه السلام آورد آیة آمده که يسألك أهل الكتاب
سوال میکنند از تو اهل کتاب یعنی درمی خواهند أن تنزل عليهم که فرود آری بر ایشان كتابا من
السماء کتابی از آسمان بیکبار چون تورات یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسی علیه السلام
یا کتابی که معاینه بینیم که فرود می آید یا بنام هر یک از ما کتابی مبارک نوشته باشد که تو رسول خدای و چون
این درخواست از روی تعنت بود سمت اجابت نیافت و حق بجهة تسلیه فرمود آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
که ازین سوال ایشان ملول مشو فقد سألوا موسى پس بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل که این
گروه از نسل ایشانند درخواسته اند از موسی علیه السلام أكبر من ذلك بزرگتر ازین درخواستی در آن وقت
که کلام حق تم شنیدند فقالوا پس گفتند أرنا الله جهرة بنمای بما خدای را بعیان فأخذتهم الصاعقة
پس فرا گرفت ایشان را صاعقه یعنی آتشی از آسمان آمد و بسوخت ایشان را بظلمهم بسبب ظلم ایشان
یعنی سوال محال که طلب رویت است در دنیا ثم اتخذوا العجل پس فرا گرفتند گوساله را بخدای
من بعد ما جاءتهم البينات از آنکه آمده بود بدیشان معجزهای موسی علیه السلام فعفونا عن ذلك پس عفو
کردیم از ایشان این گناه را بسبب آنکه توبه کردند وآتينا موسى و بدادیم موسی را علیه السلام سلطانا مبينا
تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود بکشتن گوساله پرستان را و ایشان فرمان برداری نمودند ورفعنا
فوقهم الطور و برداشتیم بر زبر ایشان طور را بميثاقهم بسبب آنکه پیمان قبول کنند و ایشان آن
پیمان را بشکستند وقلنا لهم ادخلوا الباب و گفتیم ایشان را بزبان یوشع علیه السلام که در آئید بدروازه شهر
اریحا سجدا در حالی که سجود کننده گان باشید و ایشان ازین حکم ابا کردند وقلنا لهم و گفتیم ایشان را
بزبان داود علیه السلام لا تعدوا ستم مکنید و از حد در مگذرید في السبت در روز شنبه یعنی کسب مکنید و ماهی
مگیرید و ایشان ازین امر تجاوز نمودند وأخذنا منهم و فرا گرفتیم از ایشان در هر یک ازین
حکمها ميثاقا غليظا پیمانی استوار فبما نقضهم ميثاقهم پس بشکستن ایشان پیمان خود لعنت کردیم با
ایشان آنچه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها وكفرهم بآيات الله و دیگر بجهت کفر ایشان بتورات
یا قرآن وقتلهم الأنبياء و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بغير حق بناحق وقولهم قلوبنا
غلف و دیگر و گفتار ایشان که دلهای ما اوعیه علوم است یعنی از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم
یا قلوب ما در پوششی است و فهم آنچه محمد صلی الله علیه وسلم میگوید نمی یابند و نه چنانست که میگویند بل
طبع الله عليها بلکه خدای مهر نهاده است بر دلهای ایشان بكفرهم بسبب کفر و جحود ایشان و از دانش
محجوب گردانید و بعد توفیق تدبر در آیات و تذکر در مواعظ از ایشان منقطع ساخته فلا يؤمنون
پس ایمان نمی آرند إلا قليلا مگر اندکی چون عبد الله سلام رضی و یاران او یا ایمان اندک غیر معتبر

وبکفرهم ودیگر عقوبت ایشان بسبب کفر ایشانست بعیسی عم وقولهم علی مریم وبگفتن ایشان
نسبت بمریم بهتانا عظیما بهتان عظیم را که انتساب بزنان بوده وقولهم ودیگر بگفتن ایشان که انا
قتلنا المسیح ما کشتیم مسیح عیسی ابن مریم عیسی بن مریم را رسول الله فرستاده خدای این وصف خدایست
مر عیسی را از قتل یهود وما قتلوه ونکشتند اورا وما صلبوه وبدار نکردند اورا ولکن شبه لهم
ولیکن مشتبه شد بریشان وقتی که شبه عیسی عم بر بعض ایشان افتاد واین قصه در سورة آل عمران
گذشت وان الذین اختلفوا وبدرستی آنانکه اختلاف کردند فیه در شان عیسی عم لفی شک منه
هر اینه در گمان وتردد بودند از قتل او چه در وقتی که بعض جهود در آمد وتحقیق کرد که این عیسی است بطلب
وی مشغول شدند وچون از بعض خبری نیافتند امثال اضطراب وتردد کردند که اگر عیسی است پس
یار ما کجاست وبعضی گفته اند شبه عیسی همین بروی یهودا بیش بود وروزی دیگر که بپای دار آمدند
ومقتول را در نظر آوردند گفتند الوجه وجه عیسی والبدن بدن صاحبنا ما لهم به نیست مر جهودانرا
بعیسی وقتل او من علم از دانش الا اتباع الظن مگر آنکه پیروی گمان میکنند وما قتلوه یقینا
ونکشته اند عیسی را بیقین بل رفعه الله الیه بلکه خدای برداشته است اورا بمحلی که است بوده
وکان الله عزیزا وهست خدای غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی وانتقام از یهود حکیما حکم کننده
بلعنت یهود یا تدبیر کننده بحکمت در مهم عیسی عم وان من اهل الکتاب ونیست از اهل کتاب یکی
الا لیؤمنن به مگر آنکه ایمان آرد بعیسی قبل موته پیش از مرگ خود وآن در وقت معاینه موت بود
که ایمان یأس گویند وهیچ سود ندارد وگفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی عم پیش از مرگ عیسی
وآن وقتی بود که از آسمان فرود آید ودجال را بکشد وهمه اهل کتاب بوی ایمان آرند یعنی دانند
که او پیغمبر بود واو ایشانرا باسلام دلالت کند وملل مختلفه از میان مردم برافتد وغیر از ملت
اسلام ملتی نماند وعیسی عم حکم بمقتضی کتاب وسنت پیغمبر ما کند وچهل سال در زمین بماند
آنگه متوفی شود ومسلمانان برو نماز گزارند ویوم القیمة ودر روز قیامت یکون باشد عیسی
علیهم شهیدا بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد بر یهود بتکذیب وبر نصاری بآنکه اورا ابن
گفته اند فبظلم من الذین هادوا پس بستمی که واقع شده از آنها که شدند بدین یهودیت اند
حرمنا علیهم حرام کردیم بریشان طیبات طعامهای پاکیزه که احلت لهم حلال کرده بودند
بریشان از طیور وسایر حیوانات وتفصیل آن در سورة انعام بیاید وبصدهم عن سبیل الله
ودیگر بباز داشتن ومنع کردن ایشان از راه خدای کثیرا بسیاری را از مردمان یعنی تحریف
دادند حکم توریت ونعت پیغمبر صلعم وباز مردمان گفتند بدو ایمان میارید که او پیغمبر موعود
نیست واخذهم الربوا ودیگر بگرفتن ایشان ربوا وقد نهوا عنه وحال آنکه نهی کرده شده اند

ازاخذ

از اخذ ربوا در توریت وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ و دیگر بخوردن ایشانست مالهای مردمان را بِالْبَاطِلِ
برشوت و غصب و سایر وجوه محرم وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده‌ایم لِلْكَافِرِينَ برای کافران مِنْهُمْ از بنی اسرائیل
عَذَابًا أَلِيمًا عذابی مشتمل بر الم بسیار لَٰكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لیکن راسخان علم یعنی آنها که علم شریعت
بیاموزند و باخلاص در عمل آرند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل چون عبد الله سلام و اصحاب او وَالْمُؤْمِنُونَ و مؤمنان
در عمل آرند از مهاجر و انصار يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ ایمان می‌آرند بآنچه فرستاده شده است بتو یعنی
قرآن [illegible] بخ منزل گشته است پیش از تو یعنی تمام کتب الهی وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ
و ا[illegible] ارند بگذارندگان و بپای دارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه
ایشان نماز معهود بوده وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و دهندگان زکوة وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و ایمان آرندگان
بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز آخرت که قیامت است أُولَٰئِكَ آن گروه که متصدق و مصدق‌اند سَنُؤْتِيهِمْ
زود باشد که بدهیم ایشان را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که آن دولت رضا و سعادت لقا باشد إِنَّا أَوْحَيْنَا
إِلَيْكَ بدرستی که ما وحی کردیم بسوی تو كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ همچنانکه وحی کردیم بنوح که آدم ثانی و شیخ
المرسلین است و اول کسی که مشرکان را بیم کرد و بیرهای او است و هلاک شدند و بود بعضی گفته‌اند که این
سخن جواب اهل کتابست که میگفتند کتابی بیکبار بیار حق بجنه بیوت ایه کار تو در وحی همچو نوح
است وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ و پیغمبران بعد از وی چون و صالح و شعیب علیهم السلام وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم
إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ سوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان
یعقوب وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ تخصیص این پیغمبران بذکر با آنکه در النبیین مع بعض
داخل‌اند بجهت تفضیل و تعظیم است چه ابراهیم اول اولو العزم و عیسی صاحب شرع ناسخ و باقی
اشراف انبیا و مشاهیر ایشان وَآتَيْنَا دَاوُودَ که عطا کردیم داود را زَبُورًا کتابی که نام او زبور مشتمل
بر تحمید و ثنای الهی و خالی از ذکر اوامر و نواهی بلکه شریعت داود همان شریعت توریة بود وَرُسُلًا
و دیگر فرستادیم رسولان که در قرآن قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ نام برده‌ایم و قصه ایشان خوانده‌ایم بر تو
مِنْ قَبْلُ پیش از این چون یوسف و ذکریا و یحیی و الیاس و الیسع و عزیر و غیر ایشان وَرُسُلًا
لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ و رسولانی که خبر ایشان بر تو فرستادیم و نام ایشان ظاهر نکردیم وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ
و سخن گفت خدای با موسی تَكْلِيمًا سخن گفتنی بی واسطه و این بنهایت مراتب وحی است و اگر
این تکلیم با موسی بذروه طور بود با حضرت پیغمبر ما در عرفه نور بود فاوحی الی عبده ما اوحی از آن
کلام تمام بنی اسرائیل خبر یافتند و برین وحی هیچ عارف و کامل خبر بتعلیم محمدی صلی الله علیه وسلم اطلاع نیافت
بیت موسی بطور اگرچه سخن گفت با خدای " بالای عرش پایه طور محمد است " و فرستادیم رُسُلًا
پیغمبران را مُبَشِّرِينَ مژده دهندگان اهل ایمان را وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان مر کافران و منافقان را

لئلا یکون تا نباشد للناس مردمانرا علی الله حجة برخدای حجتی بعد الرسل بعد از
فرستادن رسولان یعنی نگویند که مارا پیغمبری نبود که بایمان دعوة کند واز شرک باز دارد وکان الله
عزیزا وهست خدای غالب درانچ خواست از فرستادن رسل حکیما محکم کار درانچ تدبیر کرد وان
امر نبوت ورعایت حکمت فرمود در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی واعجاز آورده اند که از
روسای کفار جمعی بنزد سید مختار علیه السلام آمده گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم ما احبار یهود را از
دین واین او سوال کردیم واز نبوت وکتاب تو استفسار نمودیم ایشان میگویند ما اورا نمی شناسیم
وذکر او در کتاب ما نیست مقارن این حال جمعی از یهود بمجلس آن حضرت در آمدند
سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که شما میدانید که من پیغمبر خدایم ایشان گفتند ما نمی دانیم وهیچ گواهی
نداریم آیت آمد که ایشان گواهی نمیدهند لکن الله یشهد لیکن خدای گواهی میدهد وتبیین نبوة
میکند بما انزل الیک بانچ فرو فرستاده است بتو که آن قران است ومعجزه ایست روشن ودلالت
کننده بر نبوت تو انزله فرو فرستاده قرانرا بعلمه ملتبس بعلم خاص بدو وآن علمی است بانزال
قرآن بر نظمی که عاجز اند از اتیان بمثل آن ارباب بلاغت والملائکة یشهدون وفرشتگان نیز
گواهی میدهند بنبوت تو وکفی بالله شهیدا وبسنده است خدای گواه بران ان الذین کفروا
بدرستی که آنانکه کافر شدند بنبوت تو یعنی یهود وصدوا عن سبیل الله وباز داشتند مردمانرا از راه
خدای یکتا از نعت محمد صلعم وتغییر آن قد ضلوا هر اینه گمراه شدند ضلالا بعیدا گمراهی بنهایت
رسیده زیرا که میان ضلال واضلال جمع کرده اند ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه پوشیدند حق را
که نبوتست وظلموا وستم کردند بر محمد صلی الله علیه وسلم بانکار نبوة او یا بر مردمان بمنع ایشان از راه حق
لم یکن الله لیغفر لهم نیست خدای که بیامرزد ایشانرا ولا لیهدیهم ونه راه نماید ایشانرا طریقا
راهی الا طریق جهنم مگر راه دوزخ وچون بدوزخ روند باشند خالدین فیها ابدا جاوید دران
وهمیشه ساکن آن وکان ذلک وهست این حکم دخول وخلود ایشان در دوزخ علی الله یسیرا
بر خدای آسان یا ایها الناس ای مردمان قد جاءکم الرسول بدرستی که آمد بشما فرستاده بالحق
بسخن درست که آن کلمه شهادتست یا قرآن من ربکم از نزد پروردگار شما فآمنوا پس بگروید بدو
خیرا لکم گرویدنی که آن خیر باشد مر شما را وان تکفروا واگر کافر شوید فان لله پس بدرستی که مر خدای راست
ما فی السموات والارض انچ در آسمانها وزمینها است پس بکفر شما زیان نخواهد کشید جناب جلالش
شما سود نخواهد یافت وکان الله وهست خدای علیما دانا باحوال شما حکیما حکم کننده در باب
شما یا اهل الکتاب خطاب با یهود ونصاری است میفرماید که لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در
دین خود جهودانرا میفرماید که در جانب عزیر غلو مکنید بر آن وجه که اورا ابن الله میگویید

درحق

در طرف نکوهش عیسی غلو منمایید تا حدی که او را ابن الفاعل میگویند و ترسایان را میفرماید که
در جانب ستایش عیسی غالی مشوید بدان سان که او را ابن الله خوانید وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ
و هیچ کلام شما مگویید بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر آنچه راست باشد و راست آنست که عیسی و عزیر پسران
او نیستند إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ جز این نیست که مسیح عیسی ابن مریم است رَسُولُ اللَّهِ
فرستاده خداست وَكَلِمَتُهُ و کلمه او و گفته‌اند مراد از کلمه بشارتی است بوقوع ولدی بی مساس
أَلْقَاهَا برسانید آن کلمه را خدای إِلَى مَرْيَمَ بسوی مریم یعنی بشارت داد او را وَرُوحٌ مِنْهُ
و دیگر عیسی خداوند روحی است صادر شده از حق بمحض بی توسط اسباب فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ
پس ایمان آرید بخدای و فرستادگان او و خطاب با ترسایانست خاصه وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ و مگویید
که خدایان ما سه اند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که الهه سه اند الله و عیسی و مریم و بعضی بر آن
بودند که الله عبارت از سه چیز است اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیوة
یعنی روح القدس و این را اقانیم ثلثه میگفتند حق سبحانه میفرماید انْتَهُوا باز ایستید از
تثلیث خَيْرًا لَكُمْ باز ایستادنی که آن خیر باشد إِنَّمَا اللَّهُ جز این نیست که الله إِلَٰهٌ وَاحِدٌ
خداوندیست یگانه بذات خود که تعدد را بهیچ وجه از وجوه درو راه نیست سُبْحَانَهُ بپاکی یاد میکنیم
او را بپاکی یاد کردنی أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ از آنکه او را فرزندی باشد لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
مر او راست آنچه در آسمانها و زمین است و همه مخلوق اویند و مخلوق مماثل خالق نباشد و فرزند
مماثل باید پس از اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا و بسنده است خدای
کافی مهمات بندگان تنبیه است بر استغناء حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات
والد باشد و خدای خود قایم است بحفظ اشیا و کافی امور و مستغنی از یار و مددکار در خبر است
که نصاری نجران گفتند ای محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم چرا عیسی را عیب میکنی حضرت فرمود که چه
کنیم در شان او که شما او را بعیب برید گفتند تو میگویی که او بنده خداست و بندگی عیب باشد
حضرت فرمود که بندگی خدا عار نباشد و هیچکس از آن عیب نشمرد موافق قول آنحضرت آیت آمد
لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ ننگ ندارد عیسی و تعظم نورزد أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ از آنکه بنده باشد مر خدای را
و چون عبد ملائکه نیز که ایشان را فرزندان خدای میدانستند اثبات بندگی ایشان نیز
میکند که وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ و نه از بندگی ادعار دارند فرشتگانی که مقرب بارگاه ربوبیت
اند در معالم آورده که اینها حمله عرش اند و در این ار گفته که کروبیانند در حوالی عرش وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ
و هر که ننگ دارد عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش خدای وَيَسْتَكْبِرْ و سرکشی کند از آن فَسَيَحْشُرُهُمْ
پس زود باشد که حشر کند ایشان را یعنی متکبران را إِلَيْهِ بسوی خود جَمِيعًا همه ایشان را تا جزا و مکافات

مر شما را

بریشان رساند فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فاما آنهاکه ایمان آورده اند وعمل صالح کرده اند
فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ پس تمام بدهد خدای مزدهای موعود ایشانرا وَيَزِيدُهُمْ ویفزاید نیز
برجزای ایشان مِنْ فَضْلِهِ از افزونی کرم خود وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا واما آنکسانی که از
پرستش حق استنکاف واستکبار کرده اند فَيُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کند خدای ایشانرا عَذَابًا
أَلِيمًا بعذابی دردناک وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ ونیابند مر ایشانرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلِيًّا
دوستداری که آمد بشما بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ حجتی ودلیلی از پیش پروردگار شما که آن محمد است صلعم
با معجزات او یا دین اسلام وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ وفرستادیم بسوی شما نُورًا مُبِينًا نوری ظاهر
که قرآنست فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ پس آنهاکه ایمان آوردند بخدای وَاعْتَصَمُوا بِهِ وچنگ در زدند
بکتاب او یا پناه برو بردند از وسوسه شیطان فَسَيُدْخِلُهُمْ پس زود باشد که درآرد ایشانرا
فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ در ثوابی که از و بازاء ایمان ایشان مقرر شده وَفَضْلٍ وزیادتی بران از محض انعام
واحسان وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ وبنماید ایشانرا بجزء یا بامر وعده کرده صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راهی راست
که آن اسلام وطاعتست در دنیا وطریق بهشت در عقبی از جابر انصاری رض منقولست
که من بیمار شدم وسید عالم صلی الله علیه وسلم بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی هست ومن کلاله ام
یعنی والدین وولد ندارم مرا خواهری چند است وبس مال خود راچگونه بریشان قسمت کنم
این آیت نازل شد که يَسْتَفْتُونَكَ طلب حکم میکنند از تو در میراث کلاله قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ
بگوی که خدای حکم میکند فِي الْكَلَالَةِ در میراث کلاله إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ اگر مردی بمیرد چنان مردی که
لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ نباشد مر او را فرزندی یعنی پسری چه اگر دختر باشد اخت را ساقط نکند
از درجه وراثت وَلَهُ أُخْتٌ ومر او را خواهری باشد فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ پس مران خواهر راست
نیمه آنچه میگذارد از مال وَهُوَ وآن مرد يَرِثُهَا میراث میگیرد از خواهر إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ
اگر نباشد خواهر او را فرزندی اگر مراد میراث همه مال است اگر فرزند خواه ملکی و خواه
مؤنث والا مراد مذکر است چه مؤنث حجب برادر نمیکند فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ پس اگر باشند خواهران
آن مرد دو تا فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ پس ایشانرا دو ثلث است مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته است
مرد فَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً واگر باشند وارثان او برادران وخواهران رِجَالًا وَنِسَاءً مردان وزنان
فَلِلذَّكَرِ پس مذکر را باشد از میراث مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ مانند بهره دو مونث يُبَيِّنُ اللَّهُ
بیان میکند آنچه درست وراست است برای کراهت آنکه گمراه گردید وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و
خدای بهمه چیزها از مصالح عباد در محیا و ممات عَلِيمٌ داناست.
بسم الله الرحمن الرحیم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید

وَلَا نَصْبِرُ وَلَا نَدْيَارِي وَمِنْ كَارِي يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای اوسیاه قد جَاءَكُمْ بدیع

خدای احکام میراث را بیان ... آن تعلق ... نمود بیان میکند

ع

اوفوا

اوفوا وفا کنید بالعقود بعهدها که با یکدیگر میکنید بعقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع
و امثال آن احلت لکم حلال کرده شد بر شما بهیمة الانعام چهارپایان بسته زبان که آن ازواج ثمانیه اند
از شتر و گاو و میش و بز یا جانوران وحشی چون آهو و نخجیر و گاو کوهی و گورخر یا اجنه که از بطون
انعام بیرون آید الا ما یتلی علیکم مگر آنچه خوانده خواهد شد بر شما در این سوره و هو قوله حرمت علیکم
المیتة غیر محلی الصید نه چنانکه حلال دارنده باشید صید را وانتم حرم و حال آنکه شما محرم باشید
بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلال است مگر آنچه وحشی باشد و از او صید کنید که در حال احرام شما
حرام است ان الله بدرستی که خدای یحکم حکم کند در حلال و حرام ما یرید آنچه خواهد یا ایها الذین
آمنوا ای گروه مومنان لا تحلوا حلال مدارید و حرمت مکنید شعائر الله مناسک حج را
یا نشانهای دین حق را آورده اند که حطم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و او بسفاهت و بی
باکی و جهالت و ناپاکی در عرب شهرتی داشت بخدمت پیغمبر آمد و گفت ای محمد است را بچه چیز دعوت
میکنی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود بآنکه خدای را یگانه دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و باقامت
صلوات و اداء زکات مواظبت نمایند حطم گفت آنچه فرمودی نیکوست اما مرا امرا است باشد که
کارها بمشاورت ایشان فیصل میسازم بروم و این سخنان با ایشان در میان نهم و اگر دل بدین بود
دین تو قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان
سخن گوید کافر در آید و غادر بیرون رود پس حطم بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه یافت از نواحی
مدینه غارت کرد و در عام القضیه که رسول صلعم با صحابه بعزم قضا توجه فرموده بودند چون بتنعیم رسیدند
آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند و حطم کندی را دیدند شتران بغارت برده را بقلاده ها آراسته
بر سم هدی بکعبه میبرد صحابه خواستند تا شتران را باز ستانند حضرت فرمود که او هدی را تقلید
کرده است این عمل از شما لایق نباشد و آیت آمد که حرمت شعائر مشکنید ولا الشهر الحرام و حلال
مکنید ماه حرام را بقتال در و ولا الهدی و نه هدی را که نام زد کعبه باشد ولا القلائد و نه حلال و نه آن
قلاده داران از هدی و قلاده چیزی که در گردن چهارپایان میکنند از پوست درختهای حرم یا غیر
آن تا معلوم شود که هدی است و کسی تعرض نکند ولا آمین البیت الحرام و نه قاصدان خانه محترم را
که عازم زیارت او باشند یبتغون میطلبند قاصدان حرم فضلا من ربهم از پروردگار خویش زیادتی
ثواب از خدای یا روزی بسبب تجارت و کفار میطلبند که روزی ورضوانا و میطلبند مومنان
خشنودی خدای و کافران اصلاح معیشت دنیا و در تبیان آورده که رضوان حج است واذا حللتم
و چون از احرام بیرون آئید و حلال شوید فاصطادوا پس شکار کنید اگر خواهید ولا یجرمنکم و بر آن ندارد
شما را شنآن قوم دشمنی گروهی از کفار قریش ان صدوکم برای آنکه باز داشتند در حدیبیه

عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام ان تعتدوا اگر از حد درگذرید و بانتقام آن
خواهید اخذ اموال قاصدان حرم کنید حکم این آیت تا بدین محل منسوخ است مگر صید کردن در حالتی
که از احرام بیرون آیند و کافران را هدی و قلائد امانیست وتعاونوا و یاری کنید یکدیگر را علی
البر بر نیکوی که متابعت امر است یا پیروی سنت والتقوی و بپرهیزکاری و مخالفت هوا ولا
تعاونوا علی الاثم و یاری مکنید بر بدی که ترک فرمان است یا کفر والعدوان و بر ستم کاری یا ابتداع
بدعت واتقوا الله و بترسید از نافرمانی خدای ان الله شدید العقاب بدرستی که خدای
سخت عقوبت است بر نافرمانان حرمت علیکم المیتة حرام کرده شد بر شما مردار و آن جانوری
است که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد والدم و خون روان ولحم الخنزیر و گوشت خوک با همه
اجزای و اعضای او و پیه و عظم و غیر آن وما اهل لغیر الله به و آنچه آواز بدان برداشته باشند یعنی یاد
کرده باشند بر سر او غیر خدای را نزدیک ذبح او و مراد ذبیحه کفار است که بنام لات و عزی و غیر آن میکنند
والمنخنقة و دیگر حرام کرده اند بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد که گلو آن گوسفند را خناق
میکردند تا بمیرد پس بخوردندی والموقوذة و آنچه بچوب و سنگ زده باشند تا مرده باشد
والمتردیة و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاهی افتد و بمیرد والنطیحة و آنچه شاخ
زده باشد دیگری او را و مرده وما اکل السبع و باقی آنچه او را خورده باشد درنده و مرده بود
الا ما ذکیتم مگر آنچه دریابید شما از اینها او را و در وی زندگی باشد بدان مقدار که چشم خود را
حرکت دهد یا دم خود را بجنباند وما ذبح علی النصب و دیگر حرام است آنچه ذبح کرده باشند بر
سنگها منصوبست در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بود بر ایوان حرم که اهل جاهلیت
تعظیم آن بجای می آورده اند و بر آن قربان میکرده و گفته اند مراد از نصب اصنام اند و بر بدین تقدیر
علی بمعنی لام باشد یعنی حرام است آنچه برای بتان بکشند وان تستقسموا و آن نیز حرام است
که طلب قسمت کنید بالازلام بتیرهای اقداح بباید دانست که عرب را سه تیر بوده بی پر و پیکان
که ازلام و اقداح می گفته اند چون ایشان را مهمی افتادی رجوع بدانها کردندی و این سه تیر در خریطه
کرده بکسی که مجاور حبل میبوده می سپرده اند بر یکی نوشته بوده که امرنی ربی و بر دیگر نهانی ربی
و سیم که آن را منیح گفتندی از کتابت خالی بود پس چون کسی عزم کاری کردی نزد مجاور حبل
آمدی و هدیه آوردی و او دست در آن خریطه کرده سهمی بیرون آوردی که نوشته بودی
که امرنی ربی فی الحال بدان مهم اشتغال نمودی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردی
و اگر منیح برآمدی باز رجوع بخریطه نمودی و گفته اند مراد استقسام جزور است بر انصباء
معلومه یعنی شتران کشتندی و بازلام قسمت کردندی و ایشان ازلام بسیار بوده برای هر کاری

ربع

از نکاح دختران واختلاف در نسب وغیر آن ذلکم این استقسام فسق بیرون رفتن است از دایرهٔ
اسلام زیرا که افترا است بر خدای اگر بوده اورا بخوانند یا شرک اگر غیر اورا میگویند الیوم
امروز که روز جمعه است وروز عرفه یئس الذین کفروا نا امید شدند کافران من دینکم از ابطال
دین شما یا باز رجوع شما بدین ایشان فلا تخشوهم پس مترسید از فتنهٔ ایشان واخشون واز من
بترسید این آیت نماز دیگر روز جمعه در حجة الوداع فرود آمد وآنحضرت بر ناقه عضبا سوار بود وبعد از
نزول این آیت هشتاد ویک روز بزیست الیوم امروز اکملت لکم کامل گردانیدم برای شما دینکم
دین شما را که دیگر احکام او را رقم نسخ نخواهد بود واتممت علیکم وتمام کردم بر شما نعمتی نعمت خود را
که حج کنید این بی وحشت وهیچ مشرکی با شما حج نگذارد ورضیت واختیار کردم لکم الاسلام
برای شما اسلام را دینا دینی پاکیزه تر از همه دینها فمن اضطر پس هرکه بیچاره باشد فی مخمصة
در گرسنگی ونا یافت طعام وازین محرمات که مذکور شد بخورد غیر متجانف لاثم در حالتی که مایل
نباشد بسوی گناهی یعنی بتلذذ نخورد یا زیاده از سد رمق تناول کند فان الله غفور پس
خدای آمرزگار است مر او را درین گناه رحیم مهربان بود که باکل این مقدار رخصت داد آورده اند
که عدی حاتم وزید الخیل طای که پیغمبر است صلی الله علیه وسلم اورا زید الخیر نام نهاد بخدمت آن حضرت آمدند
گفتند یا رسول الله ما در جایی می باشیم که باستظهار سگان ومرغان شکاری مهمانداری میکنیم وسگهای
آل ذریح وال حویر بر جانوران دشتی میگیرند بعضی از آن جمله آنست که ما در می یابیم وبیش از آنکه
سگ هلاک کند ذبح میکنیم وبرخی آنست که تا رسیدن ما سگ تلف کرده است وحق سبحانه بود
مردار حرام است حکم این چگونه باشد آیت آمد که یسئلونک از تو میپرسند که از مطاعم ماذا
احل لهم چه چیز حلال کرده اند بر ایشان قل احل لکم الطیبات بگو حلال کرده شد بر شما اشتهای پاکیزه
که بنام خدا ذبح کرده باشد وما علمتم ودیگر حلال است شکار آنچه تعلیم داده اید من الجوارح
از شکار کنندگان خواه از سباع چون سگ ویوز وخواه از طیور چون چرغ وباز وجز آن مکلبین
در حالتی که شما مؤدب ومعلم این ایشان تعلمونهن می آموزید جانوران شکاری را مما علمکم الله
از آنچه خدای شما را آموخته است از طرق تادیب وآن چنانست که از پی شکار روند وقتی که خداوند
مر ایشان را بخواند او باز آیند وشکار را نگاه دارند واز وی نخورند فکلوا پس بخورید پاک
وحلال مما امسکن علیکم از آن چیزی که جانوران شکاری نگاه داشته اند برای شما ونخورده اند وبعضی
فقها در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند چه تادیب طیور تا این حد متعذر است واذکروا اسم الله
ویاد کنید نام خدای را علیه بر آن چیز که تعلیم داده اید در وقت ارسال او بجانب صید وگفته اند بسم الله
الله اکبر ضرور نباید گفت وبسم الله نیز کفایت است واتقوا الله وبترسید از خدای در تناول آنچه حرام

کرده است إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستی که خدای زود حسابست و از حلال و حرام سوال خواهد کرد
الْيَوْمَ یعنی در روز نزول آیت أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ حلال کرده شد شما را ذبایح بنام خدای وَطَعَامُ الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ وطعام آنها که ایشانرا کتاب داده اند یعنی یهود و نصاری از ذبایح وغیر آن حِلٌّ لَكُمْ
حلال است مر شما را وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وطعام شما نیز ایشانرا حلال است در دین ایشان چه شما ذبح
بنام خدای میکنید وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر حلال است بر شما زنان آزاد و پارسا مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ از زنانی که گرویده اند
و این بر سبیل اولویت است و اگر نه آنکه مؤمنه نیز حلالست وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر زنان پارسا مِنَ الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ از آنها که ایشانرا کتاب داده اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما و محصنات نزد امام شافعی رح
آزادانند پس امت کتابیه حرام باشد بمذهب او و نزد امام اعظم رض عفایف اند پس بقول او حرایر و اما
امت کتابیات مساوی باشند و همه را نکاح توان کرد إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ چون بدهید ایشانرا أُجُورَهُنَّ
مهرهای ایشان مُحْصِنِينَ در حالتی که شما بدان نکاح عفت و صلاح جوئید غَيْرَ مُسَافِحِينَ نه مجاهر باشید
بزنا وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ و نه فراگیرنده دوستان پنهانی وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ و هر که کافر شود بآنچه
ایمان بدان واجب باشد یا انکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ پس بدرستی
که باطل شد کردارهای او وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ و او در آن سرای مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکارانست
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ چون خواهید که برخیزید بنماز و شما محدث
باشید فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ پس بشوئید رویهای خود را از منبت شعر راس تا منتهای ذقن در طول
و میان دو نرمه گوش در عرض وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ و بشوئید دستهای خود را تا مرفقین و مرفق
مفصل ذراع و عضد است وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ و مسح کنید سرهای خود را امام مالک رض نظر
بظاهر آیت فرماید که تمام سر را مسح باید کرد و نزد امام اعظم رض مسح ربع سر فرضست و امام
شافعی میگوید آن مقدار که اسم بروی اطلاق توان کرد کافی است وَأَرْجُلَكُمْ و بشوئید پایهای
خود را إِلَى الْكَعْبَيْنِ تا آن دو استخوان برون آمده از دو جانب قدم بر مفصلی که میان ساق و قدم
است خفض وارجلکم بطریق جر جوار است همچنانکه و عذاب من رجز الیم و حفص بنصب خواند
عطف بر وجوهکم وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا و اگر باشید و جنابت رسیده فَاطَّهَّرُوا پس غسل کنید
وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى و اگر باشید بیماران و استعمال آب شما را مضر باشد أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا در سفر باشید
أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ از خلاجای یعنی محدث بود أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ
یا بسوده باشید زنانرا بمباشرت فاحشه فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب را بعد از طلب یا بیابان
آب و شما حایل باشد از دشمن و سبع که از آن هلاک نفس متیقن باشد و یا آب در چاه بود و آلت
استقا یافته نشود یا بفروشند بقیمت آن ندارید فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا پس قصد کنید بخاک

پاک

پاک وهر چیز پاک از جنس زمین بود الا خاکستر فَامْسَحُوا پس مسح کنید بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ رویها و
دستهای خود را مِنْهُ از آن خاک بدو ضربه یکی برای وجه و یکی برای ایدی مَا يُرِيدُ اللَّهُ نمی خواهد
خدای در آنچه فرض کرده از غسل و وضو و تیمم لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ تا بر شما تنگ فرا گیرد
وَلَٰكِنْ يُرِيدُ ولیکن میخواهد لِيُطَهِّرَكُمْ تا شما را پاک گرداند از احداث یا از گناه چه وضو کفارت
ذنوب است وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ و تا تمام گرداند نعمت خود را عَلَيْكُمْ بر شما بآنکه رخصت میکند شما را
در تیمم لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا باشد که شما شکر گویید بر نعمتهای او و صاحب بحر الحقایق فرموده که
معنی آیت بزبان اهل اشارت اینست که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنمازی
که معراج شماست در رجوع بمقام قرب پس رویهای خود را که بدان توجه بدنیا کرده اید بشویید
بآب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید از تمسک بعلایق دارین و تعلق بما فی الکونین
و مسح کنید سرها را یعنی بذل کنید نفسها را در راه حق و پایها را از طین طینت و قیام
با نانیت غسل دهید و اگر شما را جنابت رسیده است از التفات بغیر ما پس پاک سازید
نفسها را از معاصی و دلها را از رویت طاعات و اسرار را از ملاحظه اعیاد و ارواح را از
آرامش بغیر ما و سر السر را از لوث وجود که آلودگی از آن کثیف تر نیست مصراع وجودک ذنب لا یقاس
به ذنب ٭ بیت ٭ ای برین از وجود آلوده خود را پاک ساز ٭ کی طهارت سالک ره را نمازی میکند ٭
وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمت خدا را که انعام کرده عَلَيْكُمْ بر شما باسلام و شرایع آن وَمِيثَاقَهُ
و یاد آورید پیمان او را الَّذِي وَاثَقَكُمْ آنکه با شما پیمان بست بِهِ بآن یعنی عهدی که خدای
بسته است با شما در روز الست یا میثاقی که در لیلة العقبة با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بستید که بر سمع
و طاعت بیعت کردید إِذْ قُلْتُمْ چون گفتید سَمِعْنَا شنودیم قول ترا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا و گفته اند
مراد بیعت رضوانست که در تحت شجره واقع شد در عام حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت بمحل خود
خواهد شد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در فراموشی نعمت و شکستن پیمان او إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست بآنچه در سینها مخفی باشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان
كُونُوا قَوَّامِينَ باشید قیام کنندگان بحق لِلَّهِ برای خدای شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ گواهان براستی وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ
و بر آن ندارد شما را یعنی بندارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی از مشرکان عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا بر آنکه عدل نکنید
در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید اعْدِلُوا عدل کنید هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ که عدل نزدیکتر است
بپرهیزکاری و چون عدل با کفار بمرتبه تقوی اقربیت قیاس باید کرد که عدل با مؤمنان در چه
مقام خواهد بود نظم عدل کن زانکه در ولایت دل ٭ در پیغمبری زند عادل ٭ عدل مشاطه ایست
ملک آرای ٭ دین و دولت ز عدل ماند بجای ٭ وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در ظلم و ستمکاری إِنَّ اللَّهَ

خَبِيرٌ بود بيني كه خداي داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه ميكنيد از عدل وظلم وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده
كرده است خداي آنكساني كه ايمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعملهاي ستوده كردند وعده اينست
كه لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مرايشانراست آمرزش گناه وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ومزد بزرگ از فضل الله وَالَّذِينَ
كَفَرُوا وانانكه كافر شدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وتكذيب كردند قرانرا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن گروه
اصحاب دوزخ اند يعني مجاوران آورده اند كه حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم در غزوه غطفان بحرب
جمعي از محارب بني ثعلبه توجه نمود وايشان خبر يافته باسر كوهي كه دعثور باغورث نام
داشت بكوهها متحصن شدند ولشكر اسلام رسيدند در وقتي كه باران باريده بود حضرت
از لشكريان دورتر در پاي درختي تكيه زده بود وجامهاي تر بر درخت افكنده اعراب مشاهده كرده
مهتر خود را گفتند دريابكه محمد صلعم تنها در پاي آن درخت تكيه زده ويارانش ازو
دورند ودرين محل بر دست ميتوان يافت غورث با شمشيري كشيده بيامد وگفت من
يمنعك اليوم مني كيست كه ترا حمايت كند وشر مرا از تو كفايت كند حضرت فرمود كه الله تعالى
منع كند كه مانع وكافي اوست في الحال جبريل عم بر سينه غورث زد چنانچه شمشير از دستش
بيفتاد وسيد عالم صلعم از او برداشته بر سرش رفت وگفت من يمنعك مني آن مرد گفت هيچكس
ترا از من منع نتواند كرد پس بكلمه شهادت بگفت وپيش قوم باز رفته ايشانرا باسلام دعوت
كرد واين آيت فرود آمد كه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي گروه گرويدگان اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ياد
كنيد نعمت خدايرا كه بشما ارزاني فرموده إِذْ هَمَّ قَوْمٌ چون قصد كردند قومي يعني غورث وتابعانش
از أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ آنكه بگشايند بسوي شما أَيْدِيَهُمْ دستهاي خود را بقتل واهلاك
فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ پس خداي بازداشت دستهاي ايشانرا عَنْكُمْ از شما ومضرت ايشان از شما
بگردانيد وبعضي برانند كه نزول آيت در قصه بني نضيراست كه قصد آنحضرت كردند وقتي كه بجهاد
ايشان رفته بود جهت ديه عامريان وشرح اين قصه در سورة حشر خواهد آمد وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسيد
از كفران نعمتها وَعَلَى اللَّهِ وبر خداي فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ بايد كه توكل كنند مومنان كه رساننده
خيرها [illegible] از شر اوست وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ وهر اينه كه فرا گرفت خداي مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
در موافقت موسي عم ومحاربه با جباران وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ وبرانگيختيم از ايشان اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا
دوازده مهتر هريكي از سبطي تا تفتيش احوال قوم خود كنند با پايندان وفاي قوم شوند بدان
پيمان وصورت اين قصه بروجه اختصار چنانست كه حق سبحانه وعده داده بود موسي عم
ارض مقدسه يعني ايليا واريحا يا همه ولايت شام به بني اسرائيل ارزاني دارد واين مواضع دران
وقت مساكن جباران بود وايشان از عمالقه گفتندي مردمان بلند وتوانا بودند از بقيه قوم عاد

بجمن

چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر بنی اسرائیل را مستخلص شد فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید
که هزار بند دارد و موعود پدر شما ابراهیم است و جهاد کنید با جباران پس موسی ع دوازده نقیب
از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشند و با قوم خود تا نزدیک اریحا رفتند و نقبا را
بتجسس اخبار عمالقه فرستادند ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج یا
عاج بن عناق میگفتند درازی قد او سه هزار و سیصد و سی و سه گز بود و سه هزار سال عمر
داشت و باقی عادیان نیز قدهای بلند داشت و در بیشتر از هشتصد گز تا هشتاد
گز آورده پس بسا تنی ایشان را دید که یکی نیم از پوست انار ایشان میکشید نقبا باز گشته با یکدیگر
گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر شنوان دادیم ممکن است که خوف بر ایشان مستولی شود
و نافرمانی کرده بمصر باز گردند پس عهد کردند که اخبار ایشان را پنهان دارند و ایشان را بر جنگ این
قوم ترغیب نمایند پس بلشکرگاه آمده موسی ع و هارون ع را از حقیقت حال خبر دادند و ده نقیب بر دلی
کرده با قوم خود صفت جباران بر وجهی که دیده بودند در میان آوردند و دو نقیب که یوشع بن نون بود
از سبط یوسف و کالب بن یوفنا از سبط یهودا بر عهد و قرار خود بایستادند و غلغله در میان بنی اسرائیل
افتاد و اضطراب در ایشان پدید آمد که ما با این جباران چگونه جنگ کنیم وَقَالَ اللّٰهُ و گفت خدای
إِنِّي مَعَكُمْ من با شما ام بنصرت دادن شما بر دشمنان و دیگر گفت لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلٰوةَ بجای آرید
بپای دارید نماز را بشرایط آن وَآتَيْتُمُ الزَّكٰوةَ و بدهید زکوة را بارباب استحقاق وَآمَنْتُمْ
بِرُسُلِي و تصدیق کنید پیغمبران مرا وَعَزَّرْتُمُوهُمْ و تقویت کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان بجا آرید
چه امر ایشان امر خداست و التعظیم للرسل وَأَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ و وام دهید خدای را یعنی نفقه کنید در راه
او قَرْضًا حَسَنًا نفقه دادنی نیک لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ هر آینه در گذرانم از شما سَيِّئَاتِكُمْ گناهان شما را
وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ و در آرم شما را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که جاریست مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر درختان
آن جویها فَمَنْ كَفَرَ پس هر که کافر شد بَعْدَ ذٰلِكَ بعد از این شرط مؤکد مِنْكُمْ از شما فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه
گم کرده است سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست را بنی اسرائیل بر این عهد وفا نکردند و حق سبحانه فرمود
که فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ پس بشکستن ایشان پیمان خود را لَعَنَّاهُمْ براندیم ایشان را از رحمت
خود یا مسخ گردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ و گردانیدیم دلهای ایشان را
قَاسِيَةً سخت بمثابه که متاثر نشود از مشاهده آیات و استماع تخویفات يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ میگردانند
سخنان توریة را یا نعت حضرت رسالت ص عَنْ مَوَاضِعِهِ از جایگاه آن یعنی دیگر عبارت بجای صفت
پیغمبر وضع میکنند یا کلمات توریة را تاویل میسازند بتاویلات فاسد وَنَسُوا حَظًّا و ترک کردند بهره
تمام را مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ از آنچه پند داده شده بودند بدان در توریت از متابعت پیغمبر آخر الزمان

وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ و هميشه هستي تو که مطلع ميشوي عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِّنْهُمْ بر خيانتي از جهودان
إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ مگر اندکي از ايشان که خيانت نميکنند چون ابن سلام و اصحاب او فَاعْفُ عَنْهُمْ پس
درگذر از ايشان اگر توبه کنند و ايمان آرند وَاصْفَحْ و روي بگردان از ايذاء ايشان اگر کافر مانند جزيه
نمايند وگفته اند مطلق عفو و صفح بآية السيف منسوخ است إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بدرستي
که خداي دوست ميدارد نيکوکاران را وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا و از آنانکه گفتند إِنَّا نَصَارَىٰ بدرستي که ما
ترسايانيم خود را بجهت نصراني گفتند نسبت دادند بديه نصران يا ناصره که حضرت عيسي عم در ان مي
بوده يا آنکه گفتند نحن انصار الله و بهر تقدير از ايشان أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ گرفتيم پيمان ايشان
چنانچه از جهودان گرفته بوديم فَنَسُوا حَظًّا پس ايشان نيز ترک کردند بهره وافي مِّمَّا ذُكِّرُوا بِهِ
از انچه بدان پند داده شده بودند در انجيل از پيروي فارقليطا که احمد مرسل است عم فَأَغْرَيْنَا پس
برانگيختيم بشومي پيمان شکني بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ ميان ترسايان دشمني ظاهر وَالْبَغْضَاءَ
و بغضي نهان در دل إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخيز و آن چنانست که نصاري سه فرقه شده اند هر يکي يکي
و بعضي مفسران بر آنند که دشمني انگيختيم ميان يهود و ايشان وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ و زود باشد که
بياگاهاند و خبر دهد خداي ايشان را بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ بآنچه ايشان ميکنند و آن خبر دادن بجز
او مکافات خواهد يَا أَهْلَ الْكِتَابِ اي جهودان و ترسايان قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بدرستي که آمد
بشما فرستاده ما يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن ميگرداند براي شما كَثِيرًا بسياري مِّمَّا كُنتُمْ تُخْفُونَ از انچه
هستيد که از ان پنهان ميداريد مِنَ الْكِتَابِ از توريت چون نعت محمد صلي الله عليه وسلم و آيت رجم و از انجيل
چون بشارت عيسي باحمد عليهما السلام وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ و درميگذرد از بسياري مخفيات شما
و خبر نميدهد بآن چه هيچ مهمي ديني بدان وابسته نيست نقلست که يهودي با آنحضرت گفت که کدام
است آن کثير که از ان عفو کردي حضرت از و اعراض کرد دوم و سيم نوبت مبالغه کرد و حضرت
روي از وي بگردانيد و قصد يهودي آن بود که بنا قصه از وي ظاهر شود بترک عفو چون در جواب
خود سکوت جز اعراض چيزي مشاهده نکرد بصدق آنحضرت متيقن شد و في الحال ايمان آورد
قَدْ جَاءَكُم مِّنَ اللَّهِ بدرستي که آمد بشما از نزديک خداي نُورٌ روشنائي که دفع کننده ظلمت ضلالت است
وَكِتَابٌ مُّبِينٌ و کتابي روشن کننده و بجهود روشن گفته اند نور حضرت رسالتست و در
بحر الحقايق آورده که وجه تسميه آنحضرت بنور آنست که اول چيزي که حق سبحانه بنور کرم از ظلمت کتم
عدم بيرون آورد نور وي بود که اول ما خلق الله تعالي نوري بعد از ان عالم را براي ظهور نور وي
ظهور او موجود گردانيد و در نقد النصوص في شرح نقش الفصوص مذکور است که اصل منشا و
معاد و جمله خلايق حضرت حقيقة الحقايق است و آن حقيقت محمدي و نور احمدي است صلعم

[illegible]

که صورت حضرت احدیت احدی است جامع جمله کمالات الهی وکیانی و واضع میزان همه مراتب اعتد
ملکی وحیوانی وانسانی آنحضرتست عالم وها لبیان صور واجزای تفصیل او وادم وادیان
سخن برای تکمیل او والیه الارشاد بقوله صلی الله علیه وسلم انا سید ولد آدم وبقوله آدم ومن دونه تحت
لوائی مثنوی ای خواولاشد پدید از جیب غیب · بود نور جان او بی هیچ ریب · بعد ازان آن نور
مطلق زد علم · گشت عرش و کرسی ولوح وقلم · یک علم از نور پاکش عالم است · یک علم ذریت است
وادم است · نور او چون اصل موجودات بود · ذات او چون معطی هر ذات بود · واجب آمد دعوت
هر دو جهانش · دعوت ذرات بهر او نهانش · يَهْدِي بِهِ اللَّهُ راه می نماید خدا بدین نور
یا کتاب مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ آنرا که پیروی خشنودی او میکنند سُبُلَ السَّلَامِ بطلب راهها سلامت
از عذاب که آن راه حق است یا سبل دار السلام که طریق بهشتست وَيُخْرِجُهُمْ وبیرون می آرد
ایشانرا مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی کفر یا شک یا جهل إِلَى النُّورِ بروشنای ایمان یا یقین یا علم بِإِذْنِهِ
باراده وتوفیق خود وَيَهْدِيهِمْ وراه می نماید ایشانرا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براهی راست که نزدیکترین
راههاست بحق لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که کافر شدند آنانکه قَالُوا إِنَّ اللَّهَ گفتند بدرستی که
الله هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ او مسیح است پسر مریم قایل بدین قول از فرق نصاری یعقوبیه اند
وبطلان قول ایشان بهمین که میگویند پسر مریم خداست ظاهر است چه مادر مقدم است بر ولد حادث
وحادث الوهیت را نشاید ودیگر آنکه مادر اکبر است وولد اصغر وجه دور است که اصغر اله اکبر باشد
قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ بگو پس کیست که مالک باشد ومنع کند مِنَ اللَّهِ از ارادت خدای شَيْئًا چیزیرا
یعنی کسی مانع نتواند شد إِنْ أَرَادَ اگر خواهد أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ اگر هلاک کند عیسی بن مریم را
ومادر او را یعنی اگر خواهد خدا یعنی مسیح ومادر او را هلاک کند وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وآنها که بروی
زمین اند یعنی مسیح ومادر او مقهور اند قابل فنا چون سایر ممکنات وچنین کسی خدای را نشاید
وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ومر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه در میان
ایشان است يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند آنچه میخواهد قادر علی الاطلاق اوست بی اصل وماده می
آفریند چون آسمان و زمین وخلق میکند از ماده و اصل چنانچه ما بینهما و انشا میکند از اصل
که جنس نیست چون آدم از خاک و از اصلی که جنس است چون ولدین یا از مرد بی زن چون
حوا یا از زن بی مرد چون عیسی وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وخدای بر همه چیز تواناست وَقَالَتِ الْيَهُودُ
وَالنَّصَارَىٰ وگفتند جهودان وترسایان نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ ما پسران خدائیم او ما را چون پدر است در
مهربانی ورافت وما او را چون پسر در قرب منزلت ابراهیم نخعی فرموده که در توریت با ایشان خطاب
کرده که یا ابنای احباری ایشان خوانده اند که یا ابنای ابکاری ودر کلمات انجیل هست که میروم الی ابی وابیکم

ایشان چنین خواندند که یا ابنا الی و ابیکم "وَأَحِبَّاؤُهُ" و دیگر گفتند که ما دوست داران خداییم "قُلْ فَلِمَ
يُعَذِّبُكُمْ" بگو پس چرا عذاب میکند شما را "بِذُنُوبِكُمْ" بگناهان شما و آن عذاب در دنیا بقتل و اسیرست
و در آخرت بنص ایشان بدوزخ ایاما معدودات یعنی اگر شما پسر میبودید شما را عذاب نمیکرد زیرا که
پدر پسر را نخواهد و دوست نیز عذاب دوست روا نمی دارد یعنی شما نه پسرید و نه دوست "بَلْ
أَنْتُمْ بَشَرٌ" بلکه شما آدمیانید "مِمَّنْ خَلَقَ" از آنها که خدای آفرید است و همچو سایر بنی آدم بدید
و نیک پاداش خواهید یافت "يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ" می آمرزد خدای هر کرا میخواهد و آنها اهل ایمان اند
"وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ" و عذاب میکند هر کرا میخواهد و آنها مشرکانند "وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ"
و مر خدای راست پادشاهی آسمان و زمین و هر که و هر چه در آن و در این "وَمَا بَيْنَهُمَا" و آنچه میان اینها باشد
"وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ" و بسوی اوست بازگشت همه "يَا أَهْلَ الْكِتَابِ" ای یهود و نصاری "قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا"
بدرستی که آمد بشما فرستاده ما "يُبَيِّنُ لَكُمْ" روشن میکند برای شما راه حق را "عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِنَ
الرُّسُلِ" بر انقطاع از وحی و فتور از ارسال رسل "أَنْ تَقُولُوا" تا نگویید شما "مَا جَاءَنَا" نیامد بما "مِنْ بَشِيرٍ"
مژده دهنده "وَلَا نَذِيرٍ" و نه بیم کننده "فَقَدْ جَاءَكُمْ" پس آمد بشما "بَشِيرٌ" بشارت دهنده مؤمنان
بکرامت "وَنَذِيرٌ" و ترساننده کافران بعذاب قیامت "وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" و خدای بر همه چیز قادر است
اگر خواهد رسولان پی در پی فرستد چنانچه در مدت هزار و هفتصد سال که میان موسی و عیسی
علیهما السلام بود هزار پیغمبر فرستاد و اگر خواهد فترت و انقطاع بارسال رسل راه دهد چنانچه
در مدت ششصد سال که میان عیسی و محمد بود چهار پیغمبر فرستاد سه از بنی اسرائیل و خالد بن سنان از عرب
و درین آیت منت می نهد بر بندگان که در وقتی که آثار وحی مندرس و اخبار رسالت منقطع بود بر شما
پیغمبر بشیر و نذیر فرستادم بیت تاریک بد ظلمت باطل همه جهان عالم ز رای روشن او نور حق گرفت
"وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ" و یاد کن چون گفت موسی علیه السلام "لِقَوْمِهِ" مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند "يَا قَوْمِ
اذْكُرُوا" ای گروه بیاد کنید "نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ" نعمت خدای که فایض است بر شما "إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ" چون گردانید
در میان شما بعضی را پیغمبر تا شما را راه نمایند و هیچ امت آنمقدار نبی مبعوث نبوده که در بنی اسرائیل
"وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا" و گردانید شما را پادشاهان یعنی ملوک فرعونیان بودید حالا مالک نفس خود اید
یا منازل شما وسیع است و در و آب جاری هست چون منازل ملوک "وَآتَاكُمْ" و بداد شما را من و سلوی
و سایه ابر و شکافتن بحر "مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا" آنچه نداد کسی را "مِنَ الْعَالَمِينَ" از عالمیان زمان شما
"يَا قَوْمِ" ای گروه "ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ" در آیید بزمینی پاک کرده شده که ولایت شام است یا طور و حوالی
آنها یا فلسطین و بعضی از اردن و اصح آنست که اریحا و ایلیا که حالا زمین بیت المقدس است
"الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ" آن زمینی که خدای نوشته است در لوح محفوظ که مسکن شما باشد بشرط جهاد با جبا

و چون ایشان

و چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند بسخن نقبای خود و میگفتند اگر ما را سرکرده باشد بمصر باز گردیم پس موسی علیه السلام گفت
و لا ترتدوا علی ادبارکم و باز مگردید بهمان راه که آمده اید فتنقلبوا خاسرین که اگر چنین کنید باز گردید
زیان زدگان در دنیا از ثواب جهاد و در آخرت از لقاء رب العباد قالوا یا موسی ایشان گفتند ای موسی
ان فیها بدرستی که در ارض مقدسه قوما جبارین گروهی اند متغلب و با قوت و شوکت که مقاومت با ایشان
میسر نیست و انا لن ندخلها و ما در نمی آییم بدان زمین جهت جنگ حتی یخرجوا منها تا وقتی که بیرون آیند
ایشان فان یخرجوا منها پس اگر بیرون آیند از آنجای جنگ و ولایت را تسلیم ما کنند فانا داخلون
پس ما در آیندگانیم بدان قال رجلان گفتند دو مرد من الذین یخافون از آنانکه میترسیدند از خدای انعم
الله علیهما که انعام کرد خدای بر ایشان بایمان و ثبات بعهد و پیمان و ایشان یوشع و کالب بودند که با بنی
اسرائیل گفتند که ادخلوا علیهم الباب در آیید بر جباران از باب قریه ایشان ناگهان و بر ایشان
راه گذر تنگ کنید و بصحرا رها مکنید فاذا دخلتموه پس چون در آیید از آن در برین وجه که گفته شد
فانکم غالبون پس بدرستی که شما غالب آیید زیرا که ایشان جسمی چند اند بی دل و ترسانند و
حاصل این سخن بالهام الهی دانسته بودند یا باخبار موسی علیه السلام و علی الله فتوکلوا و بر خدای توکل کنید
درین حرب ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان مر وعده حق را قالوا یا موسی گفتند ای
موسی انا لن ندخلها ابدا بدرستی که ما هرگز در نمی آییم بدین ولایت ما داموا فیها مادام که ایشان بدین
باشند و تو و کس را تصدیق نمیکنی و سخن ده کس را باور نمیداری فاذهب انت پس برو تو و ربک
و پروردگار تو فقاتلا پس جنگ کنید انا هاهنا قاعدون بدرستی که ما اینجا نشسته ایم درین سخن خوار
داشت کردند خدا و رسول را و گفته اند مراد از رب هارون بوده و رب بمعنی سید است پس هارون را
از بزرگتر بود سید گفتند و کلام قاتلا مؤید این قول قال رب انی گفت موسی ای پروردگار من لا املک
الا نفسی من مالک نیستم مگر نفس خود را و اخی و برادر خود را فافرق بیننا پس جدایی افکن میان ما و بین
القوم الفاسقین و میان این گروه بیرون رفتگان از دایره فرمان قال گفت خدای فانها بدرستی که
ارض مقدسه محرمة علیهم حرام است بر ایشان نه در آیند در آن و نه مالک شوند بر آن بسبب نافرمانی
اربعین سنة چهل سال یتیهون فی الارض سرگردان و متحیر میروند در زمین تیه که شش فرسخ
است پس قوم موسی چهل سال در آن مقدار زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شام
رفتندی و شب همانجا بودندی که بامداد از آنجا رحلت کرده بودند قول آنست که بعد از چهل سال موسی علیه السلام
بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند اریحا بگشاد و من نبی آنجا بود و اصح آنست که موسی و هارون
در تیه وفات کردند و اغلب در تیه مردند و اولاد ایشان جوانان توانا رسیدند و خدا یوشع را
پیغمبری داد و ایشان با وی بیعت کردند و یوشع عزم برفت و ولایت ایلیا و اریحا بگرفت و بسیار جباران

بر ایشان اخت در اخبار آمده که موسی علیه السلام بر قوم دعا گفت و حکم شد که چهل سال سرگردان باشند موسی از آن
پشیمان شد و حق سبحانه باوی خطاب کرد که چون حکم کردیم بتحیر و سرگشتگی ایشان فلا تأس
اندوهناک مباش علی القوم الفاسقین بر گروه فاسقان و در تبیان گفته که خطاب بحضرت پیغمبر
میفرماید یعنی که قوم موسی مدتی سرگشته شدند تو بریشان اندوه مخور که بسبب فسق و نافرمانی
نفرین موسی علیه السلام بودند واتل علیهم و بخوان بر اهل کتاب نبأ ابنی آدم خبر دو پسر آدم را که
او بودند قابیل و هابیل بالحق خواندنی براستی و راستی و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که
بطنی پسر و دختری آورد و چون بزرگ میشدند آدم جاریه یک بطن را بغلام بطن دیگر میداد انگ
زاده اقلیما نام داشت و در غایت حسن بود و توام هابیل را لیوذا میگفتند و او چنان جمالی
پس آدم لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را بهابیل قابیل ازین حکم ابا نمود گفت خواهر من اجمل است
در رحم بوده اولیتر اولی است آدم عم فرمود که صلاح برین جمله صدور یافته مراد دین حق اختیار
نداشت و گفت تو هابیل را بیش از من دوست میداری للرحم این خوب روی تراست بدو میدهی
فرمود که اگر سخن مرا باور نمیکنی هر یک از شما قربان کنید تا بنگرم میتوانید قربانی هر که مقبول گر
از آن او باشد حق سبحانه ازین خبر داد اذ قربا چون قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یک
قربانا قرب جستنی بقربانی خود هابیل گوسفند دار بود بره فربه که بغایت دوست میداشت
بر سر کوه بنهاد و نیت کرد که اگر قربان من مقبول گردد ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود د
ضعیف و کم دانه بیاورد و در همان موضع بنهاد و با خود گفت اگر این قربانی قبول شود و اگر نه
دست از خواهر خود باز ندارم فتقبل من احدهما پس قبول کرده شد یکی از ایشان که هابیل
بود که آتشی سفید بیدود از آسمان فرود آمد و گوسفند او را بخورد و لم یتقبل من الآخر
نشد از دیگری که قابیل بود آتش از قربانی او درگذشت و بخوردن آن ملتفت نگشت قابیل
خشم باشتعال در آمد و دود حسد دیده بصیرت او را تیره کرد قال گفت مر هابیل را لاقتلنک
بخدای که ترا بکشم برای آنکه قربان تو مقبول شد و از آن من مردود قال گفت هابیل انما یتقبل الله
نیست که قبول میکند خدای من المتقین از پرهیزکاران که در قربان نیت خود را خالص
لئن بسطت اگر بگشای و دراز کنی الی یدک بسوی من دست خود را لتقتلنی
تا بکشی مرا ما انا بباسط من باری نیستم دراز کننده بیدی الیک دست خود را بسوی تو لاقتلک
بکشم انی اخاف الله من میترسم از خدای رب العالمین که پروردگار عالمیانست با آنکه
قوت و با شوکت تر بود اما تسلیم شد مر قتل را از ترس خدای پس گفت انی ارید من میخواهم
آنکه باز گردی تو باثمی بعقوبت گناه در قتل من و اثمک و بپاداش گناه تو که آن سبب رد قربان

نصف

وما وحی کردیم اِلیٰ مُوسیٰ بسوی موسی علیه السلام اَنْ اَلْقِ عَصَاکَ که بیفکن عصای خود را پس موسی عصا بیفکند
اژدهای شد دهان گشاده فَاِذَا هِیَ پس آنگاه اژدها شده بود عصا تَلْقَفُ فرو میبرد مَا یَأْفِکُونَ آنچه تزویر
کردند بسحر بخلق مینمودند و آن جمله خروار رسن و چوب بود راوی گوید که چون جمله رسنهای ایشان فرو
برده بنظاره گنان اقرب ومردم بگریختند وخلقی عظیم دران انبوهی هلاک گشتند پس موسی دست او را بگرفت
همان عصا شد وحق سبحانه آن حبال وعصی را معدوم گردانید فَوَقَعَ الْحَقُّ پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسی
وَبَطَلَ وزایل شد مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ آنچه بودند که عمل میکردند از سحر وجادوهای باطل پس گفتند که کو این سحر بودی
بایستی که جادوهای ما را باطل نکردی فَغُلِبُوا پس مغلوب شدند جادویان هُنَالِکَ آنجا که موسی غالب
شد یا فرعون وقوم او مغلوب ومنکوب گشتند وَانْقَلَبُوا وباز گشتند از آن موضع صَاغِرِینَ خوار شدگان
ونا امیدان وبی مرادان وَاُلْقِیَ السَّحَرَةُ وافکنده شدند جادوان بروهای خود سَاجِدِینَ سجده کنندگان
مر خدای را قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم بِرَبِّ الْعَالَمِینَ بپروردگار عالمیان فرعون گفت بدین پروردگار
مرا میخواهید ایشان گفتند نه که باشی رب العالمین رَبِّ مُوسیٰ وَهَارُونَ پروردگار موسی وهارون است
قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون با جادوان ءَاٰمَنْتُمْ بِهِ آیا ایمان آوردید بموسی وبتصدیق نمودید او را قَبْلَ اَنْ آذَنَ
لَکُمْ پیش از آنکه دستوری دهم مر شما را دران اِنَّ هٰذَا بدرستی که این عمل لَمَکْرٌ هر آینه تدبیر حیلی است که شما
مَکَرْتُمُوهُ ساخته اید او را فِی الْمَدِینَةِ در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده گاه یعنی شما با موسی مواضعه کرده اید
واین حیله ساخته لِتُخْرِجُوا مِنْهَا تا بیرون کنید ازین شهر اَهْلَهَا اهل او را که قبطیانند واین ملک شما را
وبنی اسرائیل را خالص شود فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید نتیجه این مکر که داده اید این تهدیدی بود
بمجمل آنکه تفصیل کرد وگفت لَاُقَطِّعَنَّ هر آینه ببرم اَیْدِیَکُمْ دستهای راست شما وَاَرْجُلَکُمْ وپایهای چپ شما را
مِنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر از هر شقی عضوی ثُمَّ لَاُصَلِّبَنَّکُمْ اَجْمَعِینَ پس بر دار کشم همه شما را برای تفضیح
شما وعبرت گرفتن دیگران قَالُوا گفتند جادوان که ما از مرگ چه ترسانی ووعید کشتن چه دهی که ما بکی
مشتاق تریم از تشنه بآب زلال که بسبب موت اِنَّا بدرستی که ما اِلیٰ رَبِّنَا بسوی پروردگار خود مُنْقَلِبُونَ
باز گردندگانیم پس چه اکراهست از بازگشتیم وفی المثنوی المعنوی نظم جانهای بسته اندر آب وگل چون رهند
از آب وگل باشاد دل ، در هوای عشق حق رقصان شوند ، همچو قرص بدر بی نقصان شوند ، چون نقاب
تن برفت از روی روح ، از لقای دوست دارد صد فتوح ، میزند جان در جهان آبگون ، نعره یا لیت قومی
یعلمون وَمَا تَنْقِمُ وتو که فرعونی منکر نمیشوی مِنَّا از ما وعیب نمیکنی ما را اِلَّا اَنْ آمَنَّا مگر آنکه بگرویدیم بِآیَاتِ
رَبِّنَا بنشانهای قدرت آفریدگار ما لَمَّا جَاءَتْنَا آنگاه که آمد ونشان کردیم بر دست موسی پس روی از فرعون
بگردانیدند بسوی حق شده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما اَفْرِغْ عَلَیْنَا بریز بر ما وافاضت کن صَبْرًا شکیبایی
در بین بلا تا جزع نکنیم وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِینَ وبمیران ما را مسلمان ثابت قدم بر ایمان وَقَالَ الْمَلَأُ وگفتند مهتران

من قوم فرعون از گروه ملازمان فرعون اتذر موسى وقومه آيا ميگذاري ودست باز ميداري موسى وقوم اورا ليفسدوا
في الارض تا تباهي كنند در زمين مصر ومردم را بر تو متغير گردانند ويذرك در پرستش ترا بگذارند وآلهتك وانبادت
معبودان وخدايان تو دست باز دارند گفته اند فرعون خلق را پرستش خود ميفرمود وخود پرستنده كواكب بود
واصح آنست كه او بصورت خود بتان ساخته بود وهر يك قوم را بتي داده بود كه اين را بپرستيد تا شمارا بمن نزديك
گرداند واز اين سبب ميگفت انا ربكم الاعلى يعني خدايان خود تو اند ومن خداي بزرگترم القصه اعيان
در
تخشاه فرعون او الحاح يعني در ترغيب كردند بر قتل موسى وقوم او وفرعون دانست كه او بر قتل موسى عم قا
نيست قال گفت سنقتل ابناءهم زود باشد كه بكشيم پسران ايشانرا چنانچه پيش از اين ميكرديم تا
نسل ايشان منقطع گردد ونستحيي نساءهم وزنده بگذاريم دختران ايشانرا تا خدمت ما كنند وانا فوقهم
وما بر ايشان قاهرون غالبانيم وايشان مقهور حكم ما اند چون قصه بسمع بني اسرائيل رسيد مضطرب شدند
بطريق استغاثه روي بموسى عم آوردند وبعد از اضطراب ايشان قال موسى لقومه گفت موسى مر
گروه خود را استعينوا بالله ياري خواهيد از خداي واصبروا وصبر كنيد بر رنج با شما كنند ان الارض لله
بدرستي كه زمين از خداي است يورثها ميراث ميدهد آنرا من يشاء هر كرا بخواهد من عباده از بندگان خود درين
سخن وعده هلاك قبطيانست ووراثت ولايت ايشان بتصرف بني اسرائيل والعاقبة وعاقبت نيكو يا ظفر
يا نصرت يا بهشت للمتقين مر پرهيزگارانراست بني اسرائيل اين كنايت را كه مشتمل بر بشارت ايشان بود
دريافتند وبان اعلان شكايت فزودند قالوا گفتند اوذينا مارا مي رنجانيدند يعني قبطيان مارا ايذا ميكر
من قبل ان تاتينا پيش از آنكه تو بيايي از مدين يعني از روز مارا خدمت خود ميفرمايند وتمام روز ديگر از او ميگرف
ومن بعد ما جئتنا وابنا ميكشتند مارا پس از آنكه تو بيامدي وتمام روز كار ما را كار ميفرمايند يا پيش از اين
ابناء مارا ميكشتند وحال نيز ميخواهند كه بهمان اشتغال كنند قال گفت موسى عليه السلام از روي نصيح
عسى ربكم شايد پروردگار شما وعسى براي اطماع است يعني طمع ميدارم از خداي ان يهلك عدوكم
كه هلاك كند دشمن شمارا كه فرعون است با قوم او ويستخلفكم وخليفه گرداند شمارا بعد از هلاك ايشا
في الارض در زمين مصر يا در ارض مقدسه فينظر پس بنگرد خداي كه بوقت رحمت وراحت ودولت كيف
تعملون چگونه عمل ميكنيد وچه چيز بجاي مي آريد از كفران وشكر وطاعت ومعصيت تا شمارا بدان جزا دهد اگر خير
بعد از وعده هلاك دشمنان مقدمات آنرا بيان ميكند ولقد اخذنا وهرآينه ما گرفتيم آل فرعون تبع وحشم
بالسنين بقحط وتنگي وخشك سالي ونقص من الثمرات وبنقصان بعضي از ميوهاي ايشان لعلهم
يذكرون تا باشد كه ايشان پند گيرند واز كفر باز ايستند ايشان متنبه نشدند فاذا جاءتهم الحسنة وچون آمد
بديشان نيكوي از فراخي وارزاني قالوا لنا هذه ميگفتند براي ماست اين نيكوي وما مستحق آنيم وان
تصبهم واگر رسيدي بديشان سيئة بدي چون قحط وبلا تطيروا فال بد ميگرفتند بموسى ومن معه بمو

وانكم بلوي ميرسد

وآنانکه باوی بودند از مومنان و میگفتند این رنج و محنت بشامت ایشان بما میرسد الا بدانید انما طائرهم
جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان عند الله نزدیک خداست و آن اعمال بد ایشانست که کرام الکاتبین نوشته حاضر
بوده اند و شامت آن عملها در ایشان رسیده ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند که هر چه بدیشان
میرسد از نکال و اهوال بواسطه شومی اعمال است وقالوا و گفتند فرعونیان موسی را علیه السلام مهما تأتنا
هرگاه بیاری با ما چیزی که بیاری به من آیة از نشانه که نمی توانست که معجزه نیست مثل قحط و نقص و امثال آن
لتسحرنا بها تا سحر کنی ما را بآن فما نحن پس نیستیم ما لک بمؤمنین ترا از گروندگان و باوردارندگان
چون قبطیان بنهایت انکار رسیدند فارسلنا پس فرستادیم علیهم الطوفان بر ایشان طوفان و آن
چیزی باشد که طواف کند بر اماکن و فرا گیرد همه را چون باران و سیل والجراد و فرستادیم ملخ پرنده والقمل و ملخ
پیاده یا کنه یا سوسه که در گندم و حبوب افتد والضفادع و غوک والدم و خون آیات مفصلات در حالتی که
این اشیا آیتهای قدرت بودند از یکدیگر جدا شده یعنی مدت میان هر دو آیت یکماه بود و استداد هر آیتی یکهفته
فاستکبروا پس ایشان گردن کشی کردند از فرمان برداری وکانوا و بودند قوما مجرمین گروه مجرم یعنی
معاند در کفر که با وجود تظاهر آیات و تتابع آن ایمان نیاوردند ولما وقع و هرگاه که واقع شد و فرود آمد
علیهم الرجز بر فرعونیان عذابی از اینها که مذکور شد قالوا گفتند از روی تضرع یا موسی ادع لنا ای موسی
بخوان برای ما ربک پروردگار خود را بما عهد عندک بانچه عهد کرده است وان عهد نزدیک تست یعنی خدای
تو با تو وعده کرده که چون او را بخوانی اجابت کند لئن کشفت اگر باز بری و زایل کردانی عنا الرجز از ما
این عذاب را لنؤمنن لک هر اینه ما ایمان آریم و تصدیق کنیم لک ترا ولنرسلن و هر اینه بفرستیم معک بنی
اسرائیل با تو بنی اسرائیل را تا هر جا خواهی ببری فلما کشفنا پس آن وقت که ما ببردیم بدعای موسی ع‌م
و دفع کردیم عنهم الرجز از ایشان آن عذاب را و تاخیر کردیم الی اجل تا مدتی از زمان که هم
بالغوه ایشان رسندگان اند بدان تا معذب کردند دران اذا هم ینکثون پس ایشان عهد را میشکنند
در تفاسیر آورده که در هفت شبانروز باران بارید و بظلمت ابرهای متراکم در آمدند و آب بخانه قبطیان
در آمد و مردان و زنان برپای استادند و کودکان را بر بلندیها نشاندند و هر قبطی که در خانه بنشستی غرق
شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود قطره آب بدان خانها در نیامدی القصه
بتنگ آمده رجوع بفرعون کردند و از وی نا امید شده روی بموسی ع‌م آوردند که از خدای خود درخواه تا این
عذاب دفع کند و ما ایمان آریم چون اهل آن طوفان بدعای موسی ع‌م مندفع شد و آب از روی زمین برفت
مزروعات ایشان ظاهر گشت بمثابه نیکو که هرگز ندیده بودند باز کفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند حق سبحانه
ملخ سواره بر ایشان گماشت تا اکثر زروعات ایشان را بخورد و دیگر باره پناه بموسی ع‌م آوردند و سوگند خوردند
که اگر این بلا منکشف گردد بخدای تو بگرویم حضرت موسی ع‌م بصحرا بیرون آمد و بعصای خود اشارت بمشرق و مغرب کرد

طوفان

ملخ پیاده

ملخ

جمیع ملخها بدان دو طرف متفرق شدند ایشان دیدند که منی ازین زروعات مانده گفتند این ما را بحصول ما را
بس است وتصدیق نکردند حق تعالی ملخ باد بفرستاد تا انچه ازین زرع باقی مانده بود بخوردند ودیگر بار التجا بکلیم الله
کرده آغاز تضرع نمودند بشرط ایمان آن عذاب نیز آخر شد گفتند ای موسی مار امحقق گشته که تو در فن سحر از جمله
ماهری دیگر باره حق تعالی لشکر بزغ را فرستاد تا بجامه خواب ایشان در می آمدند ودر دیگهای ایشان می افتاد
وچون کسی سخن گفتی بدهن وی در آمدندی باز تضرع نموده وشرط کرده این بلا دفع شد دیگر باره باسر تمرد
وعناد رفتند وحق تعالی آب نیل را خون کرد این همین که سبطی میخورد آب صافی بود وهمین که قبطی میل
میکرد خون آب میشد واگر از یک طرف خوردندی بنسبت هر یک همین حال واقع بودی اینجا نیز عهد کردند
وبعد از کشف بلا شرط متابعت بجای نیاوردند **فَانْتَقَمْنَا** پس انصاف ستدیم واراده انتقام کردیم **مِنْهُمْ**
از ایشان **فَأَغْرَقْنَاهُمْ** پس غرقه ساختیم ایشانرا **فِي الْيَمِّ** در دریای قلزم بنزدیک مصر **بِأَنَّهُمْ** بسبب آنکه ایشان
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بدروغ داشتند آیات قدرت ما را **وَكَانُوا عَنْهَا** وبودند از تأمل در ان **غَافِلِينَ** بیخبران
وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ ومیراث دادیم قوم را **الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ** آنکه بودند ضعیف وزبون کرفته شده بدست
فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل را که بدست قبطیان درمانده بودند بعد از اهلاک فرعونیان واتباع او میراث
دادیم **مَشَارِقَ الْأَرْضِ** جهات شرقی از زمین شام **وَمَغَارِبَهَا** وجهات غربی از ان زمین **الَّتِي بَارَكْنَا** آن
زمینی که برکت پیدا کردیم **فِيهَا** در ان بارزانی وبسیاری محصولات یا باقدام انبیاء عظام علی نبینا وعلیهم
الصلوة والسلام **وَتَمَّتْ** وتمام شد وبوفا رسید **كَلِمَتُ رَبِّكَ** وعده پروردگار تو **الْحُسْنَى** وعده نیکو **عَلَى**
بَنِي إِسْرَائِيلَ برای بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا وتسخیر دیار ایشان **بِمَا صَبَرُوا** ووفای این وعده
بسبب آن بود که صبر کردند بر شدائد ومکاید **وَدَمَّرْنَا** وخراب کردیم **مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ** انچه بود که ساخته
وراست کرده بود فرعون **وَقَوْمُهُ** وگروه او از کوشکها وحصارها ومنزلهای نیکو **وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ** وانچه
بودند که برافراشته بودند از بناها چون صرح هامان **وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ** وبگذرانیدیم بنی اسرائیل را
الْبَحْرَ از دریا بسلامت **فَأَتَوْا** پس بیامدند وبگذشتند **عَلَى قَوْمٍ** بر گروهی از قبیله لخم که در ولایت رقه **يَعْكُفُونَ**
اقامت میکردند **عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ** بر پرستش بتان که مر ایشانرا بود چون بنی اسرائیل قوم را مجاور شکل دیدند
قَالُوا گفتند **يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا** ای موسی بساز برای ما **إِلَٰهًا** خدای یعنی تمثالی بساز که او را پرستیم **كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ**
چنانچه ایشانرا خدایان هست که میپرستند **قَالَ إِنَّكُمْ** موسی گفت بدرستی که شما هستید **قَوْمٌ تَجْهَلُونَ**
گروهی نادانی میکنید وجهل میورزید در دین که توهم جواز عبادت خدا دارید **إِنَّ هَٰؤُلَاءِ** بدرستی که این گروه
پرستان **مُتَبَّرٌ** هلاک شده اند **مَا هُمْ فِيهِ** انچه ایشان در انند یعنی خدای دین وآئین ایشانرا در هم
خواهد شکست وبتان ایشان بر دست ما پاره خواهند گشت **وَبَاطِلٌ** وزایل ومضمحل است **مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**
انچه هستند ایشان که میکنند عبادت اصنام **قَالَ** گفت موسی عم **أَغَيْرَ اللَّهِ** آیا جز خدای **أَبْغِيكُمْ إِلَٰهًا** طلب

براي شما بعبودي وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ و حال آنكه او فضل داد شما را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالميان زمان شما و بانبيا نيز تخصيص فرمود

وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ و ياد كنيد چون برهانيديم شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از تبعه فرعون يَسُومُونَكُمْ ميچشانيدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ

بجهت انقطاع نسل شما وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنده ميگذاشتند زنان شما را بجهت خدمتكاري و بندگي خود

وَفِي ذَٰلِكُمْ و در اين رهانيدن بَلَاءٌ نعمتي بود يا در آن عذاب محنتي بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ. از پروردگار

شما محنتي بزرگ آورده اند كه موسي عم وعده كرده بود بني اسرائيل را كه بعد از هلاك فرعون كتابي بيارم بشما از

نزديك حق تعالى كه هرچه شما را بايد در آن ببينيد و مفصل باشد پس چون از دريا نجات يافتند و فرعون غرق شد

طلب آن كتاب نمودند و موسي عم از خداي درخواست كه آن كتاب بدو فرستد حكم شد كه سي روز روزه بدار

پس از آن بطور آي تا با تو سخن گويم موسي عم سي روز روزه داشت و روز سي يكم بطور توجه نمود و كراهت

داشت از آنكه با حق سبحانه گويد و از دهن او بوي روزه آيد پس براي دفع آن بچيزي مسواك كرد و ملايكه گفتند ما

از تو بوي مشك ميشنيديم از آن مسواك دفع كردي حق سبحانه فرمود تا جبران را ده روز ديگر روزه دارد

جنانچه ميفرمايد وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ و وعده داده بوديم موسي را براي دادن كتابي ثَلَاثِينَ لَيْلَةً سي شبانروز

از ذي القعده چون سال بحساب شهور عرب برويت هلال است و آن بشب مرعي ميشود تاريخ را بشب تقييد

كرد وَأَتْمَمْنَاهَا و تمام كرديم آن سي را بِعَشْرٍ بده ديگر از ذي الحجه فَتَمَّ پس تمام شد مِيقَاتُ رَبِّهِ وقت

پروردگار او مقرر نموده بود أَرْبَعِينَ لَيْلَةً چهل شبانروز وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسي لِأَخِيهِ هَارُونَ

برادر خود هارون را كه من بطلب كتاب بجانب طور سينا ميروم اخْلُفْنِي تو خليفه من باش فِي قَوْمِي در ميان قوم

وَأَصْلِحْ و بصلاح آر هر كاري را كه شايسته اصلاح باشد از امور ايشان وَلَا تَتَّبِعْ و پيروي مكن سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ تباه كاران را

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ و آنهنگام كه آمد موسي لِمِيقَاتِنَا بوقتي كه ما مقرر و معين كرده بوديم وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن گفت با وي

پروردگار وي يعني بشنوانيد او را كلام خود بي واسطه در تبيان آورده كه چون حق سبحانه و تعالى خواست كه با موسي عم

سخن گويد بوجود تا هفت فرسخ گرداگرد طور ظلمت فرو گرفت و چون موسي عم قدم در ظلمت نهاد شيطان را از وي بازداشتند

و ملكين كاتبين را از وي دور كردند و آسمانرا بنظر وي در آوردند ملايكه را ديد در هوا ايستاده و عرش عظيم بروي

ظاهر گشت پس حق سبحانه با وي سخن گفت در تيسير آورده كه او را بيست و چهار هزار كلمه بشنوانيد و بروايتي هفصد

هزار و هفت نود و چهار هزار است و در كشاف گفته كه حق تعالى چهل شبانروز با موسي عم سخن گفت چون موسي

عليه السلام سخن حق شنيده و از جام كلام بي ملام رباني جرعه شوق محبت بچشيد فراموش كرد كه او در دنياست

خيال بست كه در فردوس اعلاست و چون جنت جاي مشاهده لقاست قَالَ گفت موسي عم رَبِّ أَرِنِي

اي پروردگار من بنماي مرا نفس خود يعني مرا تمكين ساز از رويت خود تا ببينم ترا أَنْظُرْ إِلَيْكَ نظر كنم بسوي تو

قَالَ گفت خداي لَنْ تَرَانِي نتواني ديد مرا در دنيا چه حكم ازلي بر آن وجه واقع شده كه هيچ بشري در دنيا بمن نظر

كند بيره و در مدارك آورده كه بعين فاني كه در دنيست بلكه جمال باقي بديده باقي مشاهده بايد كرد و آن ديده در بهشت خواهد

بر آنکه طلب موسی علیه السلام رؤیت را دلیل جواز رؤیتست چه اگر رؤیت محال بودی موسی علیه السلام این سؤال نکردی پس طلب مستحیل
از انبیا روا نیست صاحب کشف الاسرار گفته که مقام موسی علیه السلام دران ساعت که خطاب لن ترانی شنید عالی تر بود
وقتی که گفت ارنی زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود وان وقت در قید مراد خود قایم بمراد حق بودن وآن وقت
در قید مراد خود قایم بمراد حق بودن کامل تر است از قیام بمراد خود. بیت لن ترانی میرسد از طور موسی را جواب
هم از آن از دوست این سر بسته کردن شتاب اگرچه زخم لن ترانی رسید فی الحال مرهم راحت فرستاد که تو بضعف
بشریت طاقت دیدار نداری از آن گفتم که لن ترانی وَلَكِنِ انْظُرْ ولیکن نگاه کن إِلَى الْجَبَلِ بکوهی که از بلند ترین
جبال ولایت مدین است و قوت تحمل او از تو بیشتر است فَإِنِ اسْتَقَرَّ پس اگر این کوه قرار گیرد و ثابت ماند
مَكَانَهُ در جای خود هنگام تجلی بر و فَسَوْفَ تَرَانِي پس زود باشد که تو نیز به بینی مرا و طاقت دیدار من داشته باشی
و اگر کوه را طاقت دیدار نباشد تو هم در دنیا از تمنای این کار درگذر پس آن هنگام که تجلی کرد فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ پروردگار موسی
یعنی ظاهر کرد مانند الی نور خود یا از نور عرش بمقدار سوفار سوزنی لِلْجَبَلِ برای آن کوه بعد از آنکه حیات و علم
و رؤیت در وی آفریده بود تا نور حق سبحنه را دید در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحنه
نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر کرد دران ساعت هر دیوانه که بروی زمین بود
بهوش آمد و هر بیماری که سر بالین مرض داشت شفا یافت و همه زمین رقم سرسبزی پذیرفت و آبهای شور
بعذوبت و حلاوت متصف گشت بتان بروی در افتادند و نیران مجوس فرو مرد بسبب آن تجلی جَعَلَهُ
گردانید خدای مر آن کوه را دَكًّا ریزه ریزه در تبیان نقل میکند که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و شش
کوه دیگر ازو جدا شد سه کوه که احد است و ورقان و رضوان بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حرا است
بمکه وَخَرَّ مُوسَى و بیفتاد موسی علیه السلام صَعِقًا بیهوش از هول انچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه واز
عشیه خمیس یوم عرفه تا عشیه روز جمعه بیهوش ماند فَلَمَّا أَفَاقَ پس آن وقت که بهوش آمد قَالَ سُبْحَانَكَ گفت
تنزیه میکنم ترا از وجه نالایق حضرت تست یا پاک میدانم ترا از آنکه موی بستوی در دنیا تُبْتُ إِلَيْكَ باز گشتم بسوی
تو از اقدام بر سؤالی که بغیر اذن تو باشد وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ و من اول گرویدگانم بعظمت و جلال تو که هیچ
بشری را در دنیا طاقت دیدن تو نیست بیت ای زنگ لمعه تو کوه بصد پاره شود چه عجب مشت گلی عاجز
بیچاره شود عجب سری هست که کوه بدان عظمت دیدن ارنداشت و دل انسان با عجز و لکن ینظر الی قلوبکم طاقت
آن نظر هست نکته درین آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بوده وآن تجلی بر دل بنظر رحمت اوست آن نظر کوه را
ویران ساخت واین نظر دل را معمور میسازد بیت دل پذیرفت انچه کوهش بر نیافت دل بر آنست انچه عرش
اندر نیافت پس حق سبحنه بجهت تسلی دل موسی علیه السلام و تدارک الم که از حرمان مقصود یافته بود قَالَ يَا مُوسَى
گفت ای موسی اگر ترا منع کردم از رؤیت بجهت صلاح حال و بقای تو اند و هناک ساختن إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ بدرستی
که من ترا برگزیدم عَلَى النَّاسِ بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان که در زمان تو موجودند بِرِسَالَاتِي به پیغامهای من که بخلق رسانی

وَبِكَلَامِي و دیگری را اختصاص دادم یعنی گفتن من با تو بی واسطه فَخُذْ پس فرا گیر مَا آتَيْتُكَ آنچه عطا کردم ترا از امر
و نهی و بدان عمل کن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ و باش از شکر گویندگان بر این عطا وَكَتَبْنَا و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم
که کتابت کرد یا جبرئیل را گفتیم که بقلم ذکر و مداد نهر النور نوشت لَهُ برای موسی ع م فِي الْأَلْوَاحِ در لوحها که هفت یا ده
یا ده ذرع بوده و در زاد المسیر ده آورده و این موافق قول اهل کتابست و طول هر لوحی دوازده یا ده
ذرع بوده و لوح از یاقوت احمر بوده یا از چوب سدر بهشت یا از سنگ سخت که ارقام در وی کنده بودند چون نقش
مهر نگین و اصح آنست که از زمرد سبز بوده و بر وی نوشته بودند مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که در باب دین محتاج الیه
باشد مَوْعِظَةً پندی وَتَفْصِيلًا و بیان کردنی لِكُلِّ شَيْءٍ مر هر چیزی را از اوامر و نواهی فَخُذْهَا پس گفتیم موسی را
که فرا گیر الواح را بِقُوَّةٍ بجد تمام و عزم درست وَأْمُرْ و بفرمای قَوْمَكَ گروه خود را بالتصدیق عزیمت يَأْخُذُوا
فرا گیرند بِأَحْسَنِهَا نیکوترین آنچه در الواح است گفته اند احسن یعنی حسن است و مکتوبات الواح همه حسن بود
قولی آنست که احسن عزایم بوده و حسن رخصتها یعنی بفرمای تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت و در زاد المسیر
مذکور است که احسن جمع است بین الفرایض و النوافل سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دَارَ الْفَاسِقِينَ
سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان که دوزخ است یا شما را بولایت شام در آرم و منازل قرون ماضیه که از دایره
فرمان من بیرون رفته بودند بشما نمایم یا بنمایم شما را آستانه فرعون و قبطیان در مصر همه خراب شده و از خداوند
خالی مانده تا عبرت گیرید بدان نظم چشم عبرت بین جراد قصر شاهان نگر * تا جسان از حادثات دور گردون
شد خراب * پرده داری میکند بر طاق کسری عنکبوت * چغد نوبت میزند بر قلعه افراسیاب سَأَصْرِفُ
زود باشد که بگردانم عَنْ آيَاتِيَ از قبول آیتهای من که قرآنست یا از فهم دلایل قدرت که در آفاق و انفس ودیعت نهاده ام
الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ آنان که تکبر میکنند فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق یعنی مهر بر دلهای متکبران نهم
تا فهم معنی آن نکنند از ذو النون مصری قدس سره منقولست که خدای نمیخواهد که گنج سازد دلهای مدعیان باطل
بکنون حکمتهای قرآنی لاجرم از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کرد بیت حیف است چنین گنج
در آن ویرانه * حکمت نکند فهم یقین دیوانه * وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند این سرکشان كُلَّ آيَةٍ هر نشانی که بنمایم
بر صدق نبوت محمد صلی الله علیه وسلم یعنی معجزات آنحضرت یا بدانند هر پیغامی که فرستیم لَا يُؤْمِنُوا بِهَا نگروند
بدان از جهت ستیزه و عناد وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند این سرکشان سَبِيلَ الرُّشْدِ راه راست و طریق هدایت
لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا آنرا راه نگیرند یعنی متابعت نکنند وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند سَبِيلَ الْغَيِّ راه بیراهی و گمراهی
يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا آنرا راه گیرند و پیروی کنند ذَٰلِكَ این گردانیدن دلهای ایشان از فهم آیات بِأَنَّهُمْ بسبب
آنست که ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ شمردند سخنان ما را وَكَانُوا و بودند عَنْهَا از نظر در آن و اعتبار بدان
غَافِلِينَ ناآگاهان و بیخبران گفته اند مراد غفلت و اعراض و عناد است نه غفلت سهو و جهل یعنی میل نکنند
و تصدیق نمی کردند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را که قرآنست یا دلایل قدرت وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ

و به روغ شمرند و بدان سرای آخرت را حَبِطَتْ باطل شد و تباه گشت اَعْمَالُهُمْ عملهای که درین جهان کردند هَلْ
يُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند یعنی نشوند اِلَّا مَا كَانُوا مگر جزای آنچه بودند که در دنیا يَعْمَلُونَ عمل میکردند وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى
و فرا گرفتند قوم موسی یعنی بساخت سامری و متابعان او مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی علیه السلام بطور مِنْ حُلِيِّهِمْ
از پیرایهای ایشان که از قبطیان عاریت گرفته بودند عِجْلًا گوساله یعنی بهیئت گوساله جَسَدًا بدنی بی روح لَهُ خُوَارٌ
مر او را آوازی چون آواز گاو آورده اند که بنو اسرائیل شبی که از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از
حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما رو بیمها دادیم و بدان اشتغال نماییم و هر یک از دوستان خود
که در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت بستدند و بعد از عبور بدریا و غرق شدن قبطیان آن
حلیها در دست ایشان مانده بود چون موسی علیه السلام عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هارون علیه السلام آمد و گفت
این پیرایهای عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده است بخرند و بفروشند و تصرف در آن بر ایشان حرام
است زیرا که در آن زمان مال غنایم حلال نبود پس بفرمان هارون علیه السلام بر بود تا تمام آن را جمع کردند و سامری گفت
تو اینها را بامانت نگاه دار سامری پیرایهای زر و نقره را در تنور آورد و او زرگری ماهر بود همه را بگداخت
در قالب ریخت و شخصی بهیئت گوساله بساخت اما بدنی بود بی روح پس بحیله کرد که آن را آوازی بر آمد
چون آواز گاو و آورده اند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل را علیه السلام دیده بود بر اسبی سوار و از
زیر سم اسپش قبضه خاک برگرفته بالخود میداشت همین که شکل گوساله از قالب بیرون آمد قدری خاک
در دهنش ریخت خدای آن گوساله را زنده گردانید و بیاد آمد ابن عباس رض میفرماید که چون آواز گوساله
بگوش جمعی از بنی اسرائیل بسجده درافتادند اَلَمْ يَرَوْا آیا نمیدیدند و ندانستند آنرا اَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ آنکه
گوساله با ایشان سخن نگوید و از وی نفی نکند وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا و نه بنماید ایشان را راهی که بجای رسند اِتَّخَذُوهُ
فرا گرفتند او را بخدای وَكَانُوا ظَالِمِينَ و بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضعش در لطایف
قشیری رحمه الله مذکور است که هر دو رست بیان امتی که مصنوع خود را پرستند و بیان امتی که عبادت
صانع خود کنند بیت ای آنکه تو ساختی سازد کارت سازنده تست در دو عالم یارت وَلَمَّا سُقِطَ فِي اَيْدِيهِمْ
که افکنده شد ندامت و پشیمانی در دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را همچون یافتن کسی
که چیزی بدست خود دارد و این لفظ در کلام عرب کنایتست از پشیمانی حاصل معنی آنکه چون پشیمان شدند
عبده عجل از عبادت او وَرَاَوْا اَنَّهُمْ و دیدند که ایشان قَدْ ضَلُّوا بتحقیق گمراه شدند قَالُوا گفتند از
روی ندامت لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا اگر رحمت نکند بر ما رَبُّنَا پروردگار ما بقبول توبه ما وَيَغْفِرْ لَنَا و نیامرزد ما را
لَنَكُونَنَّ بجد که باشیم مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران و هلاک شدگان وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى و آنهنگام که بازگشت
موسی علیه السلام از طور اِلَى قَوْمِهِ بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمگین بغایت اَسِفًا اندوهناک یا جزع کننده آورده اند که
موسی علیه السلام در محل رجعت این قصه خبر یافت و اصح آنست که حق سبحانه ویرا اخبار کرده بود در طور و او خشمناک

۱۲۱ الجزو السته عشر

یا الله ودر تمام بیان قوم آمد واز غایت غضب قَالَ گفت بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي بد نیابت کردید از من مرا مِنْ بَعْدِي از پس رفتن
من أَعَجِلْتُمْ ایا تعجیل کردید وپیشی گرفتید بعبادت عجل أَمْرَ رَبِّكُمْ بر فرمان پروردگار خود وصبر نکردید تا من
بیایم وحکم خدای بشما رسانم وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وبیفگند موسی علیه السلام لوحها را که احکام الهی بران نوشته بود واز غضب
نیز برای خدا کرد در بیان آمده که الواح را بیفکند اما زود از دست بنهاد چنانچه کسی چیزی از دست بیفکند وچون
براند که الواح را بیفکند وشکسته شد وشش سبع وهو جز بران مکتوب بود باسمان بردند وآن تفاصیل اشیا بود
ویک سبع ماند که هدی ورحمت بود پس موسی علیه السلام پرداخت بمعاتبه یا قوم الواح را بیفگند وَأَخَذَ وبگرفت بِرَأْسِ أَخِيهِ موسی
سر برادر خود را یعنی هارون را علیه السلام يَجُرُّهُ إِلَيْهِ بطرف خود میکشید او را بطریق معاتبه نه از روی اهانت
که آن موسی علیه السلام آن بود که هارون علیه السلام در منع ایشان تقصیر نموده قَالَ ابْنَ أُمَّ گفت هارون ای پسر
مادر من اگرچه ایشان برادر پدری بودند اما جهت ترفیق قلب موسی علیه السلام مادر را یاد کرده پس گفت إِنَّ الْقَوْمَ
اسْتَضْعَفُونِي تقصیری نکرده ام اما بدرستی که قوم مرا بیچاره دیدند وتنها یافته زبون گرفتند وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي
ونزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری مبالغه در منع ایشان فَلَا تُشْمِتْ پس شادمان مگردان بِيَ الْأَعْدَاءَ بمن دشمنان را
وچنان مکن که آرزوی ایشان حاصل شود از اهانت من وَلَا تَجْعَلْنِي ومدار مرا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با گروه ظالمان
یعنی مرا در عداد گوساله پرستان مشمار قَالَ گفت موسی علیه السلام بعد از استماع این سخن رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من
بیامرز مرا درین عمل که با برادر بزرگتر کردم یا در انکه الواح را خود بیفکندم وَلِأَخِي وبیامرز برادر مرا اگر تقصیری کرده
باشد در منع ظلم وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ ودر آر ما را در بخشایش خود وگفته اند در پناه عصمت خود در دنیا ودر ریاض
جنت خود در آخرت وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وتو بهترین بخشایندگانی چه بخشش همه از بخشایش تست و
بخشایش مجموع از نظر بخشش تست نظم تو بر اهل سخا انعام کردی که بر بیچارگان انعام کردند بهر جا جوی
از رحمت روانست ز دریاهای جودت وام کردند إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه از روی جهالت اتَّخَذُوا الْعِجْلَ
فرا گرفتند گوساله را بخدای سَيَنَالُهُمْ زود باشد که برسد ایشان را غَضَبٌ خشمی مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان
وآن خشم همان بود که حق تعالی امر کرد که بکشند یکدیگر را وَذِلَّةٌ ودیگر برسد ایشان را خواری فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی
دنیا که آن جزیه است یا جلا از دیار ایشان وَكَذَلِكَ وهمچنین پاداش دادیم گوساله پرستان را نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ
جزا میدهیم دروغ گویان و مبتدعان را وَالَّذِينَ وآنانکه عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ کردند بدیها از کبائر وصغائر یا شرک آوردند
ثُمَّ تَابُوا پس باز گشتند بخدای مِنْ بَعْدِهَا پس از وقوع آن عملها وَآمَنُوا وبگرویدند یعنی تصدیق کردند خدای
بیگانگی ورسول را به پیغمبری واگر مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی آمنوا آنست که تصدیق کردند انکه خدای
تعالی توبه گناهکاران قبول میکند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است
مر گناهان ایشان را رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان بقبول توبه از ایشان وَلَمَّا سَكَتَ وچون خاموش شد یعنی ساکت گشت
عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ از موسی خشم او وتشبیه کرده غضب را که حامل موسی بود بران فعل بکسی که آمر باشد بچیزی

ویران آغاز کند و از سکون او و سکوت بغیر زبود یا آنکه غضب دلالت میکند بر آنچه در نفس خشم گیرنده است برای
مغضوب علیه پس گویا که آن بمنزلهٔ نطق است و سکون آن بمثابهٔ سکوت القصه چون خشم موسی علیه السلام فرو
نشست اَخَذَ الْاَلْوَاحَ فرا گرفت بقیهٔ الواح را که بیفکنده بود وَفِي نُسْخَتِهَا و در آنچه مکتوب بود در آن هُدًى راه نمودن
بود از گمراهی وَرَحْمَةٌ و بخشایش یعنی پاک شدن از گناه لِلَّذِينَ هُمْ برای آنکسانی که ایشان لِرَبِّهِمْ مر عقاب
پروردگار خود را يَرْهَبُونَ ترسکاری میکنند یعنی از عذاب خدای میترسند آورده اند که از حضرت عزت
شانه خطاب رسید بموسی علیه السلام که جمعی از اخیار بنی اسرائیل را با خود بطور برد تا از عبادت عجل اعتذار
کنند موسی علیه السلام با قوم گفت و قبول کردند وَاخْتَارَ مُوسَى و برگزید موسی علیه السلام قَوْمَهُ از قوم خود سَبْعِينَ
رَجُلًا هفتاد مرد لِمِيقَاتِنَا از برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم و قولی آنست که طایفه از بنی
اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نکرده و آنچه در الواح است کلام موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی
قومی از بزرگان اولاد یعقوب را با خود بیار تا کلام من بشنوند و بران گواه باشند موسی هفتاد تن را با خود
برد و چون بطور رسیدند ابری پدید آمد میان موسی و ایشان حایل شد و موسی علیه السلام بپرده غمام درآمد و
احبار قوم بسجده درافتادند و حق سبحانه با موسی علیه السلام سخن گفت و امر و نهی و وعد و وعید فرمود پس چون
ابر منکشف گشت موسی علیه السلام بیرون آمد فرمود که شنیدید کلام پروردگار را گفتند کلامی شنیدیم اما متکلم معلوم
نبود ما وقتی ایمان آریم که خدای را آشکارا ببینیم مقارن این سخن صاعقه پدید آمد و همه را بسوخت موسی علیه السلام
مضطرب شده آغاز نیاز کرد جناب حق سبحانه خبر میدهد فَلَمَّا اَخَذَتْهُمُ پس آنهنگام که بگرفت آن هفتاد تن را
الرَّجْفَةُ صاعقه و بسوختند و قولی آنست که فرا گرفت ایشان را از هیبت و هم از هول آن بمردند و گفته اند لرزه
براندام ایشان افتاد بمثابه که مفاصل و اوصال ایشان بانقطاع نزدیک رسید موسی علیه السلام بترسید که بمیرند و او نزد
بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم گردد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من لَوْ شِئْتَ اگر میخواستی اَهْلَكْتَهُمْ هلاک میکردی
ایشان را مِنْ قَبْلُ پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم وَاِيَّايَ و مرا نیز هلاک میکردی در عین المعانی آورده که ایشان را
هلاک میکردی بعبادت عجل و مرا بقتل قبطی اَتُهْلِكُنَا آیا هلاک میکنی ما را بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ بسبب آنچه کرده اند بی
خردان مِنَّا از قوم ما یعنی بعبادت عجل یا جرأت این قوم در طلب رویت اِنْ هِيَ نیست این کار از ایشان
اِلَّا فِتْنَتُكَ مگر آزمایش و ابتلای تو مر بندگان را یعنی ایشان را کلام خود شنوانیدی تا طمع در رویت کردند و از
گوساله آواز پدید ساختی تا روی بوی آوردند و در کتاب فصل الخطاب قدس روح جامعه مذکور است
حق سبحانه موسی را علیه السلام در مقام بسط بداشت تا بکمال حال انس رسید از روی دلال بدین جرأت اقدام فرمود
دلال در مرتبهٔ محبوبیه است چنانچه در قوت القلوب فرموده که و من ادلال المحبین من المستأنسین مناجات
برخ العبد الاسود الی قوله یضحکنی کل یوم ثلث دفعات و حضرت مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشق
ترک ادب نیست عین ادبست نظم گفت کوی عاشقان در کار رب جوشش عشق است نه ترک ادب هر کجا

از حلم

ازجام حق یکی جرعه نوش · بی ادب ماند در وی عقل و هوش · و هم از مقام بسطست این سخن موسی علیه السلام
که تُضِلُّ گمراه میگردانی بِهَا بدان فتنه و ابتلا مَنْ تَشَاءُ هرکرا میخواهی که گمراه شود وَتَهْدِي و راه مینمایی هم بدان
مَنْ تَشَاءُ هرکرا خواهی که راه یابد أَنْتَ وَلِيُّنَا توی یار ما و متولی کار ما فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را وَارْحَمْنَا و ببخشا
بر ما وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ و تو بهترین آمرزندگانی وَاكْتُبْ لَنَا و بنویس برای ما یعنی ثابت کن یا اعطا
ده ما را فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةً نیکویی که قبول توبه است و یا توفیق طاعت یا روزی حلال
وَفِي الْآخِرَةِ در آن سرای [illegible] هم نیکویی ده ما را که مغفرتست یا جنت یا سعادت رویت إِنَّا هُدْنَا بدرستی
که ما باز گشتیم إِلَيْكَ بسوی تو قَالَ گفت خدای عَذَابِي عذاب من از صفت او آنست که أُصِيبُ بِهِ میرسانم او را
مَنْ أَشَاءُ بهرکه میخواهم یعنی گناهکاران وَرَحْمَتِي و رحمت من از صفت او آنست که وَسِعَتْ رسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهمه
چیزی یعنی شاملست در دنیا مومن و کافر را بدادن جان و رسانیدن روزی و گفته اند رحمت تعاطف
رحمت
است که حق تعالی بخلق ارزانی داشته تا بدان بر یکدیگر مهربانی ورزند یا رحمت توبه است که علی العموم در
بر همه گشوده و همه را باتصاف بدین رحمت دعوت فرموده که وتوبوا الی الله جمیعا و نزد محققان رحمت دو نوع
یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه و امتنانیه گویند و آن رحمت است هر چیز را فرا رسیده چنانچه فرموده و رحمتی
وسعت کل شیء و نتیجه او عطا داده است بی سابقه سوال سایل و وسیله حاجت محتاج یا ثبوت استحقاق
معطی له بوجهی از وجوه کما اشار الیه فی المثنوی نظم ای بداده رایگان صد چشم و گوش · بی ز رشوت بخش
کرده عقل و هوش · در عدم ما مستحقان کی بدیم · که برین جان و برین دانش رسیم · ما نبودیم و تقاضا ما نبود ·
لطف تو ناگفته ما میشنود · دوم وجوبیه که مقید نیز خوانند و آن هم از رحمت ذاتیه فایض شده و استحقاق بند
گان رحمت را هم نتیجه رحمت امتنانیه است چنانچه قبل از سابقه خدمت و رابطه دعوت استحقاق
وجود ارزانی فرموده بعد از فیض وجود استعداد استفاده و قابلیت استفاضه داد و رحمت وجوبیه را
مقید جهت آن گویند که مقید است بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرموده فَسَأَكْتُبُهَا پس زود باشد که
ثابت سازم این رحمت را لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ برای آنانکه پرهیز کنند از شرک وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و بدهند زکوة
مفروضه را وَالَّذِينَ هُمْ و برای آنانکه ایشان بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ بآیات منزله ما یؤمنون میگروند قتاده رحمه الله
گوید که یهود و نصاری تمنای این رحمت نموده گفتند ما بآیات ایمان دادیم و زکوة مال ادا میکنیم پس برای
ما ثابت خواهد بود حق سبحانه رشته امید ایشان را منقطع ساخته این رحمت را برین امت تخصیص داد
و فرموده که متقیان و مومنان که رحمت برای ایشان مینویسم الَّذِينَ آنانند که از روی صدق يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ
پیروی میکنند فرستاده را که صفت او ست النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ پیغمبر نا نویسنده و ناخواننده و وصف آنحضرت
بدین صفت تنبیه است بر آنکه کمال علم او با وجود امیه یکی از معجزات او میتواند بود نظم نگار من که بمکتب
نرفت خط ننوشت · بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد · در بحر الحقایق فرموده که عرب اصل و منشا را ام

کویند چنانکه مکه را ام القری کویند که مبداء ومنشاء همه شهرهاست و دیهها ولوح را ام الکتاب خوانند
که اصل همه کتب است پس حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم باصل منسوب ساخته تا دانند که اصل موجودات
واول همه مکونات اوست وبکته لولاک لما خلقت الافلاک موید این معنی است پس تو اصل وجود آمدی از
نخست دیکر هر چه موجود شد همه فرع تست الذی آن پیغمبری که یجدونه می یابند اسم وصفت او را مکتوبا
نوشته عندهم نزدیک ایشان فی التوراة در توریت آنجا که میکوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر
ویلبس الشملة تا آخر والانجیل ودر انجیل آنجا که از قول عیسی علیه السلام میفرماید انی ذاهب الی ربی وربکم والفار
قلیطا جاء تا آخر یامرهم میفرماید این پیغمبر ایشانرا که بر واو بیند بالمعروف بر نیکوئی که توحید است
وینهاهم وباز میدارد ایشانرا عن المنکر از منکری که شرک است وکفته اند معروف مکارم اخلاق است یا انصاف ومنکر
مساوی اخلاق است یا قطع رحم یا عدم انصاف ویحل لهم وحلال میکرداند برایشان الطیبات مطعومات
پاکیزه را که بر اهل جاهلیت حرام کرده بودند چون بحیره وسائبه وجز آن یا مستلذات که بر یهود
چون شحوم ویحرم وحرام میسازد علیهم الخبائث بر ایشان خبیثها پلید را چون مردار وخون ولحم
خنزیر یا مالهای ناوجه چون ربوا ورشوت ویضع ووضع میکند یعنی تخفیف میکند اصرهم از ایشان
بارکران ایشان یعنی سبک میکرداند بر ایشان خود اوضاع شرع را کوشنده مراد این چیزهاست که در شریعت
موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل الزام کرده بوده اند چون قطع عضوی که کناه از وصادر شود قطع آن مقداری از جا
که نجاست بدو رسد وجز آن والاغلال ودیکر سبک میکند وبر میدارد از ایشان غلها وبندها التی
انکه بوقت موسی علیه السلام کانت علیهم بود برایشان وآن قتل نفس بوده است در توبه وقصاص بی عفو
ودیت واحراق غنیمت وغیر آن فالذین امنوا پس آنکسانی که بکرویده اند به بدین پیغمبر امی از بنی اسرائیل
وعزروه وتعظیم کردند او را ونصروه ویاری دادند او را بر دشمنان واتبعوا وپیروی کردند النور الذی
آن نوری را که انزل معه فرو فرستاده اند یا نبوة او مراد است وکفته اند لفظ معه دلالت بر بقای
قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است وبا او باقی خواهد بود بخلاف الواح که با موسی علیه السلام فرود آمد
واکثر از آن باز باسمان بردند ونکته در آنکه قرآن را نور کفت بغایت روشن است چه امور دینیه ودنیاوی
مفصل
است وهویدا اولئک آن کروه که ایمان آوردند وتعظیم ونصرت ومتابعت کردند هم المفلحون ایشان
رستکاران اند از عذاب وفایز برحمت وثواب قل بکوای محمد صلی الله علیه وسلم بر سبیل عموم یا ایها الناس ای همه
ادمیان
انی رسول الله بدرستی که من فرستاده خدایم الیکم جمیعا بهمه شما نه ببعضی چنانچه رسل دیکر بودند الذی
آن خدای که بتحقیق له مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها وزمینها وتدبیر وتصرف
در ان لا اله هیچ معبودی مستحق عبادت نیست الا هو مکر او یحیی ویمیت زنده میکند ومی میراند فامنوا
فامنوا بالله پس ایمان آرید بخدای که صفت او شنودید ورسوله وبکروید بفرستاده او النبی الامی الذی

پیغمبری را الذی یؤمن آن پیغمبری که میگرود بالله بوحدانیت خدای وکلماته و بسخنان از کتاب او و بر انبیا
واتبعوه و پیروی کنید این پیغمبر را و فرمان برداری نمایید لعلکم تهتدون شاید که راه راست یابید
ومن قوم موسی و از قوم موسی علیه السلام امة گروهی هستند که ایشان یهدون راه مینمایند خلق را
بالحق بسبب حقی که با ایشان است وبه و بحق و راستی یعدلون عدل میکنند در میان خلق گفته اند مراد
ازین امت عبدالله سلام و اصحاب وی اند رضی الله عنهم و اشهر آنست که بعد از وفات موسی علیه السلام در فوت خلیفه
وی یوشع علیه السلام هرج و مرج در میان بنی اسرائیل پدید آمد بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی اشتغال نمودند
گروهی از ایشان بنیاد تمام از حضرت ملک علام درخواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدائی افکنند
حق سبحانه راهی در زیر زمین گشاده کرد تا این و ایشان بدان راه در آمدند از ماورای بار چین بیرون آمدند
و آنجا منازل ساختند ساکن شدند و پیغمبر ما علیه السلام شب معراج ایشان را دیده بود و ده سوره از قرآن
بر ایشان خواند و ایشان بوی ایمان آوردند و حالا مسلمانانند و بقبله ما نماز میگذارند و زکوة مال میدهند
و نماز جمعه بپای میدارند و این آیه در صفت ایشان است پس حق سبحانه از احبار قوم موسی علیه السلام اخبار
میفرماید و میگوید وقطعناهم و جدا کردیم قوم موسی را و گردانیدیم اثنتی عشرة دوازده اسباطا بدل است
از اثنتی عشرة یعنی ساختیم قوم را سبط سبط و سبط ولد ولد را گویند اجمالا فرزندان یعقوب بند
امما گروه گروه بدل است از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امت امت هر سبطی امتی واوحینا الی موسی
و وحی کردیم بسوی موسی علیه السلام اذ استسقیه چون آب خواستند قومه گروه او از وی در تیه بنی اسرائیل چون
در تیه جفا سرگردان شدند و از حرارت آفتاب متاذی شدند تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی علیه السلام طلب آب
نمودند و وحی کرد خدای تعالی بموسی ان اضرب آنکه بزن بعصاک الحجر بعصای خود آن سنگ را که چون
بر تیه در آمدی با تو بسخن در آمد و گفت مرا بردار که ترا بکار آیم و تو برداشتی و حالا در توبره داری پس موسی
علیه السلام عصا بر آن سنگ زد فانبجست پس شکافته شد و گشاده گشت منه از آن سنگ اثنتا عشرة عینا
دوازده چشمه بعدد اسباط قد علم بدرستی که دانستند کل اناس همه آدمیان از هر سبطی مشربهم آبشخور
خود را و با آبشخور غیر خود میل نکردند وظللنا و سایه بان ساختیم علیهم الغمام بر ایشان ابر را تا از
حرارت آفتاب متاذی نشوند وانزلنا و فرستادیم علیهم المن بر ایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین
والسلوی و مرغی مشابه بسمانی و گفتیم کلوا بخورید من طیبات از پاکیزها ما رزقناکم آنچیزی که بخشیدیم
روزی دادیم شما را و ذخیره مکنید ایشان را پس ایشان خلاف کرده از من و سلوی ذخیره نهادند و فاسد
گشت وما ظلمونا و ستم نکردند بر ما داران ذخیره کردن ولکن کانوا و لیکن بودند که از نافرمانی انفسهم
بر نفسهای خود یظلمون ستم میکردند واذ قیل لهم و یاد کن چون گفته شد مر بنی اسرائیل را بعد از محاربه
جباران و ظفر بر ایشان اسکنوا ساکن شوید هذه القریة در این دیه یعنی اریحا یا ایلیا و کلوا منها و بخورید

رَغَدًا شما از بی بیوها و حبوبات آن حَيْثُ شِئْتُمْ از هر جا که خواهید وَقُولُوا حِطَّةٌ و بگوئید درخواست ما حطه است یعنی
وضع کن گناهان ما را وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آئید از در دهاء این دیه سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان باشید یا سجده
شکر کنان از تواضع نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم شما را خَطَايَاكُمْ گناهان شما را سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ زود باشد که افزون
کردانیم جزای نیکوکاران را یعنی زیاده دهیم ایشان را ثواب و درجات فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس تبدیل و تغییر
دادند آنانکه ستم کردند بر خود مِنْهُمْ از بنی اسرائیل قَوْلًا سخنی مأمور به را غَيْرَ الَّذِي بغیر آنکه قِيلَ لَهُمْ گفته شده بود
مر ایشان را یعنی بدل حطه گفتند حنطة فيها شعير و این از روی استهزا بود فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمْ
بر تغییر دهندگان رِجْزًا عذابی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ * بسبب آنچه بودند
که ستم کردند یعنی لفظی را در غیر موضع او وضع نمودند وَسْئَلْهُمْ و بپرس ای محمد صلی الله علیه وسلم یهود را عَنِ الْقَرْيَةِ از خبر دیه
و واقعه آن الَّتِي كَانَتْ آن دیهی که بود حَاضِرَةَ الْبَحْرِ نزدیک دریا و آن دیه ایلیا بوده است میان مدین و طور
بر ساحل بحر طبریه و گفته‌اند نام آن قریه مقنا بوده در میان مدین و عینونا و بر هر تقدیر اهل این دیه متشرع بشریعت
توریة بوده‌اند و از جمله فرایض بر ایشان تعظیم سبت بوده که در آن روز صید ماهی نکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند
ایشان خلاف امر خدای کرده بر زبان حضرت داود علیه السلام ملعون گشته و مسخ شدند و حق سبحانه جهت اظهار
افعال ذمیمه یهود با حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه خطاب می‌فرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل دیه
إِذْ يَعْدُونَ چون در گذشتند از حد امر الهی و تجاوز کردند از تعظیم که مأمور به بودند بدان فِي السَّبْتِ در روز شنبه
که آن ترک صید سمک بود ایشان خلاف کردند إِذْ تَأْتِيهِمْ چون می آمدند بدیشان حِيتَانُهُمْ ماهیان ایشان
يَوْمَ سَبْتِهِمْ روز شنبه ایشان یعنی روزی که در آن روز منهی بود شکار ماهی ماهیان شنبه می آمدند شُرَّعًا ظاهر
شده بر روی آب و سرها برداشته وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ و روزی که بسبب عمل نمیکردند یعنی بتعظیم آن روز مأمور
نبودند چون یکشنبه و باقی ایام لَا تَأْتِيهِمْ نمی آمدند بدیشان ماهیان و این ابتلای بود از حضرت عزت
مر ایشان را که روز شنبه آنقدر ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب و بازی کردند و چون شنبه گذشتی برفتندی
تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُمْ همچنان بیازماییم ایشان را یعنی معامله آزمایندگان کنیم بِمَا
كَانُوا يَفْسُقُونَ بآنچه هستند که از سر جهل بیرون میروند از دایره چون اهل ایله روز شنبه ماهی بسیار دیدندی
و صید کردن مشکل بود و صبر کردن دشوار متردد گشتند و بانواع حیل و تدابیر تمسک جستند در طلب چاره آن کار
و بعد آخر الامر رای ایشان بر آن قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها بدان بردند و روز شنبه که زمان
ظهور ماهیان بود ایشان بدان حوضها راندندی و دامها در پیش راه نصب کردندی تا ماهیان آنجا ماندی
در روز یکشنبه بگرفتندی چند نوبت این عمل کردند تا عذاب ظاهر نشد دلیر شدند از سر تعظیم سبت بگذشتند
و اهل آن دیه سه گروه شدند قومی مباشر این فعل بودند و گروهی ایشان را نهی میکردند و جمعی نه نهی کردند و نه ملهی
گرفتند و ایشان زجر ناهید را نیز ملامت میکردند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَإِذْ قَالَتْ و یاد کن ای اهل کتاب

النصف

خیزرنا

خبر ایشان چون گفتند أُمَّةٌ مِنْهُمْ گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل و نهی مر گروه ناهی را لِمَ تَعِظُونَ
چرا پند میدهند قَوْمًا گروهی را که بی شبهه اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ خدای هلاک کننده ایشان است در دنیا بنا بر نافرمانی
و ترک تعظیم سبت أَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کننده ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذاب سخت در آخرت که آتش دوزخ
است قَالُوا گفتند فرقه ناهیه مَعْذِرَةً این وعظ ما عذرخواستی است از ما و حفص معذرة بنصب خوانده یعنی
پند دادن ما مر برای معذرت است از ما إِلَىٰ رَبِّكُمْ بسوی پروردگار شما یعنی امر معروف و نهی منکر بر ما واجبست
ما ایشان را پند میدهیم تا نزد الله معذور باشیم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و تا باشد نیز که ایشان بترسند از خدای و
ترک معصیت کنند فَلَمَّا نَسُوا پس آن هنگام که بگذاشتند فرقه صید کنندگان مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده
میشوند بدان یعنی موعظه قبول نکردند أَنْجَيْنَا برهانیدیم الَّذِينَ يَنْهَوْنَ آنان را که نهی میکردند عَنِ السُّوءِ
از بدی و نافرمانی وَأَخَذْنَا و بگرفتیم الَّذِينَ ظَلَمُوا آنان را که ستم کردند بصید ماهی منهی عنه بِعَذَابٍ بَئِيسٍ
بعذابی سخت بِمَا كَانُوا بانچه بودند که از روی عناد يَفْسُقُونَ خارج میشدند از راه فرمان برداری و در فرقه
متوقفه اختلاف است که نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولی است پس از عذاب
آن قوم خبر میدهد فَلَمَّا عَتَوْا پس آن هنگام که گردن کشیدند عَنْ مَا نُهُوا از آنچه نهی کرده شده بودند
از آن یعنی صید ماهی قُلْنَا گفتیم مر ایشان را لَهُمْ كُونُوا گردید قِرَدَةً بوزینگان خَاسِئِينَ دور شدگان
و ناامید از رحمت آورده اند که ناهیان بعد از آنکه از پند پذیرفتن ایشان ناامید ترک مسالک نموده میان
خانهای خود و ایشان دیواری کشیدند و روی بمحله خود نشاندند راه آمد شد بساکن ایشان در بستند و روزی
از محله خود بیرون آمدند و کسی از محله فاسقان پیدا نبود در تفحص افتادند همه را یافتند بوزنه شده همه
بوزنه گرد کسان خود که بیگانه میگشت و روی در جامه ایشان می مالید سه روز زنده بودند روز چهارم مردند وَإِذْ
تَأَذَّنَ و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم چون آگاهی داد رَبُّكَ پروردگار تو باسوگند خورد لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ که برانگیزد
بر یهود إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا بروز رستخیز مَنْ يَسُومُهُمْ کسی که بچشاند ایشان را سُوءَ الْعَذَابِ عذاب سخت چون
قتل و اجلا و ضرب جزیه گفته اند که بخت نصر بابلی بقتل و اسر ایشان اقدام کرد و بعد از آن ملوک فرس
ایشان را برنجانیدند و باج بگرفتند تا زمانی که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مبعوث شد حکم فرمود بمقاتله ایشان
تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا قیامت باقی است إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو لَسَرِيعُ الْعِقَابِ
زود عقوبت است مر کافران را وَإِنَّهُ و بدرستی لَغَفُورٌ آمرزگار است هر کرا توبه کند و طلب مغفرت نماید رَحِيمٌ مهربانست
که بعد از توبه بگناه نگیرد وَقَطَّعْنَاهُمْ و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را فِي الْأَرْضِ در زمین أُمَمًا جماعتها هیچ ولایتی
نیست که در آن یهودی نباشد مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ یعنی از ایشان شایستگانند بدین موسی علیه السلام متدین شده تغییر
بحال ایشان راه نیافت یا مراد آنها اند که بحضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند یا آنها که در شب معراج بآن
حضرت گرویدند وَمِنْهُمْ و از ایشان هست دُونَ ذَٰلِكَ فرود از صالحان یعنی کفره و فسقه وَبَلَوْنَاهُمْ و بیازمودیم

ایشان را بالحسنات بر نیکویها چون عیش و غنا و صحت والسیئات و بدیها چون شدت و فقر و مصایب نفس و مال
لعلهم یرجعون شاید که باز گردند بخدای و از معصیت بطاعت کی آیند ایشان را در نعمت شکری بایست کرد بطر
و استغنا ظاهر کردند و گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیا و در محنت صبری بایست کرد ایشان ناشکری کرده
گفتند ید الله مغلولة پس بعد از ایشان تمام عیار و نیکو بیرون نیامدند خوش بود که محک تجربه آید
بمیان تا سیه روی شود هر که در وغش باشد فخلف من بعدهم پس از پس ایشان صالحان را خلف
پس آمدگان ورثوا الکتاب میراث گرفتند توریت را یعنی بیاموختند علم آن از پیشان یأخذون فرا میگیرند
عرض هذا الادنی خواسته و متاع این جهان فروتر که دنیاست مراد احبار زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
حق تعالی میگوید که در حکم رشوه میگیرند و یقولون و میگویند سیغفر لنا زود باشد که ما را بیامرزند ادعای ایشان
آن بود که گناه روز ایشان بسبب وجع شب ایشان و گناه شب بروز آمرزیده میشود و از ایشان اخذ رشوه را گناه نمیدانستند
و ان یأتهم و حال آنکه گر بیاید بدیشان عرض مثله خواسته از متاع دنیا مثل آن خواسته دیگر در حرمت یأخذوه
فرا میگیرند آنرا یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوه و اکل حرام الم یؤخذ علیهم آیا گرفته نشده
است بر ایشان میثاق الکتاب عهد مذکور در توریت ان لا یقولوا آنکه نگویند الا الحق بر خدای
مگر سخن راست ایشان دروغ گفتند در آن که غفران خود را در شب و روز محقق بحتم نسبت دادند و میدانند
که دروغ میگویند زیرا که توریت با ایشان است و درسوا و خوانده اند ما فیه آنچه در وست و این حکم در وی
دیده اند والدار الآخرة و رستگاری سرای دیگر که عقبی است خیر بهتر است از عرض دنیا للذین یتقون
مر آنان را که بپرهیزند از استحلال محارم و دروغ بر خدای افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنند و حفص بخطاب
میخواند یعنی در نمی یابند که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیا والذین و آنانکه یمسکون بالکتاب نگاه میدارند
کتاب را و چنگ در آن میزنند مراد مؤمنان اهل کتابند و کتاب درین آیت قرآنست واقاموا الصلوة و بپای
داشتند نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب مشتمل است بر اقامت جمیع عبادات جهت آن تواند بود که
نماز ستون دین است و اقامت دین موقوف بر اقامت آن نظم خانه دین خویش را چو خدای بر ستون
نماز کرد بنا " پس آنکه تا ستون بجای بود " خانه دین حق بجای بود " انا بدرستی که ما لا نضیع ضایع نکنیم اجر
المصلحین مزد کار مصلحان آری کار کردار خود را بلکه تمام بدیشان رسانیم و اذ نتقنا و یاد کن برای یهود
زمان خود چون بکندیم و برداشتیم الجبل کوه را فوقهم بر زبر ایشان کانه ظلة گوییا که کوه سایه بانست
بر ایشان و ظنوا و دانستند انه که کوه واقع فرود آینده است بدیشان اگر حکم توریت قبول نکنند
چه خدای از ان خبر داده بود خذوا و گفتیم فرا گیرید ما آتیناکم آنچه دادیم شما را از احکام بقوة بجد تمام
واذکروا و یاد کنید پیوسته ما فیه آنچه در وست از اوامر و نواهی لعلکم تتقون شاید که پرهیزکاری کنید
و از اعداد متقیان باشید و اذ اخذ و یاد کن ای محمد صلعم چون فرا گرفت ربک پروردگار تو من بنی اسرائیل

ازفرزندان ادم من ظهورهم از پشتهای ایشان ذریتهم فرزندان ایشانرا واشهدهم وگواه کرد ایشانرا
علی انفسهم بر نفسهای ایشان باقراری که کردند یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت وگفت الست بربکم آیا نیستم
پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری تو پروردگار مایی حق سبحانه ذریت آدم را بیرون آورد بعضی از
اصلاب بعضی همچو توالد ابنا از آبا تا آدم علیه السلام نرسد چه هر کس را معلوم است که بدین روش است وهمه از
صلب او بیرون آیند حاکم ابوعبدالله رحمه الله در صحیح خود از ابن عباس رض نقل میکند که حضرت پیغمبر صلعم
فرموده که خدای فراگرفت میثاق از ذریت آدم بنعمان وآن وادیست نزدیک بعرفات وازنعمان صحاح
گویند ونقولی بطن نعمان خوانند ودر لباب آورده که اخذ میثاق در دهنا بود وآن زمینیست در ولایت
هند وبعد از خروج آدم علم بوده واز بهشت ودر مدارک میگوید که جمهور مفسران برآنند که بعد از خلق آدم
وقبل از دخول جنت بوده در فضایی که بر در بهشت است وعرض آن سی هزار ساله راه است حق تعالی ذریت
آدم را از صلب او بیرون آورد وبر مثال مورچهای خورد وحیات وعقل ونطق در ایشان بیافرید و
ربوبیت خودرا بر ایشان عرض کرد وایشان قبول نموده گفتند شهدنا گواه شدیم ما باقرار خود وگفته اند
چون ذریت بلی گفتند حق سبحانه ملایکه را گفت گواه باشید ملایکه گفتند شهدنا وسدی فرموده که این
جزئیست که حق سبحانه وتعالی از خود واز فرشتگان گواه میسازد که ما باقرار ودریت گواه شدیم ان
تقولوا یوم القیمة تا نگویند روز قیامت که انا کنا بدرستی که بودیم ما عن هذا ازین اقرار غفلین
بیخبران او تقولوا یا آنکه نگویند انما اشرک بجز این نیست که شرک آوردند آباؤنا پدران ما من قبل پیش از ما
وکنا ذریة وبودیم ما فرزندان من بعدهم از پس ایشان واقتدا بدیشان کردیم افتهلکنا آیا هلاک
میکنی ومعذب میسازی مارا بما فعل المبطلون بانچه کردند آن کجروان وبیراهان یعنی پدران ما وچون
مشرکان تقلید را دستاویز سازند این سخن از ایشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق بتوحید
الهی بر هر احدی از ذریت واقع شده پس تقلید دیگری در شرک عذر نشود ای درویش این آیت مذکر عهد الست
تلخ بیخبران سرگشته غفلت را نشسته سازد والا هر شهستان بیدل ازان سؤال وجواب غافل نشستند
بیت الست از ازل همچنانش بگوش * بفریاد قالوا بلی در خروش * در نفحات مذکور است که علی سهل
اصفهانی را قدس سره گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چون ندارم گویی دی بوده شیخ الاسلام
خواجه عبدالله انصاری رفع الله روحه فرموده که درین سخن نقص است صوفی را دی وفردا چه بود
از روز را هنوز شب در نیامده وصوفی در همان روز است نظم روز امروز است ای صوفی وشان
کی بود از دی وفردا نشان * آنکه از حق نیست غافل یکنفس * ماضی ومستقبلش حالست وبس * از حسین
منصور قدس سره منقولست که فرموده اند غایب از حقایق سوال الست را چگونه جواب دهد پیش سر مخاطب
وبجیب بنهایت نازکست بیت تو در میان هیچ نه هرچه هست اوست * هم خود الست گوید وهم خود بلی کند

وکذلک و همچنانکه بیان کردیم امر میثاق را نفصل الآیات تفصیل میکنیم و بیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را
تا اندیشه کنند در آن ولعلهم یرجعون وشاید که ایشان بازگردند از تقلید بتحقیق واتل و بخوان ای محمد صلعم
علیهم بر قوم خود یا بر یهود نبأ الذی خبر آنکس که آتیناه آیاتنا دادیم ما او را علم باینهای ما هست یعنی کتب
منزله و آنکس امیة بن ابی الصلت بود از عرب که کتب سماوی مطالعه نمود و معلوم کرده که در آن زمان رسولی مبعوث
خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مبعوث شد امیه از
روی حسد بوی کافر گشت و آن ابیات که خوانده بود بر طرف نهاد کما قال الله تعالی فانسلخ پس بیرون آمد
منها از آن آیات بواسطه کفر و عناد چنانکه مار از پوست بیرون آید فاتبعه الشیطان پس بدو پیوست
شیطان یا او را پیروی خود نمود فکان پس گشت آن دانندهٔ آیات من الغاوین از گمراهان و گفته اند
این کس ابو عامر راهب بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را فاسق لقب نهاد و او ساعی بنای مسجد ضرار است
صفت پیغمبر صلعم در کتب الهی دیده بود و او را شناخته و بوی ایمان آورده آخر انکار کرد و بدو کافر شد
و اشهر آنست که این کس بلعم باعور بوده از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم خوانده بود و اسم اعظم
میدانست در محلی که موسی علیه السلام با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد و جباران رجوع به بلعم کردند که
مستجاب الدعوة بود و التماس نمودند که بر موسی و قوم او دعا کند در اول اباکرد و در آخر باغوای زن خود فریفته
گشت و رشوه از قوم قبول کرده بر موسی علیه السلام و قوم او نفرین کرد حق سبحانه اسم اعظم از یاد او ببرد و
ایمان با وی نماند ولو شئنا و اگر بخواستیم ما لرفعناه هر آینه برمیداشتیم او را بها بسبب آن آیات صحف
یا کلماتی که مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه و درجات سنیه که منازل ابرار و مساکن اخیار است ولکنه
ولیکن او بواسطهٔ دنائت همت اخلد میل کرد الی الارض بسوی زمین یعنی بحضیض زوال است واتبع و پیروی
کرد هویه آرزوی خود را بقبول رشوت و استماع سخن زن فمثله پس صفت او در خست کمثل الکلب
مانند صفت سگ است در اخس احوال او ان تحمل اگر حمله کنی علیه برو و برانی او را یلهث زبان از
دهن بیرون افکند او تترکه یا اگر بگذاری او را برانی یلهث همان زبان از دهن بیرون افکند یعنی آنست
که رانندهٔ سگ و نارانندهٔ او یکسانست در هیچ حال صفت خود را ترک نمیکند بلعم سگ صفت نیز
همین حال داشت که بهیچ وجه از دنائت و خساست خود برنگشت او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل
دعا بد مکن منزجر نشد و در وقتی که متوجه لشکر موسی علیه السلام که بر ایشان نفرین کند در از گوش که سوار بود
با وی بسخن آمد که ازین راه باز گرد و از سر این عمل بگذر هم متنبه نگشت و شیخ الاسلام قدس سره فرموده
که تا باد تقدیس از انجاد را این وجه بلعمی نماید اگر از جانب فضل وزد زنار بهرام گبر را که عشق بازی راه دین
کرده اند و اگر از طرف عدل وزد رسم توحید بلعم را برانداخته با سگ خسیس برابری دهد قطعه اینا
بری از صومعه در دیر گبران افکنی دین را کنی از بتکده سر حلقهٔ مردان کنی چون وچرا در کار تو عقل زبون کی

زبان دنیی مطلق نوی حکمی که خواهد آن کنی ذٰلِکَ این مثل که گفته شد مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِیْنَ مثل آن گروهی که از روی جحود
واستکبار کَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا دروغ میشمردند ابتهای ما که قرآنست واین گروه کفار مکه اند فَاقْصُصِ الْقَصَصَ پس بخوان
بریشان این خبر را وگفته اند مراد ازین قوم یهود اند که تکذیب آیات توریت کردند در کتمان نعت حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم پس میفرماید که قصه بلعم را با ایشان خوان که انسلاخ او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان
مر آیات ما را لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُوْنَ تا شاید که ایشان تفکر نمایند وفکر ایشان بان وفا کند که پند پذیر شوند سَآءَ
مَثَلًا الْقَوْمُ بد مثلیست مثل قوم الَّذِیْنَ کَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا آنکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان
وقیام حجت بریشان وَاَنْفُسَهُمْ وبر نفسهای خود کَانُوْا یَظْلِمُوْنَ بودند که ستم کردند تقدیم مفعول دلالت بران
میکند که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد مَنْ یَّهْدِ اللّٰهُ هر کرا راه نماید خدای بتوفیق فضل خود فَهُوَ الْمُهْتَدِیْ
پس او راه یافته است وَمَنْ یُّضْلِلْ وهر کرا گمراه سازد بحکم عدل خود فَاُولٰٓئِکَ آن گروه گمراهان هُمُ الْخٰسِرُوْنَ
ایشانند زیانکاران در هر دو سرای وَلَقَدْ ذَرَاْنَا وبدرستی که بیافریدیم لِجَهَنَّمَ برای دوزخ کَثِیْرًا بسیاری
مِّنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ از دیوان وآدمیان که حکم ازلی شقاوت ایشان صادر شده ودر علم قدیم اصرار ایشان بر
کفر وموت ایشان بر شرک پوشیده نیست لَهُمْ قُلُوْبٌ مر ایشان را دلهاست که مطلقا لَا یَفْقَهُوْنَ بِهَا هیچ حقیقتی
در نمی یابند بان زیرا که متوجه شناخت حق نمی کردانند وآن اینها از زنگار غفلت بصیقل تصدیق وانابت
پاک نمی سازند وَلَهُمْ اَعْیُنٌ ومر ایشانرا است چشمها که بهیچ وجه لَا یُبْصِرُوْنَ بِهَا دلایل حق نمی بینند بان
بدان سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند وَلَهُمْ اٰذَانٌ ومر ایشانرا گوشهاست که بهیچ روی لَا یَسْمَعُوْنَ
بِهَا سخن حق بان نمی شنوند زیرا که بسمع هوش آیات ومواعظ قرآنی را استماع نمیکنند اُولٰٓئِکَ آن گروه
در آنکه مشاعر خود را متوجه باسباب تعیش دارند ومقصود بلذات فانی شمارند کَالْاَنْعَامِ مانند چهارپایانند
که همت ایشان جز خورد وخواب نیست وملتفت بنعیم باقی ولذات دایمی نیستند بَلْ هُمْ اَضَلُّ بلکه
این گروه گمراه ترند از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست اگر وفاق شرع ندارند بخلاف ازینها متصف نیستند
اُولٰٓئِکَ آن گروه که یاد کرده شد هُمُ الْغٰفِلُوْنَ ایشانند غافلان ودر غفلت خود کاملان صاحب عین
المعانی آورده که مکلف مامور با فرو گذاشته معذور مساوی نیست چه آدمی هم روحانی است وهم جسمانی
هم عقلانی است وهم شهوانی پس اگر عقل او از هوا غالب آمد از ملایک افضل است واگر خود نفس مغلوب
نفس وهوا شد از بهایم اخس وارذل است ودرین معنی گفته اند بیت بعضی از ملکت هست نصیبی از دیو
ترک دیوی کن وبگذر بفضیلت ز ملک وَلِلّٰهِ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنٰی ومر خدای راست نامهای نیکو فَادْعُوْهُ بِهَا
پس بخوانید او را بدان نامها مراد بنود ونه نامهاست که خبر من احصیها دخل الجنة دران باب وارد شده ودر زاد
المسیر گوید که سبب نزول این آیت آن بود که مردی در نماز خدای را باسم الله یاد کرد وباسم رحمن نیز بخواند ابو جهل
گفت نه محمد صلی الله علیه وسلم واصحاب او میگویند که ما یک خدای را میپرستیم پس این مرد چرا دو خدای را میخواند آیت نازل شد

که اسماء الهی بسیار است و همه نیکوست او را بدان اسما بخوانید صاحب کشاف گفته که خدا را بصفات نیکو
چون عدل و احسان و خیر و رحمت و بخشش و امثال آن پس او را بدان اوصاف بستایند و گفته اند متخلق
شوید با خلاق ربانی و متصف گردید بصفات حقانی وَذَرُوا الَّذِينَ و بگذارید و ترک کنید آنها را که از روی
جهل يُلْحِدُونَ میل میکنند یعنی فِي أَسْمَائِهِ در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه را بنامی که اذن شرع
بران لاحق نشده چنانچه اعراب حق را یا ابا المکارم و یا ابیض الوجه میگفتند و نصاری یا ابا المسیح
و حکما علت اولی میخوانند و گفته اند الحاد اشتقاق اسماء بتان بود از اسماء الهی چون لات
از الله و عزی از عزیز و منات از منان سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند ملحدان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بجزای آنچه هستند که عمل میکنند و چون ذکر جمعی که برای آتش آفریده شده بودند گذشت ذکر اهل بهشت
میکند و میگوید وَمِمَّنْ خَلَقْنَا و از آنها که آفریده ایم برای بهشت أُمَّةٌ گروهی اند که ایشان يَهْدُونَ بِالْحَقِّ
راه مینمایند بحق وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن مهاجر و انصار و تابعان
ایشان رضوان الله علیهم اجمعین وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را یعنی
کفار مکه با مستهزیان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد که بگیریم ایشان را پایه پایه یعنی اندک اندک ایشان را بهلاک
نزدیک گردانیم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از آنجا که ندانند یعنی هرگاه که گناهی میکنند نعمت بر ایشان زیاده میکردانیم
تا در طغیان و عصیان می افزایند امام قشیری قدس سره فرموده که استدراج اعطاء برّ است و انساء
شکر یعنی نعمت بر ایشان میدهد و سپاس داری بر دل ایشان فراموش میگرداند تا وقتی که مستحق
عقوبت شوند وَأُمْلِي لَهُمْ و زمان دهم مر ایشانرا در فی بلی بگیریم شان إِنَّ كَيْدِي بدرستی که گرفتن
من مَتِينٌ سخت است کید عملی را گویند که در خفیه باشد پس استدراج را بجهت آنکه در ظاهر احسان
و در باطن خذلان است کید گفت آورده اند که شبی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بکوه صفا برآمد یک یک از گروه
قریش را از عذاب خدای میترسانید یکی از معاندین قریش گفت این یار شما دیوانه شده که هر شب فریاد
میکند آیت آمد که أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا یا فکر نکردند این معاندان و اندیشه ننمودند در این که مَا بِصَاحِبِهِمْ
نیست مر یار ایشانرا یعنی محمد را صلی الله علیه و سلم مِنْ جِنَّةٍ از هیچ نوعی دیوانگی این هان عاقل است که او را قبل
از اظهار دعوة محمد صلی الله علیه و سلم امین میگفتند بعد از آنکه دعوة حق اشکار کرد چرا دیوانه میخوانند إِنْ هُوَ
نیست او إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده از عذاب الهی مُبِينٌ پیدا و هویدا بیم کردن أَوَلَمْ يَنْظُرُوا یا نظر نکردند بطریق
استدلال فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ در ملک عظیم آسمانها وَالْأَرْضِ و در ملکوت زمین گفته اند ملکوت سما نجوم
و شمس و قمر و ملکوت ارض بحر است و جبل و شجر وَمَا خَلَقَ اللَّهُ و نه نگریستند در آنچه آفریده خدای مِنْ
شَيْءٍ از هر چیزی تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جمال و حکمت بدیع بر ایشان ظاهر کردد وَأَنْ عَسَى و دیگر نظر
نکردند در آنکه شاید أَنْ يَكُونَ آنکه باشد قَدِ اقْتَرَبَ بتحقیق نزدیک رسیده أَجَلُهُمْ مدة فنای ایشان یعنی

چرا نظر نمیکنند در آنکه شاید اجل ایشان نزدیک رسیده باشد پیش از وقوع فوت و حلول موت بر عملی اقدام نمایند
که موجب نجاح دوجهانی و واسطه فلاح جاودانی باشد نظم زان پیش که اجل فرا رسد تنگ * و ایام عنان ستاند
از جنگ * بر مرکب فکر خوبتی نه زین * مردانه درای در ره دین * فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ پس بکدام سخن بعد از قرآن
يُؤْمِنُونَ ایمان خواهند آورد این منکران اگر بقرآن نگروند که او جامع حقایق دین و دنیا و مجمع بیان صورت
و معنی است مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ هر کرا خدای گمراه کرداند و بقرآن نگرود فَلَا هَادِيَ لَهُ پس هیچ راه نماینده
نیست که او را براه آرد وَيَذَرُهُمْ و میگذارد ایشانرا فِي طُغْيَانِهِمْ در گمراهی ایشان تا پیوسته يَعْمَهُونَ سرگردان
و متردد و متحیر میگردند بیت تا نگردد مرد هادی توفیق رفیق * مطلقا راه بنابند و بمنزل نرسند * گروهی از
قریش و اصح آنست که یهود گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم خبر ده ما را از وقوع ساعت اگر پیغمبری که ساعت ایشان
کی خواهد بود و این سؤال امتحانی بود که میدانستند که جز خدای هیچکس نمیداند آیت آمد که يَسْأَلُونَكَ
میپرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ از قیامت یعنی قیامت ساعت از اسماء غالبه است چون نجم و اطلاق این اسم بر قیامت
جهت آنست که ساعت بساعت قایم شود یا حساب خلایق در وی بکم از ساعتی وقوع یابد یا روزی
بدان درازی نزدیک خدای ساعتی باشد و بر هر تقدیر سؤال میکنند أَيَّانَ مُرْسَاهَا کجاست بپا کردن
و بپای آوردن او قُلْ بگو إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن ظهور ساعت عِنْدَ رَبِّي نزدیک پروردگار
است که هیچ ملکی مقرب و هیچ نبی مرسل را بدان اطلاع نداده لَا يُجَلِّيهَا آشکارا نکند از قیامت را لِوَقْتِهَا
در وقت او إِلَّا هُوَ مگر او که داناست پوشیده است علم قیامت بدان ثَقُلَتْ یا گران و عظیم است دانستن
آن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی دانستن قیامت بر اهل آنها از ملایکه و ثقلین بزرگ است
از جهت هول و هیبت او و گویا که حکمت در اخفای او اینست لَا تَأْتِيكُمْ نمی آید بشما قیامت إِلَّا بَغْتَةً
مگر ناگهان يَسْأَلُونَكَ میپرسند از تو کون از او وقت او را چنانچه كَأَنَّكَ گوییا تو حَفِيٌّ مهربانی و دوست
میداری عَنْهَا سؤال از آن و حال آنکه تو کارهی از آن سؤال موقنی بآنکه جز حق هیچکس نداند قُلْ بگو
دیگر باره از روی تاکید و مبالغه إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که علم قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدایست
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که آنرا جز حق تعالی نمیداند در بسیط آورده
که اهل مکه گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم خدای ترا خبر نمیکند تا بنرخی که کی ارزان و کی گران میشود تا در
ارزانی چیزی بخری و در گرانی بفروشی و بدان سود کنی آیت آمد که قُلْ لَا أَمْلِكُ بگو نمیتوانم لِنَفْسِي از برای
نفس خود نَفْعًا جر منفعتی وَلَا ضَرًّا و نه دفع مضرتی إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خدای خواهد و مرا از آن تعلیم دهد
وَلَوْ كُنْتُ و اگر بودمی که بی تعلیم حق أَعْلَمُ الْغَيْبَ دانستمی غیب را لَاسْتَكْثَرْتُ هر آینه طلب بسیاری کردمی
مِنَ الْخَيْرِ از مال و منفعت و فتح و غنیمت وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ و نرسیدی بمن بدی از فقر و مرض و رنج و هزیمت
إِنْ أَنَا نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده منکران و معاندان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که

بگرویدند

وانچ بان است هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم اوست یعنی خدای آنکس که بیافرید شما را مِن نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که
آدم است علیه السلام وَجَعَلَ وبیافرید مِنْهَا از جسد وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی زَوْجَهَا جفت او را که
حوا است واین آفریدن جهت آن بود لِيَسْكُنَ تا آرام گیرد آدم علیه السلام إِلَيْهَا بوی والفت پذیرد بوی
فَلَمَّا تَغَشَّاهَا پس آنهنگام که بپوشید آدم حوا را یعنی خلوت کرد باوی حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا برگرفت حوا فَمَرَّتْ بِهِ بار سبک
که آن نطفه آدم بود بحم او در آمد فَلَمَّا أَثْقَلَتْ پس سنگین شد بار آن بار یعنی بی آمد و بیرفت
پس آنهنگام که گران شد حوا بان باری که در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ شد وحوا گران بار گشت دَعَوَا اللَّهَ
بخواندند آدم وحوا خدای رَبَّهُمَا که پروردگار ایشانست وگفتند خدایا لَئِنْ آتَيْتَنَا اگر بدهی ما را صَالِحًا
فرزندی درست خلقت که مشابه باشد در صورت لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم مِنَ الشَّاكِرِينَ از جمله سپاس داران
مر ترا بدان نعمت مجدد قولی آنست که چون حوا حامله شد ابلیس بصورت مجهوله بر حوا ظاهر گشت و گفت
در شکم چه چیزست حوا جواب داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید سبعی یا بهیمه باشد اگر بپرسید که از کجا بیرون
خواهد آمد حوا گفت مرا معلوم نیست ابلیس گفت از دهن یا از گوش یا از سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا
بشکافند وبیرون آرند حوا بترسید وصورت ماجرا با آدم علیه السلام درمیان آورد آدم نیز اندیشه ناک شد
وابلیس دیگر باره خود را بصورت دیگر بریشان ظاهر کرده از سبب ملال ایشان پرسید حال باز گفتند ابلیس
گفت غم مخورید من اسم اعظم میدانم و مستجاب الدعوتم از خدای درخواهم که این حمل را مثل شما بشری
راست خلقت کرداند وخروج او باسانی باشد بشرط آنکه او را عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس درمیان
ملایک حارث بود حوا این فریب را قبول کرد فَلَمَّا آتَاهُمَا پس آنهنگام که عطا کرد خدای بریشان صَالِحًا
فرزندی صالح الجسم وتندرست جَعَلَا کردانیدند لَهُ برای خدای شُرَكَاءَ خداوند شرکی یعنی شریک
ساختند در اسم نه در عبادت یعنی بدل کردند عبد الله را بعبد الحارث وبعضی بر آنند که آن وقت
که داد حق نعم آدم وحوا را فرزند شایسته ایشان غیری را شریک حق ساختند در عبادت وحفص شُرَكًا
میخواند بلفظ جمع یعنی اولاد ساختند شریکان مر خدای را فِيمَا آتَاهُمَا در انچه داد اولاد آدم وحوا را صاحب
کشاف وقاضی بیضاوی بر آن رفته اند که نفس واحده قصی است از اجداد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
که خدای او را زوجه از جنس او یعنی عربیه وقریشیه کرامت فرمود وزن وشوهر شرط کردند که اگر خدای
ایشان را فرزند شایسته دهد بشکر گذاری وسپاس داری قیام نمایند حق بچند ایشان را چهار فرزند
داد در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند مر خدای را وعبد مناف وعبد العزی وعبد قصی وعبد الدار
نام نهادند فَتَعَالَى اللَّهُ پس بزرگ است خدای وپاک عَمَّا يُشْرِكُونَ از انچه برای او انباز میگیرند قصی و اولاد
او بر قول اول وضمیر یشرکون شامل است هر مشرکانرا أَيُشْرِكُونَ آیا انباز میگیرند در عبادت حق مَا لَا يَخْلُقُ
شَيْئًا آنچیزی را که نیافریند چیزی وقدرت ندارد بر خلق اشیا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وحال آنکه آن انبازان که میگیرند

ایشان

ایشان از ایشان الله و مخلوق خالق نتواند بود ولا یستطیعون و نتوانند ایشان لهم برای پرستندگان خود
نصرا یاری دادنی در جر منفعت ایشان یا از باد رسیدنی در دفع مضرت ایشان ولا انفسهم و نه نفسهای
خود را ینصرون یاری میدهند در وقتی که کسی ایشان را بشکند یا بالوات و اروات ایشان را الوده می
سازید وان تدعوهم الی و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را الی الهدی بسوی دین اسلام لا یتبعوکم پیروی
نمیکنند شما را سواء علیکم یکسانست بر شما ادعوتموهم انکه بخوانید ایشان را و دعوة کنید بدین حق
ام انتم صامتون یا انکه شما خاموش باشید این ایت خاص است بقومی از کفره چون ابو جهل و متابعان وی
که از قبول دعوت محروم شدند ان الذین تدعون بدرستی که انانکه شما میپرستید ای مشرکان من دون الله
بجز خدای و ایشان را اله نام نهاده اید عباد بندگانند یعنی مملوک و مسخر و مسخر زمانند امثالکم مثل شما
یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و قبضه تقدیر حقاند فادعوهم پس بخوانید ایشان را و چون بخوانید
فلیستجیبوا لکم پس باید که اجابت کنند مر شما را ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان در ان که ایشان
الهه اند بر اله بحق انست که دعای و ندای پرستنده خود را اجابت کند الهم ارجل ایا مر بتان را پایهاست
که در مهمات خود یمشون بها بروند بدان یعنی بدانجانب شما بروید ام لهم ایدی یا ایشان را دستهاست
چیزها را یبطشون بها فرا گیرند بدان جانب شما فرا گیرید ام لهم اعین یا ایشان را دیدهاست که مرئیات را
یبصرون بها ببینند بدان جانب شمای بینید ام لهم اذان یا ایشان را گوشها هست که مسموعات را
یسمعون بها بشنوند بدان جانب شمای شنوید و خود تاملیه که ایشان را پای و دست و گوش و چشم نیست
و شما راهست پس شما بیشما از ایشان فاضلتر باشید و غایت جهل است که فاضل مفضول را پرستد
این ایت در اثبات جهل کفار است و ایشان بعد از الزام حجت بر پیغامبر تخویف کردند حضرت پیغمبر را علیه السلام
بالهه خود و گفتند خدایان ما را نکوهش مکن که میترسیم که افتی و رنجی بتو رسانند حق تعالی فرمود قل ادعوا
بگوای محمد صلی الله علیه وسلم که بخوانید شما شرکاءکم انبازان خود را که برای خدا ساخته اید و باهم یار شوید در عداوت
من ثم کیدون پس بکوشید بدانچه مقدار که توانید در ایصال مکاره بمن فلا تنظرون پس مرا مهلت مدهید و
بکنید انچه خواهید که من و اثقم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما نمی اندیشم اگر هرد و جهانم
خصم کردند نترسم چون نگهبانم تو باشی ان ولیی الله بدرستی که یار و متولی کارمن الله است الذی
انالهی که نزل الکتاب فرو فرستاد قرانرا که حامی بندگان حق است و هو و او خدای یتولی الصالحین
دوست دارد و کار سازد بندگان شایسته را والذین تدعون و انانکه شما میخوانید و می پرستید من
دونه بدون خدای لا یستطیعون نمیتوانند نصرکم یاری دادن شما و لا انفسهم و نه نفسهای خود را ینصرون
یاری کنند بوقت قصد کسی در حطم ایشان و ان تدعوهم و اگر بخوانید ای مومنان کافران را الی الهدی بسوی دین
راست لا یسمعوا نشنوند بسمع قبول دعوت و تریهم و می بینی توای محمد صلی الله علیه وسلم ایشان را که بدیدهای ظاهر ینظرون الیک

بنگرند بسوی تو وَهُمْ وحال آنکه ایشان لَا یُبْصِرُونَ نمی بینند ترا ببصر بصیرت وبحقیقت تو بینا بینند
پس اگر ترا ببینند بصورت بحسب یعنی نمی بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سره
پرسید که سر این سخن چیست که سلطان العارفین قدس الله سره فرموده که هر که بایزید را دید آتش دوزخ
بروی حرام شد وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم این سخن نگفت و ابو جهل کفار و یهود و منافقان بسی دیدند حضرت
شیخ فرمود که این دیدن را حمل بر دید ظاهر کرد معلوم است که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان چند کس دیده
باشند ودر وقت بایزید نیز چند کس بجمال او نابینا شده باشند بیت برای دیدن روی تو چشم دیگر باید
که این چشم که من دارم جمال را نمی شاید خُذِ الْعَفْوَ این آیت جامع مکارم اخلاق است میفرماید که فرا گیر آسانی را
در کار مردمان و بجوی از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان یا بگیر صفت عفو را و از سرگناه کاران درگذر
یا فرا گیر فضل اموال اغنیا را و آنچه بر ایشان سهل باشد صدقه دادن آن و برین معنی نزول آیت قبل
از وجوب زکوة بوده باشد وَأْمُرْ وبفرمای دیگران را بِالْعُرْفِ به نیکوی در افعال و اقوال وگفته اند عرف خصلتی
است که از عقل پسندیده و شرع قبول کند وَأَعْرِضْ وروی بگردان عَنِ الْجَاهِلِينَ از نادانان و سفیهان و ستیزه
مکن با ایشان ابو حمزه بغدادی قدس سره فرموده که نفس جاهل ترین جاهلانست و او سزاوارتر است بآنکه
از وی اعراض کنی در کشاف آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیت از جبرئیل پرسید که حقیقت
این سخن چیست جبرئیل ع فرمود که پروردگار تو میگوید که بپیوندی با کسی که از تو ببرد و عطا دهی آنرا که ترا محروم
سازد و عفو کنی از کسی که بر تو ستم کند و فی نفس الامر اصول مکارم اخلاق همین است که حکیم الهی فرماید
بیت هر که زهرت دهد بده قندش وانکه از تو برد بدو پیوند وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ وهرگاه برانگیزند و از جای
ببرد ترا صورت خطاب با آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و مراد امت اند هر یک از امت را میگوید که چون از جای ببرد
انگیزند ترا مِنَ الشَّيْطَانِ از جهت دیو نَزْغٌ از جای بردنی و آن در حالت غضب میتواند بود یا اگر از شیطان
وسوسه بتو رسد فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای از شر او إِنَّهُ بدرستی که خدای سَمِيعٌ شنونده است
از آنکه بر زبان گوی عَلِيمٌ داننده است از آنکه در دل داری إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا بدرستی که آنانکه پرهیز کردند
از شرک و معاصی یا بترسیدند از حق إِذَا مَسَّهُمْ چون برسد بدیشان طَائِفٌ وسوسه مِنَ الشَّيْطَانِ از دیو
سرکش تَذَكَّرُوا یاد کنند خدای را و از وعید او براندیشند فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ پس ایشان بینندگان باشند
راه صواب را بدان بینای وسوسه شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند وَإِخْوَانُهُمْ و برادران کفار
که شیاطین اند يَمُدُّونَهُمْ میکشند کافرانرا فِي الْغَيِّ در گمراهی و غوایت را در چشم ایشان می آرایند
ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف از ایشان کوتاه نمیکنند وَإِذَا لَمْ تَأْتِ
و چون بیاری تو بکافران بِآيَةٍ آیتی از قرآن مقارن طلب ایشان قَالُوا گویند لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا چرا جمع هم
نساختی و برنگزیدی آن ابتدا از پیش خود در میان آورده که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتهای قرآنی میطلبیدند

نعمت طلب زلت یعنی میخواستند که او اکتاه کار بسازند چون در نزول ان...
واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا احداث و انشا نکردی چنانچه دیگر ایتها را ابن...
نازل شد و امر امد که قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم اِنَّمَا اَتَّبِعُ جز این نیست که من پیروی میکنم ما [یوحی]
اِلَیَّ ان چیزی را که وحی کرده میشود بمن مِن رَّبِّیْ از افریننده کار من و من بر بافنده و سازنده قران نیستم هٰذَا
این قران بَصَآئِرُ دلیلها و حجتهاست که بدان حق دیده و صواب دریافته شود مِن رَّبِّکُمْ فرود امده از پروردکار
شما وَهُدًی و راه نماینده است وَرَحْمَةٌ و بخشایندگی هدایت و رحمت است لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ برای گروهی
که میگروند بخدا و رسول و در اسباب نزول اورده که جوانی انصاری در عقب رسول صلی الله علیه وسلم نماز میگزارد
و هم با انحضرت قرائت میفرمود او نیز میخواند ایت امد وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْاٰنُ و چون خوانده شود در نماز
فَاسْتَمِعُوْا پس بشنوید لَهٗ مر انرا وَاَنْصِتُوْا و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُوْنَ.
شاید که رحمت کرده شوید ظاهر لفظ مقتضی وجوب استماع قرائت قرانست هرجا که خوانند اما عامه علما بر انند
که در خارج صلوات مستحب است و گفته اند مراد انصاتست برای خطبه امام در روز جمعه مشتمل می باشد
بر ایتی از قران وَاذْکُرْ رَّبَّکَ و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم پروردکار خود را فِیْ نَفْسِکَ در دل خود تَضَرُّعًا بزاری
وَّخِیْفَةً و ترسکاری زاری باید فضل و ترسکاری از بیم عدل وَدُوْنَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ و بخوان او را خواندنی
فروتر از اواز بلند و اشکارا میان سر و جهر بِالْغُدُوِّ بامدادها وَالْاٰصَالِ و شبانگاه مراد دوام ذکر است یا انکه
این دو وقت افضل اوقات شبانروزست ... و مباش خطاب با حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و مراد
امتند یعنی مباشید مِّنَ الْغٰفِلِیْنَ از جمله بیخبران از ذکر خدای اورده اند که کفار مکه تعظیم میکردند
از سجده نمودن مر خدای را و تنفر نموده میگفتند اَنَسْجُدُ لِمَا تَاْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُوْرًا حق سبحانه میفرماید
که ای محمد صلی الله علیه وسلم اگر کافران از سجود سرکشی میکنند اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی که انانکه از ملایکه اعلی که هستند
عِنْدَ رَبِّکَ نزدیک ان پایکاه تو یعنی مقیمان بارکاه عزت لَا یَسْتَکْبِرُوْنَ کردن نمیکشند عَنْ عِبَادَتِهٖ از پرستش
حق وَیُسَبِّحُوْنَهٗ و تنزیه میکنند ذات او را از انچه لایق انحضرت نباشد وَلَهٗ و مر او را خاص یَسْجُدُوْنَ
سجده میکنند تعریض مشرکانست و تنبیه مؤمنان و لهذا بعد از تلاوت این ایت سجده می باید کرد و سجده
تلاوت در چهارده موضع است از قران و اختلاف در دو موضع است یکی در اخر سوره حج بمذهب امام شافعی
و امام احمد رحمهما الله سجده هست و بمذهب امام اعظم رحمه الله نیست دویم در سوره ص بمذهب امام اعظم
رحمه الله سجده هست و بمذهب باقی ایمه نی و نزد امام اعظم رحمه الله سجده تلاوت بر خواننده و شنونده
در نماز و غیر نماز واجب است در حال و اگر فوت شود قضا لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات
این را سجود ملایکه گفته و فرموده که ساجد را باید که درین سجود از خصایص ملکی فیض خاص حاصل کرده تا
حقیقت این سجده را دریافته اینجا نکته اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد بر منصه ظهور جلوه میکشاید

ورمز فاعني على نفسك بكثرة السجود از منظر شهود روي بنمايد سجده طاعتي است
خاص بنده بل افسري است زيبنده بر مفارق اهل اخلاص شعر زينت تو بس كمر بندگي تاج
تو در سجده سر افكندگي شرم تو باد كه ببالاوييست سجده طاعت بر دوش تو هست تو كيني از سجده
او سركشي به كه ازين شيوه قدم دركشي حضرت شيخ الاسلام قدس سره فرموده كه سري كه در سجود نيست
سبخ ايست و كفي كه در وجود نيست كفچه ايست و نعم ما قال بيت شرف نفس بجود است وكرامت بسجود
هركه اين هر دو ندارد عدمش به ز وجود سورة الانفال مدنية بسم الله الرحمن الرحيم
يسئلونك ميپرسند تراي محمد صلى الله عليه وسلم عن الانفال از حكم غنيمتهاي كفار كه بدين امت
حلال است يا نه و در وسيط آورده كه اهل بدر در غنايم اختلاف كردند جوانان گفتند ما حرب كرده ايم
غنيمت از آن ماست و پيران گفتند كه ما نيز مددكار و معاون شما بوديم مارا نيز نصيبي بايد و همچنين قوم از
مهاجر و انصار داعيه اجر از غنيمت داشتند بالآخرة از جناب نبوت مآب استفسار نمودند جواب آمد كه
قل الانفال بگو كه حكم غنيمتها لله مر خداير است والرسول و فرستاده او راكه بار او قسمت كند بهر كه خواهد
فاتقوا الله پس بترسيد از خداي و مخالفت و منازعت منمائيد واصلحوا و بصلاح آريد ذات بينكم آنچه
ميان شماست بمواسات با يكديگر عباده الصامت رضي الله عنه فرموده كه آيت در باب اهل بدر فرود آمد كه در
غنيمت اختلاف ميكرديم و خلاف ما از رتبه اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه حكم آن با رسول خود تفويض
نمود و او ميان مسلمانان قسمت راست فرمود و ما خلقهاي خود را بصلاح آورديم واطيعوا الله و فرمان
بريد خداير ورسوله و فرستاده او را در آنچه فرمايد در باب غنايم ان كنتم مؤمنين اگر هستيد شما
مؤمنان چه ايمان مقتضاي طاعت و تقوي است انما المؤمنون بجز اين نيست كه مؤمنان كامل الذين
آنانند اذا ذكر الله چون ياد كرده شود خداي نزديك ايشان وجلت بترسد قلوبهم دلهاي ايشان
از هيبت جلال و تصور عظمت لا يزال او يا از تقصير اعمال خود در جنب انعام و افضال او واذا تليت
و چون خوانده شود عليهم بر ايشان آياته آيتهاي او يعني قرآن زادتهم ايمانا زياده كند آن
آيات ايمان ايشان را يعني هر گاه كه آيتي نازل شود و بر ايشان خوانند ايمان ايشان بدان آيت انضمام پذيرد
يا ايمان ايشان بآيتهاي منزله يا تصديق و يقين ايشان بيفزايد در حقايق سلمي مذكور است كه ببركت
تلاوت و نور يقين در باطن ايشان ظاهر گردد و زيادتي طاعت بر ظاهر ايشان هويدا شود در بحر الحقايق
فرموده كه ايمان حقيقي نوري است كه بقدر سعت روزن دل در وي تابد پس چون قرآن بارباب قلوب
خوانند روزن دل ايشان ببركت آن قرائت كشاده تر گردد و نور ايمان بيشتر در وي افتد پس در نور
جمال مستغرق گردند وعلى ربهم و بر پروردگار خود يتوكلون توكل كنند نه بر دنيا چه هر كس كه در تحت
سطوات غلبه نور انيه حق مضمحل و مقهور شد او را بر واي ماسوي نمي ماند بلكه غير حق بدين شهود او در
نظر

ثلث

۱۲۶۹ [illegible]

مثنوی هرکه او در بحر مستغرق بود ٭ فارغ از کشتی و از زورق بود ٭ غرقه دریا بجز دریا ندید ٭ غیر دریا هست بروی
ناپدید الذین و این مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز را
بشرایط و آداب آن و مما رزقناهم و از آنچه روزی داده ایم ایشان را ینفقون نفقه میکنند اولئک
آن گروه که اعمال قلب را از وجل و توکل و یقین با اعمال جوارح که صلوات و زکوة است جمع کرده اند هم المؤمنون
ایشانند مؤمنان حقا بایمان درست و راست ابن عباس رض فرموده که هر که منافق نباشد فهو مؤمن حقا
لهم مر این مؤمنان راست درجات مرتبها عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان که کرامت و منزلت است یا درجات
بهشت ومغفرة و آمرزشی مر تقصیرات ایشان را ورزق کریم و روزی بزرگ که صافی باشد از کدر اکتساب
و خالی از خوف حساب امام قشیری رحمه الله فرموده که رزق کریم آنست که رزاق را از شهود رازق
باز ندارد مثنوی تو بروزی داده روزی را و اما ٭ از سبب بگذر سبب بین عیان ٭ از سبب میرسد هر خیر و شر
نیست اسباب و وسایط ای پدر ٭ اصل بپسند دیده چون اکمل شود ٭ فرع بپسندیده چون احول شود ٭ آورده اند
که کاروان قریش با متاع بسیار از شام بازگشته بودند و ابوسفیان با بعضی از صنادید عرب سرداری آن
قافله مینمودند جبرئیل علیه السلام بیامد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم خبر داد و آنحضرت صورت حال با مؤمنان
بازگفت و ایشان از بسیاری مال و اندک رجال مایل شدند باآنکه سر راه بر کاروان گیرند پس بدین قصد
از مدینه بیرون آمدند و ابوسفیان خبر یافته ضمضم غفاری را جهت استعداد از قریش بمکه فرستاد و خود
با کاروان از پی راه روی بمکه نهاد و ابوجهل بعد از رسیدن ضمضم با بسیاری مردم از مکه بمدد کاروان
بیرون آمده متوجه بدر شدند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در وادی ذفران بود که جبرئیل علیه السلام بیامد
و از آمدن لشکر کفار خبر داد در مدارک آورده که آنحضرت صحابه را فرمود که خدای تعالی وعده کرده است احدی الطائفتین العیر احب الیکم
اما النفیر شما ملاقات کاروان از دوست میدارید یا مقاتله کافران بعضی گفتند که ما حرب را آماده نیستیم اگر
کاروان بدست افتد مناسب تر است حضرت سید انام علیه السلام ازین سخن متغیر شده و کبار مهاجر و انصار
حرب را اختیار کردند و آنحضرت فرموده که گوییا که بکشتن گاه قوم نظر میکنم و نشان داد که ابوجهل را
در فلان موضع کشته و امیه بن خلف را در فلان جای و باقی صنادید قریش را برین قیاس و از آنچه آنحضرت
فرموده بود یک قدم تخلف نکرد بس حق سبحانه پیغمبر خود را میفرماید که تا اخذای بموضع بدر که مصالح کفار است
خواهد بود کما اخرجک ربک چنانکه ترا بیرون آورد پروردگار تو من بیتک از خانه تو که مدینه است
بالحق براستی و صواب وان فریقا و بدرستی که گروهی من المؤمنین از گروه مؤمنان لکارهون هر آینه کارهند رفتن
بدر را و آن کراهت طبع بود از زحمت سفر و بی برگی نه کراهت امر بطریق مخالفت یجادلونک جدال میکنند
با تو فی الحق در اختیار حق که جهاد است بعد ما تبین بعد از آنکه روشن شد بر ایشان که جهاد واجب است
یا دانسته اند باعلام تو که بدشمن ظفر خواهند یافت و با وجود آن میروند کانما یسقون گوییا ایشان را میبرند

إِلَى الْمَوْتِ بسوی مرگ وَهُمْ يَنْظُرُونَ وگوییا ایشان می نگرند باسباب وعلامات مرگ وآن صورت بجهت قلت عدد
وعدد وبی زاد واستعداد ایشان بود وچه تمام لشکر ایشان سیصد وپنج نفر بودند وهفتاد
شتر داشتند ودو اسپ وشش زره وهشت شمشیر وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ ویاد کنید آنرا
که وعده داد شمارا خدای إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر کافران که
أَنَّهَا لَكُمْ آن شمارا است وَتَوَدُّونَ وشما دوست میداشتید أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ آنکه
غیر خداوند شوکت وصلاح یعنی کاروان تَكُونُ لَكُمْ باشد شمارا چه شنیده اید که در کار
وان جهل سوار بیش نبود وآن لشکر نهصد وپنجاه مرد بودند پس شما انرا میخواهید
وَيُرِيدُ اللَّهُ ومیخواهد خدای تعالی أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ آنکه ثابت کرداند حق را بِكَلِمَاتِهِ بایمانی که در
باب محاربه ذات الشوکه فرستاده یا بوعدهای فتح وظفر که پیغمبر خودرا داده یا
بکلمات ازلی که در قتل واسر ایشان بر لوح محفوظ نوشته وَيَقْطَعَ وببرد وبر کند
دَابِرَ الْكَافِرِينَ بنیاد کافران ومستاصل سازد معاندان را لِيُحِقَّ الْحَقَّ تا ظاهر کند دین
اسلام را بقتل ایشان یا نصرت دهد پیغمبر خودرا وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وزایل کند کفر را یا
ضعیف سازد امر شرک را وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ واگرچه نخواهند وکاره باشند آنرا کافران
إِذْ تَسْتَغِيثُونَ ویاد کنید آنرا که فریاد میخواستید رَبَّكُمْ از پروردگار خود و
میگفتید اغثنا یا غیاث المستغیثین رب انصرنا علی عدوک وگفته اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دعا کرد
که خدایا اگر این گروه مومنان را هلاک کنی دیگر کسی نباشد که ترا پرستد فَاسْتَجَابَ پس اجابت کرد خدای لَكُمْ مر شمارا
أَنِّي مُمِدُّكُمْ بآنکه من مدد کننده ام شمارا بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بهزار تن از فرشتگان مُرْدِفِينَ از پی یکدیگر درآینده کان
مراد از این الف آنها اند که مقدمه لشکر ملایکه بودند یا وجوه واعیان ایشان ودر تفسیر ثعلبی از مجاهد رحمه الله
نقل میکند که بجای این هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند وآن ثلثه وخمسه که در سوره آل عمران مذکور شد
جهت بشری بوده ودر بساطی میگوید الفی تا پنج هزار رسیدند وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ ونکرد وننهاد خدای این امداد را إِلَّا
بُشْرَى مگر از برای مژدگانی مر شمارا بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ وتا آرام گیرد بدان قُلُوبُكُمْ دلهای شما وترس قلت
وذلت شما دور شود وَمَا النَّصْرُ ونیست نصرت وظفر یافتن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مگر از نزدیک خدای نه از ملایکه
وغیر ایشان إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالب است ودوستان خودرا نصرت دهد حَكِيمٌ راست کار است
دشمنان را مقهور سازد إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ ویاد کنید آنرا نیز که کشید در شب شما خوابی سبک را صحابه کرام را
در آن شب که دوم شب التقاء فریقین خواسته بود دغدغه عظیم دست داد جهت آنکه منزل ایشان در ریگستان
بود که در وی قدم را در خاک فرو میرفت وآب نیز نداشتند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت أَمَنَةً برای ایمنی
مِنْهُ حاصل از نزدیک او ودران خواب برایشان گماشت برای ایمنی حاصل از نزدیک او ودران خواب اکثر صحا

محتم

محتلم شدند علی الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را نمازی باید گذارد و بعضی محدث شده‌اند و بعضی
جنب و آب ندارید و پای تان تا بخاک فرو میرود و کافران در زمین شخ اند و بر آب قادر و شما میگویید
ما دوستان خدایم و پیغمبر در میان ماست این چگونه باشد حق سبحانه باران فرو فرستاد چنانچه
فرمود وَيُنَزِّلُ و فرستاد عَلَيْكُمْ بر شما مِنَ السَّمَاءِ از آسمان باران بر مَاءً آبی لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ تا پاک گرداند شما را
بآن آب از حدث و جنابت وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ و ببرد از شما وسوسه شیطان را که میگفت حدث و جنابت
با هم جمع نشوند آورده‌اند که باران چندان بارید که رودها روان شد پس صحابه کرام غسل کردند و وضو
ساختند و چهارپایان خود را آب دادند و ریگها که میان ایشان و کفار بود بر هم نشست و وسوسه
زایل گشت وَلِيَرْبِطَ و تا بر بندد عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ بر دلهای شما امیدواری بلطف حضرت باری وَيُثَبِّتَ
و برای آنکه ثابت گرداند بِهِ الْأَقْدَامَ بدان باران قدمهای شما را یعنی چون باران بر زمین ریگ آمیز بارید از آن
استحکام داد پس قدمگاه مؤمنان مستحکم شد و در زمین شخ که منزل کفار بود لای عظیم پدید آمد و گفته
مراد ثبات قدم است در معرکه حرب إِذْ يُوحِي یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم چون وحی کرد رَبُّكَ پروردگار
تو إِلَى الْمَلَائِكَةِ بسوی فرشتگان که به امداد مؤمنان آمده و مضمون وحی آن بود أَنِّي مَعَكُمْ من با شما
ام در امداد و اعانت یا ناصر و نگاه دار شمایم از شر دشمن فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا پس استوار سازید
یعنی دل دهید مؤمنان را به تکثیر سواد ایشان یا محاربه با کافران و اصح آنست که به بشارت چه در مدارک
آورده که فرشتگان بر صورت آدمیان در پیش صف مؤمنان میرفتند و میگفتند بشارت باد که شما غالب
شدید و خدا با شماست و مردانه باشید که دشمنان اندک اند و نصرت مر شما راست پس معنی آیت این باشد
که ای فرشتگان شما بشارت دهید که من سَأُلْقِي زود باشد که در افکنم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای آنانکه
حق را پوشیدند الرُّعْبَ ترسی و بیم فَاضْرِبُوا پس بزنید ای ملایکه کافران را فَوْقَ الْأَعْنَاقِ بر زبر گردنهای ایشان
یعنی بر مذابح یا رؤس ایشان امام واحدی رحمه الله از ابن انباری رحمه الله نقل میکند که چون ملایکه بقتال
مامور شدند نمی دانستند که در ضرب قصد کدام عضو می باید کرد حق سبحانه فرمود که بزنید بر سرهای
ایشان وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ و بزنید از ایشان یعنی ببرید كُلَّ بَنَانٍ همه انگشتان و گفته اند مراد تمام دست
و پایست ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ این ضرب بر ایشان شَاقُّوا اللَّهَ بسبب آنست که ایشان مخالفت کردند خدای را وَرَسُولَهُ
و فرستاده او را وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که خلاف کند و رسول او را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای
شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر مخالفت کنندگان در دنیا بگرفتاری و در آخرت بخواری ذَٰلِكُمْ اینست
عقوبت ای کافران فَذُوقُوهُ پس بچشید او را عاجلا وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ و بدرستی که مر کافران راست آجلا
عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش دوزخ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکه گرویده اید إِذَا لَقِيتُمُ چون ببینید الَّذِينَ كَفَرُوا

رِجْزَ الشَّيْطَانِ

از آنکه کافران زحفا انبوه و در هم پیوسته برای حرب شما فلا تولوهم الادبار پس مگردانید بر ایشان پشتها یعنی
هزیمت مکنید این حکم در اول اسلام بود که یک مؤمن را از ده کافر زیاده نشایستی گریختن و بآیة الآن خفف الله عنکم
منسوخ شد چنانچه عنقریب مذکور گردد ومن یولهم وهر که بگرداند بر ایشان یومئذ در آن روز دبره پشت خود را
الا متحرفا مگر برگردنده باشد برای جولان و برای کر و فر لقتال مر جنگ را یعنی خود را چنان نماید که میگریزد و خصم را
بازی دهد تا غافل شود پس بازگردد بروی او متحیزا یا پناه جوی باشد الی فئة بسوی گروهی هم از مسلمانان
یعنی میمنه و میسره رود و بعکس وهر که بغیر از این دو وجه پشت بخصم کند فقد باء پس بدرستی که بازگردد بغضب
من الله بخشمی بزرگ از خدای ومأواه جهنم و بازگشت وی دوزخ باشد وبئس المصیر و بد جای بازگشتن است
دوزخ آورده اند که چون آتش حرب مشتعل شد بر لشکر کفار یکبار حمله کردند حضرت پیغمبر علیه السلام
در عریش آغاز دعا کرد و گفت اللهم انجز لی ما وعدتنی خدایا وعده که در باب نصرت من فرموده بوفا رسان
جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت کفی از خاک بردار و بطرف دشمن افکن آنحضرت کفی خاک و سنگ ریزه برداشت
وگفت شاهت الوجوه و بروی مشغول شدند و ملائکه آغاز حرب کردند و مؤمنان بکارزار درآمدند
هفتاد کس از صنادید عرب کشته شدند و هفتاد دیگر را اسیر گرفتند پس از آن اهل بدر تفاخر
میکردند این میگفت من کشتم و آن میگفت اسیر من گرفتم آیت آمد که فلم تقتلوهم پس شما نکشتید
دشمنان را بقوت خود ولکن الله قتلهم ولیکن خدای ایشانرا بکشت باینکه شما را نصرت داد و بر ایشان
مسلط گردانید وما رمیت و نیفگندی تو ای محمد صلی الله علیه وسلم آن مشت خاک را بر روی ایشان اذ رمیت چون
بیفگندی و افگندن تو بتأثیر نبود که در چشم تمام لشکر رود ولکن الله رمی ولیکن خدای بیفگند آنرا یعنی
بچشم همه رسانید اضافه فعل بعبد از راه کسب است و بحق از روی خلق ولیبلی المؤمنین کرد خدای
اینکار کرد تا دین را ظاهر گرداند و تا عطا دهد مؤمنانرا منه از نزدیک خود بلاء حسنا عطای نیکو که
آن نصرتست و غنیمت در حقایق سلمی از امام جعفر صادق رض نقل میکند که بلای حسن آنست که
ایشانرا از نفوس ایشان فانی گرداند پس از فنا بهویت خود شان باقی سازد و امام قشیری قدس سره
گوید بلای حسن آنست که مبتلی مشاهده کند مبتلی را در عین بلا نظم چو دانستی که این درد از کیست
ز رنج خویشتن می باش خرم گر او زهر دهد بهتر ز شکر ور او زخمی زند بهتر ز مرهم ان الله سمیع
بدرستی که خدای شنواست استغاثه و دعای شما را شنود علیم داناست بر نیات شما لاجرم دعا را
اجابت فرمود ذلکم اینست کار که دیدید وان الله و آن نیز هست که خدای موهن سست کننده
و باطل سازنده است کید الکافرین مکر و حیله کافرانرا آورده اند که کافران در وقت خروج از مکه باستار
حرم متعلق شدند گفتند خدایا روی بقوم محمد علیه السلام دادیم نصرت ده از این دو لشکر آنکه راه یافته تر است

ودین او فاضلتر و بهتر دوستر و در روز جنگ بدر نیز ابو جهل همین دعا کرد اللهم انصر احب الفئتین الیک
پس حق تعالی خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل تهکم و میفرماید إن تستفتحوا اگر طلب فتح و نصرت کردید فقد جاءکم
الفتح پس آمد بشما فتح یعنی فتح آن دین که بحق دوستر است وإن تنتهوا واگر باز ایستید ای
کافران باقی ماندها از جنگ بدر از کفر و معادات رسول فهو خیر پس آن بهتر است لکم مر شما را از قتل این
جهان و عقوبت آن عالم وإن تعودوا نعد واگر باز گردید بجدال با مسلمانان نعد باز گردیم بنصرت ایشان ولن تغنی
و دفع نکند عنکم از شما فئتکم جماعت شما شیئا چیزی را از بلا ولو کثرت واگر چه بسیار باشند آن جماعت
وأن الله و بدرستی که خدای مع المؤمنین با مومنانست بنصرت و معونت یا أیها الذین آمنوا
ای کسانی که ایمان آورده اید أطیعوا الله فرمان برید خدای را ورسوله و فرستاده او را ولا تولوا و برمگردید
و اعراض مکنید عنه از او از طاعت یا از جهاد یا از فرمان خدای یا روی نگردانید از رسول مراد از آیت
امرست بطاعت پیغمبر و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق تنبیه بر آنکه طاعت حق هم در طاعت
رسول اوست پس از امر رسول سر نتابید وأنتم تسمعون و حال آنکه شما میشنوید که ما میگوییم او پیغمبر منست
یا میشنوید مواعظ قرآن را ولا تکونوا و مباشید کالذین مانند آنکه قالوا گفتند سمعنا شنودیم مثل اهل کتاب
یا کفره یا منافقان وهم و حال آنکه ایشان لا یسمعون نمیشنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که
نمیشنوند بیت مگو که میشنوم هر چه گفته سعدی چه شد که میشنوی چون سخن نمی شنوی إن شر
الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عند الله نزدیک خدای یعنی در حکم او الصم کرانند
از شنودن حق البکم گنگانند از گفتن حق الذین لا یعقلون آنانکه در نمی یابند حق را و بدترین
انعام جهت آنست که از خرد که سبب تفضیل انسان بر سایر حیوانات است گروی تافته اند و بجانب
متابعت و نفس شتافته در شان آورده که مراد ازین قوم نوعی اند از بنی عبد الدار که از ایشان
غیر دو کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر و ابن حرمله رض ولو علم الله و اگر دانستی خدای فیهم
خیرا در ایشان نیکوی که استفاعت با آیات دارند لأسمعهم هر اینه بشنوانیدی ایشان را یعنی توفیق
شنیدن نافع دادی ولو أسمعهم و اگر بشنوانیدی ایشان را و نفس پی کردندی لتولوا هر اینه برگشتندی
از ایمان بکفر و نفاق وهم معرضون و ایشان اعراض کنندگانند از قبول حق قولی آنست که کفار بگفتند
ای محمد صلی الله علیه برای زنده کردن قصی بن کلاب که مردی مبارک بود تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان آریم ما
نیز بگرویم حق سبحانه میفرماید که اگر خدای ایشان را بشنواند کلام قصی هم ایمان نمی آرند یا أیها الذین آمنوا
ای مومنان استجیبوا لله اجابت کنید مر خدای را وللرسول و مر فرستاده او را إذا دعاکم چون بخواند شما را
رسول لما یحییکم بانچیزی که شما را زنده گرداند یعنی علوم دینیه که حیوة دل ازوست باعقاید صحیحه و اعمال فاضله

ع

که موجب حیوة ابدیست در نعیم مقیم یا جهاد که سبب بقای شماست که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند
یا شهادت که حیوتی است نزدیک حق سبحانه یا قرآن که محیی قلوب مؤمنانست واعلموا وبدانید ان الله آنکه خدای
یحول جدا کند بین المرء وقلبه میان مرد ودل او صاحب انوار فرموده که تمثیل است مر غایت قرب حق را به
بنده وتنبیه بر آنکه وی سبحانه مطلع است بر مکنونات دلها وگفته اند تصویر تملک حق است مر دل بنده را در فسخ
عزایم ونقض هم یا محو است بر مبادرت مصفید دل وخلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق سبحانه میان مرد ودل او بموت
وفرصت عمل فوت کند وگفته اند جدائی افکند میان بنده ومراد او یا آنکه مقلب است تصرف کند در دل چنانکه خواهد
در کشف الاسرار فرموده که علما دل را یابند ولمن کان قلب اشارت بدانست وعرفا دل را گم کنند یحول بین المرء
وقلبه عبارت از آنست در بدایت از دل تا جار است ودر نهایت دل حجاب دید راست بیت نیز پیش
همی دیدمش اندر دل خویش دل نیز حجاب بود برداشت زپیش وانه وانکه وی بدانید که شما الیه تحشرون بسوی
او محشور خواهید شد وجزاء اعمال شما خواهد فرمود واتقوا وبپرهیزید فتنة از کناهی که اگر برسد عقوبت آن
لا تصیبن الذین ظلموا نرسد یکسانی که ستم کرده اند منکم خاصة از شما خاصه یعنی نه مخصوص بدیشان بود
بلکه عام باشد بظالم وغیر ظالم از آن فتنه برسید وآن بوقت افتراق کلمه است وظهور بدعتها ومداهنه در امر
معروف ونهی منکر وتکاسل در جهاد واعلموا ان الله وبدانید که خدای چون عقوبت کند شدید العقاب سخت
عقوبتست برکسی که مصر ظلم ومتعدی بغیر باشد واذکروا ویاد کنید ای مهاجران اذ انتم قلیل آنوا که شما اندک
بودید مستضعفون بیچارگان فی الارض در زمین مکه پیش از هجرت تخافون میترسیدید ان یتخطفکم الناس
از آنکه بربایند شما را کفار قریش یا بیم داشتید که اگر از مکه بیرون آیید مشرکان عرب بر شما تاختن آرند
فآویکم پس جای داد شما را خدای در مدینه وایدکم ونقویت کرد شما را بنصره بیاری دادن خود یا بظاهر
انصار یا امداد ملایک در بدر ورزقکم وروزی داد شما را من الطیبات از غنایم پاکیزه که پیش از این حلال
نبود لعلکم تشکرون تا شاید که شما سپاس داری کنید بر این نعمتها امام ثعلبی رحمه الله فرموده که بعضی از
صحابه سخنان از پیغمبر صلی الله علیه وسلم میشنیدند ودر افشای آن میکوشیدند ومنافقان بدان اطلاع یافته
خبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا
تخونوا الله والرسول خیانت مکنید با خدا وبا رسول او در اظهار اسرار وقولی آنست که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ابولبابه را بحصار بنی قریظه فرستاد ویهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشاورت نموده گفتند محمد صلعم
با ما چه خواهد کرد اگر فرود آییم ابولبابه بانگشت اشارت بحلق کرد یعنی همه شما را خواهد کشت وفی الحال دانست
که خیانت کرده از حصار بمسجد پیغمبر علیه السلام آمد وخود را بر ستون مسجد بست تا وقتی که توبه او رقم قبول یافت
واین آیت نازل گشت وگفته اند خیانت میکنید با خدای در تعطیل فریضه وبا رسول او در تقصیر سنت

وتخونوا

وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وخیانت منمائید در امانتها که میان یکدیگر دارید وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وشما میدانید که وبال
خیانت بسیار است میشناسید که ضبط امانت بر شما واجبست وَاعْلَمُوا وبدانید أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ آنکه مالهای شما
وَأَوْلَادُكُمْ وفرزندان شما فِتْنَةٌ محنتی اند از خدای که بدان شما را می آزماید پس باید که دوستی مال ومحبت
فرزند شما را بوقوع در اثم ندارد احمد انطاکی قدس سره فرموده که حق سبحانه مال وفرزند را فتنه گفت تا از فتنه
بیکسو رویم وما پیوسته فتنه زیاده میخواهیم بیت جوان وپیر که در بند مال وفرزندند ندعاقلند که طفل
آن ناخردند وَأَنَّ اللَّهَ وبدانید که خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزد بزرگ پس بطلب آن سعی
نمائید وجمع مال وحب ولد را بهما بیند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باوردارندگان إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ اگر بترسید از
خدای وتقوی را شعار خود سازید يَجْعَلْ لَكُمْ سازد برای شما یعنی بدهید شما را فُرْقَانًا نصرتی که بدان
جدا شود مبطل از محق یا هدایتی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق وباطل یا جدائی میان شما وغیر
شما از اهل ادیان یا نجاتی از بعد ورات یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان مشهور گردید وصیت
شما بهمه اطراف برسد ودر بحر المعانی آورده که حق سبحانه بسبب تقوی افاضه کند بر شما باسرار جلال خود
بفیض کمال از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث وقدم وبشناسید سر وجود وعدم واز سخنان حضرت
شیخ محی الدین ومتابعان او چنان معلوم میشود که متقی آنست که حق سبحانه وتعالی را وقایت خود گرفته
باشد در ذات وصفات وافعال وفعل او در افعال حق فانی شده باشد وصفت او در صفات حق
مستهلک گشته بیت کم شده چون سایه اندر آفتاب تا چو بوی گل در اجزای گلاب وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ
وبپوشاند ودرگذراند از شما سَيِّئَاتِكُمْ بدیهای شما را وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ وخدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
خداوند فضل بزرگست آورده اند که چون اجازت هجرت شد وصحابه عزم مدینه فرمودند وجز ابوبکر وعلی
رض کسی در خدمت سید عالم صلی الله علیه وسلم نماند قریش از این حال متردد شدند بدار الندوه جمع آمدند و
ابلیس بصورت شیخ نجدی بدان مجمع در آمد ودر باب پیغمبر استشاره نمود یکی گفت او را در خانه
محبوس باید کرد ودر خانه را مستحکم بر آورد واز روزنه آب ونان بوی باید داد تا بمیرد ابلیس این را
نپسندید وگفت اکثر اهل مدینه اسلام آورده اند ویاران وی بیشتر آنجا رفته وبنی هاشم نیز
درین شهر بسیارند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند واو را خلاص دهند ودیگری گفت او را ازین
ولایت بیرون باید کرد تا هر جا خواهد رود ابلیس گفت هر جا میرود مردم فریفته وی میشوند جمعی را
فریب دهد بیایند وبا شما مقاتله کنند ابوجهل گفت رای آنست که از هر قبیله از قریش وحلفاء
ایشان یک کس را بطلبیم تا باتفاق او را بکشند وخون او در قبایل منتشر گردد بنو هاشم با تمام قبائل
محاربت نتوانند نمود وبالضروره بدیت راضی شوند ابلیس گفت رای اینست ابوجهل از هر قبیله کسی
طلبید ومقرر شد که در آن شب حضرت را بقتل آرند جبرئیل علیه السلام خبر آورد وآنحضرت صلوات الله علیه

علي كرم الله وجهه بر فراش بخوابانيد و با صديق رضي بغار رفت وحق سبحانه پيغمبر خود را از ان نعمت ياد
ميدهد و ميفرمايد وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ و ياد كن آنرا كه مكر كردند بتو الَّذِينَ كَفَرُوا آنانكه كافر شدند لِيُثْبِتُوكَ
تا حبس كنند ترا أَوْ يَقْتُلُوكَ يا بكشند ترا بشمشيرهاي مختلف أَوْ يُخْرِجُوكَ يا بيرون كنند ترا از مكه
وَيَمْكُرُونَ و ايشان بدي ميسكالند وَيَمْكُرُ اللَّهُ و جزا ميدهد خداي ايشانرا بمكر ايشان وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ
و خدا بهترين جزا دهنده كانست مكر كنانرا و جزا آنست كه مكر ايشان برايشان رد ميكند و ايشانرا در چاهي
كه براي ديگران كنده اند مي افكند بيت هر كه در راهي كسي چاهي كند خويش را آخر دران چاه افكند
آورده اند كه نضر بن حارث لعنه الله بتجارت ببلاد فارس آمده بود و قصه رستم و اسفنديار بعربي
و معرب ساخته بمكه برد و كفت اينكه افسانه آورده ام شيرين تر از افسانهاي كه محمد صلعم برما ميخواند
كه محمد صلعم برما ميخواند حق تعالى از عناد نضر خبر ميدهد وَإِذَا تُتْلَى و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر نضر و تابعان
او آيَاتُنَا آيتهاي كتاب ما قَالُوا كويند قَدْ سَمِعْنَا بدرستي كه شنيديم اين كلام را لَوْ نَشَاءُ اگر خواهيم لَقُلْنَا
هر آينه بكوييم مِثْلَ هَٰذَا مانند اين و اين لاف و كزاف بود زيرا كه حق سبحانه فرموده عرب را كه فاتوا بسورة مثله
و ايشان عاجز شدند پس غرض از اين اظهار مكابره و عناد بود كه ميكفتند مثل اين بكوييم و ديكري كفت
إِنْ هَٰذَا نيست اين إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مكر قصهاي پيشينان نوشته اند و من نيز از ين قصص دارم
بعد از استماع اين سخن حضرت رسالت عليه السلام فرموده كه واي بر تو اين كلام الله است و منزل من عند الله نضر
در مقابله اين سخن دعائي كرد جناب خبر ميدهد وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ و ياد كن آنرا كه كفت نضر و تابعان
او كه بآن متفق بودند كه بار خدايا إِنْ كَانَ هَٰذَا اگر هست اين قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست و منزل
مِنْ عِنْدِكَ از نزديك تو فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا پس بباران برما حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ سنگ از آسمان همچنانكه بر اصحاب
فيل باراندي أَوِ ائْتِنَا يا بيار بما بِعَذَابٍ أَلِيمٍ عذاب مؤلم مهلك غرض از اين دعا اظهار يقين است
از ايشان ببطلان قرآن وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ و نيست خداي كه عذاب كند ايشانرا و اگر چه بدعا
ميطلبند و استعجال ميكنند وَأَنْتَ فِيهِمْ و حال آنكه تو در ميان ايشاني و سنت الهي بدان جاري شده
كه مستاصل نكرداند قومي را و پيغمبر ايشان در ميان ايشان باشد خصوصا كه تو رحمت عالميانی وَمَا
كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ و نيست خداي عذاب كننده ايشان وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ و حال آنكه ايشان استغفار
ميكنند يعني در ميان ايشان مستغفر اند از مؤمنان يا بعرض كه اگر استغفار كنند و استغفار
ايشان امانست از مرتضي علي رض منقولست كه در زمين دو امان بود يكي رفت و ديكري باقي است
آنكه رفت حضرت پيغمبر ماست عليه السلام و آنچه مانده استغفار است اي عزيز استغفار مانع ذنبست
از تراكم و ثبات بلك موجب محو و زوال است پس سبب غضب الهي نشود بلك وسيله عفو و غفران
كردد فاستغفروني اغفر لكم نظم كفت حق كامرزش از من ميطلبيد كان طلب مر عفو را باشد سبب

از بی ذهر کناه از بسنوی هست استغفار تربانی فی ی وما لهم وجیست ایشانرا وچه جای انست ان لا یعذبهم
الله که خدای عذاب نکند ایشانرا وهم یصدون وحال انکه ایشان باز میدارند رسول ومومنانرا عن
المسجد الحرام از طواف مسجد حرام وانکه بیرون میکنند وما کانوا ونیستند ایشان اولیاءه متولیان امر
مسجد رد قول کفار است که میکفتند نحن ولاة الحرم ما پیشی کار وصاحب اختیار حرمیم حق تعالی فرمود که ایشان
با وجود شرک ولایت حرم را نشایند ان اولیاؤه نیستند سزاوار تولیه مسجد حرم الا المتقون مکر پرهیزکاران
از شرک ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست وبرخی میدانند
وعناد میکنند وما کان صلوتهم ونیست دعای مشرکان عند البیت نزدیک خانه خدای الا مکاء مکر صفیر
زدن وتصدیة ودست بر دست کوفتن بعضی از کفار آن بود که مردان وزنان برهنه طواف میکردند وصفیر
میزدند ودست برهم میکوفتند وقولی انست که وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نماز میکزارد وایشان برای
تغلیط انحضرت این عمل میکردند وبرین تقدیر مراد از صلوات نماز ناموس بر باشد فذوقوا العذاب پس بچشید
ای کافران عذاب را که قتل واسر است در روز بدر وحرق ونرجاست در روز حشر بما کنتم تکفرون
بانچه هستید که کفر میورزید هم باعتقاد وهم بعمل اورده اند که بعد از خروج بمکه وعزیمت بدر دوازده کس
از اشراف عرب متوکل کردند تا هریکی از ایشان در روزی لشکر را طعام دهند پس هر وقتی از ایشان روزی ده
شتر در روزی میکشتند حق سبحانه وتعالی فرمود ان الذین کفروا بدرستیکه کافران یعنی مطعمان بدر
ینفقون نفقه میکنند اموالهم مالهای خودرا وشتر میخرند ومیکشند وبکفار میدهند لیصدوا تا باز
دارند مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای که متابعت رسول است وکفته اند ابو سفیان بعد از حرب
دو هزار عرب مزد کرفت برای جنگ احد سوای لشکری که بجودی امدند یا اصحاب آن کاروان که ابوسفیان
کریزانید سود بضاعت خودرا که بنجاه هزار مثقال طلا بود خرج لشکر کردند وبحرب احد رفتند واین
ایت نازل شد که مالهای خودرا خرج میکنند فسینفقونها پس زود باشد که تمام نفقه کنند مال خودرا
ثم تکون پس باشد آن نفقه علیهم بر ایشان حسرة پشیمانی وغم مال رفته باشد ومقصود حاصل ناشده
ثم یغلبون پس مغلوب کرده شوند در اخر کار یعنی در روز فتح مکه واین از دلایل اعجاز قرانست که خبر داد از چیزی
قبل وقوع آن والذین کفروا وانانکه ثابت باشند بر کفر الی جهنم بسوی دوزخ یحشرون رانده شوند
لیمیز الله واین مغلوب شدن کافران برای انست تا جدا کرداند خدای الخبیث من الطیب ناپاک را
که کافر است از پاک که مومن است ویجعل الخبیث وجمع کند وباهم افکند کافران بعضه علی بعض بعضی فیرکمه جمیعا
جنبانند همه را فیجعله فی جهنم پس همه را ارد همه را در دوزخ اولئک آن کروه خبیث یا منفقان بدر هم
الخاسرون ایشانند زیانکاران در احوال یا اموال خود قل للذین کفروا بکو برای انها که کافرند چون ابوسفیان
واصحاب او ان ینتهوا اکر باز ایستند از کفر وعداوت رسول یغفر لهم بیامرزید شود مر ایشانرا ما قد سلف

آنچه گذشته است از گناهان ایشان وَإِنْ يَعُودُوا واگر باز گردند بعادات و عقائد پیغمبر فَقَدْ مَضَتْ پس بدرستی که گذشته
است سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ سنت الهی در پیشینیان که بر پیغمبران لشکر کشیدند و باخر مستاصل گشتند تو ایشان نیز
این چشم دارند وَقَاتِلُوهُمْ و کارزار کنید ای مؤمنان با اهل کفر حَتَّى لَا تَكُونَ تا وقتی که نباشد فِتْنَةٌ شرکی یعنی
شرک نماند از وثنی و اهل کتاب وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ و باشد همه دین خالص که توحید است یا پرستش
لِلَّهِ مر خدای را و بس فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ بایمان یا قبول جزیه فَإِنَّ اللَّهَ پس
بتحقیق که خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید بَصِيرٌ بیناست و مناسب آن عمل پاداش خواهد داد وَإِنْ تَوَلَّوْا
و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نایستند باک مدارید فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ پس بدانید که خدای
مَوْلَاكُمْ ناصر و مدد شماست نِعْمَ الْمَوْلَى نیک یاری خدای که دوستان خود را ضایع نگذارد وَنِعْمَ
النَّصِيرُ و نیک یاری دهنده است که مؤمنان را بر مشرکان غالب سازد وَاعْلَمُوا و بدانید ای مؤمنان
أَنَّمَا غَنِمْتُمْ آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر مِنْ شَيْءٍ از هر چه اسم شی بدان اطلاق توان کرد فَأَنَّ لِلَّهِ پس
بدرستی که مر خدای راست خُمُسَهُ پنج یک آن وَلِلرَّسُولِ و مر رسول را وَلِذِي الْقُرْبَى و مر خویشان رسول را که
بنی هاشم و بنی المطلب اند وَالْيَتَامَى و یتیمان مسلمانان را که فقیر باشند وَالْمَسَاكِينِ و درویشان محتاج را از اهل
اسلام وَابْنِ السَّبِيلِ و مسافران مسلمانان نزول کنند جمهور علما برآنند که ذکر خدای برای تعظیم و تیمن است
و از غنیمت چهار قسم برای مقاتلان و یک بخمس منقسم به پنج قسم شد برای رسول صلی الله علیه و سلم و چهار طایفه
مذکوره مقرر است و حالا سهم رسول صلوات الله و سلامه علیه بمصالح مسلمانان صرف باید کرد یا با امام باید
داد یا با سهام اربعه منضم باید ساخت و نزد امام اعظم ره بوفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم سهم ایشان
و ذی القربی ساقط است و بیتام ثلثه باقی صرف کنند و نزد امام مالک ره تقسیم آن مفوض برای امام
است بهر جا که اهم باشد صرف نماید و ابو العالیه و ربیع رحمهما الله متفردند بدین قول که خمس غنیمت را
بشش قسم باید کرد قسمی مر خدای را و قسمی مر پیغمبر را و چهار قسم چهار طایفه مذکوره را و قسمی که نامزد
حق تعالی است بعمارت خانه کعبه عظمها الله و زینت آن صرف باید نمود و محل مباحث تقسیم غنایم
بر محاربان و غیر ایشان در کتب فقه است و بدانید ای مقاتلان که خمس برای خدای و رسول خدای و طوایف
مذکوره است پس بدیشان تسلیم کنید و باقسام اربعه باقیه قناعت نمایید إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما از روی
تحقیق آمَنْتُمْ بِاللَّهِ ایمان آورده این بخدای وَمَا أَنْزَلْنَا و بانچه فرو فرستادیم ما از آیات یا ملائکه یا بدد فتح
و نصرت عَلَى عَبْدِنَا بر بنده ما که محمد است صلعم يَوْمَ الْفُرْقَانِ روز بدر که جدا شدن حق از باطل در و بود
يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ روزی که روی بروی آوردند دو گروه مسلمانان و کافران و آن روز جمعه بود هفدهم
رمضان در سنه ثانیه از هجرت وَاللَّهُ و خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر هر چیزی قَدِيرٌ تواناست لاجرم [illegible] اندک را
بر لشکر بسیار غالب سازند وَإِذْ أَنْتُمْ یاد کنید آنرا که بودید شما بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا بکنار وادی نزدیکتر بمدینه و آن

الجزء العاشر

دیکستانی بود

شان بود که پای بر زمین فرو میرفت و آب نداشتید وهم و ایشان یعنی دشمنان شما بودند بالعدوة القصوی
بکناره وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر بودند والرکب و سوار آن کاروان
یعنی ابوسفیان و اصحاب او بودند اسفل منکم زیرتر از مکان شما سه فرسخ جای ایشان در لب دریا و تخوف
شما بطریق [illegible] ولو تواعدتم و اگر وعده قتال بودی میان شما و قریش که در عدوه
قصوی بودند و شما از بسیاری عدد ایشان و کثرت اسلحه خبر یافتید لاختلفتم هر آینه که اختلاف میکردید فی
المیعاد در وعده خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار و مسلح ولکن هر دو را
جمع کرد میان شما و ایشان بی میعادی لیقضی الله تا حکم کند خدای با تمام ساختن کاری که آن
کان مفعولا بود کاین در علم او سزاوار بود بآنکه کرده شود و آن نصرت اولیا و قهر اعدا لیهلک و برای آنکه تا هلاک
شود من هلک هر که هلاک میشود عن بینة از حجت روشن قایم ویحیی من حی و زنده گردد هر که می زید عن بینة از حجت هویدا
مشهور یعنی واقعه بدر از آیات عظیمه است هر که مشاهده نمود اگر میرد و اگر میزید از راه حجت و عزیمت
یا مراد از من هلک و من حی اهل کفر و اسلام اند یعنی هر که کفر و اسلام از ایشان بر حجتی واضح است هر که
کافر گردد بطلان او روشن است و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیقت او مقرر شود و معنی وان الله لسمیع و بدرستی
که خدای شنواست مر اقوال مومن و کافر را علیم داناست باحوال ایشان در زبده تفسیر مذکور است که گوهر
شب افروز عقل را همچنانچه در حقه سینه دوستان می سپارند در آستین دشمنان تردامن نمی نهند
لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة یعنی بار تقدیر عقل از جانب عنایت و توفیق الهی شد
دوستان بدان مهتدی گردند و گروه از طرف قهر و خذلان استطاعت بدیهه اختطاف ابصار بصایر دشمنان
شود یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا نظم خنک آنکس که عقل رهبر اوست ٭ هر دو عالم بطوع چاکر اوست ٭ عقل کان
رهنمای حیله نیست ٭ آن نه عقل است کان عقیله ست ٭ نقلست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم دران شب که روز
جنگ بدر واقع بود در واقعه دید لشکر قریش را در غایت قلت و ذلت و تاویل فرمود بآنکه دوستان غالب
و دشمنان مغلوب خواهند شد مومنان بعد از استماع این رویا و تعبیر آن بغایت مسرور و فرحان
شدند حق سبحانه ذکر آن نعمت میفرماید و میگوید یاد کن ای محمد صلعم اذ یریکهم الله چون بنمود خدای
ایشان را فی منامک در خواب تو قلیلا اندکی تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند و بوعده نصرت مستظهر
گشتند ولو اریکهم و اگر خدای بتو نمودی ایشان را کثیرا بسیار و تو خبر دادی لفشلتم هر آینه بددل شدید
ای اصحاب ولتنازعتم و هر آینه نزاع میکردید فی الامر در کار قتال که آیا حرب کنیم یا قرار نماییم ولکن الله ولیکن خدای
سلم بسلامت داشت از بددلی و تنازع یا از مصادمت اعادی انه علیم بدرستی که او داناست بذات
الصدور بانچه در سینهاست از جرأت و بیم و جزع و تسلیم واذ یریکموهم و آنرا یاد کنید ای صحابه که بنمود خدای
دشمنان را بشما اذ التقیتم چون ملاقات کردید فی اعینکم در چشمهای شما قلیلا اندکی تا دل شما قوی شد بر حمله

ایشان حق بجنه لشکر قریش را در دیدهای مسلمانان اندک کرد این برای تثبیت ایشان و تصدیق رویای
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورده اند که ابن مسعود رض در وقت التقاء با کسی که در پهلوی او بود فرمود که اعادی
هفتاد تن باشند آن مرد گفت نزدیک بصد باشند و حال آنکه ایشان هفتصد و پنجاه عدد بودند وَيُقَلِّلُكُمْ
و اندک کرد اینک شما را نیز فِي أَعْيُنِهِمْ در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما و از آن حساب
بر نداشتند و تهیه اسباب جنگ کماینبغی نکردند نقلست که ابوجهل میگفت بسلاح با ایشان جنگ مکنید بلکه
بگیرید و بریسمانها ببندید و چون بحرب مشغول شدند حق بجنه مؤمنان را در نظر مشرکان دو برابر ایشان
نمود يَرَوْنَهُم مِّثْلَيْهِم رَأْيَ الْعَيْنِ بدین سبب دل شکسته و مبهوت شدند و شکست بریشان افتاد و این
صورت از عظایم آیاتست چه بصر اگر چه بی قلیل را کثیر یا کثیر را قلیل بیند تا آن حد نتواند بود که قریب هزار
تن را صد تن بیند و نزدیک بسیصد تن و بعضا را هفتصد عدد و این قدرت کامله ربانی باز داشت ابصار
بعضی علی ما هو علیه با وجود تساوی در شروط رویت لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا تا برانند خدای حکیم کاری که آن
كَانَ مَفْعُولًا هست بودنی در علم او وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شود کارها يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان إِذَا لَقِيتُمْ چون بینید فِئَةً گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما
فَاثْبُتُوا پس پای ایستید و از مقاتله ایشان روی متابید وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدای را كَثِيرًا یاد کردنی بسیار
و زبان لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ مگر باشید که شما ظفر یابید بعضی گفته اند مراد از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن
یا دعاء بر کافران برین وجه که اللهم اخذلهم اقطع دابرهم در این آیت تنبیه است بر آنکه بنده باید که هیچ شغلی
از ذکر خدا باز ندارد فرد تو بجائی که باشی روز و شب یکنفس غافل مباش از ذکر رب در خوشی ذکر تو شکر نعمت
در بلاها التجا بحضرتست وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در امر جهاد و ثبات
قدم در معرکه قتال وَلَا تَنَازَعُوا و خلاف مکنید فَتَفْشَلُوا که از مخالفت بددل شوید وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ و برود دولت
و قوت شما ریح مستعار از دولت است چه دولت در تمشیت امور و نفاذ آن مشابه باد است در هبوب
و نفوذ او و گفته اند ع اذا هبت ریاحک فاغتنمها بعضی برانند که مراد باو حقیقت است چه نصرت نیست
الا بادی که حق بجنه از مهب فتح فرستد و آنرا ریح النصرة میگویند و در حدیث آمده که نصرت بالصبا وَاصْبِرُوا
و شکیبائی کنید در مقاتله إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای مَعَ الصَّابِرِينَ با صابرانست بحفظ و نصرت وَلَا تَكُونُوا
و مباشید كَالَّذِينَ خَرَجُوا مانند آنانکه بیرون آمدند مِن دِيَارِهِم از سراها و منزلهای خویش بَطَرًا از روی
سرکشی و فخر وَرِئَاءَ النَّاسِ و برای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند و در راه
خبری بایشان رسید که کاروان بسلامت از بدر بگذشت و مردم عزم رجوع کردند ابوجهل گفت لابد است
از آنکه ببدر رویم و بشرب خمر و اشتغال غنا نماییم تا آوازه بعث ما در احیاء عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت
ما حساب گیرند پس خدای مؤمنانرا میفرماید که شما در کار خود چون کفار بیرون میائید که ایشان عجبی

ورزند و ریا میکنند ویصدون وباز میدارند مردمانرا عن سبیل الله از دین خدای والله بما یعملون وخدای
انچه ایشان میکنند محیط عالم است ومن بعد جزا خواهد داد آورده اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و
بجای منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینه قدیم که میان ایشان بود اندیشه ناک شدند خواستند که باز گردند
ابلیس بصورت سراقة بن مالک که مهتر کنانه بود برآمد با ایشان ملاقات نمود وگفت شما نیکو حمایتی میکنید
بروید ومن ضامنم که از بنی کنانه رنجی وضرری بشما نرسد ومن نیز طریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس
با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی ببدر آوردند وحق سبحانه از این قصه خبر میدهد واذ زین ویاد
کنید آنرا که بیاراست لهم الشیطان برای کافران دیو سرکش که ابلیس است اعمالهم عملهای ایشانرا در
دشمنی پیغمبر علیه السلام در حقایق سلیمی ونمود که قوة ایشانرا بنظر ایشان در آورد تا اعتماد بران کردند
وقال وگفت ابلیس لا غالب لکم الیوم هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز وانی جار لکم از مردمان بجهت
کثرت لشکر شما وآراستگی ایشان وانی جار لکم ومن زنهار دهم ایشانرا از قوم کنانه فلما
تراءت الفئتان پس آنگاه که دیدند هردو گروه لشکر یکدیگررا نکص بازگشت شیطان علی عقبیه
بر دو پاشنه خود واین عبارتست از هزیمت کردن بمکر وحیله آورده اند که چون روز بدر ملائکه فرو آمدند
ابلیس ایشانرا دید روی بفرار نهاد ودران محل دست او در دست حارث بن هشام بود گفت ای سراقه
در چنین حالی ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینه او زد وقال وگفت انی بریء منکم من بیزارم
از زنهار شما انی اری بدرستیکه من می بینم ما لا ترون آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان را که بمدد مؤمنان می آیند
انی اخاف الله بدرستیکه من میترسم از خدای ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که دروغ گفت آن دشمن خدای که گو
از خدای ترسیدی کار او بدین جا نرسیدی والله وخدای شدید العقاب سخت عقوبتست بر کسی
که ازو نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر ما را تو منهزم
ساختی سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنودم از عزیمت شما وقوف نیافتم پس همه را معلوم شد
او شیطان بوده که خود را در صورت سراقه نموده اذ یقول المنافقون آنرا نیز یاد کنید چون گفتند منافقان
مدینه والذین فی قلوبهم وآنانکه در دلهای ایشان مرض شکی ونفاقی یعنی منافقان مکه یا مشرکان واضح
است که قومی از قریش اظهار اسلام کرده وباوجود نهمت بدولت هجرت سرفراز نشده ندو در وقت
خروج قریش با ایشان ببدر آمدند ونیت ایشان آنکه لشکر کدام بیشتر باشد ایشان میل بدان جانب نمایند
چون بترک هجرت نافرمانی کرده بودند در دل ایشان ریب بود شامت آن در ایشان رسید وقلت مؤمنان را مشاهده
نموده گفتند غر بفریفته است هؤلاء این گروه مؤمنانرا دینهم دین ایشان که باوجود قلت عدد وعدت
در برابر چنین لشکر آراسته آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود ومن یتوکل وهر که توکل کند علی الله بر خدای
وکار خود با او گذارد فان الله پس بتحقیق که خدای عزیز غالبست متوکل را فرو نگذارد حکیم حکم کننده است

که اهل توکل را یاری کند و لو تری و اگر ببینی ای محمد صلی الله علیه وسلم اذ یتوفی الذین کفروا چون قبض میکردند ارواح
که کافر شدند الملائکة فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر جمعی از منافقان مکه چون علی
بن امیه و منبه ابناء الحجاج السهمی کشته گشتند حق سبحانه فرمود که ای حبیب اگر ببینی هنگامی که ملائک
بوقت قبض روح ایشان یضربون میزدند عمود های آتشین وجوههم بر رویهای ایشان وادبارهم و بر پشتهای
ایشان وذوقوا و میگفتند بچشید عذاب الحریق عذاب سوزان که مقدمه عذاب دوزخ است و این میدی
ارمی سخره کاری بهول و دیگر ملائکه میگفتند ذلک این ضرب یا عذاب بما قدمت بسبب آن عملهاست که
از پیش فرستاده ایدیکم دستهای شما از معاصی و ترک هجرت وان الله و دیگر سبب آنست که خدای لیس
بظلام للعبید نیست ستم کننده مر بندگان که ایشان را بی جرم بگیرند و تعذیب کفار عین عدل است پس
برای تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میگوید عادت مشرکان قریش با تو کدأب آل فرعون همچو عادت متابعان
فرعونست با حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام والذین من قبلهم وچون عادت آنهاکه پیش از فرعونیان بودند
یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود کفروا بآیات الله کافر شدند بنشانهای خدای یعنی
بدلایلی که بر توحید خود نصب کرده بودند یا معجزات انبیا فاخذهم الله پس بگرفت خدای ایشان را و عقوبت
کرد بذنوبهم بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود ان الله بدرستی که خدای قوی با قوه و قدرتست شدید
العقاب سخت عقوبتست بر منکران و مکذبان ذلک این گرفتن و عقوبت پیشینیان بان الله بسبب آنست
که خدای لم یک مغیرا نبود گرداننده و تبدیل دهنده نعمة انعمها نعمتی را که انعام کرده است علی قوم بر گروهی
حتی یغیروا تا وقتی که آن گروه تغییر و تبدیل دهند ما بانفسهم آن حال را که در نفسهای ایشانست :.
بحالی بدتر از آن نظیر قریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی و رد ارحام را بود بمعادات حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و تکذیب قرآن و استهزا بدان و ایذاء و آزار مومنان بدتر ساختند وان الله و بدرستی که
خدای سمیع شنواست سخنان ناهنجار مشرکان را علیم داناست بعقاید باطله ایشان دیگر باره برای
تاکید میفرماید که کار قریش در تکذیب تو کدأب آل فرعون همچو صنع قوم فرعونست والذین من قبلهم و آنانکه
قبل از ایشان بودند کذبوا بآیات ربهم تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را فاهلکناهم پس هلاک
کردیم ایشان را بذنوبهم بگناهان ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشان را در بدر بقتل مبتلا ساختیم
واغرقنا و غرق گردانیدیم در دریای قلزم آل فرعون اتباع فرعون را وکل وهمه گروه از فرعونیان قبط
و قتیل آن قریش کانوا ظالمین بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان ان شر الدواب
بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عند الله نزدیک خدای الذین کفروا آنانند که راسخ شدند در کفر
مراد معاندان قریش اند چون ابوجهل و عتبه و نفر و امثال ایشان یا کافران یهود چون کعب بن اشرف و حیی بن
اخطب و حیی و اضراب ایشان فهم لا یؤمنون پس ایشان نمی آرند و نخواهند گروید الذین عاهدت آنانند که عهد

بست

بسته با ایشان مِنْهُمْ از کفار و ایشان بنی قریظه بودند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ایشان معاهده فرموده بود ثُمَّ يَنْقُضُونَ پس بشکستند
عَهْدَهُمْ عهد خود را فِي كُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد میکنند در تبیان آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را
یاری ننمایند روز بدر مشرکان را بسلاح مددکاری نمودند و بعد از آن گفتند فراموش کردیم و دیگربار عهد بستند و روز
حرب خندق با ابوسفیان اتفاق نموده عهد بشکستند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یعنی
ترسند از عقوبت غدر فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اگر دریابی ایشان را فِي الْحَرْبِ در جنگ فَشَرِّدْ بِهِمْ پس رسوا کردان و
متفرق ساز بِهِمْ بسبب قتل ایشان مَنْ خَلْفَهُمْ آنان را که از پس ایشان و از رسند از اعدا شما یعنی چون پریشان
ظفر یابی چندان از ایشان بکش که هیبت تو در دل کافران دیگر از مقاتله تو باز ماند لَعَلَّهُمْ شاید که آن رسیدگان
يَذَّكَّرُونَ پند گیرند و عبرت پذیرند وَإِمَّا تَخَافَنَّ و اگر بدانی و دریابی مِنْ قَوْمٍ از گروهی که با تو عهد دارند خیانتی
نقض آن عهد بعلامتها که بر تو روشن شود فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش
از قتال با ایشان که نقض عهد شما کرده اند تا تو و ایشان باشید عَلَى سَوَاءٍ برابر در علم بنقض عهد إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ دوست ندارد خیانت کنندگان را و نمی پسندد علی ایشان را وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا و مپندارند ای محمد صلی الله علیه وسلم آنان که کافر شدند که ایشان سَبَقُوا پیشی گرفته در رستن از عذاب ما یا از گریختگان
بدر نه یا شکنندگان عهد میفرماید که مپندارند که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ بدرستی
ایشان عاجز نمیکنند ما را از عذا[illegible] و حفص و لا یحسبن بیای غیبت میخواند یعنی باید که کافران نپندارند که
ما را از تعذیب ایشان عاجزیم وَأَعِدُّوا [illegible] اده سازید ای مومنان لَهُمْ برای ناقضان عهد یا منهزمان بدر
مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید مِنْ قُوَّةٍ از سلاح و بکا[illegible] لشکر بدان قوت می یابند و عقبة بن عامر رضی میفرماید که شنیدم
از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بر منبر میفرمود الا ان القوة [illegible] رمی یعنی از علما گفته اند تخصیص رمی بذکر دلیل است بر آنکه
تیر و کمان قوی‌ترین سلاح است شیخ ابوالقاسم [illegible] قدس الله سره فرموده که درین آیت گفته اند قوة دل
است بلی همچنین با ظاهر آلاتی برسد که نبوده [illegible] و کمان در می باطن بتیر آه در صبحگاه از کمان خضوع
و رمی سهام حظوظ از دل و ترک حق و فراغت از ماسو[illegible] ابوعلی رودباری قدس سره فرموده که قوة اعتماد است
بر عنایت حق و واثق بودن بعنایت او ~~ که اعتماد تو بر لشکر است و صلاح مراست بر کرم دوست اعتماد تمام
و گفته اند مراد از قوة حصارهاست میفرماید که آماده سازید قلعهها جهت دفع کفار وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ و دیگر
آماده کنید از اسپان بسته تُرْهِبُونَ تا بترسانید بِهِ بدین استعداد عَدُوَّ اللَّهِ دشمن خدای وَعَدُوَّكُمْ و دشمن
خود را که کفار مکه اند وَآخَرِينَ و دیگر بترسانید باسب و سلاح کافران دیگر را مِنْ دُونِهِمْ جز کافران مکه لَا تَعْلَمُونَهُمْ
شما نمیدانید ایشان را اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ خدای میداند ایشان را و ایشان بقول سهیلی منسوبان یهودند یا منافقان
یا جن و عرصه مبارک او آمده که گوز جن هم سهیل اسب جن را میترساند وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه بکنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی
که دارید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی ترتیب سلاح و نفقه است يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن

وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم دیده نخواهید شد بنقصان ثواب وَإِنْ جَنَحُوا و اگر میل کنند مشرکان لِلسَّلْمِ بصلح و استسلام
فَاجْنَحْ لَهَا پس تو هم میل کن بمصالحه وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدای یعنی مترس از آنکه مکر و حیله طرح صلح انداخته باشند
إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که خدای شنواست مر اقوال ایشان را الْعَلِيمُ داناست بسوء و رای آنکه در مقام مکر باشند
ترا نگاه دارد و وبال مکر بر ایشان کارد چنانچه نمود وَإِنْ يُرِيدُوا و اگر خواهند أَنْ يَخْدَعُوكَ آنکه بفریبند ترا بصلح از جنگ
خود باز دارند فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ پس بدرستی که بسنده است ترا خدای هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ اوست آنکه قوت داد ترا
بِنَصْرِهِ بیاری کردن خود و فرستادن ملائکه وَبِالْمُؤْمِنِينَ و بهم مؤمنان و اصح آنست که بانصار وَأَلَّفَ و پیوند افکند
بدرستی بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان یعنی اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان تعصب و کینه
بود و همواره بقتل و غارت هم اشتغال مینمودند حق تعالی ببرکت تو دلهای ایشان را بایکدیگر الفت داد لَوْ
أَنْفَقْتَ اگر خرج میکردی بجهت اصلاح احوال ایشان مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا و آنچه در زمین است از مال و متاع مَا أَلَّفْتَ
تالیف نمیدادی و قادر نبودی بر الفت بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه
که باهم داشتند وَلَكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای بحکمت بالغه خود أَلَّفَ بَيْنَهُمْ ایقاع الفت کرد میان ایشان إِنَّهُ عَزِيزٌ
بدرستی که او قادر و غالبست هر چه خواهد بکند حَكِيمٌ داناست بحکمت آنچه میکند يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر حَسْبُكَ
اللَّهُ بسنده است ترا خدای وَمَنِ اتَّبَعَكَ و آنانکه پیروی تو کرده اند مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان این آیت
در غزوه بدر قبل از قتال نازل شد برای تقویت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و تسلیه خاطر صحابه رض و گفته اند
سی و سه مرد و شش زن به پیغمبر صلوات الله و سلامه ایمان آورده بودند چون امیر المؤمنین عمر رض شرف اسلام
دریافت و عدد اربعین تمام شد این آیت نازل گشت و ابن عباس رض فرموده که سبب نزول آیت اسلام
فاروق است رض و برین تقدیر آیت مکی باشد يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای رفیع قدر یا خبر کننده حَرِّضِ
الْمُؤْمِنِينَ تحریض کن مؤمنان را یعنی برانگیز و گرم ساز ایشان را عَلَى الْقِتَالِ بر کارزار کردن با کفار إِنْ يَكُنْ
مِنْكُمْ اگر باشند از شما عِشْرُونَ بیست تن صَابِرُونَ صبر کنندگان در معرکه قتال يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب شوند بر دویست
نفر از مشرکان شرط بمعنی امرست یعنی باید که یکی از شما در مقابله دو تن از دشمنان شکیبایی ورزند و فرار
نکنند وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ و اگر باشند از شما مِائَةٌ صد تن يَغْلِبُوا أَلْفًا غالب شوند بتائید الهی بر هزار تن مِنَ
الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانکه کافر شدند و این غالبیت شما بر ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ
گروهی اند که نمیدانند و خدای و روز قیامت نمی شناسند لاجرم از نجات و درجات غافل اند در زمان
مقاتله قوت ثبات و شکیبایی مؤمنان ندارند بعد از نزول این آیت مؤمنان از مقاتله یکی با ده اندیشناک
شدند و بر ایشان گران حق سبحانه این آیت را منسوخ کردانید بنزول الْآنَ اکنون که این حکم شما را گران بار ساخت
خَفَّفَ اللَّهُ سبک کردانید خدای عَنْكُمْ از شما وَعَلِمَ و دید أَنَّ فِيكُمْ که در شما ضَعْفًا سستی هست یعنی ضعف بدن
فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ پس اگر باشند از شما مِائَةٌ صَابِرَةٌ صد تن شکیبا يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب شوند بر دویست تن این شرط

نیز معنی امر است یعنی یکی از شما باید که در مقابله دو تن صبر کند و نگریزد وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ و اگر بود از شما أَلْفٌ
هزار کس يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ غالب شوند بر دو هزار بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدای و یاری او وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای
با صابر است باعانت و یاری و مددکاری پس هر که صبر کند ظفر یابد الصبر مطیة الظفر صبر و ظفر هر دو دوستان
قدیم الله صبر کن ای دل که بعد از آن ظفر آید از حجر صبر رخ متاب که روزی باغ شود سبز و شاخ و گل بر آید
آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در باب ایشان با اکابر اصحاب مشورة
نمود از قوم مهاجران ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود که اکابر و اصاغر باشند که روزی بدولت هدایت برسند و حالا
عدد و مدد مسلمانان زیاده شود فاروق رض گفت یا رسول الله ایشان ائمه کفرند همه را بی مهلی گردن زنند
و بحمد الله که حق سبحانه تعالی از فدا مستغنی گردانید و از گروه انصار عبد الله رواحه رض و اصح آنست که
سعد بن معاذ رض فرمود که اشارت کن تا این اشرار را بشرار آتش تیغ بسوزیم حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم
بقول صدیق میل نموده فدیه قبول فرمود حق سبحانه آیت فرستاد که مَا كَانَ نشود و نشاید لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ
مر پیغمبری را که باشد لَهُ أَسْرَى مر او را اسیران که از ایشان فدا گیرد حَتَّى يُثْخِنَ تا آنگاه که بسیار بکشد از ایشان
فِي الْأَرْضِ در زمین چه این صورت سبب قلت و ذلت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت ابرار است
تُرِيدُونَ میخواهید شما عَرَضَ الدُّنْيَا خواسته دنیا که عرض سریع الزوال است وَاللَّهُ و خدای يُرِيدُ الْآخِرَةَ
میخواهد برای شما ثواب آخرت که بهشت و نعمت لا یزال است وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست دوستان را
بر دشمنان غلبه دهد حَكِيمٌ داناست در آنچه باید کاری کند لَوْلَا كِتَابٌ اگر نه حکمی و فرمانی مِنَ اللَّهِ از خدای
سَبَقَ سبقت گرفته و در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت نکند یا بنادانی مواخذه ننماید یا اهل
بدر را عذاب ننماید یا غنایم را بر شما حلال سازد لَمَسَّكُمْ هر آینه میرسید بشما فِيمَا أَخَذْتُمْ در آنچه فرا گرفته اید از فدا
عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ در روایت آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر عذاب فرود آمدی غیر
عمر و سعد معاذ رض از آن نجات نیافتندی که این هر دو بقتل کفار راضی بودند نه باخذ فدا و صحابه
بعد از نزول این آیت از غنایم دست باز کشیدند آیت آمد که فَكُلُوا پس بخورید مِمَّا غَنِمْتُمْ از آنچه
غنیمت گرفته و فدیه از آن جمله است حَلَالًا طَيِّبًا خوردنی حلال و پاک وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در
مخالفت امر وی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده است عفو کرد گناه شما را رَحِيمٌ مهربانست
غنیمت بر شما حلال کرد و بر امم دیگر حرام بوده و در اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر صلعم عباس را رض
که از جمله اسیران بود بادای فدای نفس خود و دو برادرزاده او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث
و حلیف او عتبه بن جحدم تکلیف کرد عباس گفت ای محمد صلی الله علیه وسلم روا میداری که عم تو بحوا ستهاری در پیش
و اوره پیش خویش و بیگانه دست بیرون کند من این همه مال از کجا آرم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که کو آن
زرهای زرد که بوقت خروج از مکه بام الفضل دادی و چنین و چنین سخنان گفتی عباس گفت ای محمد صلعم این

سخن را نشنفته گفت بوهم ترا که خبر کرد فرمود که از آن کار تو بمن پیغامبر فرستاد و عباس گفت گواه باش که بوحدانیت
حق و برسالت تو گواهی میدهم پس فدای خود و سه کس دیگر بداد و این آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر قل بگو
لمن فی ایدیکم مر کسانی که در دست شما اند من الاسری از اسیران ان یعلم الله اگر داند خدای و بیند فی قلوبکم
در دلهای شما خیرا نیکوی از ایمان و اخلاص یؤتکم بدهد شما را خیرا بهتر مما اخذ منکم از آنچه فرا گرفته اند
از شما یعنی زری که برای شما فدا داده اید ویغفر لکم و بیامرزد شما را والله غفور و خدای آمرزنده است گناهی را
که در وقت شرک واقع شده رحیم مهربانست که شما را توفیق اسلام داده آورده اند که عباس رض گفت
که خدای تعالی مرا دو وعده داده بود یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفته اند بمن دهد و بدین وعده وفا کرده حالا بیست
بنده دارم که هر یکی بیست هزار دینار تجارت میکنند و سقایه زمزم نیز بمن داد که از همه اموال
عرب دوستتر میدارم و وعده دویم مغفرتست امید دارم که بدان نیز وفا فرماید مرا بیامرزد چه در وعده کریم
خلاف نیست   خلاف وعده محال است که کریم آید لیم اگر نکند وعده را وفا شاید وان یریدوا و اگر خواهند
[illegible] نت کردن با تو بنقض عهد یا برگشتن از دین فقد خانوا الله
پس بدرستی که خیانت کردند با خدای من قبل پیش از این کفر فامکن منهم پس خدای توانائی داد بر ایشان تا در
روز بدر بسته و گرفتار شدند بعد ازین ممکن است که تمکن کند ترا والله علیم و خدای داناست بحال
بندگان حکیم حکم کننده باحوال ایشان ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند وهاجروا و هجرت
کردند بدوستی خدای و رسول از وطنهای خویش وجاهدوا و جهاد کردند باموالهم بمالهای خود
که سلاح و نفقه محتاجان صرف نمودند وانفسهم و بنفسهای خویش که مباشر قتال شدند فی سبیل الله
در راه خدای و ایشان قوم مهاجر اند والذین آووا و آنانکه جای دادند مهاجران را ونصروا و نصرت کردند
حضرت رسول را صلعم مراد گروه انصار اند اولئک بعضهم آن گروه بعضی از ایشان اولیاء بعض دوستان
برخی دیگرند و مستولی در میراث در ابتدای کار حکم بوده که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث
بگیرند والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند ولم یهاجروا و هجرت نکردند ما لکم نیست شما را من ولایتهم از تولی
ایشان در میراث من شیء که هیچ چیز حتی یهاجروا تا وقتی که هجرت کنند وان استنصروکم و اگر مومنان
غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فی الدین در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما
یاری طلبند فعلیکم النصر پس بر شما واجب است یاری کردن ایشان الا علی قوم مگر بر گروه مشرکان
که باشد بینکم وبینهم میان شما و ایشان میثاق عهدی و پیمانی یعنی نقض عهود و معاهد میکنند والله
بما تعملون و خدای بانچه شما میکنید از وفای عهد و نقض آن بصیر بیناست والذین کفروا و آنانکه کافر
شدند بعضهم برخی از ایشان اولیاء بعض دوستان برخی دیگرند در مظاهرت و معاونت الا تفعلوه
اگر نکنید آنرا که فرمودم از پیوستگی با یکدیگر و تعاون و دوستی تکن فتنة حاصل شود فتنه و محنه فی الارض

در زمین

در زمين وَفَسَادٌ كَبِيرٌ وفسادي بزرگ در دين يعني اگر مومنان دوست يكديگر نباشند وهمديگر را ياري نكنند مهم
ايمان روي بخلل نهد واهل كفر ظفر كنند وفسادي وفتنه از اين بزرگتر نتواند بود وچون از تعاون
وتوارث مهاجر وانصار خبر داد وبي شك آن تعاون بنود وديگر باره از جزاي هجرت ونصرت ايشان خبر
ميدهد وميفرمايد وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانكه بگرويدند بخدا ورسول وَهَاجَرُوا وهجرت نمودند وَجَاهَدُوا وجهاد كردند
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه رضاي خداي وَالَّذِينَ آوَوْا وآنانكه بعد از تصديق وتسليم جاي دادند اهل هجرت وَنَصَرُوا
وياري كردند مر پيغمبر را در قتال مشركان أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ايشانند مومنان حَقًّا براستي لَهُمْ مر ايشانرا
هست مَغْفِرَةٌ آمرزشي از خداي وَرِزْقٌ كَرِيمٌ وروزي نيكو بي رنج در بهشت وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانكه ايمان
آوردند مِنْ بَعْدُ از پس صلح حديبيه وَهَاجَرُوا وهجرت كردند چون ابو بصير وابو جندل وغير ايشان وَجَاهَدُوا
وجهاد كردند مَعَكُمْ باشما يعني همراه شما شدند فَأُولَئِكَ پس آن گروه مِنْكُمْ از جمله شما اند يعني لاحقانند بسابقان
يكي اند در ايمان وهجرت وجهاد وَأُولُو الْأَرْحَامِ وخداوندان خويشيها يعني اقربا بَعْضُهُمْ برخي از ايشان أَوْلَى
بِبَعْضٍ سزاوارترند ببعضي در ميراث گرفتن فِي كِتَابِ اللَّهِ در حكم خداي يا در لوح محفوظ اين آيت ناسخ
توارث آن جماعت است كه بسبب هجرت ونصرت ميراث ميگرفتند إِنَّ اللَّهَ بدرستي كه خداي بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چيزها
از مواريث يا حكمت در اعتبار نسبت هجرت ونصرت اولا واعتبار رحم وقرابت ثانيا عَلِيمٌ داناست كسي را
برو چون وچرا نرسد در احكام اوست چون دو جل ندر انفال او حكم وچند سورة توبه اين را سوره
براءة وفاضحه ومخزيه ومشقشقه براءت بيزاري از كفار فاضحه فضيحت كننده اهل نفاق ومخزيه رسوا
كننده منافقان مشقشقه پاك كننده از منافقان وسورة العذاب نيز خوانند وترك تسميه در وي
بجهت آنست كه بسم الله سبب امان است واين سوره براي رفع امان نازل شده وگفته اند صحابه رض اختلاف
كردند در آنكه انفال وتوبه يك سوره اند كه هفتم سبع طوال باشد يا دو سوره پس فرجه ميان سورتين گذاشتند
وبسم ننوشتند وهر دو سوره را قرينتين گفتند ودر ترجمه اسباب نزول از بستان فقيه ابو الليث رح
نقل ميكنند كه ثقات مشايخ بعضي از ذي النورين رض روايت كرده اند كه كاتب خاتمه يسألونك عن الانفال
وفاتحه براءة من الله بعهد حضرت مصطفي صلي الله عليه وسلم ميان اين دو سوره اصلا تسميه ننوشت وآورده اند كه چون
اين سوره نازل شد حضرت رسالت پناه صلي الله عليه وسلم يا چهل آيت از اوائل سوره با بوبكر صديق داد رض
واورا امير حاج ساخت وفرمود كه با اهل موسم خواند وچند روز بعد از رفتن صديق رض مرتضي
علي رض طلب فرمود وبر ناقه عضبا سوار ساخته از عقب ابوبكر رض فرستاد وامر كرد كه آيات را از وي
گرفته خود قرات كند وچون از اين حال پرسيدند جواب داد كه جبرئيل بمن آمد وگفت اداي اين پيغام
نكند مگر تو يا كسي كه از تو باشد پس علي با بوبكر رض لاحق شد ودر روز ترويه صديق رض خطبه خواند ودر ميان
تعليم مناسك حج فرمود ودر روز نحر علي رض نزديك جمره عقبه آيتها را بر اهل موسم خواند بَرَاءَةٌ اين بيزاري

ربع

من الله از خدای و رسوله و از رسول او رسانده است الی الذین عاهدتم بسوی آنکه پیمان بسته اید با ایشان من المشرکین
از شرک آورندگان آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم با بعضی از مشرکان عرب عهدها بسته بود و هر قومی را تا وقتی
معین و ایشان غیر بنی ضمره و بنی کنانه عهد بشکستند و حق سبحانه این آیت فرستاد که مضمونش برائت
بفسخ عقد و نقض عهد مشرکان یعنی جماعتی ایشان عهد خدا و رسول بشکستند رسول نیز بفرمان خدا
نبذ عهد کرد بر ایشان و حکم شد که ای سید بگوی ایشان را فسیحوا پس سیر کنید فی الارض در زمین یعنی بیایید
و بروید ایمن از تعرض مسلمانان اربعة اشهر چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر
قولی آنست که ابتدا اوایل در شوال فرود آمد پس مدت تا اواخر محرم است امام ثعلبی روایت آورده که اجل بعضی معاهدان
که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بود و از آن برخی بیشتر آنانرا که اجل ایشان کمتر بود مهلت داد
چهار ماه تا در کار خود فکری کنند و آنانرا که بیشتر بودند بر چهار اقتصار کرد تا در مهم خود تدبیری نمایند
و آنرا که عهد نشکسته بودند ایشانرا تا انقضای مدت ایشان امان داد و ناکثان عهد را گفت و اعلموا
و بدانید انکم غیر معجزی الله که شما غیر معجز کنندگان خدا باشید از عذاب خود هر چند شما را مهلت
داد و ان الله و آنکه نیز بدانید مخزی الکافرین رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن
و اذان و اعلام است و آگاه ساختن من الله و رسوله از خدا و رسول او الی الناس بسوی عرب یوم الحج الاکبر
روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق و رمی درو ست یا اکبر باعتبار
آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود با آن روز یا در آن روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد
و بر هر تقدیر مضمون اعلام اینست ان الله که خدای بریء بیزارست من المشرکین از مشرکان و عهود
ایشان و رسوله و پیغمبر او نیز بیزار است فان تبتم پس اگر باز گردید از کفر و عهد فهو پس آن بازگشت
خیر لکم بهتر باشد شما را از اقامت بر آن و ان تولیتم و اگر برگردید از توبه و ترک کفر نکنید فاعلموا انکم
پس بدانید که شما غیر معجزی الله نه عاجز کنندگانید خدای را یعنی نتوانید که از وی بگریزید یا با او ستیزید
و بشر الذین کفروا و بجای بشارت بیم کن کافرانرا بعذاب الیم بعذابی دردناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان
فرمود در باب بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد ننموده میگوید الا الذین یعنی
آنانکه عاهدتم عهد کردید با ایشان من المشرکین از شرک آورندگان ثم لم ینقصوکم پس ایشان کم نکردند شیئا
چیزی از عهدهای شما یعنی نشکستند پیمان شما را و لم یظاهروا و یاری ندهند و هم پشتی نکردند علیکم بر قتال شما
احدا یکی را از دشمنان شما فاتموا الیهم پس تمام کنید بسوی ایشان عهدهم عهد ایشان الی مدتهم تا مدتی که
مقرر شده و ایشان چون ناکثان بر چهار ماه و پس مهلت مدهید ان الله بدرستی که خدای یحب المتقین
دوست میدارد متقیانرا و از جمله تقوی وفا بعهد است و امام [illegible] شیخ نقل با وی فرموده
متقی را چهار نشان است حفظ الحدود و بذل المجهود و الوفاء بالعهود و القناعة بالموجود

یافته نظم متقی را بود چهار نشان * حفظ احکام شرع اول آن * ثانیا انچه دست رس باشد

بر فقیران و بیکسان باشد * عهد را با وفا کند پیوند * هرچه باشد بدان شود خرسند

وچون حکم معاهدان مشرک بیین شد درباب مشرکان غیر معاهد میفرماید ... بجهد بکذرند

ماههای حرام یعنی بیست روز ذوالحجه وتمام محرم وقول آنست که ابتدا در شان

معاهدان نازل شده و اشهرم هم چهار ماه مذکور است وحرم باعتبار تغلیب گفت که ذی الحجه

ومحرم درو ست با آنکه حرام بود درین چهار ماه تعرض کفار معاهد وبقولی که آن زمان نزول سوره گیرند

نه از وقت تبلیغ انقضای مدت بعد از انسلاخ ماههاء حرام است اعنی ذی القعده ومحرم وبر هر تقدیر

چون این ماهها منقضی گردد فاقتلوا المشرکین پس بکشید مشرکان را که عهد کرده اید با ایشان یا آنکه عهد شما را

شکسته اند حیث وجدتموهم هر جا که یابید در حل وحرم وخذوهم وبگیرید ایشان را باسیری واحصروهم

وباز دارید شان را از طواف مسجد الحرام واقعدوا لهم وبنشینید برای ایشان کل مرصد بر هر سیری یعنی

بسته کردانید بر ایشان راههارا تا منتشر نشوند در بلاد ودری فان تابوا پس اگر باز گردند از شرک بایمان

واقاموا الصلوة وبپای دارند نماز را وآتوا الزكوة وبدهند زکوة اموال خود از بن وجود عمل دلیل

صدق ایشان روشن شود فخلوا سبیلهم پس خالی کنید راه ایشان را یعنی دست بدارید از ایشان ورها دهید

تا هرجا خواهند روند ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است مر گناهان گذشته ایشان را رحیم

مهربانست بر دادن ثواب بی حساب بر ایشان وان احد واگر یکی من المشرکین از مشرکان که تعرض ایشان

می باید کرد بعد از انقضای اشهر حرم استجارک زنهار خواهند از تو فاجره پس ایمن ساز او را وامان ده

در زنهار ده حتی یسمع تا بشنود کلام الله سخن خدای که قرآنست ثم ابلغه پس اگر اسلام نیارد برسان او را

مامنه بجای او که موضع امن اوست وبعد از آن با او مقاتله نمای ذلك این امان دادن بانهم بسبب آنست

که ایشان قوم لا یعلمون گروهی اند که نمی دانند خدا را وسخن او نشنوده اند پس امان باید داد تا بشنوند ودران

تدبر وتفکر نمایند کیف یکون چگونه باشد استفهام بمعنی انکار واستبعادست یعنی نیست وچگونه تواند

بود للمشرکین عهد مر مشرکان را عهدی عند الله نزدیک خدای وعند رسوله ونزدیک رسول او وبعد از

ظهور اسلام وامتیاز بیان حق وباطل الا الذین عاهدتم مگر آنانکه عهد بسته اند یعنی بنی ضمره وبنی

کنانه که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عهد بسته بود با ایشان عند المسجد الحرام نزدیک مسجد حرام یعنی در

حدیبیه که قریبست بمکه معظمه فما استقاموا لکم پس مادام که ایشان استقامت ورزند بر عهد خود لکم برای شما

فاستقیموا پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود لهم برای ایشان ان الله یحب المتقین بدرستی که خدای

دوست میدارد پرهیزکاران را که بر عهد وپیمان استقامت نمایند کیف چگونه باشد بر عهد مشرکان وان

یظهروا وحال آنست که اگر ایشان ظفر یابند علیکم بر شما لا یرقبوا فیکم نگاه ندارند درباب شما الا حق قرابتی

[...] يُرْضُونَكُم خشنود ميكردانند شما را بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهاي
[...] بايمان وطاعت يا سخنان شيرين ميكويند وَتَأْبَىٰ وسر باز ميزنند
[...] ازانچه بزبان ميكويند دل ايشان با زبان يكي نيست دل در خيال
[...] بزبان در اداي عذر اي علام آنكه دلش با زبان يكي است وَأَكْثَرُهُمْ وبيشتر
ازيشان [...] فَاسِقُونَ بيرونند از دايره زبان باز كشتند از قبول ايمان وانكي ازيشان بسبب
برنابي از نقض عهد تحرز مينمايند اشْتَرَوْا بدل كردند وبر كزيدند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن ثَمَنًا قَلِيلًا چيزي را
كه بهاي اندك حاصل از متاع دنيا ابو سفيان بعضي از مشركان را تطميع حطام دنيا كرده براي قتال اهل
ايمان جمع كرد ايشان تكذيب قرآن نمودند وبطمع افتاده دربرده قتل مسلمانان آمدند فَصَدُّوا پس اعراض
كردند عَن سَبِيلِهِ از طاعت خدا و باز داشتند مردم را از راه خانه خداي إِنَّهُمْ بدرستي كه ايشان
سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بد كاريست كه ميكنند قولي آنست كه مراد ازين قوم يهودند كه عهد پيغمبر را صلى الله عم
شكستند و آيات توريت را باندك چيزي فروختند و مردم را از متابعت دين اسلام منع ميكردند لَا يَرْقُبُونَ
نگاه نميدارند يهود يا ناقضان عهد فِي مُؤْمِنٍ در شان هيچ مومني إِلًّا قرابت يا سوكند وَلَا ذِمَّةً وعهد
وَأُولَٰئِكَ وآن گروه هُمُ الْمُعْتَدُونَ ايشانند از حد در گذرندگان در شرارت وطغيان فَإِن تَابُوا پس اگر باز گردند از
كفر وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپاي دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ وبدهند زكوة را فَإِخْوَانُكُمْ پس ايشان برادران
شمااند فِي الدِّينِ در دين اسلام ايشان راست انچه بر شما باشد وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ وبيان ميكنيم آيتها را لِقَوْمٍ
يَعْلَمُونَ براي گروهي كه فهم كنند و دران تفكر نمايند وَإِن نَّكَثُوا واگر بشكنند مشركان أَيْمَانَهُم سوكندان
وپيمانهاي خود را مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ پس ازانكه عهد كنند با شما وَطَعَنُوا وطعن كنند فِي دِينِكُمْ در دين
شما عيب جويند در احكام اسلام فَقَاتِلُوا پس بكشيد أَئِمَّةَ الْكُفْرِ پيشوايان كفر و سرداران اهل شرك را
إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ بدرستي كه ايشان را عهد و پيمان نيست در حقيقت كه اگر پيمان ايشان درست بودي شكست
بدين راه نيافتي پس مقاتله كنيد با ايشان لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ شايد كه ايشان باز ايستند از شرك يا طعن در دين
أَلَا تُقَاتِلُونَ آيا كارزار نميكنيد قَوْمًا نَّكَثُوا با گروهي كه بشكستند أَيْمَانَهُمْ پيمانهاي كه با شما بسته
بودند در حديبيه ويكي از عهدهاي ايشان به پيغمبر صلى الله عم و قريش آن بود كه حلفاء يكديگر را نرنجانند و بر قتال
ايشان بايكديگر مظاهرت نكنند قريش بني بكر را كه حلفاء ايشان بودند بسلاح و مرد مدد دادند تا با بني خزاعه
كه حلفاء رسول بودند صلعم جنگ كردند يا مراد از ناكثين عهود يهود بني قريظه اند كه در روز احزاب ابو سفيان
و قوم او را مددكاري كردند وَهَمُّوا وقصد كردند بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ و به بيرون كردن رسول صلى الله عم از مكه
و مشاورت نمودن در دار الندوة چنانچه گذشت ودر لباب آورده كه قريش در حديبيه قصد آن كردند
كه رسول را صلى الله عم جهت اداي عمره بمكه راه دهند و بعد از اتمام قواعد آن بجهت استحقاق انكار اخراج

كنند

کنند وبقول ثانی که اراده بودند قصد اخراج آنحضرت نمودند از مدینه وَهُمْ بَدَءُوكُمْ وحال آنست که ایشان ابتدا
کردند نقض عهد را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار أَتَخْشَوْنَهُمْ آیا شما میترسید از محاربه وکارزار ایشان فَاللَّهُ أَحَقُّ
پس خدای سزاوارتر است أَنْ تَخْشَوْهُ باآنکه بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار بس بحرب ایشان اشتغال کنید
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان بعقوبت الهی در ترک ما موربه قَاتِلُوهُمْ کارزار کنید با مشرکان
يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ تا خدای عذاب کند ایشانرا بِأَيْدِيكُمْ بدستهاء شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند
وَيُخْزِهِمْ و رسوا سازد ایشانرا بمقهوریت ومغلوبیت وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ ونصرت دهد شما را بر ایشان
وَيَشْفِ وشفا بخشد صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ سینهای گروهی را از مؤمنان یعنی بنوخزاعه یا جمعی از یمن که
بمکه آمده اسلام آورده بودند واز مشرکان ایذای بسیار یافته وچون شکایت بعرض حضرت رسالت صلعم
رسانیده بودند فرموده بود که ابشروا فان الفرج قریب وَيُذْهِبْ وببرد خدای بنصرت شما بر کفار غَيْظَ قُلُوبِهِمْ
اندوه دلهای آنانی که بواسطه آزار کفار ملول بودند وَيَتُوبُ اللَّهُ وتوبه دهد خدای در آن بازگردد بفضل
خود عَلَى مَنْ يَشَاءُ برهرکه خواهد حق بحیثه درین آیت خبرداد از توبه بعضی کفار وآن واقع شد چنانچه
ابوسفیان وعکرمه بن ابی جهل وسهیل بن عمرو وغیر ایشان ایمان آوردند وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست
بتوبه بعضی حَكِيمٌ حکم کننده است بقبول توبه أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای مؤمنان که قتال کفار را که رهید
وگفتند خطاب باشما مناقشات بیوفاید که بنشسته اید أَنْ تُتْرَكُوا آنکه شما را بگذارید برین که هستید
وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ وند بیند خدای الَّذِينَ جَاهَدُوا آنانرا که جهاد کنند مِنْكُمْ از شما در راه خدای وَلَمْ يَتَّخِذُوا وفرا نگیرند
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلَا رَسُولِهِ وبغیر فرستاده او وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وبدون مؤمنان وَلِيجَةً دوست نهانی که از آنها
اسرار کنند باوی یعنی شما را بمجرد دعوی ایمان دست باز نخواهند داشت وخدای از شما جهاد وعدم دوستی
مشرکان نادیده وَاللَّهُ خَبِيرٌ وخدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما میکنید وعرض شما از عملهای دیر اعلوم
آورده اند که چون عباس رض اسیر شد مسلمانان ویرا بشرک وقطع رحم سرزنش کردند عباس رض جواب داد
شما مساوی ما میگیید واز محاسن ما یاد نمیکنید بس بصرتفنی علی رض فرمود که شما را چه چیز است که از جمله
محاسن توان شمرد عباس رض گفت ما بعمارت مسجد الحرام قیام مینمائیم وخانه کعبه را تعظیم میکنیم وحاجیانرا
شربت میدهیم واسیران را از بند میرهانیم این آیت نازل شد که مَا كَانَ نسزد وروا نباشد لِلْمُشْرِكِينَ مرمشرکانرا
أَنْ يَعْمُرُوا آنکه عمارت کنند مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدایرا گفته مسجد حرام بلفظ جمع یادکرد زیراکه قبله مساجد است
بس گاند که عامراو عامر جمیع مساجد باشد ومشرکانرا عمارت مسجد روا نیست شَاهِدِينَ در حالتی که گواهان
باشند عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خویش بِالْكُفْرِ بکفر که آن بسجود اصنام است یا تکذیب سید انام علیه افضل الصلوة
والسلام یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت بیت حق است وعبادت غیر او أُولَئِكَ آنگروه
مشرکان حَبِطَتْ تباه وباطل شده است بواسطه شرک أَعْمَالُهُمْ عملهای ایشان که بران مفتخرند از عمارت مسجد

وسقایت حاج وَفِي النَّارِ و در آتش دوزخ هُمْ خَالِدُونَ ایشان جاویدانند بسبب کفر اِنَّمَا یَعْمُرُ جز این نیست که عمارت
کند مَسَاجِدَ اللّٰهِ مسجدهای خدای را مَنْ آمَنَ آنکس که بگرویده باشد بِاللّٰهِ بخدای و ایمان بخدای تمام نیست الا بایمان
برسول وی وَالْیَوْمِ الْآخِرِ و روز بازپسین وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ و بپای داشته باشد نماز را وَآتَی الزَّکٰوةَ و داده باشد
زکوة را وَلَمْ یَخْشَ و نترسیده باشد در دین اِلَّا اللّٰهَ مگر از خدای فَعَسٰی اُولٰئِكَ پس آن گروه شاید اَنْ یَکُونُوا که
باشند مِنَ الْمُهْتَدِینَ از راه یافتگان بطریق نجات ایراد این کلام بصیغه توقع جهت قطع طمع مشرکانست یعنی
اهتدای آن گروه که جامع اند مر کمالات علمیه و عملیه را دایر است میان لعل و عسی پس حال آنها که من کل الوجوه
ناقص اند پیداست که چگونه خواهد بود بیت جایی که شیر مردان در معرض عتاب اند روباه سیرتانرا بچه
تاب باشد و دیگر تنبیه مؤمنانست از اعتبار باعمال خویش و بر آن اعتماد نمودن که هر که بعمل مغرور است از
فیض ازل مهجور است بیت مباش غره بعلم و عمل که شد ابلیس بدین سبب ز در بارگاه عزت دور آورده اند
که بعضی از اهل حرم در جاهلیت زمره حجاج را نبیذ زبیب یا عسل و سویق میدادند و در زمان آنحضرت
آن منصب بعباس رض تعلق داشت و متصدی عمارت مسجد الحرام شیبه بن طلحه حجبی بود روزی این هر دو
با مرتضی علی کرم الله وجهه بمقام مفاخرت در آمده عباس بسقایت و شیبه بعمارت مباهات مینمودند و علی
رض باسلام و جهاد مفتخر میبود حق سبحانه تصدیق علی را رض این آیت فرستاد که اَجَعَلْتُمْ آیا میسازید سِقَایَةَ
الْحَاجِّ اهل سقایت حاجیان را وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و ارباب عمارت مسجد حرام را کَمَنْ آمَنَ همچون آنکس که ایمان
آورده است بِاللّٰهِ بخدای وَالْیَوْمِ الْآخِرِ و بروز آخر وَجَاهَدَ و جهاد کرده است فِي سَبِیلِ اللّٰهِ در راه خدای لَا یَسْتَوُونَ
برابر نیستند این دو قوم نزدیک خدای وَاللّٰهُ و خدای لَا یَهْدِی راه ننماید بمقصود الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ
گروه ستمکارانرا که بشرک بر خود ستم کنند اَلَّذِینَ آمَنُوا آنانکه بگرویدند بخدای و بانچه آمده است از نزدیک خدای
وَهَاجَرُوا و هجرت کرده اند از دیار خود وَجَاهَدُوا و جهاد کرده اند با مشرکان فِي سَبِیلِ اللّٰهِ در راه خدای بِاَمْوَالِهِمْ
ببذل کردن مالهای خود را بر مجاهدان و تهیه اسباب قتال ایشان وَاَنْفُسِهِمْ و در باختن نفسهای
خود در معارک حرب اَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگترند از روی درجه یعنی بلندمرتبه ترند عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای از آنها
که سقایت حاج و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشند وَاُولٰئِكَ و آن گروه که بجمع این کمالات اند
هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند ظفر یافتگان در دو جهان یُبَشِّرُهُمْ مژده میدهد ایشانرا رَبُّهُمْ پروردگار ایشان
بِرَحْمَةٍ مِنْهُ برحمت فایضه ازو بر ایشان وَرِضْوَانٍ و خشنودی کامل از ایشان وَجَنَّاتٍ و بوستانها که لَهُمْ فِیهَا
مر ایشانرا باشد در آن بوستانها نَعِیمٌ مُقِیمٌ نعمت دایم بی انقطاع در تنکیر هر سه ایمائی است بآنکه زبان تعبیر
بادای توصیف آن وافی نیست خَالِدِینَ در حالتی که این گروه جاوید باشند فِیهَا در آن بوستانها اَبَدًا همیشه تاکید
خلود است تا حمل بر مکث طویل نتوان نمود اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست اَجْرٌ عَظِیمٌ مزدی بزرگ
که نعیم دنیا در جنب او حقیر باشد و چه نعمت بهتر از رحمت و رضوان و نعیم جنان چنانکه در کشف الاسرار فرموده

که رحمت برای اول

رحمت برای عاصیانست و رضوان برای مطیعان و جنت برای کافه مؤمنان رحمت را تقدیم کرد
تا اهل عصیان رقم ناامیدی بر صفحات احوال خود نکشند که هرچند گناه عظیم بود رحمت ما از آن
عظیم‌تر نظم گنه ما بود فزون ز شمار * عفو تو افزون تر از گناه همه * قطره‌ای از بحر رحمت تو بس است
شستن نامه سیاه همه * آورده‌اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بهجرت اجازت شد بعضی از
صحابه بنا بر طلب تمام بطرف مدینه مسارعت می‌نمودند و ترک خانه و مال بمحبت زن و فرزند و صاحب
خویش و پیوند ترجیح می‌نمودند و جمعی دیگر را آبا و اقربا و عیال و اطفال سوگند داده بزاری
تمام سکون ایشان در منزل و مقام التماس می‌کردند و ایشان را وقت جنبیت پیوند و شفقت بر زن
و فرزند مانع هجرت می‌شد این آیت نازل گشت که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده‌اید لا
تتخذوا فرا مگیرید آباءکم پدران خود را و اخوانکم و برادران خود را اولیاء دوستان یعنی این
گروه را بدوستی مگیرید ان استحبوا الکفر اگر برگزینند ایشان کفر را علی الایمان بر ایمان و شما را
از هجرت باز دارند و من یتولهم منکم و هر که از شما ایشان را دوست دارد یعنی این عمل از ایشان
پسندد فاولئک پس آن گروه دوست دارندگان هم الظالمون ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر
محلش وضع کرده‌اند چه دوستی با مؤمنان باید و با مشرکان نشاید چون این آیت فرود آمد متخلفان
از هجرت گفتند که حالا ما در میان قبایل و عشایر خودیم و بمعاملات و تجارات خود اشتغال نموده
اوقات می‌گذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت قطع باید از فرزندان بایدکردن و تجارت
از دست برود و ما بی کس و بی مال بمانیم آیتی دیگر آمد که قل بگو ای محمد صلعم مر تارکان هجرت را که ان کان
اگر هست آباؤکم پدران شما و ابناؤکم و فرزندان شما و اخوانکم و برادران شما و ازواجکم و زنان شما
و عشیرتکم و خویشان شما و اموال اقترفتموها و مالهای که آنرا کسب کرده‌اید و تجارة تخشون و بازرگانی
که میترسید کسادها از ناروایی آن و مساکن و مسکنها که از نزهت ترضونها پسندید آنرا احب الیکم
دوست‌تر بسوی شما یعنی اگر اینها را که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبیعی دوست‌تر دارید من الله ورسوله
از خدای و رسول او و جهاد فی سبیله و از جهاد کردن در راه او فتربصوا پس انتظار برید و چشم
دارید حتی یاتی الله تا بیارد خدای بامره عقوبه خود را عاجله و آجله والله و خدای لا یهدی توفیق هدایت
ندهد القوم الفاسقین گروه بیرون رفته‌گان را از حد فرمان در این آیت تهدیدی عظیم و توبیخی بزرگست
لقد نصرکم الله بدرستی که یاری کرد خدای شما را ای مؤمنان [illegible] داشتیم فدای تو کرده‌ایم
فی مواطن کثیرة در موطنهای بسیار یعنی مواقع حرب و معارک کارزار چون بدر و حرب بنی نضیر و جنگ
بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و جز آن و یوم حنین و در موطن روز
حنین و آن وادیست میان مکه و طایف که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در آن موضع با لشکر هوازن و ثقیف

محاربه فرموده و آن چنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان نمودند و خبر
رسالت صلعم رسید با ده یا دوازده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهار ده هزار مرد
یکی از صحابه گفت لن نغلب الیوم من قلة امروز از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرة سپاه
اعجاب نمود این سخن بحضرت رسیده نه پسندید و بسبب این عجب در اول حال شکست باهل اسلام آمد
پس حق سبحانه این قصه با یاد مومنان میدهد که شما را یاری داد در روز حنین اذ اعجبتکم چون بشگفت
آورد شما را کثرتکم بسیاری لشکر شما فلم تغن عنکم پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما شیئا چیزی
از صولت دشمن وضاقت و تنگ شد علیکم الارض بر شما زمین آنهوا دی بما رحبت با فراخی و گشادگی که
داشت ثم ولیتم پس پشت بر دشمن کردید و بگشتید از حرب دشمنان مدبرین در حالتی که هزیمت
کنندگان بودید آورده اند که تمامی لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم جماعتی عباس علی و
عباس و ابو سفیان بن الحارث و عبدالله بن مسعود رض و حضرت در آن روز بر استری سوار بود
چون دوستان هزیمت کردند و دشمنان غالب روی بآنحضرت آوردند ایشان استر خود را نهیب میداد
و روی بدشمن حمله مینمودند و میگفتند انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و عباس و ابو سفیان رکاب
و لجام استر را گرفته نمیگذاشتند که آن حضرت بمیان دشمنان در اید و ازین صورت بر کمال شجاعت
سید عالم صلعم استدلال مینمودند که در چنان روز بر استری که در معرکه حرب کر و فری ندارد سوار شده
و بی مدد کار متوجه حرب کفار گشته نسب خود را اظهار میفرمود القصه چون عباس رض آنحضرت را
نگذاشت که محاربه نماید حضرت فرمود که پس اصحاب را باز خوان عباس مردی بلند آواز بود ندا کرد یا
عباد الله هذا رسول الله یا اصحاب الشجرة السمرة یا اصحاب سورة البقرة مردم باواز عباس باز گشتند و جمعی
که عدد ایشان بصد نمیرسید بملازمت حضرت پیوستند و برای حمله کفار آماده شدند و آنحضرت صلعم
فرمود الان حمی الوطیس و بتلاوت دعای موسی عم که در روز بحر خوانده بود مشغول شد که اللهم لک الحمد و الیک
المشتکی و انت المستعان بعد از آن از ملک علام ملهم شده از استر فرود آمد یا همچنان سوار مشتی خاک
و سنگ ریزه از زمین بر داشت باز یاران طلبید و گفت شاهت الوجوه و بر طرف کفار ریخت و فرمود
که انهزموا و رب محمد بقدرت ربانی هیچکس نماند از آن اعادی الا که چشم و دهان او از خاک و سنگ ریزه
پر شد و شکست بر دشمنان افتاد دلهای مومنان آرام پذیرفت کما قال الله تعالی ثم انزل الله پس فرو فرستاد
خدای سکینته رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوب است علی رسوله بر فرستاده خود تا ثبات امید
حرب نمود و از کثرت اعدا اندیشه نفرمود و علی المومنین و بر مومنان تا بندای عباس رض باز گشتند و انزل
جنودا و فرستاد لشکرها که بچشم خود لم تروها ندیدید شما ایشان را اما کفار میدیدند و آنها ملایکه بودند بلجامهای
سفید و عمامهای سرخ علاقه بین الکتفین گذاشته بر اسبان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنج هزار یا هشت

هزار

هزار یا شانزده هزار بود وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وعذاب کرد خدای آنهارا که کافر بودند بقتل بسیار کس از ایشان
وشش هزار از اولاد واهالی ایشان برده کرفتند وبیست وچهار [illegible] هزار وقیه وزیاد
از چهل هزار کوسفند غنیمت بدست آمد وَذٰلِكَ [illegible] شد جز [illegible] است
ثُمَّ يَتُوبُ اللّٰهُ پس توبه دهد خدای وفضل میکند مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ عَلٰى مَنْ يَشَاءُ از [illegible]
اسلام بر هر که خواهد از ایشان یعنی هوازن از جنگ حنین وآن چنان بود که بعضی از هوازن وثقیف
بعد از واقعه حنین بملازمت سید ثقلین صلوات الله وسلامه علیه آمده بشرف اسلام مشرف کشتند وَاللّٰهُ
غَفُورٌ وخدای آمرزنده کناه توبه کنندکانرا رَحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه مؤاخذه نکند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
نَجَسٌ ای کروه باور دارندکان جزین نیست که مشرکان پلیدند بسبب خبث باطن وناپاک
عقیدت یا بسبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند وابن عباس رض فرموده
که نجس العین اند مانند کلاب فَلَا يَقْرَبُوا پس باید که نزدیک نشوند الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بمسجد حرام که محیط
بیت الحرام است بَعْدَ عَامِهِمْ هٰذَا پس این سال که سنه برائت وآن سنه تاسعه بوده واز هجرت یا سال
حج الوداع که سنه عاشره بوده امام اعظم رح کفته که مراد منع کفارست از حج وعمره نه از درآمدن بمسجد حرام
وغیر آن از مساجد امام مالک رحمه الله منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام وامام شافعی
رح منع میفرماید از دخول بر مساجد قیاس بر مسجد الحرام وامام شافعی رح همین از دخول مسجد حرام نهی
میکند خاصه وَإِنْ خِفْتُمْ واکر بترسید ای اهل مکه عَيْلَةً از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که جمیع از کفار
هر موسم بجهت خرید وفروخت اطعمه والبسه می آوردند چون حق سبحانه میفرماید که ایشانرا از دخول حرم منع
کنند اکر از آن بترسید که بسبب انقطاع تجارت تنک عیش شوید فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللّٰهُ پس زود باشد
که خدای توانکر سازد شمارا مِنْ فَضْلِهِ از فضل ورحمت خود إِنْ شَاءَ اکر خواهد وانجاز این وعده فرمود باآنکه اهل
تباله وجرش که دو بلده از بلاد یمن مسلمان شدند وهر سال انچه در بایست بود آن طعام بمکه میبردند یا آنکه
اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه ساخته تا بانواع تجارات انجا میروند إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای
داناست باحوال بندکان حَكِيمٌ حکم کننده است بتحقیق امال ایشان اکر دری در بندد دیکری بکشاید نظم
کمان مبر که کر ضایعم تو بکذاری که ضایعم نکذارد مسبب الاسباب بود که در احسان اکر تو در بندی دری دکر
بکشاید مفتح الابواب بعد از ذکر مقاتله دشمنی بجادبه کتابی امر میکند ومیفرماید قَاتِلُوا بکشید ای
مؤمنان وکارزار کنید الَّذِينَ با آنکه لَا يُؤْمِنُونَ ایمان ندارند بِاللّٰهِ بخدای یعنی یهود که بر تثنیه قائلند ونصاری
بتثلیث معتقدند وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ ونمیکروند بروز قیامت یهود که میکه در بهشت اکل وشرب نخواهد بود ونصاری
معاد روحانی اثبات میکنند پس ایمان ایشان بروز آخر چنانچه باید نباشد وَلَا يُحَرِّمُونَ وحرام نمیدانند ونمیدارند
مَا حَرَّمَ اللّٰهُ آنچه حرام کرده است خدای از خمر وخنزیر وَرَسُولُهُ ونه آنچه حرام کرده است رسول او یعنی محرم

نمی‌دانند آنچه حرمت آن بکتاب وسنت ثابت شده وَلَا يَدِينُونَ و نمی پذیرند دِينَ الْحَقِّ دین حق را که اسلام است
مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی توریت و انجیل بدیشان عطا کرده ایم بیان الذین
لا یؤمنون است میفرماید که با اهل الکتاب مقاتله کنید حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ تا وقتی که بدهند جزیه را یعنی آنچه
از خراج ببندند هر کس از ایشان تو پس شود عَنْ يَدٍ از دست خود وَهُمْ صَاغِرُونَ و حال آنکه ایشان
خوار شدگان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند و نه نشینند تا وقتی که تسلیم کنند یا از ایشان جزیه بگیرند
و گردن ایشان را بسیلی فرو کوبند مفهوم آیت مقتضی تخصیص جزیه است باهل کتاب و مجوس را حکم
شبهه کتاب است ملحق اند باهل کتاب پس و امام شافعی گفته که از غیر کتابی جزیه نگیرند و امام اعظم رحمه الله
فرموده که از همه مشرکان گیرند غیر از مشرکان عرب که حکم ایشان یا بد تیغ است یا اسلام و امام مالک ره گوید
از همه کفار گیرند مگر از مرتد که حکم او قتل است وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ که عزیر
پسر خدا است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بباید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب است هم از سبط
لاوی و بچهارده پشت بهارون بن عمران علیه السلام میرسد و مجمل قصه او آنکه چون حق تعالی بخت نصر را بر بنی
اسرائیل گماشت تا مصاحف توریت را بسوخت و بیت المقدس را منهدم ساخت و هر که توریت را یاد داشت
همه را بکشت و باقی را برده گرفت و عزیر از جمله اسیران بود و توریت میخواند اما چون خورد سال بود (خوانده) آن
وی حسابی نگرفتند و او بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی
در اثنای طریق در قریه سابر آباد او را بمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید چنانکه در سوره بقره گذشت
و چون عزیر بمیان قوم آمد تصدیق نمودند و او را بخواندن و نوشتن امتحان کردند و در تفسیر امام ثعلبی
مذکور است که پنج قلم اصابع دست راست وی ببستند و بهر پنج انگشت کتاب توریت یکبار از ظهر قلب
تا باتمام رسید دیگر باره شبهه گفتند که چون کسی که توریت داند و خواند در میان نیست چه دانیم که این
توریت هست یا نی مردی در میان ایشان گفت که پدر از پدر خود شنیده ام که او از پدر خود شنیده بود
که در وقت بخت نصر توریت را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شکاف کوه نهاده ام جمعی با آن مرد برفتند
و توریت را از آن محل بر داشته بجمع آوردند و با آنچه عزیر علیه السلام نوشته بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت
نداشت متعجب شده گفتند حق سبحانه توریت را بعد از صد سال در دل عزیر انداخت مگر بسبب آنکه
او پسر اوست پس معتقدان یهود برین قول قایل شدند و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم این سخن گفتند وَقَالَتِ النَّصَارَى و گفتند ترسایان الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ عیسی پسر
خدا است و این نیز سخن بیجی است از ایشان که وجود فرزند را بی وجود پدر مستحیل شمردند با آنکه او
ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی مشاهده نمود برین جرأت اقدام کردند ذَلِكَ این مذکور شد قَوْلُهُمْ گفتن ایشان است
بِأَفْوَاهِهِمْ بدهانهای ایشان که بر ایشان افترا میکنند یا سخنی است مهمل که بزبان میرانند و حقیقتی ندارد

يُضَاهِئُونَ

يضاهئون مشابه ميسازند سخن خود را قول الذين كفروا با سخن آنانكه كافر شدند من قبل پيش از ايشان يعني
بني مليح كه گفتند ملايكه دختران خدا اند يا يعني از كفار عرب كه حق سبحانه را ابو اللات وابو العزي ميخواندند
قاتلهم الله لعنت خداي بر ايشان انى يؤفكون چگونه بر گردانيده ميشوند از راه حق بسوي باطل
استفهام بطريق تعجب است اتخذوا فرا گرفتند يهود ونصاري احبارهم علماء خود را ورهبانهم وعباد
خود را اربابا خدايان من دون الله بجز از خداي يعني فرمان ايشان بردند در تحريم وتحليل چنانچه فرمان خداي
ميبايد برد يا سجده ميكنند ايشان را والمسيح ابن مريم وعيسى پسر مريم را نيز خداي ميگيرند وما امروا
وحال آنكه عيسى واحبار ورهبان فرموده نشدند يا فرا گيرندگان ايشان بخداي مامور نيستند
در همه كتابها الا ليعبدوا مگر از آنكه فرمان برند وپرستند الها واحدا يكخداي را كه در وحدانيت لا اله
الا هو هيچ معبودي نيست مگر او سبحنه پاكست او عما يشركون از آنچه با وي انباز ميگيرند يريدون
ميخواهند جهودان وترسايان ان يطفئوا كه فرو نشانند نور الله نور خداي را كه قرآنست يا نبوت
محمد صلعم يا حجت روشن بر تقدس وتنزه او افواههم بادهنهاي خويش يا بتكذيبي
كه بزبان ميرانند ويأبى الله ونميخواهد خداي ونمي پسندد الا ان يتم مگر آنكه تمام گرداند نوره دين روشن
خود را باعلاء اعلام توحيد ولو كره الكافرون واگرچه كاره باشند از آن كافران ودرين معني گفته اند شعر
يريدون الحجاج دون ليطفئوا ويأبى الله الا ان يتم نوره ـ بيت ـ چراغي را كه ايزد برفروزد كسي كش پف كند
سبلت بسوزد ـ پس بيان اتمام ميكند وميفرمايد هو الذي اوست آن خداوندي كه بفضل شامل خود ارسل
رسوله فرستاده خود را كه محمد است صلى الله عليه وسلم بالهدى بقرآن كه محض هدايتست ودين الحق ودين درست
كه اسلام است وارسال براي آن بود ليظهره تا ظاهر وغالب گرداند دين خود را على الدين كله برهمه دينها
ومنسوخ سازد احكام آنها وآن بعد از نزول عيسى عم خواهد بود كه بروي زمين جز دين اسلام نماند ولو كره
المشركون واگرچه كراهت دارند مشركان برين صورت را يا ايها الذين آمنوا اي كساني كه ايمان آورده اند ان كثيرا
بدرستي كه بسياري من الاحبار والرهبان از علما وزهاد يهود ونصاري ليأكلون ميخورند مالهاي مردمانرا بالباطل برشوت
در حكم ويصدون وباز ميدارند خلق را عن سبيل الله از دين خداي يعني منع ميكنند از دخول در اسلام والذين
وآنان از اهل كتاب وغير ايشان كه از روي حرص وبخل يكنزون الذهب گنج مي نهند زر را والفضة ونقره را
ولا ينفقونها ونفقه نميكنند گنجها را في سبيل الله در راه خداي يعني زكوة نميدهند چه در خبر آمده است كه ما
ادي زكوته فليس بكنز يعني زكوة او داده اند گنج نيست يعني گنجي كه بران وعيد مترتب باشد ووعيد آنست
كه فرمود فبشرهم پس بشارت ده گنج نهندگان زكوة نادهنده را بعذاب اليم بعذابي دردناك يوم يحمى
روزي كه گرم كرده شود يعني برافروزند آتش را عليها بران گنجها في نار جهنم در آتش دوزخ فتكوى پس داغ كرده
شود بها بران دينار ودرمهاي سوزان جباههم پيشانيهاي ايشان كه در وقت ديدن فقرا كه بران زده اند

نصف

وپشتهای ایشان که بدرویشان کردانیدند جباههم و ظهورهم کرده الله از اهل فقر نهی وپهلوهای ایشان که وجنوبهم
وگفته اند اشرف اعضا ظاهر این سه عضو اند که اشتمال بر اعضای رئیسه که دماغ ودل وجگر است دارند این
در سه را دران روز معذب کردانند بداغ وگویند هذا ما کنزتم اینست آنچه گنج نهاده بودید لکم
لانفسکم برای منفعت نفسهای خود وامروز سبب مضرت شما شد فذوقوا پس بچشید ما کنتم در دنیا که
آن می نهادید تکنزون وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید ذخیره که وبال بران مترتب نباشد اعمال صالحه است
ودر امالی امام ظهیر الدین ولواجی مذکور است که اگر دیگران خزینه مال کنند تو خزینه اعمال کن واگر دیگران
کنوز اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار باقیه جوی نظم یکدم که ان دهی ببدرویشی بهتر از گنجهای خسرو است
زانچه داری تمتعی بردار کان دگر روزی کسی دگر است چون اعیاد متعبدان اهل کتاب دایر بر ماه
قمری وسال شمسی سیصد وشصت وپنج روز وربع روزی باشد تقریبا وسال قمری سیصد وپنجاه
وچهار روز وکسری پس در هر سال سنه ایشان سیزده ماهی باشد وعده سنه در حکم خدای
دوازده است پس حق سبحانه بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه نهاد واحکام صوم وحج وزکوة
وعدت وغیر آن بر تنبیه ساخت ودر بیان عدد آن فرمود ان عدة الشهور بدرستی که شمار ماهها که پسندیده
است عند الله نزدیک خدای اثنا عشر شهرا دوازده ماه است فی کتاب الله در لوح محفوظ ویا در حکم
او نوشته است خدای این حکم را یوم خلق السموات والارض روزی که بیافرید آسمان وزمین را
منها از این دوازده ماه اربعة حرم چهار ماه حرام است سه در هم پیوسته ذوالقعده وذوالحجه
ومحرم ویکی منفرد وآن ماه رجب است ذلک الدین القیم اینست حساب درست در شمار ماهها فلا
تظلموا پس ستم مکنید فیهن درین چهار ماه انفسکم بر نفسهای خود بارتکاب محرمات وهتک حرمت این
اوقات جمهور علما برانند که حرمت مقاتله درین ماهها منسوخ است ومراد از ظلم مباشرت معاصی است
تا ترک قتال ومقاتله از اهل شرک اگرچه در همه اشهر ترک معاصی لازم است اما تخصیص نمودن این چهار
ماه را بجهت شرف است چه گناه درین ماهها سایر است بگناه در حرم یا در حال احرام وقاتلوا المشرکین
وکارزار کنید با مشرکان کافة باهمه ایشان در اشهر حرم وغیر آن کما یقاتلونکم کافة چنانکه
همه ایشان با شما کارزار میکنند واعلموا ان الله وبدانید که خدای مع المتقین با پرهیزکاراست
بنصرت وحفظ آورده اند که طباع متصل بوده بجنگ آنرا گفتندی سه ماه حرام پی در پی تاراج وغارت
تحمل ننمائیم پس قلمس کنانی صورتی برانگیخت ودر موسم ندا کرد که یا معشر العرب خدای شما درین سال
محرم را حلال کردانید وحرمت اورا تاخیر کرد بماه صفر مردمان قول اورا قبول نمودند باز سال دیگر ندا کردی
فرمود که خدا درین سال محرم را حرام ساخت وصفر را حلال کردانید وگاه بودی که در اثنای محاربات اندر
ماه حرم بوقفعدی حرمت اورا تاخیر کردندی بماهی بعد از و واورا حلال داشتندی ودر سالی چهار ماه را حرام

برانستی

میدانستندی اما اختصاص اشهر حرم را فرو گذاشته مجرد عدد را اعتبار کردندی و این عمل را نسیء میگفتندی حق سبحانه
فرموده که انما النسیء جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی با ماه دیگر زیادة فی الکفر افزونی است در کفر زیرا که در تحلیل
ما حرم الله و تحریم ما احل الله کفر دیگر است که با کفر ایشان انضمام می یابد یضل گمراه میکرده اند و حفص یضل بصیغه
مجهول میخواند یعنی گمراه کرده شده میشوند به بدین عمل الذین کفروا آنانکه کافر شدند که اینجا زیادة بزیادة
یحلونه حلال میدانند نسیء را از اشهر حرم عاما در سالی و بجای او ماه دیگر حرام میکنند و یحرمونه و حرام
میدارند نسیء را در سالی دیگر و ماهی که حلال کرده بودند بر حرمت او میکنند و در آن سال که تحریم ماه
حرام حلال میکنند لیواطئوا تا موافق سازند و تمام کنند عدة ما حرم الله شمار آنکه خدای حرام کرده است
چه گفته شد که ایشان اشهر حرم را چهار میدانستند فیحلوا پس حلال میکنند برای موافقت عدد ما حرم الله
آنچه خدای حرام کرده است بی مراعات وقت زین لهم آراسته کرده اند یا شده است برای ایشان یعنی
شیطان بیاراسته در دل ایشان سوء اعمالهم بدی کردارهای ایشان را والله و خدای لا یهدی القوم
الکافرین توفیق رشاد و هدایت نه هر گروه ناگرویدگان را در نتایج آورده که جاهلان عرب در سالی چهار
ماه را حرام میداشتند و خلق را از دست و زبان خود ایمن میساختند و مؤمنان بودند بدان
سزاوارترند که در همه ماهها مسلمانان از ضرر خود سالم دارند و ایذا از خلق بزبان و دست فرو گذارند
که مکافات آزار آزارست و مجازات اضرار نقصان اضرار نظم آزار دل خلق مجوی سببی تا بر نکشی
یا رب بتم نبی "برو آل و جمال خویشتن تکیه مکن" کاری نه پی بر بند اینجا بر نتی" فصل نقلست که در سال نهم از هجرت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم عازم غزوه تبوک شد هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشک سالی
مقل الحال میگذرانیدند چون زمان رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان اجتهاد بسته عنان عزیمت بدان
صوب معطوف سازند ایشان بجهت بعد مسافت و کثرت اعدا و قلت زاد و گرمی هوا بکراهیت طبیعی در رفتن
تکاسل میورزیدند آیت آمد یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید ما لکم چیست شما را که برای اعدای دین
اذا قیل لکم چون گویند مر شما را که بجهت تمام انفروا بیرون روید فی سبیل الله در راه خدای و جهاد کنید
اثاقلتم گران جنبیده و درنگ کنید یعنی مایل شوید الی الارض بسوی زمین از روی کاهلی یا میل کنید بنزهت و تماشای
ارض و اثمار آن ارضیتم آیا راضی شده اید و خرسند گشته اید بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا من الاخرة از ثواب آخرة
کم مکنید و دنیا بر آخرت مگزینید فما پس نیست متاع الحیوة الدنیا برخورداری از زندگانی دنیا فی الاخرة
در جنب سرای آخرت و نعیم آن الا قلیل مگر اندکی محقر و هیچ عاقل بزرگتر نعمتها را از دست ندهد برای
خورده تر نظم متاعی این جهان فانی و معیوب "نعیم آن جهان باقی و مرغوب" چرا کس دولت باقی گذارد
بنعمتهای فانی سر در آرد" الا تنفروا اگر بیرون نروید بجزئی که شما را فرمان شد یعذبکم عذاب کند خدای شما را
عذابا الیما عذابی دردناک با آنکه دشمن را بر شما ظفر دهد یا بسببی از اسباب شما را هلاک کند

ویستبدل و بدل کند شما را قوما غیرکم بقومی غیر شما که زنان برند چون اهل یمن و ابناء فارس ولا تضروه شیئا
و زیان نتوانید رسانید چیزی بر خدای که بی نیاز است از همه یا رسول او را که در پناه عصمت اوست والله
و خدای علی کل شیء بر هر چیزی از تبدیل و تغییر قدیر تواناست الا تنصروه اگر نصرت ندهید پیغمبر او را زود باشد
که خدای او را یاری کند و در مستقبل او را فرو نگذارد چنانچه در ماضی فرو نگذاشت فقد نصره الله پس بدرستی
که یاری کرد او را خدای اذ اخرجه الذین کفروا آنگاه که قصد بیرون کردن او کردند کافران از مکه و حق سبحانه او را
دستوری خروج داد ثانی اثنین در حالتی که دویم دو بود و نصرت داد اذ هما وقتی که بودند هر دو فی
الغار در غار ثور و آن غاری است بر اعلی جبل ثور المحل در جانب یمنی از مکه بمسیر ساعتی از ساعات
زمانی و در آن وقت کسی بدان جا نمی رسید و رعاة و اهل صحاری از نزول در آن فارغ بودند پس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم شب پنجشنبه غره ربیع الاول از شهر مکه از خانه صدیق رض برفاقت وی بیرون آمد و بدان غار
توجه نمود و سه شب در آنجا بتوقف نمود و روزی دیگر کفار بطلب آنحضرت بیرون آمده پی بدر غار آوردند حق سبحانه
در همان شب درخت مغیلان بر در غار برویانید و جفت کبوتر وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه کرفته
بیضه نهادند و عنکبوتی را الهام داد تا بر در غار تنید کما قیل ظنوا الحمام و ظنوا العنکبوت علی خیر البریة
لم تنسج و لم تحم القصه کفار بر در غار رسیده بسبب آن حالات که دلالت بر خلو مقام از انام داشت متعرض
غار نشدند و صدیق رض بگفت یا رسول الله اگر یکی ازین مشرکان در زیر قدم خود نگاه کنند هر آینه ما را
ببیند خواجه کاینات علیه افضل الصلوة و التسلیمات فرمود که ما ظنک باثنین الله ثالثهما و حق سبحانه
ازین حال خبر میدهد اذ یقول چون گفت پیغمبر لصاحبه مر یار خود را لا تحزن اندوه مخور ان الله بدرستی
که خدای معنا با ماست بنصرت بر اعادی و عصمت از عوادی فانزل الله پس فرستاد خدای سکینته
رحمت خود را که سبب آرامش است بر رسول و اشهر آنست که بر صدیق جهت آنکه از روی شفقت بر حال
آنحضرت بغایت مضطرب بود و شیخ فرید الدین عطار در باب نزول سکینه بر صدیق رض
فرموده نظم خواجه اول که اول یار اوست ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست چون سکینه شد زحق منزل
بر او گشت مشکلهای عالم حل بر او وایده وقوت داد خدای پیغمبر خود را بجنود بلشکرهای ملایکه که شما
لم تروها ندیدید آنها را یعنی فرشتگان را فرستاد تا در غار حراست و حفاظت او نمودند یا در بدر ملایکه
منزل اند در بدر و احزاب و حنین وجعل و کردانید کلمة الذین کفروا کلمه آنها که کافر شده اند
السفلی فروترین یعنی دعوت کفر را که از ایشان صادر میشد خوار و بی مقدار ساخت وکلمة الله وکلمه خدای
یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شهادت هی العلیا آن بلند تر و رفیع قدر تراست والله عزیز و خدای
غالبست بر تمکین کردن اهل توحید را حکیم داناست بخوار ساختن اهل شرک را و مقصود از ایراد قصه غار
در اثنای امر بغزوه تبوک آنست که اگر شمای کار جهاد یاری نکنید پیغمبر را ما او را یاری کنیم

چنانچه در آن محل که با او یک کس بیش نبود و تمام صنادید قریش بقصد او برخاسته بودند من یاری
کردم و از میان دشمنانش بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرت بقبضهٔ قدرت منست وما النصر
الا من عند الله نظم یاری از من جو نه از خیل و سپاه ٭ راز یاری کو نیی با پیرو شاه ٭ هر که یاری کنم پیروز
شود ٭ هر که دور افکنم ابتر شود انفروا بیرون روید بغزوهٔ تبوک خفافاً سبکباران وثقالاً و گران
باران و مفلسان را وجاهدوا و جهاد کنید باموالکم بمالهای خود که تهیهٔ زاد و سلاح کنید وانفسکم فی سبیل الله
و بنفسهای خود که بنا شر کارزار کنید در راه خدای ذلکم این بیرون رفتن و حرب کردن خیر لکم
بهتر است مر شما را از تخلف و ترک جهاد ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید ثواب جهاد و عقاب
تخلف را آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مردمانرا بغزوهٔ تبوک اشارت فرمود ایشان
سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان را بسمع اطاعت شنودند و آن اکابر مهاجر و انصار بودند
و بعضی ضعفاء مؤمنان گران آمد امتثال فرمان خدای و حکم رسول را بهوای نفس اختیار کردند و برخی
دستوری اقامت و تخلف طلبیدند و اینها منافقان بودند در شان ایشان نازل شد که لو کان
اگر بودی آنچه تو ایشانرا دعوه میکنی عرضاً خواستهٔ دنیاوی قریباً نزدیک بفرا گرفتن
وسفراً قاصداً سفری میانه و آسان لاتبعوک هر آینه پیروی تو میکردند بطمع مال ولکن بعدت
ولیکن دور شد علیهم الشقة بریشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد وسیحلفون
و زود باشد که سوگند خورند بالله بخدای و این خبر از معجزاتست که قبل از و
نوع بیان میکند که چون از تبوک باز آئی متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد میکنند که
لو استطعنا اگر توانستیم سفر کردن و استطاعت داشتیمی لخرجنا هر آینه بیرون میامدیم
معکم با شما در مرافقت و موافقت میشدیم یهلکون انفسهم هلاک میکنند نفسهای خود را بدین
سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب میسازند والله یعلم و خدای میداند انهم بدرستی که ایشان لکاذبون دروغ
گویانند عفا الله عنک دعاست حق سبحانه پیغمبر خود را میگوید عفو کناد خدای از تو و عادت مردمی
باشد که دعا کنند کسی را بعفو و رحمت و مغفرت بی وقوع خطائی از وی چنانچه شخصی کسی تشنه را آب دهد
و او گوید که غفر لک الله یا در جواب عاطس حامد گوید یرحمک الله و برخی بر آنند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بعضی منافقانرا اختیار تخلف داد حق سبحانه از عفو کرد و برین تقدیر معنی باشد
یعنی در گذرانید خدای از تو لم اذنت چرا دستوری دادی در ماندن ایشان لهم مر ایشانرا
تا و عذرهای حیلت آمیز ایشان را شنیدی یارب مبادا درین تخمین بودی حتی
یتبین تا وقتی که روشن میشد لک مر ترا الذین آنانکه راست گفتند در اعتذار وتعلم
و بدانی الکاذبین و نامیده انسی دروغ گویانرا لا یستاذنک دستوری نمیطلبند از تو الذین

یؤمنون بالله کسانی که بتحقیق و یقین ایمان دارند و بر زبان بیین ان یجاهدوا از آنکه جهاد
باموالهم و انفسهم بمالها و نفسهای خود والله علیم و خدای داناست بالمتقین به پرهیز
کاران انما یستاذنک الذین لا یؤمنون جز این نیست که دستوری میخواهند از تو در تخلف آنانکه ایمان
ندارند بخدا و بروز آخر و در شک افتاده است دلهای ایشان در حقیقت
اسلام متردد شده‌اند و در شک افتاده است دلهای ایشان در حقیقت اسلام متردد
شده‌اند پس ایشان در شک خود سرگردان میگردند و لو ارادوا الخروج و اگر خواستندی
این منافقان بیرون آمدن از غزو لاعدوا له عدة هر آینه آماده میکردند برای خروج عدة آن ساز و برگ
در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج داشت و لکن کره الله و لیکن کراهت داشت خدای و نپسندید
انبعاثهم برانگیختن ایشان را در سفر فثبطهم پس بازداشت ایشان را و ترس و کاهلی بر ایشان گماشت
و قیل اقعدوا و گفته شد مر ایشان را که بنشینید در خانها مع القاعدین با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران
و معلولان گویند و این سخن حضرت پیغمبر بود صلی الله علیه و سلم یا بعضی از ایشان با بعضی میگفتند و بصحت رسیده
که چون معسکر همایون در ثنیة الوداع مقرر شد عبد الله بن ابی نیز با جوق منافقان بیرون آمد در مقابل
ذباب نزول کرد و چون لشکر اسلام از آن منزل یا از منزل دیگر که حرف گویند کوچ کردند وی بار هم خود تخلف
نموده بازگشت این خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسید زیرا که او دروی چیزی بود یا با ما هم ایشان بودی
سنت داریم که از اشرار تخلص شدید و حق سبحانه و تعالی موافق قول آنحضرت آیت فرستاد که لو خرجوا
اگر بیرون آمدندی فیکم در میان شما ما زادوکم نیفزودندی شما را الا خبالا مگر تباهی در دین و مکر و غدر
و لاوضعوا و هر آینه در پی تاختندی خلالکم در میان شما بسخن چینی و غمازی و افساد ذات البین یبغونکم
الفتنة میجستند برای شما فتنه یعنی مخالفت در میان شما افکنند یا شما را از جنگ روگردان بترسا
و فیکم و در میان شما سماعون لهم جاسوسانند مر ایشان را که خبر شما بدیشان میرسانند والله علیم و خدای
داناست بالظالمین بستمکاران یعنی منافقان لقد ابتغوا الفتنة هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق
اصحاب در پیشانی از قبل پیش ازین در غزوه احد که از تو بازگشتند و در حرب خندق که گفتند
یا اهل یثرب لا مقام لکم و قلبوا و بگردانیدند لک الامور برای تو کارها یعنی مکاید و حیل در ابطال امر تو
انگیختند حتی جاء الحق تا بیاید نصرت الهی و ظهر و غالب امر الله کار خدای بر کار ایشان یا دین تو بلندی
یافت و هم کارهون و ایشان ناخواهانند نصرت و دولت ترا اما چون خدای بخواهد کراهت ایشان را
اثری نیست نظم چون ترا الله رحیم و تیغ خود را داده شاه از نفی پرده دارد و طعن در زبان هم مخنث آورده‌اند
که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم جد بن قیس را گفت هل لک فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری و وصفاء هیچ
شایل که بقتال اهل روم میل کنی و از ایشان دریهای خوب و کنیزکان نیکو بگیری جد بن قیس گفت که انصار

مرا نیز

مبتلا نشوند که مشغول شوند بنساء شام که چون زنان بنی الاصفر را ببینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه
افتم آیت آمد که ومنهم واز ایشان من یقول کسی باشد که گوید ائذن لی دستوری ده مرا در تخلف
ازین غزوه ولا تفتنی بلکه در فتنه سقطوا افتاده اند که ظهور نفاق ایشانست وان جهنم وبدرستی
که اسباب دخول دوزخ لمحیطة فراگیرنده است واحاطه کننده بالکافرین بناگرویدگان ان تصبک
اگر برسد بتو ای محمد صلعم در بعضی غزوها حسنة نیکویی از ظفر وغنیمت چنانچه در بدر بود تسؤهم
اندوهگین کند ایشانرا از فرط حسدی که دارند وان تصبک واگر برسد بتو در برخی جنگها مصیبة
جراحتی وشدتی چنانچه در احد واقع شد یقولوا گویند از روی خود برستی قد اخذنا بدرستی که گرفتیم ما
امرنا احتیاط کار خود را من قبل پیش ازین یعنی گوینده دور اندیشی کردیم و بدین حرب نرفتیم ویتولوا
وبر گردند از محلهای خود وهم فرحون وایشان شادمان باشند بشماتت یا بعجب بفعل خود قل
بگوای پیغمبر لن یصیبنا نرسد ما را الا ما کتب الله مگر آنچه نوشته است خدای لنا برای ما در لوح محفوظ
از غنیمت وهزیمت وسرور وضرر و دولت ونکبت هو مولینا اوست یار ما و سازنده کار ما وعلی الله وبر خدای
نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند مؤمنان که نتیجه توکل بر خدای حصول مراد امتست وکفایت مهمات
وایمنی از آفات ومخافات قل بگوای محمد صلی الله علیه وسلم هل تربصون بنا آیا چشم میدارید با بمعنی انتظار
یعنی برینهمه با ما رسد الا احدی الحسنیین مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرت است اگر بکشیم وشهادتست اگر کشته
شویم ونحن نتربص بکم چشم میداریم بشما یکی از دو چیز ان یصیبکم الله آنکه برساند خدای بشما
بعذاب من عنده بعذابی از نزدیک خود چون صیحه و رجفه وخسف تا هلاک شوید او بایدینا یا برساند
عذابی بشما بدستهای ما که شما را بسبب کفر بقتل رسانیم فتربصوا پس انتظار برید آنرا که با بیخواهید
انا معکم متربصون بدرستی که ما با شما منتظرانیم آنرا که بشما میخواهیم آورده اند که جد بن قیس بحضرت
رسول صلی الله علیه وسلم گفت من اجازت تخلف میطلبم چه آمدن من بحرب بنی الاصفر متعسر است اما لشکر ترا بمال
خود مددکاری نمایم آیت آمد که قل بگو در جواب او انفقوا نفقه کنید امراست بمعنی خبر چون نفقه
کنید طوعا خواه بطوع ورغبت اوکرها وخواه بکره ونفرت هیچ وجه لن یتقبل قبول کرده نخواهد
شد منکم از شما انکم کنتم بدرستی که شما هستید قوما فاسقین گروه بیرون رفتگان از دایرهٔ
اسلام ونفقه کافر مقبول نیست وما منعهم وباز نداشت ایشانرا ان تقبل منهم از آنکه قبول کرده شود
از ایشان نفقاتهم نفقهای ایشان الا انهم مگر آنکه ایشان کفروا بالله کافر شدند بخدای وبرسوله
وبفرستاده وی ولا یأتون الصلوة ونمی آیند بنماز وجماعت پیغمبر الا وهم کسالی مگر ایشان کاهلانند
یعنی بنماز نمی آیند بکسالت وکراهت نه بصدق وارادت ولا ینفقون ونفقه نمیکنند در راه خدای
الا وهم کارهون مگر ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند نه بر آنکه باداء آن امید ثواب دارند

وترک آن از عقاب وعتاب نمیترسند فلا تعجبک پس باید که ترا بشگفت نیارد خطاب باآنحضرتست ومراد استند
مؤمنانرا میفرماید که متعجب نگرداند شمارا اموالهم مالهای منافقان ولا اولادهم ونه فرزندان ایشان چه
کثرت اموال واولاد وبال است مر ایشانرا انما یرید الله جز این نیست که میخواهد خدای لیعذبهم تا عذاب
کند ایشانرا بها بدانها فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بسبب تعب ومشقت در جمع مال وحفظ
آن وانچه بدیشان میرسد از مصایب وزندان وتزهق انفسهم وبیرون رود جانهای ایشان از ابدان
بصعوبت بسیار وهم کافرون وایشان کافران باشند یعنی برکفر بمیرند نه مال ایشانرا دست
بگیرد ونه فرزند بفریاد ایشان رسد نظم چو هرگ کشی کردن کردان دربند ' نتوان بستیزه
جست ازان حکم کند ' وآن لحظه دست اجل از پای فکند ' نی مال بفریاد رسد نی فرزند ' ویحلفون بالله
وسوگند میخورند بخدای انهم لمنکم که ایشان از جمله شمااند یعنی از اهل اسلام اند وما هم منکم
ونیستند ایشان از شما از جهت بطلان کفر ولکنهم ولیکن ایشان قوم یفرقون گروهی اند
میترسند از شما که با ایشان از قتل واسیران میکنید که با مشرکان میکنید پس بتقیه اظهار اسلام
میکنند لو یجدون ملجأ واگر بیابند پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سرکوهی یا جزیره او
مغارات یا غارهای درکوهها یا سردابها او مدخلا یا سوراخی که در آن توانند خزید لولوا الیه هر آینه
روی میکنند بدان از ترس شما وهم یجمحون وایشان میشتابند شتافتنی که هیچ کس بازش
نکردند چون اسب سرکش آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم صدقات شمار برلعیان
قسمت میدهد وکار میبرد که عمل میکنند آیت آمد که ومنهم من یلمزک واز منافقان کسی هست که
عیب میکند ترا فی الصدقات در قسمت صدقها آورده اند که این آیت در شان ذو الخویصره یعنی حرقوص
بن زهیر که سر خوارج بوده فرو آمد که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت بجهت تالیف قلوب بعض
مسلمانان خطی وافر از غنایم بدیشان داد او بران طعن کرد یا طلای غیر خالص که مرتضی علی رضی
وحضرت تمام در نزد چهار کس از اشراف عرب عطا فرمود جرأت نموده با حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
گفت اعدل یا رسول الله وحضرت در جواب وی فرمود که ویلک ان لم اعدل فمن یعدل وآن حضرت
صلی الله علیه وسلم اورا وقوم اورا مارقین لقب نهاد ودر ینابیع مذکورست که حضرت علی اورا وصی فرموده که تو
با آن قوم قتال کنی فان اعطوا پس اگر داده شوند منها از صدقات چنانچه دلخواه ایشان باشد رضوا
پسندند آن قسمت را وان لم یعطوا منها واگر داده نشوند ازان بموجب اراده ایشان اذا هم
یسخطون ایشان خشم گیرند وناخشنودی باشند ولو انهم رضوا واگر ایشان بپسندند ما آتیهم الله
آنچه داد ایشانرا خدای ورسوله وفرستاده او از غنیمت وصدقه بدان خرسند گردند وقالوا وگویند
حسبنا الله بس است ما را فضل خدای سیؤتینا الله زود باشد که بدهد ما را خدای من فضله از فضل خود غنیمتی

سیؤتینا

ورسوله وفرستاده او نیز [illegible] بدهد ما را بیشتر ازین که حال عطا فرموده إِنَّا إِلَى اللَّهِ بدرستی که ما بخدای رَاغِبُونَ
باز گردندگانیم و امیدداران [illegible] هر آینه این بهتر باشد ایشان را که رضا بقسمت سبب بهجت است و جزع در ان
موجب محنت سمعی ابن ابراهیم ادهم قدس الله سره نقل میکند که هر که بقضای خرسند شد از غم و ملال باز رست
بیت رضا بداده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشوده است و در همین معنی فرموده
بیت بشنو این نکته که خود را ز غم آزاد کنی خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی پس بیان مصارف
صدقات میکند تا دانند که آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قسمت غنایم کرده عین صواب بود إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ
جز این نیست که صدقات یعنی زکوة لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ مر درویشانراست و بیچارگان را امام اعظم رحمه الله
میفرماید که فقیر آنست که سوال نکند بجهت آنکه کفاف معیشت در حال دارد و مسکین آنکه سوال کند بواسطه
آنکه کفاف حال نیز ندارد و امام شافعی رحمه الله بعکس اینست وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا و دیگر بر عمل کنندگان است
بران یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ و قومی که بهم آورده شده است دلهای
ایشان یعنی اسلام آورده اند اما نیتهای ایشان هنوز خالص نیست پس جهت تالیف دل ایشان محفوظ
باید ساخت و مؤلفه قلوب اشراف عرب بودند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نظر بر الفت دلهای ایشان بدین
حق و ترقب اسلام ایشان ایشانرا از غنایم چنین قسمت کامل داد چون ابو سفیان و عیینة بن حصن
و اقرع بن حابس و غیر ایشان و چون سهم مؤلفه قلوب برای این اعراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام
و غلبه مسلمانان باجماع صحابه ساقط شده است وَفِي الرِّقَابِ و دیگر زکوة برای صرف کردنست در کشادن
گردنهای بندگان از ربقه بندگی مراد بنده ایست که خود را از خواجه باز میخرد در ادای نجوم کتابت او را زکوة
مدد باید کرد و امام مالک و امام احمد رحمهما الله برانند که بمال زکوة بنده باید خرید و آزاد کرد وَالْغَارِمِينَ و دیگر
وامداران مفلس که برای خود قرض گرفته باشند و در غیر معصیت صرف کرده وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر برای صرف
نمودن در راه خدای یعنی نفقه کنند بر غازیان درویش باسلاح خریدن برای مجاهدان و گفته اند ساختن
پل و رباط نیز ازین جمله است وَابْنِ السَّبِيلِ و دیگر برای رهگذری که از مال خود دور مانده باشد حق بخشیدن برای
این جماعت فرض کرده است زکوة را فَرِيضَةً فرض کردنی مِنَ اللَّهِ ثابت از نزدیک خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای
داناست بمستحقان حَكِيمٌ حکم کننده است بقسمت بوجهی که شاید و باید بیت حق تعالی چون در قسمت
گشاد هرکسی را بجزی بایست داد بیت واقع اندران قسمت غلط بنده را خواهی رضا خواهی سخط
آورده اند که جلاس و اصحاب او چون رفاعه و سماک و دیگران منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند
و سینه ایشان از کینه سید عالم صلعم خالی نبوده در خلای آنحضرت را چیزهای که نه بازاحد ادای آن
نیست نسبت میکردند یکی گفت خاموش باشید که اگر بسمع آنحضرت رسد شما رسوا شوید گفتند محمد صلعم
گوش شنوا است ما هرچه بخواهیم میگوییم و چون پیش او سوگند میخوریم که نگفته ایم باور میکند یا نبتل بن حارث

پیوسته سخن چینی کردی و اسرار مسلمانانرا با منافقان در میان نهادی چون اورا منع کردندی گفتی محمد
مرد سخن شنو است ما نفی و اثبات هرچه میگوییم قبول میکند آیت آمد که وَمِنْهُمُ و منافقان الَّذِينَ يُؤْذُونَ
النَّبِيَّ آنانند که می آزارند پیغمبر را وَيَقُولُونَ و میگویند هُوَ أُذُنٌ او مرد خوش شنو است که هرچه با وی
استماع میکنند قُلْ بگو ایشانرا که أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ شنونده خیر است مر شما را یعنی او اذن است اما بهر
شما از روی خدمت میگوییم بلکه شنودن و قبول کردن نیکوئی است يُؤْمِنُ بِاللَّهِ تصدیق میکند خدا را
در هرچه گفته و میگوید وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ و تصدیق میکند مؤمنانرا و سخن ایشان بعز قبول میرساند بسبب
خلوص نیات ایشان وَرَحْمَةٌ و او رحمت است لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنکسانرا که اظهار ایمان کردند مِنْكُمْ از شما
یعنی نه آنست که بقول شما دانا نیست صدق و کذب شما را بلکه ابرده از روی کار شما می بینی دارد
از روی رحمت بشما و رفق مینماید وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ و آنانکه می آزارند بقول و فعل رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدا
لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک در آخرت يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدای لَكُمْ
برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافقان نیستند لِيُرْضُوكُمْ تا شما را خشنود کردانند از خود وَاللَّهُ
وَرَسُولُهُ و خدای و رسول او أَحَقُّ سزاوار ترند أَنْ يُرْضُوهُ آنکه خشنود سازند منافقان او را یعنی
هم سخن در ایذا و ارضای رسول است و گفته اند خدای او توحید ضمیر دلالت بر تلازم رضا هردو دارد یعنی
خشنودی خدای وابسته بخشنودی رسول اوست پس خدا و رسول را و خشنود باید ساخت
إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ اگر هستید مؤمنان چنانچه گمان میبرند أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ آنکه هرکه
خلاف کند با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول او و از حد درگذراند فَأَنَّ لَهُ پس سزاوار است آنکه باشد
مر او را نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدًا فِيهَا درحالتی که جاوید باشند در آن ذَلِكَ آن خلود در وی
الْخِزْيُ الْعَظِيمُ رسوایی بزرگ است در اسباب نزول از قول مجاهد آورده که منافقان در میان
یکدیگر بیغمبر خدای سخن از های و ترود در ای میگفتند بفسوس و استهزا دا میکردند و بعضی از
ایشان تمنا میبردند که چه بودی ما را اصلا تازیانه زدندی و از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت
ما شدی این آیه نازل شد که يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ حذر میکنند منافقان أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ از آنکه فرود آید
شود بر مؤمنان سُورَةٌ سوره از قرآن تُنَبِّئُهُمْ که بیاگاهاند آن سوره مؤمنانرا و خبر دهد بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ
با نچه در دل منافقانست از کفر و نفاق قُلِ اسْتَهْزِئُوا بگو ای محمد صلعم ایشانرا که افسوس دارید امر تهدید
و توبیخ است یعنی استهزا میکنید که جزا خواهید یافت و جزا آنست که برای تفضیح شما إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای مُخْرِجٌ ظاهر کننده است مَا تَحْذَرُونَ آن چیزی که حذر میکنید از اظهار آن یعنی مساوی
اخلاق و اوصافی که شما راست آورده اند که در غزوه تبوک ودیعه بن ثابت با جمعی از منافقان پیش
پیش حضرت میرفتند و میگفتند به بینید این مرد یعنی محمد را صلعم که میخواهد که حصارهای شام بگیرد

ودر قصور ملوک آن دیار مقام سازد واین سخن بنور نبوت بر باطن آنحضرت ظاهر شد با عمار یاسر رضی الله عنه فرمود که
آن قوم را دریاب که بسوختند وازیشان استفسار نمای که چه میگفتند اگر انکار نمایند بگو که چنین وچنین گفتید
عمار رضی پیغام برسانید وایشان پیش آنحضرت آمده اعتذار نمودند که ما سخنی بر سبیل هزل وبازی چنانچه
داب ره گذریان باشد میگفتیم آیت آمد که وَلَئِن سَأَلتَهُم واگر بپرسی ای محمد صلی الله علیه وسلم ایشانرا که چه میگفتند
لَيَقُولُنَّ هر اینه گویند إِنَّمَا كُنَّا جز این نیست که بودیم ما همچو سایران نَخُوضُ خوض میکردیم در هر نوع از سخنان
وَنَلعَبُ وبازی میکردیم در راه میگفتیم قُل بگو ایشانرا بر سبیل توبیخ أَبِاللَّهِ یا بخدای وَآيَاتِهِ وبسخنان وی
وَرَسُولِهِ وبفرستاده وی كُنتُم تَستَهزِئُونَ هستید که استهزا میکنید واستهزا بایشان نشاید لَا تَعتَذِرُوا عذر
مگوئید که اعتذار شما دروغ محض است قَد كَفَرتُم بدرستی که اظهار کفر کردید بطعن در رسول خدای صلعم
بَعدَ إِيمَانِكُم بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید إِن نَعفُ اگر عفو کنیم عَن طَائِفَةٍ از گروهی مِنكُم از شما که توبه
کنند وآن محشی بن حمیر بود از ایشان که توبه کرد ودر حق خود درخواست که شرف شهادت دریابد
ودر حرب یمامه شهید شد نُعَذِّب طَائِفَةً عذاب کنیم طایفه دیگر را بِأَنَّهُم كَانُوا بسبب آنکه هستند
مُجرِمِينَ گناهکاران واصرار بر نفاق الْمُنَافِقُونَ مراد آن منافقان که سیصد تن بودند وَالْمُنَافِقَاتُ وزنان
منافقه که صد وهفتاد بودند بَعضُهُم مِن بَعضٍ برخی از ایشان از برخی دیگرند یعنی همه با یکدیگر اند
در نفاق وشقاق يَأمُرُونَ میفرمایند بِالمُنكَرِ بکار زشت که کفر است یا معصیت یا تکذیب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
وَيَنهَونَ وباز میدارند عَنِ الْمَعرُوفِ از نیکوئی که ایمانست یا طاعت یا تصدیق ومتابعت حضرت رسالت
وَيَقبِضُونَ وفرا میگیرند أَيدِيَهُم دستهای خود را یعنی فرو می بندند از خیرات وصدقات یا از رفع برای دعا ومناجات
وسعی نمودن که از معاونت ضعفا وارباب حاجت نَسُوا اللَّهَ ترک کنند فرمان برداری خدای را فَنَسِيَهُم
پس فرو گذاشت خدای ایشانرا وباز داشت فضل خود از ایشان إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان زن
ومرد ایشان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند بیرون رفتگان از دایره ایمان وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وعده داده است خدای
مردان منافق را وَالْمُنَافِقَاتِ وزنان منافقه را وَالْكُفَّارَ وناگرویدگانرا از مرد وزن نَارَ جَهَنَّمَ
آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند دران هِيَ حَسبُهُم آن آتش بس است ایشانرا برای عقوبت
وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ ودور کرده است خدای ایشانرا از رحمت خود وَلَهُم ومر ایشانراست در آخرت عَذَابٌ مُقِيمٌ
عذابی پاینده که انقطاع نیابد یا در دنیا عذابی پیوسته دارند که آن تعب ونفاق ورنج حسد است نظم
ای آنکه ز تیره حالی وبد روزی ... در باطنت آتش حسد افروزی ... در هر نفست شعله غم بیشتر است
میسوز در آن شعله که خوش میسوزی كَالَّذِينَ ای منافقان هستید شما مانند آنانکه بودند مِن قَبلِكُم پیش از شما
از امم ماضیه كَانُوا أَشَدَّ مِنكُم بودند سخت تر از شما قُوَّةً از روی قوه یعنی پس از شما قویتر بودند وَأَكثَرَ
وبیش بودند از شما أَموَالًا وَأَولَادًا از روی مال وفرزندان یعنی مال وفرزند ایشان بیش از شما بود فَاستَمتَعُوا

پس بهره گرفتند بخلاقهم بنصیب خود از لذتهای دنیا و از مال و فرزند بهره برداشتند فاستمتعتم بخلاقکم پس شما
نیز تمتع گرفتید بنصیب خویش از زر و حطام فانی کما استمتع الذین چنانکه تمتع یافتند آنانکه بودند من قبلکم
پیش از شما بخلاقهم به بهرهٔ خویش وخضتم و خوض کردید و شروع نمودید در باطل کالذی همچو خوضی که کسان
خاضوا خوض نمودند و بدان رفتند اولئک آن گروه حبطت نابود شد و تباه گشت اعمالهم کردارهای ایشان
فی الدنیا در دنیا که مال و فرزندان بایشان وفا نکرد والآخرة و در آخرت که ثواب بر آن عملها مترتب نگشت واولئک
و آن گروه هم الخاسرون ایشانند زیان زدگان در هر دو جهان الم یأتهم آیا نیامد بدیشان یعنی بمنافقان
که بلذت دنیا مغرور و از تحصیل لذات باقیه مهجورند نبأ الذین من قبلهم خبر عذاب و نکال آنانکه پیش
از ایشان بودند قوم نوح گروه نوح که بطوفان غرق شدند وعاد و گروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند وثمود
و قوم ثمود که برجفه و صیحه بمردند وقوم ابرهیم که بانواع عذاب مبتلا شدند و نمرود بنیش پشه زود هلاک گشت
واصحاب مدین و اهل مدین که قوم شعیب علی نبینا و علیه السلام بودند که بعذاب یوم الظلة معذب گشتند والمؤتفکات و اهل دیهای
زیر و زبر شده یعنی قوم لوط علی نبینا و علیه السلام که بجز ریع هلاک شدند اتتهم رسلهم آمدند بایشان
فرستادگان بالبینات با حجتهای روشن و نشانهای درست فما کان الله پس نبود که خدای لیظلمهم که ستم کند
بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عذاب فرستد ولکن کانوا ولیکن بودند ایشان انفسهم یظلمون که بر نفسهای
خود ستم کردند بکفر و تکذیب تا مستحق عقوبت گشتند والمؤمنون و مردان مؤمن والمؤمنات و زنان مؤمنه
بعضهم برخی دوستان اولیاء بعض دوستان برخی دیگرند در تعاون و تناصر یأمرون بالمعروف میفرمایند
به نیکوی که ایمان و فرمان برداری است وینهون عن المنکر و باز میدارند از بدی که کفر و گنه کاری است
ویقیمون الصلوة و بپای میدارند نماز را بشرایط آن ویؤتون الزکوة و میدهند زکوة را با آداب متعلقه بدان
ویطیعون الله و فرمان میبرند خدای را ورسوله و پیغمبر را در همه امور اولئک آن گروه سیرحمهم الله زود
باشد که رحمت کند خدای بر ایشان ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست هرچه خواهد کند حکیم داناست
بوضع هر شیی در مواضع او وعد الله وعده داد خدای المؤمنین والمؤمنات مردان و زنان مؤمن را جنات تجری
بوستانهای مشتمل بر میوه که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها جاوید مانند در آن
ومساکن طیبة و دیگر وعده داد ایشان را مسکنهای پاکیزه و خوش فی جنات عدن در بهشتهای پاینده جنات
علم شده است در بهشت که چشمه تسنیم در آن می باشد یا اعلی درجات بهشت امام ثعلبی میگوید عدن بهشتی است
جنت که بوستان او بهر دو کناره اوست ورضوان من الله و خشنودی از نزدیک خدای مؤمنان را اکبر بزرگتر است
ذلک آن خشنودی هو الفوز العظیم اوست فیروزی بزرگ که نعم دنیا در جنب او محقر بلکه نعیم بهشت
بازای او مختصر است یا ایها النبی ای پیغمبر جاهد الکفار جهاد کن با کفار بشمشیر والمنافقین و با منافقان بالزام
حجت و اقامت حدود بر ایشان واغلظ علیهم و درشت باش بر ایشان در جهاد و محابا مکن ومأواهم جهنم و بازگشت

ایشا

اینها همه دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتی است دوزخ آورده اند که بوقت نهضت غزوه تبوک جلاس
بن سوید بر دراز گوشی سوار از جانب قبا بمدینه می آمد و از برای تنفیر مردم از آن سفر گفت اگر آنچه محمد صلعم
آورد از حق باشد ما ازین دراز گوشان که سواریم بدتر باشیم پسر زنش مصعب آن سخن را بعرض حضرت
پیغمبر علیه السلام رسانید و آنحضرت جلاس را طلبید بحضور مصعب از آن مقاله سوال فرمود جلاس سوگند یاد
کرد که نگفته ام و مصعب مناجات کرد که خدایا برسول خویش آیتی نازل گردان که صدق سخن من معلوم گردد حق سبحانه
آیت فرستاد يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ سوگند میخورند بخدای که مطلق مَا قَالُوا نگفته اند آن سخن را وَلَقَدْ قَالُوا و هر آینه
گفتند كَلِمَةَ الْكُفْرِ کلمه کفر را که طعن زدند در دین و شک آورده اند در کلام سید المرسلین وَكَفَرُوا و کفر ظاهر
ساختند بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ بعد از اظهار اسلام وَهَمُّوا و قصد کردند بِمَا لَمْ يَنَالُوا بانچه نیافتند و مقصود ایشان
اخراج پیغمبر علیه السلام و اجلاء مهاجران رضی از مدینه بود که تاج سلطنت بر سر ابی نهند و بپادشاهی بردارند
وَمَا نَقَمُوا و کینه نداشتند با رسول و مومنان إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللّٰهُ مگر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشانرا وَرَسُولُهُ و فرستاده او
مِنْ فَضْلِهِ از تفضل و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیشی بودند چون قدم مبارک حضرت پیغمبر علیه السلام
بآنجا رسید و ببرکت آن حضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد توانگر شدند بر موجب عداوت نیافتند مگر آنکه
که مستغنی شدند و گویند مولای جلاس کشته دیه بود و حضرت صلوات الله وسلامه علیه فرمود تا دوازده هزار
درم بوی دادند و توانگر شد و دعوی از زیادت بر دیت فضل و کرم رسول بود صلعم اینجا بتعریض میگوید که سبب
این کینه و دشمنی نیست مگر آن توانگری فَإِنْ يَتُوبُوا پس اگر توبه کنند از نفاق يَكُ باشد باز گشت خَيْرًا لَهُمْ بهتر
برای ایشان وَإِنْ يَتَوَلَّوْا و اگر برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق يُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ عذاب کند خدای ایشانرا عَذَابًا أَلِيمًا
عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بکشتن وَالْآخِرَةِ و در آخرة بسوختن وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ و نیست ایشانرا در زمین مِنْ وَلِيٍّ
دوستی که دست گیرد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد منقولست که جلاس بعد از نزول این توبه کرد و از جمله
مخلصان امت محسوب شد آورده اند که ثعلبه انصاری که از زهاد صحابه بود بملازمت حضرت صلعم آمد و التماس نمود که آن
حضرت از خدای درخواهد تا او را توانگر گرداند چندانکه حضرت او را پند داد که ازین مراد درگذر سود نکرد
حضرت رسالت صلعم از خدای درخواست تا او را مال دهد القصه دعا بشرف اجابت رسید حق سبحانه
بر گوسفندان او برکت کرد تا حدی که در حوالی مدینه ایشان را جای نماند روی ببادیه آورد و از اقامت نماز
جماعت محروم شد و جز روز آدینه بمدینه نمیتوانست آمد بالآخره از آن نیز باز ماند و چون عامل صدقات از نزد
سید کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بنزدیک وی رفت و زکوة طلبید محبت مال او را بر آن داشت
که از زبان بنوعی سرکشی کرده گفت این که محمد صلعم از ما میطلبد جزیه است پس زکوة نداد و خبر به پیغمبر رسید
صحابه متعجب گشتند و این آیت نازل شد که وَمِنْهُمْ و از اهل نفاق مَنْ عَاهَدَ اللّٰهَ کسی هست که با خدای عهد کرده که
لَئِنْ آتَانَا اگر بدهد خدای ما را مِنْ فَضْلِهِ از فضل خویش مالی لَنَصَّدَّقَنَّ هر اینه صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم

ثمّ وصدقه کنیم بصدق و مِنَ الصّالِحِینَ از جمله نیکان و شایستگان فَلَمّا آتاهُم پس آنهنگام که بداد ایشانرا
الله بسیار مِن فَضلِهِ از فضل و کرم خود بَخِلُوا بِهِ بخیلی کردند بآن و حق خدای ندادند وَتَوَلَّوا و روی بگردانیدند
از عهدهای و عهد و پیمان وَهُم مُعرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگانند از امر و فرمان فَاَعقَبَهُم پس از پی آورد
بخل و منع زکوة ایشانرا نِفاقاً فی قُلُوبِهِم نفاقی متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زائل نگردد اِلی یَومِ یَلقَونَهُ تا روزی
که ببینند عمل خود را یعنی جزای آنرا و آن روز قیامت باشد بِما اَخلَفُوا الله بسبب آنکه خلاف کردند با خدا ما وعدوه
آنچه وعده کرده بود از تصدق و صلاح وَبِما کانُوا و بسبب آنکه بودند در وعده یَکذِبُونَ دروغ گفتند اَلَم یَعلَمُوا آیا
نمیدانند منافقان و عده اَنَّ الله یَعلَمُ آنکه میداند خدای سِرَّهُم آنچه پنهان ایشانست از نفاق و عزم
برخلاف عهد وَنَجواهُم و آنچه راز میگویند بایکدیگر که این زکوة جزیه است وَاَنَّ الله و ایا یعنی دانند که خدای
عَلّامُ الغُیُوبِ داننده نهانهاست و پوشیده بغایت و درین آیه تهدیدی عظیم است سطر نکو اندیشه
عصیان جویند انی که ببینند سبب در روی این و این جویند انی که ببینند نقلست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم اصحاب را بر انفاق
و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص فرمود و صدیق رض از دنیا وی آنچه داشت بیاورد و فاروق رض نصف
اموال خود تصدق کرد و ذوالنورین رض سیصد شتر مکمل جهاز بسته بداد و هزار مثقال طلا بر دیگر آورد و عبدالرحمن
عوف رض چهل اوقیه طلا یا چهار هزار درم صدقه فرمود و مثله انعباس و طلحه و سعد عباده و محمد مسلمه رض
مبلغی مال آوردند و این همه نزد آنحضرت صلعم مجتمع شد در آخر عاصم بن عدی صد وسق خرما که دو هزار
و چهارصد من باشد در تجهیز لشکر بداد و ابو عقیل انصاری صاع خرما آورد گفت امشب تا صباح بجهت
مردم آب از چاه کشیده ام و دو صاع خرما باجرت بمن داده اند یکی برای عیال خود بگذاشته ام و یکی آورده ام و
صاع خرما باجرت بمن داده اند یکی برای عیال بگذاشته ام و یکی آورده ام حضرت فرمود تا آن صاع را بر بالای دیگر
صدقات که صحابه آورده بودند نثر نمودند منافقان آغاز لمز و غمز کردند گفتند عبدالرحمن و عاصم آن مال بریا دادند
و خدای و رسول او از صاع ابو عقیل بی نیازند اما او خواست که خود را بیاد مردم دهد تا از صدقات چیزی
بستاند آیت نازل شد که اَلَّذِینَ آنانکه یَلمِزُونَ المُطَّوِّعِینَ عیب میکنند از روی رغبت دهندگانرا مِنَ المُؤمِنِینَ از گرویدگان
فِی الصَّدَقاتِ در ادای صدقات یعنی عبدالرحمن و عاصم را که بریا نسبت میدهند وَالَّذِینَ لا یَجِدُونَ و آنانرا نیز عیب میکنند
که نمی یابند اِلّا جُهدَهُم مگر بقوة و قدر طاقت خود یعنی ابو عقیل را که میگویند خدای و رسول از صاع او مستغنی اند
فَیَسخَرُونَ مِنهُم پس افسوس میدارند از ایشان یعنی سخریه میکنند بایشان سَخِرَ الله مِنهُم جزا دهد خدای
ایشانرا بر سخریه ایشان وَلَهُم و مر ایشانراست عَذابٌ اَلِیمٌ عذابی دردناک بر بین سخریه و استهزا که میکنند در انوار
آورده که پسر عبدالله ابی که هم عبدالله نام داشت از جمله مؤمنان مخلص و مطیعان خالص بود در مرض پدر
خود از حضرت رسالت پناه صلعم درخواست آن نمود که برای پدر وی آمرزش طلبد آنحضرت برای ابی استغفار کرد
آیت آمد که اِستَغفِر لَهُم استغفار کن برای ایشان که منافقانند اَو لا تَستَغفِر لَهُم یا آمرزش مخواه برای ایشان مراد آنست

که هر دو امر در عدم افاده مساوی اند إِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اگر آمرزش طلبی برای ایشان سَبْعِينَ مَرَّةً هفتاد بار فَلَن
يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ پس نیامرزد خدای ایشان را آورده اند که حضرت فرمود که بر هفتاد بیفزایم آیت آمد که سواء علیهم
استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم سید عالم صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیت دیگر بجهت منافقان استغفار
نکرد از اینجا مبین میشود که مراد از عدد سبعین تکثیر است نه تحدید ذَٰلِكَ آن عدم قبول استغفار در حق
ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخدای وَرَسُولِهِ و برسول او وَاللَّهُ و خدای
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ راه ننماید بمقصود گروه فاسقان را یعنی متمردان را در کفر خویش فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ شادمان
گشتند باز پس ماندگان از غزو بِمَقْعَدِهِمْ بنشستن خویش خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ بر خلاف رسول خدای وَكَرِهُوا
و کراهت داشتند بکراهیت عقیدت أَن يُجَاهِدُوا از آنکه جهاد کنند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ بمالهای و نفسهای
خود فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بلکه فراغت و تن آسائی طلبیدند وَقَالُوا و گفتند مر مومنان را لَا تَنفِرُوا بیرون
مروید بدین غزو فِي الْحَرِّ در گرما خود نرفتند و خواستند که مومنان را نیز تنفیر کنند قُلْ بگو مر ایشان را نَارُ
جَهَنَّمَ آتش دوزخ أَشَدُّ حَرًّا سخت ترست از جهت حرارت نسبت باین گرما و ایشان بمخالفت مستحق
سوختن در آن حرارت شدند لَّوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ اگر باشند که بدانند که مآل ایشان بدان آتش است فَلْيَضْحَكُوا
پس باید که بخندند قَلِيلًا اندکی وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا و باید که بگریند بسیاری خبر است که بصیغه امر وارد شده
تا دلالت کند بر آنکه لازم است که در قیامت خنده ایشان اندک و گریه بسیار باشد و میشاید که خنده و گریه
کنایت از فرح و غم باشد و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی فرح ایشان را غمی باشد چه فرح و اندوهی بود پر درد
جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ پاداش دهد خدای ایشان را دادنی بانچه بودند که کسب میکردند از نفاق و مساوی اخلاق
فَإِن رَّجَعَكَ اللَّهُ پس اگر باز آرد ترا خدای بمدینه إِلَىٰ طَائِفَةٍ مِّنْهُمْ بسوی گروهی از منافقان متخلف فَاسْتَأْذَنُوكَ
پس دستوری طلبند از تو لِلْخُرُوجِ برای بیرون آمدن بغزو دیگر بعد از تبوک فَقُل لَّن تَخْرُجُوا بگو بیرون
نمی آئید خبر است بمعنی نهی یعنی بیرون نیائید مَعِيَ با من أَبَدًا هرگز وَلَن تُقَاتِلُوا و کارزار نکنید بمصاحبت
با من عَدُوًّا دشمنی را إِنَّكُمْ بدرستی که شما رَضِيتُم خورسند شدید بِالْقُعُودِ به نشستن و تخلف کردن
أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی غزو تبوک فَاقْعُدُوا پس بنشینید دیگر بار مَعَ الْخَالِفِينَ با پس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند
چون زنان و کودکان چه جهاد کار مردان مرد و بیار زان میدان نبردست از زن و نامرد یعنی این کار نیاید و نامرد
چه مرد بیارزند معرکه مجاهدت را نشاید بیت یا برو همچون زنان رنگی و بوئی پیشه گیر یا چو مردان اندرا
و گوی در میدان فکن ،، آورده اند که حضرت رسول الله صلعم در مرض ابی بعیادت وی رفته و او از آن حضرت
التماس نمود که پیرهن خود عطا فرمای تا کفن من سازند و بدفن من حاضر شو بر من نماز گذار و مرا آمرزش طلب
حضرت پیراهن خود بوی داد و بجنازه وی حاضر شد خواست که نماز گذارد فاروق رض در آن باب اضطراب
بسیار نمود و مساوی او را یاد آنحضرت میداد و چون عازم شد بنماز بروی آیت آمد و گویند بعد از آنکه نماز گذارد

ع

بود نازل شد که ولا تصل ونماز مکذار علی احد بر هیچ یک منهم مات از منافقان که بمیرد ابدا هرکز ابدا ظرف فعل
باشد وکفته اند ظرف مات است یعنی چون کسی بکفر بمیرد احیاء او برای تعذیب است نه برای تمتع پس کانه
که همان مرده است وابدا بهمان حال خواهد بود ولا تقم وما بیست علی قبره بر سر کور وی برای دفن وزیارت
یا دعا واستغفار انهم بدرستی که منافقان کفروا بالله کافر شدند بخدا که شرک آوردند ورسوله
وبفرستاده وی که فرمان برداری نکردند وماتوا وبمردند وهم فاسقون وحال انکه ایشان بیرون رفتکان
از طریق ایمان ولا تعجبک وباید که ترا تعجب نسازد وفرا داشته وخطاب با انحضرتست یعنی در عجب باندازد
شما را اموالهم مالهای منافقان اکرچه بسیار است واولادهم وفرزندان ایشان اکرچه قوی وبا قدرت اند
انما یرید الله جز این نیست که میخواهد خدای ان یعذبهم بها که عذاب کند ایشان را بدان فی الدنیا در دنیا بسبب
جمع مال ومحافظت ان پیوسته در رنج باشند برای رونق احوال اولاد وتهیه اسباب معاش ایشان
همواره محنت ومشقت کشند وتزهق انفسهم وبیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام وهم کافرون
وایشان کافر باشند یعنی بکفر از این جهان بروند درویشی بیکفت اغنیاء اشقی الاشقیا اند مال
دنیا جمع میکنند بانواع پریشانی وزحمت ونکاه میدارند باصناف بلیت ومشقت وباخر میروند ومیکذارند
بصد هزار حسرت نظم در اول چو خواهی کی مال جمع" بسی رنج برخویش باید کماشت" پس از بهر آن
تا ماند بجای" شب وروز میبایدت پاس داشت" وزین جمله این حال مشکل تر است" که آخر بحسرت
بباید کذاشت واذا انزلت وچون فرو فرستاده شود سورة سوره از قران بتمام یا بعضی از سوره را
بعهود واطلاق میکنند وبعید نیست بر چون سوره نازله کردد ان امنوا بالله با انکه ایمان آرید بخدای
وجاهدوا مع رسوله وجهاد کنید در پیغمبر او استاذنک دستوری جویند از تو در باز ایستادن اولوا الطول
خداوندان مال وتوانایی منهم از منافقان وقالوا وکویند ذرنا بکذار ما را با خود بلشکر بیرون نکن
تا باشیم مع القاعدین با نشستکان در خانها رضوا خرسند شدند وراضی کشتند بان یکونوا
بانکه باشند مع الخوالف با زنان وپس ماندکان وطبع ومهر نهاده شده است علی قلوبهم بر دلهای
ایشان از نفاق فهم لا یفقهون پس ایشان فهم نمیکنند آن چیزیکه در جهاد است از انوار سعادت
وانچه در تخلف است از اثار شقاوت لکن الرسول لیکن فرستاده خدای والذین امنوا وانانکه ایمان
اورده اند معه با او یعنی در خدمت او جاهدوا جهاد کردند باموالهم وانفسهم بمالهای ونفسهای خود
واولئک وانکروه لهم الخیرات مر ایشان راست نیکیهای در دو سرای غنیمت ونصرت در دنیا وبهشت
وکرامت در عقبی واولئک وان قوم هم المفلحون ایشانند پیروزی یافتکان وبمقصود رسیدکان اعد
الله اماده ساخته است خدای برای ایشان جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر نها
لهای ان جویها خالدین فیها جاوید باشندکان در ان ذلک انست الفوز العظیم رستکاری بزرک

فیروزی

وبیروزي قایم وجاء المعذرون وآمدند در وقت توجه بغزو تبوک عذر کنندکان من الاعراب از بادیه
نشینان یعني اسد وغطفان که عذر کفتند از قلت مال وکثرت عیال یا از هطعار بن طفیل که امداد
کردند باتکه اکر ما بغزاي آییم بني طي اهالي ومواشي ما را غارت میکنند واین عذرها کفتند لیؤذن لهم
تا دستوري دهند مر ایشانرا در تخلف وقعد الذين وبنشستند آنانکه کذبوا الله دروغ کفتند ورسوله
وبا رسول او در دعواي ایمان راد منافقان اعرابند که نیامدند واعتذار نیز نکردند سیصیب الذين کفروا
زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند منهم از اعراب عذاب الیم عذاب مولم
بقتل در دنیا وبآتش در آخرت لیس على الضعفاء نیست بر ناتوانان وعاجزان ولا على المرضى ونه بر بیماران ومعلولان
ولا على الذين لا يجدون ونه بر آنانکه نیابند ما ینفقون چیزیرا که نفقه کنند بخود واسباب راه سازند چون
قوم جهینه ومزینه یعني بر این سه طایفه نیست حرج کناهي اکر باز ایستند از غزو اذا نصحوا چون نیک
خواهي نمایند وزمان برند لله ورسوله بر خداي ورسول اورا ونصح اصلاح فعل است بإخلاص نیت
ما على المحسنين نیست بر نیکوکاران که نیا صحانند من سبيل هیچ عتابي وملامتي والله غفور وخداي آمرزنده
است مر آنکه بعذر از غزو باز ماند رحيم مهربانست که معذورانرا رخصت قعود دهد ولا على الذين
ونیز معاتبتي نیست بر آنها که از در ماندکي اذا ما اتوك چون بیایند بسوي تو ودرخواستي کردند لتحملهم
تا ایشانرا دستوري دهي وباخود بحرب بري قلت کفتي تو درین وقت لا اجد نمي یابم ما احملكم عليه
چیزي که شمارا سوار کنم بران تولوا بر کشتند از پیش تو واعينهم وچشمهاي ایشان تفيض من الدمع
روان میشد از اشک یعني اشک از دیدهاي ایشان میریخت حزنا از روي اندوه الا يجدوا بجهت آنکه
نمي یافتند ما ينفقون آنچه خرج کنند دران سفر واین قوم را بکایین کویند وایشان هفت تن بودند
که بدرکاه پناه آمدند کفتند یا رسول الله ما را داعیه جهاد است وپیاده ماندهایم مرکبان عنایت
نماي تا بران سوار شده بغزو آییم حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم فرمود که آنچه بجویید نمي یابیم
ایشان کریان از پیش پیغمبر بیرون آمدند وابن عمیر وعباس وعثمان رض ایشانرا زاد وتوشه ومرکب
داده همراه بردند بس حق سبحانه میفرماید که بدین نوع مردم اکر تخلف کنند حرجي وعتابي نیست
انما السبيل جز این نیست که معاتبت وملامت على الذين بر آنانست که ایشان يستأذنونك از تو دستوري
میجویند در نابستادن وهم اغنياء وحال آنکه ایشان توانکرانند وزاد ومرکب ایشان آماده است
رضوا بان يكونوا راضي شدند بانکه باشند مع الخوالف با زنان وکودکان وطبع الله ومهر نهاد خداي
از خذلان على قلوبهم بر دلهاي ایشان فهم لا يعلمون پس ایشان نمي دانند وخاتمه عاقبت خودرا وعقوبتي که
بدین نازها فی مترتب است يعتذرون القا اعتذار خواهند کرد منافقان اليكم بسوي شما یعني عذر
خواهند خواست از تخلف اذا رجعتم چون باز کردید از تبوک اليهم بسوي ایشان وبمدینه باز آیید قل

الجزء الحادي

بگوای محمد لا تعتذروا عذر مخواهید بمعاذیر کاذبه برای آنکه ما لن نؤمن لکم باور نخواهیم داشت شما را
و تصدیق نخواهیم کرد بجهت آنکه قد نبأنا الله بتحقیق خبر داده است ما را خدای من اخبارکم از اخبار شما
و احوال شما که چرا نیامدید و قصد شما چه بود وسیری الله عملکم و ببیند خدای کار شما را ورسوله
و رسول او نیز خواهد دید که از نفاق توبه می کنید یا بران ثبات می ورزید ثم تردون پس باز گردانیده
خواهید شد در قیامت الی عالم الغیب والشهادة بسوی دانای پوشیده و آشکارا که مطلع است بر بواطن
و ظواهر فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را بما کنتم تعملون بآنچه بودید که ...
کتمان نفاق و اظهار وفاق و آن اخبار بتوبیخ و عقاب خواهد بود سیحلفون بالله زود باشد که
سوگند خورند بخدای لکم برای شما اذا انقلبتم چون باز گردید از سفر الیهم بسوی ایشان و از
اعجاز قرآن یکی این بود که خبر داد از سوگند بعضی منافقان چون جد بن قیس و امثال او که بعد از رجوع
پیغمبر صلعم و اصحاب او بمسجد امرا قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم حق بحضرت میفرماید که سوگند
میخوردند بدروغ لتعرضوا عنهم تا روی بگردانید از عتاب و سرزنش ایشان فاعرضوا عنهم پس اعراض
کنید از ایشان و لیکن از روی مهمان انهم رجس بدرستی که ایشان پلیدند و نکوهیده و توبیخ و ملامت
که سبب میل بتوبه و انابت مرحمت ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث ایشان بدین نهج تطهیر نیست
ومأویهم جهنم و جای ایشان دوزخ است و عقاب و عتاب ایشان آن خواهد بود جزاء برای پاداش
بما کانوا یکسبون بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق یحلفون سوگند میخورند منافقان لکم
برای ایشان لترضوا تا بدان خشنود شوید عنهم از ایشان و از تعرض شما ایمن شوند ابن ابی بعد
از رجوع آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از رسول خدای صلعم تخلف نکند و عبدالله ابی
سرح نیز بحضور فاروق رض همین نوع سوگند خورد حق بحضرت میفرماید که سوگند ایشان برای طلب
رضای شماست نه برای طلب خشنودی خدای فان ترضوا پس اگر خشنود شوید ای مومنان عنهم
از منافقان دروغ گوی فان الله پس بدرستی که خدای لا یرضی خشنود نمی شود عن القوم الفاسقین
از گروه فاسقان یعنی رضای شما با وجود خشم خدای ایشان را سود ندارد مراد از این نهی مومنانست
که از ایشان راضی نشوند و بعذرهای باطل ایشان فریفته نگردند الاعراب بادیه نشینان مراد بنو تمیم و بنو
غطفان و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص اند اشد کفرا و نفاقا سخت ترند
از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان از اهل حضر بیشتر است بجهت آنکه متوحش اند و سخت دل
و با اهل علم نشست و خواست نکرده اند واجدر و سزاوارترند الا یعلموا آنکه ندانند حدود ما انزل الله
اندازهای که خدای تعالی فرستاده علی رسوله بر پیغمبر خود از فرایض و سنن شرع والله علیم و خدای
داناست باحوال ایشان حکیم حکم کننده از حکمت با اهل ایشان ومن الاعراب و از منافقان اهل بادیه

۱۵۳

من يتخذ ما ينفق کسي هست کو فرا کيرد براي شما يعني شمار کند انچه نفقه مينمايد وصدقه ميدهد مغرما تاوانی
وزياني يعني صدقات خود را غني وغرامتي يشمارد چه بران اميد ثواب ندارد بريا وتقيه انفاق ميکند ويتربص
وانتظار برد بکم الدوائر بشما کردشهاي روزکار را يعني انکه دولت بنکبت مبدل شود وروزکار مسلمانان
برکردد تا از انفاق خلاص يابند عليهم دائرة السوء بريشان باد کردش بد روزکار بديشان منقلب شود
والله سميع وخداي شنواست مر انان را که بزبان ميرانند عليم داناست بانچه دردل بنهان ميدارند ومن
الاعراب واز اهل بدو من يؤمن بالله کسي هست که بکرود بخداي واليوم الاخر وبروز بازبسين مراد بنو مقرن
از جهينه وکفته اند عبد الله ذي البجادين ورهط اويند که بخدا وقيامت ميکروند ويتخذ فرا کيرند
ما ينفق انچه نفقه ميکنند در جهاد يا تصديق قربات اسباب قربت عند الله نزديک خداي يعني تقرب بجويند
بصدقات خود مر اداشت که وسيله بيسازند بقرب الهي وصلوات الرسول وبدعاهاي پيغمبر که بپوسته متصدقانرا
بخير وبرکت دعا ميکنند واز ايشان ميطلبند کقوله اللهم صل علي محمد آل ابي اوفى الا انها بر ايند که نفقات
ايشان يا صلوات رسول قربة لهم سبب نزديک است مر ايشانرا ببارکاه عنايت رباني سيدخلهم الله
زود باشد که در آرد خداي ايشانرا في رحمته در بهشت خود که محل نزول رحمت است ان الله بدرستي که خداي
غفور امرزنده است مر متصدقانرا رحيم مهربانست بر توبه ان والسابقون الاولون وپيشين کيرندکان پيشينان
يعني انها که سبقت داشتند بر عامه مؤمنان من المهاجرين از مهاجران يعني انانکه از مکه هجرت کرده بمدينه آمدند
مراد اهل بدر اند يا انها که قبل از هجرت اسلام آورده اند يا انها که بدو قبله نماز ميکذارده اند يا اهل بيعت رضوان
والانصار واز انصار يعني انها که از ساکنان مدينه که اهل مکه را ياري داده اند مراد اهل بيعت عقبه اولي اند يعني
شش کس واهل عقبه ثانيه که هفتاد تن بودند يا انها که بردست مصعب بن عمير ايمان آوردند قبل از
بيعت عقبه ثانيه والذين اتبعوهم وانانکه متابعت کردند سابقانرا باحسان بايمان وطاعت مراد ساير
صحابه اند از مهاجرين وانصار که پيروي سابقان کردند وکفته اند هر که متابعت ايشان کند تا قيامت از زمره
تابعانست رضي الله عنهم خشنود شد از ايشان خداي بقبول طاعت ايشان سابق درين رضا داخلند
ورضوا عنه وخشنود شدند ايشان از خداي بانچه يافتند از نعم دينيه ودنيويه واعد لهم وآماده کرد خداي
مر ايشانرا جنات تجري بوستانها که ميرود تحتها الانهار زير درختان آن جويها خالدين فيها جاويد باشند دران
ابدا هميشه تاکيد خلود است ذلك الفوز العظيم اينست پيروزي بزرک ورسيدن بتمام مراد وممن حولکم
وازانکه کرداکرد شمااند من الاعراب از اهل بوادي منافقون منافقانند چون اسلم واشجع وغفار
وقوي از جهينه ومزينه که کلمه شهادت ميکويند وبنماز وروزه قيام مينمايند ومن اهل المدينة واز اهل شهر شما
نيز مردوا قومي اند که خو کرده اند واقامت نموده علي النفاق بر نفاق يا در منافقي ماهر شده اند بمرتبه که تواي
محمد صلعم باوجود کمال فطنت وصدق وفراست خود لا تعلمهم نميداني ايشانرا يعني کفر را در سويداي دل خود

پنهان دارند و آثار ایمان و احسان بظهور می آرند پس تو ایشان را با ایمان ایشان نمی شناسی نحن نعلمهم
ما میدانیم ایشان را که بر سر دل ایشان مطلعیم سنعذبهم زود باشد که عذاب کنیم ایشان را مرتین دو نوبت
یکی بفضیحت در دنیا و دیگر بعذاب قبر یا باخذ زکوة از ایشان و تکلیف بجهاد ثم یردون پس بازگشته شوند
در قیامت الی عذاب عظیم بعذاب بزرگ که آتش دوزخ است و بر حقیقت عذاب عظیم بعد ایشانست
از درگاه عزت و محجوبیت ایشان از نور لقا و رؤیت و هیچ عذابی از نکبت حرمان و مشقت هجران بزرگ
تر نیست شعر از فراق تلخ می گویی خبر هر چه خواهی کن و لیکن این مکن تلخ تر از زهر هجران هیچ نیست
در فراقت غیر پیچاپیچ نیست صد هزاران مرگ تلخ شصت تو نیست مانند فراق روی تو جو دوران
دوران رنجی که هست سهل تر از بعد و حق و غفلتست از فراق این خاکها شوره شود از فراق
این آبها تیره شود دوزخ از فرقت چنان سوزان شدست کی بگویم از فراق چون شراب تا قیامت
یک بود آن از هزار آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی عذری تخلف ورزیده بودند چون
از تقریرات الهی که در باب متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان خود را بستونهای مسجد
بسته سوگند خوردند که نکشایند که کسی ایشان را بکشاید تا وقتی که بحکم خدای کشاده شود چون
حضرت رسالت علیه السلام از تبوک رجوع فرمود و بمدینه نزول نمود بر عادت معهوده بمسجد درآمد و ایشان را
دید فرمود که چه کسانند صورت حال بوقت عرض رسانیدند سید عالم صلعم بزبان گهربار گذرانید که من هم
سوگند میخورم که ایشان را نکشایم تا وقتی که در رسل آیت آمد وآخرون و قوم دیگر غیر منافقان که از پیغمبر
اعترفوا بذنوبهم اعتراف کردند بگناهان خود و معترف شدند بآن خلطوا بیامیختند عملا صالحا کردار نیکو را
یعنی غزوها که باتفاق پیغمبر علیه السلام از ایشان در وجود آمده بود وآخر سیئا و بعملی دیگر بد که از
تبوک تخلف نمودند عسی الله شاید خدای ان یتوب علیهم که توبه ایشان در پذیرد ان الله غفور
بدرستی که خدای آمرزنده است مر تایبان را رحیم که مهربانست بتفضیل بود تا در تاویلات کاشفی مذکور است
که اعتراف از جهت بقاء نور استعداد دست دهد بعدم رسوخ ملایکه خطیئات و بدان استدلال میتوان
کرد بر آنکه معترف را دیده بصیرت کشاده شده و قباحت گناه مشهود وی گشته چه اگر ظلمت غفلت
متراکم گردد و رذایل در طبیعت راسخ شود مجرم هیچ گناه را زشت نداند بلکه بسبب مناسبت
آنرا نیک پندارد و در عذاب خذلان بماند حکیم سنائی قدس سره فرموده بیت جو بدی گناه را دانی
کشتت جانب پشیمانی ور ندانی گناه را که بدست آن نشانی شقاوتی القصه بعد از نزول
آیت حضرت رسالت صلعم فرمود تا ایشان را بکشادند آن آزادشدگان بشکرانه نعمت الهی اموال را بحضرت
رسالت پناهی آورده اند و گفتند یا رسول الله ما بسبب این مالها از دولت خدمت تو بازمانده ایم
اینها را فرو گیر و در راه خدای نفقه کن حق تعالی ایشان محمد صلعم فرمود که من باخذ اموال شما مامور نیستم این آیت

نازل شد

نازل شد که خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ فرا گیرند از مالهای ایشان صَدَقَةً زکوة فریضه تُطَهِّرُهُمْ تا پاک کردانی ایشان را از گناهان
یا از حب مال که موذی بطغیان و عصیان است یا از نجاست بخل وَتُزَكِّيهِمْ و زیاده کردانی و نشو و نما دهی
حسنات ایشان را بِهَا بدان صدقه وَصَلِّ عَلَيْهِمْ و دعا گوی برایشان و آمرزش طلب إِنَّ صَلَاتَكَ بدرستی
که دعاهای تو سَكَنٌ لَهُمْ آرامش بوده های ایشان را وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست دعاهای ترا عَلِيمٌ داناست
باستحقاق ایشان مر آن را أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند این تائبان یا آنها که توبه نمیکنند معلوم ندارند أَنَّ اللَّهَ
آنکه خدای هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ اوست که قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَيَأْخُذُ
الصَّدَقَاتِ و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقهای ایشان را وَأَنَّ اللَّهَ و نمیدانند آنکه خدای هُوَ التَّوَّابُ
اوست توبه پذیرنده الرَّحِيمُ مهربان بر توبه کننده وَقُلِ اعْمَلُوا و بگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول
توبه استقامت ورزید بر آن یا بگوی ای گروه که توبه نمیکنید بکنید آنچه بخواهید از بد و دست فَسَيَرَى
اللَّهُ پس زود باشد که بیند خدای عَمَلَكُمْ کار شما از خیر و شر وَرَسُولُهُ و فرستاده او وَالْمُؤْمِنُونَ و گرویدگان
نیز بینند وَسَتُرَدُّونَ و زود باشد که باز کردانیده شوید بر کسی إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای نهان و آشکار
فَيُنَبِّئُكُمْ پس بیاگاهاند شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بدانچه بودید که عمل میکردید و آگاهی بمجازات باشد و آنکه
قبل از این مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند و قصه هفت تن گذشت و سه دیگر که کعب بن مالک
بود و هلال بن امیه و مرارة بن ربیع ایشان خود را نبسته بودند اما پیش آنحضرت آمده بگناه خود معترف شدند
و حضرت حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مجالسه نکند و در شان ایشان نازل شد که وَآخَرُونَ و دیگر از
متخلفان متخلفان مُرْجَوْنَ تاخیر کرده شدگانند و باز داشتگان لِأَمْرِ اللَّهِ برای فرمان خدای در باره
ایشان إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کند خدای ایشان را که اصرار کنند بر آن گناه وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ و یا توبه دهد ایشان را
اگر ندامت ورزند از آن توبه برای عباد است و اگرنه عند الله تردد نیست وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست
به رجاء ایشان حَكِيمٌ حکم کننده به ارجاء ایشان آورده اند که دوازده منافق چون ثعلبة بن حاطب و نبتل
بن حارث و ودیعة بن ثابت و احزاب ایشان بسخن ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند
و ابو عامر راهب از اشراف قبیله خزرج بود و در علم توریت و انجیل مهارتی داشت و پیوسته نعت و صفت
سید عالم صلعم بر اهل مدینه میخواند چون آنحضرت بمدینه هجرت کرد اهل آن خطه شیفته جمال و کمال وی شدند از
صحبت ابو عامر ببریدند و کسی پروای او نکرد بیت با وجود لب جان بخش تو ای آب حیات حیفم آید که سخن
از چشمه حیوان گفتن ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمد بنفی آنحضرت مشغول شد و بعد از غزوه بدر از مدینه
گریخته بکفار مکه پیوست و در حرب احد حاضر شد و اول کسی که تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود و حضرت
او را فاسق لقب نهاد و در حرب حنین نیز حاضر شد و از آنجا فرار نموده بنزد هرقل که ملک روم بود رفت و بخواست
که از اهل روم لشکر جمع کرده بجنگ مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابله قبا در محله خویش برای

مسجدی بسازید که چون بمدینه آییم انجا فایدهٔ معلوم اشتغال نماییم ایشان مسجدی ساختند وحضرت پیغمبر صلعم
چون عازم غزوهٔ تبوک شد بانیان مسجد آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان و بیچارگان در وقت
سرما و بارندگی مسجدی ساخته‌ایم والتماس میرود که دران مسجد نماز گذاری غرض ایشان آن بود که بواسطهٔ
نماز آنحضرت مهم خود را استحکام دهند چنانچه در مثنوی معنوی هست نظم مسجد و اصحاب مسجد الیوناذ
ترمی باشب هم با ما بسان تا شود شب از نجات مجمع روز ای جمالت آفتاب جان فروز ای دریغا کان سخن
از دل بدی تا مراد آن نفر حاصل شدی القصه حضرت پیغمبر صلعم در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه غزوه‌ایم تا بازآییم
وچون بوقت بازگشتن بمنزل ذی اوان که قریب مدینه است رسید اهل مسجد همان استدعا نمودند و جبرئیل
این آیت آورد که وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا وانانکه فرا گرفتند وبنا نهادند مَسْجِدًا مسجدی ضِرَارًا برای ضرر مؤمنان
و ستیزه ایشان وَكُفْرًا وبرای تقویت کفری که اضمار آن میکنند وَتَفْرِيقًا وبرای تفرقه افکندن بَيْنَ
الْمُؤْمِنِينَ میان مؤمنانی که در مسجد قبا مجتمع می باشند وَإِرْصَادًا وبرای انتظار لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ مر آن کس را
که حرب میکند باخدای وَرَسُولَهُ وبا رسول او مِنْ قَبْلُ پیش از بنای این مسجد مراد ابو عامر راهب است که
در احد وحنین بجنگ حاضر شد وَلَيَحْلِفُنَّ وهر آینه سوگند میخورند چون کسی گوید چرا این مسجد ساختید
إِنْ أَرَدْنَا که ما نخواستیم از بنای این مسجد إِلَّا الْحُسْنَى مگر خواستن نیکی که نماز است و ذکر و توسعه بر ضعفا
وَاللَّهُ يَشْهَدُ وخدای گواهی میدهد إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ که ایشان دروغ گویانند در سوگند خود لَا تَقُمْ مایست برای
نماز فِيهِ دران مسجد أَبَدًا هرگز لَمَسْجِدٌ هر آینه مسجدی که أُسِّسَ بنا نهاده شده است عَلَى التَّقْوَى بر پرهیزگا
مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ از روز نخستین مراد مسجد پیغمبر است واشهر واظهر آنکه مسجد قباست در محلهٔ بنی عمرو بن
عوف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اول که بحوالی مدینه رسید بمحلهٔ قبا فرود آمد چهار روز انجا اقامت فرمود
ودران ایام اساس مسجد قبا افگند وآن اول مسجدی است در مدینه که حضرت رسول صلعم در انجا نماز
گزارده ودر تشویق الحرمین از ابن عمر رض نقل میکند که حضرت رسول صلعم هر روز شنبه سواره یا پیاده
بمسجد قبا آمدی و در انجا دو رکعت نماز گزاردی ودر روایت آمده که دو رکعت نماز در مسجد قبا اجر عمره
است حق سبحانه میفرماید که آن مسجد که اساس او بر تقوی است أَحَقُّ سزاوارتر است أَنْ تَقُومَ آنکه تو قیام
نمایی فِيهِ در وی از برای نماز فِيهِ دران مسجد مؤسس بر تقوی رِجَالٌ مردانند که از پاکیزه
طینتی يُحِبُّونَ دوست میدارند أَنْ يَتَطَهَّرُوا آنکه پاکی ورزند از انجاس واخباث یعنی پیوسته
بر طهارت باشند وگفته‌اند بر جنابت خواب نکنند منقولست که بعد از نزول آیت حضرت رسالت صلعم
از اهل قبا پرسید که آن کدام طهارت است که حق سبحانه بدان بر شما ثنا گفت جواب دادند که آب از پی در می
آریم احجار ثلثه یعنی در استنجا ونزد جمعی مراد طهارت از معاصی وخصال مذموم وَاللَّهُ وخدای
يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ دوست میدارد پاکی ورزندگان را أَفَمَنْ أَسَّسَ یا هر کس اساس افکند بُنْيَانَهُ بنای دین خود را

علی تقوی

عَلَىٰ تَقْوَىٰ بر ترسکاری مِنَ اللَّهِ از خداي وَرِضْوَانٍ وطلب خشنودي او خَيْرٌ بهتر است أَمْ مَنْ آيا آنکسی اساس نهد
أَسَّسَ بُنْيَانَهُ بناي امور دین خود را عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ بر کناره رودي که زیر وي برود بسیل یعني تهي شده وظاهر وي بجاي
ایستاده باشد هَارٍ شکافته شده نزدیک بافتادن و اینچنین زمین سست ترین قواعد باشد وچون بروی
بنا کنند فَانْهَارَ پس آن زمین سست کرده وفرو افتد بِهِ با بنا بانیان فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ واین مثل
است از براي آنها که بنیاد دین خود بر امور باطله نهند ومآل مهم ایشان رجوع باشد بدوزخ وَاللَّهُ وخداي
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ راه نمي نماید گروه ستمکاران را براه نجح مقصود ایشانست الظَّالِمِينَ همیشه هست
لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ بناي ایشان الَّذِي بَنَوْا آن بناي که بنیاد نهادند از براي اعراض فاسده رِيبَةً سبب شک ونفاق
فِي قُلُوبِهِمْ در دلهاي ایشانست زاید بر شک ونفاقي که دارند وگفته اند مراد تخریب بناي ایشانست که
بعد از رجوع بتوک ایشان استدعا نمودند که آن حضرت بمسجد ایشان در آید ونماز گذارد آیت آمد که لا
تقم فیه ابدا حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بفرمود تا آن مسجد را بکندند وبسوختند وحکم شد که آن موضع مزبله
اهل مدینه باشد پس بني زنبود کافران بر کندند مطرح خاشاک وخاکستر کنند إِلَّا حتی بحته سوختند پس
که همیشه باشد جزاي بناي ایشان واسطه تزاید شک ونفاق ایشان یعني پیوسته در غم وحسرت ونفاق
وریبت خواهند بود بسبب این تخریب إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهاي ایشان بحیثیتي
که قابلیت ادراک در آن نماند وگفته اند تقطع قلوب ایشان بقتل وقوع یابد یا در گور یا در قبر یا در دوزخ
وقول جمعي آنست که بتوبه واستغفار وندامت بعمل آن امور وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخداي داناست بتاسیس بناء
ایشان که بچه نیت بوده حَكِيمٌ حکم کننده است بخرابي آن بروجه حکمت در تفسیر وسیط از محمد بن کعب
قرظي نقل میکند که چون در لیلة العقبة هشتاد تن یا هفتاد وپنج تن از اهل مدینه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بیعت میکردند عبد الله رواحه رض گفت یا رسول الله شرط کن براي خود آنچه میخواهي حضرت فرمود
شرط میکنم براي خداي وبراي خود آنچه میخواهي حضرت فرمود شرط میکنم براي خداي که او را پرستید وبوي
شریک نیارید وبراي خود آنکه مرا نگاه دارید گفتند چون بدین امر قیام نمایم جزاي ما چیست حضرت فرمود که
جزا بهشت خواهد بود انصار گفتند ربح البیع لا نقیل ولا نستقیل خرید وفروخت سود مند است ما
درین بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه از این بیع وشرى خبر میدهد إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ بدرستي
که بخرید خداي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان أَنْفُسَهُمْ نفسهاي ایشان که بمباشر جهاد شوند وَأَمْوَالَهُمْ
ومالهاي ایشان که در راه وي نفقه کنند بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ بآنکه مر ایشان را باشد بهشت این تمثیل است
براي اثابت مؤمنان ببهشت بر بذل اموال وانفس ایشان نه حقیقت اشتري زیرا که بیع وشرى جاي وقوع
پذیرد که بتاني املاک بود ووجود هر که هست وهرچه هست همه از آن حق است العبد وما له لمولاه پس این تحریض
است در غزو وجهاد یعني اي بندگان از تو بذل کردند نفس ومال واز من عطا دادن بهشت بي زوال نفس مایه

شر و شور است و مال سبب طغیان و غرور این دو ناقص معیوب را در راه ما فدا کن و بهشت باقی م
و ابستان نظم سنگ بند از وگهر بستان خاک زمین بده زر بستان در عوض فانی و خوار حقیر
نعمت پاکیزه باقی باقی بگیر یقاتلون کارزار میکنند ای مؤمنان که نفس ایشان خریده شده است
فی سبیل الله در راه خدای و طلب رضای او فیقتلون پس گاهی که میکشند دشمنان را و یقتلون و گاهی کشـ
میشوند بر دست ایشان وعدا علیه وعده داده است خدای ایشان را بدین بیع و شری وعده داد
حقا ثابت و باقی که خلاف نیست در آن فی التوریة والانجیل والقرآن درین دلیل است برآنکه تو
وانجیل مامور بوده اند بقتال ومن اوفی و کیست وفا کننده بعهده بعهد خود من الله از خدای که کر
است و کریم خلف در وعده روا ندارد فاستبشروا پس شادمان باشید ببیعکم بخرید و فروخت
خود الذی بایعتم به بآنکه بیایعت کردید بآن وذلک و آن بیع هو الفوز العظیم رستگاری بزرگ است
در مدارک از امام جعفر صادق رض نقل میکند ای مؤمنان قیمت شما نیست الا بهشت پس مفروشید
خویش را مگر بدان یعنی خود را بمتاع غرور دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم باقی جاوید اینست
مثنوی معنوی آورده مثنوی خویش را نشناخت مسکین آدمی از زوفی آمد و شد در کمی خو
آدمی را ارزان فروخت بود اطلس خویش بر دلق دوخت التائبون ای مؤمنان باز گردندگان
از معاصی یا رجوع کنندگان بحق بجمیع بتمامی العابدون پرستندگان حق باخلاص یا قایم بشرایط
خدمت الحامدون ستایندگان حق را بدانچه بدیشان رسد از سرا و ضرا یا شناسندگان نعم الهی
لحظه و طرفه السائحون روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا بیرون آیندگان از بادیه نفس و رو
بسر منزل انس الراکعون رکوع کنندگان در نماز یا خشوع آرندگان بدرگاه بی نیاز الساجدون سجده کنندگان
در خلوات یا طالبان قرب رفیع الدرجات الآمرون بالمعروف فرمایندگان بایمان و طاعت و سنت
حضرت رسالت صلعم والناهون عن المنکر و بازدارندگان از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت و او
یا برای تضاد میان امر و نهی چون بثبات وانکار یا بجهت میان امر معروف و نهی منکر که گویا شیء واحد
و یک با دیگری منضم باشند والحافظون و نگاه دارندگان لحدود الله مر احکام خدای را که سلیمی گویند نگاه
دارند او امر او را بر جوارح و قلوب و اسرار و ارواح وبشر المؤمنین و بشارت ده مؤمنان را که
بدین صفات موصوفند وضع مظهر دلیل است برآنکه ایمان داعی ایشانست بدین فضایل و حذف
مبشر به اشارتست بتعظیم و تکثیر آن آورده که حضرت رسول صلی الله علیه بعد از زیارت قبر مادر خود
گریاکنان فرمود که دستوری طلبیدم در زیارت وی مرا اجازت دادند و در استغفار او دستوری
خواستم مرا باز داشتند و این آیت آمد ما کان صحیح نباشد و روا نبود للنبی مر پیغمبر را والذین آ
و آنان که گرویده اند ان یستغفروا که طلب آمرزش کنند للمشرکین برای مشرکان کسانکه و گفته اند که پیغمبر ص

یا ابو طالب در مرض الموت بعد از آنکه از ایمان او نومید شد وعده فرموده بود که آمرزش کنم از برای تو مادام که از آن نهی
نکنند از آن و بعد از وفات وی برای وی استغفار میکرد صحابه چون دانستند که آنحضرت جهت ابو
طالب آمرزش میطلبید گفتند ما چرا از برای آبا و اقربای خود استغفار نکنیم و حال آنکه ابراهیم صلعم برای پدر خود استغفار
کرده و اینکه پیغمبر ما استغفار میکند این آیه آمد روا نیست پیغمبر و مؤمنان را که برای اهل شرک آمرزش طلبند
وَلَوْ كَانُوا و اگر چه باشند آن مشرکان أُولِي قُرْبَىٰ خداوندان قرابت مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن
شد لَهُمْ مر ایشان را أَنَّهُمْ آنکه ایشان اصحاب شرک أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخ اند وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ
و نبود آمرزش خواستن ابراهیم علیه السلام لِأَبِيهِ از برای عم خود إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ مگر از برای وفا کردن وعده
که در وقت مناظره وَعَدَهَا إِيَّاهُ وعده کرده بود مر ابن را آنجا که گفت سأستغفر لك ربي و در بعضی آورده که
وعده داده بود پدر ابراهیم را و که من ایمان آرم پس استغفار ابراهیم هم آن بود که من طلب مغفرت کنم برای
وقتی که بگروی فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آن هنگام که روشن گشت مر ابراهیم را أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ که پدر او دشمن است مر خدای را
یعنی بکفر بمرد و توفیق ایمان نیافت یا بوحی معلوم شد او را که آن ایمان نخواهد آورد تَبَرَّأَ مِنْهُ بیزاری کرد
از وی و قطع استغفار نمود إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ بدرستی که ابراهیم بسیار آه کننده بود کنایه است از رقت قلب
و کثرت ترحم او حَلِيمٌ بردبار بود بحدی که پدر میگفت لأرجمنك و جواب میداد که سأستغفر لك پس در این
آیه تمهید عذر رسول و مؤمنان میکند که چون ایشان قبل النهی استغفار کرده اند بدان مواخذ نخواهند بود وَمَا
كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا و نیست خدای که قومی را ضایع و تباه کرداند یا ایشان را بگیرد بجانب اهل ضلالت را بَعْدَ إِذْ
هَدَاهُمْ بعد از آنکه راه نمود ایشان را باسلام حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ تا وقتی که روشن کرد الله برایشان مَا يَتَّقُونَ
آنچه واجب است که از آن پرهیز کنند و گفته اند این آیت در شان جمعی است که از تحویل قبله در گذشتند
تا پیش از تحریم خمر سار از اجل نوشیدند میفرماید از آن کارها که کرده اند گرفت نیست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از احوال اول و آخر ایشان عَلِيمٌ داناست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای راست لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها پس هرچه خواهد کند بی مانعی و منازعی يُحْيِي زنده میکرداند مردگان را وَيُمِيتُ
و میمیراند زندگان را وَمَا لَكُم و نیست شما را ای مؤمنان مِّن دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ کارسازی و نه یاری که
کاری و میباید که خطاب با کفار باشد میفرماید که خدا را پرستش کنید که شما را بغیر وی متولی امری نیست
که حکم عقاب از شما دفع کند و جزا و یاری نه که عذاب از شما باز دارد لَقَد تَّابَ اللَّهُ بدرستی که توبه پذیرفت خدای
و بقبول توبه بر آن گشت عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر خود بجهت اذن او مر منافقان را در تخلف یا بیان توبه پیغمبر
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میکند از نقل بذنوب کما قال لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر یا ترغیب
است بر توبه یعنی هیچکس نیست که محتاج بتوبه و استغفار نباشد حتی پیغمبر و اصحاب او هر کس را مقامی
است که ما دون آن بنسبت وی منقصت خواهد بود پس توجه بما دون کنا هی است که از آن توبه لازم باشد

وپیش بعضی وانی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة اثرت باین است ونزد محققان این معنی مناسب مرتبه حضرت
رسالت پناه نیست صلعم توجه آنحضرت بغیر حق متصور نبود سلمی رحمه الله میگوید ذکر توبه نبی برای آنست تا مقدمه
توبه ایشان باشد وتوبه تابع بمقدمه تصحیح پذیرد وبرهر تقدیر در پذیرفت خدای توبه را از پیغمبر والمهاجرین
والانصار واز مهاجرین وانصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مرغزو تبوک را بطوع نه بمیعاد الذین
اتبعوه آنانکه پیروی کردند پیغمبر را فی ساعة العسرة در زمان عسرة وتنگی لشکر تبوک را جیش
العسرة میگفتند بجهت آنکه عسرة عظیم بود هم در مرکب که ده تن یک شتر داشتند وهم در توشه که دو کس روزی
یک خرما بسر تا بپا بردند وهم در آب که با وجود قلت مراکب شتر را میکشتند وبرطوبات احواق واحاد
ان دهن خویش تر میساختند وهوا بغایت گرم میگذشت پس حق بچند صفت میکند که در این زمان
نیکو متابعت پیغمبر صلعم میکردند من بعد ما کاد از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرة یزیغ میل کند واز جای
برود قلوب فریق منهم از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد باز گردند یا متابعت رسول را صلعم
دست باز دارند بواسطه شدت ومشقت ثم تاب علیهم پس خدای درگذاشت از آنکه قلوب ایشان از ثبات
وایمان میل کرده بود انه بهم بدرستی که خدای بدیشان رؤف بسیار رافت است چون توبه کردند رحیم
مهربانست بتفضل برایشان وعلی الثلثة الذین خلفوا ودیگر توبه داد وبخشید بر آن سه تن که بازپس
شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزو وامر ایشان موقوف بحکم الهی بود قبل از این سبق ذکر یافت که مهم
کعب وهلال ومراره در تاخیر افتاد وحضرت رسالت پناه صلعم حکم نمود که کسی با ایشان مکالمه ومخالطه
ننماید وبعد از چهل روز فرمود تا از زنان خود دور شدند وزن هلال بخدمت وی که مرد پیر وضعیف
بود نامزد گشت بشرط عدم مباشرت وکار برایشان تنگ آمد حتی اذا ضاقت تا وقتی که تنگ شد علیهم الارض
برایشان زمین بما رحبت باوجود کشادگی وسعت واین کنایت از شدت حیرت وغایت پریشانی
است وضاقت علیهم وتنگ شد برایشان انفسهم دلهای ایشان از بسیاری غم ووحشت بحیثی که فرح
وانس را در آن راه نبود وظنوا ودانستند ان لا ملجا آنکه پناهی نیست من الله از خشم خدای الا الیه
مگر هم بوی وآمرزش خواستن از کرم وی ثم تاب علیهم پس چون درماندند وبیچارگی خود دانا شدند
توفیق توبه داد خدای ایشان را لیتوبوا تا توبه کردند وبحق باز گشتند ومقرر است که تا او بتوبه
توفیق ندهد وهم قبول نکند توبه هیچ تایب درست نبود نظم گر لطف تو یاری ننماید زنخست * هم
توبه شکستست وهم پیمان سست * چون توبه بامید پذیرفتن تست * تا تو نپذیری نبود توبه درست
القصه بعد از پنجاه روز این آیت فرود آمد وتوبه ایشان پذیرفته گشت ان الله بدرستی که خدای هو
التواب اوست قبول کننده توبه از تایبان الرحیم متفضل است برحمت برایشان یا ایها الذین امنوا اتقوا الله
ای گروه مومنان بترسید از خدای وبمثل این فعل که مخالفت را باشد معاودت مکنید وکونوا مع الصادقین

و با شبه یارا است گویان در اقوال خود چون کعب بن مالک و آن دو تن دیگر راست گفتند و عذر باطل نیاوردند
و بسبب راستی که سه صدق بجا دولت نجات یافتند رباعی از کجی افتی بکم و کاستی / واز همه غم رستی اگر راستی
راستی خویش نهان کس نکرد / بر سخن راز زبان کس نکرد وگفته اند که این خطاب با اهل کتابین است یعنی
ای گروندگان بموسی وعیسی علیهما السلام بترسید از مخالفت محمد صلعم باشید بامداد قان که اصحاب
اخیار واست بن گویند ماکان روا نیست و نشاید لاهل المدینة مر اهل مدینه را ومن حولهم و آنانکه
گرد ایشانند من الاعراب از بادیه نشینان ان یتخلفوا آنکه تخلف کنند و باز پس روند عن رسول الله
از حکم رسول خدای نفی است در صیغه نفی وتخصیص اهالی مدینه و حوالی آن بجهت قرب بوده و معرفت
ایشان بخروج آنحضرت بتبوک ولا یرغبوا بانفسهم و نرسد ایشان را که رغبت کنند بنفسهای خود عن نفسه
از نفس وی یعنی خویشتن داری کنند و خود را بر طرفی دارند از کشیدن آن رنجها که او میکشد
مرویست که ابو خیثمه انصاری رض در مدینه ماند بود بعد از چند روز که از عزیمت حضرت رسول صلعم
بگذشت روزی بخانه خود در آمد و آن روز بغایت گرم بود و او دو زن داشت زنان وی هر یک
در عریشی نشسته بودند و آنرا رفته و آب زده و کوزهای آب سرد مهیا ساخته و طعامی نیکو
ترتیب نموده ابو خیثمه بدر عریش بایستاد و در زنان نگریست آن ترتیب ملاحظه نموده گفت
روا باشد که رسول خدای صلوات الله وسلامه علیه بشدت حرارت و باد گرم در بیابان بود ابو خیثمه
در سایه خنک آب سرد و طعام لذیذ با زنان خود بروی خوشنودی معاشرت کند بخدا سوگند که در هیچ
عریشی نیایم و این آب و طعام نخورم تا زمانی که بدان حضرت ملحق نشوم پس ابلاک زاویه برداشت
و روی براه آورد در منزل بتوک بعسکر همایون ملحق شد ذلک آن وجوب متابعت و ترک تخلف
بانهم سبب آنست که ایشان چون با رسول باشند لا یصیبهم ظمأ نرسد ایشانرا تشنگی ولا نصب
و نه رنجی ولا مخمصة و نه گرسنگی فی سبیل الله در راه خدای ولا یطؤن و نه سپرند موطئا جائی
از اماکن کفار لسم اسب یا کف شتر یا پایهای خود سپردنی که آن یغیظ الکفار بخشم آرد کافرانرا
ولا ینالون و نیابند من عدو نیلا از دشمنی هیچ یافتنی از قتل و اسر و نهب و کسر و هزیمت و جراحت
الا کتب لهم مگر نوشته شود برای ایشان به بآن عمل صالح کردار شایسته یعنی هر یک از ایشان
که بدیشان رسد مستحق ثواب شود ابن عباس رض فرمود که هر ترسی که از دشمن بدل ایشان در آید
هفتاد حسنه در دیوان ایشان بنویسند ان الله بدرستی که خدای لا یضیع ضایع نمیکند و تباه
نیکند اجر المحسنین مزد نیکوکاران یعنی مجاهدان ولا ینفقون و نفقه نکنند نفقة صغیرة نفقه خرد و نه
بزرگ چنانچه ذوالنورین و عبد الرحمن عوف رضی الله عنهما ولا کبیرة ولا یقطعون و قطع نکنند در سیر خود وادیا
هیچ مراب وسیل را مراد زمین است یعنی هیچ زمینی را قطع نکنند الا کتب لهم مگر نوشته شود

براي ايشان ثواب آن وآن نوشتن براي حق است ليجزيهم الله تا جزا دهد خداي ايشانرا احسن ما كانوا
نيكوتر بيرا انكه در راه حق يعملون عمل ميكردند وچون احسن والجزاء حسن نيز بران الحاق كنند بجهت
توفيراجر وتكثير آن در ينابيع زبده كه اگر شخصي غازي را اهر اطاعت باشد ويكي از همه نيكوتر بود حق
سبحانه اورا ثواب عظيم دهد وطفيل او ديگرانرا بطفيل آن قبول كند وهر يك را براي آن ثواب ارزاني
دارد تا كرم او بنسبت مجاهدان بر همه ظاهر گردد بيت مجاهدان شرف انجمنين ازان دارند كه در غزا
هرچه بوسيله دارند آورده اند كه انواع تهديدات درباب متخلفان نازل شد مؤمنان جازم
شدند برانكه چون نفير جهاد برايد بتمامي عازم حرب شوند آية آمد كه وما كان المؤمنون ورواست
ونشايد مؤمنانرا لينفروا انكه بيرون روند بغزا كافة همه ايشان چه امر معيشت مختل مي ماند فلولا نفر
پس چرا بيرون نروند من كل فرقة از هر جمع كثير از ايشان مراد قبيله واهل بلاد اند منهم طايفة گروهي
كه بجهاد روند وباقي توقف نمايند ليتفقهوا تا طلب دانش كنند في الدين در دين وفقه آموزند واز عبد
الرزاق بن همام مروي است كه مراد اصحاب حديث اند ولينذروا وتا بيم كنند فقها قومهم گروه خود را اذا
رجعوا اليهم چون باز گردند از سفر بسوي ايشان لعلهم يحذرون تا باشد ايشان احذر نمايند از انچه
بيم كرده ميشوند ازان يا ايها الذين آمنوا اي كسانيكه گرويده ايد قاتلوا الذين كارزار كنيد با انكه يلونكم
نزديك شما اند من الكفار از ناگرويدكان مثل يهودي كه در حوالي مدينه مي باشند وگفته اند اهل روم
مراد است كه در ولايت شام بودند وشام قريب بمدينه است وبر هر تقدير قتال كنيد با دشمنان
نزديك وليجدوا وبايد كه بيابند كافران وفهم كنند فيكم غلظة در شما درشتي بنسبت خود يعني عنفي
در مقاتله قبل از وقوع قتال باشد ني وصبري بر مقاتله يا شجاعتي در حين محاربه واعلموا ان الله وبدانيد
انكه خداي مع المتقين با پرهيزكارانست بحفظ واعانت ونصرت در فتوحات مذكور است كه حق
سبحانه بقتال كفار اقرب امر مايد كه دشمني از نفس اماره كافر نعمت بدتر نيست ونزديكتر دشمنان
بتو اوست كه اعدا عدوك نفسك التي بين جنبيك پس بقتال او كه عبادت از جهاد اكبر است اشتغال
اولي وانسب بشما بود واليه اشارة في المثنوي نظم اي شهان كشتيم ما خصم برون ماند ازو خصمي
بتر در اندرون قد رجعنا من جهاد الاصغريم اين زمان اندر جهاد اكبريم سهل دان شيري كه صفها
بشكند شير آن دان كه خود را بشكند واذا ما انزلت وچون فرستاده شود سورة پاره از قرآن
فمنهم من يقول پس از منافقان كسي هست كه گويد بانفاق ديگر از روي انكار واستهزا يا بضعفاء
مؤمنان گويند ايكم زادته كيست از شما كه بفزود او را هذه اين سورة ايمانا گرويدني يعني انكس از كرم
كه اين سوره ايمان او را زياده كرد فاما الذين آمنوا پس اما انكه گرويده اند براستي فزادتهم ايمانا پس زياده
كرد اين سوره ايشانرا يقين وثبات در دين يعني چون زياده شد علم ايشان بواسطه تدبر در سوره

و ایمان بدین سوره منضم گشت با ایمان ایشان سورهای دیگر وهم یستبشرون و ایشان
شادمان میشوند بنزول آن که سبب زیادتی کمال و واسطه ارتفاع حال ایشانست واما الذین
واما آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق و حقد و حسد و بغض اسلام است
فزادتهم پس زیاده ساخته آن سوره ایشانرا رجسا الی رجسهم شک منضم بشک ایشان یعنی در سورهای
دیگر شک داشتند پس شک ایشان درین سوره انتظام یافت بدان شک یا بیفزود کفر ایشان بر کفر وماتوا
و بمردند یعنی استحکام یافت واین صفت در ایشان تا وقتی که بمردند وهم کافرون و ایشان کافر بودند اولا یرون
ایا نمی بینند این منافقان انهم یفتنون آنکه ایشان مبتلا میشوند باصناف بلیات از مرض و قحط
و غیر آن یا بنفاق و کذب ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان فی کل عام در هر سالی مرة او مرتین یک
یا دو بار ثم لا یتوبون پس توبه نمیکنند از نفاق ولا هم یذکرون و نه پند میگیرند واذا ما انزلت
و چون فرود آید سورة سوره از قرآن که دران عیب ایشان مذکور بود نظر بعضهم نظر کنند
برخی از ایشان الی بعض بسوی برخی یعنی بچشم یکدیگر را اشارة کنند از روی انکار و سخریه
بدان سوره یا از راه خشم و سخط باستماع عیوب خود بتغامز عیون ایما کنند بفرار از مجلس و با هم
گویند هل یریکم من احد آیا می بیند یکی از مسلمانان شما اگر از مجلس بیرون روید پس اگر
کسی بیند اقامت کنند اگر نه بیند برخیزند ثم انصرفوا پس باز گردند از مجلس پیغمبر صلعم
صرف الله بگرداند خدای قلوبهم دلهای ایشانرا از فهم قرآن یا از قبول ایمان واضح انست که
نیکها این کلام خبر است واحتمال دعا دارد یعنی بگرداناد خدای دلهای ایشان از خیرها
بانهم بسبب آنکه ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که در نمی یابند یا بنه حق را و فهم نمیکنند لقد جاءکم
هر اینه بدرستی و راستی که آمد بشما ای آدمیان رسول فرستاده بحکم خدای من انفسکم از شما یعنی از جنس
شما در بشریت یا بواسطه جنسیت مخالطت نمایید و افاده و استفاده وجود گیرد یا آمد بشما ای
اعرابی رسولی از شما سخن گوید بلغت شما یا از قبیله شما ابن عباس رض فرموده که هیچ قبیله نبود در عرب
الا که حضرت مصطفی را صلی الله علیه وسلم رشته قرابتی پیوسته بود بدان و در قراءة شاذه من انفسکم
بفتح فا خوانده اند یعنی از فاضلترین و شریفترین در نسب و هم در حسب عزیز علیه دشوار بود
ما عنتم آنچه در رنج افتید بدان و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده اند از صفت رسول دانند بمعنی
علیه ما عنتم برین وجه فرو خوانند که بر وست آنچه بکنید از گناه یعنی اعتذار آن بر تربیت روز قیامت
که بشفاعت تدارک آن خواهد نمود و درین معنی گفته اند بیت بعصیان نماند کسی در گرو که دارد
چنین سید پیشرو اگر دفترت از گنه پاک نیست چو غمخواره بود باک نیست حریص علیکم
صفتی دیگر است اینکه حریص است بر اسلام شما بالمؤمنین بگرویدگان رؤف رحیم مهربانست و بخشاینده

بالناس

حق سبحنه هیچ پیغمبری را بدو اسم از اسماء خود اختصاص نکرد مگر پیغمبر ما را که خود را فرمود ان الله

لرؤف الرحیم و درباره وی گفت بالمؤمنین رؤف رحیم و یک وجه تفضیل آنحضرت بر انبیاء دیگر علیهم

فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند منافقان از یاری و هواداری و تخلف نمایند از فرمان برداری فَقُلْ پس بگو

حَسْبِيَ اللَّهُ بسنده است مرا خدای که شر شما را کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ

هیچ معبودی بحق نیست مگر وی عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بر وی توکل کردم و کار خود بدو گذاشتم وَهُوَ و اوست

رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ خداوند عرش بزرگ که مرا و ملک عظیم است یا عرش که قبله دعا و مطاف ملائکه

بلند اشارت بکمال قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی آن خدای که عرش را بدان همه عظمت که هشت

هزار کوه داری و بروایتی سیصد هزار قائمه و از هر قائمه تا قائمه سیصد هزار ساله راه همه آن

آن مملو از حافات و صافات بقدرت کامله خود نگاه میدارد قادر است که مرا از شر منافقان در پناه

آرد که حافظ بندگان و ناصر سرافکندگان اوست نظم از وی خواه یاری ده اوست بدو التجا

کن که بینا ن بدو اوست کسی را که او آورد در پناه چه غم دارد از فتنه کینه خواه مطالعه لطایف و اسرار

این دو آیه حواله است با وراق جواهر التفسیر والله نعم المولی و نعم النصیر سورة یونس علیه السلام مکیة

١٠٩

بسم الله الرحمن الرحیم

الر حروف مقطعه یقول ابن زید رحمه الله اسامی سورتها و علم الهدی قدس الله سره فرموده که حق تعالی

نام نهد سورها را بهر چه خواهد و گفته اند الر یعنی انا الله الرحمن و در بحر آورده که و حرف الف اشارتی است

از حق بحبیب وی صلعم میگوید سوگند میخورم بالای من بر تو در ازل و بلطف من با تو در وجود و برآفت

من بر تو تا ابد جواب قسم چیست تِلْكَ این آیتها سوره آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ آیتهای قرآن مشتمل

بحکمت یا محکم که در وی تناقض و اختلاف نیست تا آنکه رقم نسخ بر وی کشیده نشود یا کسی بر تغییر

وی قادر نبوده ابن عباس رض فرموده که چون اساس نبوة محمد صلی الله علیه وسلم تاکید یافت و حضرت پروردگار

عز شانه او را برسالت اختصاص داد صنادید قریش اظهار انکار نموده گفتند عجب است که خدای

بعالمیان از آدمیان رسول فرستد و از جمله بنی ابو طالب را اختیار کند حق سبحنه فرمود أَكَانَ

لِلنَّاسِ آیا هست مر مردمانرا عَجَبًا شگفتی أَنْ أَوْحَيْنَا اینکه وحی کردیم إِلَىٰ رَجُلٍ بسوی مردی مِنْهُمْ

از جنس ایشان و از قبیله ایشان و مضمون وحی ما چیست أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ آنکه بیم کند مردمانرا

از عقوبات الهی تعمیم کرده اند اوراهم هیچکس خالی از صفتی نباشد که او را از آن باید ترسید الا ما

شاء الله و تخصیص کرد بشارت را با اهل ایمان چه کفار را صفتی که سبب بشارت باشد نیست پس

فرمود وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا و مژده ده آنانرا که گرویده اند أَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشانراست قَدَمَ صِدْقٍ پیشی نیک

عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک خداوند ایشان یعنی ایمان و طاعت و گفته اند قدم صدق سابقه ازلی است که حق

وعده

وعده راست داده درجات مؤمنان وسابقه نیکو یا مقام صدق است در روز وصال بهشت یا ایمان
صادق یا رضوان الله یا دعای ملائکه درباره ایشان یا عملهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت
ایشان بخلق میرسد یا ولد صالح که پیش از ایشان درگذشته یا تقدیم حق سبحانه این است را جنانچه فرموده
نحن الاخرون السابقون از اول خبر میدهد یا شفیع صدق که حضرت پیغمبر است ودر عین المعانی
فرموده که حضرت رسول الله صلعم از قدم صدق مراد است وفرموده که هی شفاعتی توسلون الیه بکم وفقر است
که گناهکاران تباه روزگار را هیچ وسیلتی برای آمرزش برابر شفاعت آن حضرت نیست کفتی
کم شفاعت عاصی عذر خواه دل بامید آن کم افتاده در گناه قال الکفرون گفتند ناگرویدگان
بعد از آمدن پیغمبر بدیشان ونمودن خوارق عادت ان هذا بدرستی که این رد لسحر مبین جادوی است
آشکارا ان ربکم الله بدرستی که پروردگار شما الله است الذی آن خداوندی که بقدرت عجز وحکمت بی
قصور خلق السموات والارض بیافرید آسمانها وزمینها را که بزرگترین اجسام این عالم اند فی ستة ایام
در مقدار شش روز از ایام دنیا ثم استوی علی العرش پس مستوی شد یعنی مستولی شد بر عرش که اعظم
مخلوقات است یدبر الامر میسازد کار کاینات را بمقتضای حکمت تا تقدیر میکند بود پنهان او بروجهی
که میخواهد ما من شفیع نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت الا من بعد اذنه مگر پس از دستوری
دادن خدای مراورا در شفاعت این کلام رد شفاعت آلهه است واثبات شفاعت مادون ذلکم الله
آن خداوند موصوف بصفات خلق وتدبیر واسطه ربکم پروردگار شماست نه غیر او پس عبادت او را
با او درین صفتها شرکت نیست فاعبدوه پس او را بیگانگی پرستید افلا تذکرون آیا پند نمیگیرید
یا تفکر نمیکنید که مستحق عبادت اوست نه معبودان شما الیه بسوی اوست مرجعکم جمیعا بازگشت
شما همه بعد ونشور پس مهیا او پس آماده باشید جواب سؤال او را وعد الله وعده داد شمار اخدای
وعده دادنی حقا راست ودرست انه یبدؤ الخلق بدرستی که خدای در اول بیافرید خلق را ثم یعیده
پس بعد از مردن زنده گرداند وبرای مقصود از ابدا واعاده ثواب وعقاب است جنانچه فرمود لیجزی
الذین آمنوا تا جزا دهد آنانی که گرویده اند وعملوا الصالحات وعملهای پسندیده کرده اند بالقسط
بعدل خود یا مکافات کند ایشانرا بعدل ایشان یعنی رعایت عدلی که در امور فرموده باشند با ایمان ایشان
چه این عدل قوی است بر آنکه شرک ظلم عظیم واین وجه برای مقابله اوجه است چه ارادف میکند این کلام را
بقوله والذین کفروا وآنانکه کافر شده اند لهم مر ایشانراست شراب من حمیم آشامیدنی از آب گرم دوزخ
که چون بخورند احشا وامعاء ایشان پاره پاره گردد وعذاب الیم ودیگر ایشانراست عذاب دردناک
که تخفیف نیابد بما کانوا بسبب آنکه بودند که بخدا ورسول یکفرون کافر میشدند هو الذی اوست
آن خداوندی که بقدرت کامله جعل الشمس گردانید آفتاب را ضیاء خداوندی روشنی والقمر نورا

وماه را خداوند نور عطا بر انند که هر روشنی بالذات باشد ضیاست و آنکه بالعرض بود نورست و بر انوار
آنکه است که حق بجنبد درین آیت تنبیه و بود بآنکه آفتاب بذات خود نیّر است و قمر بعرض نیّر میشود
و آن بعد از مقابله اوست با شمس چنانچه در علم هیئت بیان شده وَقَدَّرَهُ و تقدیر کرد از بهر یک شمس و قمر را
مَنَازِلَ منزلها بر فلک بقدر سیر ایشان و اشهر آنست که تقدیر کرد برای قمر منزلهای هشت گانه که معاین و مشهورست و قمر قریب
بشبانروزی قطع منزل کند لِتَعْلَمُوا تا بدانید شما عَدَدَ السِّنِينَ شمار سالها و چون سال مشتمل بر ماهها باشد ذکر ماه نکرد وَالْحِسَابَ
و تا بدانید شما اوقات از ماهها و روزها در معاملات و مهمات خود مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ نیافرید خدای آنچه مذکور شد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر
براستی نه ببازی و گویند با یعنی لام است یعنی مگر برای بیان حق يُفَصِّلُ الْآيَاتِ روشن میکنیم و حفص يُفَصِّلُ بیا میخواند یعنی خدای
بیان میکند دلایل قدرت خود لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروه که میدانند یعنی دران اندیشه میکنند و ازان نفع میگیرند إِنَّ فِي
اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بدرستی که در آمد شد شب و روز پس از یکدیگر یا در مختلف ایشان بنور و ظلمت وَمَا خَلَقَ اللَّهُ و در آنچه آفریده
خدای فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها از انواع بودنیها لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم
و نفاذ قدرت او لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ مر گروهی را که میترسند از عواقب احوال و خواتیم امور یعنی از حال مآل و معاد بر اندیشند و از سوای
حشر ترسان گردند و اندیشه و خوف باعث بود ایشان را بر تفکر و تدبر إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه لَا يَرْجُونَ امید ندارند
لِقَاءَنَا دیدار ما را یعنی منکرند آخرت را که محل لقاست وَرَضُوا و خشنود شدند بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا و پسندیدند آن را
وَاطْمَأَنُّوا بِهَا و آرام گرفتند بدان یعنی همت خود را بر لذات محسوسه و زخارف فانیه مقصور گردانیدند و از نعیم جاودانی و لذتهای جاودانی
غافل شدند یا آنکه در دنیا ساکن گشتند بر وجهی که گویا هرگز ایشان را ازانجا رحلت نخواهد بود و ندانستند که لمحه فلحظة درست اجل
طبل رحیل فرو خواهد کوفت بیت آن کیست که دل نهاد و فارغ بنشست پنداشت که مهلتی و تاخیری هست گو خیمه مزن که میخ می
باید کند گو رخت منه که بار می باید بست وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَنْ آيَاتِنَا از آیتهای کتاب یا از دلایل قدرت
ما غَافِلُونَ ناآگاهان و بیخبرانند أُولَئِكَ آن گروه که یاد کرده شد مَأْوَاهُمُ النَّارُ جای بودن ایشان آتش دوزخ است بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ بآنچه بودند که کسب میکردند از معاصی یعنی کفر و شرک و نفاق إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و بکردند کارهای شایسته يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ راه نماید ایشان را پروردگار ایشان را در آخرت بِإِيمَانِهِمْ بنور ایمان ایشان
براه بهشت یا بسبب ایمان راه نماید بسلوک سبیلی که مودی بادراک حقایق باشد تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زیر مساکن
ایشان جویهای آب فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهای با نعمت دَعْوَاهُمْ خوانند بهشتیان مر خدای را فِيهَا در بهشت وقتی که آنچه
آرزوی ایشان باشد طلبند آنست که گویند سُبْحَانَكَ بپاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا و این ذکر بجهت تلذذ نه برای عبادت
و چون این کلمه گویند آنچه مشتهای ایشان بود نزد ایشان حاضر گردد وَتَحِيَّتُهُمْ و درود ایشان بر یکدیگر فِيهَا
در بهشت یا درود حق یا تحیت ملائکه سَلَامٌ سلام بود وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ و آخر دعای ایشان أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
آن باشد که گویند حمد خدای را رَبِّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیانست و گفته اند چون مومنان بهشت
در آیند انوار عظمت و کبریای حضرت عزت مشاهده نمایند زبان بنعت جلال و تسبیح ملک متعال

بکنایتی

بگشایند و ملایکه با حق سبحانه بر ایشان سلام کرده بانواع کرامات و علو مقامات مبشر کردند و حمد و ثنای
الهی بجای آورده ختم کلام بصفت اکرام فرمایند و هر اینه لذت تسبیح و تحمید ایشان را از جمیع لذتهای
بهشت خوشتر آید **نظم** ذوق ناشی عاشق مشتاق را ٭ از بهشت جاودانی خوشتر است ٭ گر چه در
فردوس نعمتها بسی است ٭ وصل او از همه دانی خوشتر است ٭ در عین المعانی آورده که یکی از پرده گیان
حرم محترم سید عالم صلی الله علیه وسلم بند اسیر را سبک گردانید و آن اسیر بگریخت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
خبر یافته بر تخفیف کننده نفرین فرمود حق سبحانه آیت فرستاد که **وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ** و اگر تعجیل کند خدای
لِلنَّاسِ الشَّرَّ برای مردمان باجابت دعا **اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ** چنانچه شتافتن ایشانست بسرعت اجابت
دعای خیر **لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ** هر اینه رانده شود بسوی ایشان **أَجَلُهُمْ** اجل ایشان و هلاک شوند یعنی اگر
ما دعاهای بد ایشان را بزودی اجابت کنیم چنانچه دعاهای خیر ایشان را مستجاب میگردانیم ایشان زود
هلاک شوند حضرت پیغمبر صلعم فرمود که خدایا بگیریم نزدیک تو عهد کرده که مرا دران خلاف نخواهی نمود
بدرستی که من بشرم پس هر مومنی که او را برنجانم یا دشنام دهم یا لعنت کنم یا بزنم از دربان او دعای
خیر گردان و سبب پاکی او سازان از گناهان و وسیله قربی که روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت تو
بعضی مفسران برانند که کفار نزول عذاب را استعجال مینمودند این آیت آمد که ما در عذاب که ایشان
میطلبند تعجیل نمیکنیم **فَنَذَرُ الَّذِينَ** پس میگذاریم آنرا که **لِقَاءَنَا** امید نمیدارند **فِي طُغْيَانِهِمْ** دیدار مارا
یعنی بحشر میگروند یا ایمن شده از ما در بعث و نشور **يَعْمَهُونَ** در بیراهی ایشان یعنی بطریق
استدراج مهلت میدهیم ایشان را تا در ضلالت **يَعْمَهُونَ** سرگردان میشوند **وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ** و چون
برسد بآدمی **الضُّرُّ** سختی و رنج مراد مطلق کافر است یا ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه و بر هر تقدیر
بخواند ما را باخلاص **لِجَنْبِهِ** وقتی که تکیه کرده باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از آن
رنج **أَوْ قَاعِدًا** یا نشسته **أَوْ قَائِمًا** یا ایستاده وفایده تردید تعمیم دعا باشد در جمله احوال
یا برای اصناف آلام و مضار **فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ** پس چون برداریم و ببریم از وی رنج و مضرت او را جهت
اخلاص او در دعا **مَرَّ** برود بر همان راهی که بوده از کفر باز گردد از توقف دعا و دیگر رجوع نکند **كَأَنْ لَمْ**
يَدْعُنَا گوییا که او نخوانده است ما را **إِلَىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ** بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود **كَذَٰلِكَ** همچنین
زُيِّنَ آراسته شده است **لِلْمُسْرِفِينَ** مر اسراف کنندگان را که از حد تجاوز نموده اند **مَا كَانُوا** آنچه
هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول امر و نواهی **يَعْمَلُونَ** عمل میکنند **وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ**
و بدرستی که ما هلاک کردیم اهل قرنها **مِنْ قَبْلِكُمْ** پیش از شما ای اهل مکه **لَمَّا ظَلَمُوا** آنگاه که ستم کردند بتکذیب
پیغمبران **وَجَاءَتْهُمْ** وحال آنکه آمده بودند بریشان **رُسُلُهُمْ** رسولان ایشان **بِالْبَيِّنَاتِ** بحجتهای روشن
یا معجزهای ظاهر **وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا** و نبودند ایشان که ایمان آوردند اگر هلاک نشدندی و زنده ماندندی

بجهت فساد استعداد و دریافتن خذلان الهی مر ایشان را كَذَٰلِكَ همچنین که ایشان را جزا دادیم یا هلاک
ایشان بجهت تکذیب رسل نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ جزا خواهیم داد گروه مشرکان از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما
میکنند ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ پس ما کردانیدیم شما را ای گروه که محمد صلی الله علیه وسلم بشما مبعوث است خَلَائِفَ خلیفها و جانشینان
نشینان فِي الْأَرْضِ در زمین مِنْ بَعْدِهِمْ پس از قرنی که هلاک شدند لِنَنْظُرَ تا به بینیم در صورت مشاهده
بعد از آنکه دانسته ایم در غیب که شما كَيْفَ تَعْمَلُونَ چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما بمقتضای
اعمال شما معامله کنیم ان خیرا فخیر وان شرا فشر نَعْلَم جز اینست فعل است گویی که در روی هم کردی
سیئات ایل اگر کردی نکوئی نیک بینی و گر بد کرده بد بینی آیکی در خبر است که بعضی از کفار قریش
با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفتند ایتی بیار کتابی که عادات عرب را از عبادت لات و عزی باز
ندارد و ذم بتان در آن نبود حق سبحانه و نبود که وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر مشرکان مکه
آيَاتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ در حالتی که واضح است قَالَ الَّذِينَ گویند آنانکه لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا
امید ندارند رسیدن بما یا نمیترسند از وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند
مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ائْتِ بِقُرْآنٍ بیار قرآنی غَيْرِ هَٰذَا بغیر این که بما میخوانی یعنی کتابی که در وی ذکر
بعث و حشر و ثواب و عقاب و معایب الهه ما نباشد أَوْ بَدِّلْهُ یا تبدیل ده قرآن را یعنی بجای آیتی
عذاب آیه رحمت وضع کن و غرض ایشان این بود که آنحضرت متابعت هوای ایشان کند و ایشان او را
الزام کنند حضرت حق فرموده که قُلْ بگو با ایشان مَا يَكُونُ لِي نمی سزد و روا نیست مرا أَنْ أُبَدِّلَهُ آنکه تبدیل
کنم قرآن را مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي از قبل نفس خود یعنی بخود نمی توانم که قرآن را تغییر کنم و در آن زیاده
و کم تصرف نمایم إِنْ أَتَّبِعُ متابعت نمیکنم و از پی در نمی روم إِلَّا مَا يُوحَىٰ مگر آنچه بمن وحی کرده شود
إِلَيَّ بسوی من از حق تعالی بی زیاده و [illegible] ان إِنِّي أَخَافُ بدرستیکه من میترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي
اگر عاصی شوم مر پروردگار خود بتبدیل [illegible] قرآن عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ را که
قیامتست قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ بگو اگر خواستی حق [illegible] مَا تَلَوْتُهُ نخواندمی این قرآن مشتمل شده است عَلَيْكُمْ
بر شما وَلَا أَدْرَاكُمْ و نه بیاگاهانیدی شما را داناکردی خدای بِهِ بقرآن پس آن فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد
بخواند و شما را دانا ساخت بفهم آن فَقَدْ لَبِثْتُ پس بدرستی که درنگ کردم فِيكُمْ در میان
شما عُمُرًا عمری دراز که مقدار چهل سال بود مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن یعنی در آن مدت که مبعوث
نبودم من قرآن نخواندم و نه شما بدان دانا بودید أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا خرد در نمی یابید و تعقل نمیکنید
که کسی چهل سال در میان شما بوده و ممارست علمی ننموده و با عالمی صحبت نفرموده کلامی
بشما بخواند که فصحای عرب از جمال بلاغت آن حیرانند و بلغاء دیوان الارب از کمال فصاحت
آن انگشت تحیر بدندان هر آینه بتامل درین صورت استدلال توان نمود بر آنکه ایقاع کلام چنین

ازدیا

لعله
الحسن والاصح عشرین ۱۶۱

ازروی جنان خارق عادتست پس قرآن معجزه رسالت و وسیله دلالت باشد نظم ایجاد انا کبعلم فرون
رقم بروف کاف و نون پی قلم و کاغذ اب و سیاه معجزه آورد ز وحی الهی خط و قرطاس ز علم
ازل شکل لوحی قلمش کشت حل مضمون آیت سابق آنست که افترا میکنیم بر خدای در تغییر و تبدیل
قرآن و شما افترا میکنید که کلام می میدانید فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی افترا
کند و بر بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا تکذیب کند آیتهای او را و بدان کافر شود
إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ بدرستی که بنجات نیابند جرم کاران یعنی کافران وَيَعْبُدُونَ و میپرستند
مِنْ دُونِ اللَّهِ بدون خدای مَا لَا يَضُرُّهُمْ چیزی که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت کنند وَلَا يَنْفَعُهُمْ
و سود نرساند بدیشان اگر همه اوقات پرستش او صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جمادست و
جماد بر ایصال نفع و ضرر قادر نباشد و حال آنکه معبود باید که قدرت او با ایقاع ثواب و عقاب
متعلق بود تا بندگان بامید جلب نفع و دفع ضرر او پرستند وَيَقُولُونَ و میگویند عبدهٔ اصنام
هَٰؤُلَاءِ این بتان شُفَعَاؤُنَا شفیعان ماانند عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در امور معاش دنیا ما را
شفاعت میکنند و از خدای درخواست مینمایند تا مهمات ما کفایت کنند یا اگر فرضا بعث و حشر
باشد چنانچه معتقد است مومنان ما را از خدای درخواست کنند و از عذاب برهانند قُلْ
بگو أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ آیا خبر میکنید خدای را بِمَا لَا يَعْلَمُ با چیزی که نمیداند فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا
فِي الْأَرْضِ و نه در زمین انتفاء علم معلوم مستیعنی شما میگویید که خدای را شریک هست و اثبات و شفاعت
بتان میکنید و خداوند که عالم است بجمیع معلومات این را نمیداند پس معلوم شد که شریک نیست و شفاعت
نخواهد بود و گویند کلمه بعلم صله اوست یعنی آیا خبر میکنید خدای را بچیزی که در آسمان و زمین نیست
یعنی شریک باری سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَىٰ و برترست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه ایشان شریک میدارند
وَمَا كَانَ النَّاسُ و نبودند آدمیان إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً مگر امتی یگانه یعنی متفق بر دین اسلام در زمان آدم علیه
السلام یا بعد از واقعه طوفان که جز نوح ام و اصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بودند بر کفر در زمان بعث
ابراهیم صلوات الرحمن و سلامه علیه فَاخْتَلَفُوا پس اختلاف کردند بسبب بعث رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی
بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بر دین اسلام عمر متحد بودند پس مختلف شدند بسبب عمرو بن لحی که احکام جاهلیت
اختراع کرد وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه کلمه ایست که سَبَقَتْ پیشی گرفته است مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو یعنی حکم ازلی
واقع شده بتاخیر عذابی که فاصل و فاروق باشد میان مختلفان و اگر نه لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر اینه حکم کرده شدی
میان ایشان فِيمَا فِيهِ در آن چیزی که ایشان در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند یعنی عذاب بیامدی و مبطل
هلاک شدی و محق بماندی وَيَقُولُونَ و میگویند مقترحان آیات یعنی مشرکان مکه لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرستاده نشد
عَلَيْهِ بر محمد صلعم آيَةٌ معجزه مِنْ رَبِّهِ از پروردگار او از معجزات که ما میطلبیم که آن تفجیر انهارست و اسقاط سما

و بعضی ایات که در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد شد فقل پس بگو در جواب ایشان که نزول ایتها بغیب است
وی بسته است إنما الغيب جز این نیست که علم غیب لله مر خدای راست شاید که در ضمن انزال ایات مقترحه شما
مفسده باشد که باز دارد ایتها را از نزول فانتظروا پس شما انتظار برید نزول مقترحات را إني
معكم بدرستی که من نیز باشما من المنتظرين از منتظرانم تا ببینم که عذاب بشما می آید یا ایتها که مطلوب شما
ست واقع میشود وإذا أذقنا الناس وچون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را رحمة صحتی من بعد ضراء
پس از بیماری که مستهم رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی وقحط إذا لهم چون در مکری
مر ایشان راست مكر في آياتنا مکری در ایتهای ما یعنی طعن کنند در آن و در باب پیغمبر
کید نمایند آورده اند که اهل مکه هفت سال ببلای قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی در افتد
سبحانی ازالت آن بلیه نمود بفتح کلام الهی و قصه حضرت پناهی مشغول شدند و بحکایت و حیل تمسک میجستند
حق بجهت فرمود قل الله بگوای محمد صلعم که خدای أسرع مكرا زود تراست از شما در رسانیدن جزای مکر بشما
یعنی پیش از ظهور کید شما بنزول عذاب بر شما ارخواهد کرد إن رسلنا بدرستی که فرستادگان ما یعنی
ملائکه حفظه يكتبون می نویسند ما تمكرون انچه شما می اندیشید از مکر و بعد از آنکه تدبیر خفی شما از
فرشتگان ما پوشیده نیست بر ما کی پنهان خواهد بود مضمون این کلام تحقیق انتقام است هو الذي اوست
آنکه يسيركم سیر میدهد و قدرت میدهد در قطع مسافت شمارا في البر در خشکی بمرکب خشک چون کشتی
و زورق حتى إذا كنتم تا چون باشید في الفلك در کشتی وجرين بهم و کشتیها میروند با آنکه در مردی الله
بريح طيبة بباد خوش که نرم میوزد و این عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گوییا که این صورت
تذکره است مر غیر مخاطبان نیز تا متعظ شوند از احوال این قوم که در کشتی نشسته و کشتی ایشان را ببادی
درست که برانند از مصلح کشتی میوزد و میرود وفرحوا بها و شادمان شده اند ایشان بآن باد جاءتها
ناگاه آید بدان کشتی ريح عاصف بادی سخت که دریا شورآرد وجاءهم الموج و بیاید بدیشان موج
دریا من كل مكان از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی موج در آید وظنوا و یقین کنند
أنهم أحيط بهم آنکه فرو گرفته است بلاها مر ایشان را از همه جوانب دعوا الله بخوانند خدایرا بکشف
آن بلا از ایشان مخلصين در حالتی که پاک کنندگان باشند له الدين برای خدای دین را یعنی از
خوف دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کنند و عوارض نفسانیه و شیطانیه زایل
گردد و گویند لئن أنجيتنا اگر مارا نجات دهی من هذه ازین اهوال و بلا لنكونن هر اینه باشیم من
الشاكرين از سپاس دارندگان مر نعمت نجات را فلما أنجاهم پس چون بازرهانید ایشانرا از آنجا
میترسند إذا هم چه بینی ایشانرا يبغون في الأرض ستم میکنند در زمین و می شتابند بهمان
کارها که بر آن بودند از شرک و فساد بغير الحق تاکید است یعنی فساد ایشان بغیر حق است و باعتقاد

ایشان چیز

ع

ایشان چه بیدانند که دران عمل میطلبند یا أیها الناس ای مردمان إنما بغیکم جز این نیست ستم شما علی
أنفسکم بر نفسهای شماست یعنی وبال آن راجع بشما هر که او ستم میکند بی شبهه با خود میکند وگفته‌اند بغیکم علی
انفسکم مبتدا است خبر او متاع الحیوة الدنیا یعنی آنکه ستم و بیداد ای شما برخورداری زندگانی دنیا
است یعنی دو سه روزه منفعت ناپاینده است لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و حفص متاع را
بنصب خوانده و مصدر فعل محذوف داند یعنی برخوردار میشوید چند برخورداری زندگانی دنیا ثم إلینا پس بسوی ما
مرجعکم بازگشت شماست در قیامت فننبئکم پس خبر کنیم بما کنتم تعملون بانچه هستید که عمل میکنید
ومناسب آن پاداش خواهد داد إنما مثل الحیوة الدنیا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت انقضا
وادبار آن بعد از اقبال کماء مانند آب است یعنی باران که أنزلناه فرو فرستادیم او را فاختلط از آسمان
با ابر پس بیامیخت بآن آب نبات الأرض گیاه رسته از زمین مما یأکل الناس از آنچه
میخورند آدمیان چون حبوب غاریه و ثمار والأنعام وانچه میخورند چهارپایان چون گیاه و خشک کیاه
حتی إذا أخذت الأرض تا وقتی که فرا گرفت زمین زخرفها پیرایه خود را وازینت و آراسته شد بمحصولات گونا
گون و ثمرات رنکارنک وظن أهلها و گمان بردند اهل آن زمین أنهم قادرون که ایشان قادرند علیها
بر درو کار گیاه و چیدن میوهای آن أتاها ناگاه آمد بآن زمین أمرنا عذاب ما یعنی زمان ناجای آن در رسید
لیلا در شب أو نهارا یا روز فجعلناها پس کردانیدیم آن کشت و زرع را حصیدا شبیه بانچه درو کرده باشد
یا از اصل برکنده کأن لم تغن گویا هیچ نبوده بالأمس دی روز کذلک همچنین که درین تمثیل تفصیل
کردیم که درین تمثیل نفصل الآیات جدا میکنیم و روشن بیان میکنیم دلایل قدرت خود را لقوم یتفکرون برای
قومی که تفکر میکنند در ضرب المثل و بدان نفع گیرند در تیسیر فرموده که حق سبحانه بندگان خود را نمیخواند بدنیا که
محل آفاتست بلکه بسرای دعوت میکند که منزل سلامتی از مخافات است چنانچه فرموده والله یدعوا و خدای
میخواند بندگان خود را إلی دار السلام بسوی سرای سلامت که بهشتست یعنی میخواند بعملی که موجب دخول
بهشت بود و بهشت را دار السلام بجهت آن گفتند که تحیت ملائکه بر اهل آن یا تحیت بهشتیان بر یکدیگر
سلام است یا سلام نام حق سبحانه باشد و اضافت بهشت بدان جهت تعظیم جنانست چون اضافت آن
طهرا بیتی باشد برای تکریم آن در فصول فرموده که حق سبحانه بندگان را میخواند از سرایی که اولش بلا و اوسطش
عنا و آخرش فناست بسرایی که مبداش عطا و میانه‌اش رضا و منتهایش لقاست نظم والله یدعو
آمد از آزادی زندانیان زنده آنها عکس شده کوی بر زندان میکشی شاها سفیهان را همه در بند زندان
میکشند تو از همه زندانیان سوی گلستان میکشی همه را بهشت میخوانند ویهدی و راه مینماید
من یشاء هر کرا خواهد إلی صراط مستقیم بسوی راه راست که منتهی بدار السلام باشد و آن اسلام است
یا طریق سنت ای عزیز دعوت عام است بدلالت حضرت رسالت پناهی و هدایت خاص است و وابسته بتوفیق

الی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که دعا بخوانند اما تا کو این سنه قبول نشانند ع تا یار که خواهد و میلش
بکه باشد للذین احسنوا مر آنکسانی را که نیکوئی کردند یعنی ایمان آوردند الحسنی حسنی پاداش نیکوست
یعنی بهشت وزیادة و افزونی از پاداش که بطریق تفضیل کرامت فرمایند گویند حسنی جزای حسنه است یکی
بیکی و زیاده انچه یکی را ده دهد یا بهشت یا حسنی مغفرت است و زیادت خشنودی حضرت در حدیث آورده
که زیاده محبت است در قلوب عباد که بدنیا عطا کنند و در آخرت حساب ننمایند و گفته اند تحائف
بهشت که بر سر اهل بهشت مرور کنند و هرچه خواهند بر ایشان ببارد و جمهور محققان بر آنند که زیاده لقای
حضرت پروردگار است که بمحض کرم بهشتیان را بدان مکرم سازد ولا یرهق و نپوشد و گرد نکند وجوههم
رویهای بهشتیانرا قتر گردی و غباری ولا ذلة و نه خواری یعنی اثر مذلت بر بشره ایشان نباشد اولئک
آن گروه محسنان اصحاب الجنة اصحاب بهشتند هم فیها ایشان در بهشت خالدون جاوید ماندگان
باشند نه نعمت ایشان زوال یابد و نه دولت از ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا و امتعه
غرور که آن صدد فنا و زوال است والذین و آنانکه کسبوا السیئات کسب کردند بدیها چون
شرک و کفر و نفاق جزاء سیئة پاداش بدیست بمثلها مانند سیئه کرده نه زیاده بران وترهقهم
و بپوشد ایشانرا ذلة خواری و رسوائی یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا گردد ما لهم نباشد مر ایشانرا
من الله از عذاب خدای من عاصم هیچ نگاه دارنده یعنی هیچکس عذاب از ایشان باز ندارد کانما اغشیت گوئیا
پوشیده شده است وجوههم رویهای ایشان قطعا من اللیل پاره از شب مظلما در حالتی که تاریک بود
یعنی سیاه گردد رویهای ایشان از غم و اندوه چون شب تیره اولئک آن گروه کاسبان سیئات یعنی مشرکان
کان
و منافقان اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم ایشان فیها در آتش خالدون جاوید باشند
یعنی هرگز رهائی از عذاب ندارند و یوم نحشرهم و بترسید از آن روزی که حشر کنیم ایشانرا و بدانرا
جمیعا همه ایشانرا ثم نقول پس گوئیم للذین اشرکوا مر آنانرا که شرک آوردند مکانکم بایستید بجایهای
خود انتم و شرکاؤکم شما و شریکان شما که بدون من بپرستیدید یعنی بتان تا ببینید که با شما چه میکنیم
فزیلنا پس جدا کنیم بینهم میان کفار و معبودان ایشان و بپرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید
گویند که ایشان ما را بعبادت خود فرمودند حق سبحانه بتانرا بسخن آرد و قال شرکاؤهم و گویند شریکان
ایشان یعنی اصنام ما کنتم ایانا تعبدون نبودید شما که ما را پرستیده باشید بلکه شما هوای خود پرستش
میکردید از آیت من اتخذ الهه هواه در تبیان آورده که کافران انکار نمودند گویند نه چنین است بلکه
شما ما را بپرستش خود امر کردید بتان گویند فکفی بالله شهیدا پس بس است خدای گواه بیننا و بینکم میان
ما و شما ان کنا بدرستی که بودیم ما عن عبادتکم از پرستش شما لغافلین هر آینه غافلان زیرکه نه میدیدیم و نمی
شنیدیم و عقل و فهم نداشتیم هنالک در آن مقام تبلوا بیازماید یعنی بیابد و ببیند کل نفس هر تنی

ما اسلفت

ما اسلفت جزاء آنچه پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضرر آنرا معاینه بینند وردوا و باز گردانیده شوند
هم نفسهای الی الله بسوی ثواب و عقاب خدای مولاهم الحق خداوند ایشان بحقیقت یا متولی امور ایشان
براستی وضل عنهم وگم کرده از کافران ما کانوا یفترون انچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان چه حال
آنکه بتان ایشان بیزاری مینمایند قل من یرزقکم بگو کیست که شمارا روزی میدهد من السماء والارض
از آسمان که باران می باراند و از زمین که گیاه می رویاند امن یملک السمع یا کیست که خداوندی کند گوش را
والابصار و دیدها را یعنی که تواند که سمع و بصر بیافریند و از آفتها نگاه دارد ومن یخرج الحی وکیست که بیرون
آرد زنده را که حیوان است یا نبات من المیت از مرده که نطفه است یا دانه ویخرج المیت و بیرون آرد مرده
که نطفه است یا دانه من الحی از زنده که حیوان است یا نبات ومن یدبر الامر وکیست که تدبیر کند کارهای
عالمیان را تعمیم است بعد از تخصیص و چون این سوالها کنی از کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند
عناد و مکابره کنند فسیقولون الله پس گویند در جواب که این همه کار میکند الله است و چون این اقرار بر کافران
حجتی است در بطلان طریق ایشان که اتخاذ اصنام است فقل پس بگو ای محمد صلعم مر ایشان که بعد از این اقرار
افلا تتقون آیا نمی ترسید از عقوبت چنین خداوندی بتان را شریک او می سازید فذلکم الله پس آنکه او را
این صفتها باشد الله است ربکم الحق پروردگار شما که ثابت است بربوبیت او و تبلیغ که شک را در آن مدخل
نبود فماذا پس چه چیز است بعد الحق بعد از راستی و بیان حق الا الضلال مگر گمراهی فانی تصرفون پس از کجا
گردانیده میشوید از حق بباطل و از توحید بشرک کذلک همچنانکه ربوبیت حق را سزاوار است حقت سزاوار یافت
کلمت ربک حکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الهی علی الذین فسقوا بر آنکه بیرون رفتند از دایره اصلاح و تمرد
ورزیدند و در کفر خود انهم برای آنکه ایشان لا یؤمنون ایمان نمی آرند قل بگو هل من شرکائکم آیا هست از این
شریکان شما یعنی بتانی که بشرکت خدای میپرستید من یبدؤ الخلق کسی که آغاز کند یعنی بیافریند خلق را ثم یعیده
پس اعاده کند یعنی زنده گرداند او را بعد از موت و چون کفار ابتدا و اعاده را منکر بودند و از روی لجاج و عناد
بدان اعتراف نمینمودند حق سبحانه فرمود که قل بگو ای محمد علیه السلام که الله یبدؤ الخلق کسی است که آغاز کند
یعنی بیافریند خلق را ثم یعیده پس باز زنده سازدش بعد از فنا فانی تؤفکون پس از کجا باز گردانیده میشوید
از دوست قل بگو هل من شرکائکم آیا هست از بتان شما که شریک نام نهاده اید من یهدی کسی که راه
نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلائل قدرت یعنی نصب حجج و بر آنکه ... الی الحق تا راه یابند
بسوی حق که دین اسلام است قل الله بگو خدای یهدی للحق راه نماید خلق را بر بیان حق افمن یهدی
آیا هر که راه نماید الی الحق بسوی حق احق ان یتبع سزاوارتر است که متابعت کرده شود امن لا یهدی یا آنکس که راه نیابد
بخود الا ان یهدی مگر آنکه راه نمایند او را در تفسیر زاهدی آورده است که بتان را ستایند را بر جا و پایند نیستند
و از جای بجای نقل نکنند پس حق سبحانه فرمود بر آن بر آنکه تا راه نمایند با کسی که تنها او راه نماید فما لکم

التفضع

پس چیست وچه بوده است شما را كيف تحكمون چگونه حکم میکنید که برابری مینهید کسی را که بوی محتاجید با کسی که
او بشما محتاج است ویکسان میشمارید قادر وعاجز را حکم فرموده نظم عجز وقدرت که هر دو ضد اند عقل کی
گوید که یکسانند عجز بر خلق میسر اند بوست قادر بکمال حضرت اوست وما يتبع وپیروی نمیکنند اكثرهم
بیشتری از کفار یعنی روسای ایشان در معتقدات خود الا ظنا مگر گمانی را که مستند است بخیالات واهیه
وقیاسات فاسد وچون قیاس غایب بر شاهد وخالق بر مخلوق ان الظن وبدرستی که گمان لا يغني
بی نیاز نگرداند کسی را من الحق از علم واعتقاد درست یعنی ظن وتخیل بجای یقین نتواند بود که گفته اند که
ظن کفار آن بوده که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد حق بحضرت وزعم کهان ایشان سود نکند وباز ندارد
از عذاب حق شيئا چیزی ان الله عليم بدرستی که خدای تعالی داناست بما يفعلون بآنچه ایشان میکنند
از متابعت کمان واعراض از حجت وبرهان وما كان ونیست ونشاید هذا القرآن این قرآن با وجود دلایل
اعجاز ان يفترى که بربافته شود وکسی تواند گفت من دون الله بجز خدای یعنی سزاوار نیست که این سخن
مفتری بشر بوده ولكن ولیکن خدای فرستاده اورا تصديق الذي برای تصدیق آنچه بوده بين يديه پیش از وی
از کتب مقدمه یعنی با وجود اعجاز کوه کتب منزله نیز هست وتفصيل الكتاب وبرای بیان آنچه بر شما نوشته
شده از احکام وفرایض لا ريب فيه نیست هیچ شکی فيه درو ونشاید که باشد منزل است من رب العالمين
از پروردگار عالمیان اما کفار بدین نمیگروند ام يقولون بلکه میگویند افتريه بربافته است این کلام محمد
صلی الله علیه وسلم از خود قل بگو این سخن را برسبیل یافت فاتوا پس بیایید شما وبیارید بسورة مثله بسوره
مانند او در بلاغت وفصاحت چه شما در نظم بلیغ ونثر فصیح مشهور زمان وسرآمد دورانید واگر خود
معارضه نمیتوانید استعانت نمایید وادعوا وبخوانید برای معاونت خود تا بتوانید سوره مثل قرآن من استطعتم
هر کرا توانید که از وی یاری خواهید من دون الله بجز خدای تا شما را مددکاری کنند وبسازید مانند قرآن
ان كنتم صادقين اگر هستید راستگویان که محمد صلعم از خود میسازد بل كذبوا کافران یک سوره نیاوردند
بلکه تکذیب کردند ونگرویدند بما لم يحيطوا بآنچیزی که فرا نرسیدند بعلمه بدانش آن یعنی مسارعت نمودند
در تکذیب آنچه در نیافتند از اوامر او آنست که بعد از سماع قرآن وقبل از تدبر در آیات آن بتکذیب او
مشغول شدند ولما يأتهم وهنوز نیامده بدیشان یعنی منکشف نگشت برایشان تأويله معنی وحقیقت
قرآن وذهن ایشان باسرار دقایق آن نرسیده یا تکذیب کردند آنچه ندانستند در قرآن از ذکر بعث وحشر
ووعید عقوبت ونیامده بدیشان آنچه از عذاب وعده کرده بودند وهر اینه خواهد آمد وبعد از وقوع آن
جز ندامت حاصلی نخواهند داشت وآن ندامت نفع نخواهد کرد بيت پس از دیدن پشیمان کردن اکنون
پشیمانی ترا سودی ندارد كذلك همچنین تکذیب که کفار زمان تو وا رند كذب الذين تکذیب کردند
انبیاء خود را آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان فانظر پس درنگر وببین که كيف كان چگونه بود

عاقبة

عاقبة الظالمین انتهای کار ستمکاران و مکذبان و بینما بر سبیل انها معذب و معاقب خواهند شد درین آیت تسلیه
حضرت رسالت و تهدید اهل کفر و ضلالت مشروح است ومنهم و از ایشان که تکذیب میکنند من یؤمن به
کسی هست که بگرود بقرآن تصدیق میکند در نفس خود و میداند که حق است ولیکن از روی عناد اظهار نمیکند
ومنهم من لا یؤمن به و از ایشان کسی بود که نگرود بآن از فرط جهل و عنایت نادانی وربک اعلم و پروردگار تو دانا
تراست بالمفسدین به تباه کاران یعنی معاندان که مصرند بر تکذیب وگفته اند معنی آیت اینست که بعضی از قوم
تو ایمان آورند بقرآن و از کفر توبه کنند و برخی آن باشند که ازین سعادت محروم مانند بر شقاوه کفر
بمیرند وان کذبوک و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بر آن اصرار نمایند و تو از اجابت ایشان نا امید شوی بخاطر
خود ملول مباد فقل پس بگوی لی عملی مراست جزای کردار من ولکم و مر شماراست عملکم پاداش عمل شما
انتم بریئون شما بیزارید یعنی ذمه شما بری است مما اعمل از آنچه من میکنم شما را بعمل من مواخذ نخواهند
کرد وانا بریء و من بیزارم مما تعملون از آنچه شما میکنید یعنی ماخوذ بعمل شما نخواهم شد نزد بعضی از علما
این آیت بآیت السیف منسوخ است ومنهم و از ایشان یعنی از کفار و در زاد المسیر گوید از یهود من یستمعون
کسانی هستند که گوش فرا میدارند الیک بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و امت را احکام شرعی آموزانی تا استهزا
کنند بآن افانت آیا تو تسمع الصم می شنوانی کران را استفهام بمعنی نفی است یعنی بر استماع ایشان قادر
نیستی ولو کانوا و اگرچه هستند که با وجود کری لا یعقلون در نمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام
یافته مراد آنست که اصم عاقل بطریق تفرس از طنین صوت که بصماخ او رسد استدلال بر چیزی میتواند کرد چون
سمع و عقل هر دو مفقود باشند ع پیداست که حال بچه منوال بود ومنهم من ینظر و از ایشان کسی باشد
که نظر کند الیک بسوی تو و دلایل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان وانماید
که هیچ چیز از آیات رسالت ندید افانت آیا تو تهدی العمی راه مینمای کوران را یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان
ولو کانوا و اگرچه هستند که با وجود عدم بصر لا یبصرون نمی بینند بدیده بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم
سر مشاهده دلایل اعتبار است بچشم سر و ایشان از آن محروم اند ملخص سخن آنست که می بینند و نمی بینند
چه عمی و جهالت سر ایشان چه مثل عمکی است که اعمی صاحب بصیرت در یابد چیزی را که اعمی احمق از ادراک
آن محروم بود ان الله بدرستی که خدای لا یظلم الناس شیئا ظلم نکند بر مردمان بهیچ چیز یعنی سلب نکند حواس
و عقول ایشان را ولکن الناس ولیکن مردمان انفسهم یظلمون ستم کنند بر نفسهای خود و حس و عقل که آلت
ادراک آیات قدرتست در ملاهی استعمال نمایند و منافع و فواید آن مدرکات از ایشان فایت گردد نظم

چشم از برای دیدن آیات قدرتست
گوش از پی شنیدن اخبار حکمت است
تو که حق ندیده حق نشنود کسی
کور و کر است بلکه از آن هم بتر سی

ویوم یحشرهم و یاد کن روزی را که جمع کنیم و حفص بغیبت یحشرهم خواند
یعنی خدای جمع کند کفار را از هول آن روز مدتی بودند در دنیا و در قبر بر ایشان کوتاه نماید کان لم یلبثوا

الا ساعة گویا درنگ نکرده اند من النهار مگر زمانی اندک و از روز در تفسیر زاهدی آورده
اند که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیت استدلال نموده گویند که اگر کفار در قبر معذب بودندی بدین مداری
ایشان را ساعتی ننمودی و جواب میگویند که این صورت بسبب صعوبت اهوال و شدت قیامت است که مدت
عذاب قبر در جنب آن یک ساعت نماید و چون از قبر برانگیخته شوند يتعارفون بينهم اشارتی دهند
میان یکدیگر یعنی همدیگر را بشناسند گوییا که زمان مفارقت اندک بوده و این در اول بعث باشد پس ازان
بسبب تواتر اهوال قیامت آن آشنایی و تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قد خسر الذين
بتحقیق زیان کردند در خطوط حیرت آنانکه كذبوا بلقاء الله تکذیب کردند مر لقای خدا را یعنی بعث
و جزا را منکر شدند وما كانوا و نبودند مهتدين راه یافتگان بایمان و اگر بنماییم ترا
بعضی از آنچه وعده دادیم کفار را از عذاب و آن هلاکت جمعی از ایشان بود در روز بدر او نتوفينك
یا فوت سازیم ترا قبل از ارادت تو بدانکه آن حق است و واقع خواهد شد یعنی انتقام نکشیم از ایشان
در دنیا و تو نبینی فالينا پس بسوی ماست مرجعهم بازگشت ایشان و ترا در آخرت بنماییم عذاب ایشان
ثم الله پس خدای بعد از ارادت یا پس از توفی تو شهيد گواه است على ما يفعلون بر آنچه ایشان میکنند
و از هر عمل جزا خواهند یافت ولكل امة رسول و هر گروهی را از امم ماضیه رسول فرستاده بود که ایشان را بحق
دعوت میفرمود فاذا جاء پس چون آمد بدیشان رسولهم رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب او کردند قضي
بينهم حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بالقسط براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک
شدند وهم و ایشان یعنی رسول و مکذبان لا يظلمون ستم دیده نشوند یعنی از ثواب رسول کم نکنند و در عذاب
مکذبان بزیاده از استحقاق حکم ننمایند آورده اند که بعد از نزول آیه و اما نرينك الآیه کفار مکه استعجال
عذاب موعود نمودند این آیه نازل شد ويقولون و میگویند مکذبان کافران از روی استبعاد و استهزا
متى کی باشد هذا الوعد این موعود بر وجه ابهام و نیز آنکه ان كنتم صادقين اگر هستید شما راستگویان
در وعید مخاطب حضرت پیغمبر است صلعم و مومنان که اهل شرک را تخویف میکردند قل بگو لا املك مالک
نمیشوم لنفسي برای نفس خود ضرا زیانی را ولا نفعا و نه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری و جلب
نفعی برای خود الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای پس چگونه استعجال کنم در جلب ضرری برای شما و نزول
عذاب و عقوبت بر شما لكل امة مر هر گروهی را اجل وقتی است برای هلاک ایشان اذا جاء چون بیاید اجلهم
وقت عذاب ایشان فلا يستأخرون و پس باز نمانند از اجل خود ساعة اندکی زمانی ولا يستقدمون و پیشی نگیرند
بران نقدیم مشرکانست یا آنکه ساعت بساعت عذاب الهی بر شما فرود آید و شامت تکذیب در روزگار شما رسد
و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد بیت تدبیر خود امروز کن ای خواجه که فردا
هر چند که زیاد کنی سود ندارد قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم ارأيتم آیا دیدید و دانستید شما یعنی خبر دهید مرا

إِنْ أَتَاكُمْ اگر بیاید بشما عَذَابُهُ عذاب خدای که بنزول آن تعجیل میکنید بَيَاتًا بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب
أَوْ نَهَارًا یا در روز که زمان اشتغال بطلب معیشت هر آینه پشیمان شوید از استعجال پس چون حال بدین منوال
است مَاذَا چه چیز را يَسْتَعْجِلُ شتاب میکنند مِنْهُ از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب میطلبند الْمُجْرِمُونَ گناهکاران
یعنی مشرکان که حال آنکه همه انواع عذابها ناملایم است در تبیان آورده که چون این آیت نازل شد کفار گفتند
باور نمی داریم عذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر بیاورد آنرا بآن ایمان آریم آیت آمد که أَثُمَّ آیا بعد از استعجال إِذَا
مَا وَقَعَ چون واقع شود عذاب و معاینه ببینند آمَنْتُمْ بِهِ ایمان آورید بوی پس بگو بایشان آلْآنَ آیا اکنون
ایمان می آرید وَقَدْ كُنْتُمْ و بدرستی که بودید شما که از روی تکذیب و استهزا بِهِ بعذاب یعنی بنزول آن تَسْتَعْجِلُونَ
شتاب مینمودید ثُمَّ قِيلَ پس گفته شود بعد از نزول عذاب لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آنانرا که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب
که ایمان یأس مقبول نیست ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بچشید عذاب جاوید را که الم آن بر دوام بود هَلْ تُجْزَوْنَ
آیا جزا داده میشوید یعنی جزا نمیدهند شمارا إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ مگر بآنچه بودید که همه عمر تَكْسِبُونَ کسب میکردید از
کفر و عصیان آورده اند که حیی بن اخطب از یهود مدینه پیش از هجرت آنحضرت بتجارة بمکه رفته بود چون
بحرم رسید و طنطنه دعوت سید عالم صلعم شنید بمجلس شریف ایشان آمد و بعد از استماع قرآن پرسید
که ای محمد صلعم اجادات ام هازل این دعوی که میکنی بجد است یا بهزل و این کلام که میخوانی براستی است یا ببازی
حق سبحانه تعالی فرستاد که وَيَسْتَنْبِئُونَكَ و خبر میپرسند از تو در باب قرآن و ادعای نبوت أَحَقٌّ هُوَ آیا حق است
و راست است این و گفته اند مستفهم بآن از وعید یا بعث یا قرآن میپرسند که حق است یا نی جواب آمد که قُلْ
بگو إِي وَرَبِّي آری بحق پروردگار من إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستی که دعوی من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حق است
و درست و راست وَمَا أَنْتُمْ و نیستید شما بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب کردن یعنی بعجز
نتوانید آورد یا بدر شما عذاب وی را از خویش باز نتوانید داشت وَلَوْ أَنَّ و اگر باشد لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مر هر کسی را
که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی هر کافری را باشد مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از مال و متاع لَافْتَدَتْ هر آینه
فدا دهد بِهِ بآنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ و پوشیده پشیمانی خود را از اتباع و هواداران
خود که از ایشان سرزنش و ملامت شنوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند و در تاج
التفاسیر آورده که در یابند الم حسرت و ندامت را در روز نهای خویش و گفته اند اسرار بمعنی اظهار است و این
از لغات متضاده باشد یعنی اظهار کنند مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنهنگام که ببینند
عذاب را وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ و حکم کرده شود میان مؤمنان و کافران یا رؤسا و اتباع یا ظالمان و مظلومان
بِالْقِسْطِ بداد و راستی وَهُمْ و ایشان لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب أَلَا إِنَّ بدانید
آنکه بدرستی لِلَّهِ مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است پس بعطای کافر
احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادر است أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدانید آنکه وعده خدای در مثوبت و عقوبت

حق راستست و دران اختلاف نیست ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لا یعلمون نمیدانند

بجهت آنکه بدنیا مغرور شدند و از ساختن عقبی دور ماندند بیت ماند در تنگ جای این محبس غرور دنیا دیده

دیده حس ° چشم دل کو که پرده‌ها بدرد ° جانب ملک آخرت نگرد ° مرغ کو در قفس زبون باشد ° چه شناسد که

باغ چون باشد هو یحیی اوست که زنده گرداند و یمیت و میراند و الیه ترجعون و بسوی او باز گردانیده خواهید

شد در محشر یا ایها الناس ای مردمان ندای عام است قد جاءتکم بدرستی که آمد بشما موعظة پندی

من ربکم از پروردگار شما و شفاء و شفای و دوای لما فی الصدور مر آن چیزی را که در دلهاست از امراض

جهالات و عوایق و هدی و راه نمونی بسوی حق و رحمة و مهربانی للمؤمنین مر گروندگان را یعنی قرآن که نازل

شده برای مردمان کتابی است جامع مواعظ آنکه بمحاسن اعمال ترغیب میکند و از قبایح افعال تخویف

مینماید مشتمل است بر حکمت عملی و معانی که از امراض شکوک و شبهات و اسقام عقاید فاسده باز میرهاند

متضمن بر حکمت نظری و هر آینه چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود نظم زهی کلام تو تحقیق

هدایت و حکمت ° زهی پیام تو عین عنایت و رحمت ° کشید کنه کلام تو اهل عرفان را ° ز شوره زار ضلالت

بگلشن همت ° و گفته اند قرآن موعظه نفوس است و شفاء صدور و هدی ارواح و رحمت اسرار یا موعظه

است مر عوام را و شفا است مر خواص را و هدی مر اخص خواص را و رحمت است از برای همه که بدان رحمت

هر یکی به مرتبة خود رسیده اند قل بگو شادی کنید بفضل الله بفضل خدای که قرآنست و برحمته

و رحمت او که دین اسلام است و گفته اند فضل قرآنست و رحمت آنکه ما را از اهل آن کرد است یا فضل قرآنست

و رحمت حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه یا فضل توفیق است و رحمت عصمت و در حقایق

سلمی رحمه الله آمده که فضل معرفت است و رحمت توفیق در یافتن آن و در عین المعانی آورده که فضل نعم ظاهره است

و رحمت نعم باطنه یا فضل دخول جنان و رحمت نجات از نیران یا فضل کشف غطاست و رحمت شهود لقا

صاحب کشف الاسرار فرموده که از روی اشارت میگوید بنده را بفضل و رحمت ما اعتماد کن بر اطاعت

و خدمت خود که اعتماد نیست جز بفضل ما و آسایش نیست جز برحمت ما هر کس را سرمایه ایست

و سرمایه درویشان فضل ما هر کس را خزانه ایست و خزانه درویشان رحمت ما نظم گناه را خزانه نهادن بود

هوس ° درویش را خزانه همین لطف دوست بس ° بعضی بر آنند که معنی آیت اینست که بفضل و رحمت

وی و آنکه موعظه و شفا فبذلک پس بدین که روی آمد فلیفرحوا باید که شاد شوند برای آنکه هو خیر او بهتر است

مما یجمعون از آنچه جمع میکنند از حطام دنیا که در معرض زوال و فناست قل بگو ای محمد مر اعراب را ارایتم

خبر دهید مرا ما انزل الله آنچه فرستاده خدای لکم برای شما من رزق از روزی یعنی چهارپایان که خوردن آن حلال است

فجعلتم پس شما ساختید و نام نهادید منه از آن روزی حراما و حلالا حرامی و حلالی یعنی بعض را از آن گفتید

که حلال است و بعضی را حکم کردید که حرام است چون بحیره و سائبه و مانند آن و بعضی را گفتند که بر جمعی حرام

است

است و برخی حلال مافی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا ومحرم علی ازواجنا قل بگو آالله اذن یا خدای دستوری
داد لکم مر شما را در تحریم و تحلیل ام علی الله یا بر خدای تفترون افترا میکنید که میگویید وی ما را فرموده وما
ظن الذین وچیست گمان آنها که یفترون بر بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ در تحلیل حرام و تحریم حلال بعضی گمان
دارند که خدای با ایشان چه کند یوم القیمة روز رستخیز که روز مکافاتست درین ابهام تهدیدی بزرگست و وعیدی عظیم
است ان الله بدرستی که خدای لذو فضل هر آینه خداوند فضل و رحمتست علی الناس بر آدمیان با نزال کتب
بر ایشان و ارسال رسل بدیشان ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان لا یشکرون سپاس داری نمیکنند این نعمت
وما تکون ونباشی تو ای محمد صلعم في شأن در کاری از کارهای خود وما تتلو ونخوانی منه از آنچه فرستاد خدای
من قرآن از قرآن ولا تعملون ونکنید شما ای ادمیان من عمل هیچ کاری از کارها الا کنا مگر آنکه هستیم ما علیکم بر شما
شهودا گواه یا نگاه بان اذ تفیضون آن وقت که خوض میکنید و در می آیید فیه در آن کار وما یعزب و پوشیده
نمیشود عن ربک از علم پروردگار تو من مثقال ذرة هم سنگ مورچه خرد یا مقدار هبا في الارض در زمین ولا في السماء
ونه در آسمان ولا اصغر ونیست خوردتر من ذلک از ذره ولا اکبر ونه بزرگتر از آن الا مگر آنکه مکتوبست في کتاب
مبین در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ ملخص آیت آنست که هیچ فعل و قول بر حق سبحانه پوشیده نیست
و بمکافات افعال و اقوال مناسب آن حکم خواهد فرمود پس در ضمن این کلام وعد باشد مومنان اهل مثوبت و وعید
بود مشرکان را بعقوبت عقوبت پس از مجازات اهل ایمان خبر میدهد و میفرماید الا ان بدانید بدرستی که او
لیاء الله دوستان خدا لا خوف هیچ ترسی نیست علیهم بر ایشان از رسیدن مکاره و شداید ولا هم یحزنون
و نه ایشان اندوهناک باشند از فوت مطالب و مقاصد در عرایس المعانی فرموده که اولیا جماعتی اند
که لقاء ایشان موجب یاد کرد خدای باشد و در بحر الحقایق آورده که مراد از اولیاء الله آنانند که اعدای نفس خود
میکنند و در کشف الاسرار صفت اولیاء برین وجه میکند که عنوان شریعت اند و برهان حقیقت ظاهر
ایشان باحکام شریعت آراسته و باطن ایشان بانوار فقر افروخته نظم رخت زمیدان ازل تاخته گوی
بچوگان ابد باخته معتکفان حرم کبریا زده صورت کبر و ریا راه نوردان شکسته قدم راز کشایان فرو بسته
دم وگفته اند اولیاء الله جماعتی باشند که بایکدیگر دوستی برای خدای کنند و مؤید این قول همین کلامست که
وجبت محبتی للمتحابین فی واین قوم را ترسی نیست در مواقف عظام و اندوهگین نشوند از اهوال یوم
القیمة و نزد بعضی اولیاء مؤمنان و پرهیزکارانند بدلیل آنکه حق سبحانه در صفت ایشان میگوید
الذین امنوا اولیاء آنانند که گرویدند بالله و با آنچه از عند الله وکانوا یتقون وهستند که پرهیزکاری میکنند
عما حرم الله لهم البشری مر ایشان راست مژدگانی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی بشارتی که بر زبان پیغمبر صلی الله علیه
در باب ایشان گذشته و بقول بعضی مراد رویای صالح است که مؤمن بیند یا برای مؤمن بینند و آنرا مبشرات
گویند یا بشارت ملائکه مر ایشان را در وقت نزع و در پیش گویند که بشری آنست که مؤمن جای خود در بهشت ببیند

پیش از مرگ و در مدارک آورده که بشری محبت مرحمتست با ایشان و نام نیکی وفی الآخرة و مر ایشانرا مژده هست در آن
سرای و آن سلام ملائکه باشد بر ایشان سلمی گوید بشارت دنیا وعد لقاست و مژده آخرت تحقیق آن وعد حضرت
شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را دو بشارتست در دنیا شناخت و در عقبی نواخت در این سرای بسرور مجاهده
و در آن سرای بنور مشاهده اینجا صفا و وفا و آنجا رضا و لقا بیت از نعمت این جهان ثنای تو بس است
وز دولت آن جهان لقای تو بس است لا تبدیل نیست بدل کردن لکلمات الله مر سخنان خدای را یعنی در وعد
او خلاف نیست ذلک آن بشارت موعوده هو الفوز العظیم آنست رستگاری بزرگ که فهم هیچکس در نیابد و عقل
هیچ زیرک بکنه آن نرسد ولا یحزنک و باید که اندوهگین نکنند ترا یا محمد صلعم قولهم گفتار کفار در اشراک ربوبیت
و تکذیب نبوت و مشاورت بر قتل تو یا سخنان که در خوار داشت تو میگویند ان العزة بدرستی که غلبه
لله جمیعا همه مر خدایراست دین ترا عزیز خواهد کرد و ترا یاری خواهد داد هو السمیع اوست شنوا اقوال
ایشانرا که هرزه و هذیان میگویند العلیم دانا باحوال ایشان در هر عزیمت و نیت که دارند و موافق آن ایشانرا
جزا خواهد داد الا ان لله بدانید بتحقیق مر خدایراست من فی السموات هر که در آسمانهاست از ملائکه و من
فی الارض و هر که در زمین است از جن و انس و چون اینها که اشراف ممکنات اند همه از آن او باشند
در رقیت و عبودیت پس هیچ کس را از ایشان نرسد که دعوی کند در ربوبیت و چون ذوی العقول را صلاحیت
شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک حق شناختن غایت جهالت و نهایت ضلالت است
وما یتبع و چه چیز را متابعت میکنند الذین یدعون آنانکه میخوانند و میپرستند من دون الله شرکاء
بجز خدای شریکان را یا متابعت نمیکنند آنانکه جز خدایرا میپرستند آنانرا که شرکا میگویند بر حقیقت
زیرا که شرکت در ربوبیت محال است بلکه ان یتبعون پیروی نمیکنند در عبادت شرکا الا الظن مگر گمانرا
یعنی به بتان گمان شرکت حق برده اند و ان هم و نیستند ایشان الا یخرصون مگر که دروغ میگویند در نسبت
آن شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت و حکمت یا برای استدلال بر وحدانیت حق
او نموده دانند که استحقاق عبادت او راست و بس چنانچه میگوید هو الذی اوست آنکسی که بقدرت کامله
جعل لکم اللیل ساخته برای شما شب تیره را لتسکنوا فیه تا بیارامید در وی و از تعب تردد روز بیاسایید
والنهار مبصرا و روز را روشن تا بسر انجام مهمات خود قیام نمایید ان فی ذلک بدرستی که در آفرینش روز و شب
و نور و ظلمت ایشان لآیات هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لقوم یسمعون مر گروهی را که بشنوند
قرآنرا بگوش هوش و در آن تفکر و تدبر نمایند قالوا اتخذ الله گفتند جمعی از بنی مدلج که فرا گرفت خدای ولدا
فرزند یعنی ملائکه را بفرزندی گرفت سبحانه پاکست حق تعالی از گرفتن فرزند هو الغنی او بی نیاز است از اتخاذ
ولد چه غرض بود تا بدو قوت گیرد یا فقیری تا باعانت او رونق کار گرداند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت و شرف
یابد یا حقیری که نام نابوده اسمی و رسمی پیدا کند و مجموع این علامت احتیاج است پس کسی که غنی مطلق

باشد

باشد هر اینه اتخاذ ولد ان ونفی بود یا کی یم که ولد بعضی از والد است پس این صورت مستدعی ترکیب باشد
وهر مرکبی ممکن است وهر ممکنی محتاج بغیر وواجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بدو راه نباشد
بیت بود کمال غنا از صفات ذات تو پاک * کسی که هست غنی کی بود بکس محتاج * واشارت ببیان غنای حق
اینست لَهُ مر او راست از روی مالکیت مَا فِي السَّمَاوَاتِ انچه در اسمانهاست از نفس من علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ
وانچه در زمین است از بدایع إِنْ عِنْدَكُمْ نیست نزدیک شمای مشرکان مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی وبرهانی بِهَٰذَا باین
که خدای فرزند فرا میگیرد أَتَقُولُونَ ایا میگویند عَلَى اللَّهِ بر خدای دروغ وافترا مَا لَا تَعْلَمُونَ انچه نمیدانید
قُلْ بگو ای محمد صلعم إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ بتحقیق انانکه افترا کنند ومی بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را
باتخاذ ولد واضافت شریک بوی لَا يُفْلِحُونَ رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند وببهشت نرسند
مَتَاعٌ مر ایشانرا برخورداری اندک فِي الدُّنْيَا در دنیا یعنی دو سه روزه مهلت دارند وسهل زمنی را
بگذرانند وبگذارند ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما باشد مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان ثُمَّ نُذِيقُهُمُ پس بچشانیم ایشانرا
الْعَذَابَ الشَّدِيدَ عذاب سخت یعنی دایم وبی انقطاع بِمَا كَانُوا بسبب انکه بودند بکتاب وپیغمبر يَكْفُرُونَ .
کافر میشدند وَاتْلُ وبخوان عَلَيْهِمْ برایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه نَبَأَ نُوحٍ خبر نوح پیغمبر علیه السلام
إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی انها که مشرک بودند يَا قَوْمِ ای گروه من إِنْ كَانَ كَبُرَ اگر هست
که بزرگ شد وگران گشته عَلَيْكُمْ بر شما مَقَامِي اقامت یا قیام من بر دعوت بنص کلام ربانی یعنی است از انکه
حضرت نوح علیه السلام نهصد وپنجاه سال قوم را بخدای دعوه کرد وجفا واز ایشان را تحمل نمود وچون
جفای قوم بغایت رسید گفت ای قوم اگر بر شما شاق بگذرد درنگ من در میان شما وَتَذْكِيرِي وپند دادن
من مر شما را بِآيَاتِ اللَّهِ بعلامتهای روشن بر وحدانیت خدای ونقص بت نامودن مرا میرنجانید فَعَلَى اللَّهِ
تَوَكَّلْتُ پس بر خدای توکل کردم در دفع کید شما ونصرت من بر اعدا فَأَجْمِعُوا پس گرد ارید ومحکم سازید
أَمْرَكُمْ کار خود را یعنی عزیمت کنید بر انچه کنید خدا ولیان امر را اراده رسای قوم اند وَشُرَكَاءَكُمْ
وبخوانید شریکان خود را یعنی انانکه بزعم خود شرکاء حق میدانید بلحظ آیت انکه شما هم بقصد من اتفاق
کنید ثُمَّ لَا يَكُنْ پس باید که نباشد أَمْرُكُمْ کار شما در قصد من عَلَيْكُمْ غُمَّةً بر شما پوشیده یعنی بظاهر توجه
نمایید ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ پس ادا کنید بمن انچه میخواهید یعنی بکنید انچه که اراده شما ست وَلَا تُنْظِرُونِ ومرا مهلت
مدهید تا خلاصی یابید از مشقت مقام ومحنت کلام من واین سخنان دلیل است بر انکه نوح دم در مقام
توکل ثابت قدم بوده ووثوق تمام بنصرت ملک علام داشته ومیخواسته که امت او بدین معنی پی برده قدم در طریق
متابعت نهند وخود ایشان از خذلان ابدی در یافته انقیاد وی اعراض نمودند ووی فرمود فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ
پس اگر روی بگردانید واز قبول قول من اعراض نمودید فَمَا سَأَلْتُكُمْ پس نخواستم از شما بر ادای رسالت خود
مِنْ أَجْرٍ مزدی که باعراض شما از من فوت شده باشد إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من برای دعوت إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای

نکتة

ومرا بران ثواب خواهد داد خدای تعالی اگر شما ایمان آرید و خواه اعراض کنید وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام أَنْ أَكُونَ
باشم با شما مِنَ الْمُسْلِمِينَ از گردن نهادگان مر حکم خدای را پس خلاف امر او نکنم و اجر رسالت خود از غیر
او نخواهم فَكَذَّبُوهُ پس دروغ داشتند قوم نوح ع او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او بعد از الزام
حجت بر ایشان فَنَجَّيْنَاهُ پس ما نجات دادیم نوح را هم از غرق شدن وَمَن مَّعَهُ و آنانرا نیز که با وی بودند
فِي الْفُلْكِ در کشتی و اهل سفینه بقول اصح هشتاد نفر بودند از ذکور و اناث وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم اهل
کشتی را خَلَائِفَ باشندگان در زمین از پس هلاک شدگان وَأَغْرَقْنَا و غرق کردیم بطوفان الَّذِينَ كَذَّبُوا
آنانرا که تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را که با نوح ع بود یعنی معجزات او فَانظُرْ پس در نگر ای نگرنده
بدیده عبرت و ببین كَيْفَ كَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ عاقبت کار بیم کرده شدگان
یعنی مشرکان از قوم نوح ع درین آیت تسلیه خاطر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و هم تهدید اهل کفر و ضلالت
ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم مِن بَعْدِهِ از بعد نوح ع رُسُلًا فرستادگان إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی قوم ایشان یعنی
هر رسول را بقوم وی هود را علیه السلام بقوم عاد و صالح را علیهما السلام بقوم ثمود و ابراهیم را علیه السلام
بقوم بابل و شعیب را هم باصحاب ایکه و اهل مدین فَجَاءُوهُم پس آمدند رسولان با ایشان خود بِالْبَيِّنَاتِ
بمعجزهای روشن و دلیلها واضح فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بدان
پیغمبران فرستاده بر ایشان بِمَا كَذَّبُوا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی نگرویدند بِهِ بآن مِن قَبْلُ پیش از
بعثت رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل البعث بعد البعث ایمان و تیره
سلوک نمودند یا ایمان نیاوردند بآن چیزی که تکذیب آن کرده بودند پیش از این یعنی در روز میثاق
كَذَٰلِكَ مثل این مهر کردن بر دلهای مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم نَطْبَعُ مهر مینهیم عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ
بر دلهای از حد درگذرندگان در تکذیب یعنی مکذبان از قریش و احزاب ایشان از این امت ثُمَّ بَعَثْنَا
پس برانگیختیم مِن بَعْدِهِم از پس این پیغمبران مُوسَىٰ وَهَارُونَ موسی بن عمران و برادر او هارون را علیهما السلام
إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی ولید بن مصعب با قابوس که فرعون آن زمان بود وَمَلَئِهِ و اشراف قوم او بِآيَاتِنَا با آیتهای
ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا فَاسْتَكْبَرُوا پس گردن کشی کردند از قبول آن و متابعت
نمودند وَكَانُوا و بودند ایشان قَوْمًا مُّجْرِمِينَ گروه جرم آرندگان یعنی معتاد بتکذیب و تهاون
بآیات کبریا فَلَمَّا جَاءَهُمُ پس آنهنگام که آمد بر ایشان الْحَقُّ سخن راست و درست مِنْ عِندِنَا از نزدیک
ما یعنی موسی ع بر ایشان آمد و سخن بر ایشان القا نمود و معجزه بر ایشان نمود قَالُوا گفتند
از فرط عناد و تمرد إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این که تو آورده و معجزه نام کرده لَسِحْرٌ مُّبِينٌ هر آینه جادوییست
آشکارا قَالَ مُوسَىٰ گفت موسی ع مر قائلان این قول را أَتَقُولُونَ آیا میگویید شما لِلْحَقِّ مر سخن
راست و معجزه روشن را لَمَّا جَاءَكُمْ آنهنگام که آمد بشما که این سحر است أَسِحْرٌ هَٰذَا آیا سحر است این که بر شما

سورة یونس ع

نمود

نمودم استفهام است بطریق انکار یعنی این جادوئی هست وَلَا يُفْلِحُ السّٰحِرُونَ و پیروزی نیابند ساحران و بمراد
نرسند قَالُوٓا گفتند اشراف قوم فرعون مر موسی را علیه السلام أَجِئْتَنَا آیا آمدی تو لِتَلْفِتَنَا تا بگردانی ما را عَمَّا
وَجَدْنَا از آنچه یافته ایم ما عَلَيْهِ بر آن چیز ءَابَآءَنَا پدران خود را و مراد عبادت فرعونست یعنی آمده تو ما را از پرستش
فرعون باز داری وَتَكُونَ و باشد لَكُمَا الْكِبْرِيَآءُ مر شما هر دو برادر را پادشاهی فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما
لَكُمَا مر شما هر دو را بِمُؤْمِنِينَ از تصدیق کنندگان وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون جمعی را از ملازمان خود
ائْتُونِي بِكُلِّ سَٰحِرٍ بیارید بمن هر ساحری عَلِيمٍ دانا در فن خود تا معارضه کنند با موسی علیه السلام پس سحره را جمع
کردند بر وجهی که در سوره اعراف گذشت بمیعادی که مستظهر ساخته او زمان موعود بموضع معلوم آوردند
فَلَمَّا جَآءَ السَّحَرَةُ پس آن هنگام که آمدند جادوان در مقابله موسی علیه السلام قَالَ لَهُم مُّوسَىٰٓ گفت موسی علیه السلام مر ایشان را فَلَمَّآ أَلْقَوْا
بیفکندند جادوان حبال و عصی خود را و بسبب حرارت هوا بحرکت آمده در چشم مردم بشکل مارها نمود
قَالَ مُوسَىٰ گفت موسی علیه السلام مَا جِئْتُم بِهِ آنچه آورده اید شما السِّحْرُ آن جادوئی است نه آنچه من آورده ام و فرعونیان
آنرا سحر میگویند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَيُبْطِلُهُ زود باشد که تباه کرداند سحر شما را و ناچیز سازد
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای صلاح نیارد و تقویت نکند لَا يُصْلِحُ کار تباه کاران عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ و ثابت
کرداند خدای از پیش بود حق را یعنی آنچه من آورده ام بِكَلِمَٰتِهِۦ بسخنان خویش یعنی بحکم و قضای خود یا بوعده
نصرت و غلبه که بان فرموده وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ واگرچه کراهت دارند کافران و دشوار آید بر ایشان یعنی حق
سبحانه بعهد نصرت دوستان وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد و در مثنوی معنوی اشارت
بدین معنی هست نظم حق تعالی از خشم خصام کی گذارد اولیا را در غرام مه فشاند نور و سگ وع وع
کند سگ ز نور ماه کی مرتع کند خس خسانه میرود بر روی آب آب صافی میرود بی اضطراب مصطفی
مه شکافد نیم شب ژاژ میخاید ز کینه بولهب آن مسیحا مرده زنده میکند وان جهود از خشم سبلت
میکند فَمَآ ءَامَنَ لِمُوسَىٰٓ پس ایمان نیاوردند بموسی علیه السلام در مبادی امر او إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مگر فرزندانی
از قوم موسی علیه السلام و آن چنان بود که چون موسی از مدین بمصر آمد بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران
و بزرگان اجابت نکردند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند عَلَىٰ خَوْفٍ با وجود ترس مِّن فِرْعَوْنَ
از فرعون وَمَلَإِيْهِمْ و ترس از گروه خود یعنی از پیران و روسای قوم مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل
ایمان آوردند بموسی علیه السلام با آنکه میترسیدند هم از فرعون و هم از کسان خود أَن يَفْتِنَهُمْ که عذاب فرعون
ایشان را یا رجوع کنند آباء ایشان بفرعون یا باز گردانند ایشانرا بکفر وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ و بدرستی که
فرعون متکبر بود و طاغی فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و غالب بر اهل آن وَإِنَّهُۥ و بدرستی که بود او لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ
از برگذرندگان در کبر و سرکشی تا حدی که دعوی ربوبیت میکرد و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت وَقَالَ
مُوسَىٰ و گفت موسی علیه السلام مر مومنانرا دفعی که آثار خوف از سیمای ایشان مشاهده نمود يَٰقَوْمِ ای گروه من إِن كُنتُمْ ءَامَنتُم

ويحق الله الحق

ع

اگر هستید شما گرویدگان به این بِاللّٰهِ بخدای و دانسته اید که ایصال نفع و دفع ضرر بقبضهٔ اقتدار اوست
فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا پس برو توکل کنید و کار خود باو گذارید إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ اگر هستید گردن نهادگان
مر احکام قضای او را در اول ایمان را آورده که این از قبیل تعلق دارد حکم بشرطین نیست چه تعلق با ایمان وجوب
توکل است و مشروط باسلام حصول آن و محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست
از ما سوی الله بلکه استغراق در رجی شهود مسبب و انقطاع از ملاحظهٔ اسباب و گفته اند تعلق
دل است بحضرت قادر مطلق و نسیان غیر او یعنی خود را و غیر خود را قوت و تاثیر اثبات نکند بلکه منقاد
باشد تحت الحکم الازلی بمانند میت در پیش غاسل بیت هر که در بحر توکل غرقه گشت * هستی از ناسوی
الله درگذشت * این توکل گنج دارد رنجها * فهو حسبه بخشد او گنجها * و چون موسی علیه السلام ایشان را بتوکل
فرمود فَقَالُوا پس گفتند عَلَى اللَّهِ بر خدای نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و بلطف او واثق شدیم و چون
دعای متوکل باجابت مقرون است زبان نیاز باغاز دعا کرده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تَجْعَلْنَا
فِتْنَةً مگردان ما را محل عذاب لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما مسلط مساز تا بسبب
ایشان معذب نشویم وَنَجِّنَا و خلاصی ده ما را بِرَحْمَتِكَ بمهربانی و بخشش خود مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ از گروه نا
گرویدگان یعنی از قصد و کید ایشان یا از ملاقات با ایشان آورده اند که بعد از ایمان این قوم موسی
و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه فرعون را بفرمود تا مساجد و معابد که بنی اسرائیل در محلات و در میان
اسواق ساخته بودند خراب کرده ایشان را از ادای نماز منع نمودند حق سبحانه موسی علیه السلام را فرمود تا در درون
خانهای ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه میگوید وَأَوْحَيْنَا
و وحی کردیم ما إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ بموسی و برادر او علیهما السلام أَنْ تَبَوَّآ آنکه فرا گیرید جای باز گشت
لِقَوْمِكُمَا برای قوم خود بِمِصْرَ بُيُوتًا در شهر مصر وَاجْعَلُوا خانها که رجوع کنند با آن بجهت پرستش خدای تثنیه
ضمیر اشارتست بآنکه تخصیص معابد و تعیین قبله آن متعلق است بایشان و در این محل امام ایشان
موسی بوده و هارون علیهما السلام وَاجْعَلُوا و دیگر حکم کردیم که بسازید شما هردو برادر و قوم شما بُيُوتَكُمْ
خانهای خود را که گرفته اند قِبْلَةً سجدها متوجه قبله یعنی کعبه و موسی علیه السلام نماز بجانب کعبه گذاردی
وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را در این موضع جمع ضمیر بجهت آنست که اتخاذ مساجد و اقامت
صلوات تعلق بهمه دارد وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده ای موسی مومنان را بنجاه دنیا و بدرجات عقبی
توحید ضمیر بشر است بآنکه بشارت وظیفهٔ صاحب شریعت و آن موسی بود علیه السلام وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت
موسی در دعای خود رَبَّنَا ای آفریدگار ما إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ بدرستی که دادی تو فرعون وَمَلَأَهُ و گروه او را
زِينَةً چیزی که بآن آرایش کنند با لباس و پیرایه و متاع خانه وَأَمْوَالًا و مالها داده ایشان را از اطلاق نقود
و انعام و مثل آن فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا ابن عباس رض گفته از فسطاط مصر تا زمین حبشه

بیوتکم

وکوها

ع ۱۴۹ الخمس و ال [illegible]

و کوههاکه دران معادن ذهب و فضه و زبرجد بود هم تعلق بفرعون داشت و زمان او دران مواضع روان بود
بدین سبب مال بسیار بجهت تصرف قبط درآمد هم متمول و متجمل شدند و سبب ضلال و اضلال ایشان گشت
پس موسی عم بعد از آنکه در دعای خود گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال و زینت داده و برای
ابرای الحاح در تضرع تکرار کرد رَبَّنَا ای پروردگار ما ایشانرا اینها داده لِيُضِلُّوا تا گمراه کردانند بندگان
ترا عَنْ سَبِيلِكَ از راه عبادت تو و بعبادت فرعون خوانند رَبَّنَا اطْمِسْ ای پروردگار ما محو کن و
زشت کن عَلَى أَمْوَالِهِمْ بر مالهای ایشان یعنی صورت آنرا محو کن و منقلب ساز بچیزی دیگر تا شوکت
ایشان بشکند قتاده رحمه گفته که دینار و درهم ایشان همه سنگ شد بر همان شکل و نقش که داشت سدی رحمه
الله میگوید تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و ثمار همه سنگ شد و این یکی از آیات تسعه بود
دیگر موسی دعا فرمود که وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و سخت فراگیر بر دلهای ایشان یعنی مهر نه بر آن تا سخت دل
شوند فَلَا يُؤْمِنُوا پس ایمان نیاورند موسی عم بوحی معلوم فرموده بود که ایشان نخواهند گروید لاجرم دعا کرد
که دل ایشانرا سخت ساز تا بپایان مشرح نشود و ایمان نیارند حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا ببینند عذاب
دردناک که آن غرقاست در بحر قلزم قَالَ گفت خدا قَدْ أُجِيبَتْ بدرستی که اجابت کرده شد دَعْوَتُكُمَا
دعای شما هر دو برادر آورده اند که موسی عم دعا میکرد و هارون عم آمین میگفت و آمین گوینده
در دعا شریک است ازین جهت گفت که دعای هر دو مستجاب شد فَاسْتَقِيمَا پس ثابت باشید در دعوت
و الزام حجت و تعجیل منمائید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال
اثر این دعا ظاهر شد وَلَا تَتَّبِعَانِّ و پیروی مکنید در تعجیل سَبِيلَ الَّذِينَ راه آنان که از فرط جهالت
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که وعده حق سبحانه بوفا انجامد در وقت آن ع کارها در توقف وقت آمد بکه دارین
وقت و چون وقت عذاب آن قوم در رسید وحی آمد بموسی عم که با قوم خود از مصر بیرون رو که
قبطیان هنگام عذاب آمد موسی عم با جماعت بنی اسرائیل بتوجه شام شدند و بکناره دریا رسیدند
فرعون با لشکر از عقب دررسید و بدعای موسی عم دریا شکافته شد و تفاصیل این واقعه در
سوره شعرا سمت ذکر خواهد پذیرفت القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا بگذشتند چنانچه حق سبحانه
میفرماید وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را الْبَحْرَ از دریای قلزم بسلامت
فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی درآمدند ایشانرا فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ فرعون و لشکریان او بَغْيًا برای ستم کردن بر بنی
اسرائیل وَعَدْوًا و از حد بیرون بردن جفای ایشان پس چون بکناره دریا رسیدند و اسب فرعون بموی
مادیان که جبرئیل عم سوار بود بدریا درآمد و لشکر متابعت نموده در دریا افکندند و فرعون نمیخواست که بدریا
درآید اما مرکب او را اسیر ده حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ تا دریافت او را غرق شدن و دانست که هلاک
خواهد شد قَالَ آمَنتُ گفت ایمان آوردم و بگرویدم أَنَّهُ بآنکه لَا إِلَٰهَ نیست معبودی مستحق عبادت

الا الذی مگر آن خدای که بدعوت موسی عم آمنت به بنو اسرائیل گرویده‌اند بدو بنی اسرائیل وانا من
المسلمین از جمله گردن نهادگانم مر حکم او را در مدارک آورده که فرعون واحد را سه نوبت بعبادت
تکرار کرد و از غایت حرص که بر قبول آن داشت بجهت فوت وقت مقبول نشد چه در وقت سر واحد کافی
باشد و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی با جبرئیل در جواب او فرمود که آلآن ایا ایمان می‌آری
اکنون که اختیار نماند وقد عصیت و حال آنکه تو نافرمانی کردی قبل پیش ازین و فرمان پیغمبر
نشنیدی وکنت و بودی من المفسدین از جمله گمراهان و گمراه کنندگان در مدارک و تبیان و غیر آن
از تفاسیر آورده‌اند که روزی جبرئیل عم بدیوان ظالم فرعون آمد این صورت فتوی بدو عرضه که حکم
امیر چیست در شان بنده که نشو و نما در میان مال و نعمت خواجه خود یابد و بتربیت او سالها مالک
ممتاز گردد پس کفران نعمت پیش آورده و دعوی خواجگی آغاز کرده و زمان مولی خود بنهد فرعون
بدست خود در ذیل فتوی او نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که در آن بنده که برسبیل
خود از خدمت بیرون آید و در نعمت او کافر گردد واجبست که او را در دریا غرق سازند جبرئیل عم
آن خط را از وی گرفت و درین محل که فرعون بگرد آب در افتاد اظهار ایمان میکرد جبرئیل عم آن خط را
بوی نمود و گفت هم بفتوی تو بتو عمل کرده‌اند فالیوم ننجیک پس امروز بیرون افکنیم ما ببدنک تن ترا از آب
یعنی قوم تو همه در قعر بحر بمانند تا بدن ترا بروی آب آریم آورده‌اند که چون فرعون و قوم او غرق گشتند
بنی اسرائیل را وهم شد که فرعون هلاک نشد و هم بدیشان کشتیها ساز کرده لشکر را از دریا بگذراند
و از عقب ما در آید حق سبحانه فرعون را بروی دریا آورد پاره‌ای که در بر داشت و بدان او را بشناختند
تا بنی اسرائیل تن فرعون را بی روح دیدند تسلی یافتند و این است که بعضی علما ببدنک را بمعنی
درع داشته‌اند و گفته‌اند زره او که بالای آن با گوهر او منقش وسوده در آب است آیتی باشد از آیات
قدرت ربانی و در زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدن او را مسلم نداشتند
و گفتند او با قوم خود در جزائر بحر بصید میرود و ماهی مشغول است حق سبحانه وحی کرد بدریا که فرعون را
با کنار افکند تا مصریان ببینند پس دریا او را بر زمین بلند افکند چنانچه هر کس او را دید و اینجاست
که در معنی ننجیک فرموده‌اند که نلقیک علی نجوة من الارض و بر هر تقدیر بدن ترا از دریا بر آریم لتکون
تا باشی تو لمن خلفک آیة برای کسی که از پس تو آیند نشانه که بتو عبرت گیرند و دانند که مملوک مقهور
دور است از دعوی مالکیت و قاهریت بتی که خود را از غرق شدن در گرداب فنا نرهاند چه اصل
انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند بیت عاجزی کو اسیر خواب و خور است لاف قدرت زند بی
خبر است آنکه در نفس خود زبون باشد صاحب اقتدار چون باشد وان کثیرا و بدرستی که بسیاری من
الناس از مردمان عن آیاتنا از علامات قدرت ما لغافلون بیخبرانند ایشان را در آن فکرتی و نظر از آن عبرتی

فی نام فرعون
ابو العباس ولید بن مصعب

ولقد بوأنا

ولقد بوأنا و بدرستي كه ما جاي داديم فرزندان يعقوب عم بعد انهلاك فرعون و قوم او
جاي بسنرا و شايسته چنانچه از صدق و معه ما سزين وآن ولايت شام بود و بعد از ان مصر
و روزي داديم ايشانرا از پاكيزه هاي و چيزهاي لذيذ و بقول بعضي اينجا مراد از بني
اسرائيل يهود عصر پيغمبرند كه ايشانرا در يثرب جاي داد و خرماي تر و خشك بديشان ارزاني داشت
پس اختلاف نكردند در امر دين خود يا در شأن محمد صلعم تا وقتي كه آمد بديشان
علم توريت و احكام آن و قدر ان اختلاف كردند بتاويل تا زماني كه عالم شدند ببعث احمدي و صفات
محمدي صلعم و بتغيير و تحريف آن مشغول گشتند و گفته اند كه ان علم قرآنست كه فرود آمد و سبب اختلاف
يهود شد بدرستي كه پروردگار تو حكم كند ميان ايشان روز رستخيز
در ان چيز كه بودند كه از روي عناد و يا جهل در ان چيز اختلاف مي كردند از حكم توريت
يا در پيغمبر صلعم و اگر هستي در گمان از آنچه فرستاده ايم بتو از قصص و
احكام پس بپرس آنانكه ميخوانند كتاب را مراد جنس كتب است
پيش از تو يعني اهل كتاب چراي منزل محقق است نزد ايشان در كتب ايشان مخاطب حضرت پيغمبرست
و مراد امت اند و در زاد المسير آورده اند كه ان بمعني ما نافيه است يعني تو در شك نيستي اما براي زيادتي
بصيرت سوال كن از اهل كتاب بدرستي كه آمد بتو بيان راست و درست از آفريد
گار تو پس مباش از شك آورندگان اصح اقوال آنست كه در امثال اين مخاطبان
صورت خطاب متوجه حضرت رسالتست اما مخاطب غير اوست چنانچه آن حضرت معصوم و محفوظ
است از شكوك و شبهات در آنچه بروي منزل شده از وحي قبيل است اين خطاب ديگر و مباش
از كسانيكه تكذيب كردند در آيتهاي خدا يا كه قرآنست پس باشي اگر تكذيب
كني از زيانكاران بدرستي كه آنانكه واجب شده است
قول پروردگار تو يعني قولي كه در لوح محفوظ نوشته كه ايشان بر كفر ميرند و ملائكه را بدان خبر داده و گفته
اند كلمه آنست كه لاملان جهنم يا هولاء في النار ولا ابالي و بر هر تقدير چون كلمه در شأن ايشان ثابت شده
ايمان نمي آرند زيرا كه كلام حق سبحانه دروغ نيست و چون سبب اصلي ايمان ايشان آنكه تعلق اراده الله
باشد بدان مفقود است مطلقا ايمان نيارند و اگرچه آيد بديشان هر آيتي اقتراح
كرده باشند تا به بينند عذابي دردناك كه نامزد ايشان باشد و بعد از نزول عذاب ايمان
ايشانرا نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و ساير امم ماضيه را سود نداشت در بيان آورده
كه اكثر نحويان برانند كه لولا اينجا بمعني ما نافيه است يعني نبود اهل ديهي از ديهاي عاصيه كه بوقت
نزول عذاب ايمان آوردند پس سود رسانيد اهل آن ديه را ايمان ايشان در ان وقت

مگر قوم یونس را که ایشان   آن هنگام که ایمان آوردند   برداشتیم و بردیم از ایشان

عذاب رسوای را   در زندگانی دنیا   و برخوردار کردانیدیم ایشان

تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بر تقدیر این معنی که گفته شد استثناء الا قوم یونس متصل بود

و نفع با ایمان یاس مخصوص باشد بایشان قوم و مستثنا باشد از حکم آن آیه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا

و جمعی بر آنند که معنی آیه اینست که چرا اهل قریه ایمان نیاوردند قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پیش

از حلول آن تا نفع کردی ایشانرا لیکن قوم یونس علیه السلام چون امارات عذاب مشاهده نمودند تاخیر نکردند

ایمان خود را تا بوقت حلول و ایمان آوردند برین تقدیر استثنا منقطع باشد   و اگر خواستی

پروردگار تو   هر آینه ایمان آوردندی   هر که در زمین است   همه ایشان آوردن

آنکه حضرت رسالت صلعم بر ایمان قوم بغایت حریص بود چون ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آینه

دل آنحضرت می نشست حق سبحانه این آیه فرستاد و ایمان خلق را بمشیت خود باز بسته و فرموده که

آیا تو   اکراه میکنی مردمانرا   تا گروند مومنان پس این آیه

منسوخ است بایه قتال   و نیست و نشاید هیچ نفسی را   آنکه ایمان آرد

مگر باراده و توفیق و قضای الهی   و میکنیم عذاب را یا خشم میکنیم

یا مسلط میکنیم شیطانرا و حفص بیا میخواند یعنی خدای غضب میکند   بر آنانکه

تعقل نمی نمایند در حجج و آیات   بگوای محمد صلعم مشرکانرا که طلب آیات میکنند که بنگرید

بچشم سر یا بلاحظه کنید بدیده سر   تا خود چه چیزهاست در آسمانها از عجایب

فطرت   و در زمین از بدایع قدرت تا شمارا دلالت کند بر کمال صنع الهی و بدایع علم و حکمت بادشاهی

و چه نفع میکند دیدن آیتها   و استماع کلام بیم کننده گان یعنی رسل عذاب الهی را

از گروهی که در علم و حکمت ازلی واقع است که نخواهند گروید   پس چشم نمیدارند

این مشرکان   مگر ایامی را یعنی واقعه‌ها را   مثل وقایع آنانکه   گذاشتند

پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل موتفکه مراد نزول عذاب است

بگو پس انتظار برید عذابی را که بشما نازل خواهد شد   بدرستی که من با شما

از منتظرانم هلاک شمارا   پس ما میرهانیم   پیغمبران خود را در گاهی که عذاب میکند بار

ایشان فرود آمد   و نجات دادیم آنانرا که گرویده بودند بدیشان   همچنین نجات

دادیم رسل و متابعان ایشانرا   و حق است و درست است از ما که بوقت هلاک مشرکان

نجات میدهیم گرویدگانرا که محمد است صلعم و اصحاب او رض   بگوای محمد صلی الله

علیه و سلم   ای مردمان خطاب با اهل مکه است   اگر هستید شما

در کمان

درگمان از صلحت دین من و من بیان کنم دین خود را برای شما پس من نمی پرستم آنانرا
که شما میپرستید بجز خدای از اصنام و ملایکه ولیکن پرستش میکنم
خدای را آن خدای که میراند شما را تخصیص توفی قصد است چه وفات اهل شرک میعاد
عذاب ایشانست و مامور شده‌ام باآنکه باشم از گرویدگان باحکام الهی و بخبران
انبیا و دیگر امر کرده اند مرا بوحی فرستاده اند باآنکه بپای دار علی خدا را از برای
دین یعنی خالص ساز از ادم حانی که مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام و مباش
از شرک آرندگان این خطاب ستوجه بغیر آنحضرتست و مخوان بجز
خدای آنچیزی که سود نکند ترا خواندن او و زیان نرساند بتو فرو گذاشتن او
پس اگر بکنی یعنی بخوانی این چنین چیز را پس بدرستی که تو
آنگاه از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی و اگر برساند خدای
بتو رنجی یا شدتی یا فقیری پس هیچ دفع کننده و بازدارنده نیست مر آنرا مگر آنکه
الله است و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا پس هیچ دفع کننده و باز
گرداننده نیست مر آن فضل او را وضع فضل در موضع ضمیر دلیل است بر آنکه حق سبحانه متفضل است
باراده خیر بر بندگان بی استحقاق از ایشان میرساند فضل خود را بآنکه میخواهد
از بندگان خود و اوست آمرزنده پس از غفران او بمعصیت ناامید مشوید
مهربانست پس بطاعت امید در رحمت او ببندید بگوی ای مردمان بدرستی
که آمد بشما کلامی درست یا پیغمبر راست از نزد پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را
پس هر که راه یافت بایمان و متابعت پس جز این نیست که راه می یابد برای خود
یا منفعت آن عاید بدوست و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب پس جز این است
که گمراه میشود بر نفس خود یعنی و بال آن ضلال بروست و نیستم من بر شما نگهبان
که امر شما موکول بمن باشد و بباطن فرمود که آیة السیف ناسخ این آیه است و پیروی کن ای محمد صلعم
آنچیزی را که وحی کرده میشود بسوی تو با ارسال و تبلیغ و صبر کن بر دعوت بر ایذا ایکه
بتو رسد شکیبایی ورز تا وقتی که حکم کند خدای بنصرت تو یا امر فرماید بقتال
وثنی و جزیه و اوست بهترین حکم کنندگان زیراکه در حکم او در خطا و میل و ستم
نیست یا اوست مطلع بر سرایر و احتیاج بر بینه و گواه ندارد از سپیدی تا سیاهی کیر تا لوح و قلم
یکرقم از خط حکمش و هو خیر الحاکمین سورة هود و هی اربع عشر آیة بسم الله الرحمن الرحیم
الر در احقاف فرموده که حروف مقطعه است باصطلاح وصفی و عرفی مفهوم المراد نیست پس سخنیم با ش

ع

ومؤید این قول است آنکه شعبی را از معنی مقطعات پرسیدند فرمود که سر الله فلا تطلبوه وبعضی بر آنند که الر
اینست که انا الله منم خدای که می بینم طاعت مطیعان را ومعصیت عاصیان را وهر کس را مناسب عمل او
جزا خواهم داد پس این کلمات [illegible] است بوعد ووعید کتاب این کتابیست صفت او اینکه أحكمت
آياته استوار کرده شده است [illegible] حکیم اینها او بحجج ودلایل یا منتظم کشته است او اینکه
بنظمی محکم چون بناء مستحکم که نقص وخلل بدو راه نیابد ثم فصلت پس جدا کرده شده است سوره
وآیه آیه یا تفصیل یافته است در آنچه بندگان بدو محتاجند یعنی مبین شده است من لدن
حكيم از نزد محکم کننده باحکمت بخشنده خبير دانا بهر چیزها ألا تعبدوا واو برای آن تا نپرستید
إلا الله مگر خدایرا إنني لكم بدرستیکه من برای شما منه از وی یعنی بازو نذير بیم کننده
بعقوبت بر شرک وطغیان وبشير ومژده دهنده بمثوبت بر توحید وایمان وأن استغفروا ودیگر احکام
وتفصیل آیات برای اینست تا آمرزش طلبید ربكم از پروردگار خود برای کناهان گذشته ثم توبوا
إليه پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده يمتعكم تا برخوردار دهد شما را متاعا
حسنا برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد وتا رحم از شما منفعت گیرند یا شما را از نکاه
دهد تا امر یعنی وتندرستی باشید إلى أجل مسمى تا وقت نام برده شده که آخر عمر معین است محققان گفته
که متاع حسن رضاست بآنچه دست دهد از نعمت وصبر برآنچه روی نماید از محنت در لطایف
امام قشیری رحمه الله مذکور است که برخورداری نیکو آنست که حاجت مردمان بر دست وی گذارده شود
ويؤت وتا بدهد خدای كل ذي فضل هر خداوند فضل را در دین فضله ثواب وجزاء فضل
او هم در دنیا وهم در آخرت ابن مسعود رض فرموده که ذو فضل کسی است که حسنات او فاضل باشد
از سیات او وجرجانی قدس سره گفته است که ذو فضل آنست که در دیوان ازلی بنام او نشان
فضل نوشته باشند وهر اینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید سعید آنرا که براداند از
یان نکیرند وإن تولوا واگر شما ای کافران برگردید از اسلام یا اعراض کنید از متابعت من فإني
پس بدرستیکه من أخاف عليكم می ترسم بر شما عذاب يوم كبير از عذاب روز بزرگ که روز قیامت ودر تبیین
گوید روز بدر روز کفته اند وشدت ومشقت وآن ابتلاء کفار بود وبقحط غلا تا حدی که مرده
را می خوردند إلى الله بسوی مجازات خداست مرجعكم بازگشت شما وهو على كل شيء واو بر همه
چیزها از اعادت واثابت وتعذیب قدير توانا ست آورده اند که جمعی مشرکان پی بلک که عداوت
حضرت رسالت صلعم می ورزیدند وبجهت مصلحت زمان در اخفاء آن میکوشیدند روزی بایکدیگر
ملاقات نموده گفتند چون پردهای خود فرو گذاریم وخود را بجامهای بپوشیم وسینهاء خود را فراهم
گیریم در خلوت محمد چگونه کسی بر آن اطلاع یابد حق سبحانه وتعالی آیت فرستاد ألا إنهم بدانید که یعنی کافران

يثنون صدورهم فراهم ميكيرند سينهاء خود و بر عداوت حبيبه تا دو تا ميكردانند آنرا دو تا كردن
سينه عبارتست از پوشيده داشتن و از درد دل يعني دشمني پيغمبر صلعم در درون دل ميكيرند ليستخفوا
تا پنهان دارند منه از خداي الا حين بدانيد كه آن هنكام كه ايشان يستغشون ثيابهم در سر كشند جامهاي خود را وبر
زانش خود جاي كيرند يعلم خداي ميداند ما يسرون انچه پنهان ميكنند در سينهاء وما يعلنون
وميداند انچه اشكارا ميكنند بزبانها و سر و علانيه ايشان نسبت علم وي يكسانست انه عليم
بدرستي كه او داناست بذات الصدور باسراري كه در سينهاست وكويند ذات الصدور دلهااند حق سبحانه
وتعالى مضمرات آنرا ميداند بيت اي كه در دل نهان كني سري آكه دل از وي بيداند در اسباب نزول
آورده كه اين ايت در شان اخنس بن شريف نازل شده كه مردي سخن كذار وشيرين زبان بود بملازمت
حضرت رسالت پناه صلعم و سخنان خوش اينك اداي كرده لاف هوا داري و يك جهتي زدي اما
ظاهرش بخلاف باطن بودي درونش تيره و بيرونش روشن مينمود حق سبحانه وتعالى خبث عقيدت
او را بدين ايت اشكارا كرد تا كس بصفا ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نكردد و شيخ طريقت قدس سره
فرموده كه منافق شاهد ماراست درونش زهر و بيرونش نقش و نكار است بيت صورت ظاهر ندارد
اعتباري باطن بايد مبرا از غبار الجزء الثاني عشر وما من دابة ونيست هيچ جنبنده في الارض
مراد جميع حيوانات الا على الله مكر بر خدايست رزقها روزي ايشان از روي فضل ورحمت
ايراد لفظ على كه معني وجوبست در شرع بجهت تحقيق وصول رزقست بمرزوق وكفته اند كه على
بمعني من است يعني روزي ها از خداست يا بمعني الى يعني روزي هم مفوض بحق تعالى است اكر خواهد بسط
كند واكر ارادت نمايد قبض كند ويعلم وميداند خداي مستقرها قرار كاه حيوانات در حين ومستودعها
وآرامكاه ايشان بعد از وفات صاحب كشاف آورده كه مستقر مسكن حيواناتست از زمين وآب وهوا
ومستودع موضع قرار ايشان قبل الاستقرار چون صلب ورحم وبيضه كل همه ياد كرده شده از دواب
وارزاق ومستقر ومستودع ايشان مذكورست ومسطور في كتاب مبين در كتاب روشن يعني لوح محفوظ
وهو الذي واوست انكه خلق السموات والارض بيافريد اسمانها وزمينها في ستة ايام در شش روز در ايام
دنيا كه اول او يكشنبه وآخرش ادينه بود وكان وبود پيش از آفريدن ارض وسما عرشه
على الماء عرش او بر آب در برخي تفاسير آورده كه حق سبحانه وتعالى در مبداء آفرينش ياقوت سبز بنظر [illegible]
در وي نكريست آن جوهر آب شد پس حق تعالى باد را بيافريد و آب را بر بالاء او بداشت و عرش را
بر زبر آب جاي داد در توقف عرش بر آب واستقرار آب برباد اعتباري عظيم است مر اهل تفكر را ان عباد
وحق تعالى بيافريد اسمان و زمين وعرش وآب وباد را ليبلوكم تا بيازمايد شمارا يعني معامله آزماينده كان
كند تا ظاهر شود كه ايكم كدام شما احسن عملا نيكوتر است از روي عمل يعني شكر كه بيشتر است برين نعمت

الجزء الثاني عشر

بالتصدیق که کامل‌تراست و برقرار عرش بر آب و وقوف آب بر باد وَلَئِن قُلتَ و اگر گویی تو ای محمد مر قوم خود را
إِنَّكُم مَبعُوثُونَ بدرستی که شما برانگیخته شدگانید مِن بَعدِ المَوتِ از پس مرگ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه گویند آنانکه
کفر ورزیدند إِن هٰذَا نیست این سخن که در بعث میگویید إِلَّا سِحرٌ مُبِينٌ مگر مانند سحر آشکارا در فریب یا بطلان
وَلَئِن أَخَّرنَا و اگر تاخیر کنیم عَنهُمُ العَذَابَ از ایشان عذاب را که وعده داده‌ایم إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعدُودَةٍ تا هنگام شمرده
شده یعنی معلوم لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند از روی استهزاء مَا يَحبِسُهُ چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول
و وقوع أَلَا يَومَ يَأتِيهِم بدانید که آن روز که بیاید عذاب بر ایشان روز بدر است نباشد آن عذاب لَيسَ مَصرُوفًا
شده آن عذاب بازداشته عَنهُم از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسد هیچ وجه از ایشان مندفع
نگرده و در بساطی میگوید که این عذاب قتل جبرئیل است و مستهزیان را چنانچه مضمون إِنَّا كَفَينَاكَ
المُستَهزِئِينَ از آن خبر میدهد و در سوره حجر مذکور خواهد شد وَحَاقَ بِهِم و احاطه کرده کرده خواهد
شد بدیشان وضع ماضی در موضع مستقبل تحقیق وقوعست یعنی گویا که فرا گرفته است جهات ایشان را
مَا كَانُوا آنچه بودند که از روی جهل بِهِ يَستَهزِئُونَ بدان استهزا میکردند و بوقوع استعجال مینمودند
وَلَئِن أَذَقنَا الإِنسَانَ و اگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را مِنَّا رَحمَةً از نزد ما رحمتی و نعمتی که دریابد لذت
آن را ثُمَّ نَزَعنَاهَا پس باز آن را إِنَّهُ لَيَئُوسٌ بدرستی که او ناامید است بجهت بی‌صبری و عدم اعتماد بر کرم ما
كَفُورٌ ناسپاس است در نعمت گذشته وَلَئِن أَذَقنَاهُ و اگر بچشانیم او را نَعمَاءَ نیکویی چون صحت
و فراغت و غنا بَعدَ ضَرَّاءَ مَسَّتهُ بعد سختی که بدو رسیده باشد چون بیماری فقر لَيَقُولَنَّ هر آینه گوید ذَهَبَ
السَّيِّئَاتُ برفته است بدیها یعنی مصائب و مکاره از من و دور شد عَنِّي از من إِنَّهُ بدرستی
که ایشان لَفَرِحٌ شادمانست بنعمت و مغرور بآن فَخُورٌ نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر
او را غافل ساخته اند از شکر نعمت و قیام بحق آن إِلَّا الَّذِينَ مگر آنانکه صَبَرُوا شکیبایی نمودند در محنت
و بلا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملها نیکو و وظایف شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت و رخا أُولٰئِكَ
لَهُم آن گروه که بصفت صبر و شکر موصوفند مر ایشان راست مَغفِرَةٌ آمرزش گناهان وَأَجرٌ كَبِيرٌ و مزد
بزرگ که اقل آن بهشت است شیخ عالم فرموده که در جنت نعمتی است که همه نعیم بهشتی در جنب آن محقر
و مختصر باشد یعنی مشاهده انوار لقاء بیت ما بهشت بهر لقای تو درخواست جمال تو جنت محقر است
آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح آیات از حضرت سید کائنات علیه وافضل الصلوات
والتسلیمات میکردند و بکلام کریم و کتاب قدیم بطریق استهزا سلوک می‌نمودند و از جمله اقتراحات
ایشان آن بود که چرا گنج بنو نداده‌اند یا ملکی بتصدیق نو نفرستاده‌اند حضرت رسالت صلعم از عدم قبول
دعوت و استهزا و سخریت ایشان تنگدل میشد حق سبحانه و تعالی برای تقویت آن حضرت در ادای
رسالت رسالت و عدم مبالات بدو و انکار ایشان آیه فرستاد که فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ پس شاید که تو ترک کنندی

یا نفی امام زاهدی رحمه الله میگوید که استفهام نفی است یعنی ترک کننده بَعْضَ مَا يُوحَىٰ از آنچه کرده شده است
إِلَيْكَ بسوی تو یعنی آنچه مخالف برای مشرکانست الهه ایشان و تنگ است باظهار آن وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ سینه تو
أَن يَقُولُوا از ترس آنکه گویند لَوْلَا أُنزِلَ چرا فرستاده نشده است عَلَيْهِ كَنزٌ برو گنجی که نفقه
کند بر مردمان تا بسبب آن تابع او شوند أَوْ جَاءَ مَعَهُ یا چرا نیامد با او مَلَكٌ فرشته بجهت گواهی بر نبوت
و تو بسبب این مقالات از ادای رسالت با نهان إِنَّمَا أَنتَ جز این نیست که تو نَذِيرٌ بیم کننده ای رسول الله
از انست و بیس وران تقصیری نمی نماید پس چرا از رد و انکار ایشان تنگدل باشی بیت در شب
نقاب مه را بر سماک [illegible] از سگان وعوعه ایشان چه باک وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ و خدای بر همه چیزها گواه است
یا نگاهدار که از آنکه کار با او گذارد و نگاه از آنکه خود را ببر و سپار و بس توکل بر او کن و از گفت و شنود و هر حسق
و عوعو پاک بدار أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند کافران افْتَرَاهُ محمد صلی الله علیه وسلم بربافد آنچه میگوید که از نزد وحی میگیرد یعنی
قرآن را خود می سازد قُلْ فَأْتُوا بگو پس بیارید بِعَشْرِ سُوَرٍ ده سوره مِّثْلِهِ مثل قرآن در بیان و حسن نظم مُفْتَرَيَاتٍ بربافته
از نزدیک خود یعنی زعم شما انست که قرآن را از خود بر بسته یافت و بزعم این کافر میگوید که از خود می سازم
شما فصحاء عرب اید پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشاء مثل و این کلام بلکه شما ازو قادر تر اید از
جهت وقوف شما بر قصص و اخبار و بعود شما بر انشاء اشعار وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُم و بخوانید از برای معاونت
بر معارضه هر کرا توانید مِّن دُونِ اللَّهِ بجز خدای إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گو یا که این کلام مفتری
و مختلق است و چون ایشان از معارضه بعشر سور عاجز آمدند دیگر آمد تا تو بسوره نزل شد و عجز ایشان
از ایراد یک سوره نیز بر همه کس ظاهر است فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا پس اگر اجابت نکردند لَكُمْ مر شما را در آنچه
گفتند از ایشان سوره مخاطب حضرت پیغمبر است و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و گفته اند مراد مؤمنانند
که ایشان نیز تحدی میکردند برای جماعت پیغمبر میگفتند که حضرت رسالت پناه صلعم مفتری او معارضه
کنید پس حضرت حق بجهة و ثقه [illegible] که اگر ایشان در معرض جواب نیامدند فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ پس بدانید که فرستاده
شد بِعِلْمِ اللَّهِ بعلم خداست یعنی ملتبس است بعلمی که خاصه اوست و آن علم است بمصالح عباد و آنچه
ایشان را آنکه در معاش و معاد وَأَن لَّا إِلَٰهَ و بدانید آنکه نیست معبودی سزای پرستش إِلَّا هُوَ مگر او که علم است
بانچه غیر او نیند فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ پس هستید شما ثابتان بر اسلام و استفهام بمعنی امر است میتوانند یعنی بر
اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما محقق شد مَن كَانَ هر که باشد که از روی نیات همت
يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خواهد زندگانی دنیا وَزِينَتَهَا و آرایش آن را در مقابله اعمال خیر خود مراد منافقان
یا اهل ریاء یا یهود یا نصاری و در زاد اقرده که عام است بر جمیع مردمان را و هر که از ایشان باحسان و اعمال
خود دنیا خواهد نُوَفِّ إِلَيْهِمْ بتمامی باز گذاریم أَعْمَالَهُمْ جزای کردار ایشان را فِيهَا در دنیا از صحت
و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد وَهُمْ فِيهَا و ایشان در دنیا لَا يُبْخَسُونَ کاسته نشوند یعنی از مزد ایشان

أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند كه لَيْسَ لَهُمْ نباشد ايشان را فِي الْآخِرَةِ دران سراي ديگر إِلَّا النَّارُ
مگر آتش دوزخ چه ايشان استيفاء مزدي كه بر صور اعمال ايشان مرتب بود نموده اند و نيات فاسد و نظام
باطل ايشان كه موجب عذاب و عقوبت است مانده وَحَبِطَ و تباه گشت مَا صَنَعُوا آنچه كرده اند فِيهَا در دنيا
چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص است و ايشان در عمل مخلص نبوده اند وَبَاطِلٌ و ناچيز است في نفس الامر
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بوده اند كه ميكردند از ريا و سمعه جهت غيران أَفَمَنْ كَانَ آيا هر كه باشد عَلَى بَيِّنَةٍ بر برهاني مِنْ رَبِّهِ
از پروردگار خود كه او دلالت كند بطريق ثواب وَيَتْلُوهُ و از پي در آيد برهان او را كه دليل عقلي راست
شَاهِدٌ مِنْهُ گواهي از خداي كه بصحت آن گواهي دهند و آن قرآنست برابر باشد با كسي كه زينت دنيا طلبيد
و عمل نه بر وجه صواب كند الله گفته اند صاحب بينه حضرت پيغمبر است عليه السلام و تابع او دست شاهد يعني آن
جبرئيل است عليه السلام يا ملكي كه حافظ او بوده يا ابو بكر صديق يا علي مرتضي يا صورت آن حضرت كه هر بيننده انصاف
در روي نگريستي انوار و آثار صديق در بشره او مشاهده نمودي بيت اي صبح سعادت ز جبين تو هويدا
آن حسن چه حسن است تبارك و تعالى بعضي برانند كه بينه قرآنست و يتلوه يعني بقرء شاهد جبرئيل
است بالسان حضرت رسالت عليه السلام بالاعجاز و نظم او را اگر يتلوه يعني بتبع دادند شاهد انجيل
وقد زاد المسيح آورده كه انجيل تابع قرآنست بتصديق نبي و بشارت و اگرچه قبل از و نازل شده
وَمِنْ قَبْلِهِ و پيش از انجيل يا قرآن تابع او بوده كِتَابُ مُوسَى كتاب موسي يعني توريت چه او نيز در تصديق
نبي و بشارت بوجود او تابع است يعني موافق قرآن إِمَامًا در حالتي كه توريت پيشوا بوده مر اهل دين را
وَرَحْمَةً و سبب بخشايش بر منزل أُولَئِكَ آن گروه كه صاحب بينه بود يُؤْمِنُونَ بِهِ مي گروند بقرآن وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ
و هر كه كافر شود بقرآن مِنَ الْأَحْزَابِ از گروه چند كه اهل مكه اند و اگر احزاب بشارت است در عهد وحي پيغمبر
فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ پس آتش دوزخ وعده گاه اوست ولا محال بدان رسد فَلَا تَكُ پس مباش فِي مِرْيَةٍ در گمان مِنْهُ
از اين موعد إِنَّهُ الْحَقُّ بدرستي كه اين وعده درست و راست است مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو وَلَكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ و ليكن بيشتر از مردمان لَا يُؤْمِنُونَ نيگروند بآن تصديق نميكنند وَمَنْ أَظْلَمُ و كيست ستمكارتر
و كافرتر مِمَّنِ افْتَرَى از كسي كه بربندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خداي دروغي يعني نفي وحي او كند يا اثبات شريك براي او
أُولَئِكَ آن گروه مفتريان يُعْرَضُونَ عرض كرده خواهند شد در موقف عَلَى رَبِّهِمْ بر پروردگار خود وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ
و خواهند گفت گواهان يعني حفظه و كرام الكاتبين براي پيغمبران براي هر امتي يا اعضاء و جوارح ايشان
گواهي دهند كه هَؤُلَاءِ الَّذِينَ اين گروه آنانند كه از روي عناد كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ دروغ گفتند بر پروردگار
خويش باتخاذ ولد و شريك أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ بدانيد كه لعنت خداي عَلَى الظَّالِمِينَ بر ستمكاران يعني بر كافران
و مراد از لعنت دور باشد از درگاه قرب پس صفت ظالمان ميكند و ميگويد الَّذِينَ آنانكه
يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ باز ميدارند مردمان را از راه خدا يعني از دين او وَيَبْغُونَهَا و مي جويند يعني ميكنند راه

خداي

خدای را عوجا یعنی کجی و انحراف از راستی وهم و ایشان بالآخرة بدان سرای هم کافرون ایشان ناگرویدگانند
تکریر ضمیر جهت تاکید کفر ایشانست یا خوف اولئک آن گروه کافران لم یکونوا نباشند معجزین
عاجز کنندگان مر خدایرا از عذاب خود را فی الارض در زمین یعنی در دنیا وما کان لهم و نیست مر ایشانرا من
دون الله جز خدای من اولیاء هیچکس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد بلکه یضاعف افزوده
شود لهم العذاب برای ایشان عذاب یعنی تضعیف عذاب کرده شود بجهت ضلال و اضلال ما کانوا نبودند
که در دنیا یستطیعون السمع داشتندی شنیدن یعنی سخن حق را چه از شنیدن آن کر بودند وما کانوا یبصرون و نگرو
آنانکه در بیانات ایشان عالم خسروا انفسهم زیان کردند نفسهای خویش را یعنی زیان ایشان باز گردد وضل
عنهم و گم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست ملائکه
لا جرم انهم بی شک و بی شبهه ایشان در آن سرای فی الآخرة هم الاخسرون ایشانند زیان کارتر از همه زیانکاران
چه پرستش بتان را بر پرستش خدای حق برگزیده اند و متاع دنیاء فانی را بر نعیم عقبی اختیار کرده اند و زین سوداء
غرور فاحش است نظم ما بدین را بدنیا دادن از دون همتی است ، زانکه دنیا جملگی یک دم آسایشی
است یعنی فانی ستانی دولت باقی دهی ، اندرین سودا جز ضرر که غبن فاحش است ان الذین آمنوا بدرستی
آنانکه از روی اخلاص گرویده اند وعملوا الصالحات وکردند عملهاء شایسته از ادای فرایض و تقدیم نوافل واخبتوا
و آرام گرفتند الی ربهم بسوی پروردگار خود یا تواضع کرده اند مراورا یا برای از ما سوی الله منقطع شدند
اولئک اصحاب الجنة آنان ملازمان بهشت اند هم فیها ایشان در بوستان چنان دایم و باقی اند خالدون
صفت دو گروه کرده مؤمن و کافر مثل الفریقین کالاعمی والاصم مانند کور و کراند والبصیر والسمیع و مانند بینا و شنوا هل یستویان
ایا برابر اند این دو فریق مثلا در صفت در آن و شبه یعنی برابر نیستند افلا تذکرون ایا پند پذیرید مثلها
و تامل نمی نمایید در آن تشبیه کرده است کافر را با نابینا بجهت عدم مشاهده او مر آیات قدرت را و بر ناشنوا
بجهت عدم ادراک اسماع کلام الهی و تشبیه مؤمن بسمیع و بصیر بجهت آنست که حال مؤمنان در سمع و بصر بر بدل
احوال کافرانست در بحر الحقایق فرموده که اعمی آنست که حق را باطل و باطل را بحق بیند و اصم آنکه باطل را
حق و حق را باطل شنود و بصیر کسی است که حق را حق بیند و پیروی کند و باطل را باطل بیند و اجتناب
نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و از آن حظ و نصیب یابد و بحقیقت بصیر کسی است که دیده بصیرتش بکحل
وحی بصیر جلا یافته باشد و سمیع کسی که گوش هستش بگوشواره پی سمیع آراسته بود هر که بخدای بیند جز
از خدای نبیند و هر که بخدای شنود جز از خدای نشنود نظم کو شئی که بحق باز بود در همه جای ، او هیچ سخن
نشنود الا ز خدای ، وان دیده که نور نور برد او را ، هر ذره بود آینه دوست نمای ولقد ارسلنا و بدرستی که فرستادیم
نوحا الی قومه نوح را بسوی قوم او پس گفت مر ایشانرا انی لکم بدرستی که من شما را نذیر بیم کننده
مبین هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب و وجه خلاص را بیان میکنم یا بترسیم الا تعبدوا آنکه نپرستید

دران سرای

إِلَّا اللهَ مگر خدای که اگر پرستش او نمائید إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من می‌ترسم عَلَيْكُمْ بر شما عذاب يَوْمٍ أَلِيمٍ عذاب
روزی که آن عذاب مولم است و وصف یوم بالیم از قبیل اسناد مجازی است برای وقوع الم درد فَقَالَ
الْمَلَأُ پس گفتند اشراف و روسای الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِنْ قَوْمِهِ از قوم نوح عم مَا نَرَاكَ نمی‌بینیم
ترا إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا مگر بشری مانند ما یعنی مزیتی نه ترا بر ما باشد که سبب تخصیص تو بوده به نبوت و بر ما واجب کرداند
اطاعت از تو حرمی یا ببین ایشان هیاکل بشریت دیدند و از درک حقایق غافل ماندند نظم همسری با انبیا
برداشتند اولیا را همچو خود پنداشتند گفته اینک ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بسته خوابیم و خور
این ندانستند ایشان از عمی در میان فرقی بود بی منتهی هر دو گون زنبور خوردند یکحال زان یکی شد
خون و زین مشک ناب آن دو نی خوردند از یک آبخور آن یکی خالی و دیگر پر شکر صد هزاران همچنین
اشباه بین فرقشان هفتاد ساله راه بین وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ و نمی‌بینیم که متابعت کرده باشد ترا إِلَّا الَّذِينَ
مگر آنانکه هُمْ أَرَاذِلُنَا ایشان فرومایگان و زبونان ما اند بَادِيَ الرَّأْيِ در ظاهر رای یعنی بتو ایمان آوردند
و بی تفکری و تأمل یا متابعان تو اراذلنا بادی الرای یعنی هر که در ایشان نگرد صفت رذالت در ایشان
مشاهده کند وَمَا نَرَى لَكُمْ و نمی‌بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بر ما افزونی که بدان متابعت شما باید
کرد بَلْ نَظُنُّكُمْ بلکه گمان می‌بریم شما را كَاذِبِينَ دروغ گویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان در علم
بصدق تو قَالَ گفت نوح عم يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ ای گروه من مرا خبر دهید إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ اگر باشم بر حجتی هویدا
مِنْ رَبِّي از پروردگار من که بر صحت دعوی من گواهی دهد وَآتَانِي و بدهد خدای رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ بخشایشی از نزد
خود که نبوت است فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ پس پوشیده ماند بر شما و حفص بضم عین و تشدید میم خواند یعنی پوشیده
کرده اند آن حجت را بر شما بسبب حرمت اله و منع علم شما از آن أَنُلْزِمُكُمُوهَا آیا بر شما بندیم آن را بالزام کنیم
شما را قبول آن گفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را باهتداء بدان وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ
و حال آنکه شما مر آن حجت را کارهان و نا خواهندگانید قتاده ره فرموده که اگر نوح عم الزام کردی ما زنام
در تنفیذ سبب پروردگار راست تا عدل او کرا اند و باب فضل او کرا خواهد بیت یکی را بجوئی
که مقبول ماست یکی را برانی که مخذول ماست بد و نیک امرت ابتغاء الله بتسلیم حکمت سر افکنده اند
وَيَا قَوْمِ ای گروه من لَا أَسْأَلُكُمْ نمی‌خواهم از شما عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت کنایتست غیر مذکور راست مَالًا أَجْرِيَ
خواسته که مزدگان من باشد تا بر شما گران آید اگر ادا کنید بار سخت بود اگر ادا کنید إِنْ أَجْرِيَ نیست مزدگان من
إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای که اشراف قوم گفتند ای نوح اراذل و ادانی را از مجلس خود بیرون کن تا ما بتو مجلس
کنیم نوح عم در جواب می‌فرمود وَمَا أَنَا و نیستم من بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا راننده آنها که گرویده اند إِنَّهُمْ بدرستی
که ایشان مُلَاقُو رَبِّهِمْ ملاقات کنندگانند جزاء پروردگار را و تقریب او یافته خواهند بود پس چگونه برانم ایشان را
وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ ولیکن می‌بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ گروهی که نمی‌دانند قدر ایشان را وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي وای گروه کیست که مرا یاری

دهد

دهد و منع کند مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای اِنْ طَرَدْتُهُمْ اگر ایشان را برانم اَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا در نمی یابید که التماس
ایشان سیما ین گفتند توانیم صفت ایمان مکتی و حال ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالفت
توانند نوح هم فرمود وَلَا اَقُولُ لَكُمْ و نمیگویم شما را که البته عِنْدِي خَزَائِنُ اللّٰهِ نزدیک منست خزینهای علم خداوند
وَلَا اَعْلَمُ الْغَيْبَ و نمیدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم وَلَا اَقُولُ و نمیگویم اِنِّي مَلَكٌ بدرستی که من فرشته ام تا
شما گویند که ما اَنْتَ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَلَا اَقُولُ و نمیگویم لِلَّذِينَ تَزْدَرِي مر آنان را که بخواری و ایشان می نگرد
اَعْيُنُكُمْ چشمهای شما و بجهت فقر ایشان آرا اراذل میگویند لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللّٰهُ که نخواهد داد خدای
ایشان را خَيْرًا نیکوئی یعنی حق بهشت در آخرت برای ایشان آماده کرده برابر آنست که شما را در دنیا داده
اَللّٰهُ اَعْلَمُ خدای داناتر است بِمَا فِي اَنْفُسِهِمْ بآنچه در نفسهای ایشانست از صدق و اخلاص و اگر من حکم
باسلام ایشان نکنم بعد ظاهر اِنِّي اِذًا بدرستی من آنهنگام باشم لَمِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران چه بنیا
حکم بر ظاهر است قَالُوا گفتند يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی فَاَكْثَرْتَ جِدَالَنَا
پس بسیار کردی داینه جدال را و یاد و ورود در از در کشیدی فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار بما آنچه وعده دادی
از عذاب اِنْ كُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ از راست گویان در وعید خود قَالَ گفت نوح علیه السلام
اِنَّمَا جز این نیست يَاْتِيكُمْ بِهِ اللّٰهُ بیارد بشما خدای عذاب را اِنْ شَاءَ اگر خواهد عاجلا یا آجلا وَمَا اَنْتُمْ
بِمُعْجِزِينَ و نیستید شما عاجز کنندگان خدای را از تعذیب خود با گریز یا کم بسیرید یا بگریزید وَلَا يَنْفَعُكُمْ و سود
نکند ارد شما را نُصْحِي نصیحت کردن اِنْ اَرَدْتُ اگر خواهیم اَنْ اَنْصَحَ لَكُمْ که نصیحت کنیم شما را شما را اگر او ساز
هر کلام تقدیم و تاخیر هست تقدیرش آنکه اگر خدای اغوای شما خواهد و نخواهم که نصیحت کنم شما را آن
نصیحت نفع نمیرساند هُوَ رَبُّكُمْ اوست آفریدگار شما و متصرف در شما و وفق ارادت وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
بسوی او باز گردیده خواهید شد و براعمال خود جزا خواهید یافت اَمْ يَقُولُونَ بلکه گفتند افْتَرَاهُ
بر می باشد نوح هم وحی را از پیش خود ما نوح را گفتیم قُلْ اِنِ افْتَرَيْتُهُ بگو اگر یافته ام و وحی را فَعَلَيَّ
اِجْرَامِي پس بر منست وبال کردن آن وَاَنَا بَرِيءٌ و من بیزارم مِمَّا تُجْرِمُونَ از آنچه شما گناه میکنید و نسبت
افترا بمن می نمائید وَاُوحِيَ و وحی کرده شد اِلَى نُوحٍ بسوی نوح هم اَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ آنکه ایمان نخواهد
آورد مِنْ قَوْمِكَ از گروه تو اِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ مگر آنکس که ایمان آورده فَلَا تَبْتَئِسْ پس اندوهناک
مباش بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و جهت تا علم دعوت از ایشان منقطع گشت
زمان نزول عذاب در رسید که ای نوح میان اجتهاد در بندد وَاصْنَعِ الْفُلْكَ و بساز کشتی را بِاَعْيُنِنَا
بنگاهداشت ما بتو یا با عین ملایکه که مدد کار تو در عمل تو اند وَوَحْيِنَا بوحی کردن ما بتو در ساختن آن ابن عباس رض
فرمود که نوح هم نمیدانست که کشتی چگونه سازد وحی آمد بوی که بسان جوف سینه مرغ وَلَا تُخَاطِبْنِي و خطاب
مکن با من فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا در باره آنانکه ستم کردند بهیچ درخواه از رفع عذاب از ایشان اِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ بدرستی

وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي

که ایشان غرق شدنی‌اند یعنی محکوم علیهم اند بغرق در خبر آمده است که نوح علیه السلام چوب کشتی بطلبید فرمان
در رسید تا درخت ساج بکاشت و در مدت بیست سال که درخت برسید مطلقا هیچ فرزند متولد نشد
تا اطفال قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت اباء کرده از قبول دعوت نوح علیه السلام ابا کردند پس نوح علیه السلام بساختن
کشتی اشتغال نمود وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ و بود که می ساخت کشتی را وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ و هرگاه که بگذشتندی بر وی مَلَأٌ
مِنْ قَوْمِهِ گروهی مهتران از قوم سَخِرُوا مِنْهُ افسوس کردندی بر وی که کشتی را در بیابان می ساخت
دور از آب و گفتندی کشتی می سازی آب کو و دیگر طعنه زدندی که باول نبی بودی و باخر نجار شدی
قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا نوح علیه السلام گفتی اگر سخریت میکنند با ما فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ پس افسوس خواهم کرد بر شما كَمَا تَسْخَرُونَ همچنانکه
شما افسوس میکنید فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ آنکس را که بیاید بدو عذاب
يُخْزِيهِ که او را رسوا کند در دنیا که آن غرق است و فرود آید بر وی وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی دایم در آخرت که آن
حرق است پس نوح علیه السلام کشتی بساخت در مدت دو سال طول او سیصد ذرع و گفته اند بقولی دویست
و عرض او پنجاه ذرع و بقولی ششصد و ارتفاع او سی ذرع و بقولی سی و سه و غیر از اینها نیز
گفته اند و آن را سه مرتبه ساخت و بقیر طلی کردانید و بحکم الهی زوج از هر نوع از انواع حیوانات
جمع کرد و طیور را در طبقه علیا و سباع و بهایم را در سفلی و آدمیان را با اطعمه و اغذیه در وسطی
جای معین بود و اسباب اتمام این مهام مشغول بود حَتَّى إِذَا جَاءَ تا وقتی که آمد أَمْرُنَا تا عذاب یا
امر ما بعذاب وَفَارَ التَّنُّورُ و بجوشید آب از تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا در آن نان پختی و میراث
بنوح علیه السلام رسیده بود و نشانه عذاب آنکه آب از آن تنورها برجوشید چون امارت عذاب پدید آمد
قُلْنَا احْمِلْ گفتیم نوح علیه السلام را که بردار فِيهَا در آن کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ از هر دو جفت از حیوانات
ده یعنی از آنها که جفت باشند اثنین دو تا نر و ماده و حفص تنوین کل میخواند یعنی از هر نوع
حیوان دو جفت وَأَهْلَكَ و کسان خود را نیز بکشتی در آر إِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آنکه پیشی گرفته است
عَلَيْهِ الْقَوْلُ بر وی قول ما یعنی حکم بهلاک وی و مراد کنعان است و واعله که پسر و زن نوح بودند علیه السلام وَمَنْ آمَنَ
و برآورد در کشتی هر کس را نیز که ایمان آورده وَمَا آمَنَ و ایمان نیاورده بودند و موافقت نکرده اند
مَعَهُ با نوح علیه السلام إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی از مردمان که زوجه مسلمه او بود و سه پسر حام و سام و یافث و زنان
ایشان و هفتاد و دو زن و مرد غیر ایشان که مجموع هفتاد و نه تن بودند با نوح علیه السلام هشتاد تن پس نوح
ایشان را نزدیک کشتی آورد و سرپوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی پوشید و از زمین آب عذاب
جوشیدن گرفت و از آسمان آب بلا فرود آمدن آغاز کرد وَقَالَ گفت حضرت علیه السلام با قوم خود ارْكَبُوا فِيهَا
بِسْمِ اللَّهِ ای گروه سوار شوید در کشتی در حالتی که گوئید [illegible] یعنی نام خدای تعالی برید
مَجْرَاهَا در وقت راندن کشتی وَمُرْسَاهَا و هنگام باز داشتن آن گفته اند بنام خداست رفتن و استادن

وَيَحِلُّ عَلَيْهِ

اوصم در خبر آمده چون خواستندی که کشتی برود بسم الله گفتندی روان شدی وچون خواستندی
که ساکن شود بسم الله گفتندی باز ایستادی پس نوح عم ایشان را بدین نوع تسمیه داد وگفت إِنَّ رَبِّي
بدرستیکه پروردگار من لَغَفُورٌ آمرزنده مؤمنان رَحِيمٌ مهربانست بریشان که از طوفان نجات دهد
وَهِيَ کشتی تَجْرِي بِهِمْ می برد ایشانرا فِي مَوْجٍ در میان موجها که از عظمت بود كَالْجِبَالِ مانند کوهها
وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وندا کرد نوح عم پسر خود کنعانرا وگویند نام او سام بود وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ وحال آنکه او بود بر کنار
از کشتی وبر روی او میل داشت پس او روی شفقت گفت يَا بُنَيَّ ارْكَبْ ای پسرک من سوار شو در کشتی
مَعَنَا با ما تا ایمن باشی وَلَا تَكُنْ وباش مَعَ الْكَافِرِينَ با ناگرویدگان که غرق کردی آن پسر منافق بود با پدر
اظهار اسلام کردی وبا کافران درکیش ایشان متفق بودی قَالَ گفت در جواب پدر سَآوِي زود باشد
که باز گردم وپناه برم إِلَى جَبَلٍ بسوی کوهی که از غایت رفعت يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ نگاه دارد مرا از غرق شدن در آب
قَالَ گفت نوح عم لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ نگاه دارنده نیست امروز که منع کند وباز دارد چیزی مِنْ أَمْرِ اللَّهِ از عذاب
خدای إِلَّا مَنْ رَحِمَ مگر کسی که بی بخشد یعنی خدای وگویند عاصم بمعنی معصوم است یعنی فاعل بنام
مفعولست چون ماء دافق وعیشة راضیة یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسی که خدای برو ببخشد
ودر اثناء این مکالمه میان پدر وپسر موج طوفان اشتداد یافت وَحَالَ حایل شد بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ
میان پدر وپسر موج طوفان فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ پس گشت از جمله غرق شدگان القصه نوح عم از کوفه یا از هند یا از جای
دیگر که او موضعیست بجزیره درکشتی نشست در دهم ماه رجب وکشتی بتمام روی زمین بگشت وچون
واقعه طوفان بنهایت انجامید وکفار غرق شدند امر الهی در رسید وَقِيلَ وگفته شد یعنی حق سبحانه وتعالی
گفت يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ ای زمین فرو بر آب خود را که بیرون داده وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وای آسمان باز گیر آبی را
که فرو گذاشته وَغِيضَ الْمَاءُ وکم کرده شد آب بروی زمین وَقُضِيَ الْأَمْرُ وگذارده شد کاری که حکم حق بدان متعلق
بود از هلاک اشرار ونجات ابرار وَاسْتَوَتْ وقرار گرفت کشتی عَلَى الْجُودِيِّ بر کوه جودی از موصل تا شام روز
عاشوراء از محرم ومدت طوفان شش ماه تمام بود وَقِيلَ وگفته شد بُعْدًا دوری وهلاکت باد لِلْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ مرقوم ستمکاران یعنی کافران را وچون نوح عم با قوم از کشتی بیرون آمد آن روز را بجهت شکر آن
روزه داشت وصوم عاشورا سنت شد واین دو آیت فصاحت ونهایت بلاغت است ودر مفتاح
وکشاف ودلایل الاعجاز واسرار البلاغة وغیر آن در وجوه فصاحت وبلاغت آن سخن گفته اند ودر بیان
نظم غریب واسلوب عجیب نکتهای در ایراد هر کلمه وحسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده وچون درین
ترجمه مساحت بیان وسخن وسعت ایراد آن ندارد حواله برد قایق آن مجال بمطالعه این محل از جواهر
التفسیر رود ومن الله التوفیق بغوص البحر من طلب اللآلی مصرع که هر طالب روی بسوی دریا کند وَنَادَى نُوحٌ
وبخواند نوح عم رَبَّهُ پروردگار خود را فَقَالَ پس گفت نوح رَبِّ ای آفریدگار من إِنَّ ابْنِي بدرستیکه پسر

نشستن نوح عم در کشتی

کنعان از اهل تو بوده و تو وعده بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد وان وعدک الحق و بدرستی
که وعدهٔ تو راست است وانت احکم الحاکمین و تو حکم کنندهٔ ترین حکم کنندگانی حکمت درین جهت امام ترمذی
قدس سره در تاویلات آورده که نوح علیه السلام ازان کوی پسر خبر داشت که اگر داشتی این سوال نکردی زیرا که حق تعالی
فرموده بود که ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا و چون این سوال فرمود قال گفت خدای ینوح انه ای نوح
بدرستی که پسر تو لیس من اهلک نیست از اهل دین تو انه عمل بدرستی که او خداوند عملیست غیر صالح
نه نیک و نه شایسته فلا تسئلن پس مپرس از من ما لیس لک انچه نیست ترا به علم بآن چیز دانستن یعنی
چیزی که پرسیدن آن را ندانی مپرس یا چیزی که ترا بآن علم نیست چون کو مپرس تعالی از سوال کرد انی
اعظک بدرستی که من پند میدهم ترا و منع میکنم ان تکون از آنکه شما باشی من الجاهلین از نادانان
قال رب پس آنگه بر جای گفت نوح علیه السلام ای پروردگار من انی اعوذ بک بدرستی که من پناه میگیرم بتو بعد از این
ان اسئلک از آنکه بپرسم از تو ما لیس لی انچه نباشد مرا به علم بآن چیز دانائی یعنی بجواز سوال از آن
والا تغفر لی و اگر نیامرزی مرا و ترحمنی و نبخشای بر من اکن من الخاسرین باشم از زیانکاران قیل ینوح
گفته شد ای نوح اهبط فرود آی از کشتی بسلام بسلامتی حاصل از حضرت ما یا به سلام و تحیت از
ما بر تو وبرکات و زیادت نعمت علیک بر تو یعنی در نسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان
بتو قول آنست که اهل کشتی غیر نوح علیه السلام و سه پسر او را عقب نماند و تمام نسب اهل عالم بدین سه کس
منتهی شود سام پدر عرب و یافث پدر ترک و حام پدر هنود وعلی امم از امتها که با تو اند یا از امتها که
ناشی و سلام و برکت بر گروهی چند ممن معک شوند از جمعی که با تو اند یعنی مؤمنان وامم و از انها
که با تو اند امتی چند یعنی ناشی خواهند سنمتعهم زود باشد که برخوردار گردانیم ایشان را در دنیا
بفراخی عیش و سعت رزق ثم یمسهم منا پس برسد ایشان را عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت مراد کفارند
در مبسوط قرطبی رحمه الله نقل میکند که هیچ مؤمنه و مؤمن نباشد از آن روز تا روز قیامت الا که داخل است
درین سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا که داخل دارد درین تمتع و عذاب تلک آن قصه مذکور شد من
انباء الغیب از خبرهای غیب است که تا بواسطهٔ جبرئیل علیه السلام وحی کرده ایم نوحیها الیک وحی کردیم آن را بسوی
تو که محمدی صلی الله علیه وسلم ما کنت تعلمها نبودی که بدانی آن را انت و قومک نه تو و نه قوم تو که قریش اند من قبل هذا پیش از این
وقت فاصبر پس شکیبائی کن بر ایذاء قوم و مشقت بر تبلیغ همچنانکه نوح علیه السلام صبر کرد ان العاقبة
بدرستی که عاقبت نیکو للمتقین مر پرهیزکاران راست در دنیا بظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات اعلی پیر طریقت
قدس سره فرموده که صبر کلید بستگیهای و شکیبائی علاج خستگیهای است هر که شکیبائی و کار صبران
هر دو در پیش است نظم صبر است کلید گنج مقصود بی صبر در مراد نگشود گر گنج مراد یابی وان پای
بر افتی از شتافتن والی عاد و فرستادیم بقوم عاد اخاهم هودا برادر ایشان هود را که از خرف جهت

نیست

١٧٧ الحزب والثلثون

تسبها است چنانچه در سوره اعراف گذشت قال گفت هود عم یا قوم ای گروه من اعبدوا الله بپرستید خدای را
بیگانه یکتا ما لکم من اله نیست شما را معبودی غیره بجز او و شما او را شریک اشیا میکنید ان انتم
نیستید الا مفترون مگر افترا کنندگان بر خدای باتخاذ شرکا یا قوم ای قوم من لا اسئلکم نمیخواهم شما را علیه
بتبلیغ احکام رسالت اجرا مزدی و مقرر است که مجموع رسل قوم خود را از بی طمعی خود خبر داده اند جهت
ازالت تهمت و خلوص نصیحت چه دعوت وقتی نتیجه دهد و موعظه آن زمان فایده دهد که بطالب ناصح آلوده
نباشد تهمت طمع بدو چه نتیجه حکمت پیشوای طمع بگسل و همه دانی بگوی لا جرم پیغامبران مزد نبوت از قوم
نخواهند چنانچه هود عم فرمود ان اجری نیست مزد من الا علی الذی مگر بر آنکس که بحض قدرت فطرنی بیافرید
مرا افلا تعقلون یا فهم نمیکنند و عقل خود را کار نمیفرمایند تا محق را از مبطل و حق را از باطل تمیز کنید
آورده اند که عادیان دعوت هود عم را قبول نکردند حق سبحانه بشامت آن سه سال باران از ایشان باز گرفت
و زنان را عاقر و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب زراعات بودند و دشمنان بسیار داشتند برای
زراعت و برای دفع اعادی با ولاد محتاج شدند هود علیه السلام فرمود و یا قوم استغفروا وای گروه من استغفار
کنید و آمرزش و امان طلبید ربکم از پروردگار شما ثم توبوا الیه پس باز گردید بدو از عبادت
غیراو یرسل السماء تا بفرستد از آسمان علیکم بر زروعات شما را و او باران پیوسته و یزدکم و بیفزاید
باری کند قوة الی قوتکم قوتی با قوت شما یعنی فرزندان دهد شما را تا بمدد ایشان بر دفع اعادی نادر شوید
پس سخن من بشنوید و لا تتولوا و بر مگردید از من و اعراض منمایید از پیغام الهی مجرمین در حالتی که مرتکب شوید
بر گناهان قالوا گفتند با هود یا هود ما جئتنا ببینة ای هود علیه السلام نیاوردی با حجتی که دلالت کند بر صحت
دعوی تو و حال آنکه هود عم معجزات بدیشان نموده بود لیکن ایشان در حساب نیاورده و انکار نموده گفتند
و ما نحن و نیستیم ما بتارکی آلهتنا عن قولک و ترک کننده گان عبادت خدایان خود را از سخن تو که گوئی
یک خدای را بپرستید و نیستیم ما ترا بمؤمنین از گروندگان بیکی یم ما در رسالت تو ان نقول مگر آنکه میگوییم
الا اعتریک بعض آلهتنا بسوء برسانید بتو بعضی از خدایان ما بسوء بجنی و گزندی و جلتی و گویند مراد چنون است عادیان
گفتند که چون تو دشنام میدهی خدایان ما را ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنان گویی نه بطریق
عقل است میشود قال گفت هود عم انی بدرستی که من اشهد الله گواه میسازم خدای را واشهدوا و شما
نیز گواه باشید انی بری بدرستی که من بیزارم مما تشرکون از آنچه شما انباز میگیرید من دونه بیرون خدای
یعنی بتان فکیدونی پس اجتماع کنید بر کید بر نسبت من جمیعا همه شما یعنی شما و خدایان در هلاک
من اتفاق نمایند ثم لا تنظرون پس مرا مهلت ندهید و هر چه خواهید در قصد من بکنید که من باک ندارم
و بحمایت عصمت الهی از مضرت شما نه اندیشم و این از جمله معجزات هود بود علیه السلام که تنها تنها
در مواجهت جمع کثیر جباران و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت و فوق که بخون او تشنه بودند

این هم مبالغه بود که جمع شوید و اتفاق نموده بی مهلت در هلاک من سعی نمایند و ایشان با وجود شدت
و قهر او و اختیار از رسانیدن اندک مضرتی بر و عاجز شدند و نیز ما قبل نظم تو ختلان اشوا کی جمله جهان
در باست بجدا کر سری موی قدرت ترکرده وجوب و جلی بنینا و علیه السلام بکرم الهی وثوق تمام داشت
گفت انی توکلت بدرستی که من توکل کردم علی الله بر خدای ربی و ربکم پروردگار من و پروردگار شما است و هم خدا
بوی باز گذاشتم ما من دابة هیچ جنبنده نیست الا هو آخذ مگر خدای فرا گیرنده است بناصیتها بموی
پیشانی او یعنی مالک است و قادر و غالب و اخذ بنواصی تمثیل مالکیت و قدرت و تصرف است
ان ربی بدرستی که آفریدگار من علی صراط مستقیم بر طریق حق و عدل است تا هر که بر و توکل کند او را ضایع نکرده اند
و در بحر الحقایق فرموده که صراط مستقیم آنست که منتهی بحق باشد نه بغیر او کما قال و ان الی ربک المنتهی
و در نقد النصوص قدس سره شوند مذکور است و در باب احدیت افعال و بیان تاثیرات و مؤثرات که ذات
متعالیه که فی الحقیقه مصدر جمیع افعال و مؤثر در تمام منفعلات بحکم ترتیب مویکی را بحسب لنافیش
حضرت خودی کشاید آنست سر اخذ بی ان ربی علی صراط مستقیم کشو کشا بت بکند کانا الیه دارین
مقول است قول قایل نظم چون همه راه اوست از چپ و راست تو بعمره که بروی او راست چون از و
بود ابتدای همه هم بدو باشد انتهای همه فان تولوا پس اگر برگردید از من و اعراض کنید یعنی بر اعراض
ثابت باشید فقد ابلغتکم پس بدرستی که رسانیده ام بشما ما ارسلت به آن چیزی که فرستاده شده بودم بآن الیکم
بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم و چون شما قبول نمی کنید حق بجهت هلاک شما
و یستخلف و جای نشین شما کند ربی آفریدگار من قوما غیرکم گروهی را غیر شما و لا تضرونه شیئا و زیان
نتوانید رسانید حق را چیزی با عراض از من و بار قبول دعوت ان ربی بدرستی که پروردگار من علی کل شیء بر همه
چیزها حفیظ نگهبان است یعنی افعال و اقوال و احوال همه را نگاه میدارد و مجازات آنها ازو ثابت میشود
چون کفار قوم هود بدین سخنان متنبه نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت و لما جاء امرنا
و آن هنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان نجینا هودا نجات دادیم هود را و الذین آمنوا و کسانی را که گرویده
بودند معه با او و ایشان چهار هزار مرد بودند که هود را با هود برهانیدیم برحمة منا به بخشش و بخشایش
از ما یعنی نجات بفضل ما بود نه بعمل ایشان و نجیناهم و برهانیدیم ایشان را من عذاب غلیظ از عذاب درشت
و آن سموم دوزخ بود که به سوراخ ایشان در آمدی داد و بار بیرون شدی اعضاء ایشان را پاره پاره می ساخت
و تلک عاد و آن عاد است یعنی آن اثرها که در دیار احقاف می بینید از قبیله عاد است جحدوا انکار کرده
و کافر شدند بآیات ربهم بآیتهای پروردگار خود و عصوا رسله و عاصی شدند در فرستادگان او و عصیان
یک پیغمبر مستلزم عصیان همه پیغمبرانست و اتبعوا و پیروی کردند امر کل جبار فرمان هر سرکش عنید ستیزه
کار را یعنی جباری شدند در کسی که ایشان را بخود دعوت میکرد و مطیع گشتند انان که ایشان را بکفر و ضلالت

می خواند

می‌خوانند وَأُتْبِعُوا و ازپی درآورده شدند فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین سرای لعنت را که بعد و هلاکت است لَعْنَةً
و در روز قیامت لعنت نیز در پی ایشانست وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بدانید که قوم عاد أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ نگرویدند به
پروردگار خود أَلَا بُعْدًا بدانید که دوری است لِعَادٍ مر عاد را یعنی از رحمت دور باشند و بعضی گفته‌اند دوری
باد مر عاد را یعنی هلاکت و دعاء هلاک بر ایشان دلیل استحقاق عذاب و عقابست قَوْمِ هُودٍ
عطف بیان عاد است یعنی این دعاء که هلاک شدند عاد ارم که ایشان را عاد اولی گویند چه ایشان
با قوم ثمود هلاک شدند وَإِلَىٰ ثَمُودَ و فرستادیم بسوی قبیله ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان صالح را که
خوب نبی است قَالَ گفت صالح عم يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای قوم بپرستید و بیگانه دانید او را مَا لَكُم
نیست شما را مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ معبودی بجز خدای که هُوَ أَنشَأَكُم او بیافرید شما را مِّنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی
آدم را عم که شما را پدر است و مولد نطفه‌ها که نسل او زان آفریده می‌شود یعنی از خاک پیدا کرد وَاسْتَعْمَرَكُمْ
و زندگانی و بقاء داد شما را فِيهَا در زمین در مدارک مذکور است که سال عمر هر یک از قوم ثمود از سیصد
تا هزار بوده تا شما را قدرت داد بعمارت زمین تا زمان ... ساختید و در حمرانها روزی ... را
اشتغال نمودید فَاسْتَغْفِرُوهُ پس آمرزش خواهید از و یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس
بوی رجوع کنید به پرستش او از عبادت غیر او إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من قَرِيبٌ نزدیک است باهل
داران برحمت مُّجِيبٌ اجابت کننده او را عبادت بفضل و منت قَالُوا يَا صَالِحُ گفتند قوم که ای صالح
قَدْ كُنتَ بدرستی که بودی فِينَا در میان ما مَرْجُوًّا امیدوار یعنی نشانه شده و درچنین حال تو بودیم
قَبْلَ هَٰذَا پیش ازین که دعوت نبوت کنی و می‌خواستیم که ترا ملک با ستناء خود سازیم یا امید داشتیم
که برین ما سید بین شوی حالا بدین سخن که تو میگوئی امید از تو بریده‌ایم أَتَنْهَانَا آیا ما را نهی میکنی
أَن نَّعْبُدَ از آنکه می‌پرستیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنرا که بودند پدران ما که می‌پرستیدند وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ
و بتحقیق که ما در شکیم مِّمَّا تَدْعُونَا از آنچه تو می‌خوانی ما را إِلَيْهِ بسوی آن از توحید و ترک عبادت اصنام
مُرِيبٍ شکی در تهمت افکننده یعنی گمانی که نفس را مضطرب می‌سازد و دل را آرام نمی‌دهد و عقل را
شوریده میگرداند قَالَ يَا قَوْمِ گفت صالح عم که ای گروه من أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا و وصف کنید که من إِن كُنتُ
اگر باشم عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر حجت روشن مِّن رَّبِّي از پروردگار خود وَآتَانِي مِنْهُ داده باشد مرا از نزدیک خود رَحْمَةً
پیغمبری فَمَن يَنصُرُنِي پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ عَصَيْتُهُ اگر نافرمانی
کنم او را در تبلیغ رسالت پس شما را بخدای میخوانم و بدین خود دعوت میکنم و باز مجادله مینمائید
فَمَا تَزِيدُونَنِي پس شما نمی‌افزائید مرا غَيْرَ تَخْسِيرٍ جز بزیانکاری نسبت دادن یعنی گردن نسبت شما را آورده‌اند
که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند و چنانچه در سوره اعراف سمت ترقیم یافت بر مهای
وی از سنگ ناقه بیرون آمد صالح عم بر ایشان حجت گرفت و در باب ناقه وصیت آغاز کرد وَيَا قَوْمِ و گفت

اي قوم هذه ناقة الله اين ناقه است كه خداي تعالى خلقت كرده لكم براي شما آية در حالتي كه نشانه است
بر قدرت فذروها پس بگذاريد او را تأكل تا بخورد و بچرد في ارض الله در زمين خداي يعني روزي او
بر شما نيست و نفع او بر شما است ولا تمسوها بسوء و مرسانيد بوي رنج و آزاري كه اگر بدي قصد او كنيد فيأ
خذكم پس بگيرد شما را عذاب قريب عذابي نزديك يعني متعاقب آزار او و عقب آن كنيد و مهلت نيابيد
فعقروها پس پي كردند ناقه را و تفصيل آن در سوره قمر بيايد و بعد از عقر ناقه بچه بالاي كوهي بر آمد
بانگ كرد و صالح پيغمبر در ميان قوم نبود چون بيامد و حال با وي تقرير كردند فقال تمتعوا پس گفت شما
برزيد و بر خوريد از حيوة في داركم در سراي خود ثلثة ايام سه روز كه چهارشنبه و پنجشنبه
و آدينه است و روز شنبه عذاب بشما فرود آيد ذلك وعد اين وعده است غير مكذوب نه دروغ آورده
اند كه روز چهارشنبه روي ايشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و روز آدينه سياه گرديد و شنبه
عذاب نازل شد فلما جاء امرنا پس هنگامي كه آمد امر ما فرمان بعذاب ايشان نجينا صالحا نجات داديم صالح را
والذين آمنوا معه و آنكه با وي بوده اند ايمان آورده برحمة منا بفضل و بخشش از نزديك ما نه بعمل ايشان
يعني بمحض فضل و رحمت صالح و قوم ايشان را از بلا برهانيديم و من خزي يومئذ و از رسوائي آن روز و ليكن
شايد كه مراد قيامت باشد ان ربك بتحقيق پروردگار تو هو القوي اوست توانا بر نجات مؤمنان
العزيز غالب بر دشمنان بهلاك ايشان واخذ الذين ظلموا و فرو گرفت آنان را كه ستم كردند بر خود بكفر
الصيحة فرياد عظيم مراد صيحه جبرئيل است عم در زاد المسير آورده كه در آن سه روز كه وعده حيات در
در خانهاي خود ساكن شده قرار گرفته بودند و منتظر عذاب مي بودند چون روز چهارم آفتاب سر برزد
و عذاب نيامد از منازل بيرون آمده يكديگر را مي خواندند كه ناگاه جبرئيل عم بصورت اصلي خود پاي
بر زمين و سر بر آسمان و پرهاي خود نشر كرده از مشرق تا مغرب با پرهاي وي زرد و بالها سبز و دندانها
سفيد و براق سفيد پيشاني با جلاء و نوراني در رخسار او آويخته و موي سرش سرخ برنگ مرجان
ظاهر شد و از رفق را بپوشانيد و ثمود از خيال را مشاهده كرده روي بمساكن خود نهاده بودند در آمد تجبير كرد
نعره زد كه مرتوا عليكم لعنة الله يكبار همه مردند و زلزله در خانهاي ايشان افتاده سقفها بر ايشان
فرود آمد فاصبحوا پس گشتند في ديارهم در سراهاي خود جاثمين مردگان بر زمين خسپيده كان لم
يغنوا فيها گوييا كه هرگز نبودند در سراي ها در وسيط آورده كه خداي برآن صيحه هلاك كرد آنها را كه از قوم
ثمود بودند در مشارق و مغارب و حوله و جبال يكمرد كه او را غالب غار گفتندي از حضرت رسالت
صلعم پرسيدند كه اين ابو رغال كيست حضرت فرمود كه پدر قبيله ثقيف الا ان ثمود بدانيد بدرستي كه ثمود
كفروا ربهم انكار كردند پروردگار خود را الا بعدا بدانيد كه دوري است از رحمت لثمود ثمود را ولقد
جاءت و هر آينه بتحقيق آمدند رسلنا فرستادگان ما از ملائكه يازده يا دوازده يا هفت يا هشت بودند

فی بیان بشارت ابراهیم

بر سبیل مهمانی کوین سه فرشته یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بصورت جوانان ساده روی صاحب
جمال آمدند ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا و علیه بالبشری بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط عم
در حقایق مذکور است که آن بشارت بود بدوام خلت صاحب کشف الاسرار فرموده که چون او را خلیل را
بنواخت که واتخذ الله ابراهیم خلیلا در آخر بدوام خلت بشارت دادن قطعیت این ساخت و هم در
حقایق آورده که آن مژده بود بظهور حضرت سید انبیاء از صلب وی و باآنکه او خاتم پیغمبران و صاحب
لوای حمد است و هم بشارت در مقابله این توانند بود که پسری این چنین پسری باشد نظم خوش وقت
آن پدر که چنین باشدش پسر شاد باش ای اختر که چنین بود گهر ای آنکه نور کرم و ثنا زهره زین
صلوا علیه ما طلع الشمس و القمر و در مواهب آورده که جبرئیل عم آمده بود و اسرافیل عم بشارت داد ابراهیم را
و میکائیل عم بمحافظت لوط عم بر اهل وی و اخراج ایمان از مؤتفکات القصه چون نزدیک خلیل آمدند
قالوا سلاما گفتند سلام میکنیم بر تو سلامی کردنی قال سلام گفت ابراهیم که جواب من سلامت بر شما ابراهیم
عم ندانست که فرشتگانند ایشان را در مهمانخانه نشانید فما لبث پس درنگ نکرد ان جاء با انکه
آورد بعجل حنیذ گوساله بریان کرده و سنگ گرم بی خوان بگسترد و صلای در داد ایشان دست بطعام
دراز نکردند فلما رای پس چون دید ابراهیم عم ایدیهم لا تصل الیه دستهای ایشان را که بطعام نکرهم
منکر شد بدان گوساله یعنی دست بطعام نمیکشند و اوجس انکار کرد ایشان را یعنی منکر شمرد منهم خیفة و در دل
آورد ... ایشان ترسی چه در آن زمان هرکه قصد کسی داشتی از طعام تناول ننمودی و چون
ایشان از طعام او نخوردند نترسید که در خاطر باشد و مضرتی رسانند چون فرشتگان احساس خوف
نمودند از وی قالوا گفتند ای ابراهیم لا تخف مترس انا ارسلنا بدرستی که فرستاده شدیم
الی قوم لوط بسوی قوم لوط عم تا ایشان را عذاب کنیم و زن ابراهیم عم ساره بنت هاران وامراته قائمة
استاده بود در پس پرده سخن ملائکه استماع مینمود یا برای خدمت بر سر مهمانان استادگی داشت و سایه
عمر یافته بود و پیر گشته و از کسی روی بنمیپوشید میهمه سخن فرشتگان شنید فضحکت پس بخندید
از بهجت و فرح و سرور و فتح او بجهت زوال خوف ابراهیم عم بود یا برای هلاک اهل فساد و گویند
خنده او از تعجب بود که میکرد از غفلت قوم لوط عم با وجود قرب عذاب بدیشان ابن حجر رحمه الله در شرح
بخاری در کتاب خود فتح الباری در باب حیض از قول ابن عباس رض روایت کرده که معنی اینه الاینه
قائمة فضحکت الابتدای حاضت پس ضحک بمعنی حیض آمده و دلیل است بر معنی تدلیل اینه بقول
فبشرناها باسحق یا تعجب بودن از تمثل ملک بصورت بشر یا شگفت میماند از خوف ابراهیم عم از سه تن
با وجود بسیاری حشم و خدم خود بر و تقدیر چون سال بخندید فبشرناها پس بشارت دادیم ما او را
بزبان ملایکه باسحاق بوجود فرزند اسحاق نام ومن وراء اسحاق و از پس اسحاق یعقوب بخصوص

بشارت بساره جهت آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشتر است و دیگر آنکه ابراهیم ع را هاجر پسری
داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود و پس چون مژده فرزند شنید قالت یا ویلتی گفت یا ویلتا
یا عجبا ءألد آیا من بزایم وانا عجوز و حال آنکه من زنی پیرم و در آن وقت نود و نه سال از عمر وی گذشته
بود وهذا بعلی و این شوهر من شیخا در حالتی که پیر است صد و بیست سال یا صد و دوازده ساله
ان هذا بدرستی که این خبر که میگویند لشیء عجیب چیزی عجیبست استعجاب وی از راه عادت بود نه
از روی قدرت قالوا گفتند فرشتگان مر ساره را أتعجبین آیا شگفت میداری من امر الله از کار خدای
هیچ عجب نیست که از صلب پیر و رحم عقیم علت از میان دو پیر فرزند بیرون آورد پس قدرتی که بر
کمال بود کی چیزها از او محال بود رحمت الله رحمت خدای وبرکاته و برکتها یعنی زیادتی خیرات او
علیکم اهل البیت بر شما ای اهل بیت محققان بر آنند که از برکات الهی آن بود که اسباط جمیع انبیاء
بنی اسرائیل از ابراهیم خلیل الله ع و از ساره رض پیدا شدند انه بدرستی که خدای حمید مجید
بزرگوار است بلطفها کرم فلما ذهب پس آن وقت که رفت عن ابراهیم الروع از ابراهیم ع ترس و هراسی که داشت
وجاءته البشری و آمد بوی بشارت یجادلنا مر استاد فجادله کرد با فرشتگان ما فی قوم لوط
در شان قوم لوط ع آورده اند که ملایکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را که در وی صد مؤمن باشد
گفتند که نی و اگر پنجاه باشد گفتند نی هلاک نکنیم همچنین ده ده کم میکرد تا به یک رسید پس
بر پنج ملایکه گفتند که در دهی که یک مؤمن باشد ما را هلاک ایشان نه فرمان نیست ابراهیم ع فرمود
ان فیها لوطا لوط و بنات وی در آنجا اند و فرمودند که ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان
ایشان ان ابراهیم بدرستی که ابراهیم لحلیم و بردبار بود تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران اواه
آه زننده و تاسف خورنده بر آدمیان منیب رجوع کننده بحضرت عزت و ذکر این صفتها دلالت
دارد و بر آنکه حامل بر مجادله ابراهیم با ملایکه رقت قلب و فرط ترحم او بود و امید داشت که عذاب آن
قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند ملایکه گفتند یا ابراهیم اعرض ای ابراهیم روی بگردان و درگذر
عن هذا از این جدال انه قد جاء بدرستی که آمده است امر ربک فرمان آفریدگار تو بعذاب ایشان
وانهم آتیهم و بدرستی که ایشان آید بدیشان عذاب غیر مردود عذاب بازنا گردانیده بجدال و دعای پس ملایکه
ابراهیم ع را وداع کردند روی بمؤتفکات نهادند و آن چهار شهرستان بودند و در هر یک صد هزار
مرد شمشیر زن و چون نزدیک بدان قوم رسیدند که لوط ع در آنجا بود بجانب کشت که وی در زمین کار میکرد
و پیش وی رفتند و سلام کردند ولما جاءت رسلنا و آن هنگام که آمدند فرشتگان لوطا بسوی لوط ع
سیء بهم اندوهگین شد بدیشان وضاق بهم ذرعا و تنگدل شد بجهت ایشان از کراهت مهمانداری بلکه
بسبب آنکه ایشان را دید بها رویها خوش و صورتها دلکش که از بدی و بی باکی قوم اندیشید وقال و گفت

هذا يوم عصيب این روز سخت است بر من آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود که تا لوط علیه السلام چهار بار بر بدی قوم خود
گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید لوط علیه السلام که مهمانان را دید گفت بشما رسیده است قصه این شهر و کار
ایشان گفتند چیست کار ایشان لوط علیه السلام را شرم آمد گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم این قوم اند
جبرئیل علیه السلام میکائیل علیه السلام اشارت فرمود که اینک یک اشارت شد پس لوط علیه السلام با ایشان روی بشهر نهاد و چون
بدروازه شهر رسید همان سخن را تکرار فرمود و چون بشهر درآمد دیگر بار اعادت نمود و چون بخانه رسید
دیگر باره اذکر کرد تا شهادت اربعه وجود گرفت بعضی مردم مهمانان لوط علیه السلام را دیدند و خبر بدیگران
رسید با زن لوط که بر قوم را خبر کرد روی بدر خانه لوط علیه السلام نهادند وجاءه قومه و آمدند بوی لوط علیه السلام
قوم او يهرعون اليه بشتاب در آیند بسوی او ومن قبل و پیش از نبوت نیز كانوا يعملون
السيئات بودند که عملهای بد میکردند از لواطت و کبوتر بازی و صفیر زدن در مجلس و برای استهزاء
نشستن بر سر راهها چون قوم بدرخانه لوط علیه السلام آمدند و طلب مهمانان کردند قال يا قوم گفت ای گروه
هؤلاء بناتي اینک دختران من ایشان را بخواهید هن ایشان اطهر لكم پاکیزه ترند مر شما را تزویج
بایشان بشرط ایمان بود یا در شریعت وی تزویج مؤمنان بکفار درست بوده است گویند حضرت لوط علیه السلام
از فرط شفقت و رحمت وکرم و حجل دختران را فدای مهمانان کرد و گفته اند مراد به بنات نساء ایشان
بود چه هر نبی پدر امت خود است از جهت تربیت و رحمت یعنی زنان بخواهید که شما را حلال اند فاتقوا
الله پس بترسید از خدای بزرگ فواحش ولا تخزون و مرا رسوا مکنید في ضيفي در شان مهمانان من أليس
منكم آیا نیست از شما رجل رشيد مرد راه یافته که شما را پند دهد و از عملهای بد باز دارد وقالوا لقد علمت
گفتند ای لوط علیه السلام بدرستی که تو میدانی ما لنا نیست ما را في بناتك در دختران تو من حق هیچ حاجتی
وانك لتعلم وبتحقیق تو میدانی ما نريد آنچه ما میخواهیم از ایشان فاحشه قال گفت لوط علیه السلام در جواب ایشان
لو ان لي بكم قوة کاشکی که مرا باشد قوتی بدفع شما یا اگر مرا قوتی باشد در نفس خود تا به شما را دفع کنم
او آوي یا پناه گیرم و باز گردم الى ركن ديگر سخت یعنی عشیرة و قبیله که بمدد ایشان منع شما
توانم کرد در احادیث صحاح وارد است که حضرت رسالت پناه صلعم فرموده که رحم الله اخي لوطا كان ياوي
الى ركن شديد یعنی بخدای پناه گرفت و حق سبحانه او را یاری داد چه ملجاء درماندگان درگاه او
بیت استانش که قبله گاه همه است ،، از همه آفاق پناه همه است ،، هر که دل در حمایتش بسته است
از غم هردو کون وا رسته است ،، آورده اند که لوط علیه السلام در خانه فرو بسته و از پس در با ایشان مجادله
مینمود ایشان دیوار را بشکافتن خواستند که درخانه در آیند لوط علیه السلام بغایت مضطرب و اندوهناک
شد چون ملائکه او را بدان اضطراب و خروش و جزع دیدند قالوا يا لوط گفتند ملائکه که ای لوط انا
رسل ربك بدرستی که ما فرستادگان پروردگار توایم و بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار

باایشان

که ایشان **لن یصلوا الیک** نمیرسند با ضرار وبلای تو یعنی ضرر ایشان بتو نمیرسد تو قدم از میان بیرون ونه بیرون ودیل
کنار پس جبرئیل عم پیش ایشان باز شد و پر خود را بر چهرهای ایشان مالید هم کور شدند وانخانه لوط عم بیرون نمی‌رفتند
میگفتند حذر کنید که مهمانان لوط ساحرانند پس جبرئیل عم فرمود **فاسر باهلک** پس ببر کسان خود را **بقطع من**
اللیل بپاره از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب **ولا یلتفت** وباید که التفات نکند وعقب پس ننگرد **منکم**
احد از شما یکی پس همه اهل خود را ببر **الا امراتک** مگر زن خود را که او کافره است **انه مصیبها** بدرستی
که رسنده است او را **ما اصابهم** انچه رسد بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد
لوط عم از غایت تنگدلی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل عم گفت **ان موعدهم الصبح**
بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط عم فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت جبرئیل عم گفت **الیس**
الصبح بقریب ایا نیست صبح قریب یعنی نزدیک است **فلما جاء امرنا** پس انوقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل
فرمودیم تا پر خود را از بر شهرهای ایشان در آورده برداشت تا بجای که اهل آسمان بانگ خروس واواز
سگ از ایشان شنودند پس حکم کردیم تا بیفکند وبا قدرت کامله **جعلنا عالیها** گردانیدیم زبر ایشان را شهرها
سافلها زیر او یعنی سرنگون ساختیم **وامطرنا علیها** وبارانیدیم بران شهرهای بعد از سرنگون شدن
حجارة من سجیل سنگها از گل سنگ سجیل معرب سنگ گل است وان گلی بود که باتش پخته باشند چون
اجر یا سجیل کوهی است در آسمان یا نام آسمان دنیاست یا سجین است نام جهنم باشد یعنی آن
سنگ باران از آسمان بود یا از دوزخ وان سنگها بود **منضود** برهم نهاده یا پی در پی **مسومة**
نشان کرده شده بخطوط سیاه وسفید چون جزع یا به بیاض وخمرة در زاد المسیر گوید که هر کرده شده
بود یعنی از ان سفید وبران نقطهای سیاه وبرخی سیاه وبران نقطهای سفید یا نام هر کسی که
بروباران میشد بران نوشته بود یا اماده کشته **عند ربک** در خزاین پروردگار تو برای عذاب ایشان
در تفسیر زاهدی اورده که سنگ کلان او برخی بود وخورد ومساوی سوی قولی انست که سنگ بر
جماعتی بارید از ان قوم که در دیار نبودند پس هر کجا از ایشان کسی بود سنگی مورد بنام وی بر سر
آمد وهلاک شد آورده اند که یکی از ایشان بحرم مکه در آمد وتا چهل روز آن سنگ که نام زد او بود
در هوا معلق بایستادی که او از حرم بیرون آید بر سروی افتاد وهلاک شد **وما هی** ونیست آن
سنگ عذاب **من الظالمین** از ظالمان ودرجه ایشان را استحقاق آن هست که بریشان سنگ
بارد بیت چو عالم از ستمگر تنگ دارد عجب نبود که بروی سنگ بارد سکان راسنگ دلخورد است
بنیان اگر ظالم نه بینی بر سر دار وگفته اند ضمیر هی بقری کتابت غیر مذکور یعنی وباقوم لوط
از ستمکاران مکه و در نیست در اثنای اسفار بران دیار بگذرند پس اولی انکه بنظر اعتبار دران
نگرند از عذاب وعقوبت ترسان شده حال خود را بایمان واحسان باصلاح اوردند **والی مدین**

وفرستادیم

و فرستادیم باولاد مدین یا باسکنان بلده مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان شعیب را قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ
گفت ای قوم من پرستید خدای را بیگانگی مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هیچ خدای بجز وی وَلَا تَنْقُصُوا
الْمِكْيَالَ و کم مکنید پیمانه را در پیمودن مکیلات وَالْمِيزَانَ و ترازو را در سنجیدن موزونات إِنِّي أَرَاكُمْ
بِخَيْرٍ بدرستی که من بینم شما را با توانگری و نعمت یعنی در مانده و محتاج نیستید که داعیه باشد شما را بخیانت
بلکه در نعم و توانگری بد رسم حق گذاری آنست که مردم را از مال خود بهره مند سازند نه آنکه از حق ایشان باز
گیرید وَإِنِّي و بدرستی که من أَخَافُ عَلَيْكُمْ می ترسم از شما بای خیانت کردارید عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ عذاب روزی که
در آید بتوصیف یوم با حاطت که صفت عذابست بجهت وقوع آنست در وی یعنی در آن روز عذاب گرد شما را
فرا گیرد که هیچکس راه رهای نیابد مراد عذاب قیامت است یا عذاب استیصال و چون نهی کرد از تنقیص کیل
و وزن امر میکند بالفاظ آن و این غایت مبالغه است وَيَا قَوْمِ ای گروه من أَوْفُوا الْمِكْيَالَ بدهید تمام بر پیمائید کیل را
به پیمانه وَالْمِيزَانَ و تمام بسنجید موزون را به ترازو بِالْقِسْطِ بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت
در کیل و وزن هم از زر آن چیزی را باز میگرفتند و اطراف درم و دینار را می بریدند و در آن باب
میگوید وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمان را أَشْيَاءَهُمْ چیزهای ایشان یعنی بهای چیزی مدهید باز راه
که از درم و دینار می برید وَلَا تَعْثَوْا و غایت تباهی مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین بلاد خود مُفْسِدِينَ
و در حالتی که تباهکاران باشید بَقِيَّتُ اللَّهِ آنچه خدای باقی میگذارد برای شما از حلال از ترک حرام
خَيْرٌ لَكُمْ خیر است شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید اگر هستید باور دارندگان مر قول را إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ و من نیستم بر شما نگاهبان که شما را از قبایح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم پیغام
رسانند و نصیحت کننده ام بر من رسانیدنست و بس بیت من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه
از سخنم پند گیر خواه ملال ٭ آورده اند که انبیاء علیهم السلام بر دو قسم بودند بعضی آنکه ایشان را
فرمان حرب بود چون موسی و داود علیهما السلام و بعضی آنکه ایشان را بحرب نبوده اند و شعیب ع م
از آنجمله بود که رخصت حرب نداشت و قوم هم روز موعظه میگفت و خود همه شب نماز میگذارد قَالُوا يَا شُعَيْبُ
گفتند قوم او که ای شعیب أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ آیا نمازهای تو فرماید ترا أَنْ نَتْرُكَ بحقیقت آنکه ما ترک کنیم
مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنچه پرستیدند پدران ما از بتان أَوْ أَنْ نَفْعَلَ یا دست برداریم آنچه میکنیم فِي أَمْوَالِنَا
و در مالهای خود مَا نَشَاءُ آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن یا باز گرفتن شی یا قطع اطراف دراهم
و دنانیر إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ بدرستی که تو بردباری الرَّشِيدُ و راه یافته بزعم خود یا این سخن از
روی تهکم میگفتند و مراد استدلال ازین وصفها بود یا بطریق استهزاء میگفتند که تو با آنکه بحلم
و رشد موسوم و موصوف چرا این سخنان میگوئی قَالَ يَا قَوْمِ گفت شعیب ع م که ای گروه من أَرَأَيْتُمْ چون
می بینید و چه میگوئید إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اگر باشم من بر بصیرت و حجتی مِنْ رَبِّي از پروردگار من وَرَزَقَنِي

ورو زی نیکو داده باشد مرا **منه** از نزد یک خود **رزقا حسنا** روزیی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال حلالی
بحسن و تطفیف یا مراد دولت کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد و سعادات روحانی و جسمانی عطا فرموده
زود باشد که من در وی صیانت کنم **وما ارید ان اخالفکم** و نمی خواهم که من مخالفت کنم شما را **الی ما انهیکم عنه**
بسوی آن چیزی که شما را بآن نهی میکنم یعنی شما را از چیزی منع نمیکنم مرتکب آن شوم بلکه از همه شما
باز میدارم خود بنز باز می ایم **ان ارید** نمیخواهم **الا الاصلاح** مگر بصلاح آوردن کارها شما **ما استطعت** مادام
که توانم **وما توفیقی** و نیست توفیق من در اصلاح امور یا رسیدن بمنزل صواب و صلاح **الا بالله** مگر بهدایت
و معونت خدای **علیه توکلت** و بروی توکل میکنم که قادر است بر همه چیز و غیر او عاجز اند **والیه انیب**
و بسوی او باز میگردم در همه. بنیت میکنم **ویقوم** ای گروه من **لا یجرمنکم** شما را بران ندارد **شقاقی** دشمنی
و ستیزه کاری من **ان یصیبکم** اگر برسد شما را سبحتی **مثل ما اصاب** مانند آنکه برسید **قوم نوح** گروه نوح را
از طوفان **او قوم هود** یا قوم هود را از باد صرصر **او قوم صلح** یا گروه صالح را از رجفه **وما قوم لوط**
و نیسته گروه لوط **منکم ببعید** از شما در بعید بمکان و زمان بشما نزدیک اند اگر از ایشان عبرت نمیگیرید
از ایشان عبرت گیرید **واستغفروا ربکم** و طلب مغفرت کنید از پروردگار خود با ایمان **ثم توبوا الیه** پس رجوع
کنید بعبادت او از پرستش غیر او **ان ربی** بدرستی که پروردگار من **رحیم** بخشنده بر مستغفران
ودود دوستدار تائبانست و دود بمعنی فاعل آید یعنی بندگان را دوست دارد و بمعنی مفعول
بود یعنی بندگان او را دوست دارند قطب الابرار مولانا یعقوب چرخی قدس سره در شرح
اسماء الله معنی الودود بر این وجه آورده اند که دوست دارند نیکی خلق و دوست دلها بحق یعنی او نیکی را
دوست میدارد و نیکان فی الحقیقه دوستی ایشان نوع دوستی اوست زیرا که چون بنظر تحقیق در نگرند
اهل حسن و احسان که سبب میباشد غیر او را ثابت نیست خود خود را دوست میدارد و ازین
باب بانکته چند در این محل و چون بنظر عیان جلوه نمود شد و لله الاعز نید حقایق صفا
بیت ای حسن تو داده یوسفان را خوبی در عشق تو داده عاشقان را یعقوبی گر نیک نظر کند کسی غیر
تو نیست در مرتبه محبی و محبوبی **قالوا یشعیب** گفتند ای شعیب **ما نفقه** فهم نمیکنیم **کثیرا مما تقول**
بسیاری از آنچه میگویی از وجوب توحید و حرمت تطفیف و این بواسطه قصور عقل و عدم تفکر
ایشان بود با این سخن. از روی عناد میگفتند و اگر نه چرا فهم کلام او نکردندی و او خطیب الانبیاء بود
و دیگر میگفتند **وانا لنریک** و ما می بینیم ترا **فینا** در میان ما **ضعیفا** منعفا بی قوت در دفع
ما یا ضعیف **ولولا رهطک** و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند و ما ایشان را عزیز میداریم **لرجمنک** هر آینه
ترا سنگسار میکردیم **وما انت** و نیستی تو **علینا بعزیز** بر ما عزیز و کرم بعینه که عزت تو مانع رجم یا
موجب رحم باشد **قال یقوم** گفت شعیب که ای گروه من **ارهطی** ایا عشیره و قوم من **اعز علیکم** عزیزترند

منکم ببعید

بر شما و دوست‌تر نزد شما از خدای واتخذتموه و گرفته اید شما او را وراءکم از پس پشت
خود ظهریا همچو چیزی که فراموش شده یعنی حق او نگاه نمیدارید و فرمان پروردگار پس پشت می‌افکنید
ان ربی بدرستی که آفریدگار من بما تعملون بآنچه شما میکنید محیط آگاه است بر وجهی که هیچ چیز بر وی پوشیده
نیست و پیدا شما را مجازات خواهد نمود ویا قوم و ای گروه من اعملوا عمل کنید علی مکانتکم بر جاهای خود
از شرک و نجس انی عامل بدرستی من عمل کننده ام در کار خود سوف تعلمون زود باشد که بدانید من یأتیه
آنکس را که بیاید بدو عذاب یخزیه عذابی که او را رسوا کند یا بفضیحت تمام هلاک سازد ومن هو کاذب
و آنکس که او را دروغ گوییست بزعم شما یعنی زود باشد که بدانید که من چه قوم باشما وارتقبوا و انتظار برید
آن را که من میگویم انی معکم رقیب بدرستی که من نیز باشما منتظرم ولما جاء امرنا و چون فرمان ما که آمد عذاب ما
نجینا شعیبا نجات دادیم شعیب را والذین آمنوا معه و آنان را که ایمان آورده بودند بدو برحمة منا به بخشایشی
از فضل ما واخذت الذین ظلموا و بگرفت آن را که کافر بودند الصیحة آواز جبرئیل علیه السلام که ایشان را گفت موتوا
جمیعا فاصبحوا فی دیارهم پس گشتند در سرهای خود جاثمین مردگان و بر زمین افتادگان کأن لم
یغنوا گویا که هرگز اقامت ننموده اند فیها در آن دیار الا بعدا لمدین بدانید که هلاکت است قوم مدین را و دوری
از رحمت من کما بعدت ثمود همچنانکه هلاک شده و ملعون گشتند ثمود تشبیه کرد مدین را بثمود بجهت آنکه عذاب
هر دو قوم صیحهٔ جبرئیل علیه السلام بود در تیسیر آورده که ابن عباس فرموده که هیچگاه دو امت بیک عذاب نشدند
الا قوم شعیب و صالح علیه السلام اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین را از فوق ایشان ولقد
ارسلنا و بتحقیق که ما فرستادیم موسی بآیاتنا وسلطان مبین موسی را بمعجزاتی که نشانهای صحت او بودند و حجت
ظاهر و واضح که آن بود او را عصا تذکیر جهت وضوح است الی فرعون بسوی فرعون وملائه و گروه اشراف از قوم
او فاتبعوا پس پیروی کردند آن گروه امر فرعون و نبود کار فرعون برشید برنهج رشد و صواب و چون
امر وی متابعت کردند و خواهند تابع او باشند یقدم قومه پیش روی کند فرعون قوم خود را یوم القیمة روز رستخیز
فاوردهم النار پس در آرد ایشان را در دوزخ وبئس الورد المورود و بد مکان نیست در آمده شده در وی یعنی آتش
دوزخ چه مورود که آب حق راست برای تبرید جگر و تسکین عطش باشد و آتش عطش مورد نیست
بر منداه واتبعوا و از پی در آورده شدند فرعون و قوم او فی هذه لعنة درین سرای لعنت را ویوم القیمة
و در روز قیامت لعنت در اینها است بئس الرفد المرفود بد عطا یست داده شده بر ایشان یعنی لعنت
هر دو جهان ذلک این خبر من انباء القری از اخبار دیههای هلاک شده نقصه علیک قصه آن را بر تو
میخوانیم منها بعضی از آنها قائم باقیست یا آبادان چون زرع قایم استاده وحصید و برخی از آن
مفقود است یا خراب چون کشت درو کرده گفته اند قایم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود
و حصید آنکه اثر باقی نیست چون دیار قوم نوح علیه السلام وما ظلمناهم ما ستم نکرده ایم این دیهها یا هلاک ایشان

ولکن ظلموا و ایشان ستم کردند انفسهم بر نفسهای خود بارتکاب انچه موجب عذاب بود فما اغنت
پس هیچ سود نکردند یا قدرت دفع نداشتند عنهم از ایشان عذاب را آلهتهم التی آن خدایان که از روی
جهل یدعون بودند که می خواندند وی پرستیدند من دون الله بجز خدای یعنی آن ایشان باز نداشتند
از ایشان من شیء از هیچ چیز از عذاب ایشان لما جاء امر ربک وقتی که آمد فرمان پروردگار تو بعذاب
ایشان وما زادوهم غیر تتبیب و نیفزودند ایشانرا بتان ایشان جز زیانکاری و هلاکت وکذلک
و مانند این گرفتن است اخذ ربک گرفتن پروردگار تو اذا اخذ القری چون بگیرد اهل دیههارا وهی ظالمة
و حال آنکه اهل آن دیهها ظالم باشند ان اخذه بدرستی که گرفتن خدای الیم شدید دردناک سخت است ازان
گرفتن کسی را روی خلاص و راه رهای نیست بیت کسی کز صرصر ظلمش دمادم چراغ عیش مظلومان بمیرد
عجب نبود گر از ایزد تعالی اگرچه دیر گیرد سخت گیرد ان فی ذلک بدرستی که انچه یاد کردیم از قصص لآیة
هراینه عبرتیست لمن خاف هر کسی را که بترسد عذاب الآخرة از عذاب آن سرای ذلک روز قیامت
یوم روزیست مجموع له الناس جمع کرده شدگان اند از بهر وی مردمان یعنی خلق را در وی جمع کنند وذلک
وآن روز یوم مشهود روزیست حاضر شده و در وی اهل آسمان و زمین وما نؤخره و باز پس نمی
داریم آن روز را الا لاجل معدود مگر برای گذشتن مدتی شمرده شده تا وقتی وی تا اسرافیل
نکرد یوم یأت روزی که بیاید آن روز مشهود لا تکلم نفس سخن نگوید هیچ کس او را نفع رساند الا
باذنه مگر بدستوری خدای و این در محل تقحاص ظاهر باشد و موقفی دیگر باشد که در و اجازت
سخن گفتن نیز نبود هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون فمنهم پس بعضی از اهل موقف
شقی بدبخت باشد که بمقتضی وعید دوزخ جای او بود وسعید و نیکبخت باشد که بموجب وعد
بهشت باوای او بود و در حقایق سلمی از شقیق بلخی قدس سره نقل میکند که علامت سعادت پنج چیز است
نرمی دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمندگی و نشانه شقاوت هم پنج چیز است
سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول امل و بی حیای شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده
که حق سبحانه درین سوره دو کار عظیم بیان کرده سیاست جباری و سطوت قهاری که مارا از روزگار
کفایت برآورده و دیگر حکم ازل که بسعادت و شقاوت خلق نرفته نفاذ یافت و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
از هیبت آن جز و سطوت این حکم فرموده سوره هود پیرم ساخت آن یکی را از ازل لوح سعادت برکنار و این دیگری را
تا ابد داغ شقاوت بر جبین عمر المؤمنان اند آن راستی اصحاب الشمال فضل او میخواند این را زدر اصحاب
الیمین فاما الذین شقوا فاما آنانکه بدبخت شدند ففی النار پس در آتش دوزخ اند لهم فیها مر ایشانرا
است در آن آتش زفیر فریاد سخت وشهیق و ناله زار در فیر صوت شوید را گویند و استعمال او سنة
صوت حمار است وشهیق صوت ضعیف بود و در حضرت تسهیق مستعمل باشد تشبیه میکند زفیر

اشتیار

اشقیا ربانگ را صوات داین بدبختان باین ناله و فغان خالدین فیها جاویدان باشند در آتش ما دامت
السموات والارض همیشه تا آسمانها و زمینها بجاست این کلمات در عرف عرب عبارت از تأبید است و تخلید
پس دوام دوزخیان بدوام آسمان و زمین بازبسته نباشد چه نصوص وارد بر تأبید و دوام دوزخیان
اهل النار و انقطاع دوام ارض دار دار است پس اعتقاد باید کرد که کفار که اشقیا عبارت از ایشانست
جاوید در دوزخ خواهند بود الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از عذاب نار بعذاب زمهریر
معذب یا عذاب دیگر غیر از عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب است و یکی از آنها آنست که با آتش عذاب
کنند پس استثناء از خلود باشد و در عذاب ناریه از خلود در دوزخ ان ربک بدرستی که آفریدگار تو
فعال لما یرید کننده است هر چیزی که خواهد از انواع تعذیب و اما الذین سعدوا اما آنانکه نیکبخت
شدند ففی الجنة پس ایشان در بهشت اند خالدین فیها جاویدان در آن ما دامت السموات والارض
مادام که باشد آسمان آخرت و زمین آن چه یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات و زمین و آسمان بدله
این آسمان و زمین خواهد بود حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که دوام آسمان و زمین از
جنت جهت ایشان وارد است نه از حیثیت صورت ایشان گفته اند مراد فوق و تحت است چه هر
چه بالای سر باشد آن را آسمان گویند و آنچه زیر قدم بود آن را ارض خوانند پس مادام که فوق و تحت
باشد سعدا در بهشت باشند الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد پروردگار که ایشان را از نعیم جنان
بدولتی رساند زیادت از آنکه آن بقیه رویت است و رضوان با معنی که کنند آن را نداند مگر وی که
عالم است بجمیع معلومات و نکته فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین مؤید این قول است و شمه از این باب
در تفسیر و رضوان من الله اکبر سمت ذکر یافته و بباید دانست که علماء تفسیر در این استثناء بسیار گفته اند
و زاد للسیر آورده که استثناء لا تعقله در معالم زموده که جزای بدین استثناء دانا تر است و اگر اقوالهم
آورده شود شرط ایجاز که در اول تقریر شده باقی نمی ماند و الله باقی و له الحکم و الیه ترجعون عطاء
دارد ایشان را و بی غیر مجذوذ تا منقطع یعنی ممتد الی غیر النهایة فلا تک پس مباش تو فی مریة
در گمان مخاطب حضرت رسالت است صلعم و حقیقت خطاب راجع با مت میفرماید که به شک مباشید
مما یعبد هؤلاء از آنچه پرستند این گروه مشرکان در آنکه ضلالت است و مودی بهلاک ایشان یعنی شک مکنید
در آنکه آن عبادت گمراهیست آخر بهلاک ایشان کشد چنانچه که امم ماضیه است سبب عذاب ایشان
شد ما یعبدون نمی پرستند اهل شرک بتان را الا کما یعبد مگر بر وجهی که می پرستیدند آباؤهم
من قبل پدران ایشان پیش از این یعنی به باطل و انا لموفوهم بدرستی که ما تمام رسانندهایم بر ایشان
نصیبهم بهره ایشان را از عذاب غیر منقوص در حالتی که آن نصیب ناکاسته نباشد و لقد آتینا و هر آینه
دادیم موسی الکتاب موسی را توریت فاختلف فیه پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف کرده

بعضی بدو کرویدند و بعضی بدان کافر شدند همچو اختلاف او کردند بعضی بدو کرویدند قوم تو در قرآن ولولا کلمة
سبقت واگر نه سخنی است بعضی پیشی گرفته من ربک از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان لقضی بینهم
هر اینه حکم کرده شدی میان قوم موسی عم تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی و محق از آن نجات یافتی
وانهم و بدرستی که کفار قوم تو لفی شک هر اینه در گمان اند منه مریب از قرآن مریب گمانی ریب افکننده
یعنی نفس را مضطرب و عقل را شوریده کننده است وان کلا و بدرستی که هر یک از مختلفان لما
لیوفینهم از جمله اند که هر اینه تمام خواهد داد ربک پروردگار تو اعمالهم جزاء عمل او بوجهی که باید برو
رساند صاحب ایجاز فرموده که چون در لما یعنی لیوفینهم و چون اعراب این کلام خالی از اشکال نیست این
مقدار و بسط مناسب نمود و این وجه بر تقدیر تشدید لما بود اگر مخفف خوانند صاحب کشاف
فرموده که لام لما موطیء قسم است و تنوین عوض از مضاف الیه و ما زاید و تشدید چنین باشد وان کلهم
لیوفینهم انه بدرستی که خدای بما یعملون بانچه شما میکنید خبیر داناست و چیزی از فوت نشود تا توفیر
جزاء آن تواند کرد بت و کارهای دانا اوست بمکافات هم توانا اوست فاستقم پس مستقیم باش
کما امرت همچنانکه فرموده شدی ومن تاب معک و باید که مستقیم شوند یا بوزمان ما مستقیم کرده اند آنانکه باز
گشته اند از کفر و ایمان آورده با تو استقامت آنست که مستقیم باشند از روی امام قشیری رحمه الله فرموده
که مستقیم آنکس است که از راه حق باز نگردد تا بسر منزل وصال برسد در حقایق سلمی از جرجانی
قدس سره نقل میکند که طالب کرامت مباش طالب استقامت باش با محمد بن الفضل ره فرموده آن چیزی
که بنود وی همه نیکوها نیکو شود و بنود وی همه زشتها زشت شود استقامت است شیخ الاسلام قدس سره
این سخن بشنید و گفت وی بسیار نیکو گفته دلیلش را استقم کما امرت بزرگی را پرسیدند که کدام عمل
فاضلتر است گفت استقامت ابو علی شفیق رحمه الله فرموده که حضرت را صلعم در واقعه گفتم یا رسول الله
از سوره هود چه چیز است فرمود فاستقم کما امرت ای عزیز هر گرا که متن سخن نباشد رنجش ضایع است
شیخ ابو علی دقاق رحمه الله گفته که استقامت آنست که سر خود را از ما سوی الله محفوظ دارد خواجه عصمت
بخاری را در صفت اهل استقامت فرموده رباعی کسی را دانم اهل استقامت که باشد بر سر کوی
ملامت ز اوصاف طبیعت پاک گرده باطلاق هویت جان سپرده تمام از کردن دامن فشانده بر فتنه
سایه خود شنید مانده ولا تطغوا و از حد در مگذرید انه بما تعملون بدرستی که خدای بدانچه شما میکنید بصیر بیناست
ولا ترکنوا و میل مکنید الی الذین ظلموا بسوی آنانکه ستم کردند یعنی نه آنسب بنمایند با ایشان و باز مان ایشان
مپرید و یا معاونت مکنید ایشان را بر بیداد کردن ایشان را سفیان ثوری رحمه الله فرموده هر که قلمی برای
ظالمی بتراشید یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذ بدست ایشان دهد تا بنویسند در ظلم ایشان
شریک بود و هم از ایشان پرسیدند که اگر ظالمی در بادیه تشنه باشد و بر هلاک مشرف شود او را آب تواند داد

فرمود وی لا

فرموده که یعنی میل مکنید بانها که ستم کردند بر نفس خود یعنی بدانکه بطلانی مکنید **فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ**
پس که برسد شما را یعنی بشما برسد آتش دوزخ **وَمَا لَكُم** و نیست مر شما را **مِّن دُونِ اللَّهِ** بجز خدای **مِنْ أَوْلِيَاءَ**
دوستان که عذاب از شما باز دارند **ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ** پس شما یاری داده نشوید **وَأَقِمِ الصَّلَاةَ** و بپای دار نماز را
طَرَفَيِ النَّهَارِ در دو طرف روز **وَزُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ** و در ساعتی از شب و نماز طرف اول روز نماز بامداد است
و نماز طرف اسفل ظهر و عصر و نماز زلف اللیل مغرب و عشا اورده اند که عمر بن عزیه رضی الله عنه خرما می‌فروخت
زنی صاحب جمال را دید که بخرما خریدن آمده بود گفت خرمای خوبتر در خانه ماست چون زن بخانه درآمد
عمر او را بقبله عود و فی الحال پشیمان شد بمجلس حضرت رسالت صلعم آمد و گویان گویا از حال گذشته بعرض
رسانید این آیه فرود آمد **إِنَّ الْحَسَنَاتِ** بدرستی که نیکوها یعنی نماز پنجگانه **يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ** ببرند و محو کنند بدیها
که غیر کبایر باشند حضرت رسالت صلعم از عمر پرسید و محو نماز دیگر با ما گذارده ای آری حضرت فرمود که کفارت
که آن نماز کفارت آن گناه است گفت یا رسول الله این حال که مراست خاصه گفت نی بلکه عموم مردم است
و مؤید این قول است آنچه در حدیث آمده که از نماز کفارت گناه هست که میان ایشان واقع شده باشد چون
کبایر اجتناب نماید و اسلمی رحمه الله درین آیه فرموده که انوار طاعات ظلم معاصی را محو می‌سازد و در
بحر الحقایق آورده که انوار ذکر و مراقبه در طرف نهار روز و زلفا من اللیل ظلمات اوقاتی را که بجوارح نفسانی
مرفوش دفع میکند و بعضی بر آنند که حسنات گفتن کلمات اربعه است یعنی سبحن الله والحمد لله و لا
اله الا الله والله اکبر **ذَٰلِكَ** این فرمان و این وعده **ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ** پند نیست مر یاد کنندگان را
وَاصْبِرْ و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب نواهی **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدرستی که خدای **لَا يُضِيعُ** ضایع
نکرداند **أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ** اجر نیکوکاران را زاهد ولد انمصر اشارت باشد که شکیبایی از حسنات است **فَلَوْلَا**
كَانَ پس چرا نبود **مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ** از اهل قرنها که پیش از شما بودند **أُولُو بَقِيَّةٍ** خداوندان عقل
داری که از روی جرم **يَنْهَوْنَ** باز داشتندی مفسدان را **عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ** از تباه کاری در زمین
تا عذاب فرود نیامدی **إِلَّا قَلِيلًا** لیکن اندکی بودند **مِّمَّنْ أَنجَيْنَا** از آنها که نجات دادیم ایشان را از
عقوبت **مِنْهُمْ** از گذشتگان که ایشان نهی میکردند **وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا** و پیروی کردند آنانکه کافر بودند
مَا أُتْرِفُوا فِيهِ آن چیزی را که منعم شده بودند دران یعنی متابعت آرزوهای نفس خود کرده و تمام اهتمام
بتحصیل اسباب شهوات مصروف کرده اینکار از ماورای آن اعراض نمودند **وَكَانُوا مُجْرِمِينَ** و بودند کافران
وَمَا كَانَ رَبُّكَ و نخواست پروردگار تو **لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ** که هلاک کند ایشان را **بِظُلْمٍ** بشرک **وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ**
و حال آنکه آن قوم بصلاح آرند کار باشند در میان یکدیگر یعنی مجرد شرک هلاک نکند تا افساد و ظلم بان
منظم نگردد و از اینجا گفته الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ** و اگر خواستی پروردگار تو
لَجَعَلَ النَّاسَ هر آینه کردانیدی مردمان را **أُمَّةً وَاحِدَةً** یک گروه یعنی بیک دین و بریک آیین **وَلَا يَزَالُونَ** و همیشه باشند

ع

مختلفین اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ مگر آنکه رحمت کند
پروردگار تو بروی و او را بایمان راه نماید چون اهل ملت حنیفه که مسلمانند یا آنکه مختلف اند در روزی
یکی توانگر است و یکی درویش و هر که رحمت خدای وی را قناعت دهد وَلِذَٰلِكَ و از برای این اختلاف خَلَقَهُمْ آفریده
است خدای مر ایشانرا یا برای رحمت از برای یاران یافتگان را وَتَمَّتْ و تمام شد كَلِمَةُ رَبِّكَ سخن پروردگار تو
یعنی کلمه با ملائکه گفته و آن اینست لَأَمْلَأَنَّ هر آینه پر سازم جَهَنَّمَ دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ
از عاصیان دیوان و آدمیان أَجْمَعِينَ همه ایشان وَكُلًّا نَقُصُّ و هر چیزی را میخوانیم عَلَيْكَ بر تو مِنْ
أَنْبَاءِ الرُّسُلِ از اخبار پیغمبران و آن چیزیست مَا نُثَبِّتُ بِهِ آنچه ثابت میکردانیم و برجای میداریم بآن فُؤَادَكَ
دل ترا یعنی اخبار رسل آنست که دل تو بیارامد و یقینت بیفزاید و بر ادای رسالت ثبات نمای
و بر ایذا از کفار شکیبا باشی وَجَاءَكَ و آمده است بتو فِي هَٰذِهِ الْحَقُّ درین سوره آنچه مر است و راست است
در معالم فرموده که تخصیص این سوره برای تشریف است و الا حق در همه سوره قرآنی هست و گفته اند
هذه اشارت باخبار مذکور است درین سوره یعنی حق هار است است وَمَوْعِظَةٌ و پند است وَ
ذِكْرَىٰ و یاد کردن لِلْمُؤْمِنِينَ مر گروندگان را وَقُلْ و بگو ای محمد صلعم لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنان را که ایمان نمی آرند
اعْمَلُوا عمل بکنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بر آن حالتی که بر آن متمکن اید إِنَّا عَامِلُونَ بدرستی که ما نیز عمل کنندگانیم بر همان
حال که داریم وَانْتَظِرُوا و چشم دارید بما انقلاب زمان را إِنَّا مُنْتَظِرُونَ بدرستی که ما نیز منتظرانیم
نزول عذاب را بشما وَلِلَّهِ و مر خدای راست غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ علم آنچه غیب است از آسمانها و زمینها
وَإِلَيْهِ و بسوی او يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ باز گردد و حفص یرجع مجهول خواند بازگردانیده شود باو همه کارها فَاعْبُدْهُ
پس پرستش کن مر او را که مرجع همه اوست وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ و توکل کن بر وی و تقدیم عبادت بر توکل اشارتست
بآنکه نفع توکل بعد بدان رسد و توکل مجرد گفتار بی اعتبار بود وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا
تَعْمَلُونَ بی خبر از آنچه بندگان میکنند و حفص بخطاب میخواند و بخاطب مومنان الله و در تیسیر از کعب
الاحبار رحمة الله نقل میکنند که فاتحه توریت اینست اول از سوره انعام است و خاتمه آن آخر سوره هود است و
الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا سورة یوسف عم و هی مایة و [illegible] آیت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
الر در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات قرآنست لا یعلم تاویله الا الله و گفته اند مراد ترکیب
اسماء حسنی است اگر کسی داند چنانچه از الرحیم و نون الرحمن حاصل میشود و الر مختصر است از اسماء الهی
الف از الله و لام لطیف و را رحمت که بدان قسم یاد میکند بر توجه بلوا و مر ربوبیت و بلطف مر با عارفان
لطایف الوهیت و برحمت مر همگنان بر کافه بریت جواب قسم حیست تِلْكَ این آیات آيَاتُ الْكِتَابِ آیتهای کتاب
مبین است یعنی سوره که ظاهر است اعجاز آن یا هویدا است معانی او بر متامل یا روشن کننده است قصه را
که یهود سوال کرده بودند چه در روایت آنکه علمای یهود بعضی از اشراف عرب گفتند که از محمد صلعم

سؤال کنند که سبب انتقال آل یعقوب عم از شام بمصر چه بوده این سوره نازل شد إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که
ما فرو فرستاده ایم که کتاب را اراده از این سورتست قرآنی قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی تازی یعنی از قرآن گفته
یعنی ما این سورت بلغت عرب فرستادیم لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا باشد که شما فهم کنید و معانی آن بپرسید و حجت
بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرستیم شما در فهم آن عذر آرید نَحْنُ نَقُصُّ ما می خوانیم عَلَيْكَ بر تو
أَحْسَنَ الْقَصَصِ بهترین قصصها که خوانده شود و در معالم گوید بهتر است بجهة اشتمال او بر عجایب و غرایب
و حکمتها و عبرتها و در عین المعانی آورده که این قصه از قصصها احسن است چه صاحبش نیز از دیگران
احسن بوده و در تیسیر العجب القصص گوید صاحب بحر الحقایق فرموده که احسن است بسبب آنکه
مشابهتی تمام دارد باحوال ایشان اگر تاویل کند یوسف دل را و یعقوب روح را و راحیل نفس
و قوی و حواس به برادران یوسف و حضرت شیخ قدس سره بر همین منوال تمام قصه را باحوال انسان تطبیق
داده و چون در این ترجمه طریق اختصار مرعی است بجمیع اخبار و روایات این قصه و تاویلات
او بنهایت و رهی اینه گفته اند حواله بجواهر التفسیر میرود و اینجا بمجرد ابر وقصه و ترجمه الفاظ
اکتفای نماید آورده اند که بعضی از صحابه رض گفتند یا رسول الله لو قصصت علینا این آیه نازل شد
که ما بر تو می خوانیم بهترین کلامی که بعضی از آن در پی بعضی باشد یا چیزی سیهیم
تا به بهترین چیزی بِمَا أَوْحَيْنَا به چیزی که وحی کرده ایم إِلَيْكَ بسوی تو هَذَا الْقُرْآنَ این سوره
موزون وَإِنْ كُنْتَ بدرستی که بودی تو مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول این سوره لَمِنَ الْغَافِلِينَ از نا آگاهان
یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذموم است إِذْ قَالَ يُوسُفُ یاد کن وقتی که گفت
یوسف عم لِأَبِيهِ مر پدر خود را یعقوب عم گویند یوسف عم در سن دوازده سالگی شب آدینه در کنار
پدر خود در خواب بود ناگاه سراسیمه از خواب در آمد یعقوب عم گفت ای پسر ترا چه رسید گفت يَا أَبَتِ
ای پدر خوابی عجب دیدم إِنِّي رَأَيْتُ بدرستی که دیده ام در خواب أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا یازده ستاره وَالشَّمْسَ
وَالْقَمَرَ و آفتاب و ماهتاب را و من بر سر کوه بلند بودم که در حوالی آن رجای و انجام سبز بوده که از آسمان
این ستارگان و پروین فرود آمدند و من در ایشان می نگریستم رَأَيْتُهُمْ دیدم ایشان را لِي سَاجِدِينَ مرا سجده
کنندگان قَالَ يَا بُنَيَّ یعقوب دانست که یوسف عم مرتبه رفیع یابد و برادران یاد و کانند او که ستارگان
اشارت بدیشان است با یعقوب عم و زوجه او که خاله یوسف است و شمس و قمر عبارت ایشان است تعظیم
و تکریم او بجا آرند و فکر کرد که برادران او این واقعه را بشنوند و ایشان در تعبیر خواب وقوف یابند و او را
قصدی کنند گفت یعقوب عم ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و محبت است لَا تَقْصُصْ مخوان
و بیان مکن رُؤْيَاكَ خواب خود را عَلَى إِخْوَتِكَ بر برادران خود پس حمله کنند برای هلاک تو فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا
حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستی که دیو سرکش که ابلیس لعین است لِلْإِنْسَانِ

مر آدمي را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمني اشكارا كه اورا بر مكر وكيد ميدارد وَكَذَٰلِكَ وهم چنانكه ترا بر گزيد بدين
چنين خوابي كه دليل شرف ونشانه تفوقست بر اخوان يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ بر خواهد گزيد ترا پروردگار
تو بنبوت و بادشاهي وَيُعَلِّمُكَ وخواهد آموخت ترا مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبير خوابها يعني تاويل
غوامض كتب منزله وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ وتمام خواهد كرد نعمت خود را كه نبوت است عَلَيْكَ بر تو وَعَلَىٰ آلِ
يَعْقُوبَ وبر فرزندان يعقوب عم كه انبيا از وي بيرون آرد كَمَا أَتَمَّهَا همچنانكه تمام كرد نعمت را بر دو پدر
تو عَلَىٰ أَبَوَيْكَ پيش از اين وقت يا پيش از تو مراد جد است وپدر جد مِن قَبْلُ بر ابراهيم بخلت
ورسالت ونار نزهد وبر اسحاق عم باخراج يعقوب واسباط از صلب وي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ
إِنَّ رَبَّكَ بدرستي كه پروردگار تو عَلِيمٌ حَكِيمٌ داناست باهل استحقاق كه هست لَّقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ در قصه
يوسف عم وَإِخْوَتِهِ ودر حكايت برادران او آيَاتٌ نشانها قدرت يا دلايل حكمت لِّلسَّائِلِينَ مر پرسندگان را
وغير ايشان را يوسف عم را يازده برادر بوده يكي بنيامين وآن برادر اعياني بوده وشش ديگر
علاتي كه پسران خاله يوسف نيز بودند يهودا و روبيل وشمعون ولاوي وزبالون ويشجر وچهار
ديگر علاتي وايشان از دو سريت بودند دان ونفتالي وجاد واشر وارده اند كه چون يوسف عم
خواب مذكور را با پدر تقرير كرد ويوسف عم بكتمان او وصيت فرموده با جتبا وتمام نعمت او مژده
داده بعضي از زنان او شنوده بودند وغمازي نمودند كه ايشان بجا نه بار آمدند صورت حال باز نمودند
ايشان از غايت حسد در حركت آمده وبتدبير او مشغول شدند إِذْ قَالُوا ياد كن آن را كه گفتند برادران
يوسف عم با يكديگر لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ هرآينه يوسف وبرادر او يعني بنيامين أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا دوسترند
بسوي پدر مِنَّا از ما وَنَحْنُ عُصْبَةٌ وحال آنكه ما جماعتي توانا وكار كنندهايم وايشان خوردسال
وبي كفايت باسي كه ما را دوستر داشتي وچون دو عاجز ضعيف را بر ده مرد قوي اختيار كرده
إِنَّ أَبَانَا بدرستي كه پدر ما لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در خطاي افتاده است آشكارا از راه است صواب بيان
يعني راي او درين كار خطا واقع شده در تدبير آورده كه چون شيطان از ايشان اين كلمه استماع كرد
بصورت پيري بر ايشان ظاهر شد وگفت يوسف مي خواهد كه شما را به بندگي گيرد اي گفتند
اي پير تدبير اين چيست گفت اقْتُلُوا يُوسُفَ بكشيد يوسف را وگويند اين سخن دان بود
گفت او را بكشيد أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يا بيفكنيد او را بزميني دور از عمارت يا موضعي كه دران
سباع باشند يعني او را غايب كنيد يَخْلُ لَكُمْ تا خالي ماند براي شما وَجْهُ أَبِيكُمْ روي پدر شما يعني
چون او نباشد پدر روي بشما آرد وتمامي بر شما اقبال كند وَتَكُونُوا وباشيد شما مِن بَعْدِهِ پس از يوسف
يعني بعد از ساختن كار او قَوْمًا صَالِحِينَ گروهي شايسته يعني توبه كنندگان واز نيز انكار ابليس
است كه ناشكيبايان باديه او را در زدي تشريف ميگويند مصراع امروز گنه وفردا توبه آخر تا مل

يمكند

نمیکند که عمر فرزندان عمر فرداي اعتبار نیست بیت کار امروز بفردا مگذار اي زنهار که چو فردا برسد نوبت کاري دگر است
قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ گفت گوینده از ایشان که یهودا بود و یا روبیل لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ مکشید یوسف را قتل کناهی
از گناه عظیم است وَأَلْقُوهُ بیفگنید اورا فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه يَلْتَقِطْهُ تا فراگیرند اورا بَعْضُ
السَّيَّارَةِ یعني از راه گذریان که بدانجا برسند و ببرند به جایي دیگر و شما از و باز رهید یعني چون غرض شما
نابود او ست إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ اگر هستید شما کار کنندگان بصورت نزد یوسف و هم برین اتفق شدند
و نزدیک پدر آمدند و فصل بهار رسید و سبزه ها از زمین بر ویید نظم سنبل سر زلف باز کرده گل دست
بدر دراز کرده سیراب سبزهاي تر خیز از لاله تر زر رنگین چه شود که یوسف را با ما بصحرا
فرستي تا روزي بتفرج و تماشا بگذرانند یعقوب علیه السلام فرمود که بي بهار رخسار یوسف چون بلبل
خزان دیده خواهم بود روا مدارید که شما در گلزار باشید و من بخار خار هجر گرفتار باشم بیت حریفان
در بهار عیش خندان من اندر کنج غم چون دردمندان فرزندان یعقوب علیه السلام در مانده پیش یوسف علیه السلام
آمدند و از تماشاي سبزه و صحرا شمه باوي در میان آوردند گفتند بیت موسم گل دوسه روزیست غنیمت
دانید که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود یوسف علیه السلام تمام تماشا شنید خاطر مبارکش متوجه شد
و با برادران پیش پدر آمد التماس اجازت نمود مضمون این مقال بزبان حال بعرض رسانید بیت
زین تنگناي خلوتم خاطر بصحرا میکشد کز بوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را یعقوب علیه السلام دور
و دراز افتاد قَالُوا گفتند برادران یوسف علیه السلام يَا أَبَانَا اي پدر ما مَا لَكَ چیست ترا که لَا تَأْمَنَّا
امین نمیداري ما را عَلَى يُوسُفَ بر یوسف و تامل میکني در فرستادن او وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ و حال آنکه ما او را نیکو
خواهیم و بغایت بروي مهربان أَرْسِلْهُ مَعَنَا بفرست او را با ما غَدًا فردا بجانب صحرا يَرْتَعْ تا بر سعت و
فراخي معیشت میوه ها و نقلها خوریم وَنَلْعَبْ و بازي کنیم به تیر انداختن و شتر دوانیدن و حفص
بصیغه غیبت خواند یعني یوسف نقلها و میوها خورد و بازي کند وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و بدرستي که ما او را نیک
خواهانیم از مکاره یا از سباع و هوام قَالَ گفت یعقوب علیه السلام إِنِّي لَيَحْزُنُنِي بدرستي که مرا اندوهگین دارد
أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ آنکه شما ببرید او را از پیش من شدن مفارقت او بر من بسیار سخت است و صبر از مشاهده وي
کم وَأَخَافُ و دیگر مي ترسم أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ از آنکه او را بخورد گرگي چه در آن زمین که شما میروید گرگان
درنده مي باشند مبادا که گرگي قصد وي کند وَأَنْتُمْ عَنْهُ و شما غَافِلُونَ از وي بیخبران باشید بسبب اشتغال
تماشاي یا قلت اهتمام و در محافظت او بیت از آن مي ترسم کز و غافل نشینید ز غفلت صورت حالش
نه بینید درین دیرینه دشت محنت انگیز که گرگي برو دندان کند تیز قَالُوا گفتند فرزندان یعقوب علیه السلام
لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ و بخدا که اگر بخورد او را گرگ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حال آنکه ما گروه توانا و قوي هیکلیم که با یکی از ما یا ده شیر
محاربت و مقاومت میتواند کرد إِنَّا إِذًا بدرستي که ما آنوقت که برادر را گرگ دهیم لَخَاسِرُونَ هر آینه زیان کاران باشیم

پس یعقوب علیه السلام مبالغه فرزندان شنید میل دل یوسف علیه السلام بگشت دشت و تماشاء کوه و صحرا کرد دل برآن
هجران نهاده و بقضای ربانی رضا داده بود تا مردن یوسف علیه السلام را بشستند و موی او شانه زده
جامهای خوش بپوشانیدند و قمیص ابراهیم صلوات الرحمن علیه که جبرئیل علیه السلام از بهشت آورده بود وقت
القاء در آتش و در وی بپوشانیده بود و میراث یعقوب علیه السلام بر گردن او کرد و گرفت آغاز وداع کرد بیت
روزی وداع کرده در خور دیدن بود طوفان اشک تا بگریبان رسیده بود و یوسف علیه السلام که پدر را گریان دید
قطرات گلاب بگلبرگ رخسارش باریدن گرفت و دانه دانه مروارید خوشاب بالماس مژه سفتن آغاز
کرد بیت ژاله از نرگس فرو بارید گل را آب داد و گفت ای پدر سبب گریه چیست بزبان حال یعقوب علیه السلام
مضمون این قصه بسمع آن نور بصر رسانید بیت میان بعزم سفر بسته بسر راه است شکسته دل من
میرود که ره گیرد ای یوسف از این رفتن تو اراجح اندوهی عظیم بجان دل من میرسد و میدانم که سرانجام
کار بکجا خواهد کشید یا بنی لا تنسا فی فانی الانسان باری مرا فراموش مکنی که من ترا فراموش نخواهم کرد مصراع
فراموشی نه شرط دوستان است پس فرزندان را در باب محافظت یوسف علیه السلام مبالغت بسیار نموده
و ایشان یوسف را بر دوش گرفته روی براه آورده اند یعقوب علیه السلام در ایشان می نگریست و از شوق
لقای فرزند ارجمند میگریست بیت هنوز سرو روانم زچشم ناشده دور دل از تصور دوری چو بید
لرزانست و چون فرزندان از نظر وی غایب شدند روی بکنعان نهاد فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ پس چون که
برادران بردند یوسف را کردند انچه کردند و عصا پای پدر را یکطرف نهاده یوسف را بر زمین زدند
و آغاز طعن و طعنه بر ده میگفتند ای صاحب رویای کاذب کجا اند آن کواکب که ترا سجده کردند
تا امروز از دست ما برهانند یوسف علیه السلام گفت یا اخوتاه شما را چه شد که حال بر کنعان بپرسید
و بی کسی و ضعف حال رحم آرید بیت یاری دهید کز ره افتاده و برگشته ام رحمی کنید کز غم او از دمانده ام
القصه سخن او التفات نانموده طپانچه بروی او زدند و در خاک خواری کشیده بروی خاک بکشیدند
تا بهلاک نزدیک رسید یهودا صورت حال مشاهده نموده او را در زیر دامن حمایت گرفت و گفت دست
تعدی در آستین توقف کشید آخر نه با من عهد کرده اند که قصد قتل او ننمایند غضب ایشان تسکین
یافته از سر کشتن او در گذشتند وَأَجْمَعُوا رای خود را محکم ساختند أَنْ يَجْعَلُوهُ بانکه بیفگنند او را
فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه و آن چاهی بود بر سه فرسخ از کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین
اردن سر چاه تنگ بود و پایان او گشاده هفتاد گز عمیق داشت باز بادت پس یوسف علیه السلام را بسر آن
چاه آوردند چون دست در دامن هر یک از ایشان میزد دستش را بر بستند و رسنی در میان او
محکم ساخته بچاه فرو گذاشتند و از سر راه او بنگی که بر چاه بود در آویخت پیراهن برکشیدند
و چون بمیان چاه رسید رسن ببریدند و از حضرت ملک اعلی نعم شانه خطاب مستطاب بطایر

ایشان

الثیاب بسدرة المنتهی رسید که ادراک عیسی جبرئیل علیه السلام پیش از ان که یوسف بتک آن چاه رسد بوی رسید
واورا با صخرهٔ مقدس جذب کرفت بالای صخره که در تک چاه بود بنشانید واز طعام و شراب بهشت بوی داده
پیراهن خلیل که تعویذ در بر داشت در پوشانید وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ و ما وحی فرستادیم بسوی او بواسطهٔ جبرئیل
یا الهام او را که اندوهناک مباش که بزودی تو از حضیض چاه بذروه مسند جاه رسانم و برادران ترا
به حاجتمندی نزدیک تو آریم لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هر آینه تو خبر دهی ایشان را بِأَمْرِهِمْ هَذَا بدین کارها که کرده اند و رنجی
که بتو رسانیده اند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و حال آنکه ایشان ندانند که توی بجهت علو شان و رفعت مکان
تو اندک زمانی را بیفوت دست داده بخدمت او آیند و او را نشناختند و همه منکر وی اما چون
یوسف علیه السلام در چاه افتاد و برادران پشیمان کشتند بسر بره رفتند و بزغاله کشتند پیراهن یوسف علیه السلام را بخون
آلوده ساختند وَجَاءُوا أَبَاهُمْ و آمدند نزدیک پدر خود عِشَاءً شبانگاه بدروغ يَبْكُونَ میگریستند
یعقوب علیه السلام آواز گریه فرزندان شنید سراسیمه از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان شما را چه میشود
و یوسف من کجاست که او را نمی بینم قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ ما رفتیم بصحرا و پیشی گرفتیم
بر یکدیگر در دویدن و تیر انداختن وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا و بگذاشتیم یوسف را تنها عِنْدَ مَتَاعِنَا نزدیک ما
رخت و بار ما فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ پس بخورد او را گرگ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا و نیستی تو باور دارنده ما را
یعنی ما را باور نمیکنی وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ و اگرچه هستیم ما راست گویان در همه کارها اما اینجا بجهت بدگمانی که نسبت
ما دارو دروغ گوی می پنداری و دلیل دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست وَجَاءُوا و آوردند
عَلَى قَمِيصِهِ بر پیراهن یوسف بِدَمٍ كَذِبٍ بخونی دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف را نزد پدر بخون آلوده
ساخته بدروغ یعقوب علیه السلام که پیراهن خون آلوده دید دعوی هلاک یوسف در دلش پدید آمد اما چون
پیراهن درست بود زبون دید عجب کرگی بود که یوسف را خورده و تعرض به پیراهنش نکرده پس از روی عتاب
قَالَ گفت یعقوب علیه السلام با فرزندان نه چنین است که شما میگویید بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ بلکه آراسته است برای شما
أَنْفُسُكُمْ نفسهای شما و آسان ساخته أَمْرًا کاری بزرگ را از هلاک یوسف فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس کار من صبریست
نیکو یعنی شکیبایی که با او شکایت نباشد مگر با خدای وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ و خدای است یاری خواسته شده
یعنی از و یاری میخواهیم عَلَى مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف آورده اند که سه روز یوسف علیه السلام
در آن چاه بود چهارم مژده نجات بوی رسید وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ و آمدند کاروانی به نزدیک آن چاه و آن
جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند فَأَرْسَلُوا پس فرستادند وَارِدَهُمْ دار خود را بسوی آن چاه وارد
کسی را گویند که آب کشیدن کاروان متعلق بدو باشد وارد آن کاروان مالک بن دعر خزاعی بود از اهل
مدین چون بچاه آمد فَأَدْلَى دَلْوَهُ پس در چاه فرو گذاشت دلو خود را و وحی رسید بیوسف علیه السلام در دلو
نشست در معالم آورده که دیوارهای چاه بوزاق بوزاق یوسف علیه السلام بگریستند درانس لرهایی وی و نبود

چو مالک در کشیدن دلو حیران بماند چه دلو را بغایت گران دید بچاه فرو نگریست وآن ماه را در دلو نشسته دید
کرد قَالَ کفت يَا بُشْرَىٰ ای مژده وشادمانی وکفته اند بشری نام صاحب او بود اورا برای اعانت طلبید
وکفت هَٰذَا غُلَامٌ ای پسریست که دلو را کران ساخته پس بمدد کاری او یوسف را از چاه براورد بیت
چو آن ماه جهان آرا بر آمد ❊ ز جانش بانک یا بشری بر آمد ❊ بشارت کر چنین تاریک چاهی ❊ بر آید پس جهان
افروز ماهی وَأَسَرُّوهُ وپنهان داشتند اورا از کاروانیان بِضَاعَةً در حالتی که متاع تجارت یعنی
ایشان ترا برای فروختن مناسب نمود یا پنهان ساخته مراورا کاروانیان کفتند که این را اهل آب بما
داده اند تا برای ایشان بفروشیم وکفته اند ضمیر اسروا راجع به برادران است یعنی برادران حال
اورا پنهان داشتند وکفتند این بنده ماست وآنچنان بود که از حال یوسف خبر یافته بسوی
کاروان آمدند ویوسف را دیده کفتند این غلام از ما کریخته اورا بخرید وَاللَّهُ وخدای داناست
بِمَا يَعْمَلُونَ بانچه میکنند یعنی اولاد یعقوب عم وبا پدر وبرادر یا کاروانیان از اخفاء امر یوسف عم
آورده اند که چون برادران یوسف عم را دیدند بزبان عبری باو کفتند انچه ما میکوییم اکر خلاف آن کویی
البته ترا بقتل رسانیم وپس یوسف عم خاموش بایستاد وایشان مالک را کفتند این بنده ما کریز
پاست ونافرمان ودل بر خدمت ندارد واورا میفروشیم یا ازما با خود بشهر دیکر ببر تا از ما دور افتد
وخبر او نشنویم مالک کفت زری که داشتم بضاعت خریده ام وباز درمی چند نا سره مانده است کفتند
تو میدانی که بهای این غلام بسیار است اما بتو می سازیم بهرچه داری پس دست یوسف عم بدست مالک دادند
وَشَرَوْهُ وبفروختند اورا بِثَمَنٍ بَخْسٍ بر بهای اندک بد اعتبار دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ درمی چند شمرده شده
عادت اهل آن روزکار استجارت بوده که ما دون چهل درم را می شمردند ومافوق آن را وزن میکردند مالک
درمهای خود را بشمرد هفده عدد بود یا بیست هر برادری دو دو درم بر داشتند ودر وسیط آورده که
یهودا هیچ نکرفت القصه مالک یوسف را بخرید وَكَانُوا وبودند برادران فِيهِ در یوسف عم مِنَ
الزَّاهِدِينَ از بی رغبتان یعنی نمیخواستند که او با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او چه رغبت بودند
بجهت کریختن ونافرمانی پس مالک اورا بمصر آورد ودران زمان پادشاه مصر ریان بن ولید عملیقی بود
زمام امور ممالک خود را بدست قطفیر یا اطیفر مصری که او را عزیز کفتندی باز داده بود چون خبر کاروان
مدین بمصر آمد وکماشتکان بسر راه کاروان آمده بودند یوسف را دیدند از لمعه جمال او آشفته وحیران
باز کشته جمعی بعزیز مصری بردند واو زنی داشت راعیل نام نام با نکارو مشهور است که اورا زلیخا کفته اند
در عین المعانی آورده بضم زا بفتح لام تصحیح کرده ودر انسه بفتح زا وکسر لام شهرت دارد القصه چون
عزیز مصر خبر یوسف عم شنید بمالک پیغام داد که روز اغلام خود را بتماشا آورد روز دیکر مالک یوسف عم را
آراسته کرده به بازار آورد وبجلوه آن جمال شیرین شور از مصریان بر آمد بیت ز فریاد وفغان از درد

دیوار بر آمد ، آراسته آن ماه به بازار بر آمد ، خریداران را بهر بنده در آمد ، تو کسی در بهای وی چیزی افزاید بکردند
تا بدانجا رسید که همسنگ او از زر و نقره و مشک و دیبا بر عزیز قدم خریداری پیش نهاد بیت
خریداران دیگر لب بربستند ، پس زانوی خاموشی نشستند ، عزیزش بها داد و یوسف علیه السلام را بخانه
زلیخا آورد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ و گفت آنکس که خرید یوسف را مِن مِّصْرَ از اهل مصر یعنی عزیز لِامْرَأَتِهِ
مر زن خود را یعنی زلیخا أَكْرِمِي مَثْوَاهُ گرامی دار جای این غلام را کفایت است از نیکی حالت
و حسن شمائل چه نشاید که کسی را بجای نیکو دهیل عزت و احترام است یعنی کفایت است که این غلام را
نیکو دار عَسَىٰ أَن يَنفَعَنَا شاید که آن سود رساند ما را در کار ضیاع و عقار و سر انجام مصالح روزگار ما
أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا یا او را بگیریم او را فرزند که بنده عزیز عقیم بود گفت او را به فرزندی بگیریم چه آثار رشد در بشره
او پیدا است وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ و هم چنانکه محبت یوسف را در دل عزیز جا دادیم و ممکن ساختیم
فِي الْأَرْضِ در زمین مصر تا تصرف کند در وی وَلِنُعَلِّمَهُ و تا بیاموزیم او را مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها
یا معانی کتب الهی وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ بر کار خود هیچکس چیزی را از آن نتواند کرد و در چیزی از آن منع
نتواند نمود یا غالب است برای یوسف علیه السلام که برادران را در وی خواهشی نبود و خدا را خواهشی واقع شد
الا آنچه خدای خواست بود تو کسی را دیگر گونه رای نباشد مرا آنچه خواهد خدای وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن
بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که زمام امور بقبضه قدرت و مشیت اوست وَلَمَّا بَلَغَ و آنهنگام که یوسف رسید
أَشُدَّهُ بقوت خود به هژده سالگی گویند و بیان سی و چهل آتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا یعنی که نبوت
است یا حکمت و آن علمی باشد بوید بعمل وَعِلْمًا و دیگر دادیم او را دانشی در دین وَكَذَٰلِكَ و مانند آن
نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را آورده اند که یوسف علیه السلام بخانه عزیز در آمد سلطان عشقش
رخت بخانه دل زلیخا فرو نهاد و لشکر حسنش متاع صبر و سکون او را بیغما برد نظم زلیخا چون بروی‌ش
دیده بگشاد ، بیکدیدارش افتاد آنچه افتاد ، ز حسن و صورت و لطف و شمایل ، اسیرش شد بیکدیدار نه
بصد دل ، بعد از آنکه عشق بغایت کشید و شوق بنهایت انجامید صورت حال یوسف در میان آورد
وَرَاوَدَتْهُ و در خواست یوسف را الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا آن زنی که یوسف در خانه او بود او دت کرد عَن
نَّفْسِهِ از نفس او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف علیه السلام و او را بمنزلی که هفت خانه بود و بر یکدیگر ساخته
در آورد وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ و به بست درها را وَقَالَتْ و گفت زلیخا هَيْتَ لَكَ بشتاب و پیش آی که من ترا
ام یوسف علیه السلام این حال بدید قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ گفت پناه گرفتم إِنَّهُ رَبِّي بدرستیکه پروردگار منست أَحْسَنَ مَثْوَايَ
نیکو ساخته است منزل مرا نزدیک بارگاه قرب یا عزیز بهتر منست و ترا هم نیکو داشت مرا و چون بس
بعد از حرمت او و حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت در حرم او دراز نکنم إِنَّهُ بدرستیکه
خدای لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ رستگاری نشوند حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زناکاران زنا

مكنا ليوسف جاي داديم

بیتر بر ظلم‌هاست و از زنان حال یوسف که با زلیخا خطاب میکرد گفته‌اند نظم زهی خجلت که در روز قیامت
چو افتد بر زناکار غرامت جزای آن جفاکیشان نویسند مرا در دفتر ایشان نویسند ولقد همت به
و بدرستی که قصد کرد آن زن بمخالطت یوسف علیه السلام وهم بها و قصد کرد یوسف علیه السلام بدفع او از خود بطریق فولاد
لولا ان رای اگر نه دیدی یوسف برهان ربه برهان پروردگار خود را هر اینه قصد مخالطت او کردی و آن برهان
بقول اصح نور عصمت الهی و لمعه نبوت یوسفی بود که حایل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدا
باشد پس یوسف علیه السلام بقوت نبوت و مدد توفیق فتوت در آن حال خود را نگاه داشت کذلک همچنین
که او را ثبات دادیم لنصرف تا بگردانیم عنه السوء از وی بدی را یعنی خیانت را در حرم عزیز و
الفحشاء و عمل زشت یعنی زنا را انه بدرستی که او من عبادنا المخلصین از بندگان خالص ماست
یعنی پاک کرده شده از هر ناشایست و ناپایست آورده‌اند که یوسف علیه السلام از زلیخا فرار کرده بهر دری
که میرسید بحکم مفتح الابواب کشاده می‌شد زلیخا از عقب او میدوید واستبقا الباب و پیشی میگرفتند
یوسف و زلیخا بسوی در ناگاه زلیخا بیوسف در رسید و دست در وی زد و از پس کشید
وقدت و بدرید در کشیدن قمیصه پیراهن یوسف را من دبر از قفا والفیا و یافتند سید
ها شوهر زن یعنی عزیز را لدی الباب نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید
دانست که صورتی روی نموده که هر دو آشفته‌اند و پیش از آنکه بتفحص مشغول گردد زلیخا پیشی
دستی نموده دلیرانه بسخن در آمد قالت گفت ما جزاء من اراد چیست جزای کسی که خواهد باهلک
سوءا بکسان تو بدی یا اراده نفس خود راست درین سخن خواست که ابرای ذمه خود کند از گناه و جنایه
قرینه نماید که جرم یوسف است پس گفت مکافات کسی که بچنین قصد کند چه چیز تواند بود الا
ان یسجن مگر آنکه بزندان کرده باشد یعنی پادشاه او را بزندان داشت او عذاب الیم یا عذابی درد ناک یعنی ادب
کردن و زدن بتازیانه چون یوسف این سخن بشنید که بزندان و عقوبت تهدید میکند
قال گفت هی راودتنی او مرا خواهش کرد عن نفسی از نفس من و من تن بوی ندادم و از وی می
گریختم عزیز گفت راستی این سخن چه دانیم و هیچکس از این واقعه ندارد یوسف گفت در این خانه
کودکی چهار ماهه در گهواره است گواه من اوست و آن کودک پسر خاله زلیخا بود عزیز گفت کودک
چهار ماهه هیچ داند و چه گوید یوسف علیه السلام فرمود که خدای قادر است بر آنکه او را بسخن در آرد و در لطایف
سخن آورده که عزیز از آن پسر را پرسید که تو چه میگوئی بقدرت ربانی بسخن در آمد و گفت یوسف
راست میگوید و حق تعالی ازین قصه خبر داد درین کلام که وشهد شاهد من اهلها و گواهی داد
گواهی دهنده از کسان زلیخا و گفته‌اند گواه پسر عم زلیخا بوده که از روی حکمت گفت که ای عزیز
ان کان قمیصه اگر هست گریبان پیراهن یوسف قد من قبل دریده شده از پیش فصدقت پس زلیخا

راست میگوید وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ و یوسف از دروغ گویانست چه این صورت دلیل است بر آنکه زلیخا
دفع یوسف میکرده از خود که گریبان او را دریده شد وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ و اگر هست پیراهن یوسف قُدَّ مِنْ دُبُرٍ
از پس دریده شده فَكَذَبَتْ پس زلیخا دروغ میگوید وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ و یوسف از راستگویانست
چه این دلالت بر آن دارد که یوسف از وی میگریخت و او در پی او درآمده و او را بخود کشیده که پیراهنش
از پس دریده فَلَمَّا رَأَى پس آنهنگام که دید عزیز قَمِيصَهُ پیراهن یوسف را قُدَّ مِنْ دُبُرٍ دریده شده از پس
روی بزلیخا کرد و از سر روی عتب قَالَ گفت إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ بدرستی که این کار از مکر و حیله شما زنانست
إِنَّ كَيْدَكُنَّ بدرستی که کید شما زنان عَظِيمٌ بزرگ است زود در دل اوی زند و در نفس
تاثیر میکند پس متوجه یوسف شد و از روی اعتذار گفت يُوسُفُ أَعْرِضْ ای یوسف درگذر و اعراض
کن عَنْ هَذَا ازین مهم و پنهان دار وَاسْتَغْفِرِي و زلیخا تو آمرزش بطلب لِذَنْبِكِ از برای گناه
خود و در تفسیر زاهدی گفته که عذر خواه از یوسف که عیب و غم او را بیازاری إِنَّكِ كُنْتِ بدرستی
که تو بودی مِنَ الْخَاطِئِينَ از گروه گناهکاران تذکیر برای تغلیب است آورده اند که عزیز این قصه را
مشکین داشت اما سخن عشق پنهان کی ماند شمه ازین واقعه در السنه و افواه عوام افتاده بعضی خواتین
مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و نوا به عشق را غوغای ملامت در کار است نه سودای ندامت
نظم نسازد عشق را کنج سلامت * خوشا رسوای کوی ملامت * غم عشق از ملامت بیش گردد *
وزین غوغا بلند آوازه گردد * وَقَالَ نِسْوَةٌ و گفتند گروه زنان در کشف آورده که پنج زنی بودند از خواص
ملک ریان یعنی زن حاجب و ساقی و خباز و زندان بان و صاحب دواب که بیکدیگر نشسته گفتندی
فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر و بعضی گفته اند که عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان اینست
امْرَأَتُ الْعَزِيزِ زن عزیز یعنی زلیخا تُرَاوِدُ فَتَاهَا طلب کرده است غلام خود را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او
یعنی درخواسته از وی کام او بر دهد قَدْ شَغَفَهَا بدرستی که بشکافته است یعنی محبت یوسف پرده
دل وی درآمده بدرستی که دل او حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا از جهت دوستی غلام خلاف رای میبینیم آن زن را فِي
ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا و خطا روشن که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته و فریفته درم خرید خود
گردد فَلَمَّا سَمِعَتْ پس چون بشنید زلیخا بِمَكْرِهِنَّ مکر ایشان را یعنی سخن که در خفیه میگفتند أَرْسَلَتْ
إِلَيْهِنَّ فرستاد بسوی ایشان و استدعای آن نمود که بدعوت وی حاضر شوند آورده که چهل زن
طلبید و آن پنج زن ملامت کننده در میان ایشان بودند چون بمنزل وی درآمدند مراسم اعزاز بجا آورده
وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ و آماده کرد برای ایشان مُتَّكَأً تکیه گاه از بالشها لطیف یا مهیا کردانید طعامی یکی
لطیف یا مهیا گردانید طعامی پاکیزه لطیف یا بساخت مجلس تمام چه در خبر است که ایشان تکیه زده
طعام می خوردند وَآتَتْ و بداد كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ هر یکی را ازین زنان سِكِّينًا کارد که روی تا گوشت ترنج

کرده تناول نمایند و نزدیک یوسف آمد جامه مرصع در پوشانید و تاج مکلل بر فرقش نهاد وقالت اخرج
وگفت بیرون آی علیهن بر این زنان یوسف علیه السلام ابا نموده و زلیخا در مبالغت افزود تا وقتی
که یوسف را بیرون آورد بیت خلوتخانه آن گنج نهفته بیرون آمد چو گل از شگفته فلما رأینه پس
آنهنگام که دیدند زنان او را اکبرنه بزرگ یافتندش در جمال بیکبار مدهوش گشتند دیدار او گشتند
از خود فراموش کردند وقطعن و ببریدند ایدیهن دستهای خود را و بالم آن محسن و در حقایق
سلمی مذکور است که حق سبحانه و تعالی بدین آیه مدعیان محبت را سرزنش میکند که مخلوقی در رؤیت
مخلوقی بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع ید نمیکند شما در شهود پرتو جمال خالق باید که از
هیچ بلای و عنای متالم نشوید بیت گر با تو دمی دست در آغوش توان کرد صد داد تو سهل است
فراموش توان کرد القصه زنان مصر از بیخودی بخود آمده زبان ثنا بگشادند وقلن وگفتند
حاش لله پاکیست خدای را از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی ما هذا بشرا نیست این غلام
آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشر نمیشود تو از سلاله سفلی از آب و خاک نزادی که از قبیله روحانیان
یا حور نژادی ان هذا نیست این الا ملک کریم مگر فرشته گرامی نزدیک خدای چه جمال بدین زیبائی
و کمال بدین رعنائی و عصمت در این مرتبه جز از خواص ملک نیست نظم چو دیدش که جز والا کهی نیست
بر آمد بانگ زیشان کین بشر نیست نه چون آدم ز آب و گل سرشتست ز بالا آمده قدسی فرشتست
صاحب وسیط باسناد خود از جابر انصاری رض نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که جبرئیل
بمن فرود آمد وگفت خدای ترا سلام میرساند و میگوید ای حبیب من حسن روی یوسف از
نور کرسی کسوت داده ام و کسوت حسن ترا از نور خویش متوج نموده ام وما خلقت خلقا احسن
منک یوسف را جمال بود و آنحضرت را کمال در شهود جمال یوسفی دستها بریدند و در ظهور
کمال محمدی صلی الله علیه وسلم زنارها قطع یافت بیت از حسن روی یوسف دست بریدن سهل است
دریای دلبری ما سرها بریده باشد از عایشه صدیقه رض نقل میکند که در صفت جمال حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود شعر لوات زلیخا نور الحبیب لاثرت في القطع القلوب علی الید نظم
زنان مصر هنگام جلوه یوسف ز روی بیخودی از خویش دست ببریدند اگر راست که دل بریان
پاره میکردند اگر جمال تو ای نور دیده میدیدند القصه چون زلیخا حیرت زنان بدید گفت ایشان
مشاهده کرد قالت گفت زلیخا فذلکن الذی پس این آنکس است که شما لمتنني ملامت کردید مرا
فیه در دوستی او اکنون دانستید که حق بطرف منبوده ولقد راودته و بدرستی که من مراودت
کردم او را عن نفسه از نفس او و درخواستم که آرزوی من دهد فاستعصم پس خویشتن را نگاه داشت
ولئن لم یفعل و اگر چنان نکند ما آمره آنچه بفرمایم او را از انجاح مراد من لیسجنن هر آینه بزندان

کرده شود

کرده شود **وَلَيَكُونًا مِّنَ الصَّاغِرِينَ** وباشد از خوار شدگان یعنی داخل زندان وچون پاکان یوسف که این
سخن بشنید روی ازان مجلس برتافت وزنان در عقبت وی بیرون رفته در لباس التماس او را
بیکبار یکجا جلوه دادند ودعوت کردند یوسف علیه السلام از مقالات ایشان بتنگ آمده **قَالَ** گفت **رَبِّ**
ای پروردگار من **السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ** زندان دوسترست بمن **مِمَّا يَدْعُونَنِي** از آنچه میخوانند این زنان مرا
إِلَيْهِ بسوی آن از مطاوعت زلیخا یا میل بدیشان عجب در مانده ام در کار ایشان مرا زندان بهتر از دیدار
ایشان **وَإِلَّا تَصْرِفْ** واگر نگردانی **عَنِّي** از من **كَيْدَهُنَّ** مکر وفریب ایشان را یعنی اگر در پناه عصمت
نگیری **أَصْبُ إِلَيْهِنَّ** میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم سخن ایشان را **وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ** وباشم
از نادان یا ارتکاب آنچه نشاید **فَاسْتَجَابَ** پس اجابت کرد **لَهُ** مر دعای او را **رَبُّهُ** ازین کار او
فَصَرَفَ عَنْهُ پس بگردانید از او **كَيْدَهُنَّ** مکر ایشان را **إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ** بدرستی که اوست شنوا مر دعای
کسی را که بدو پناه برد **الْعَلِيمُ** دانا است بحال کسی که از همه در گریزد وروی بدو آورده اند گویند چون از نا امیدی زنان
ازوی زلیخا را گفتند که علاج آنست که او را بزندان بری تا آن بازداری شاید که بسبب ریاضت
رام گردد وقدر راحت ونعمت را دانسته سر تسلیم بر خط فرمان دارد بیت چو کوزه ساز زندان را
برو کوهی بود زان کو را کرد دآهنش نرم زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد وگفت ازین غلام
عبری بدنام گشته ام وطبع مرا از خدمت او نفرتی پدید آمد صلاح آنست که او را در زندان کنی تا مردم
گمان برند که او گناهکار است ومن ازین ملامت باز رهم عزیز را این سخن مقبول افتاد حکم کرد یوسف را
بزندان بردند **ثُمَّ بَدَا لَهُم** پس ظاهر شد مر ایشان را ودر دل افتاد **مِّن بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ** از پس آنکه
دیدند دلایل عصمت وشواهد برائت یوسف را چون شهادت صبی وچاک پیراهن وقطع ساعدها
یعنی باوجود شاهدهای بینات های رای ایشان بران قرار یافت که برای اصلاح **لَيَسْجُنُنَّهُ**
هر اینه زندان کنند او را **حَتَّىٰ حِينٍ** تا هنگامی که مقدر باشد پس یوسف را بزندان آوردند وزندانیان را
بران سرو قامت وگل رخسار رشک گلستان کردند بیت چو آن دل زنده در زندان در آمد بچشم مرده
کوی جان برآمد دران محنت سرای افتاده جوئی برآمد زان گرفتاران خروشی **وَدَخَلَ** ودرآمد
مَعَهُ السِّجْنَ با او بزندان **فَتَيَانِ** دو بنده از بندگان ملک ریان یکی ساقی ملک بود که او را بونان گفتندی
ودیگر طباخ که او را مجلث خواندندی بلک بدیشان نحانی برده بود که او را زهر بدهند وحکم بزندان کرده
اتفاقا با یوسف علیه السلام بزندان در آمدند ویوسف علیه السلام در زندان تفقد حال زندانیان کردی وخوابهای ایشان را
تعبیر نمودی این دو زندانی نیز خوابها دیدند وگویند ساقی دید وطباخ نه باهم دو خواب نادیده
یوسف علیه السلام را امتحان کردند **قَالَ أَحَدُهُمَا** گفت یکی از ایشان یعنی ساقی **إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ** بدرستی که من بینم
خود را در خواب که در باغی یک اصل تاکست در بر وی سه خوشه انگور رسیده وکاسه ملک بدست من میفشانم

مر وانگور را تسمیه عنب بخمر باعتبار ما یؤل است وَقَالَ الْآخَرُ وگفت دیگری یعنی طباخ إِنِّي أَرَانِي
بدرستی که من میبینم خود را که مطبخ ملک أَحْمِلُ بر میدارم فَوْقَ رَأْسِي بر زبر سر خود خُبْزًا نان را
و آن سه سفره نان است تَأْكُلُ الطَّيْرُ میخوردند مرغان مِنْهُ از آن نان وی را نَبِّئْنَا خبر ده ما را
بِتَأْوِيلِهِ بتعبیر خود و خواب إِنَّا نَرَاكَ بدرستی که ما ترا می بینیم مِنَ الْمُحْسِنِينَ از نیکوکاران با اهل زندان یعنی
نیکوئی کن با ما بیان تاویل رویای ما یوسف علیه السلام نخواست که بر وی تعبیر خواب ایشان باز گوید چه مر آن
مرو هر دو شوم بود پیک پس از خواب ایشان اعراض نمود و قَالَ گفت لَا يَأْتِيكُمَا نیاید بشما طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ
خورشی که روزی داده شوید بوی إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا مگر خبر دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ بعاقبت وی یعنی
بگویم رنگ و وزن آن طعام قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیبات و
گفتند ما را از کاهنان و عرافان است این سخنان ام یوسف علیه السلام فرمود که معجزه منست نه عرافت و کهانت
ذَٰلِكُمَا این که گفتم مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي از آن چیزی است که بیاموخت مرا آفریدگار من بالهام و وحی إِنِّي
تَرَكْتُ بدرستی برای آنکه من دست بر داشته ام مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ کیش گروهی را که نمیگروند بِاللَّهِ
بخدای وَهُمْ و ایشان بِالْآخِرَةِ بسرای آخرت هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگروندگانند تکرار ضمیر برای
تاکید کفر ایشانست باخرت وَاتَّبَعْتُ و پیروی کرده ام مِلَّةَ آبَائِي کیش پدران خود را
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ذکر پدران جهت اظهار آنکه از اهل بیت نبوت است تا ایشانرا زیادتی رغبت بوده
باستماع کلام وی مَا كَانَ روا نیست و نشاید لَنَا ما را که پیغمبرانیم أَنْ نُشْرِكَ آنکه انباز گیریم بِاللَّهِ
مِنْ شَيْءٍ بخدای چیزی را بلکه او را پرستیم بیگانگی ذَٰلِكَ این توحید مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از فضل خدائیست
عَلَيْنَا بر ما که وحی ما را الهی داده وَعَلَى النَّاسِ و از فضل اوست بر سایر مردمان که انبیاء بارشاد
ایشان فرستاده وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بر ایشان آمده اند لَا يَشْكُرُونَ
سپاس داری نمیکنند این فضل و موهبت را يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ای یاران زندان أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ
ایا خداوندان پراکنده که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ یا اعلی و اوسط
و ادنی خَيْرٌ بهتر است أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ یا خدای عز و جل که یگانه و یکتاست در صفات و ذات غالب
بر همه مَا تَعْبُدُونَ نمی پرستید شما مِنْ دُونِهِ بیرون خدای إِلَّا أَسْمَاءً مگر نامهای یعنی چیزی چند را
باعتبار نامهای که نه حجت و برهانی سَمَّيْتُمُوهَا نام نهاده اید آنها را أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ شما و پدران
و پدران شما مَا أَنْزَلَ اللَّهُ و نفرستاده است خدای مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی که دلالت کند بر تحقیق
ایشان پس شما نمی پرستید الا اسمی چند بی مسمی را إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم بعبادت إِلَّا لِلَّهِ
مگر خدای را که مستحق پرستش است أَمَرَ و فرمان داد بآن پیغمبران مر خلق را أَلَّا تَعْبُدُوا که
نپرستید إِلَّا إِيَّاهُ مگر او را ذَٰلِكَ اینست الدِّينُ الْقَيِّمُ دین حق و روشن و درست و راست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ

دیگر

خمر الجاه الاحمر ٢

الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند راه حق را و در بادیهٔ جهالت سرگردان می شوند یا صاحبی
السجن ای یاران زندان اما احدکما فیسقی ربه خمرا یکی از شما که ساقی ملک است سر روز دیگر را خلاص یابد
پس بیاشاماند تربیت کنند خود را شراب چنانچه پیشتر بود و اما دیگر که طباخ است فیصلب پس بر
آویخته شود بر دار بعد از سه روز اورا بلکه آرند تا مضمحل کرده فتأکل الطیر پس بخورند بسی مرغان شکاری
من رأسه از مغز سر وی یکی از ایشان گفت دروغ گفتیم و هیچ خواب ندیده بودیم یوسف علیه السلام فرمود
قضی الامر الذی حکم کرده شد و محکم ساخته گشت کاران که شما فیه تستفتیان در آن از من طلب تاویل کرد
خلاف آنچه گفتم نخواهد بود وقال و گفت یعقوب علیه السلام للذی ظن مر آنکس را که دانست انه ناج
آنکه او رستنی است منهما از آن دو یعنی ساقی را گفت اذکرنی یاد کن مرا عند ربک نزدیک مربی
خود یعنی حال بیکناهی من بعرض ملک رسان تا مرا ازین محنت باز رهاند نظم بگوی هست در زندان
غریبی ز عدل شاه دوران بی نصیبی ÷ چنین بی کس مستمند رنجوری که هست این طریقت بمروت
دور ÷ او دیده اند چون سه روز برآمد تلک کسی زیستاد تا طباخ را که خیانت او ثابت شده بود
بر دار کردند و ساقی را که صفت امانت او تحقیق یافته بود همان منصب نخستین بوی دادند اما چون
او بمرتبه تقرب رسید آن ساز جاه و دولت سرخوش کردید از زندان و اهل آن غافل گشت فانسیه
الشیطن پس فراموش گردانید بروی شیطان ذکر ربه یاد کردن یوسف را نزد دیگر مربی خود فلبث فی
السجن پس درنگ کرد یوسف علیه السلام در زندان بضع سنین چند سال دیگر در زندان بود مشهور آنست که از
اول تلاش دوازده سال در زندان ماند در معالم التنزیل آورده از امام حسن بصری قدس سره
نقل میکنند که روزی جبرئیل علیه السلام او را بشناخت و گفت یا اخا المرسلین چیست که می بینم ترا در منزل
گنهکاران فرمود آنجا جبرئیل علیه السلام فرمود که یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام می
رساند و میگوید که شرم نداری که آدمی را سبب خلاص میدانی و بدو استشفاع میکنی بعزت و جلال
من که ترا چند سال دیگر در زندان بدارم یوسف علیه السلام گفت حالا از من راضی هست یا نه گفت آری از تو خشنود
است یوسف علیه السلام گفت اذا لا ابالی اکنون که او راضی هست پس هیچ باک ندارم فی المثنوی المولوی رباعی
پس جزای آنکه دید او را عین ÷ ماند یوسف در حبس بضع سنین ÷ کرم تقصیر آسمان از جرم سحاب ÷ تا نوباری حوالی
از زنگ و سحاب ÷ الغ چون مدت محنت بسر آمد ملک ریان بخواب دید وقال الملک انی اری سبع و گفت
پادشاه بتحقیق دیدم در خواب هشت گاو فربه که از نهر یابس بیرون آمد و پس از آن یأکلهن بخورند
آن را و بردند ایشان را سبع عجاف هفت گاو لاغر و شکمهای ایشان هیچ زیادت نشد و سبع سنبلت
و هفت خوشه خضر سبز و تر و تازه که دانهای ایشان منعقد شده بود واخر و دیدم هفت
خوشه دیگر یابست خشک یعنی رسیده درو در آمده پس این خوشهای خشک برای خوشهای سبز

بقرات سمان

پیچیدند و در زیرکی کردند ایشانرا می‌پوشیدند یا ایها الملأ ای گروه کاهنان و معبران و اشراف قوم افتونی
فی فتوی دهید یعنی جواب بدهید مرا فی رؤیای در تعبیر خواب من ان کنتم اگر هستید شما که از روی
دانش للرؤیا تعبرون خواب را تعبیر میکنید قالوا گفت حکماء و اهل علم که مخاطب وی بودند اضغاث
این خوابهاء شوریده است احلام و نیستیم بتأویل الاحلام بتعبیر این نوع خوابها بعالمین و اما با آنچه تعبیر
مناجات صادقه و نیکو هم و این از قبیل مناجات باطله است ملک ریان از جواب ایشان متغیر گشته بحر
دره ریای تفکر غوطه خورد که آیا این شکل را که بکشاید و راه تعبیر این واقعه بمن که نماید بیت یا رب این خو
بر پیشانی مرا تعبیر چیست ساقی که ملک را متفکر دید حال یوسفش یاد آمد و قال الذی و گفت آنکس که نجا
نجات یافته بود از آن دو بندی زندانی وادکر و یاد کرد از قول یوسف علیه السلام که اذکرنی عند ربک بعد امة پس
از زمانی دور و دراز انا انبئکم من خبر دهم شما را بتأویله بتعبیر این خواب فارسلون پس بفرستید
مرا بزندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر خواب میداند ملک از این خبر شادمان گشت حکم فرمود که زود
برو و خبر بیار و ساقی سوار شده بزندان آمد و گفت یوسف ای یوسف ایها الصدیق ای بنگ راست گوی
افتنا فتوی دهید مرا فی سبع بقرات سمان در هفت گاو فربه یأکلهن بخورند ایشانرا سبع عجاف
هفت گاو لاغر و سبع سنبلات خضر و هفت خوشه سبز و اخر یابسات و هفت خوشه دیگر خشک که بر ایشان
پیچیده خشک ساخته هم حکماء درین عاجز و حیران شدند تو جواب گوی لعلی ارجع تا باشد که باز گر
بجای تمام الی الناس بسوی مردمان یعنی ملک و علماء زمان لعلهم یعلمون شاید که ایشان به برکت تو
برانند تاویل این واقعه را تا شرف و فضل ترا معلوم کنند قال گفت یوسف که شما تزرعون کشت کنید
سبع سنین هفت سال که بوقت شما اشارت بر ایشانست دأبا زراعتی بر عادت مستمر خود فما حصدتم
پس آنچه بدروید از زراعت از غلات فذروه پس بگذارید آنرا فی سنبله و در خوشه آن یعنی حبوب را
پاک مکنید تا از پیشی اوقات دیگر ایمن باشد و غله را با خوشه ذخیره کنید الا قلیلا مگر اند
یعنی بقدر حاجت مما تأکلون از آنچه بخورید که آنرا پاک سازید ثم یأتی پس بیاید من بعد ذلک
پس از این سالها سبع شداد هفت سال سخت که سبع عجاف عبارتست از ایشانست یأکلن بخو
اهل این سالها یعنی کسانی که در آن زمان باشند ما قدمتم آنچه پیشی فرستاده باشید یعنی ذخی
نهاده لهن برای سالها الا قلیلا مگر اندکی مما تحصنون از آنچه نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم زراع
ثم یأتی از پس آن سالهای قحط من بعد ذلک که در وی یغاث الناس و زیاده رسیده شوند مردمان
داده و فیه و درین سال یعصرون بیفشرند آنچه افشردنی باشد مثل انگور و کنجد و زیت و امثال آن
کنایت از کثرت ثمارات و گفته اند اشارتست به دوشیدن شیر از پستان گاو و گوسفند و این عب
از وفور نسلی است و چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرد ساقی باز گشت بحضرت ملک آمد و در محفل تما

آن مح

آن سخنان بروجهی که شنیده بود تقریر نمود ملک را پسندیده افتاد وخواست که بگوش خود از زبان یوسف علیه السلم بشنود
ساقی را بطلب وی فرستاد **وَقَالَ الْمَلِكُ** وگفت **ائْتُونِي بِهِ** بیارید بمن یوسف را **فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ** پس آنوقت
که آمدند وفرستاده ملک **قَالَ ارْجِعْ** گفت بازگرد **إِلَىٰ رَبِّكَ** بسوی مهتر خود **فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ**
که چه بود حال آن زنان که در مجلس زلیخا ببریدند دستهای خود را **إِنَّ رَبِّي** بدرستیکه آفریدگار من **بِكَيْدِهِنَّ**
بمکر زنان وفریب ایشان **عَلِيمٌ** داناست یوسف علیه السلم خواست که بیگناهی او بر ملک اشکارا کردد تا کسی را
در حال او مجال رفیعت عاند این سخن بملک فرستاد اما چون رسول از انجا آمد وپیغام یوسف علیه السلم
رسانید ملک فرمود تا آن زنان را جمع کنند زلیخا را نیز آوردند از جهة تحقیق مهم **قَالَ** گفت با ایشان
مَا خَطْبُكُنَّ چه بود حال شما **إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ** چون طلب میکردید یوسف را **عَنْ نَفْسِهِ** از نفس وی یعنی
کام دل از وی میجستید **قُلْنَ** گفتند آن زنان **حَاشَ لِلَّهِ** پاکست خدای از آنکه عاجز باشد از آفریدن
مردی مانند یوسف **مَا عَلِمْنَا** ندانستیم **عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ** بر یوسف هیچ بدی نه اندک ونه بسیار چون
زلیخا که جز راستی فایده ندارد او نیز بپاکی یوسف اقرار کرد **قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ** گفت زن عزیز یعنی
زلیخا **الْآنَ** اکنون **حَصْحَصَ الْحَقُّ** پیدا وهویدا شد سخن درست وراست **أَنَا رَاوَدْتُهُ**
من جستم یوسف را **عَنْ نَفْسِهِ** از نفس او از روی وصال او بود کردم **وَإِنَّهُ** وبدرستیکه او **لَمِنَ**
الصَّادِقِينَ از راستگویانست اینجا بلاغت بی گفت هی را ودتنی بجرم خویش کرد از مطلق براید وصدای
حصحص الحق بکنایت یوسف را کناهی نیم در عشق او کم کرده راهی نخست او را بوصل خویش خواندم
چون کام من نداد او را زبیش راندم ملک بیوسف علیه السلم پیغام داد که زنان بگناه خود معترف شدند بیا تا
جمعیت ایشان را عقوبت کنم یوسف علیه السلم فرمود که غرض من عقوبت کردن نبود **ذَٰلِكَ** این درخواست
برای آن کردم **لِيَعْلَمَ** تا بداند عزیز **أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ** آنکه من خیانت نکرده ام او را **بِالْغَيْبِ** در غیب وی وحرمت تربیت وی
نگاه داشتم **وَأَنَّ اللَّهَ** ودیگر تا معلوم کند که خدا را **لَا يَهْدِي** راه ننماید یعنی بصلاح نیاورد وبر پیش نگذارد **كَيْدَ**
الْخَائِنِينَ مکر خیانت کنندگان را بیی یوسف علیه السلم خواست که تنبیه کند بر آنکه این سخن نه برای تزکیه نفس خود گفتم یا بعمل
خود معجب آمده ام بلکه شکر گذارده ام بر نعمت عصمت توفیق الهی در ترک معصیت واگر حفظ ربانی حمایت ننمایند
معلوم است که از نفس عنان چه کار آید این کلمات از نجا در آورده **وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي** وپاک نمیکنم نفس
خود را یعنی نمیگویم که نفس من از میل ارزوها مبرا ومعراست **إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ** بدرستیکه نفس فرماینده است **بِالسُّوءِ**
به بدی یعنی بمعصیت **إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي** مگر آن را که به بخشد پروردگار من از وساوس نفس در امان دارد
إِنَّ رَبِّي بدرستیکه آفریدگار من **غَفُورٌ** آمرزنده است قصدی را که بفعل در نیاید **رَحِيمٌ** مهربانست که بعصمت حمایت
نماید آورده اند که چون با ملک سخنان یوسف باز گفتند ارزومندی وی بدیدار یوسف زیاده گشت **وَقَالَ**
الْمَلِكُ وگفت ملک مصر **ائْتُونِي بِهِ** بیارید یوسف را نزد من تا خالص کردانم او را برای خود ومهمات بوی فرمایم

الجزء الثاني عشر

انتهى لصد ليقني

در تیسیر آورده که ملک هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و تعظیم و تکریم
تمام یوسف را از زندان بپادشاه آوردند در خبر است که یوسف علیه السلام را از زندان بیرون آوردند ایشان
که بدین ارض مستأنس بودند حزین شدند یوسف علیه السلام ترا دلنوازی فرمود دعا کرد اللهم اعطف علیهم الاخیار
و چون نزدیک رسید ملک او را احترام نموده استقبال فرمود **نظم** نزدیک مقدمش چون شه خبر یافت ° باستقبال
او چون بخت بشتافت ° کشیدش در کنار خویشتن تنگ ° چو سرو گل رخ شمشاد گلرنگ ° به پهلوی خودش
بر تخت بنشاند ° برسم عادت خوش باوی سخن راند **فلما کلمه** پس آنهنگام که ملک سخن باوی گفت
و از تعبیر خواب پرسید و جواب دلپسند بشنید **قال** گفت ای یوسف **انک الیوم** بدرستی که تو امروز
لدینا نزدیک ما **مکین** با جاه و قدری **امین** معتمد بر همه چیزها هر چه میخواهی المناسب بخواه و آنچه ارزو
داری باز بگو **قال اجعلنی** گفت یوسف گردان مرا حاکم کنند **علی خزائن الارض** بر خزینهای زمین مصر یعنی
مرا بر انچه حاصل ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه خازن گردان **انی حفیظ** بدرستی که من نگاه دارنده ام چیزی
از ان ضایع نکنم **علیم** دانا ام بمصالح ملک هر چه سازم خالی از صلاح نباشد یا نگاه دارنده حساب را
و دانا بلغت هر که باز سخن گوید آورده اند که یوسف علیه السلام هفتاد و دو زبان میدانست در تفاسیر معتبره
مذکور است که ملک او را تخت مرصع بانواع جواهر جهت یوسف علیه السلام موجود کرد و تاج مکلل بر سر وی نهاد
و کلیدهای خزاین بوی سپرده و در تمام اختیار مملکت بقبضه اقتدار وی باز داد و عزیز را از عزل نموده مهمات
وی نیز بعهده یوسف کرد و اندک زمانی را عزیز در گذشت و ملک بالتماس تمام زلیخا را بعقد یوسف علیه السلام
آورده حق سبحانه از وی دو پسر داد منشا و افرایم و تفاصیل این حالات حواله جواهر التفسیر است
وکذلک و همچنین که ملک را بر وی مهربان ساختیم **مکنا** جا دادیم **لیوسف فی الارض** یوسف را در زمین مصر تمکین
ساختیم یوسف را حکومت **یتبوأ** تا بود که جای میگرفت **منها** از ان زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ
عرض داشت **حیث یشاء** هر جا که می خواست **نصیب برحمتنا** میرسانیم بنعمت خود رانعم هر دنیا و دینی
و صوری و معنوی **من نشاء** هر کرا می خواهیم **ولا نضیع** و ضایع و باطل نکردانیم **اجر المحسنین** مزد نیکو کاران را
ولاجر الاخرة و هر اینه مزده است بجهت لقاء و دولم **خیر** بهتر است **للذین آمنوا** مر انان را که
گرویده اند بخدای **وکانوا یتقون** و بوده اند که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف علیه السلام باحسان و تقوی
القصه یوسف علیه السلام مهمات ملکی از پیش خود گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمایند و انبارخانها عالی
بنا نمود و هفت سال انچه غله که حاصل می شد بقدر کفاف بر مردم چیزی میداد و باقی را با خوشه
مضبوط ساخت تا سالهای قحط در آمد و در زمین مصر و شام تنگی عام شد و مردمان مصر روی بیوسف آوردند
سال اول بنقودی که داشتند غله بر ایشان فروخت و سال دویم بحلی و پیرایه در سال سیوم بغلام
و کنیزک و در سال چهارم بدواب و مواشی و در سال پنجم بضیاع و عقار و در سال ششم بفرزندان

و در سال

۱۹۳ الجزء الثالث عشر

ع

ودر سال هفتم همه خط بندگی بازدادند یوسف عم صورت حال عرض کرد ملک گفت همه بنده تواند واختیار بدست
تست یوسف عم همه را بحضور ملک آزاد واموال واولاد وعقار وضیاع وهرچه از ایشان گرفته بود باز بدیشان
داد وحکمت درین آن بود که مصریان یوسف را بوقت خرید وفروخت در صورت بندگان دیده بودند
قدرت الهی همه را طوق بندگی او برگردن نهاد تا کسی را در باب او سخن [illegible] آورده اند که اثر
قحط بزمین کنعان رسید روزگار بر اولاد یعقوب عم تنگ شد گفتند ای پدر در شهر مصر ملکی است که همه قحط
زدگان را می نوازد که کار غربا وابنیا بر خواهش ایشان میرساند نظم ز احسانش آسوده برنا وپیر
ور وکشت خویش دل غریب وفقیر به بخشش ز ابر بهاری فزون صفات کمالش ز غایت برون اگر فرمائیم
برویم وطعام جهت گرسنگان کنعان بیاوریم یعقوب عم اجازت فرمود وبنیامین را جهت خدمت خود
باز گرفت وده فرزندان دیگر هر یک باشتر وفتایی که داشتند روی براه آوردند ویک شتر جهت ابن یامین
با بضاعت او همراه بردند وجاءوا وآمدند اخوة یوسف برادران یوسف عم از کنعان بملازمت یوسف عم
فدخلوا علیه پس در آمدند بر وی ورسم خدمت بجای آوردند فعرفهم پس شناخت ایشان را یوسف
در نظر اول وهم له وایشان مر او را منکرون ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد بقول
اصح وچهل سال از واقعه ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف عم از پرده با ایشان سخن گفت واو را نشناختند
پس یوسف عم ایشان را پرسید که شما چه کسانید جاسوسان نمایند گفتند ای ملک معاذ الله ما پسران
یک پدریم که یعقوب صفی الله است گفت پدر شما چند فرزندان دارد گفتند دوازده فرزندان داشت یکی را
در صحرا [illegible] گرگ بخورد ویکی را پدر برای خدمت نگاه داشت وما ده تن بملازمت تو آمدیم یوسف عم فرمود
که اینجا کسی باشد که شما را بشناسد گفتند نه مردم مصریان ما را نمی شناسند یوسف گفت یکی از شما اینجا
باشد تا بروید آن برادر را بیارید تا حال شما برمن محقق شود ایشان قرعه زدند بنام شمعون افتاد
پس وی بنشست و یوسف علیه السلام فرمود تا بضاعت ایشان ستدند وعوض آن گندم بدیشان
دادند ولما جهزهم بجهازهم وآن هنگام که بساخت یوسف کار ایشان را هر یک را یک شتر بار داد گفت شتر
وا رجهت برادر که در خدمت پدر هست بدهید یوسف علیه السلام گفت من شما مردم نیکم [illegible] شما سران
ایشان مبالغت نمودند قال ائتونی گفت یوسف علیه السلام که بیارید بمن باخ لکم من ابیکم
برادری که شما راست از پدر شما یعنی علاتی است وعیانی الا ترون ایا نمی بینید
انی اوفی الکیل آن را که من تمام می پیمایم پیمانه او حق کسی باز نمیگیرم وانا خیر المنزلین ومن بهترین فرود آرندگانم
یعنی در نزول مهمان واکرام واحسان با ایشان دقیقه فرو نمیگذارم فان لم تاتونی به
پس اگر نه آن برادر را بیارید فلا کیل لکم عندی پس شما را نزدیک من مکیل نیست یعنی طعام ولا تقربون
ونزدیک من مشوید در ولایت من نیائید قالوا گفتند سنراود عنه اباه بزودی وی را بطلبیم از پدر وجهد کنیم در آن

وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ و بدرستی که ما البته کنندگانیم آن چیز را که بگویم وَقَالَ و گفت یوسف علیه السلام
لِفِتْيَانِهِ و مر غلامان را که کیل غلات تعلق بدیشان داشت اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ بنهید بضاعت ایشان
را که بر بهای گندم آورده اند و آن ادیمی و کفشی چند بود یوسف علیه السلام نخواست که گندم بدیشان
بی بها فروشد فرمود که بضاعتهای ایشان را درج کنید فِي رِحَالِهِمْ در بارهای ایشان و دیگر ار بست
که دیانت ایشان اقتضا خواهد کرد که آن بضاعتها چون بها گندم بود باز رسانند و ازین جهت گفت
لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا شاید که بشناسند بضاعتها خود را إِذَا انْقَلَبُوا چون باز گردند إِلَىٰ أَهْلِهِمْ
بسوی کسان خود باز گشایند لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند و برادر را بیارند فَلَمَّا
رَجَعُوا پس آنهنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب علیه السلام إِلَىٰ أَبِيهِمْ
بسوی پدر خود قَالُوا گفتند يَا أَبَانَا ای پدر ما بار منع کرده شده از پیمودن طعام یعنی
ملک مصر حکم کرد که طعام دیگر بار نپیمایند که ابن یامین را نبریم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما
أَخَانَا برادر ما را تا فرا گیریم کیل از برای خود و برای او نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ و بتحقیق ما او را لَحَافِظُونَ
نگاهدارندگانیم از رسیدن مکروهی بدو قَالَ گفت یعقوب علیه السلام که ای فرزندان هَلْ آمَنُكُمْ آیا شما را ایمن دارم
عَلَيْهِ بروی إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ مگر همچنانکه ایمن داشتم شما را عَلَىٰ أَخِيهِ بر برادر او مِنْ قَبْلُ پیش ازین که
بگفتند و من بر محافظت شما اعتقاد ندارم فَاللَّهُ خَيْرٌ پس خدای بهتر است حَافِظًا از جهت نگاهداشتن
و حفص حافظا خواند یعنی او است بهتر در حالتی که نگاهدارنده است پس توکل برو بکنم و کار خود برو بسپارم
وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و خدای بخشنده ترین بخشایندگانست شاید که محافظت وی بر بخشایش کند
و بمصیبت دو فرزند مرا مبتلا نکند وَلَمَّا فَتَحُوا و آنهنگام که بگشادند مَتَاعَهُمْ بارهای خود را وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ
یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای بحکم یوسف علیه السلام رُدَّتْ إِلَيْهِمْ باز گردانیده بودند
بدیشان قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما مَا نَبْغِي چه چیز طلب میکنیم از احسان دارای ای که هَٰذِهِ بِضَاعَتُنَا
اینست بضاعت ما که عوض این بضاعت بما فروختند رُدَّتْ إِلَيْنَا و باز گردانیدند بما پس بدین اکرام رجوع
کنیم بملک وَنَمِيرُ أَهْلَنَا و طعام آریم کسان خود را وَنَحْفَظُ أَخَانَا و نگاهبانی کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن
وَنَزْدَادُ و زیادت بستانیم كَيْلَ بَعِيرٍ پیمودن شتری یعنی شتر بار بمصاحبت برادر زیادت بیابیم ذَٰلِكَ
این یک شتر وار كَيْلٌ يَسِيرٌ کیل اندکیست و ملک بدان مقدار با ما مضایقه نخواهد کرد قَالَ گفت یعقوب علیه السلام
لَنْ أُرْسِلَهُ نفرستم ابن یامین را مَعَكُمْ با شما حَتَّىٰ تُؤْتُونِ تا بدهید مرا مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ پیمانی موکد
بذکر خدای در میان آورده که او را بنمانید هم تا سوگند خورید بحق محمد صلعم و خاتم النبیین و سید المرسلین
لَتَأْتُنَّنِي بِهِ که بیارید او را بمن إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ مگر آنکه گرد شما را فرو گیرد مانند شود عذاب و هم هلاک کردید ایشان
قبول نمود بمنزلت حضرت پیغمبر صلعم سوگند خوردند که در هم ابن یامین عذر نکنند فَلَمَّا آتَوْهُ پس

چون دادند پدر را موثقهم پیمان و عهد خود قال الله گفت یعقوب عم که خدای علی ما نقول
بر آنچه ما میگوییم از عهد و پیمان وکیل نگهبان و گواه و مطلع است و گفت یعقوب عم از روی شفقت
یا بنی ای فرزندان من لا تدخلوا در میایید در شهر مصر من باب واحد از یک در یعنی همه برادران بهم از یک در
دروازه بشهر مروید تا چشم بدی در شما نرسد چون شما را باین جمال و هیبت و شوکت و ابهت ببینند
وادخلوا فدر آیید در شهر من ابواب متفرقة از درهای پراکنده و آن شهر را چهار دروازه بود
در لطایف آورده که یعقوب عم در اول سر پدری پیدا کرد و در آخر عجز و بندگی آشکارا نمود که گفت
وما اغنی عنکم و دفع نمیکنم از شما بدین نصیحت که کردم من الله از قضای خدای من شیء چیزی را
که حذر دفع تقدیر نمیکند و فرزند پیر تا تقدیر الله بیت نه جهد همی کنم قضای یکی شود بیرون ز
کفایت تو کاری دگر است ان الحکم نیست حکم و فرمان الا لله مگر خدای را هر چه خواهد علیه توکلت بر او توکل
کردم من و علیه و بر او فلیتوکل المتوکلون باید که توکل کنند توکل کنندگان بر خدای نه بر غیر او که کفایت مهم
توکل است بر وی و من یتوکل علی الله فهو حسبه ولما دخلوا و آنهنگام که آمدند اولاد یعقوب عم من حیث
امرهم از آنجا که فرموده بود ایشان را ابوهم پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه ما کان یغنی یعنی نبود که دفع
کند عنهم از ایشان رای یعقوب عم من الله از قضای خدای که در باب ایشان واقع بود من شیء هر چیزی
بلکه تهمت دزدی برای مایه افتاد و برادران از ان رنجیده شدند و مصیبت یعقوب عم مضاعف گشت لیکن
تدبیر یعقوب فایده نکرد الا حاجة مگر حاجتی بود فی نفس یعقوب و در نفس یعقوب عم یعنی شفقتی بود بر اولاد
که در آن وقت قضاها ظاهر کرد آنرا و وصیت کرد بآن وانه لذو علم و بدرستی که یعقوب خداوند دانش بود
وصلاست لما علمناه مر آن چیزی که بدو آموخته بودیم بطریق وحی و از آن بود که گفت وما اغنی عنکم
ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان یعنی آدمیان لا یعلمون نمی دانند قدر او را یا جاهلند بآنکه تدبیر
بر تقدیر غلبه نمیتواند کرد بیت تدبیر کند بنده و تقدیر نداند «تقدیر خداوند به تدبیر نماند» ولما وقت
که آمدند اولاد یعقوب عم علی یوسف بر یوسف عم به بارگاه او رسیدند یوسف عم بر تخت نشسته بود
و تفاوت فرو گذاشته پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیارید و او را
از پدر درخواست کردیم و بعهد و پیمان آورده ایم یوسف عم فرمود که دانستیم بنشینید ایشان در حاشیه بساط
بنشستند و حکم شد که شش خوان آراسته پیش ایشان بنهادند یوسف عم گفت هر دو برادر که از یک پدر
و مادر اند بر یک خوان نشستند و ابن یامین تنها ماند بگریه درآمد و بگریست تا بیهوش شد یوسف
علیه السلام فرمود تا گلاب بر وی زدند و چون بهوش باز آمد پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه بود که بیهوش شدی
گفت ای ملک حکم فرمودی که هر یک با برادران اعیانی خود بیک خوان بنشینید مرا برادر مادری و پدری یوسف نام داشت
بیاد آمد با خود گفتم اگر او بودی با من بیک خوان نشستی و تنها نماندی از شوق این خیال بیطاقت شدم و بگریستم

ولما دخلوا

ویهلو نشستن این بود یوسف عم گفت بیا تا برادر تو باز باشم و با تو بر یک خوان نشینیم پس بر بود تا خوان
بروی برداشتند و در پیش آوردند و او را نیز طلبید بدین بهانه آوی الیه جای داد بسوی خود اخاه
برادر خود را و یوسف نقاب بسته دست بطعام دراز کرد چون ابن یامین را نظر بر دست یوسف
افتاد بگریست یوسف پرسید که باز این چه گریه است گفت ای ملک چه مانند این دست تو دست برادر من
یوسف بود همین که یوسف این کلمه شنید طاقت پوشیدن نیاورد نقاب از چهره برداشت و بنیامین را
قال گفت انی اخوک بدرستی که من برادر توام فلا تبتئس پس اندوهناک مباش بما کانوا یعملون بانچه
کردند برادران در حق ما بنیامین چون روی یوسف بدید و این سخن بشنید دیگر باره از هوش برفت
و باز بخود آمد دست دراز کرده بگردن یوسف در افکند و بزبان گفت بیت این که می بینم به بیداریست یا رب
یا بخواب خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب انگه دست در دامن یوسف عم زد و گفت دیگر
از تو مفارقت نمیکنم یوسف عم گفت اهتمام پدر ریشان تو دانسته ام اگر ترا با بهانه باز دارم غم او زیاده شود
اگر مصلحت دانی ترا بار بشینیع تهمت سازم تا نزد من بمانی بنیامین گفت پس از آن باک ندارم پس یوسف عم فرمود
که واه برد و این از او مخفی دارد بنیامین را بس پرده پروانه آن ملک حکم فرمود که کارسازی کنعانیان کنید
فلما جهزهم بجهازهم پس هنگام که کارسازی کرد ایشان را جعل السقاية بنهاد و سقایه را و آن مشربه بود از
نقره یا زر یا زبرجد مرصع بجواهر که ملک آب از آن خوردی در آن وقت بجهت عزت و نقاب طعام از آن پیمانه
ساخته بودند یوسف عم بوی نمود تا محرم او را تعبیه کرد فی رحل اخیه در بار برادر و بارها دیگر را محکم
کردند و ایشان را اجازت رفتن داد چون از شهر بیرون رفته براه در آمدند جمعی از ملازمان یوسف
از عقب بکاروان رسیدند ثم اذن مؤذن پس ندا کرد ندا کننده ایتها العیر ای کاروانیان انکم لسارقون
بدرستی که شما دزدانید بدان معنی که یوسف را از پدر بدزدیدید و گفت منادی که تا این سخن از زبان
یوسف گفت القصه چون این ندا بسمع فرزندان یعقوب عم رسید قالوا گفتند و اقبلوا علیهم
در روی آوردند بدان جمع که شما ماذا تفقدون چه چیز گم کرده اید که میجوئید قالوا گفتند می جوئیم صواع الملک
یعنی مشربه ملک را که پیمانه غله بود و لمن جاء به و برای هر کس که بیاورد آن را حمل بعیر شتر وار طعام مقرر است
و انا به زعیم و من که منادیم بآن کفیلم و پای بند آن قالوا تالله گفتند بخدای لقد علمتم که شما دانسته اید
که ما مردم امینیم بضاعتی که در بار ما نهاده بودند کرت اول چون این نوبت بیامدیم دیدید که دهن شتران
بربسته ایم تا از زرع دیگران نخورند ما جئنا نیامدیم ما از کنعان لنفسد تا تباهکاری کنیم فی
الارض در زمین مصر و مال مردم ناحق در تصرف آریم و ما کنا و نبودیم و نیستیم ما سارقین دزدان و دزدی
کار ما نیست قالوا فما جزاؤه گفتند ملازمان یوسف که چیست جزای سارق ان کنتم کاذبین اگر باشید شما
دروغ گویان در این ادعای خود یعنی شما میگوئید که دزد نیستیم اگر رخت ما در شما پیدا شود از شما چه مکافات

خواهد بود

خواهد بود قالوا جزاؤه گفتند جزای سارق من وجد فی رحله گرفتن آنکس است که یافته شود دزدی
در بار او فهو جزاؤه پس همونست جزای او یعنی او را به بندگی باید گرفت در دین پدر ما کذلک همچنین
نجزی الظالمین پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را پس ایشان را باز گردانیده بمصر در آوردند و بدرگاه
باز داشته فبدأ پس آغاز کرد و بجستن رخت ایشان یوسف علیه السلام بأوعیتهم ببارهای ایشان قبل وعاء اخیه
پیش از بار بنیامین برادر برای نفی تهمت ثم استخرجها پس بیرون آورد سقایه را من وعاء اخیه از بار
برادر او   همچنین   تعلیم دادیم یوسف را بالهام برادران یوسف از حیا سر در پیش افکنده
و زبان طعنه بر بنیامین گشادند ما کان نبود یوسف را یعنی شایسته و سزاوار نبود او را لیأخذ اخاه که فرا
گیرد برادر خود را فی دین الملک در کیش ملک حکم بنیامین در باب سرقه ضرب و تغریم بود نه استرقاق پس گرفت یوسف
برادر خود را الا ان یشاء الله مگر بخواست خدای و بدستوری او نرفع درجات برمیداریم از روی درجات
بعلم و حکمت من نشاء هر کرا خواهیم و فوق کل ذی علم علیم و بر هر خداوند دانشی داناییست در مرتبه او بلندتر
آنکه یوسف علیه السلام فرمود که این چه عمل است که از شما صادر شد بنگفتند که پیغمبرزادگانیم قالوا ان یسرق اگر دزدی
کند بنیامین چه عجب فقد سرق پس بدرستیکه دزدی کرده بالمنه اخ له برادر اعیانی که او را بود من قبل
پیش از این یعنی یوسف صنم آورده که در خانه یعقوب علیه السلام مکیانی بود سایل بر در خانه و هیچکس حاضر نبود
یوسف علیه السلام آن مرغ بسایل داد برادران او را بدزدی تهمت کردند و اقوال دیگر نیز هست فاسرها یوسف پس
پنهان داشت یوسف آن مقاله را فی نفسه در نفس خود و لم یبدها و ظاهر نگردانید آنرا لهم برای ایشان
قال گفت با خود انتم شما شر مکانا بترید از جهة منزلت در دزدی که پسر را از پدر دزدیده جدا کردید
والله اعلم و خدای داناست بما تصفون بآنچه شما صفت میکنید پس یوسف بنیامین را بکسان خود
برد و برادران در استخلاص او جهد کرده سخنی گفتند بجای نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت و موی تعالی
تن وی سر از جامه بیرون کرد گفت ای ملک برادر ما را بگذار و اگرنه و نعرهٔ کنم که هر جا که حامله است درین شهر از هول
آن بار بنهد یوسف علیه السلام دید که روبیل در غضب است پسر خود را گفت برو دست خود بر پشت او زن هر آ
چون دست وی بروبیل رسید شعله وی اطفا یافته روی به برادران کرد که شما مرا مس کردید گفتند نی گفت نبود
که بخدای که درین بلاد تخمی از تخم یعقوب هست هرگاه که یکی را از ایشان خشم آمدی چون دیگری او را از آل یعقوب
مس کردی تسکین یافتی در حال آورده که دیگر بار در غضب شد و آهنگ تخت یوسف علیه السلام کرد نقاب بسته
از تخت فرود آمد و او را سر بود و بر برد و باز بر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرور و بقوت
خود متعجب شده‌اید می پندارید که کسی بر شما غلبه نتواند کرد بیت خدای که بالا و پست آفرید * زبر دست هر زبر
دست آفرید * ایشان دیدند که هم از پیش نمیرود و در زاری در آمدند قالوا گفتند ایشان یا ایها العزیز
ای عزیز ان له ابا بدرستیکه بنیامین را پدریست شیخا کبیرا پیری بزرگ سال و عظیم قدر و بعد از هلاک

پسر خود یوسف بدو انس و الفت دارد فَخُذْ أَحَدَنَا پس فراگیر یکی از ما به بندگی مَكَانَهُ بجای او و او را رها کن
إِنَّا نَرَاكَ بدرستی که ما می‌بینیم ترا مِنَ الْمُحْسِنِينَ از نیکوکاران بر نسبت ما پس احسان خود را باتمام رسان فما الاحسان الا بالاتمام
قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ یوسف گفت پناه میگیرم از خدای پناه گرفتنی أَنْ نَأْخُذَ از آنکه بگیرم إِلَّا مَنْ
وَجَدْنَا مگر آنکه یافتیم مَتَاعَنَا عِنْدَهُ متاع خود نزدیک او و دیگری بجای او بگیریم إِنَّا إِذًا باشیم آنگاه لَظَالِمُونَ
ستمکاران در مذهب شما فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا پس آن وقت که نومید شدند مِنْهُ از یوسف و دانستند که برادر بایشان
نمیدهد خَلَصُوا نَجِيًّا تا یک کنار شدند از دیگران و انجمن تدبیر آغاز کردند قَالَ كَبِيرُهُمْ گفت بزرگ
ایشان در سن یعنی روبیل یا برادر خرد یعنی یهودا أَلَمْ تَعْلَمُوا آیا نمیدانید شما أَنَّ أَبَاكُمْ از آنکه پدر شما قَدْ أَخَذَ
عَلَيْكُمْ تحقیق فراگرفت بر شما مَوْثِقًا عهد و پیمانی مِنَ اللَّهِ از خدای یعنی بر سوگند در محافظت بنیامین
و شما سوگند خوردید به محمد آخر الزمان صلوات الله و سلامه علیه در شان وی عذر نکنید و آنکه اکنون این صورت
واقع شده وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ و پیش ازین تقصیر کردید فِي يُوسُفَ در شان یوسف فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ
پس هرگز جدا نشوم از زمین مصر یعنی ازین زمین بیرون نیایم حَتَّى يَأْذَنَ لِي تا وقتی که دستوری دهد مرا
أَبِي پدرم أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ یا خدای حکم کند برای من بر جمع باید یا تخلیص برادر وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و او بهترین
حکم کنندگانست چه براستی حکم کند و میل مداهنه در حکم او نیست ارْجِعُوا شما بازگردید إِلَى أَبِيكُمْ بسوی
پدر خود فَقُولُوا يَا أَبَانَا پس بگویید ای پدر ما إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ بدرستی که پسر تو بنیامین دزدی کرده وَمَا شَهِدْنَا
و ما گواهی ندهیم إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا مگر بآنچه بدانیم که صواع الملک از بار او بیرون آمد وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ
و نبودیم بر باطن نگاهدارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر خبر نداریم که بر وی تهمت کردند
و صواع را در بار او نهادند یا خود او باشر این امر خبر نداریم که بر وی تهمت کردند و صواع را در بار او نهادند یا خود
او این بوده وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي و بپرس از اهل آن دیهی كُنَّا فِيهَا بودیم در وی یعنی مصر را و از آنست که بوقت واز
مصریان بپرس وَالْعِيرَ الَّتِي و از کاروانیان نیز سوال کن که ما أَقْبَلْنَا فِيهَا روی نهاده بودیم بکنعان در میان
ایشان و ایشان جمعی کنعانیان بودند از همسایگان یعقوب علیه السلام وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راست گوییم
فرزندان یعقوب علیه السلام بحکم روبیل یا یهودا روی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمدند آنچه برادر گفته بود بوقف
عرض رسانیدند قَالَ گفت یعقوب علیه السلام بَلْ سَوَّلَتْ بلکه بیاراسته است لَكُمْ برای شما أَنْفُسُكُمْ نفسهای
شما أَمْرًا کاری که خواسته بودید با هم قرار داده و اگر ملک چه میداند که جزای سارق استرقاق است فَصَبْرٌ
جَمِيلٌ پس بر منست شکیبایی نیکو عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي شاید که خدای بیارد بِهِمْ جَمِيعًا همه ایشان را بمن
یعنی یوسف و بنیامین و آن برادر دیگر را که بمصر است إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ بدرستی او داناست بحال من الْحَكِيمُ
راست کار است در آنچه میکند پس یعقوب علیه السلام از غایت ملال توجه به بیت الاحزان فرموده وَتَوَلَّى عَنْهُمْ روی
بگردانید از فرزندان وَقَالَ يَا أَسَفَى و گفت ای اندوه من عَلَى يُوسُفَ بر فراق یوسف علیه السلام صاحب کشاف آورده

کحضرت

که حضرت رسالت پناه صلعم از جبرئیل عم پرسید وجد یعقوب عم وحزن او بچه مرتبه بود در مفارقت یوسف
عم فرمود که مانند هفتاد مادر مرده فرزند پس حضرت سوال کرد که او را چه مقدار مزد دادند گفت صد
شهید را که هیچکس در آتش مفارقت برابر یعقوب عم نسوخت مدت چهل سال وبقولی هشتاد سال
از وقت فراق یوسف تا زمان وصال او چشم یعقوب عم از گریه خشک نشد واز باران اشک گوشه بیت
مبارکش چمنی گرفت وَابْيَضَّتْ وسفید شد عَيْنَاهُ هر دو چشم او مِنَ الْحُزْنِ از اندوه فَهُوَ كَظِيمٌ
پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی حزینه که بود از غیظ اولاد و ظاهر نمیکرد نظم دردیست
در این سینه که گفتن نتوانم ˝ وان طرفه که آن نهفتن نتوانم ˝ اما چون فرزندان زیاد این سخن شنیدند
اضطراب پدر را مشاهده نمودند قَالُوا گفتند تَاللَّهِ تَفْتَأُ بخدای که همیشه باشی بناله و زاری تَذْكُرُ
يُوسُفَ یاد کنی یوسف را حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا وقتی که بیمار رسوای مشرف بموت أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ
یا باشی از جمله هلاک شدگان قَالَ گفت ای فرزندان إِنَّمَا أَشْكُو جز این نیست که شکایت کنم و اندوه
خود را بَثِّي وَحُزْنِي بخدای نه بشما و نه بغیر شما زیرا که کسی بیکسان و چاره بیچارگان اوست
حاجتی را که از تو بی جویم با کسی بی که باز تو بگویم زاری کنم بخلق خوار شوم با تو گویم بزرگوار شوم در بعضی
تفاسیر هست که چون یعقوب عم گفت انما اشکو بثی وحزنی الی الله حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد که ای
یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف و بنیامین مرده بودندی بدین ناله که تو کردی زنده ایشان را زنده ساختم
بتو رسانیدی و این مژده بود که یعقوب عم گفت وَأَعْلَمُ ومیدانم مِنَ اللَّهِ از وحی خدای تعالی
مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف و رسیدن او بمن گویند روزی ملک الموت عم بزیارت
وی آمده بود یعقوب عم سوگند خدای بوی داد که روح یوسف را قبض کرده گفت یعقوب را از امیدواری
گفت يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا ای پسران بروید فَتَحَسَّسُوا پس تفحص کنید مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ از حال یوسف عم
و برادر او وَلَا تَيْأَسُوا و نا امید مباشید مِنْ رَوْحِ اللَّهِ بدرستی که نا امید نشوند از رحمت و فضل
خدای إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ بدرستی که نا امید نشوند از رحمت حق إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ [illegible] ناگرویدگان
پس یعقوب عم نامه نوشت بدین نهج که از یعقوب اسرائیل الله بن اسحاق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله
بسوی ملک مصر اما بعد ما اهل بیتیم که بلاها موکل ما کردانید جدم ابراهیم را دست و پا بسته در آتش
انداختند حق سبحانه و تعالی او را نجات داد پدرم اسحق را کارد بر حلق نهادند خدای تعالی او را فدا فرستاد
و مرا پسری بود دوستترین فرزندان من برادران او را بصحرا بردند و پیراهن خون آلوده بمن آوردند
گفتند که او را گرگ بخورد از فراق او چندان گریستم که چشم من سفید شد او را برادری بود اعیانی
که من بوی تسلی داشتم تو او را بدزدی گرفته و نگاه داشته و ما نه از آن خاندانیم که دزدی کنیم و یا از ما دزدی
آید اگر او را بمن فرستی فبها والا بر تو دعا کنم که اثر آن تمت بفرزندان تو برسد والسلام نامه بفرزندان داد

واندک بضاعتی از پشم و روغن و پنیر و امثال آن ترتیب نموده ایشان را بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمدند برادر بن
که آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق روی ببارگاه یوسف آوردند فلما دخلوا پس چون در آمدند برادران
یوسف علیه السلام بروی قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز مسنا رسیده است ما را واهلنا الضر و کسان ما را سختی
و بینوایی و گرسنگی وجئنا ببضاعة و آورده ایم بضاعتی فاوف لنا الکیل اندکی و بی اعتبار پس کن برای ما کیل
وتصدق علینا و تصدق کن بر ما بقبول بضاعت یا زیادت از بهای متاع ما ان الله بدرستی که خدای یجزی
المتصدقین پاداش دهد نیکویی انارا که از روی تفضل تصدق مینمایند آنگه نامه یعقوب علیه السلام بوی گویند
تخت نهادند یوسف علیه السلام چون نامه بخواند گریه بروی غلبه کرد و عنان تمالک از دست برفت قال گفت ای برادران
هل علمتم آیا میدانید ما فعلتم آنچه کردید بیوسف و اخیه بیوسف و برادرش او را بر سبیل اجمال گفت نه از روی
تفصیل ایشان با یوسف علیه السلام ظاهر است و با بنیامین آن بود که او را خوار و بی اعتباری داشته
تا بمرتبه که هیچ یک سخن نمیگفت الا از روی عجز و مذلت پس یوسف علیه السلام فرمود که آیا شما دانسته اید قبایح آن را
که با یوسف و برادر او کرده اید یا ازان توبه نموده اید اذ انتم جاهلون آن وقت شما نادان بودید یعنی نوجوان
و شوخ و جاهل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و بموافقت هوای نفس یوسف علیه السلام این سخن از روی
مناصحت گفت نه بر وجه معاتبت آنگه نقاب بر افکند و تاج از سر برداشت چون ایشان نظر بران
شکل و شمایل افتاد و قالوا گفتند ائنک لانت یوسف استفهام تقریر است یعنی والله تویی که یوسف
که این جمال و کمال دیگر نتوان بود بیت که دارد از همه خوبان چنین رخ که تو داری تبارک الله ازین روی
نازنین که تو داری قال گفت انا یوسف و هذا اخی من یوسفم و این برادر من بنیامین است قد من
الله بدرستی که منت نهاد خدای علینا بر ما بسلامت و کرامت انه من یتق بدرستی که هر که
بترسد از خدای و یصبر فان الله و صبر میکند پس بتحقیق خدای تعالی لا یضیع ضایع نمیکند اجر المحسنین
مزد نیکوکاران را وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است بر آنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر چون
برادران یوسف را بشناختند روی بر تخت آورده خواستند که پای یوسف علیه السلام بوسند از تخت فرود آمد
و ایشان را در کنار گرفت قالوا تالله گفتند بخدای سوگند میخوریم که بجنس صورت و کمال سیرت
لقد آثرک الله هر آینه برگزید ترا خدای تو علینا بر ما وان کنا و بدرستی که هستیم لخاطئین گناهکاران
بدان عملها که کرده ایم. قال گفت یوسف در جواب لا تثریب هیچ سرزنشی نیست علیکم الیوم یغفر الله
بیامرزد خدای مر شما را که اعتراف کردید بگناه وهو ارحم الراحمین و او بخشاینده ترین بخشایندگانست.
نظم باهیچ کس و ته جهانی گناه ** با شکر نیوین درون سیاه ** بر مانه از تخت شاهی دهد ** بر مازکان هوم
خواهی دهد ** پس چون بنوازش بندکانه دل برادران تازه ساخت آنگه بکار پدر دل نهاد و پرداخت و گفت
اذهبوا بقمیصی هذا ببرید پیراهن مرا و آن قمیص خلیل بود که جبرئیل در قعر چاه بوی پوشانیده بود و دی (?)

(margin) بود.

بود که از کنعان فرستد وفرمود که ببرید فَأَلْقُوهُ پس بیفکنید آنرا عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي بر روی پدرم يَأْتِ
بَصِيرًا تا بازگردد بینای وچشمش بحال اول باز کرده وَأْتُونِي وبیائید بمن بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ شما بهمه کسان خود
اجمعین از احفاد وخدم آورده اند که یهودا گفت ای یوسف پیراهن خون آلوده پیش پدر من برده ام این
پیراهن بمن حواله کن که ببرم شاید که فرح این قمیص تدارک حزن این قمیص کند یوسف عم پیراهن بوی داد واسباب را
جهت پدر ومتعلقات مهیا ساخته ببرادران تسلیم کرد یهودا از مصر بیرون آمد همراه برادران متوجه کنعان
گشت وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ وآنوقت که جدا شد یعنی بیرون آمد از مصر کاروان از عمارت مصر وبفضای صحرا رسیدند
باد صبا از حق سبحانه وتعالی دستوری خواست تا بوی پیراهن یوسف را بمشام یعقوب رساند قَالَ
أَبُوهُمْ گفت پدر ایشان را که جمعی حاضر بودند از بزرگان إِنِّي لَأَجِدُ بدرستی که من می یابم رِيحَ
يُوسُفَ بوی یوسف را لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ که شما را بنقصان عقل نسبت نکنید ونگویید که پیر شده ولب خرافت
رسیده قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ گفتند اهل ای بخدای تو هنوز لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ در همان حیرت قدیمی
مراد از محبت یوسف از بسیاری ذکر او وتوقع ملاقات او بعد از چهل یا هشتاد سال فَلَمَّا أَنْ جَاءَ
الْبَشِيرُ پس آنهنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا آورده اند که یهودا با برادران نه ایستاد سر وپا برهنه
دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسید ونزدیک پدر آمد أَلْقَاهُ بیفکند پیراهن یوسف را عَلَىٰ وَجْهِهِ بر روی
پدر خود فَارْتَدَّ بَصِيرًا پس گشت بینا وبا حفا وفود قَالَ گفت أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ نمیگفتیم شما را إِنِّي أَعْلَمُ
مِنَ اللَّهِ که من میدانم از الهام خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید وآن حیات یوسف بود وپیوستگی میان من
دادیس نهار را نموده هو که در ایشان پیوسته بود از ذکر روایات متوجه مصر شدند وبرادران دیگر رسیدند
ودر دست وپای پدر افتادند قَالُوا گفتند يَا أَبَانَا ای پدر ما اسْتَغْفِرْ لَنَا آمرزش طلب برای ما از
خدای ذُنُوبَنَا گناهان ما را برای إِنَّا كُنَّا بدرستی که هستیم ما خَاطِئِينَ گناهکاران بران عملها که کرده ایم
قَالَ گفت یعقوب عم سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ زود باشد که آمرزش طلبم برای شما رَبِّي از پروردگار خود
إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستی که او آمرزنده است تائبانرا هیچ ذنوب الرَّحِيمُ مهربانست ببندگان بکشف کروب ودعا
تاخیر کرد تا شب جمعه یا وقت سحر که مظنه اجابت دعاست یا خواست که بداند که یوسف عم از ایشان عفو
کرده باقی واصح آنست که تاخیر کرد تا وقتی که عمر رسید شب برخاست بنماز وبعد از آن روی بقبله
آورد باستادی یوسف عم برادران را در عقب او کرد وآنحضرت دعای کرد فرزندان آمین کردند وحق سبحانه
تعالی اجابت فرمود القصه چون یعقوب عم بنزدیک مصر رسید یوسف عم با ملک ریان وتمامی اکابر واشراف
ولشکر بسیار آراسته باستقبال پدر بیرون آمدند ویعقوب با فرزندان بر بالای تلی برآمد تفرج آن
کوکبه وانبوه می کردند جبرئیل عم فرود آمد یعقوب عم را گفت این لشکر وتجمل عجب میداری بر بالا نگر
که جهود ملک از زمین تا فلک بتفرج آمده اند بشادی تو بتهنیت وسرور اند چنانچه در این مرتبه از اندوه تو محزون

و رنجور بودند پس یوسف علیه السلام چون پدر را دید از مرکب فرود آمد خواست تا سلام کند جبرئیل گفت بگذار
تا پدر بر تو سلام کند در خبر است که یعقوب نیز پیاده شد و چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت
السلام علیک یا مذهب عنی الاحزان و دو دستها بگردن یکدیگر در آورده از شادی بگریستند نظم
چه خوشحالی است روی دوست دیدن ٭ پس از عمری بیکدیگر رسیدن ٭ شراب خوشدلی را نوش کردن ٭
بشادی دست در آغوش کردن ٭ بکام دل زمانی آرمیدن ٭ بهم گفتن سخن وا هم شنیدن ٭ ز دیر حال هجر
آغاز کردن ٭ ز عاشق دفتر غم باز کردن ٭ پس در نزدیک مصر موضعی بود از آن یوسف و قصری رفیع در آنجا
ساخته بودند یوسف علیه السلام در آنجا نزول فرمود فلما دخلوا پس آنهنگام که در آمدند على يوسف بر یوسف در آن
منزل آوى اليه جای داد بسوی خود یوسف ابويه پدر و خاله خود را که بجای مادرش بود دیگر باره
پدر را در کنار گرفت و خاله را پرستش نمود و برادرزادگان نوازش کرد وقال ادخلوا مصر و گفت در آئید
در مصر ان شاء الله آمنين اگر خواهد خدای در حالتی که ایمن باشید از قحط و عنا و مشقت و بلاء استثناء
داخل است در ایمنی نه در دخول و چون بمصر در آمدند ایشان را در منزل خود فرود آورد ورفع ابويه
و بر داشت پدر و خاله خود را یعنی بر بالا برد على العرش بر تخت خود وخروا و بر روی افتادند پدر
و خاله و برادران له مر او را سجدا در حالتی که سجده کنان بودند و تحیت و تعظیم ایشان در آن
زمان بسجده بود یوسف علیه السلام آن حال را مشاهده اظهار مسرت و بهجت فرمود قال گفت يا ابت
ای پدر من هذا این سجده کردن شما مرا تاويل رؤياي تعبیر خواب من است که دیده بودم من قبل پیش از این
در ایام صبا قد جعلها بدرستی که کرد آنرا ربي پروردگار من حقا راست وقد احسن و بدرستی
که نیکوئی کرده است بمن اذ اخرجنی چون بیرون آورد مرا من السجن از زندان ذکر چاه نکرد
تا برادران منفعل نشوند وجاء بكم و آورد شما را من البدو واز بادیه و آن موضع بود از زمین فلسطین
از ولایت شام که یعقوب علیه السلام در آنجا نشستی و آن نزدیک کنعان بود یوسف علیه السلام جهت شکر نعمت فرمود
که حق سبحانه و تعالی مرا از زندان بهجت رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورده تا بیکدیگر رسیدیم من بعد
ان نزغ الشيطان از پس آنکه نزغ الشيطان این که فساد کرد شیطان و مخالفت افکند بيني میان من وبين اخوتي
و میان برادران من ان ربي بدرستی که آفریدگار من رساننده نیکوئیست لطيف لما يشاء هر کرا که خواهد انه هو
العليم تحقیق اوست دانا بوجوه تدبیرات الحكيم محکم کار در یقین مواقع نقل روات و در لطایف آورده
که چون بیست و چهار سال از این واقعه بگذشت یعقوب علیه السلام را وفات رسید و بعد از بیست و سه سال
دیگر یوسف علیه السلام پدر را در واقعه دید که میگوید که ای یوسف بغایت مشتاق لقاء توام بشتاب تا بسوی
دیر یا نزدیک مای یوسف از خواب بر آمد و برادران را طلبید او ولی عهد ساخت و زندان را ... و
و بخوبی مناجات گفت رب ای پروردگار من قد آتيتني بدرستی که دادی مرا من الملك از پادشاهی و مملکت

وعلمتني وبياموختي مرا من تاويل الاحاديث از تعبير خوابها فاطر السموات والارض بديد آرنده آفريننده آسمانها
وزمينها انت وليي توي يار من وستولي كار من في الدنيا والآخرة درين سراي ودران سراي توفني مسلما بميران
در حالتي كه گردن نهاده باشم مرترا يعني مرا مسلمان بميران والحقني وفرارسان مرا بالصالحين بنيكوكاران شايسته
من آورده اند جد در نشه روز واقعه كه دي بود بعضه وصال بحلت زهره وحضرت حقايق پناهي قدس سره
در قصه يوسف وزليخا كه لباس نظم دلپذير پوشانيده وختم بعضي ابيات ازان درين اوراق اتفاق افتاده
وفات يوسف عم را بر هم بخط در نموده نظم بكفت جبريل حاضر هشت بيني كه باغ خلد اميد دربيني
چو يوسف را بدست آن سيب بنهاد روان سيب را بوييد جان داد بلي زان نكهت باغ بقا يافت ازان
نكهت بسوي باغ بشتافت ذلك اين يادكرده شد از قصه يوسف عم من انباء الغيب از خبرهاي غيب
كه بجهت ظهور دلايل اعجاز نوحيه اليك وحي ميكنيم ان را بسوي تو وما كنت لديهم وتو نبودي نزديك
برادران يوسف اذ اجمعوا امرهم آنهنگام كه جمع كردند رايهاي خودرا بر افكندن يوسف بچاه وهم يمكرون
وايشان مكر ميكردند بيعقوب ويوسف عم وتو آنجا نبودي ومكذبان تو ميدانند كه از كسي نشنيدة وخبر
نيز هيچ جانب بوده پس معلوم شد است بر آنكه بوحي الهي دانسته وما اكثر الناس ونيستند اكثر مردمان ولو
حرصت واگر چه حرص ميورزي ايمان بر ايشان بمؤمنين گرويدگان بجهت عناد وتصميم ايشان در كفر وفساد
وما تسألهم ونمي طلبي از ايشان عليه بر تبليغ واداي احكام يا بر خواندن قصص قرآن من اجر مزدي چنانچه
قصه گويان ميطلبند ان هو نيست قرآن الا ذكر للعالمين مگر پندي از خدا عالميان را نه تنها مشركان كه از بهر
تو روي بگردانند وكاين من آية وبسا نشانها قدرت ودلايل را كه بر رجوع وصانع وحكمت اوهست في السموات
والارض در آسمانها وزمينها كه آن معاند يمرون عليها ميگذرند بران وهم عنها وايشان ازان آيتها معر
ضون روي گردانند نه در آن فكرت كنند ونه از آن عبرت گيرند وما يؤمن اكثرهم بالله ونگروند بيشتر
ايشان بخداي الا وهم مشركون مگر ايشان شرك آرنده باشند گويند مراد ازين گروه كفار عرب اند كه گفتند
لبنا الله وانبي در آوردند كه الملائكة بنات الله يا يهود كه ايمان آوردند بخداي وگفتند عزير ابن الله يا
نصاري كه بخداي گرويدند وگفتند المسيح ابن الله افأمنوا آيا ايمن شدند مشركان ان تأتيهم غاشية من عذاب الله
عقوبتي پوشنده يعني فرو گيرنده ايشان من عذاب الله از عذاب خداي تعالى او تأتيهم الساعة يا بيايد بديشان قيا
ناگهان وهم لا يشعرون وايشان ندانند آمدن ان را وكار سازي نكرده باشند قل بگو اي محمد هذه اين دعوت
بتوحيد سبيلي راه منست وين راه ما ادعوا ميخوانم خلق را الي الله بخداي على بصيرة
بر بيان هويدا وحجتي روشن انا من تاكيد ضمير است مستتر است در ادعوا ومن اتبعني وهر كه
پيروي كرده است وسبحان الله وپاكست خداي از شرك كه او را بران وصف ميكنند وما انا من المشركين ونيستم
من از شرك آرندگان امام زاهد آورده كه كافران گفتند خداي ا فرشتگان هستند چرا آدمي را برسالت فرستاد

اگر خواستی ملک را فرستادی حق سبحانه و تعالی رد زعم و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا و نفرستادیم پیش از تو برسالت
مگر مردانی نوحی الیهم که وحی فرستاده شد بدیشان حفص نوحی بخواند یعنی ما وحی فرستادیم بسوی ایشان
من اهل القری از اهل شهرها و دیهها در وسیط آورده از امام حسن بصری رحمه نقل میکند که حق سبحانه و تعالی هرگز
پیغمبری را نفرستاده از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان و در باب مختلج کاهنه که دعوی نبوت
میکرد و گفته اند شعر اصبحت نبیا انثی نطوف بها و لم یزل انبیاء الله ذکرانا افلم یسیروا آیا سیر نمیکنند
منکران فی الارض در زمین شام و یمن و بر دیار عاد و ثمود نمیگذرند یعنی باید که بگذرند فینظروا پس ببینند
بنظر عبرت کیف کان که چگونه بود عاقبة الذین آخر کار آنان و مکذبان که بودند من قبلهم پیش از اینان
بهره برداشته از تکذیب پیغمبر و قرآن و لدار الاخرة و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت او
خیر بهتر است از لذات فانیه دنیا للذین اتقوا مر آنان را که پرهیز کردند از شرک و نافرمانی افلا تعقلون آیا تعقل
نمیکنید ای عاقلان و نمی اندیشید تا بدانید که بهتر است نعم جنت باقی جاه سفلی را به نزهتگاه روحانی چه
مانند کلوخ تیره بگلشنهای سلطانی پس باید که بعاند ان زمان و تو بتمامی ایام حیات و دولت خود
مغرور نشوند که ما مهلت دادیم حتی اذا استیأس تا آنگاه که ناامید شدند پیغمبران از ایمان ایشان
و ظنوا و گمان بردند رسولان انهم بدرستی که ایشان قد کذبوا بدرستی که مکذوب شدند یعنی کفار بوعدها
ایمان با ایشان دروغ میگفتند یا گمان میبردند که رسل با ایشان دروغ میگویند در وعده
و وعید جاءهم نصرنا آمد به پیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب بر آن قوم فرود آمد فنجی پس رهانیده شد
من نشاء هر که را خواستیم یعنی پیغمبر و متابعان او و لا یرد و باز گردانیده نشود باسنا عذاب ما عن القوم
المجرمین از گروه کافران وقتی که بدیشان فرود آید لقد کان بدرستی که هست فی قصصهم یعنی در قصه انبیا
و امم ایشان یا در قصه یوسف عم و برادران و سلمی رحمه الله از امام جعفر صادق رضی نقل میکند که مراد
از او ابواب اسرار است پس اعتبار از این قصه ارباب اسرار را باشد و حقایق کلام ربانی
در آینه دل بعقل ایشان روی نماید عبرة و لی مرآید اسرار معانی که روشن شد بنور جاودانی ما کان
نیست قرآن حدیثا یفتری سخنی که ساخته باشند و لکن و لیکن هست تصدیق الذی تصدیق آن چیزی
که بوده بین یدیه پیش از کتب الهی یعنی مصدق و موافق آنست در راستی و درستی و تفصیل کل شیء
و بیان هر چیزها که محتاج الیه شد در دین و دنیا و هدی و راه نماینده است مر سالکان را و رحمة و بخشش
است لقوم یؤمنون مر کسی و جمعی را که بگروند بتوحید خداوند و نبوت مصطفی صلی الله علیه و سلم سورة الرعد مکیة
بسم الله الرحمن الرحیم المر گفته اند که الف الاء اوست و لام لطف وی و میم ملک وی و را
رفت بر کمال و قوتی آنست که بعضی از آن دلالت بر اسماء الهی دارند و برخی بر افعال او و جزایع الربیع انا
الله داری تلک این آیات آیات الکتاب آیات قرآنست و الذی انزل و آنچه فرستاده شده است الیک

الرسل

عبرة لاولی الالباب

ع

وبیو

بسوی تو مِن رَّبِّكَ از پروردگار تو الْحَقُّ درست وراست است چنانکه بدان بگروی ودران عمل کنی وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان از اهل مکه لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بدان بجهت عدم تفکر درمعانی آن اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ خدای
آنست که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید وبرداشت بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستون وبران قایم باشد تَرَوْنَهَا
می بینید شما آسمانها را مرفوع بی ستون هست ولیکن مرئی نیست قدرتست که آسمان بدان مرفوع می باشد
ودر فواید السلوک آورده که باری تعالی سقوف عالیه وسقوف مرتفعه سموات بی قایمه که ادراک توان کرد
وافراشته وبی ستونی که مشاهده نمایند فرموده بلند برداشت یعنی هست اما مخفی است وقایم موجود است
ولیکن غیر مرئی است وآن عدالت تواند بود که بالعدل قامت السموات نظم آسمان وزمین بعدل برپاست
حق زمینها بغیر عدل محالست کی نباشد ستون خیمه بجای کی بود خیمه بی ستون بپای ثُمَّ اسْتَوَىٰ
پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بآفریدن عرش یا مستولی شد بر واقتدار ونفاد حکم باری ملک باشد داد
وقصد فرموده بآن بحفظ تدبیر وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ورام کرد آفتاب وماهتاب را جهة مصالح عباد بانچه
خواست از حرکات ایشان بحرکت معین كُلٌّ هریک از ایشان يَجْرِي میرود وحرکت میکند
لِأَجَلٍ مُّسَمًّى تاوقتی نام برده شده یعنی مرتبی معین که دورخود باتمام رساند یا جریان را وتا زمانی
که سیر او منقطع کرده یعنی تا قیام الساعة يُدَبِّرُ الْأَمْرَ تدبیر میکند خدای کار ملکوت خود را از ایجاد واعدام
واذلال واعزاز واحیا واماتت يُفَصِّلُ الْآيَاتِ بیان میکند آیتهای قرآن را یعنی مفصل میسازد بامر
ونهی یا احداث دلایل قدرت میکند یکی بعد از دیگری لَعَلَّكُم شاید که شما بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ بدیدار پروردگار
یعنی بدیدن جزای که خواهد او در قیامت تُوقِنُونَ بیگمان گردید ودانید که قادرست بر آوردن
این اشیا قدرت را وبراعاده واحیا وَهُوَ الَّذِي واوست آنکه مَدَّ الْأَرْضَ بکشید زمین را بر روی آب یعنی
بسط کرده بطول وعرض یا منقلب حیوان باشد وَجَعَلَ فِيهَا وبیافرید زمین جویهای آب وآن [illegible]
از هم جویهای وَجَعَلَ فِيهَا بیافرید در زمین وَمِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ دو صنف مثلا سیاه وسرخ سفید وزرد خواهد
وبزرگ وترش وشیرین وحار وبارد وبرگ وبوستان وامثال آن اثنین تاکید زوجین است کما هو دأب
العرب فی کلامهم يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ می پوشاند ودر می کشاند شب را بروز تا هوا بعد از آنکه تا روشن بوده
تاریک میشود واز اینجا نشانهای روشن است لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ وکروهی را که تفکر کنند دران ودانند که کون
این اشیاء وتخصیص هریک بچیزی دلیل است بروجود صانع حکیم وَفِي الْأَرْضِ ودر زمین قِطَعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ
پارهاست پیراسته بیکدیگر این نیز یکی از دلایل قدرت است که قطعهای زمین بیکدیگر پیوسته بعضی شایسته
زراعت وبرخی شوره زار وقدری ریک اهبر وقطعه سنکستان وَجَنَّاتٌ ودیگر در زمین بوستانهاست
مِّنْ أَعْنَابٍ از انکور بسیار وَزَرْعٌ وکشتهای وَنَخِيلٌ وخرما بنان صِنْوَانٌ چند شاخ از یک اصل رسته وَغَيْرُ
صِنْوَانٍ ونه چنانکه یک تنوق الاصل یعنی هریک شاخ از یک بیخ رسته يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ آب داده میشود این همه انجا

و نزع بیک آب وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا و تفضیل میدهیم بعضی را از آن عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر فِي الْأُكُلِ در خوردن میوه‌ها
بحسب شکل و لون و رایحه و طعم إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که آنچه درین ذکر کرده شد لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهاء واضحات
لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر قومی را که تعقل کنند و تامل نمایند که اختلاف میوه‌های بی اشجار با آنکه از یک آب
پرورش یابند نمیتواند بود الا بارادت قادر مختار و در تبیان آورده که این مثل بنی آدم است از اختلاف
الوان و اشکال و هیئات و اصوات و اختلاف با وجود آنکه پدر همه یکی است و در مدارک گفته که مثل
اختلاف قلوبست در آثار و انوار و اسرار و ولی را صفتی است و هر صفتی را نتیجه دلی باشد
موصوف بانکار و سنگبار که قلوبهم منکرة وهم مستکبرون و بار دلی بود از آسیا بذکر پروردگار که تطمئن
قلوبهم بذکر الله مصرع به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا وَإِنْ تَعْجَبْ و اگر عجب میداری ای محمد از
ناگرویدن بدلایل و حجت فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ پس شگفت قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب شوید از
سخن ایشان که میگویند أَإِذَا كُنَّا آیا آنوقت که ما باشیم تُرَابًا خاک یعنی بعد از مرگ ما خاک شویم
أَإِنَّا آیا ما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ باشیم در آفرینشی نو یعنی باز ما را زنده گردانند و محل تعجب آنست که ایشان خدای
عزوجل را خالق آسمان و زمین را می دانستند و هیچ فکر نمیکردند که وی بر ابداء او قادر باشد بر اعاده نیز
قادر تواند بود بث آنکه پیدا ساخت که ایشان نگرویدند به پروردگار خود بجهت ناگرویدن بقدرت او
بحشر و نشر الْأَغْلَالُ و آن گروه اند که غلها فِي أَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشانست مقید اند باغلال
و ایشان را امید خلاصی نیست یا روز قیامت غل آتشین در گردن ایشان نهند و علامت کفار در دوزخ
این باشد وَأُولَٰئِكَ و آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا ایشان در آن آتش
خَالِدُونَ جاویدانند در خبر است که نضر بن حارث و اشباه او استعجال عذاب میکردند بر سبیل استهزاء حق
سبحانه و تعالی میفرماید که وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و طلب شتاب میکنند از تو بِالسَّيِّئَةِ بعقوبتی که خدای ایشان را مقدر
کرده قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از عافیت حق سبحانه عذاب استیصال را ازین امت صرف کرده و تعذیب مکذبان
آن حضرت را صلعم تاخیر فرموده و با قیامت افکنده آن تاخیر حسنه است و آن استیصال سیئه کافران
استعجال میکردند از حسنات الهی بر ایشان بتاخیر آن مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ پیش از ایشان عقوبتها در پی مکذبان
چون خسف و مسخ و رجفه و ایشان دانسته اند پس چرا بدان اعتبار نمیگیرند و برای خود مثل آن
می طلبند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَشَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر کافران اگر تو به باشند
بر کفر و تکذیب و گفته اند و دو مغفرتست بر مومن بتوبه و استغفار و سخت عقوبت است بر کافران
بانکار و استکبار محققان بر آنند که تمهید قواعد خوف و رجا درین آیه است میفرماید که از بندگان
تا از رحمت او نا امید نشوند و عقوبت کنند است تا از هیبت او ایمن نباشند و در حدیث آمده که اگر عفو
باری تعالی نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر وعید حق نبودی هر کس تکیه بر عفو کرده از عمل باز ماندی

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ

بیت زحق یی پرس تا غافل کردی * بیشود تا بید تا بر دل کردی * ویقول الذین کفروا ویگویند آنانکه کافر شدند لولا انزل
چرا فرستاده نمیشود علیه بمحمد ع م آیة من ربه نشانی از پروردگار او یعنی معجزه که ما بطلبیم چون عصای
موسی و احیای عیسی ع م انما انت منذر جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر تو نیست بلاغت است
و نیست ترا در آیات هیچ اختیار ولکل قوم و مر هر گروهی را هاد راه نماینده است یعنی پیغمبری که مخصوص باشد
بمعجزه‌ی در صورت آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی ع م و طب در وقت عیسی ع م پس معجزه عیسی و
موسی ع م که شما بطلبید اختصاص بزمان ایشان داشته و چون فصاحت بر شما غالب است قوی ترین معجزه من
قرآنست فاتوا بسورة من مثله الله یعلم خدای میداند ما تحمل آنچه بر میدارد کل انثی هر زنی از فرزند
نر و ماده سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و جز آن وما تغیض الارحام و داند آنچه بکاهد رحمهای
یعنی حق سبحانه در رحم بکاهاند از کودک که تمام خلقت بیرون نیاید وما تزداد و آنچه زیاده سازد یعنی
خدا افزون کرداند و در جثه ولد از اعضای زاید و گفته اند مراد از زیادت و کم عدد ولد است چه رحم مشتمل
می باشد بر یک فرزند تا چهار و نهایت اولاد در رحم چهار است نزد امام اعظم رحمه الله و در انوار از امام
شافعی رحمه الله نقل میکند که دیدم زنی پنج بطن بزاد در هر بطنی پنج فرزند والله قادر علی ما یشاء یا مراد
مدت حمل است و اقل آن باتفاق شش ماه است و اکثر نزدیک امام اعظم ابی حنیفه دو سال و نزد امام شافعی
چهار سال و نزد امام مالک رحمه الله پنج سال وکل شیء و همه چیز عنده نزدیک او بمقدار باندازه ایست
که از آن کم و زیاده نمی باشد عالم الغیب داننده پوشیدها از حس والشهادة و آشکارا یعنی
حاضر بر حواس الکبیر المتعال بزرگ و برتر از همه سواء منکم یکسانست از شما و بر پیش علم او من اسر القول هر که پوشید
سخنی را در نفس خود ومن جهر به و هر که آشکارا کند آنرا با دیگری ومن هو مستخف و هر که طلب خفا میکند و میپوشد عمل خود را
باللیل بشب وسارب و هر که ظاهر است و آشکارا میکند عمل خود را بالنهار بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل
سر او علانیته او بروی پوشیده نیست مر خدای راست له معقبات ملایکی در پی یا آنکس را که میپوشیده و نه آشکارا میکند
قول و فعل خود را فرشتگان در پی اقوال و افعال او روز و شب من بین یدیه از پیش روی او ومن خلفه
و از پس او یحفظونه من امر الله نگاه میدارند او را بفرمان خدای و آنچه از وی صادر میشود مینویسند و ایشانرا بررة کرام
الکاتبین گویند و در تبیان آورده که ایشان ملک اند بروز و ده بشب و اصح و اشهر آنست که دو ملک اند بروز
و دو بشب حق سبحانه فرشتگان آفریده تا بندگان او را نگاه میدارند از مضار و مکاره در زاد از کعب الاحبار نقل
میکنند که اگر خدای ملایک را موکل آدمیان نکردی هر آینه جنان ایشانرا بر بودندی از روی زمین و گفته اند ضمیر
یحفظونه عاید است بآنحضرت رسالت پناه صلعم یعنی مر خدای را فرشتگانند که محافظت آنحضرت میکنند از ضرر
اعادی چنانچه از شر عامر بن طفیل و زید بن ربیعه او را نگاه داشت و عنقریب قصه ایشان ذکر خواهد شد یافت
ان الله بدرستی که خدای لا یغیر تغییر نکند ما بقوم آنچه بر قومی باشد از عافیت و نعمت حتی یغیروا

تا وقتی که آن گروه تغییر دهند مَا بِاَنْفُسِهِمْ آنچه در نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمله را بخلاف
نوید سلمی گوید تغییر دهند تا ترا از ذکر او و تغییر دهند دلها را از برخود وما علم که دل را باور است دارند
و غفلت نورزند تا رقبض بر ایشان متصل کرده بیت کرت هوس که دل از یکسل پیمان نگاه دارس رشته تا
نگهدارد وَاِذَآ اَرَادَ اللّٰهُ وچون خواهد خدای عز وجل سُوْٓءًا بگروهی عذاب وعقوبت وهلاک
فَلَا مَرَدَّ لَهٗ پس بازگرداننده نیست مر انرا یعنی کس نتواند که انرا رد کند از رحی یا از دیگری وَمَا لَهُمْ
ونیست آن قوم را مِّنْ دُوْنِهٖ بجز خدای مِنْ وَّالٍ کسی که متولی امر ایشان در دفع عذاب یا یاری کند ایشانرا
هُوَ الَّذِیْ اوست آنکه یُرِیْكُمُ الْبَرْقَ بشما بنماید برق را و آن لمعه ایست سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و آن
نشانه باران باشد پس خدای برق را می نماید خَوْفًا از برای ترس مسافر و کسی که باران او را ضرر کند
وَّطَمَعًا و برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند وَيُنْشِئُ و پیدا کند در هوا السَّحَابَ الثِّقَالَ ابرهای که
باب گران بارانند وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ و تسبیح میگوید رعد بِحَمْدِهٖ ملتبس بحمد خدای یعنی تسبیح را با تحمید مقترن
میسازد و رعد ملکیست که سحاب را میراند و برق تازیانه اوست در حقایق سلمی از ابن عطا رحمه الله نقل
میکند که رعد صیحه زبیکامنست و برق آه پرسوزه و باران گریه ایشان وَالْمَلٰٓئِكَةُ و تسبیح میکنند مجموع فرشتگان
یا انفاکه اعوان رعد اند مِنْ خِيْفَتِهٖ از ترس خدای وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ و فرو میفرستد صاعقه ها را از ابر
فَيُصِيْبُ بِهَا پس میرساند آنرا مَنْ يَّشَآءُ هر کرا میخواهد که بدان هلاک سازد چون زید بن ربیعه آورده اند
که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل با یزید بن ربیعه و یا ازید بن قیس گفته که بر ید ن محمد میرویم چون او را
بسخن مشغول کردم تو از پس وی در آی و شمشیر بر سر فرق وی زنی چون بمجلس در آمدند عامر آن
حضرت را بسخن مشغول کرد اینها بعد از مقالات بسیار گفت ای محمد بدم و لشکری بسیار جرار از سوار
و پیاده بر سر تو آرم این بگفت و با زید بیرون آمد حضرت رسول صلعم اللهم اکفنا بما شئت پس عامر با زید
گفت که آن همه وصیت بجا نیاوردی گفت هرگاه که اراده تیغ زدن کردم تو میان من و او حایل بودی القصه چون
از مدینه بدر آمدند صاعقه بیامد و زید را بسوخت و عامر نیز در راه به بدترین صورتی برد و گویند یهودی
بجناب نبوت آمد گفت یا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای تو از چه چیز است از مروارید است یا از یاقوت
یا از زر سرخ فی الحال از سحاب بغضب الهی ساعقه ظاهر شد و او را بسوخت و حق سبحانه این آیت فرستاد
که صاعقه بهر که خواهد فرستد از کافران وَهُمْ يُجَادِلُوْنَ و ایشان جدال میکنند فِی اللّٰهِ در حق خدای که از چه
چیز است یا جدال ایشان تکذیب پیغمبر است در آنچه خدای را بدان وصف میکند از کمال علم و قدرت و هر دو را
الوهیت وَهُوَ شَدِيْدُ الْمِحَالِ و خدای سخت عقوبت است بمجادلان لَهٗ مر خدایراست دَعْوَةُ الْحَقِّ خواندن بحق
که کلمه لا اله الا الله است یا مر دوزست مر خدای راست که بعبادت او خوانند یا او راست دعوت بجا به یعنی چون
بخوانند شنی اجابت کند وَالَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ و آنانکه میخوانند مِنْ دُوْنِهٖ بجز وی یعنی بتان را که مشرکان میخوانند

لا يستجيبون لهم اجابت نميكنند مر ايشانرا بشيء بچيزي از مرادات الا كباسط كفيه مگر همچون اجابت كسي كه بگشايد دو كف
هر دو دست خود را الى الماء بسوي اب يعني تشنه كه بر سر چاهي رسد و بي دلو و رسني بود هر دو دست
خود را بسوي چاه بگشايد و بزبان و زاري و دعا اب طلبد ازو ليبلغ فاه تا برسد بدهن او برسد وما هو
و نيست آن اب ببالغه رساننده بدهن او زيرا كه اب جمادست دانا نيست بخواندن و قدرت ندارد
بر اجابت او و بخلاف طبع نتواند كه از مركز بجهت حركت كند و اصنام نيز به نسبت با ايمان خود
همين حال دارد وما دعاء الكافرين و نيست خواندن كافران مر بتان را الا في ضلال مگر در گمراهي و
بطلان و نا اميدي و ضايع بودن ولله يسجد و مر خدا را سجده كند من في السموات هر كه در اسمانست
والارض و هر كه در زمين است طوعا از روي رغبت و رضا بر واري مومنانند كه در اساني و دشواري
زمان برند و سجده كنند وكرها و از روي كراهت و ناخواسته كه مراد كافرانند كه در وقت شدت و محنت
بضرورت سجده ميكنند وظلالهم و سجده ميكنند سايهاء اهل اسمان و زمين مر خدا را بتبعيت
اشخاص بالغدو و بامداد بسوي مغرب والاصال و شبانگاه بسوي مشرق و اراده دوام است
و تخصيص وقتين جهت انكه استدلال در ايشان اظهر باشد اين سجده دوام است از سجدات و اين حضرت
شيخ قدس سره در سفر سابع از فتوحات كه ذكر سجود قراني مي كند اين را سجود الظلال و سجود العام گفته
و فرموده كه لازم است كه بنده تصديق كند خدا را درين جزو سجده اره و در باب دوم از سفر ثاني اورده كه از
اسرار اين عالم يكي انست كه هيچ حادثي نيست الا كه او را سايه ايست و آن سايه ساجد است مر حق را و قائم
است بعبادت او بر هر حال خواه آن حادث مطيع باشد خواه عاصي اگر از اهل موافقت او با اهل وجود
در ان سجده يكيست و اگر مخالفت است ظل او در ان طاعت نايب مناسب اوست و حقيقت
انست كه طوع و رغبت صفت دلها است كه لطف ازل نهال ايمان در زمين دل ايشان نشانده و نفرت
و كراهت خاصيت دلهاء كه قهر لم يزل تخم خذلان در مزرعه نفس ناتوان ايشان افشانده نظم بدان رحمي
زند كه اين بي نياز نيست \ برين مرهم نهد كه اين دل نواز نيست قل بگو اي محمد صلعم من رب السموات
والارض كيست افريدگار اسمانها و زمينها يعني از كافران بپرس كه خالق اسمان و زمين كيست پس جواب ده
از قبل ايشان قل الله بگو خدا است چه ايشان جز اين جوابي نيست و چون جواب ايشان اين
خواهد بود الزام كن ايشانرا قل افاتخذتم بگو آيا فرا گرفتيد من دونه اولياء بجز ازو معبودان كه ايشانرا
دوست ميداريد يعني چون ميدانيد كه او بيننده اسمان و زمين اوست چرا غير او را مي پرستيد و ديگري
كه دوستان كه ايشان لا يملكون نمي توانند و مالك نيستند لانفسهم براي نفسهاي خود نفعا سودي
ولا ضرا و زياني براي خود جز نفعي نميتوانند و بدفع ضرري از خود قادر نيستند پس سود بديگري چگونه
توانند رسانيد و هيچ نوع زيان ازو باز توانند داشت قل هل يستوي الاعمى بگو آيا برابر باشند

السجدة

ی باشد نابینا که عابد صنم است والبصیر و بینا که پرستنده خداست ام هل تستوی الظلمات یا برابری
کند تاریکیهاء شرک و انکار والنور و روشنی توحید و معرفت ام جعلوا لله آیا کاوانه ساختند برای خدا
شرکاء خلقوا انبازان که بیافریند کخلقه مانند آفریدن خدای فتشابه الخلق پس مشتبه شد آفرینش
علیهم بر ایشان یعنی نداشتند که آفرینش خدا کدام است و آفرینش شرکاء کدام حاصل آنکه ایشان شریکانی
نگرفتند برای خدا که مثل او آفریننده باشند و کار بر ایشان مشتبه شود و کویند ایشان نیز می آفرینند
چنانچه خدای می آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه او هست قل الله بگو خدای خالق
کل شیء آفریننده همه چیزهاست و شریکی ندارد در آفریدن تا شریک او باشد در پرستیدن وهو
الواحد و است یگانه در الوهیت القهار غالب بر همه چیزها انزل و فرو فرستاد من السماء از سحاب
یا از جانب آسمان ماء آبی فسالت اودیة پس برفت در خاندها از آن آب بقدرها باندازه خود یعنی
هر وادی بقدر خود و بخوردی و بزرگی و تنگی و فراخی برداشت یا بانداز که خدای مقدر کرده که آن سود رساند
و زیاده نکند فاحتمل السیل پس برداشت این آب روان زبدا رابیا کفی بلند را یعنی بر زبر آورده و مما
یوقدون و بعضی از آنچه در کوره‌ها نهاده می افروزند و حفص بضعت خوانده یعنی مردمان می افروزند علیه
بروی فی النار در آتش از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن ابتغاء حلیة از برای طلب پیرایه او متاع
یا از برای اوانی و الالات محاربه و ادوات محارثت زبد کفی است مثله مثل آن کف که بر روی آبست
کذلک هم چنین که ذکر کرده شد یضرب الله می زند خدای الحق والباطل حق را و باطل را تشبیه میکند
سخن حق را در ثبات و ثبات یابی که جهت منافع خلق از آسمان فرود آید و بر فلزات که برای
و اسعه مختلفه محتاج الیه باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب
و بر روی فلزات باشد فاما الزبد اما کف روی آب و مس بالای فیذهب جفاء برود در حالتی که مطرح
باشد واما ما ینفع الناس و اما آنچه سود رساند مردمان را چون آب صافی یا فلز گداخته بی غش
فیمکث فی الارض پس بماند در زمین تا بدان منتفع شوند کذلک هم چنین یضرب الله الامثال میزند
مثلها را برای تعقل و تامل درین آیه علماء تنزیل و ارباب تاویل را لطایف بسیار است
بر آنند که مراد ازین آب قرآنست که حیات دل اهل ایمان است و اودیه دلها اند که فراخور استعداد خود
از آن فیض میگیرند و زبد هواجس نفسانی و وساوس شیطانی است و آب صافی منتفع سخن حق
است و اگر کسی را داعیه اطلاع بر بعضی از حقایق و دقایق این آیه باشد بگو که در مطالعه همین محل از
جواهر التفسیر بنماید فایض گردانیده شد والله الموفق للذین استجابوا مر آنان که اجابت نمودند لربهم
مر زبان پروردگار خود را الحسنی پاداش نیکو است یا دار حسنی که بهشت باشد والذین لم یستجیبوا و آنانکه
اجابت نکردند له مر خدای را لو ان لهم اگر باشد مر ایشان را ما فی الارض آنچه در زمین است

جميعا همه از نقد وجنس واسم وضياع ومثله ومانند اين همه معه با آن باشد يعني اگر آنقدر كه فقود
واقمشه دنيي هست با آن اضافه كنند وهمه در تصرف كافران باشد روز قيامت لافتدوا به هر اينه فدا
كنند آن را تا از عذاب برهند اولئك آن گروه لهم مر ايشان راست سوء الحساب بدي شمار يعني سختي حساب
كه حسنات ايشان قبول نكنند وسيآت ايشان بشمارند ومأويهم جهنم وبازگشت ايشان جهنم باشد
وبئس المهاد وبد جايگاهست دوزخ افمن يعلم آيا كسي كه ميداند انما انزل آنكه هرچه فرو فرستاده
اند اليك من ربك بسوي تو الحق از پروردگار تو الحق درست وراست است يعني حمزة بن عبد المطلب رضي الله
كمن هو اعمى مثل كسي است كه نابينا باشد بدل وانكار قرآن كند يعني ابوجهل لعنة الله انما يتذكر جز اين نيست
كه پند پذير ميشوند بقرآن اولوا الالباب خداوندان عقلها صافي شده از معارضه وهم الذين يوفون آنانكه وفا
ميكنند بعهد الله بپيمان خداي كه در روز ميثاق بسته اند ولا ينقضون الميثاق ونمي شكنند آن پيمان را والذين
يصلون وآنانكه پيوند ميكنند ما امر الله به بآنچه امر كرده است خداي بآن ان يوصل آنكه پيوند كرده شود
يعني رحم يا ايمان بجميع كتب ورسل بي جدائي ميان ايشان ويخشون ربهم ومي ترسند از عذاب پروردگار
خود ويخافون وخوف ميكنند سوء الحساب از سختي حساب والذين صبروا وآنانكه صبر كردند بر مكاره
نفس ومخالفت هواي ويا بر جهاد ابتغاء وجه ربهم از براي طلب رضاي پروردگار خويش واقاموا
الصلوة وبپاي داشتند نماز وروزه را وانفقوا ونفقه كردند مما رزقناهم بعضي از آنچه ما بايشان
داده بوديم يعني آنكه واجب بود بر ايشان سرا پنهان وعلانية وآشكارا ويدرءون ودفع كردند بالحسنة السيئة
بنيكوي بدي را يعني در عوض بدي نيكوئي كردند وگفتند سفاهت را بحلم مقابله نمودند وفحش را بسلام ومنكر را
بمعروف يا گناه را بتوبه يا معصيت را بطاعت چنانچه در حديث آمده كه اتبع السيئة الحسنة تمحها وبعضي
از ارباب تحقيق فرموده آنكه چون بر ايشان ظلمي واقع شود عفو كردند ودر بر آنكه ايشان را محروم ساختند
عطا دادند واگر كسي از ايشان ببريد در وي پيوستند نظم كم مباش از درخت سايه فكن * هر كه سنگت زند ثمر
بخشش * از صدف ياد گير نكته حلم * آنكه برد سرت گهر بخشش اولئك آن گروه كه بدين صفات موصوفند
لهم مر ايشان راست عقبى الدار انجام نيكو يعني جزاي عمل وا ديني در عاقبت وآن چه چيز است
جنات عدن بوستانها پاينده كه هميشه در و باشند يدخلونها در آيند در آن ومن صلح ودر آيد هر كه شايسته
باشد بايمان وطاعت من آبائهم از پدران ايشان وازواجهم وزنان ايشان وذرياتهم والملائكة يدخلون عليهم
ودوستكان در آيند من كل باب از هر دري از درهاي منازل ايشان در عين المعاني آورده كه بمقدار شبانروزي
از دنيي سه نوبت ايشان آيند وگويند سلام عليكم بشارت است بدوام سلامت يعني هميشه سالم خواهيد بود
بما صبرتم بسبب آنچه صبر كرديد در فوايد القلوب آورده كه شكيبا بوديد بر فقر در دنيي يا فقر دوستتري
صفتي است نزديك خداي عز وجل چنانچه در اخبار آمده كه حضرت رسالت پناه صلعم بلال را فرموده كه چنانچه فقر كي

نقيض

که بخدای رسی یعنی که انجا فرود آیند بقبول تر اند فنعم عقبی الدار پس نیک است سر انجام آن سرای که ایشان
یافتند والذین ینقضون و آنانکه بشکنند عهد الله پیمان خدای را من بعد میثاقه از پس محکم کردن آن
باعتراف و قبول و یقطعون و آنانکه ببرند ما امر الله به که خدای فرموده است باو ان یوصل انکه
پیوند کنند یعنی رحم یا ایمان بهمه پیغمبران و کتابها و یفسدون فی الارض و تباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم
یا معصیت یا فتنه انگیزی اولئک آن گروه لهم اللعنة مر ایشان راست دوری از رحمت و مر ایشانراست
ولهم بدی عاقبت در دنیا و آخرت سوء الدار خدای کشاده میگرداند روزی را الله یبسط الرزق برای کسی
که می خواهد و یقدر و تنگ میسازد بر کسی که اراده میکند و فرحوا و شاد شدند اهل مکه بالحیوة الدنیا
بزندگانی این سرای وما الحیوة و نیست زندگانی این سرای فی الآخرة در جنب آن الا متاع مگر بهره
خورد اندک یا متاعی از امتعه که دوای و بقای ندارد و چون ادوات خانه و یقول الذین کفروا و گویند
آنانکه کافر شده اند لولا انزل چرا فرو فرستاده نمیشود علیه بر محمد آیة من ربه آیتی از پروردگار او بران
وجه که ما میخواهیم قل ان الله بگو بدرستی که خدای یضل من یشاء گمراه میکند هر کرا خواهد مراد ایشان اند که اقتراح
آیات کردند بعد از ظهور معجزات تا اگر خواهد با وجود شهود هزار آیت گمراه سازد و یهدی الیه و راه نماید
بسوی خود بی شاهد آیت من اناب هر که باز گردد بخدای و انابت کسانند الذین آمنوا آنانکه بگرویدند
بخدای و تطمئن و آرام می یابد قلوبهم دلهای ایشان بذکر الله بیاد خدای یعنی چون ذکر خدا شنوند
بدان انس میگیرند و آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین
معجزات است و در فصول از ابن عیینه رحمه الله نقل میکند که مراد از ذکر ذکر حضرت رسالت صلعم که دلهای
مؤمنان بدان آرام گیرد الا بذکر الله بدانید که بذکر خدای تطمئن القلوب آرام می یابد دلهای مؤمنان مجاهد
فرمود که مراد اصحاب رسول اند صلعم سلمی رضه در حقایق آورده که آرام دل عوام بتسبیح و ثنا باشد و اطمینان
دل خواص بصفات علی و آرامش دل علمای ربانی بحقایق اسماء حسنی و آرام دل موحد لا یزال نیابد الا بمشاهده
لقای و هو المقصد الاقصی الذین آمنوا آنانکه بگرویدند و عملوا الصالحات و بکردند عملهای شایسته طوبی
لهم زندگانی خوش است ایشانرا و حسن مآب و نیکوی بازگشت طوبی بشارت است بشادی و خرمی
و راحت و روح و نعمت و خوشحالی یا نام بهشت است بلغت حبشه و اشهر آنست که طوبی درختی است در
بهشت عدن که بیخ آن در منزل حضرت پیغمبر است صلعم و در هیچ خانه و قصری نباشد که شاخی از ان نبود و دو چشمه
سلسبیل و کافور از زیر آن منفجر باشد کذلک همچنانکه رسل پیش از تو فرستادیم ارسلناک فی امة
بسوی امتی که گذشته است من قبلها امم پیش از ایشان امتان دیگر لتتلوا تا بخوانی علیهم بر ایشان
الذی اوحینا الیک آن چیز که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن و هم یکفرون و حال آنکه منکر میشوند بالرحمن بخدای که
رحمن نام اوست مراد مشرکان مکه اند که چون ایشانرا گفتند که سجده کنید رحمن را قالوا و ما الرحمن و در صلح حدیبیه نیز

که حضرت رسالت صلعم مرتضی علی کرم الله وجهه را فرموده که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل گفت ما ندری الرحمن قُلْ
هُوَ رَبِّي بگو ای محمد او پروردگار منست لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بر او
توکل کردم من در یاری دادن و مرا بر شما غالب ساختن وَإِلَيْهِ مَتَابِ و بسوی اوست بازگشت من آورده اند
که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن خود کوهها را از حوالی مکه بردار تا زمین بر ما
گشاده گردد و دیگر زمین مکه را بشکافت تا چشمها و جویها پدید آید تا زراعت کنیم و مر کلاب را زنده کن تا
با پدران ما را تا در باب تو با ما سخن گویند این آیت آمد که وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا و اگر کتابی بودی که درین عالم سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ
رانده شدی بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از موضع خود برفتی أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ یا شکافته شدی
بدو زمین چون بر وی خواندندی أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ یا سخن آمدندی از برکت تلاوت وی مردگان را او اینه این قرآن
که غایت است در اعجاز و نهایت است در تذکیر و انذار بَلْ بلکه آنست که از آن میگوئید بقرآن تو یا بودن آن
تو باید که اینها واقع شود لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا مر خدای راست همه کارها یعنی قدرت بر همه چیزها هرگاه که خواهد
این اینها را ظاهر کرداند أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا نا امید نشدند آنها که گرویدند یعنی مؤمنان از ایمان
آنها یعنی مقترحان آیات یا آنکه دانسته اند أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنکه اگر خواهد خدای لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا
هر اینه راه نماید همه مردمان را صاحب کشاف آورده که یأس در لغت نخع بمعنی علم است یعنی آیا ندانسته اند
وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه آنانکه کافر شده اند تُصِيبُهُمْ برساند ایشان را بِمَا صَنَعُوا بسبب آنچه کردند از تکذیب
و عناد قَارِعَةٌ عذابی کوبنده و داهیه از بنیاد برکننده أَوْ تَحُلُّ یا فرود آئی تو ای محمد قَرِيبًا بموضع نزدیک
مِنْ دَارِهِمْ از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که بشامت تکذیب آن حضرت پیوسته
در بلاء بودندی و یا سرایای آنحضرت بحوالی ایشان رفته بودندی و اموال و مواشی ایشان غارت کردندی پس حق
سبحانه فرموده که همیشه بلا بر ایشان خواهد رسید حَتَّىٰ يَأْتِيَ تا وقتی که بیاید وَعْدُ اللَّهِ وعده خدای
که موت است یا قیامت یا فتح مکه إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکند وعده را پس برای
تسلیه آنحضرت میگوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بدرستی که استهزا کرده اند بِرُسُلٍ بر پیغمبران مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو
چنانکه این قوم میکنند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که کافر شدند و مدتی بگذاشتم در براحت
و تن آسانی ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتم ایشان را بعقوبت فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عِقَابِ عقوبت کردن من
ایشان را این سخن بر سبیل تعظیم و تهویلست أَفَمَنْ هُوَ آیا هر کس که او باشد قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ نگاهبان بر هر نفسی
یا پاداش دهنده بِمَا كَسَبَتْ بانچه کند آن نفس از نیکی و بدی برابرست یا کسی که چنین نباشد یعنی خدای
که نگاهدارنده و سازنده کارهای بندگانست برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوان یعنی بتان وَجَعَلُوا
و میسازند کافران لِلَّهِ مر خدایرا شُرَكَاءَ انبازان یعنی اصنام که می پرستند قُلْ سَمُّوهُمْ بگو نام نهید
و وصف کنید این شرکا را باسماء و اوصاف لایق ایشان و بگوئید که مستحقاق الهیت و شرکت عبادت دارند یانی

مراد آنست که حق راعی و قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگویند و اطلاق هیچ یک ازین
اسماء بر اصنام نمیتوان کرد أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بلکه خبر میدهید خدا را بِمَا لَا يَعْلَمُ بانچه نمیداند فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی
شریکی خود را در الوهیت نفی علم از برای انتفاء معلوم است أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ یا نام می‌نهید بتان را شرکا
بظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه بی اعتبار معنی تسمیه زنگی بکافور بَلْ زُيِّنَ بلکه آراسته اند لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنانکه نگرویدند
مَكْرُهُمْ کید و کذب ایشان را وَصُدُّوا و باز داشته شدند عَنِ السَّبِيلِ از راه راست و دین درست وَمَنْ
يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا فرو گذارد خدای او را در ضلالت فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ پس نیست او را توفیق دهنده که راه نماید
لَهُمْ مر کافران راست عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسر و قحط و سایر مصائب
وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای أَشَقُّ سخت تر و دشوار تر است بر ایشان وَمَا لَهُمْ و نیست ایشان را
مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ وَاقٍ نگاه دارنده که نگاه دارد تا معذب نشوند مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي از آنچه بر تو خوانیم
صفت آن بهشت است که روز قیامت وُعِدَ الْمُتَّقُونَ وعده داده شده اند پرهیزکاران که بوی در آیند تَجْرِي
میرود پیوسته مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا از تحت ساکنان بستان جویها أُكُلُهَا میوه‌های آن بوستان
دَائِمٌ همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف میوه‌های دنیا وَظِلُّهَا و هم چنین سایه او منسوخ نگردد چنانچه
سایه‌ها دنیا بلکه ممدود باشد امام قشیری رحمة الله علیه فرموده که اهل ایمان امروز در ظل رعایت اند و فردا در ظل
حمایت و عارفان بدنیا و عقبی در ظل عنایت که پیوسته ظلیل است بیت سایه دولت او در دو جهان جاوید است
ای خوش آن بنده که این سایه فتد بر سر او تِلْكَ آن بهشت موصوف عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا مال و منتهی کار آنها
ست که پرهیز میکردند وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ و عاقبت منکران النَّارُ آتش دوزخ است وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ و آنانکه
که عطا کرده ایم کتاب مراد مؤمنان اهل کتاب اند چون عبد الله سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از
نصاری که چهل بحری بودند و هشت یمنی و سی و دو حبشی این جماعت يَفْرَحُونَ شاد میشوند بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ
بانچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن وَمِنَ الْأَحْزَابِ و از لشکرهای کفار و ضلالت یعنی کفره از اهل کتاب چون
حیی بن اخطب و کنانة الربیع و اتباع ایشان از یهود و سید و عاقب و اتباع ایشان از نصاری مَنْ يُنْكِرُ
کس هست که انکار کنند بَعْضَهُ بعضی از آن را که مخالف شریعت ایشانست قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ بگو مر ایشان را
که جز این نیست که فرموده شده‌ام أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ بانکه بپرستم خدای را بیکتایی وَلَا أُشْرِكَ بِهِ و شرک نیارم بوی چنانکه
شما آورده اید و عزیر و مسیح را خدای گرفتید إِلَيْهِ بخدای نه بغیر او أَدْعُو میخوانم خلق را وَإِلَيْهِ مَآبِ
و بسوی اوست بازگشت وَكَذَلِكَ همچنانکه فرستاده ایم کتب بر انبیاء گذشته بزبان امم ایشان أَنْزَلْنَاهُ
فرستادیم بتو قرآن را حُكْمًا کتابی محکم که نسخ و تغییر بدان راه نیابد یا محکم کننده بیان حق و باطل
عَرَبِيًّا مترجم بلغت عرب تا ایشان را فهم و حفظ وی آسان باشد وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت کنی أَهْوَاءَهُمْ
آرزوهای کافران را که ترا بدین آباء دعوت میکنند یا امانی جهودان را که ترا برجوع بقبله خود میخوانند بَعْدَمَا جَاءَكَ

بعد از آنکه

حكم صلوة بقبله بود اگر بر وايشان شوي
مَا لَكَ نيست ترا مِنَ اللَّهِ از عذاب
خداي مِنْ وَلِيٍّ هيچ ياري

بين ازانكه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش يعني بعد ازانكه دانستي بطلان كيش بت پرستان يا نسخ بازي كه نفع رساند
وَلَا وَاقٍ ونه نگهداري كه عذاب حق از وي باز دارد آورده اند كه يهوديان سرزنش ميكردند حضرت پيغمبر را صلى الله عليه وسلم
ميگفتند همت اين مرد به نكاح مصروفست و هوا را بازدواج و استراح بازنان شرف اگر او پيغمبر بودي
هر آينه امر نبوت او را از اشتغال بهم بودن بازن داشتي آيت آمد كه وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا وهر آينه ما فرستاديم رُسُلًا
مِنْ قَبْلِكَ پيغمبران پيش از تو وَجَعَلْنَا لَهُمْ و بداديم مر ايشانرا أَزْوَاجًا زنان وَذُرِّيَّةً و فرزندان وَمَا كَانَ
ونباشد ونشايد لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ مر فرستاده را يعني در وسع او نباشد أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ كه بيارد معجزه كه از وي اقتراح
كنند إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر باذن خداي يا بتقدير او جواب مشركانست كه بحكم طلب معجزات ميكردند ميفرمايد كه
هيچ پيغمبري بخود معجزه نتواند آورد مگر خداي خواهد و بقدرت خود پديد كند در وقتي كه صلاح داند لِكُلِّ أَجَلٍ
مر هر وقتي را كِتَابٌ حكميست نوشته شده كه چون آن وقت برسد آن حكم بظهور آيد يا هر اجلي را از آجال
خلايق كتابيست نوشته نزديك خداي كه جز وي كسي بر آجال خلق اطلاع ندارد يَمْحُو اللَّهُ محو ميكند خداي
مَا يَشَاءُ آنچه ميخواهد بحكم وَيُثْبِتُ واثبات ميكند آنچه ميخواهد بحكمت وَعِنْدَهُ ونزديك اوست أُمُّ
الْكِتَابِ اصل كتاب كه لوح محفوظ است وهيچ كاهي نباشد الا كه نوشته بود در وي و گفته اند محو كند
از ديوان حفظه آنچه هيچ جزا بدان متعلق نباشد وبگذارد غير او را يعني چون حفظه هر چه از بني آدم صادر شود
از اقوال و افعال و احوال همه را بنويسند و آن دفتر را بموقف عرض رسانند حق سبحانه از قولها كه ثواب و عقاب
بدان متعلق نيست محو كند و باقي را مثبت بگذارد يا سيئات تايب را محو كند و بدل آن حسنات اثبات كند يا بعضي
از احكام شرايع بحسب مصلحت زمان نسخ كند و حكمي ديگر اثبات كند يا محو كند تازگي و قوت جواني را و اثبات فرمايد
پژمردگي وضعف پيري را علماء دين برآنند كه محو كند آنچه خواهد الا شش چيز كه محو نكند بدان نرسد سعادت و شقاوت و
موت و حيات و رزق و اجل در زاد المسير آورده كه نزديك حق سبحانه دو كتابست غير ام الكتاب
كه محو و اثبات تعلق بدان دو كتاب دارد اما تغيير بام الكتاب راه نيابد و ابو الدرداء رضي الله عنه از حضرت پيغمبر صلعم
نقل ميكند كه چون سه ساعت از شب باقي ماند حق سبحانه نظر كند در كتابي كه غير از وي هيچكس در آن نظر نميكند
هرچه خواهد از و محو كند و هرچه خواهد در وي ثبت كند در فصول و نوشته محو كند [illegible] افكار را از ملوث باز
و اثبات كند بجاي آن رموز اسرار شيخ سلمي از محمد رازي رضي نقل ميكند كه شنيدم از شبلي قدس سره كه محو كند آنچه
خواهد از شهود عبوديت و لوازم آن و اثبات كند آنچه خواهد از شهود ربوبيت و لوامع آن در كشف الاسرار
آورده كه از دل خايف رياي مي سترد و اخلاص مي نهد شك مي برد و يقين مي نهد و بخل محو ميكند و جود ثابت
ميسازد شره مي برد و قناعت مي آرد حسد مي سترد شفقت مي نهد و از دل داعي اختيار مي برد و تسليم
مي نهد تفرقه محو ميكند و جمع اثبات ميكند از دل محب رسوم انسانيت مي سترد و نعوت ربانيت مي نهد امام قشيري
فرموده كه محو حظوظ نفساني ميكند و اثبات حقوق رباني يا شهود خلق مي برد و شهود حق مي آورد يا انا را پيش برد

محو کند و اثر رحمت ثابت می سازد دران بندهٔ کامل و ازان محو می افزاید تا چه با ولعهد بود بلکه هم محو باشد
حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که الهی جلال عزت تو جای اشارت تنگ است محو اثبات را اضافت بی
داشت ازان رستگاشت وازان تو می افزود تا باخر اما نباشد که اول بود نظم محنت هم در نهاد آب و گل ما است
پیش از دل و گل بود آن حاصل ما ست در عالم غیب خانه داشته ایم رفتیم بدانجا که سر منزل ما ست
وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ و اگر بنمایم ترا بَعْضَ برخی از انچه الَّذِي نَعِدُهُمْ وعده دادیم کافران را بعذاب أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ
یا بمیرانیم ترا پیش ازان فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ نیست جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام است و بر ما
وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ بر ماست شمار و پاداش ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند اهل مکه و عیند انند أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ بدرستی که
ما می آییم یعنی فرمان ما می آید بزمین کفار نَنْقُصُهَا میکاهانیم پاره پاره مِنْ أَطْرَافِهَا از کرانهای آن یعنی از اطراف
ایشان بیرون میکنیم و بجور تسخیر مسلمانان میدهیم این سخن الزام یهود است حق بجز نبود که ما زمین اهل
یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان میدهیم وَاللَّهُ يَحْكُمُ و خدای حکم میکند بنقصان در اهل یهود و ادبار
ایشان و ازدیاد هلاک اهل اسلام و اقبال ایشان لَا مُعَقِّبَ هیچ رد کننده و باز پس کننده نیست لِحُكْمِهِ
مر حکم او را وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ و او است زود حساب کننده ایشان را در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل
و اجلاء وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ بدرستی که مکر کردند آن جهودان یا مشرکان که پیش از یهود یا کفار زمان تو بودند
با پیغمبران خود فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا پس مر خدا راست یعنی نزدیک اوست جزای همه مکرها و ایشان را يَعْلَمُ میداند مَا تَكْسِبُ
كُلُّ نَفْسٍ انچه میکند هر نفسی از خیر و شر و جزا و لعاده می سازد وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ زود باشد که بدانند کافران
از یهود و عبده اصنام که فردا قیامت لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ مر کراست پسندیده دران سرای وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند
انانکه کافر شدند از مشرکان مکه یا رؤسای یهود که تو محمدی لَسْتَ مُرْسَلًا نیستی تو فرستاده از پیش خدای به نبوت
و دعوت قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بگو خدای بسنده است شَهِيدًا گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان ما و میان شما بانکه من پیغامبرم
بشما وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ و هر کسی که نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ و آن جبرئیل است که وحی
از لوح فرو میاورد یا علم قرآن و آن مؤمنانند در تفسیر آورده که علی مرتضی رضی یا علم توریت و آن عبد الله بن
سلام است و اصحابه رضی الله عنهم سورة ابراهیم علیه السلام بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در شرح تاویلات
از امام ماتریدی رحمة الله علیه منقول است که حروف مقطعه ابتداست بر بعضی از سور و تکذیب کافران و تحدی
تعجیز بندگان از بوجه خواهد بتحداه کنند و جمعی بر انند که این حرف اسمای قرآن است و بدینوجه توان گفت که الٓر
یعنی قرآن كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ کتابی است که فرو فرستادیم او را إِلَيْكَ بسوی تو لِتُخْرِجَ النَّاسَ تا بیرون آری مردمان را
بسبب دعوت کردن بمضمون آن مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر یا نفاق یا بدعت یا شک إِلَى النُّورِ بروشنی
ایمان یا اخلاص یا یقین یا سنت بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان امام قشیری ره گفته که از ظلمت
تدبیر بنور شهود تقدیر و صحر کوید از ظلمات خلیقه بنور تجلی صفت ربوبیت و صاحب تاویلات فرموده که از

ظلمات

ظلمات كثرت بنور وحدت يا از ظلمات حجب افعال واستار صفات بنور وحدت ذات وحقيقت اشته هيچ
ظلمتي بر بر هستي بنت چون زنكار بر تيركي آئينه بصيقل نفي خطرات خواطر وتجريد از مشاغل زدوده
كرد نور هستي حق بر مرآت باطن پرتو افكند وسالك را از زوال زحمت غير باز رهاند تا نه از خودش شعور ماند
ونه علم شعور بخود پنهر ماند بيت يارب مددي كز دوي خود برهم وز مدبري وادبري خود برهم
د رهستي خود مرا از خود بخود كن تا از خودي وبخودي خود برهم وكفته اند انواع ظلال در ظلمات داخل است
ونور اصناف هدايت را شامل يعني بمعوث قرآن مردمانرا از كراهي وبراه راست برساني واز انچه ميكويند
الى صراط العزيز بيرون آري ايشانرا از ظلمات بروشنائي يعني براه خداوند غالب الحميد ستوده وآن راه
دين اسلام است پس در صفت عزيز حميد ميفرمايد الله الذي معبودي بحق آنكه له مر او راست ما في
السموات آنچه در آسمانها است از موجودات وما في الارض وآنچه در زمين است از مبدعات وويل للكافرين
من وواي وسختي مر كافرانرا كه بقرآن نكرويدند من عذاب شديد از عذابي سخت كه بايشان رسد الذين كه ايشان
كه از روي جهات يستحبون الحيوة الدنيا دوست ميدارند وبر ميكزينند زندكاني دنيي را على الآخرة بر آن
سراي ويصدون وباز ميدارند مردمانرا عن سبيل الله از راه خداي يعني منع ميكنند از ايمان به پيغمبر وقرآن
ويبغونها ويطلبند براي راه حق عوجا كجي يعني ميكويند اين راه كج است وبمنزل مقصود نميرسد اولئك
آن كروه كه بدين صفتها موصوفند في ضلال بعيد در كمراهي اند دور از حق بعيد في الحقيقة صفت ضال است
ووصف ضلال بدو از قبيل اسناد مجازيست در زاد المسير آورده كه قريش ميكفتند چه حالست كه همه كتب بلغت
عجمي فرود آمده وكتابي كه بمحمد ميآيد عربيست آيت آمد كه وما ارسلنا ونفرستاديم ما من رسول هيچ پيغمبر
الا بلسان قومه مگر بزبان قوم او يعني كروهي كه او از ايشان بوده ودر ميان ايشان زاده ومبعوث برايشان زستاد
ليبين لهم تا بيان كند براي ايشان اوامر ونواهي را وايشان فهم كنند وعذر نكويند كه سخن اين نبي را در
نيافتيم وكفته اند ضمير قومه راجع بحضرت رسالت صلعم وجميع كتب بلغت عرب منزل شده ومعتبر جبرئيل بامر پيغمبري
هر قومي ترجمه كرده انرا بلغت منزل عليهم ودر لباب ميكويد نفرستاديم هيچ پيغمبري مكر بزبان قومي كه بريشان
مبعوث شده بود تو را فرستاديم بزبان قوم تو نه بجميع زبانها ودر جواب كسي كه كويد پيغمبري كه مبعوث باشد بامم مختلفه است
بايستي كه بر وي كتب متعدد بالسنه ايشان فرود آمدي كفته اند كه اختلاف السنه موجب اختلاف كلام است
واضافه فضل اجتهاد در تعلم الفاظ ومعاني لغتي كه نه بزبان ايشانست وحرمان از علوم مستنبطه از ان
پس نزول آن بيك لغت محض فضل است وعين حكمت فيضل الله پس كمراه كند خداي من يشاء هر كرا خواهد
يعني فرو كذارد تا كمراه شود ويهدي من يشاء وراه نمايد هر كه را خواهد يعني توفيق دهد تا راه يابد وهو العزيز
واوست غالب در حكم خود الحكيم راستكار كه اضلال وهدايت او بر وجه حكمت است ولقد ارسلنا موسى
وبدرستيكه ما فرستاديم موسى را باياتنا بدلايل قدرت ما يا بمعجزات روشن چون عصا ويد بيضا وكفتيم ان اخرج

اُنکه بیرون آر قَوْمَكَ گروه خود را که بنی اسرائیل اند مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهاء جهالت وشبهت إِلَى النُّورِ بروشنی
نور علم و یقین یا بیرون آر قوم قبط را که بایشان مبعوثی از تاریکی کفر بروشنای ایمان وَذَكِّرْهُمْ وپند
ده ایشانرا بِأَيَّامِ اللَّهِ بروزهای که حق بجهت عذاب کافران گذشته را در آن پاداده . بنی اسرائیل را
روزها که در آن گرفتار بودند بدست فرعونیان إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین انچه یاد کردیم لَآيَاتٍ هرآینه
دلالتهاست بر قدرت الهی لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر بلا شَكُورٍ وشکر کننده بر الاء وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ
و یاد کن آن را که گفت موسی علیه السلام لِقَوْمِهِ مر قوم خود را یعنی بنی اسرائیل يَا قَوْمِ اذْكُرُوا ای گروه من یاد کنید
نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدای را که انعام فرموده عَلَيْكُمْ برشما إِذْ أَنجَاكُم چون برهانید شمارا مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ
از کسان فرعون يَسُومُونَكُمْ می چشانیدند شمارا سُوءَ الْعَذَابِ بدی عذاب یعنی عذابهای بد بشما میرسانیدند
وبه بندگی گرفته کارهای سخت میفرمودند وَيُذَبِّحُونَ ومی کشتند أَبْنَاءَكُمْ پسران شمارا که منجمان گفته بودند
که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او باشد وَيَسْتَحْيُونَ وزنده میگذاشتند نِسَاءَكُمْ
دختران شمارا تا خدمت زنان ایشان کنند وَفِي ذَٰلِكُم ودر آن محنت وشدت بَلَاءٌ آزمایشی
بود شمارا مِّن رَّبِّكُمْ از آفریدگار شما یا در آن نجات نعمتی بود شمارا از حق تعالی عَظِيمٌ بزرگ وَإِذْ تَأَذَّنَ ویاد کنید
ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد واگاه گردانید شمارا رَبُّكُمْ پروردگار شما لَئِن شَكَرْتُمْ اگر شکر کنید بر نعم من
لَأَزِيدَنَّكُمْ هرآینه افزون کنم بر شما نعمت را وَلَئِن كَفَرْتُمْ واگر ناسپاسی نمایید بر آن إِنَّ عَذَابِي بدرستی
که عذاب من لَشَدِيدٌ سخت است بر ناسپاسان وشدت عذاب سلب نعمت بود در دنیا و وقوع عقوبت در
عقبی شیخ ابو عبد الرحمن سلمی از ابو علی جرجانی قدس سره نقل میکند که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیاده
کنم ایمان را واگر سپاس داری کنید بر ایمان افزون گردانم باحسان واگر بر آن شکر گویید زیاده سازیم
بمعرفت واگر بر آن شاکر باشید برسانم بمقام وصلت واگر از شکر گذرید بالله برسم بدرجه قربت وبکران آن نعمت
در آیم بتجلی نگاه انس ومشاهدت واز این کلام حقایق اعلام معلوم میشود که شکر مرقات ترقی ومعارج
تمامی درجاتست وفی المثنوی بیت شکر نعمت راه افزون کند کس زبان شکر گفتن چون کند
شکر باشد دفع علتهاء دل سود دارد شاکر از سودای دل وَقَالَ مُوسَىٰ وگفت موسی علیه السلام که ای گروه من إِن
تَكْفُرُوا أَنتُمْ اگر کافر شوید وناسپاسی کنید شما وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وهر که هست در زمین همه ایشان از پری وآدمی
حَمِيدٌ پس بدرستی که خدای بی نیاز است از عبادت وشکر شما بیت ستوده است بی ستایش خلق
ذرات مخلوقات بنعمت او ناطق اند والسنه جمیع اشیا بتسبیح وحمد وثنای جاری بیت بذکرش جمله
موجودات گویا همه اورا از روی شوق جویا أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما تتمه کلام موسی علیه السلام یا ابتدای سخنی است
از حق سبحانه با اهل زمان حضرت رسالت صلعم میفرماید که آیا نیامد بشما یعنی آمد نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ خبر آنانکه
پیش از شما بودند قَوْمِ نُوحٍ گروه نوح علیه السلام وَعَادٍ وقبیله عاد وَثَمُودَ وقوم ثمود وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ وآنانکه بعد

از ایشان

بودند لا يعلمهم نميداند عدد ايشانرا نيز بسياري الا الله مگر خداي و ربانيان و نبوده كه خداي تعم بسيار امم را از عرب و عجم
هلاك كرده است و آثار ايشان منقطع ساخته كه غير خداي كسي بر آن اطلاع ندارد و در معالم از ابن عباس رض
نقل ميكند كه ميان عدنان و ابراهيم عم سي قرن گذشته و از اهل آن قرون هيچكس خبر ندارد والا حقيقت
وتعم جاءتهم آورده اند به پيشينيان رسلهم پيغمبران ايشان بالبينات حجتهاي روشن كه كتب الهي بود يا معجزات
ايشان فردوا پس باز گردانيدند دستهاي خود را ايديهم في افواههم در دهنهاي خود يعني امتان دستهاي خود را
بدندان گرفتند از خشم رسل يعني دست بر دهان نهادند از روي تعجب يا اصابع خود را بر دهن نهادند كه
خاموش باشيد و گفته اند ايدي خود را بر افواه رسل نهادند كه سخن ميگوييد وقالوا انا كفرنا وگفتند ما كافريم
بما ارسلتم به بآنچه كه شما فرستاده شده ايد بآن بزعم خود وانا لفي شك و بدرستي كه ما در شكيم مما تدعوننا اليه از آنچه
ميخوانيد ما را اليه بسوي آن از توحيد و ايمان مريب شك در تهمت افكننده يعني با وجود شك رسولان را
متهم مي داشتند و باغراض فاسد قالت رسلهم گفتند رسولان ايشان كه ما شما را بخداي دعوت ميكنيم
افي الله شك آيا در وجود خداي شكي هست و حال آنكه از كثرت ادله بر وجود او شك را مجال نيست فاطر السموات
والارض خداي كه آفريننده آسمانها و زمينها است يدعوكم ميخواند شما را با ايمان ليغفر لكم تا بيامرزد شما را
چون ايمان آريد يعني بشرط ايمان آمرزد من ذنوبكم بعضي از گناهان شما را يعني آنكه قبل الايمان بوده ويؤخركم
و تا باز پس دارد و عذاب نكند مهلت دهد شما را الى اجل مسمى تا وقتي كه نام برده شده كه آخر عمر شما بود
قالوا گفتند در جواب رسولان ان انتم نيستيد شما الا بشر مگر آدمي مثلنا مثل ما در صورت و هيئت و هيچ
فضيلتي نيست شما را بر ما از روي ظاهر پس چرا شما مخصوص آييد به نبوت از ما و ميان تريدون ميخواهيد شما
ان تصدونا آنكه باز داريد ما را بدعوي نبوت عما كان يعبد از آنچه بودند كه مي پرستيدند آباؤنا پدران ما
از اصنام فأتونا بسلطان پس بياريد بما حجتي مبين روشن بر صحت دعوي خود يا بر استحقاق فضيلت نبوت
و مزيت رسالت كه ايشان معجزه كه ديدند اعتبار نمي بودند و از روي لجاج و عناد اقتراح معجزات ديگر
ميكردند چنانچه معاندان زمان پيغمبر عم قالت لهم رسلهم گفتند مر ايشانرا پيغمبران ايشان ان نحن نيستيم ما
الا بشر مثلكم مگر بشري مثل شما يعني مشاركت و برجنسيت مسلم ميداريم ولكن الله وليكن خداي يمن منت مي نهد
بنعمت نبوت و كرامت رسالت على من يشاء بر هر كه ميخواهد من عباده از بندگان خود وما كان لنا و نيست
ما را و نمي توانيم ان نأتيكم بسلطان كه بياريم براي شما حجتي يعني معجزه كه مي طلبيد الا باذن الله مگر بفرمان
خداي و بمشيت او يعني ما از پيش خود بخواست خداي كاري نمي توانيم كرد و هيچ نميتوانيم ساخت
ناتواني عجز لازم ماست قدرت و اختيار از آن خداي است كار همه را بحكم راست كند او تواناست بهر چه
خواست كند وعلى الله و بر خداي فليتوكل المؤمنون بايد كه توكل كنند گرويدگان وما لنا و چيست ما را
يعني چه عذر داريم الا نتوكل در آنكه توكل كنيم على الله بر خداي وقد هدانا و حال آنكه راه نمود ما را سبلنا

ثلث

براههای راست یعنی راهی که بدان می‌شناسیم او را و میدانیم که همه امور بدست قدرت اوست ولنصبرن
و بخدای که صبر خواهیم کرد علی ما آذیتمونا بر آنچه ایذاء میرسانید ما را بتکذیب و مخالفت وعلی الله و بر خدای
فلیتوکل المتوکلون باید که ثابت باشد توکل متوکلان وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر بودند
لرسلهم مر رسولان خود را لنخرجنکم هر آینه بیرون کنیم شما را من ارضنا از زمین
دیار خود او لتعودن یا البته عود کنید یعنی موافقت نمائید با ما فی ملتنا در کیش ما یا مراد عود جماعتی
باشد که ایمان آورده باشند از آن قوم فاوحی الیهم پس وحی کرد به پیغامبران ربهم پروردگار ایشان
و سوگند یاد فرمود که لنهلکن الظالمین هر آینه هلاک کردانیم ستمکاران را یعنی کافران را ولنسکننکم
الارض و ساکن سازیم شما را در زمین ایشان من بعدهم پس از هلاکت ایشان ذلک این امر
مقدر و این وعده راست لمن خاف برای کسی که بترسد مقامی از ایستادن در موقف حکم من یعنی از
روز قیامت او را در موقفی که در حکم میکنم بندگان باز دارند وخاف وعید و برای کسی که ترسان گرد
از وعید من بعذاب واستفتحوا و طلب فتح کردند یعنی نصرت خواستند از خدای بر هلاکت دشمنان
یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی یا انبیاء و امم طلب حکم کردند یعنی گفتند هر که از ما باطل است
عذاب بوی فرود آید خدای تعالی حکم فرمود انبیاء و مومنان نجات یافتند وخاب و نومید ماند یعنی
بی بهره گشت از خلاصی کل جبار عنید هر گردن کشی ستیزنده با حق یا معرض از طاعت او من ورائه
جهنم از پیش او دوزخ است یعنی در روز محشر رجوع او بدان خواهد بود یا بوجه که او را در آن افکنند
ویسقی و بیاشامانند من ماء صدید از آبی مختلط با ریم و زرد آب که از تن دوزخیان چکد و گویند
ابی شهید یتجرعه بتکلیف و رنج تمام جرعه جرعه بخورد آن ولا یکاد یسیغه و نتواند که بی
تکلیف فرو بردن و کند کی ویاتیه الموت و آید بر وی آلام و شداید مرگ من کل مکان از هر جای از
اعضای او تا آنکه از بیخ مویهای و میان انگشتهاء وما هو بمیت و نیست او مرده یعنی مردنی تا بیاساید
در عین المعانی آورده که روح او در حنجره او مانده باشد نه بیرون آید تا او بمیرد و نه بتن باز گردد تا زنده
باشد بلکه بحکم لا یموت فیها ولا یحیی میان مردگی و زندگی میگذراند ومن ورائه و در پیش اوست با
وجود چنین محنتی عذاب غلیظ عذابی سخت یعنی از آن بدتر و آن خلود است در دوزخ
مثل الذین کفروا بربهم خوانده میشود وصفت اعمال ایشانست که کافر شدند بربهم با آفریدگار خود
وصفت آن اینست که اعمالهم کردارهای ایشان کرماد به اشتدت همچو خاکستریست که سخت
بگذرد به الریح بدو باد فی یوم عاصف در روزی که سخت باشد باد او عصوف اشتداد باد است
و بدو زمان او وصف کردن غایت مبالغه باشد بمحض یعنی آنست که عملها کافران در صورت خیر نماید
چون صله رحم و آزاد کردن بندگان و اکرام مهمانان و امثال آن مانند توده خاکستر است که باد سخت بر آن وزد

وضع بوده در اطراف پراکنده سازد و بعکس بجمع وقادر نبود وایشان نفع نکیرد همچنین در روز قیامت لا
يقدرون قادر نباشند کافران مما کسبوا از انچه کرده اند در دنیا على شيء بر هيچ چيز چه همه حبط شده
باشد وهباء منثورا کشته ومطلقا از ثواب ان اثري نيابي ذلك ان پندار ايشان که مانيكوي كرده ايم
هو الضلال البعيد او کمراهي دور است يعني در غايت بعد است از راه حق الم تر ايا نديدي اي بيننده يا نمي بيني
ان الله از انکه خداي خلق السموات والارض بيافريد اسمانها و زمين را بالحق بر وجهي که حق است از بينش
ان يشأ اکر خواهد يذهبكم ببرد شما را اي اهل مكه ومعدوم كرداند ويأت بخلق جديد وبيارد اورين تو بجاي
شما که در كفر و تكذيب مثل نباشند وما ذلك ونيست اعدام تو و ايجاد على الله بعزيز برخداي دشوار
چه او قادر است بالذات وقدرت او اختصاصي ندارد بمقدوري بلكه نسبت بهمه مقدورات يكسانست پس
كار كردن شي او را كي اسان بود بيش قدرت جليلي يكسان بود وبرزوا وظاهر شدند اين وصيغه ماضي جهة تحقيق
وقوع است ولكن مراد انست كه ظاهر كردند وبيرون ايند از قبرها لله براي خداي ومحاسبه جميعا هم
مردكان از كفار و مؤمنان فقال الضعفاء پس كويند عاجزان از اهل كفر يعني اتباع وسفله للذين
استكبروا مر انانرا كه تكبر كردند از رؤساي واشراف قوم يعني انانكه پيروي ايشان كرده باشند ايشانرا كويند
انا كنا بدرستيكه بوديم لكم تبعا مر شما را پيروان در تكذيب رسل واعراض از دعوات ايشان فهل انتم پس
هيچ هستيد شما مغنون عنا دفع كنندكان از ما من عذاب الله من شيء از عذاب خدا دفع كنيد و
برداريد از ما قالوا كويند ان متكبران بطريق اعتذار كه اي قوم لو هدانا الله اكر خداي بنمودي ما را طريق
نجات از عذاب لهديناكم هر اينه ما نيز شما را راه بنموديم اما طريق خلاصي مسدود است وشفاعت ما
درين دركاه مردود است اكنون نا اميد شديم كويند بياييد تا باتفاق بجزع شويم وجزع كنيم شايد كه دري برما
بكشايند وراه خلاصي بنمايند پس پانصد سال خروش كنند وسودي ندارد وكويند بياييد تا صبر كنيم شايد
كه بكليد صبر ابواب فرج مفتوح كردد و پانصد سال شكيبايي كنند ره نجات نرسد كويند سواء
علينا يكسانست برما اجزعنا كه بجزع شويم وجزع نماييم ام صبرنا يا صبر كنيم يعني از هيچ يك فايده بما نرسد
ما لنا نيست ما را من محيص هيچ كريزكاهي وپناهي از عذاب دوزخ وقال الشيطان وكويد ديو سركش يعني
ابليس لما قضي الامر انهنكام كه كذارده شود كار يعني حساب خلق بكنند وحكم الهي نافذ كردد باهل بهشت به
بهشت در ايند واهل دوزخ را در دوزخ اندازند تمام دوزخيان مجتمع شده زبان ملامت برابليس دراز
كنند ابليس بر منبري از اتش بر ايد وكويد با شقيا را انس كه اي ملامت كنندكان ان الله وعدكم بدرستيكه
خداي وعده داد شما را وعد الحق وعده درست وراست كه حشر وجزا خواهد بود ووعدتكم ومن وعده دادم
شما را وعده دروغ كه نه قيامت است ونه حساب واكر فرضا باشد كه بتان شما را شفاعت خواهند كرد
فاخلفتكم پس وعده كه دادم شما را بيش خلف وعده را خلف ميكويد يعني امروز ظاهر شد كه من دروغ كفته بودم

وما كان لي ونبود مرا عليكم بر شما يعني امروز ظاهر شد که دروغ من سلطان هيچ تسلطي که شما را اکراه
بر کفر و معصيت بکند يا حجتي نبود مرا بصحت قول من الا ان دعوتكم مگر آنکه شما را بخواندم بوسوسه و تزيين باطل
حجتي و برهاني فاستجبتم لي پس شما مرا اجابت کرديد بزودي و تامل ننموديد در عواقب امور خود فلا تلوموني
پس مرا ملامت مکنيد بجهت وسوسه که کردم زيرا که من دشمن شما بودم و از دشمن هيچ عاقل که من کردم مستحق ملامت نيستم
چه دشمني و عصيان از دشمن نباشد در حق دشمن ميکند ولوموا انفسكم و ملامت کنيد نفسهاي خود که مرا اجابت
کرديد و قول خداي را که گفت لا يفتننكم الشيطان نشنوديد ما انا بمصرخكم من نيستم رهاننده و فريادرس
شما از عذاب وما انتم بمصرخي و شما نيز نيستيد رهانندهٔ و فريادرس من اني كفرت بدرستي که امروز کافر شدم
بما اشركتموني بانچه شريک ميکرديد مرا باخداي تعالی در دنيا بمن دارد من قبل پيش از اين در دنيا يعني
بيزارم از شرک شما ان الظالمين بدرستي که ظالمان يعني مشرکان لهم عذاب اليم مر ايشان راست عذابي
دردناک موصوف بدوام و خلود وادخل الذين و در آورده شوند آنانکه آمنوا گرويدند باخداي تعالی و عملوا الصالحات
و عملوا الصالحات و کردند کردارهاي شايسته و پذيرفته جنات تجري در بهشتها که ميرود
من تحتها الانهار از زير درختان آن جويها خالدين فيها در حالتي که جاويد باشند در آن و در آيند مومنان
مومنان به بهشت و نيکان با ايشان را باکرام و تعظيم تمام برياض دار السلام در آيند باذن ربهم
بدستوري و فرمان پروردگار ايشان تحيتهم تحيت ملائکه بر ايشان فيها سلام در بهشت يا تحيت ايشان
بر يکديگر سلام باشد که دلالت بر سلامتي از آفات الم تر آيا نديدي خطاب با هر مستحق خطاب است يعني
نمايد که نديدي و ندانستي يعني بينا و دانا کن براي تفهيم شما كيف ضرب الله مثلا چگونه زد خداي تعالی مثلي
و کردانيد كلمة طيبة کلمه پاکيزه که کلمهٔ توحيد است يا دعوت باسلام كشجرة طيبة مانند درخت
پاک که آن نخل است يا شجره ايست در بهشت اصلها ثابت بيخ آن درخت در زمين استوار و محکم وفرعها
و شاخ آن في السماء در بلندي تؤتي اكلها ميدهد ميوه خود را كل حين در هر وقتي که خداي حکم نموده بميوه
دادن و بيان نموده که درخت خرما باشد گفته اند که حين شش ماه است از زمان وقت شکوفه تا پخته شدن
و بريدن يعني در ميعاد از بسر و رطب و تمر نفع ميرسد باذن ربها باراده و تکوين آفريننده خود ويضرب الله
الامثال و ميزند خداي جل و علي مثلها را يعني بيان ميکند للناس براي مردمان لعلهم يتذكرون شايد
که ايشان دريابند زيرا که مثل تصوير بمعاينه است در اينه افهام و تن ديگر در ايند معقول را بمحسوس ومثل
كلمة خبيثة و مثل سخن ناپاک که کلمهٔ کفر است يا دعوت بکفر يا بعبادت اصنام كشجرة خبيثة مانند
درختي که ناپاکست چون حنظل که تلخ است و ناخوشبوی و مکروه طباع سليم و با وجود خباثت و کراهت
اجتثت چنان شده و بريده و برکنده گشته من فوق الارض از روي زمين ما لها من قرار نيست او را قرار
و ثبات و استحکام يعني نه بيخي دارد بر زمين و نه شاخي در هوا بهت نه بيخي که از آن باشد او را مدار

بنشاني

نه شاخی که گرد بدان سایه دار، کیا هیست افتاده بر روی خاک، پریشان و بی حاصل و خارناک، حق سبحانه وتعالی
تشبیه کرد درخت ایمان را که اصل آن در دل مؤمنان ثابتست و اعمال او بجانب اعلی علیین مرتفع و ثواب او در
مؤمنان برو واصل بدرخت خرما که بیخ او مستقرست در زمین خود و فرع او متوجه بجانب علو و نفع او در همه
وقت رسنده بخلق و تمثیل نمود کلمهٔ کفر و عبادت اصنام را که در دل کافر مقلد بجهت عدم حجت و برهان بران
ثباتی ندارد و عملی نیز که بر رتبهٔ قبول رسد ازو صادر نشود به بیخ حنظل که نه اصل او را قراریست و نه
فرع او را اعتباری بیت نهال سایه در شرع میوه دارد، چنان لطیف که بر هیچ شاخساری نیست، درخت
زندقه شاخیست خشک و بی سایه، که بیخ بیخکش هیچ اعتباری نیست، یثبت الله ثابت میکرداند خدای
الذین آمنوا آنانرا که ایمان آوردند و استحکام میدهد بالقول الثابت بسخن راست و محکم که بحجت قاطع نزد ایشان
ثابت شده و در دلها ایشان متمکن گشته و گفته اند قول ثابت کلمهٔ طیب لا اله الا الله محمد رسول الله
که خدای بدان ثابت میدارد مؤمنانرا فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و امتحان صبوری
ورزند و از جادهٔ مستقیم توحید نلغزند چون ذکریا و یحیی و جرجیس و شمسون و امثال ایشان از
انبیا و گویند ثبات مؤمنانرا در دنیا نزدیک مرگ تا ختم حیات ایشان بر کلمه باشد فی الآخرة
و ثابت دارد ایشانرا در آن سرای یعنی در قبر که منزل اولست از منازل آخرت تا جواب منکر و نکیر بطریق
ثواب باز دهد و گویند در دنیا مراد قبر است و در آخرت موقف سوال ویضل الله الظالمین و فرو گذارد
خدای ظالمانرا تا بکلمهٔ توحید راه نیابند نه در دنیا و در وقت سوال قبر ویفعل الله و میکند خدای ما
یشاء آنچه میخواهد از تثبیت قومی و اضلال جمعی الم تر آیا ندیدی و نگاه نکردی الی الذین بسوی آنانکه بدلوا
تبدیل کردند نعمة الله کفرا شکر نعمت خدای را بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را
بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان مسلوب شد و جز کفر بدست ایشان چیزی نماند
مراد اهل مکه اند حق سبحانه ایشانرا ساکن حرم خود ساخته و ابواب رزق بریشان گشاده بنعمت وجود با
جود حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مشرف ساخته و ایشان ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط
درماندند و بمقاتله گشتند و بعضی از ایشان در حرب بدر مقتول و مخذول شدند و از فاروق و مرتضی
رضی الله عنهما منقولست که مراد ازین قوم دو قبیله بودند که فاجرترین قبایل قریش بودند یعنی بنی مغیره و بنی امیه
که نعمت حق تغییر کردند واحلوا قومهم و فرود آوردند قوم خود را دار البوار سرای هلاک جهنم
عطف بیان اوست یعنی دار البوار دوزخست یصلونها در آیند بدان وبئس القرار و بد قرارگاهیست
جهنم وجعلوا لله اندادا و فرا گرفتند برای خدا مانندها یعنی در عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه که آلهه
نام نهادند لیضلوا تا گمراه کردانند مردمانرا عن سبیله از راه خدا که طریقه توحید است قل تمتعوا بگو
برخوردار شوید بآرزوهای خود یا بکفر ایند عمر را بعبادت بتان امر تهدید است یعنی دو سه روزی بدین نوع

بگذرانید فان مصیرکم پس بدرستی که بازگشت شما الی النار باتش دوزخ است قل بگوی ای محمد یعنی ای رکن لعبادی
الذین امنوا مر بندگان مرا که ایمان آورده‌اند بر یقین که نماز گذارند و نفقه کنند یقیموا الصلوة تا ایشان
با شرایط نماز گذارند و ینفقوا و نفقه دهند مما رزقناهم از آنچه عطا داده‌ایم بایشان سرا نفقه کردن پنهان که او
تطوع است و علانیة و نفقه آشکارا مر او زکوة است چه در نفل اخفاء و در فرض اظهار اولی است باشد
ملخص سخن آنکه بندگان مرا بگو تا نماز بگذارند و زکوة دهند من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم لا بیع فیه
روزی که در وی خرید و فروخت نباشد تا مقصر چیزی بخرد که بدان تدارک تقصیر تواند نمود و لا خلال
و در آن وقت دوستی نیز نبود که از دوستان طلب نفع توان کرد بلکه اغلب دوستان دشمن گردند الاخلاء
یومئذ بعضهم لبعض عدو الله خدای الذی خلق السموات والارض آسمانها و زمین را و انزل من السماء و فرو فرستاد
از آسمان ماء آبی مراد است فاخرج به پس بیرون آورد بدان آب من الثمرات از میوها رزقا لکم روزی
برای شما که بدان روزگار بگذرانید و سخر لکم الفلک و رام ساخت برای شما کشتی را لتجری فی البحر تا بر رود
در دریا بامره بفرمان او هر جا که بخواهید و سخر لکم الانهار و مسخر کرد مر شما را جویهای آب یعنی آماده ساخت
برای انتفاع و تصرف شما و سخر لکم الشمس والقمر و مسخر کردانید برای انتفاع شما آفتاب و ماه را دائبین
در حالتی که مستمرانند در سیر خود یا جد می‌تعقب در سیران و اصلاح آن خود یکی شده و فتور و تقصیر در آن
ندارند و سخر لکم اللیل والنهار و رام کردانید برای شما شب و روز را تا متعاقب یکدیگر میرسند یکی
برای نوم و راحت و دیگری کسب و معیشت و اتیکم و بداد شما را من کل ما سالتموه از هر چه خواستید و از هر چه
نخواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما بود خواسته و ناخواسته بهمه ارزانی داشت و ان تعدوا و اگر خواهید که
شمار کنید نعمة الله نعمت خدای که بفضل و کرم بشما داده لا تحصوها شما نتوانید که آنرا و طاقت احصای
آن ندارید سلمی قدس سره فرموده که مراد ازین نعمت حضرت پیغمبر ما است صلی الله علیه و سلم که سفیر بزرگست و واسطه نزدیکتر
میان حق و بنده اوست و فی نفس الامر جمع صفات کمال شرح انوار جلال و جمال آن حضرت از حیز
تقدیر و تخییل بیرون و از اندازه تفکر و تامل فزونست بیت برتر ز درج قدر رفیع تو فهم عقل راه
یابد و فهم پی برد ان الانسان بدرستی که آدمی لظلوم ستمکاریست کفار ناسپاس ظلم میکند بر نعمت که آن
شکر آن غافل است و کفران می ورزد که بحقیقت منعم جاهل است یا ظلوم است که در محنت جزع میکند
و شکایت مینماید کفار است که در نعمت بخل ورزد و در جمع بکشاید و اذ قال ابراهیم و یاد کن چون گفت
ابراهیم علیه السلام در مناجات خود رب اجعل ای پروردگار من گردان هذا البلد این شهر که امنا ایمن از قتل و
غارت واجنبنی و دور گردان مرا و بنی و دور گردان اولاد مرا ان نعبد الاصنام از آنکه بپرستیم بتان را
این دعا مستجاب نبوده که فرزندان اسماعیل علیه السلام بجهت دعاء حضرت خلیل الله صلوات الله علیه بت نپرستیدند بلکه
ایشان را سنگی بود و از نام نهاده گرد آن گردیدندی و گفتندی خانه کعبه از آنجاست پس ما هم حاجی‌ایم نصیبیم

بعزکر

قصه بنا حضرت اسماعیل ...

الخمس والسبعون ۳۰۹

بمنزله خانه باشد واین قول غریبست ومخالف جمهور چه قریش از نسل اسماعیل بوده وبت پرستی
میشده‌اند رَبِّ إِنَّهُنَّ ای آفریدگار من بدرستی که بتان أَضْلَلْنَ كَثِيرًا گمراه کردند بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار
کس شدند مِنَ النَّاسِ از آدمیان فَمَنْ تَبِعَنِي پس هر که پیروی کند مرا در دین من فَإِنَّهُ مِنِّي پس او از منست یعنی
از اهل ملت من وَمَنْ عَصَانِي وهر که نافرمانی کند مرا در ما دون شرک فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بدرستی که تو آمرزنده
رحیم مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشانرا ورحمت کنی برایشان بتوفیق توبه یا بعد از توبه رَبَّنَا ای پروردگار ما
إِنِّي أَسْكَنْتُ بدرستی که من ساکن گردانیدم مِنْ ذُرِّيَّتِي بعضی از فرزندان خود را که اسمعیل است علیه السلام
که بعد از تولد او از هاجر در زمین شام ساره خاتون را که از ان خلیل الرحمن بود رشک آمد وابراهیم علیه السلام را
فرموده که دل من چنان میخواهد که هاجر و پسر او را ببری بموضعی که در و آب و آبادانی نباشد خلیل متامل
شد وجبرئیل عم وحی آورد که موجب سخن ساره بکوی چنانکه می گوید پس ابراهیم عم بر براق نشست وهاجر و اسمعیل را
سوار کرده باندک زمانی از شام بزمین حرم آمد ودر وادی مکه ایشانرا بی انیس ورفیق بگذاشت ودعا
فرموده که خدایا من ایشانرا ساکن ساختم بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ بوادیی که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد
که زرع کشت توان کرد عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است در وی صید وقتال یا حرام است
تهاون او وتعرض بی مراد موضع خانه صراح است که در زمان آدم علیه السلام بنا کرده بود والا خانه بوقت دعاء
ابراهیم عم خانه نبوده پس تمام دعا فرموده که رَبَّنَا ای پروردگار ما ایشانرا در این مسکن ساکن گردانیدم
لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ تا بپای دارند نماز وپرستش تو بجای آرند فَاجْعَلْ پس گردان أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ دلها یعنی
از مردمانرا که بکشش محبت تَهْوِي إِلَيْهِمْ بشتابند بسوی ایشان حقسبحانه دعای آنحضرت را مستجاب
فرمود وبعد از رفتن خلیل باندک زمانی چشمه زمزم به لگد جبرئیل عم یا باشنه قدم اسمعیل پدید آمد
وقبیله جرهم آنجا داعیه اقامت فرمودند روز بروز شوق مردم بدان جانب در تزایدست محققان
برانند که اگر من تبعیض در من الناس نبودی فارس و روم و هند و ترک ویهود ونصاری در حرم از
دحام کردندی وپروانه وار سوخته شعله جمال آن شمع شدندی نظم آنرا که چنان جمال باشد
گر دل ببرد حلال باشد وانکس که بدان چنان جمالی عاشق نشود وبال باشد ودیگر حضرت ابراهیم
دعا فرموده که وَارْزُقْهُمْ وروزی ده اهل این بلد را مِنَ الثَّمَرَاتِ از میوه‌ها لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ شاید که ایشان
سپاس داری کنند نعمتهای ترا این دعای نیز بشرف اجابت پیوست با آنکه مکه وادی غیر ذی زرعست
انواع ثمرات در وی پیدا شود وصاحب تفسیر [illegible] گفته است که فواکه ربیعیه وصیفیه وخریفیه وشتویه در یک
روز بمکه توان یافت وچون تکرار دعای دلیل تضرع ونیازست دیگر باره فرموده که رَبَّنَا ای پروردگار ما
إِنَّكَ تَعْلَمُ بدرستی که تو میدانی مَا نُخْفِي آنچه پنهان میکنیم وَمَا نُعْلِنُ وآنچه آشکارا میسازیم یعنی نهان وآشکارا
ما میدانی وَمَا يَخْفَى وپوشیده نیست عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ بخدای هیچ چیز فِي الْأَرْضِ در زمین وَلَا فِي السَّمَاءِ ونه در آسمان

براي آنكه عالم است بعلم ذاتي ونسبت آن علم بهمه معلومات يكسانست پس آنچه پيدا وآنچه پنهانست
هم با دانش تو يكسانست الحمد لله الذي بثناء وسپاس آن خدايرا كه بحقيقي فضل خود وهب لي بخشيد
وعطا كرد مرا على الكبر برسم بزرگ سالي وپيري يعني در وقتي كه پير بودم وتا اميد از فرزند بودم بخشيد
دو پسر اسماعيل واسحاق اسماعيل را در شصت وچهار سالگي پدر بود وسه سالگي واسحاق هم را در نود
وسالگي يا در صد ودوازده سالگي ان ربي بدرستي كه پروردگار من لسميع الدعاء شنونده واجابت كننده دعاست
درين كلمات اشعار است بآنكه فرزند انرا بدعاي از خدا درخواست رب اجعلني اي آفريننده من مرا كردان
مقيم الصلوة بپاي دارنده نماز ومن ذريتي وفرزندان مرا نيز بر مواظبت نماز براده ابن عباس رضي الله عنهما
فرموده كه هميشه از اولاد ابراهيم هم جمعي بر فطرت بوده اند وخواهند بود تا قيامت ربنا اي پروردگار
ما وتقبل دعاء ربنا اغفر لي اي پروردگار ما بخشش مرا ومرا بپذير يعني اجابت كن دعاي مرا وبيامرز ولوالدي
وپدر ومادر مرا اگر ايمان آرند بتو دعاي غفران مرايشانرا قبل از نهي بوده وهنوز از ايمان نا اميد نشده
وبعضي گفته مراد از والدين آدم وحوا عليهما السلام وللمؤمنين وبيامرز مؤمنانرا يعني هر كه بتو ايمان آرند
يوم يقوم الحساب در روزي كه قايم شود حساب خلايق وابن عباس رض فرموده كه مراد مؤمنان امت
محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم ولا تحسبن الله ومپندار اي محمد خدايرا غافلا بيخبر عما يعمل الظالمون از آنچه
ميكنند ستمكاران يعني ثابت باش بر آنچه دانسته از عقابي كه متوجه ايشانست پس آن سبحانه بديشان
خواهد رسيد واصل آنست كه در امثال اين نهي دانند كه صورت خطاب متوجه آنحضرتست ومراد غير او
انما يؤخرهم جز اين نيست كه تأخير ميكند عذاب ايشانرا ليوم تشخص براي روزي كه خيره شود فيه الابصار
در آن روز ديدها از مشاهده احوال مهطعين در حالتي كه خداوندان اين ديدها شتابندگان باشند بسوي
اسرافيل هم كه ايشانرا بعرصه محشر خواند مقنعي رؤسهم برداشتگان سرهاي خود را ببالا لا يرتد اليهم
باز نميگردد بديشان طرفهم چشمهاي ايشان يعني خيره بود ديدها بر وجهي كه نتوانند در خود نگريستن
وافئدتهم هواء ودلهاي ايشان خالي بود از فهم وخرد بواسطه غلبه دهشت وحيرت وانذر الناس وبيم كن
مردمانرا يعني اهل مكه را وبترسان يوم يأتيهم العذاب از روزي كه بيايد بديشان عذاب وآن روز مرگست يا
روز قيامت فيقول الذين ظلموا پس گويند آنانكه ستم كردند بشرك وتكذيب ربنا اي پروردگار ما اخرنا باز
پس دار ما را يعني تأخير كن وما را بدنيا بازفرست ومهلت ده الى اجل قريب تا مدتي نزديك نجب دعوتك تا اجابت
كنيم خواندن ترا يعني آنكس را كه بتو خواند ونتبع الرسل وپيروي كنيم فرستادگانرا اولم تكونوا در جواب
ايشان گويند فرشتگان آيا نبوديد شما كه از روي مبالغه اقسمتم من قبل سوگند ميخورديد پيش ازين در دنيا
كه شما پاينده خواهيد بود ما لكم من زوال نباشد شما را هيچ زوالي مراد آنست كه ميگفتند ما در دنيا خواهيم
بود وبسراي ديگر نقل نخواهيم كرد وسكنتم وساكن بوديد شما في مساكن الذين در مسكنهاي آنانكه ظلموا انفسهم ستم كردند

كنفسهم

بر نفسهای خود بکردند چون عاد و ثمود وتبین لکم وظاهر شد مر شما را کیف فعلنا بهم چگونه کردیم بر ایشان
یعنی مشاهده کردید در منازل ایشان آثار نزول عذاب وضربنا لکم الامثال وپیدا کردیم برای شما از احوال
ایشان وقد مکروا مکرهم وبدرستی که کوشش کردند در حیله انچه نهایت مکر ایشان بود وعند الله مکرهم
وان کان مکرهم وبدرستی که بود مکر ایشان در سختی وهول ساخته وپرداخته لتزول تا انجای برود
منه الجبال ازان مکر کوههای مثل احکام شریعت حضرت رسالت پناه صلعم یعنی کان آن جیها ایختند تا
چیزی که در ثبات ورسوخ چون جبال را سبا زایل گردانند واین محالست سبب هست باد مکر ایشان که
بر بای کی تواند کوه را بیرون کردن زجاج در معالم از مرتضی علی رض نقل میکند که این آیه در قصه نمرود جبار است
که چون سلامتی ابراهیم عم بینا از آتش مشاهده کرد گفت بزرگ خدای دارد ابراهیم که او را از آتش برهانید
من خواهم که بر آسمان روم و او را به بینم اشراف مملکت گفتند بغایت مرتفع است وبر رفتن بآسانی میسر نشود
نمرود شنید وبفرمود تا صرحی ساختند بمدت سه سال بغایت بلند وچون انجا برفت آسمان را همچنان
دید که از زمین میدید روز دیگر آن عمارت بیفتاد چنانچه ساختن وافتادن آن در سوره نحل رقم خواهد یافت
القصه چون صرح از پای درآمد خلق بسیار هلاک شدند نمرود خشم گرفت وگفت بر آسمان روم با خدای ابراهیم
که مناره را بیفکند جنگ کنم پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند وصندوقی چهارگوشه
بساخت ودو در یکی فوقانی ودیگری تحتانی در وی راست کرد بر چهار طرف وی نیزه که زیر وبالا توانستی شد
نصبه نمود وفرمود که کرکسان را چند روز گرسنه داشتند وچهار مردار بر سر نیزها کرده اطراف صندوق را
بر تن کرکسان ببستند ایشان از غایت جوع میل بالا کرده جانب مردار پرواز نمودند وصندوقی را که
نمرود با یکتن در انجا نشسته بود بهوا بردند از شبانروزی نمرود در فوقانی کشاده نگاه بیکرد آسمان را همچنان
حال دید که بر زمین میدید رفیق خود را گفت تا در تحتانی بگشاد وگفت بنگر تا چه می بینی گفت نگاه کرد
وجز هوا دگر چیزی از آب چیزی بر نمی بینم بعد از یکشبانروزی دیگر باب فوقانی بگشاد حال همان بود که روز
سابق مشاهده نموده ورفیق وی که باب تحتانی بگشود بجز دود وتاریکی چیزی مشهود وی نبود نمرود بترسید
ونیزها را بار دار سرنگون کرد وکرکسان میل بزیر کردند ودر وقت فرود آمدن آواز مهیب از جنبش کرکسان
ظاهر شد که کوهها را از موضع آن نزدیک بود که از اماکن خود زایل کردند فلا تحسبن الله پس مپندار ای
حبیب ما مخلف وعده خلاف کننده وعده خود را رسله مر پیغمبران خود را یعنی وعده نصرت که رسل را
فرموده انجا که انا لننصر رسلنا ولاغلبن انا ورسلی خلاف نکرده ونخواهد کرد وترا بر دشمنان فتح ونصرت
خواهد داد ان الله عزیز بدرستی که خدای غالب است ذو انتقام یعنی خواهنده کینه اولیاء از اعداء
یوم تبدل الارض هر روزی که بدل کرده شود این زمین را غیر الارض بزمینی دیگر والسموات واسمانها
متبدل کرده باسمانی دیگر وبتیسیر گویند تبدیل ارض تسویه جبال است وانهار واشجار وتبدیل سما

تکوین شمس و بنا نیر ستارگان و در عالم قوی آورده که آسمانها را بهشت سازند و زمینها را دوزخ و از تفسیر علم
نقل کرده اند که زمین را بدل کنند به زمینی از نقره و آسمانها را با سمائی از زر و قول ابن مسعود رض آنکه روز قیامت
بدل کنند زمینی از نقره پاک که بران هیچ گناه کرده باشند مؤید این سخن است وَبَرَزُوا و ظاهر شوند مردمان از
گورهای خود لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ و ببینی گناهکاران را
یعنی مشرکان را يَوْمَئِذٍ در آن روز مُقَرَّنِينَ با هم پیوسته و جمع کرده بحسب مشارکت در عقاید و اعمال باطل
ساخته هر یک را با دیوی که همنشین او بوده فِي الْأَصْفَادِ در بندها و غلها سَرَابِيلُهُمْ پیراهنهای ایشان
مِنْ قَطِرَانٍ از قطران است و آن چیزی باشد سیاه گویند صمغ ابهل است که بجوشانند و پوست کلیه الا بیکنند
تا بحدت خود جرب را بسوزاند و دوزخیان را بر جلود دوزخیان حسپانند تا بحدت و شدت آن و وحشت
لون و نتن رایحه و سرعت اشتعال آتش دران عذاب کردند و گفته اند تفاوت میان قطران دوزخ و
قطران دنیا مانند تفاوت است میان آتش دوزخ و آتش دنیا پس این قطران برای اعضای
ایشان طلا کنند وَتَغْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارُ و فرو گیرد و بپوشد رویهای ایشانرا آتش یعنی در ان بجهة
لِيَجْزِيَ اللّٰهُ متعلق است به برزوا یعنی بیرون آیند از قبرها تا جزا دهد كُلَّ نَفْسٍ هر تنی را مَا كَسَبَتْ جزای
کرده است إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب است در یکبار نه زیرا که حسابی یکی او را
از حساب دیگری باز نمیدارد هٰذَا این قرآن یا آنچه درین سوره است از موعظه بَلَاغٌ لِلنَّاسِ کفایت است
مردمانرا تا پند داده شوند بدان وَلِيُنْذَرُوا بِهِ و بیم کرده شوند بآن وَلِيَعْلَمُوا و تا بدانند بدلایل
قدرتی که در وی مذکور است أَنَّمَا هُوَ آنکه او هست إِلٰهٌ وَاحِدٌ خدای یگانه وَلِيَذَّكَّرَ و هر آینه باید که پند گیرند
أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان خرد و باز ایستند از مناهی و قیام کنند با وامر

سورة الحجر

بسم الله الرحمن الرحيم

الٓر علما را در حروف مقطعه تاویلات بسیار است جمعی بر آنند که مطلقا در ان سخن گفتن جرأت است
ینابیع آورده که فاروق را رض از معنی این حروف پرسیدند فرموده که اگر روی سخن کنیم متکلف باشیم و حدیث
نعم پیغمبر خود را علیه السلام گفت که بگو و ما انا من المتکلفین و بعضی گویند که هر حرف اشارتست باسمی چنانچه
در الر الف اشارتست باسم الله و لام باسم جبرئیل عم و را باسم رسول صلعم یعنی این کلام از خدای نبی
بواسطه جبرئیل بحضرت رسید تِلْكَ این آیتها که درین سوره است آيَاتُ الْكِتَابِ آیتهای سوره است وَقُرْآنٍ
مُبِينٍ و آیتهای قرآنیست روشن یا پیدا کننده حق را از باطل و گفته کتاب و قرآن یکی است اما بدان نام ذکر کرد
که هر نامی دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن بجهت تعظیم است رُبَمَا ای بسا وقت که در ان يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا
دوست دارند آنانکه کافر شده اند و آرزو برند لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ که کاشکی بودند مسلمانان و این آرزو در حین
باشد بوقت نصرت مؤمنان یا نزدیک حلول مرگ کفار بر ایشان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب

یا بوقت

یا بوقتی که عصاة موحدان را از دوزخ بیرون آرند و درهای جهنم بر ایشان در زو بندند و دانند که خروج از آن
میسر نیست تمنا کنند که کاشکی ما از اهل اسلام می بودیم ذَرْهُمْ بگذار ایشان را امر تهدید و تحقیر است یعنی کافران
در حساب بند دست از ایشان بدار تا در دنیا يَأْكُلُوا بخورند وَيَتَمَتَّعُوا و برخورداری یابند از امراد
و مشتهیات وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ و مشغول کرداند ایشان را آرزوی یعنی توقع طول عمر و استقامت حال ایشان را
باز دارد و از استعداد معاد و تفکر در مآل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند وخامت عاقبت
کردار و گفتار خود را وَمَا أَهْلَكْنَا و هلاک نکردیم مِنْ قَرْيَةٍ هیچ اهل دیهی را إِلَّا وَلَهَا مگر که مر هلاک ایشان را
كِتَابٌ مَعْلُومٌ زمان مقدر بوده نوشته بود در لوح محفوظ که مهلت چند باشد و هلاکی بود مَا تَسْبِقُ پیشی
نگیرند مِنْ أُمَّةٍ هیچ گروهی أَجَلَهَا مدت هلاک خود را وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ و باز پس نمانند از آن یعنی هلاک
نشوند پیش از وقت معین و نه بعد از اجل مقرر وَقَالُوا و گفتند کفار عرب يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ ای کسی که
فرو آمده است عَلَيْهِ الذِّكْرُ بر وی قرآن إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ بدرستی که تو دیوانه که اورا از نقل به نسبه میخوانی این کلام
بطریق تهکم و استهزا بود جه اعتقاد و نزول ذکر و نسبت با جنون بهم راست نیاید لَوْ مَا تَأْتِينَا دیگر
گفته چرا نمی آری بِالْمَلَائِكَةِ فرشتگان را بگواهی برسالت خود إِنْ كُنْتَ اگر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ
از راستگویان درین دعوی یعنی ای راست میگویی که پیغمبری فرشتگان را حاضر کن تا بحضور ما گواهی
دهند برسالت تو حق تعالی در جواب ایشان میفرماید که مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ فرو آورده نمی شود ملائکه و حفص
بصیغه متکلم و نصب ملائکه میخواند یعنی ما فرو نمی فرستیم فرشتگان را إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بوحی یا بعذاب یعنی ملک را
بصورت اصلی وقتی توانند دید که بجهت عذاب نازل شود و چنانچه قوم ثمود جبرئیل را در زمان صیحه
دیده یا بوقت مرگ چنانچه هرکس بیند وَمَا كَانُوا و نباشند انعکام کفار که ملائکه را بدین صورت فرستاد إِذًا
مُنْظَرِينَ از مهلت دادگان یعنی فی الحال معذب شوند إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَزَّلْنَا الذِّكْرَ فرو فرستیم
قرآن که یاد کرده مؤمنانست و دیگر بمعنی شرف نیز می آید یعنی این کتاب موجب شرف خلق تست
وَإِنَّا لَهُ و ما اورا لَحَافِظُونَ نگهبانانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که در وی چیزی از و باطل بیفزاید
یا چیزی از حق کم کند یا نگهبان اوایم از تطرق خلل بروی یا نگهبانیم اورا و در دل هرکرا خواهیم وگویند ضمیر عاید
بحضرت رسالت است صلعم یعنی نگهبان اوییم از مضرت اعادی ~ ای که جمله جهان خصم کرد نترسم چون
نگهبانم تو باشی ° زشادی در همه عالم نگنجم اگر یک لحظه غمخوارم تو باشی ° وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم
پیغمبران مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ در گروههای پیشینیان وَمَا يَأْتِيهِمْ و نیامد بایشان
مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر بودند که از روی کبر و عناد با پیغمبر يَسْتَهْزِئُونَ استهزا
میکردند چنانچه این معاندان بتو میکنند مراد تسلیه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی از زیان انبیاء تخصیص
نیست باین قوم بلکه همه ایشان بدین مبتلا بودند كَذَٰلِكَ همچنانکه در آوردیم استهزاء انبیا را در دلهای

همه زبان پیشینیان نسلکه در دل ایشان می‌آریم بر بیمار فی قلوب المجرمین در دلها کافران زمان تو لا یؤمنون به ایمان نمی‌آرند بقرآن
که و قد خلت و بدرستی که گذشته است سنة الاولین سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی و که از ایشان هلاک شدند
بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده و این وعید اهل مکه است که تکذیب پیغمبر ملعون شوند بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات
میکردند و در نزول ملائکه بجهت گواهی بالغیه داشتند حق سبحانه فرموده که ولو فتحنا و اگر بکشاییم برین مقترحان بابا
من السماء دری از آسمان فظلوا فیه پس باشند همه روز فی آن که در نظر ایشان یعرجون در آن در بالا میروند
و از آن در بزیر می‌آیند لقالوا هر آینه از غایت عناد و تشکیک در حق گویند انما سکرت جز این نیست که بربسته اند
ابصارنا چشمهای ما را و خیره ساخته یا که در آسمان بکشایند و کفار بالا رفته عجایب آن را مشاهده نمایند
خواهند گفت ما را چشم بندی کرده اند و این صورت خارج وجود ندارد بل نحن بلکه ما قوم مسحورون
گروهیم جادو کرده که پیغمبر محمد ما را جادو کرده، چنانچه در ظهور دیگر آیات میگفتند و یقولوا سحر مستمر و لقد جعلنا
و بدرستی که ما بیافریدیم و پیدا کردیم فی السماء بروجا در آسمانها برجهای دوازده که آنند را بر هیئات و صفات و خواص مختلفه
بیگمان و زیناها و بیاراستیم آنها را بصورتها یا آسمان را بزین و سایر کواکب للناظرین برای نگرندگان که بعبرت در او
نگرند و بر آن بر قدرت مبدع استدلال کنند و حفظناها و نگاهداشتیم آسمان را من کل شیطان رجیم از هر دیوی رجیم
و رانده تا نتوانند که بر آن صعود کنند و بر احوال و اخبار مطلع شوند الا من استرق السمع لیکن هر دیوی که خواهد بر آسمان
رود و دزدد سخن مسموع یعنی الخ از فرشتگان شنوند فاتبعه پس از پی در آید او را و برسد و بسوزدش
شهاب مبین ستاره روشن و درخشان از ابن عباس رض منقولست که از زمان آدم عم تا وقت عیسی بن مریم
دیوان بر آسمان میرفتند و از ملایکه اخبار لوح محفوظ را درس مینمودند ... باز بودند بر زمین آمده
با دوستان خود از کاهنان میگفتند چون روح الله متولد شد ایشان از معراج سه آسمان منع کردند و چون ولادت
با نیکی سعادت حضرت خاتم النبیین علیه الصلوة دست داد از همه آسمانها منع گشتند و بجهت رجم ایشان
بشهب ثاقبه مدرس و ابواب کهانت بکلی مسدود گشت بیت مهی برآمد و بازار تیرگی بشکست گلی شکفت و هیاهوی
خاد آخر شد والارض مددناها و زمین را باز کشیدیم بر روی آب از زیر خانه کعبه والقینا فیها رواسی و انداختیم
در زمین کوههای بس افراخته پای بر جای وانبتنا فیها و برویانیدیم در زمین من کل شیء موزون از هر چیزی
سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدر بمقدار معین بروجهی که مقتضای مشیت و علم عالم الخ و رزن کننده و بر نمایند
یا موزون یعنی مستحسن باشد یعنی پدید آوردیم از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار و زروعات
وجعلنا لکم و ساختیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب معیشت یعنی الخ قوام عیش بوست از مطاعم و ملابس
و من لستم له و هم برای شما ساختیم از آنکه نیستند شما له برازقین مر او را روزی دهندگان چنانچه ممالیک و گفته اند
انعام و دواب وان من شیء و نیست هیچ چیز که آدمی بوی محتاج باشد الا عندنا مگر نزدیک ماست در تحت قدرت ما
خزائنه خزینهای آن چیز یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن و این ضرب المثل است برای اقتدار و اختیار تشبیه

کرده است مقدورات خود را باشیا محزونه که در اخراج آن احتیاج بخلقت و زحمت نیست وَمَا نُنَزِّلُهُ و فرو
نفرستیم انرا إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ مگر باندازه دانسته شده که ازان شاید و نیز بایدش بر انه باید وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ
و فرو فرستادیم بادها را لَوَاقِحَ ابستان یا یعنی بردارندگان ابر را یا ابستن کنندگان درختها را بمیوه
فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ پس فرو فرستادیم از اسمان مَاءً ابی که آن باران است فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ پس بخورانیدیم شما را
آن اب و تفرق دادیم در ان وَمَا أَنتُمْ و نیستید شما که مر آن اب فرو فرستاده را بِخَازِنِينَ نگاه دارندگان
در چاه و غدیر و چشم بلک ما حفظ ایم امام ماتریدی ره در تاویلات فرموده که نیستید شما مر خدایرا بخزینه داران
یعنی خزاین او در دست شما نیست و انچه شما در خزینه نهید هم از ان اوست وَإِنَّا لَنَحْنُ و بدرستی که ما نُحْيِي
زنده میکنیم اجسام قابله را بایجاد حیات در ان وَنُمِيتُ و میمیرانیم اجسام حیه را بازاله حیات از ان
در لطایف امام قشیری قدس سره مذکور است که زنده میکنیم دلها را بانوار مشاهده و میمیرانیم نفوس را در نار
مجاهده یا زنده میسازیم بموافقت طاعات و مرده میکردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقایق روح الله روحه
فرموده که احیاء قلوب اولیاء میکنیم بانوار لمعات جمال و امات نفوس ایشان مینمایم بسطوات نظرات جلال
باموت و حیات میدهیم بتجلی و لبس وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ و ماوارثیم یعنی باقی بعد از فناء خلق همه را ان چیزی را
گویند که بعد از مردن بدیگری رسد پس همه بعرض فنا اند و حقسبحانه موصوفست بصفت بقا وَلَقَدْ عَلِمْنَا
الْمُسْتَقْدِمِينَ و هرانه میدانیم پیش کردندکان را منکم از شما در اسلام وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ و بدرستی که ما
میدانیم و اپس افتادگان از ان یا میدانیم پیشینیان و پسینیان را از شما کادیبا نند یعنی هر که مرده است از زمان
ادم تا این وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد شده از گذشتگان و هر که بخواهد زاد از بندگان یا دانستیم
قرون گذشته را و میدانیم امت محمد را با انکه متقدم است در صفت جماعت یا در سبقت بطاعت و از ان که متاخر است
از ایشان در اسباب نزول اورده که زنی جمیله در عقب حضرت رسالت صلعم نماز میکرد در صفوف نساء بعضی
از جماعتان در صفهای پیشین میرفتند تا او را نه بینند و جماعتی از پس می امدند تا از زیر بغل تماشای او کنند
حق سبحانه و تعالی فرمود که متقدم و متاخر از اهل صفوف میدانیم و بر نیت هر یک مطلعیم وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو
هُوَ يَحْشُرُهُمْ او جمع کند متقدمین و متاخرین را و جزاء هر یک را بدو برساند إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که
او استکار است عَلِيمٌ دانای نهانی و اشکارا است وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ و بدرستی که ما افریدیم انسان یعنی ادم
مِن صَلْصَالٍ از گل خشک که چون دست بروی زنی مانند سفال پخته اواز کند مِّنْ حَمَإٍ که کاین بود از گل سیاه
مَّسْنُونٍ بوی گرفته بواسطه بسیار بودن در اب چون لای که در تک حوض و جوی می باشد صاحب تبیان
گفته که حقسبحانه ادم را از خاک افرید بان وجه که اب بر خاک بارانید تا گل شد مدتی بگذاشت تا حما گشت پس انرا
تصویر کرده و مسنون بمعنی مصور است انگه بگذاشت تا خشک شد دیگر باره صلصال رسید وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ
وجان که پدر پریانست بیافریدیم اورا مِن قَبْلُ پیش از افریدن انسان مِن نَّارِ السَّمُومِ از اتشی دود که در مسام نفوذ نماید

وصواعق ازان آتش منکون میکردد و ابن مسعود رض فرموده که سموم دنیا جزئیست از هفتاد و دو جزء از سموم
ازان آتش پدید شد وَإِذْ قَالَ و یاد کن از آنکه گفت رَبُّكَ پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را که بجهت خلافت زمین إِنِّي
خَالِقٌ من آفریننده ام بَشَرًا آدمی را مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که کاین است مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ از لای مصور فَإِذَا سَوَّيْتُهُ
پس چون راست کنم صورت و هیئات او را وَنَفَخْتُ فِيهِ و در دمم در وی مِنْ رُوحِي از روحی که از پیش خود است
داد بدان زنده کرده فَقَعُوا لَهُ پس بیفتید مر او را سَاجِدِينَ سجده کنندگان فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده
کنندگان برای او فرشتگان كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ همه ایشان بتمام إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که از روی استکبار أَبَىٰ أَنْ يَكُونَ
سرباز زد از آنکه باشد مَعَ السَّاجِدِينَ از سجده کنندگان مر آدم را قَالَ يَا إِبْلِيسُ گفت خدای که ای ابلیس مَا لَكَ چیست
و غرض تو چه بود أَلَّا تَكُونَ در آنکه نباشی مَعَ السَّاجِدِينَ با سجده کنندگان قَالَ گفت ابلیس لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ نیستم
که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مر آدم را که از اخس عناصر آفریدی که خاکست و مرا از اشرف آن که آتش است پس روحانی
لطیف چرا وزمان بر جسمانی کثیف را ابلیس نظر بر ظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود و صولتش را
دیده و ندانست که کنج اسرار درین خرابه مدفونست کنجی است درین خانه که در کون نگنجد این کنج خراب
از پی آن کنجهاست فی الجمله درین خانه هر آنکس که رهی یافت سلطان زمینست و سلیمان زمانست قَالَ
گفت خدای مر ابلیس را بعد از استکبار از سجده آدم که فَاخْرُجْ پس بیرون رو مِنْهَا از آسمان یا از بهشت
یا از زمره ملایکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی فَإِنَّكَ رَجِيمٌ پس بدرستی که تو رانده شده از خیر و کرامت
وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ و بدرستی که تو رانده شده از خیر و کرامت دوری و راندگی بر تست إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ تا روز
جزا در لباب آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد ازان عذاب بتو رسد که از لعنت فراموش کنی
قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای پروردگار من فَأَنْظِرْنِي پس مهلت ده مرا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که بر
انگیخته شوند مردم غرض ابلیس آن بود که نمیرد چه دانست که بعد از بعث مرگ نیست حضرت اجابت کرد قَالَ
گفت إِنَّكَ بدرستی که هستی تو مِنَ الْمُنْظَرِينَ از مهلت دادگان إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ تا روز معلوم یعنی زمان فنای
خلق بنفخه اولی که صعقه گویند بقول جمهور است که نفخه اولی نفخه موت باشد و نفخه ثانی احیاء میان
این دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس ابلیس بعد از چهل سال که مرده باشد بر انگیخته شود
قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای آفریدگار من بِمَا أَغْوَيْتَنِي سوگند میخورم باغوای تو مر لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ هر آینه
بیارایم برای آدمیان گناه را فِي الْأَرْضِ در زمین دنیا که دار غرور است و در سلک آورده که ابلیس چون تو
سوگند یاد کرد بر اغوای او دیان یک نوبت بذات خدا فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ دیگر بصیغه فعل که بما اغویتنی صفتها
فرق کرده اند میان این هر دو و اهل عراق بر آنند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت
و عزت یمین است و سوگند بصفات چون رحمت و سخط و امثال آن یمین نیست و اصل السنت که ایمان مبنی
عرف باشد هر چه بعرف رهمان باشد از سوگند توان گفت یمین است والا لا و بعضی بر آنند که با در بما اغویتنی با

سببیست یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان ولاغوینهم اجمعین وگمراه سازم ایشانرا
الا عبادک منهم مگر بندگان ترا از ایشان که المخلصین خالص شدگان از شوایب شرک جلی وخفی که مکر وفریب
ایشانرا اثر نباشد قال گفت خدای هذا این اخلاص در ایمان صراط راهیست که حق است علیّ بر من رعایت
آن مستقیم راست کجی ندارد ورونده بمقصود برساند وگویند علی بمعنی الی است یعنی اخلاص راهیست
راست بسوی من ان عبادی بدرستی که بندگان من یعنی مخلصان لیس لک نیست ترا علیهم سلطان برایشان
قوتی وتسلطی در اغوای واضلال الا من اتبعک مگر کسی که متابعت تو کند من الغاوین از گمراهان که تو بر
ایشان مسلط توانی شد وان جهنم وبدرستی که دوزخ لموعدهم وعده گاه ایشان است یعنی متابعان تو
اجمعین همه ایشان لها مر دوزخ را سبعة ابواب هفت درست لکل باب مر هر دری منهم از گمراهان
ایشان جزء مقسوم بهره ایست قسمت کرده شده مراد از ابواب طبقات است ومر هر طبقه قومی
معین شده جهنم جای گنه کاراست سقر مقر گبرانست جحیم محل مشرکانست هاویه که درکة الاسفل گویند
نامزد منافقانست ابو منصور رحمه الله در تاویلات خود فرموده که مراد از ابواب طبقاتست وچون مومنان
در دوزخ جاوید نباشند ایشانرا طبقه نباشد پس طبقه اول نامزد دهریه است ودوم از ان ثنویه ومشرکان
عرب است وسیوم از ان براهمه که مطلقا منکر رسالت اند چهارم از یهود پنجم از نصاری ششم از ان مجوس هفتم
از ان منافقان در بحر الحقایق آورده که دوزخ بعدد حرمان هفت در است حرص وشره وحقد وحسد وغضب
وشهوت وکبر در ترجمه کشف مذکور است که دوزخ را هفت در از انست که اعضای هفتگانه آدمی که چشم و
گوش وزبان وبطن وفرج ودست وپا ست هفت در بر ایشان گشوده اند ودر هر عضوی را از بابی امور
طریقی گوبا [illegible] نظم هفت در دوزخ اندر هر تن ساخته نفس آن در فرو بند هین که در دست تست
قفل ازوزن دران هفت محکم اندر بند ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از پیروی ابلیس فی جنات وعیون
در بوستانها اند وچشمها یعنی در باغها اند ودران چشمها روان بود از شیر وخمر وجز آن ادخلوها گویند
فرشتگان متقیانرا که در آیید درین بوستانها بسلام مقرون بسلامت از همه آفتها بسلامی از خدا آمنین
در حالیکه ایمن باشید ونزعنا وبیرون کشیم ما فی صدورهم آنچه در سینهای بهشتیان باشد من غل
از کینهای که در دنیا باهم داشته باشند از مرتضی علی رض منقولست که امید میدارم که من وطلحه وزبیر
از ایشان باشیم وگویند صفت حسد از ایشان نزع کنند تا بدرجات ومراتب یکدیگر رشک نبرند اخوانا
در آیند ودر بهشت در حالیکه برادران باشند یکدیگر را در بهشت مهربانی ودوستداری علی سرر
برادران نشسته بر تختها از زر ولعل وجواهر متقابلین روبرو یکدیگر آورده اند که بهشتیان قفای
یکدیگر نه بینند بهر جا که بیروند وروی بر آن جانب میکنند تختهای ایشان نیز میروند و دیگر [illegible]
در جمیع احوال روی بیکدیگر بینند لا یمسهم نمیرسد ایشانرا فیها در بهشت نصب رنج وسختی جان [illegible]

بهشت
نعیم و راحتست وما هم منها بمخرجين بیرون کرده شدگان یعنی جاوید
باشند آورده اند که روزی حضرت رسالت صلعم از باب بنی شیبه بمسجد الحرام در آمد جمعی از صحابه را دید که
می خندند و بیهوده که مالی اریکم تضحکون چیست شما را که خندان می بینم صحابه را ازین سخن عتاب آمیز استشمام
نمودند و آنحضرت در گذشت هنوز بحجره نارسیده بازگشت وگفت جبرئیل عم بمن آمد ایت آورد که چرا بندگان مرا
ناامید می سازی نبئ عبادی خبر ده بندگان مرا انی انا الغفور بآنکه من آمرزنده ام کسی را که از زشتی طلبد
الرحیم بخشنده ام بر کسی که توبه کند وان عذابی و بآنکه عذاب من بر عاصیان که غافل از توبه و استغفار اند
هو العذاب الالیم آن عذابی است دردناک و محققان در توصیف آن گفته اند نظم که جرم من از عدد بیش
است سبقت رحمتی ازان بیش است چه عجب گر عذاب ننماید بر گنه پیشگان ببخشاید ونبئهم
و خبر ده بندگان مرا عن ضیف ابراهیم از مهمانان ابراهیم عم آن سه فرشته یا هشت یا دوازده که به بشارت
ابراهیم و هلاک قوم لوط عم نزول کردند اذ دخلوا علیه چون در آمدند بروی فقالوا سلاما پس گفتند سلام بر تو
سلام کردنی قال گفت ابراهیم عم انا منکم وجلون بدرستیکه ما از شما ترسانیم و جهت ترس آن بود که بی اذن و بی
وقت آمده بودند یا آنکه ماحضر نخوردند فرشتگان که آن سخن شنیدند قالوا گفتند لا توجل بیم مکن انا نبشرک
بدرستیکه ما ترا مژده دهیم بغلام به پسری اسحق نام علیم دانا یعنی وقتی که ببلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید
قال ابشرتمونی گفت آیا بشارت میدهید مرا علی ان مسنی الکبر با آنکه رسیده است مرا الکبر بزرگسالی
متعجب شد از آنکه پیری بزرگ سال از پسر بچه وجه باشد یعنی باز جوان کرده یا بر همان پیری که هست اتفاق
وجود گیرد فبم تبشرون پس بچه نوع و بچه گونه تبشرون مژده میدهید مرا قالوا بشرناک گفتند مژده دادیم ترا بالحق
براستی و درستی بی شک و بی شبهه فلا تکن پس مباش من القانطین از ناامیدان یعنی درین مژده امیدوار
باش که الله قادر است بر خلق بشری بی ابوین توانا است بر اخراج ولد از پیر هرم و عجوز عاقر قال گفت
ابراهیم من ناامید نیستم از رحمت پروردگار خود ومن یقنط و کیست که ناامید شود من رحمة ربه
از بخشش آفریدگار خود الا الضالون مگر گمراهان که طریق معرفت را نشناخته اند وسعت رحمت و کمال
وقدرت حق را ندانسته و چون ابراهیم عم فرشتگان را بسیار دید در تامل افتاد که آمدن اینهمه بجهت رسانیدن
یک بشارت حاجت نبوده در ضمن آمدن ایشان مهم دیگر خواهد بود قال فما خطبکم گفت چیست کار
شما ایها المرسلون ای فرستادگان و کجا میروید قالوا انا ارسلنا گفتند ما را فرستاده اند الی
قوم مجرمین بسوی گروه گناهکاران یعنی قوم لوط عم تا ایشان را هلاک کنیم الا آل لوط مگر خاندان او انا لمنجوهم
و بدرستیکه ما نجات دهندگانیم ایشان را اجمعین همه الا امرأته مگر زن او را قدرنا قضا کردیم ما انها
که آن زن انها لمن الغابرین از بازماندگان باشد در شهرستان برای عذاب اسناد ملایکه تقدیر را بخود
با آنکه فعل الله است از جهت قرب و اختصاص تواند بود فلما جاء پس هنگام که آمدند آل لوط بخاندان لوط

المرسلون

به المرسلون فرستادگان فرستاده شده قال گفت لوط عم انکم بدرستی که شما قوم منکرون گروهی ناشناسایید و نمی شناسیم
شما را قالوا بل جئناک گفتند ما ناشناسا نیم بلکه آمده ایم بتو براستی یعنی عذاب ایشان حق است بما کانوا فیه
یمترون و اتیناک بالحق و انا لصادقون و براستی که ما راست گویانیم در این خبر فاسر باهلک پس بیرون
بر اهل خود را ازین شهر بقطع من اللیل در پاره‌ای که از شب بگذرد و اتبع ادبارهم و تو پس رو از پس
ایشان تا شتاب کنی در رفتن و لا یلتفت و باید که باز ننگرد منکم احد یکی از شما تا هول عذاب را نبیند
و امضوا و بروید حیث تؤمرون آنجا که فرموده شد الله یعنی بشام یا مصر یا شهری که شهرستان نجم است
و اهل آن هلاک نخواهند شد و قضینا و حکم فرستادیم الیه بسوی او ذلک الامر آن کار را که تفسیرش
اینست ان دابر هؤلاء بدرستی که بنیاد این گروه مقطوع بریده خواهد شد مصبحین در حالتی که بصبح
در آیند یعنی قوم لوط در صبح مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند در خبرست که لوط عم
مهمانان نیکوروی دید خبر بقوم فرستاد و جاء اهل المدینة و آمدند اهل شهر سدوم بر خانه لوط عم
یستبشرون مژده دهند یکدیگر را برای مهمانان و طمع فساد داشتند قال لوط عم ان هؤلاء
ضیفی بدرستی که این گروه مهمانان من اند فلا تفضحون پس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان و اتقوا الله
و بترسید از خدای در ارتکاب فاحشه و لا تخزون و خوار و خجل مسازید مرا پیش مهمانان قالوا
اولم ننهک آیا ما ترا نهی نکردیم عن العالمین از حمایت عالمیان یعنی از پناه دادن ایشان مخصوص
بغیر ما بوده قال هؤلاء بناتی گفت اینها دختران من اند یعنی زنان قوم من و هر نبی امت خود را بمنزله پدر است
یا بنات خود را بشما دهم بشرط اسلام ان کنتم اگر هستید فاعلین کنندگان چیزی که من میگویم لعمرک
بزندگانی تو ای محمد انهم بدرستی که بودند قوم لوط لفی سکرتهم که در گمراهی یعمهون سرگردان میشدند
یا از مستی غفلت گمراه میگشتند در تاویلات ماتریدی آورده که خدای بهر چه خواهد قسم یاد کند از
مخلوقات و هیچ مخلوق را نرسد که جز خدای سوگند خورد در تبیان آورده از ابن عباس رض نقل میکند
که نیافرید هیچکس را گرامی‌تر از حضرت پیغمبر صلعم و بحیات هیچکس سوگند نخورد الا بحیات او و بعضی
تفسیرها آورده که سوگند یاد کرد بحیات محمد صلعم زیرا که حیات او بحق بوده بر بساط قرب و در قبضه حق بوده
نظم چون نبی از هستی خود سر بتافت ” زندگی پاکش از لولاک تاج یافت ” داشت از حق زندگی در بندگی
شد لعمرک حلهٔ آن زندگی ” آورده اند که لوط عم اهل خود را بیرون برد و جبرئیل عم وقت صبح بود که بانگ بر ایشان
زد فاخذتهم الصیحة پس فرو گرفت ایشان را بانگ هایل مهلک مشرقین در حالتی که داخل بودند در وقت
شروق شمس و برداشت جبرئیل عم شهرهای ایشان را و نزدیک آسمان برده نگونسار کرد فجعلنا
عالیها سافلها پس گردانیدیم زبر آن شهرها را سافلها زیر آن یعنی زیر و زبر کردیم آنرا و امطرنا علیهم و بباریدیم
بر ایشان و گفته بر قومی از ایشان که غایب بودند از آن بلاد حجارة سنگی من سجیل از گل محکم شده

سنگی بر و نوشته شده ام هر کس که نامزد او بود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در هلاک کردن قوم لوط لَآيَاتٍ هرآینه
نشانهاست برای عبرت لِلْمُتَوَسِّمِينَ مر خداوندان فراست را که بنگرند و حقیقت اشیا را
بسمات آن بشناسند و این صفت مؤمنانست چنانچه در حدیث آمده که اتقوا فراسة المؤمن فانه
ینظر بنور الله آورده اند که خواجه بزرگوار قطب الاولیا خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره روزی
در معرفت سخن میگفت جوانی درآمد بصورت زاهدان خرقه در بر و سجاده بر کتف در گوشه بنشست
و بعد زمانی برخاست و گفت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که اتقوا فراسة المؤمن الی آخره سر این
حدیث چیست حضرت خواجه روح الله روحه فرموده اند که سر این حدیث آنست که زنار ببری و ایمان
آری جوان گفت نعوذ بالله که مرا زنار باشد خواجه بخادم فرمود تا خرقه از سر جوان برکشید و زنار
پدید آمد جوان فی الحال زنار ببرید و ایمان آورد خواجه فرمود که ای یاران بیائید بموافقت این جوان
که زنار ظاهر ببرید ما نیز زنارهای باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان برآمد و در قدم خواجه افتادند
و تجدید توبه کردند ع توبه چه باشد پشیمان آمدن بدرجوی تو پشیمان آمده عام را توبه زکا بر بود
خاص را توبه ز دید خوب بود وَإِنَّهَا و بدرستی که شهرها مؤتفکه لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ بر راه پایدار السلوک است
یعنی راهیست که قافلها میروند و آثار آن ازای بیننده إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین چه یاد کردیم لَآيَةً
لِّلْمُؤْمِنِينَ هر آینه نشانه ایست مر گروندگان را بر قدرت ربانی وَإِن كَانَ و بدرستی که بودند أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ
اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب ع لَظَالِمِينَ ستمکاران بکفر ایکه درختان بسیار درهم بافته را گویند و بلد ایشان
باعتبار آنکه در میان مرغزارها بود ایکه میگفتند و شعیب ع بر اهل ایکه و اهل مدین مبعوث بود اهل مدین
بتکذیب قوم بصیحه هلاک شدند چنانچه در سوره هود گذشته و اصحاب ایکه بنزار زمانی که دعوت فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ
پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظلة و تفسیر آن در سورة الشعراء مذکور خواهد شد وَإِنَّهُمَا
و بدرستی که سدوم و ایکه یا ایکه و مدین لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ براه روشن و هو یطست که مردم میگذرند و می بینند
وَلَقَدْ كَذَّبَ و بدرستی که تکذیب نمودند أَصْحَابُ الْحِجْرِ اهل دیار حجر یعنی ثمود الْمُرْسَلِينَ فرستادگان
یعنی صالح ع را و تکذیب رسول تکذیب جمیع رسل است وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم ما ثمود را آيَاتِنَا آیتها
کتاب ما که بر نبی ایشان منزل بوده و چون کتاب منزل بر صالح ع معلوم نیست اکثر مفسران آیات را
بر معجزات حمل کرده اند و خروج ناقه از سنگ معجزه ایست مشتمل بر بسیاری از عجایب چون بزرگی خلقت
که هو کز شرب بعظمت او منود زاده بعد از خروج و بسیار شیر میداده که همه قوم ثمود را کافی بود و بر سر
چاه آمدن آب در روز نوبت او و خوردن تمام آب را بیک نوبت حاصل سخن آنکه ایشانرا نشانها بنمودیم
دادیم فَكَانُوا پس بودند عَنْهَا از آن آیتها مُعْرِضِينَ روی گردانندگان وَكَانُوا يَنْحِتُونَ و بودند که می
بریدند و می تراشیدند مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُيُوتًا خانهای آمِنِينَ در حالی که ایمن بودند از انهدام آن

ونقب زدن در دان هرانه مي پنداشتند که آن خانهاي حمايت خواهد کرد ايشان را و از عذاب در امان خواهند بود
فاخذتهم الصيحة پس بگرفت ايشان را فرياد جبرئيل عم مصبحين در حالتي که بودند بصباح يعني اول روز يکشنبه
بصيحه جبرئيل عم هلاک شد چنانچه در سوره هود عم گذشته فما اغني عنهم پس دفع نکرد از ايشان ما کانوا يکسبون
آنچه بوده که کسب ميکردند از اموال و امتعه يا آنچه ميکردند از بناء بيوت وما خلقنا السموات والارض ونيافريديم
آسمان و زمين را وما بينهما و آنچه ميان ايشانست الا بالحق مگر بحکمت يا بسبب ظهور حق يا براي بيان حق
وان الساعة و بدرستي که قيامت لآتية هر اينه آينده است و جزاي تو انتقام تو از مکذبان خواهد کشيد
فاصفح الصفح الجميل پس درگذر درگذشتني نيکو يعني عفو کن حق نفس خود را و در صدد مکافات
مباش بعضي بر آنند که اين حکم باية سيف منسوخ است ان ربک بدرستي که پروردگار تو هو الخلاق
اوست آفريننده خلايق العليم دانا باهل وفاق و نفاق در اسباب نزول آمده که حضرت رسالت صلي
الله عليه وسلم در اذرعات هفت کاروان ديد از آن بني قريظه و بني نضير که انواع طيب و جواهر
و امتعه و جامهاي فاخر بار داشتند و در تيسير آورده که هفت کاروان قريش در مکه آمدند با مطاع
بسيار و ملابس بيشمار و بر هر نقدي برخي از صحابه برخي گفتند اگر اين مالها در دست ما بودي هم
در راه خدا نفقه ميکرديم و صاحب تيسير فرموده که خاطر مبارک حضرت رسالت پناه صلي الله عليه وسلم خطور فرموده
که مؤمنان برهنه و گرسنه گذرانند و مشرکان اينهمه مال داشته باشند آيه ولقد آتيناک و بدرستي که ما داديم ترا
سبعا من المثاني هفت آيه از مثاني که قرآنست و اين هفت آيه بهتر از هفت قافله مراد از هفت آيه
فاتحه است و گفته اند مراد هفت سوره است از اول قرآن که سبع طوال گويند يا حواميم سبعه که عرايس قرآنند
و قرآن را مثاني گفت بجهت آنکه احکام و قصص درو مثني شده يعني تکرار يافته والقرآن العظيم
و ديگر داديم ترا قرآن عظيم که نزد ما بزرگست قدر او و ثواب کرامت او بسيار است و عطف قرآن بر سبع المثاني
که فاتحه يا سبع طوال و حواميم از قبيل عطف عام باشد بر خاص لا تمدن مکش و باز مکن عينيک
هر دو چشم خود را الي ما متعنا بسوي آن چيزي که ما برخوردار داديم به آن چيز ازواجا اصنافا
منهم از کفار نهي از رغب است نه از نظر يعني بآنچه اصناف کفره را از يهود و نصاري و مجوس
و عبده اصنام داديم مايل مشو که آن بغايت چيزي حقير و خوار و ذليل و بي اعتبار است و بتست آنکه
بتو ارزاني داشته ام از فضايل و تجليات و کمالات نظم پيش درياي قدرت و حرمت تو نه محيط
فلک حبابي بينست داري آن سلطنت که در نظرت ملک کونين در حسابي بينست ولا تحزن
و اندوه مخور عليهم بر ياران خود به بينوايي و درويشي واخفض جناحک و فرا گير بال خود را
يعني تواضع کن للمؤمنين مر مؤمنان را و رفق نماي با ايشان و در کشف الاسرار گفته که خفض جناح
کنايتست از خوش خويي و بتو راست که خلعت خلقت عظيم جز بر بالاي آن حضرت راست نيامد

نظم ذات تو از وصف نکو خوبتست خوی تو سرمایهٔ نیکوییست روز ازل دوخته حکم قدیم بر قد تو خلعت خلق عظیم

وقل و بگو إني أنا النذير بدرستی که من بیم کننده‌ام المبين هویدا یعنی بیان و برهان بیم میکنم که خدای مرا گفته

که اگر ایمان نیاورید بعذاب بشما فرستم کما انزلنا مثل آن عذابی که فرستادیم على المقتسمين بر بخش کنندگان

الذين جعلوا القرآن آنانکه ساختند قرآن را عضين پاره پاره یعنی بخشها کرده اند قرآن را بچندین وصف باز

خواندند از شعر و سحر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین و غریب المعانی آورده که یکی میگفت سورهٔ بقره

از آن منست و دیگری سورهٔ نمل را یکفت و دیگری عنکبوت بجهت تخصیص بدان و این همه از روی استهزاء

بود و گویند مقتسمان دوازده تن بودند که ولید بن مغیره در موسم حج ایشان را بعقبات مکه فرستادی تا

بهر قافله از حاج که ملاقات کنند ایشانرا از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تنفیر داده گویند شاعر و ساحر و کاهن است

و قرآن بدان وصفها که گذشت ذکر کنند فوربك پس بحق پروردگار تو لنسئلنهم أجمعين که همه ایشانرا

سوال خواهم کرد عما كانوا يعملون از آنچه بودند که میکردند از تکذیب و تقسیم نقل است که حضرت رسالت صلعم

بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت میفرمود تا سه سال بگذشت که جبرئیل عم آمد و این آیه آورد فاصدع

پس آشکارا کن و بظاهر قیام نمای بما تؤمر بآنچه ترا فرموده اند از اوامر و نواهی و أعرض و روی بگردان

عن المشركين از مشرکان و التفات مکن بدیشان آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در آزار و ایذاء

سید عالم صلی الله علیه و سلم کوشیدندی و هر جا که او را دیدندی بر افسوس و استهزاء پیش آمدندی روزی آنحضرت

در مسجد الحرام با جبرئیل عم نشسته بود که این پنج تن در آمدند و بدستور معهود سخنان گفته بطواف حرام

مشغول شدند جبرئیل عم گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشان را کفایت کنم پس اشارت کرد بساق

مطلب

ولید مغیره و کف پای عاص بن وائل و به بینی حارث بن قیس و بروی اسود بن یغوث و بچشم اسود بن

و هر پنج ایشان بانک زمانی هلاک شدند ولید بن ... بر دکان تیر تراشی بگذشت و پیکان در دامن او آویخت از

روی عظمت سر فرو نکرد که آنرا از جامه باز کند پیکان ساق پای او مجروح کرد و رگ ... از آن ببرید گشت

و بدین زخم رفت و خاری در کف پای عاص خلیده پایش ورم کرد و بدان جان بداد و اسود بن یغوث روی

خود را بخاک و خاشاک میزد تا هلاک شد و چشم اسود بن مطلب نابینا شد و از غضب سر بر زمین

میزد تا جانش بر آمد این آیه نازل شد که انا كفيناك المستهزئين بدرستی که ما کفایت کردیم از تو

شر استهزاء کنندگان را الذين يجعلون آنانکه میسازند و شریک میکنند مع الله با خدای بحق إلها

آخر خدای دیگر بباطل فسوف يعلمون پس زود بدانند عاقبت کار و به بینند مکافات کردار خود را

ولقد نعلم أنك و بدرستی که ما میدانیم که يضيق صدرك تنگ میشود سینهٔ تو بما يقولون

بآنچه گویند ایشان یعنی از شرک خدای و طعن قرآن و استهزا بتو دشوار می آید ترا از گفتار

فسبح بحمد ربك پس تسبیح کن تسبیح مقترن بحمد پروردگار خود یعنی بگو سبحان الله و بحمده وكن من الساجدين

وباش

وباش از نماز گزارندگان صاحب کشف الاسرار فرموده که از تنگی الحاجه واپنج بثوبی رسد از غصه پیکانها خنجر دلیم
وجعفر دل بنماز در آی که میدان مشاهده است وباشاهد دوست با بلای کیند آسان باشد یکی از پیران
طریقت گفته که در بازار بغداد دیدم که یکی را صوفیان یا اندر زدند ایچ نکرد از وی پرسیدم که ای جوانمرد وانهم زخم
خوردی وناله نکردی گفت آری شخصا صعود دم دارم که معشوق در برابر بود ومیدید که مرا برای او می زدند از نظاره
او بالم زخم شعوری نداشتم قطعه تو تیغ میزن وبگذار تا نپرسیدن نظاره میکنم آن چهره نگارین را وَاعْبُدْ رَبَّكَ
وپرستش کن پروردگار خود را حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ تا وقتی که بیاید بتو مرگ مراد از یقین موت است
چه موت در مخلوقی متیقن باشد حاصل کلام آنکه مادامی که زنده عبادت او را فرو مگذار ودست از پرستش او
باز مدار

سورة النحل [illegible] آیت

بسم الله الرحمن الرحیم

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ نزدیک رسید امر الله فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ پس طلب آن مکنید
بشتاب تا وقت آید آورده اند که معاندان تعجیل میکردند در آنچه پیغمبر صلعم ایشان را بدان وعید میفرمود از قیام
ساعت یا عذاب دنیا آیت آمد که آن نزدیک رسیده است تعجیل مکنید گفتند اگر آنچه تو میگوئی واقع شود شریکان
حق که بتانند مارا از آن خلاص خواهند داد حق سبحانه تعالی فرمود سُبْحَانَهُ پاک است خدای وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ
برتر است از آنچه ایشان انباز میکنند یعنی بزرگتر است از آنچه او را شریکی باشد که دفع مراد الله کنند یعنی منع
عذاب توانند کرد يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ فرو میفرستد فرشتگان را بِالرُّوحِ بوحی یا بقرآن که سبب حیات قلوبست
یا ملائکه را با ارواح میفرستد ودر تبیان میگوید که هیچ ملکی فرو نیاید الا که روح با اوست ورقیب بر وجنانچه
بر آدمیان حفظه می باشند وبهر قطره فرود آمده ملائکه باشد مِنْ أَمْرِهِ از فرمان خدای تعالی عَلَىٰ مَن يَشَاءُ
بهر که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود که استحقاق نبوت او را ثابت بود بزبان ملائکه منزله ما انبیا گویم أَنْ
أَنذِرُوا آنکه اعلام کنید وبترسانید خلق را واگاه سازید أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا آنکه نیست خدای مستحق عبادت مگر
که من ام در فرزندی دهندهام فَاتَّقُونِ پس بترسید از من وجز مرا پرستش مکنید سبب مرا بندگی کن که دارا منم
توانا بر کامانی ومولی منم خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمان وزمین را بِالْحَقِّ بحکم درست یا بحکمت یا
بجهة بیان حق تعالی عَمَّا يُشْرِكُونَ برتر است خدای وبزرگتر است از آنچه انباز میکنند برای وی خَلَقَ
الْإِنسَانَ بیافرید آدمی را مِن نُّطْفَةٍ از آب منی که جمادیست بی حس وفهم وبینایی که وضع وشکل نپذیرد پس
او را عقل وفهم داد فَإِذَا هُوَ پس آنگاه او خَصِيمٌ مُّبِينٌ خصم جدال کننده است آشکارا یعنی مناظره میکند
ومیخواهد سخن خود را بحجت ثابت سازد مراد ابی بن خلف که استخوان آدمی کهنه در دست شده را بحضرت
رسالت پناه صلعم آورد وگفت مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ حق سبحانه وتعالی آیت فرستاد که او اول جمادی بود ما او را
حس ونطق دادیم اکنون با ما مجادله میکند چرا استدلال نمیکند از ابداع بر اعادت که هر که بر آن قادر بود هر آینه
بدین نیز قدرت دارد وَالْأَنْعَامَ وچهارپایان که اصناف ثمانیه اند خَلَقَهَا لَكُمْ بیافرید برای شما وگفته اند لکم

متعلق بما بعد است یعنی شما را فیها دفء در ایشان پوشیدنی است که گرم کند یعنی جامهای از پشم و موی که سرما را
باز دارد و منافع دیگر شما را در ایشان منفعتهاست از نتایج و شیر و کرایه و رکوب و تجارت و حراثت و
منها تأکلون و از ایشان میخورید یعنی شیر و روغن و پنیر میخورید از ایشان آنچه توان خورد چون
لحم و شحم و اکل غیر انعام چون شیر و صید بر و بحر گویا غیر معتد به است و لکم فیها و مر شما راست
درین چهارپایان جمال زینتی و آرایشی یعنی درهای خانه شما وقت بدین انعام زینت می یابد
حین تریحون هنگامی که باز می آیند از چرا بآرامگاه خویش یعنی آخر روز و حین تسرحون و وقتی
که بیرون می روند به مراعی خود یعنی بامداد و تحمل اثقالکم و بر میدارند بارهای گران بار یا بدان
شما را الی بلد لم تکونوا بالغیه بشهری که نباشید شما بالغیه رسنده بدان دیارهای که ان بار یا سوار یا پیاده الا بشق
الانفس مگر به رنج و سختی که بیم هلاک شما رسد اهل مکه را یکی بود که با استعد تجارات خود هیچ شهری از شام
و یمن نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس حقسبحانه و تعالی شما را نعمت انعام فرمود ان ربکم بدرستی که آفریدگار شما
لرءوف مهربانست نعمت دهنده دادنی سابقه خدمت رحیم بخشاینده است که آفرین چهارپایان کار
بر شما آسان کرد والخیل و بیافرید اسبان را والبغال و استران را والحمیر و خران را لترکبوها تا بر
نشینید ایشان را و زینة و تا آرایش کنید روزگار خود را بدان آرایش کردنی و یخلق و بیافریند چنانچه
ایشان را و بدیها ما لا تعلمون آنچه چیز که شما نمیدانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و گفته اند
که مراد نعیم بهشتی است یا ملائکه حافات و صافات یا مخلوقات ماورای قاف در این باب آورده که سکوت از تفسیر
آنچه حق بجز و تعالی مبهم ساخته ما لا تعلمون اولی است و علی الله و بر خداست قصد السبیل بیان راه
میانه یعنی راه راست که موصل است بحق یا مراد آنست اقامت طریق مستقیم و تعدیل آن نه بر سبیل
وجوب بلکه از روی فضل و رحمت یا مراد است راه حق یعنی دین اسلام و منها و هست بعضی از راه
که خلقان روند جائر کج و منحرف از مقصد یعنی کوی ما هوا و بدعت ولو شاء و اگر خواستی خدای که راه
نماید لهدیکم اجمعین هر آینه راه نمودی همه شما را و توفیق رفیق ساختی تا همه سالکان بفضل سبیل
رسیدندی هو الذی انزل اوست آنکه فرو فرستاد من السماء از آسمان یا از سحاب یا از آسمان بر سحاب
و از سحاب بر زمین ماء آبی لکم منه شراب شما را از وی آشامیدنی و منه شجر و از وی باران باشد درخت
مراد گیاهی است که از زمین روید نباتی که از ساق باشد فیه در آن نبات درست تسیمون می چرانید
چهارپایان خود را ینبت لکم به می رویاند نیم ما و حفص بیا میخوانند یعنی می رویاند خدای برای شما الزرع
بآب باران کشت را مراد حبوب غاذیه است که زراعت میکنند والزیتون و درخت زیتون را والنخیل
و خرما بنان را والاعناب و تاکها را و من کل الثمرات و بعضی از همه میوها که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه
میوها موجودات نباشد الا در بهشت ان فی ذلک بدرستی که در رویانیدن حبوب و اشجار لآیة هر آینه دلیلی است

دوکی

روشن برقدرت وحکمت الهی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مرگروهی راکه تفکر کنند وتامل دران که وانه در زمین افتد وآب
درو نفوذ کند شقفی کرده واعلاء او منشق کشته ساقی ازو در هوا تصاعد یابد واسفل او بشکافته بیخی
ازو در زمین مترشح شود وبنشو ونما ساعت بساعت زیادت میکرده تا وقتی که ازهار وانوار وبیوه بران پیدا آید
هر یکی را شکلی دلونی ورنگی دیگر باشد ومعلوم است که اختلاف اشکال والوان طعوم نیست الا بفعل فاعل
مختار تقدس وتعالی روضه جان بخش جهان از آب باغیچه کون ومکان از آید کرد زهر شاخ کل وبرک بار جلوه
او نقش دکر اشکار وَسَخَّرَ لَكُمُ ورام کردانید برای انتفاع شما اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب وروز یکی برای ارامش
ودیکری برای اسایش وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وافتاب وماه را برای انضاج فواکه وادراک زرع ومعرفت
حساب سنین وشهور وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ وستارکانرا برای شناختن راهها یعنی بدین همه شمارا
نفع میرسانند درحالتی که هستند رام شکان بارحق که پروردکار همه إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که دران ها لَآيَاتٍ
هر اینه علامتهای ودلالتهاست بر وحدانیت صانع حکیم لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مرگروهی را که تعقل میکنند
در احوال نباتات که خالی از خفای نیست تفکر فرمود ودرین دلالت که بغایت ظاهر است ذکر عقل کرد وَمَا ذَرَأَ
ودیگر رام کردانید آنچیزی را که آفریده است لَكُمْ برای نفع شما فِي الْأَرْضِ در زمین از هرچه بدو محتاج اید یعنی
شما را مسخر ساخت نفع کرفتن بدان ها از مطاعم ومشارب وملابس ومراکب ومناکح مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ درحالتی
که مختلف است هیات واشکال واصناف آن إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین مخلوقات لَآيَةً هراینه دلالتی و
نشانه ایست بر وحدانیت حق لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ مرگروهی راکه یاد کنند وَهُوَ واوست الَّذِي
سَخَّرَ الْبَحْرَ مسخر کردانید دریارا بحیثیتی که شما متمکن اید از انتفاع بدان یکی انکه در وصید میکنید لِتَأْكُلُوا
مِنْهُ تا بخورید ازو لَحْمًا طَرِيًّا گوشت تازه یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ ودیگر غوص مینمائید در وی تا بیرون
آرید ازو حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا پیرایه که می پوشید یعنی استخراج میکنید انچه ازو پیرایه ساز ید چون لؤلؤ
ومرجان ومی پوشند ان زنان شما وچون تزیین برای رجال باشد پس حلیه بدیشان نسبت دارد
وَتَرَى الْفُلْكَ ومی بینی کشتیها را مَوَاخِرَ روند وشکافنده اب فِيهِ در دریا وَلِتَبْتَغُوا ودیگر تسخیر بحر
شمارا برای انست که بجوئید بر کوب در کشتی مِنْ فَضْلِهِ از سود او که سبب سعت رزق است وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
وشاید که شکر کنید خدای را بر نعمت تسخیر دریا وترتیب کشتی چه این نعمت عظیم است که ممالک را سبب منافع
ساخته صاحب کشف الاسرار اورده که حق سبحانه وتعالی از روی ظاهر در زمین دریاها را آفرید چون قلزم وعمان
ومحیط وجز آن وبرای عبور بران کشتیها مقرر فرموده واز روی باطن در نفس آدمی دریاها پدید کرده
چون دریاهای حرص وشغل وغم وغفلت وتفرقه وبرای عبور از ان کشتیها یقین عموده وهرکه در کشتی
توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد وهرکه بکشتی رضا در اید از بحر غم بساحل فرح رسد
وهرکس که در کشتی قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد اید وهرکه در کشتی ذکر نشسته از دریای غفلت

بساحل الّا فی رسد وهر که بیکتی توحید در این اندریاهای تفرقه بساحل جمعیت رسد وبحقیقت تفرقه بقاست
وجمعیت در فنا باخودان در مهلك در تفرقه اند وبیخودان در مرتبه جمع ع حساب خودی قلم درکش درین
بیخودی علم برکش تا بجار رب لانزوی راه کی رسی در حیم الاله وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ وبیافرید وبنهاد در زمین
رَوَاسِيَ کوههای بلند وبزرگ أَن تَمِيدَ بِكُمْ تا میل نکند بشما زمین یعنی متحرک ومضطرب نگردد وبرشما اینی
مضطرب نگرداند در خبر است که چون حق سبحانه وتعالی زمین را بیافرید بر روی آب متحرک وبیقرار بعد ملائکه گفتند
این بساط مو هیچکس نمیتواند بود حق تعالی بروی کوهها بیافرید تا قرار گرفت ودر تیسیر فرموده که چون زمین
آفریده شد بغایت مضطرب ومتحرک بود حق سبحانه وتعالی فرشته را که او را صاعد مایل گویند بیافرید وبعمودقا
پای بر زمین نهاد وزمین بزیر پای او بجای خود قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین ساخت تا بایستاد
وَأَنْهَارًا ودیگر در زمین بیافرید جویهای چون نیل وفرات ودجله وجیحون وسیحون وامثال آن وَسُبُلًا
ودیگر پدید کرد در زمین راهها از موضع بموضعی لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما راه یابید بمنازل ومقاصد
خود وَعَلَامَاتٍ ودیگر پیدا کرد نشانها راه روندگان از کوهها وپشتها ودیگر آن وَبِالنَّجْمِ وبستارگان
چون ثریا وبنات النعش وفرقدین وشعرین وسماکین وجدی ومانند آن هُمْ يَهْتَدُونَ ایشان
یعنی قریش در خشکی وتری راه می نمایند ومی یابند اگرچه اهتداء بنجوم همه مسافران را میسرست اما ایشان
مشهور بودند در رحلت الشتاء والصیف بآنکه راه ایستاده از همه مردم بهتری شناسند أَفَمَن يَخْلُقُ
آیا کسی که می آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد كَمَن لَّا يَخْلُقُ باشد که هیچ کسی که نمی آفریند واو آنانند
که ایشان را بدون خدای می پرستند چون عیسی وعزیر وملائکه واصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ
مشابهتی نیست پس عاجزی را شریک قادر ساختن غایت عناد وجهل است أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا یاد
نمیکنید آنها را یعنی میکنید تا در یابید فساد واعتقاد خود را وَإِن تَعُدُّوا واگر خواهید که شمارید
نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدای که بشمار در نیاید داشته لَا تُحْصُوهَا نتوانید شمردن آنرا وچون از شمار نعمت
عاجزید پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است کسی را که ادای
شکر تقصیر کنند درمیگذراند رَّحِيمٌ مهربانست که بتقصیر شکر گذاری نعمت از شما باز ندارد وَاللَّهُ
يَعْلَمُ وخدای میداند مَا تُسِرُّونَ آنچه پنهان دارید از عقاید وَمَا تُعْلِنُونَ وآنچه آشکارا کنید از اعمال
وَالَّذِينَ يَدْعُونَ وآنانکه از الهه باطله که یعنی اند کفار مکه ومی پرستند مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَا
يَخْلُقُونَ شَيْئًا نمی آفرینند چیزی را یعنی نمیتوانند آفرید وچگونه آفرینند وَهُمْ يُخْلَقُونَ وحال آنکه
ایشان آفریده شده اند وهر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود بدیگری ومحتاج مگر باشد وخالق
واجب الوجود پس ایشان شرکت حق را نشایند أَمْوَاتٌ وایشان با وجود مخلوقیت مردگانند
غَيْرُ أَحْيَاءٍ نه زندگان یعنی بسان جمادات نمی شنوند ونمی بینند ونمی گویند وَمَا يَشْعُرُونَ ونمیدانند

أيان يبعثون

أیان یبعثون که کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا معبود ایشان پس چون وقت بعث خود و عبدهٔ خود را
ندانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را و معبود باید که بحشر بندگان خود دانا بود و بر ایصال جزاء
بدیشان توانا در معالم آورده که روز قیامت بتان را برانگیزند و ذوات الروح تا از عبده تبرا کنند إلهکم
خدای شما إله واحد خدای یکتا و بی همتاست فالذین لا یؤمنون پس آنانی که نمیگروند بالآخرة
بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمیکنند قلوبهم منکرة دلهای ایشان ناشناسنده است و راستی را
ناپذیرنده وهم مستکبرون و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا درگذشتی میکنند از
قبول ایمان لا جرم هر اینه راست و درست است أن الله یعلم آنکه خدای میداند ما یسرون
آنچه پنهان میسازند از مکر برسول خدای وما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند از حرب و مخاصمت باوی
إنه بدرستی که خدای لا یحب المستکبرین دوست نمیدارد متکبران را که از توحید خدای و تصدیق
پیغمبر صلی الله علیه وسلم سرکشی کنند وإذا قیل لهم و چون گویند متکبران را یعنی اتباع و سفله ایشان از روی
امتحان ماذا أنزل ربکم چه چیز فرستاده پروردگار شما بر محمد این سخن بر سبیل استهزاء و تهکم است چه
ایشان بنزول قرآن معترف نبودند اما چون کسی را باستهزاء میپرسیدند که خدای چه فرستاده است
قالوا گفتند أساطیر الأولین آن فرستاده شده که سرگذشتهای پیشینیانست یعنی هیچ فرستاده نشده است
و آنچه او میخواند اساطیر الاولین است که کفار بدین سخن متوجهی را گمراه ساختند و حق تعالی فرمود که این
عمل کردند لیحملوا تا بردارند أوزارهم بارگناهان خود را کاملة بتمام یوم القیامة روز رستخیز
ومن أوزار الذین و بردارند بعضی بار گناهان آنکه یضلونهم گمراه ساخته اند ایشان را بغیر علم بی دانشی
بمقدار که حصهٔ اضلال باشد یعنی عقوبت کفر خود خواهند کشید بتمام و هم حصه از عقوبت قوم
که بجهل و نادانی ایشانرا گمراه کردند ألا ساء بدانید که بد باریست ما یزرون آن باری که ایشان میکشند
قد مکر الذین بدرستی که مکر کرده اند آنانکه بودند من قبلهم پیش از اهل مکه بقصد و تکذیب انبیاء فأتی
الله پس بیاید فرمان خدای بنیانهم بآن بناها که برافراشته بودند یعنی امر خدای بخرابی بناء ایشان
صادر شد من القواعد از جهت اساسی یا عمدی که بنا بر آن موضع بوده فخر علیهم السقف پس بیفتاد
بر ایشان سقفهای خانهای من فوقهم از بر ایشان یعنی اول بام بر ایشان فرود آمد پس دیوارها و این
اشارت است بانهدام کلی و هلاک ایشان در آن بعضی برآنند که مراد ازین بنا صرح نمرود است که ببابل ساخته
بود و ارتفاع آن پنج هزار گز بود و گویند دو فرسخ و غرض آن که قصد آسمان کند و بخدای ابراهیم صلوات
مطلع شود با وی مقاتله نماید بعد از اتمام صرح باد وی از هیبت الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بر کند
و در تفسیر ثعلبی آورده که سر بنا را در دریا افکند و باقی بر خانهای ایشان افتاد و از نهیب آن بیم
آمد زبان مبلبل شد یعنی بهم بر آمد و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیهٔ آن شهر که نام داشته

اختلاف

ببابل اینست محمد جریر طبری اورده که زبان همه مردم در زمان نمرود سریانی بود چون سقوط صرح واقع شد زبانها را
پدید آمد وهر قومی بزبانی دیگر سخن گفتن اغاز کردند وهیچ یک زبان آن دیگر ندانست وهفتاد ودو زبان مختلف
پدید آمد پس حقیقت خبر میدهد که آن قوم که پیش ازین مکر میکردند یعنی نمرود واتباع او بخرابی بناهاء ایشان حکم
کردیم وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ وبیامد بدیشان عذاب مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از انجا که ندانستند یعنی وقتی که
طمع نداشتند یا از قومی که متوقع نبودند در معالم اورده که مراد ازین عذاب بعوضه است که بر لشکر نمرود مسلط
شد وعرب پشه اورده که خدای تعالی نمرود را مبتلا کرد باینکه پشه که در بینی او رفته بود در ام الدماغ جای گرفت
وبنزیک ش وچهار صد سال در انجا ماند ودرین مدت پیوسته مطرقه بر سر او می زدند تا فی الجمله ارامی
یافت شیخ فرید الدین عطار در بوجه منطق الطیر اورده بیت نیم پشه بر سر دشمن کاشت در سر او چار صد
سالش برداشت مصراع چون دهد حکمش ضعیفی را مدد سبلت خصم قوی را بر کند ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس روز
قیامت يُخْزِيهِمْ رسوا گرداند ایشانرا یا عذاب کند باتش چنانچه در دنیا معذب کرد ایشانرا بافتادن صرح
واستیلاء بعوضه بر لشکر وَيَقُولُ وگوید خدای در ان روز أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجااند انبازان من یعنی انها که گمان
می بردید که شریکان منند الَّذِينَ كُنْتُمْ انانکه بودید شما از روی ستیزه تُشَاقُّونَ خلاف میکردید با پیغمبر
یا مومنان فِيهِمْ در شان ایشان قَالَ الَّذِينَ گویند انانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی اهل علم از
انبیاء وملایکه یا دانایان که خلق را بتوحید خوانده اند گویند إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ بدرستی که خواری ورسوای
درین روز وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ وبدی یعنی عذاب بر کافران است الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ کافران که میرانند
فرشتگان ایشانرا یعنی ارواح ایشان قبض کنند ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ در حالتی که ایشان ستمکاران اند بر نفسهاء
خود بکفر وچون مرگ را معاینه دیدند فَأَلْقَوُا السَّلَمَ پس در انداختند صلح را واقرار کردند بربوبیت ووحدانیت
حق یا گردن نهادند وگفتند مَا كُنَّا نَعْمَلُ نبودیم ما که عمل کنیم مِنْ سُوءٍ از هیچ بدی از کفر وظلم یعنی شرک
ومعصیت را منکر شوند حق سبحانه میفرماید بَلَى یعنی کافر بودید ومعصیت کردید إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی
که خدای داناست بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که عمل میکردید وبدان شما را پاداش خواهد داد وبایشان
آهسته گویند فَادْخُلُوا پس در آیید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای دوزخ یا بدرکاتی که اماده برای شما خَالِدِينَ
فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در ان فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس هر اینه بد جایی وبد ارامگاهی است
متکبران را جمعی اورده اند که احیاء عرب در موسم کسان فرستادندی که خبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تحقیق کرده
بدیشان برسانند چون فرستاده از کفار می پرسید که بر محمد چه چیز فرود می اید میگفتند افسانهای
گذشتگان چنانچه گذشت وَقِيلَ وچون گفته شد لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر انانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی مومنان
مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا چه چیز فرو فرستاد پروردگار شما گفتند فرستاد نیکوی مراد قرانست که جامع
جمیع خیرات وشامل مجموع حسنات وبرکات است ونیکویها دنیاوی ودینی وخوبیهای صوری ومعنوی

تا ثنی از وللذین احسنوا مر آنان را که نیکویی کردند در اقوال و افعال گفتند [illegible] الا
الله محمد الرسول الله فی هذه الدنیا درین سرای حسنة مکافات نیکو [illegible] و مال وحی
وفتح ونصرت ولدار الآخرة و ثواب ایشان در سرای دیگر خیر بهتر است ولنعم دار المتقین و نیکو سرایست
مر پرهیزکاران را بهشت وگفته اند نیکو سرای دنیا که در و توشه زاد آخرت میتوان کرد و نکته الدنیا مزرعة
الآخرة موید این قولست که بزرگان گفته درج یوک حصاعنک نظم بکوش امروز تا تخمی بپاشی که فردا
بجوی قادر بناشی کر اینجا کشت کردن را نورزی در آن خرمن بجز نیم ارزن نه ارزی جنات عدن
مراد بستانهای بستان اقامتست که روز قیامت یدخلونها در آیند بدان تجری میرود من تحتها الانهار
از زیر منازل آن بوستان جویها لهم فیها مر ایشان راست در بهشت ما یشاؤن آنچه خواهند از انواع
مشتهیات در جواب کسی این شاید بعضی خواهند که بدرجات انبیاء و منازل اولیاء و مراتب شهداء
برسد وگفته اند که در بهشت غلط که موجب این تمناها باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدانچه داشته
باشند راضی خواهند بود کذلک مثل این جزاء یجزی الله المتقین پاداش میدهد خدای مر متقیان را
الذین آنانکه تتوفیهم الملائکة میمیرانند ایشان را فرشتگان بار خدای مر متقیان را طیبین در حالتی که پاک
باشند از شوایب شرک و عصیان یا خوشوقت باشند با آنکه مژده دهند فرشتگان ایشان را از روی تعظیم
یقولون گویند سلام علیکم و سلام خدای بر شما یا که سلام فرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام
گویند در وقت مبعوث شوید ادخلوا الجنة در آیید در بهشت که برای شما آماده است بما کنتم تعملون بسبب آنچه
بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات هل ینظرون آیا انتظار می برند کافران یعنی منتظر نیستند الا ان
تأتیهم الملائکة مگر آنکه بیایند بدیشان فرشتگان بقبض ارواح او یأتی یا بیاید امر ربک فرمان
پروردگار تو یعنی بعذاب استیصال ایشان کذلک مانند شرک و تکذیب ایشان فعل الذین کردند آنانکه بودند
من قبلهم پیش از ایشان و بدان سبب رسید بدیشان آنچه رسید وما ظلمهم الله و بر ایشان ستم نکرد و حق
هلاک ایشان ولکن کانوا ولیکن بودند ایشان که بکفر و ضلالت و معصیت انفسهم یظلمون بر نفسهای
خود ستم میکردند فاصابهم پس رسید ایشان را بحکم عمل سیئات ما عملوا جزاء آن بدیها که کردند
وحاق بهم و فرود آمد بدیشان یعنی فرو گرفت ایشان را ما کانوا به آنچه بودند که بآن یستهزؤن
هزا میکردند یعنی عذاب موعود وقال الذین اشرکوا و گفتند آنانکه شرک آوردند لو شاء الله
اگر خواستی خدای ما عبدنا نپرستیدیمی من دونه بجز خدای من شیء هیچ چیز نحن ولا آباؤنا
و نه پدران ما ولا حرمنا و حرام نمیکردیم من دونه بی حکم خدای من شیء هیچ چیز از بحیره و سائبه
و غیر آن مشرکان این سخن را از روی استهزاء گفتند نه بجهت عقیدت و صفا طویت حسین بن
الفضل ره گفته که اگر کفار این کلمه را از روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی گفتندی حق سبحانه و تعالی

ایشانرا بدان عیب نکردی کذلک مانند کردار اهل مکه فعل الذین من قبلهم کردند امتان پیش از ایشان بود
وتکذیب وتحریم حرام فهل علی الرسل پس هست بر فرستادگان یعنی نیست بر ایشان الا البلاغ المبین
مگر رسانیدن پیدا یا پیدا کننده طریق را ولقد بعثنا وهر اینه ما فرستادیم وفرموده ایم تا بقوم گویند
ان اعبدوا الله آنکه پرستید خدای را واجتنبوا الطاغوت و پرهیز کنید و یکسو روید از پرستیدن
طاغوت وآن چیزیست که بدون خدای پرستند فمنهم پس از ایشان امتی است من هدی الله کسی بود که راه نمود
خدای او را و توفیق ایمان داد ومنهم من حقت واز ایشان کسی بود که واجب شد علیه الضلالة بروی گمراهی
بسبب خذلان الهی فسیروا پس بروید ای مشرکان وسیر کنید فی الارض در زمین فانظروا کیف کان
پس بنگرید که چگونه بود عاقبة المکذبین منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد وثمود بکذبید
ونظر فکرت وعبرت دران کنید تا بر شما واضح گردد که هر که آن کند که ایشان کردند چنانکه هلاک شوند که
ایشان شدند ان تحرص اگر سخت کوشی وحرص ورزی ای محمد علی هدیهم برهه یافتن مشرکان
فان الله پس بدرستی که خدای لا یهدی راه ننماید من یضل آنرا که میخواهد گمراهیها وما لهم ونیست
گمراهانرا من ناصرین هیچکس از یاران که دفع کند عذاب را از ایشان ودر تبیان آورده که یکی از مسلمانان
بر کافری دینی بود بتقاضای آن رفت در اثنای مکالمه گفت بدان خدای که بعد از عذاب مرگ بلقای او امید وارم
کافر گفت تو امید واری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری آن کافر بایمان غلاظ شداد که در کیش
او مقرر بود سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده نشود این آیت آمد واقسموا بالله وسوگند خوردند
جهد ایمانهم سخت ترین سوگندهای ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند وگفتند لا یبعث الله
نه بر انگیزد خدای من یموت آنرا که بمیرد وبلی ایجابست بعد از نفی خواهد یعنی بر انگیخت ایشانرا
ووعده کرده است وعدا وعده کردنی علیه بروست وفا کردن بدان یعنی وعده لازم الوفاء حقا
وراست ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر آدمیان لا یعلمون نمیدانند لیبین حق تعالی
بر می انگیزد ایشانرا تا بیان کند لهم برای ایشان الذی یختلفون آن چیزی را که اختلاف میکنند فیه دران
از امور بعث وحشر ولیعلم الذین کفروا وبرای آنکه بدانند آنانکه نگرویدند انهم کانوا آنکه
بودند کاذبین دروغ گویان در انکار قیامت انما قولنا جز این نیست که قول ما لشیء چیزی را
اذا اردناه چون خواهیم از بودن او را ان نقول له آنست که گوییم او را کن مر انچیز را که بباش فیکون
پس بباشد ملخص سخن آنست مر او را که تکوین ما مر اشیا را متوقف بر ماده ومدد نیست پس کسیکه ابتداء
بی سبق ماده قادر باشد بر ابداء چیزی هر اینه قدرت او از اعادت آن شیء با وجود ماده در نخواهد ماند
نظم اگر پیش از وجود جان بخشد هم تواند که بعد از آن بخشد چون در اول ز عدم بوجود هر عجب باز گرد
موجود والذین هاجروا وآنانکه بریدند از اوطان خود فی الله در کار دین حق خدا برای رضای او

کعلون

مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا از پس آنکه ستم دیده شده بودند مراد ایشان اند از اصحاب رضی عنهم که بجهة ستمکاری قریش بر ایشان بحبشه
هجرت کردند حق سبحانه وتعالی وعده فرمود که لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر اینه جای دهیم ایشانرا فِي الدُّنْيَا در این سرای حَسَنَةً
شهری نیکو یعنی مدینه معظمه علی ساکنها الصلوة والسلام وگفته اند غنیمتی نیکو وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ
و هر اینه مزد آخرت مر ایشانرا بزرگتر است از غنیمتی که در دنیا بدیشان رسد آورده اند که فاروق رضی الله عنه
هرگاه که یکی از مهاجران را عطا دادی گفتی بگیر خدای ترا درین برکت دهد هذا ما وعدک الله فی الدنیا وما ادخر
لک فی الآخرة افضل لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند کفار که بدانند که خدای مهاجرانرا در هر دو سرای مزد میدهد هر اینه
با ایشان موافقت نمایند در ایمان و هجرت یا اگر مهاجران بدانند زیاده کنند در اجتهاد و مصابرت الَّذِينَ
صَبَرُوا مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن و از اکفار وَعَلَى رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود يَتَوَكَّلُونَ
توکل میکنند و کار خود را بدو تفویض نمایند آورده اند که قریش میگفتند که خدای از آن بزرگتر است که بشر را پیغمبر
فرستد بلکه فرشتگانرا مبعوث کرد تا خلق را بدو دعوت کنند رد قول ایشانرا آیة فرستاد وَمَا أَرْسَلْنَا
و نفرستادیم برسالت مِنْ قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو إِلَّا رِجَالًا مگر مردانی را از آدمیان که بزبان ملائکه نُوحِي
إِلَيْهِمْ وحی فرستاده میشود و حفص بصیغه متکلم میخواند یعنی وحی میفرستادیم بدیشان ملخص سخن آنست
که سنت الهی بدان جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملک را فَاسْأَلُوا پس بپرسید أَهْلَ الذِّكْرِ اهل کتاب را
یعنی علماء ایشانرا إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر هستید شما که نمیدانید تا بدانید که انبیاء گذشته هم بشر بوده اند
مبعوث شده با مر و فرستاده گشته بِالْبَيِّنَاتِ با معجزات روشن وَالزُّبُرِ و کتابها نوشته وَأَنْزَلْنَا
و فرو فرستادیم إِلَيْكَ الذِّكْرَ بتو قرآن که سبب یاد کردن خداوند است سبحانه تعالی لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ تا روشن
و هویدا کنی برای مردمان مَا نُزِّلَ آنچه فرستاده شده است در ذکر إِلَيْهِمْ بسوی ایشان از اوامر و نواهی
وَلَعَلَّهُمْ و تا شاید که ایشان يَتَفَكَّرُونَ تفکر کنند در آن و دانند که کلام مخلوق نیست أَفَأَمِنَ الَّذِينَ
آیا ایمن شدند آنانکه مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا حیلها انگیخته اند یا مراد جماعتی
اند که نسبت با پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم مکر کرده اند میفرماید که آیا ایشان خود را ایمن میدانند و میپندارند أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ
از آنکه فرو برد خدای بِهِمُ الْأَرْضَ ایشانرا در زمین چنانچه قارون را فرو برد أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ یا آنکه انداز
آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از آنجا که ندانند و امید ندارند چنانچه بقوم لوط علیه
آمد أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا آنکه بگیرد ایشانرا عَلَى تَخَوُّفٍ بر ترس از هلاک پیشینیان یعنی ترسان شوند از عذاب
قومی که پیش از ایشان بوده و در حینی که آن ترس عذاب بدیشان فرود آید فَإِنَّ رَبَّكُمْ پس بدرستی که پروردگار شما
لَرَءُوفٌ هر اینه مهربانست که بردباری میکند با بندگان رَحِيمٌ بخشاینده است که تعجیل نمیکند در عقوبت
ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند این کافران إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ بسوی آنچه آفریده است خدای مِنْ شَيْءٍ از چیزی
که او را شخص است يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ میگردد سایهاء او عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ از راست و چپ یعنی از هر جا

سجدا سجده کنندگان برای خدای را وهم داخرون ولله یسجد ما فی السموات حال آنکه ایشان خا
خاضع ومتواضع وتفسیر زاهدی آورده که معنی سخر است که کافران را سجده نکنند بزبان سایهای ایشان
خضوع وخشوع میکنند ومر خدایرا سجده میکنند آنچه در آسمانست از علویات وما فی الارض وآنچه
در زمین است من دابة از جنبندگان والملائکة ودیگر سجده میکنند فرشتگان وتخصیص ایشان
با آنکه در علویات داخلند جهت تعظیم ایشانست یا بسبب طواعیت در سجده مرویست این قولست یکی
وهم لا یستکبرون وفرشتگان سرکشی نمی نمایند از عبادت او وصاحب تبیان گفته که سجود دو نوع است
سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی پرستش وآن سجده ذوی العقول است وسجود تذلل
وخضوع وتسخیر وآن سجده غیر عقلا است ودرین آیت سجده باید کرد این سجده سیوم است از سجدهای
قرآنی وحضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجود عالم اعلی وادنی خواند که در مقام ذلت وخوف حق
سجده میکنند پس بنده باید که درین دو صفت موصوف گشته خود را در زمره ساجدان کجا سر دهد یخافون
می ترسند ملایکه ربهم از عذاب آفریدگار خود که ناگاه فرستد من فوقهم از زبر ایشان ویفعلون ومیکنند
بطوع ورغبت ما یؤمرون آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش وذکر وقال الله وگفت خدای لا
تتخذوا فرا مگیرید الهین اثنین دو خدا را بخدایی اثنین برای تاکید است انما هو اله واحد
جز این نیست که خدای واحد معبودیست یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است زیراک مرتبه الوهیت
شرکت بر نتابد چنانچه بادله واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه وتعلق
بنود بهیچ شی از اشیاء ملک اشیا از وی ظاهر بود واو بی اشیاء قایم بود از جهه صفات ذات
خدا لیس کمثله شیء فایای فارهبون پس از من بترسید التفات از غیبت بتکلم ابلغ است
در ترهیب وتخویف وله ومر خدایراست ما فی السموات وما فی الارض آنچه در آسمانست وزمین
است یعنی مخلوق ومملوک اوست وله الدین ومر اوراست اطاعت واصبا لازم وواجب یا دین پسندیده
مر او را باقی وثابت با او راست جزا دایم وغیر منقطع یعنی ثواب مطیع وعقاب عاصی افغیر الله آیا
بدون خدای از کسی دیگر تتقون می ترسید وحال آنکه ضار ونافع غیر او نیست وما بکم وآنچه بشما
رسیده است من نعمة فمن الله از نعمتهای چون صحت وغنا وخصب پس از خداست ثم اذا
پس چون مسکم الضر برسد بشما سختی چون مرض وفقر وقحط فالیه تجارون پس بدو
می نالید تضرع وزاری بدرگاه او میکنید ثم اذا پس چون کشف الضر بردارد آن سختی که از آن
می نالید عنکم از شما اذا فریق منکم مر گروهی از شما یعنی کفار بربهم یشرکون
بخدا ونحوه شرک آرند محققان برانند که شرک اینجا ملاحظه اسباب است یعنی از مسبب غافل
شده مر چیزی را از وصول عطا در دفع بلا سببی باز بینند لیکفروا تا کفران ورزند بما آتیناهم

بانچه

ليكفروا بما آتيناهم از نعمت كشف محنت فتمتعوا پس برخوريد امر تهديد است يعني اي كافران بنعمت اندكي بحسب
كام خود برانيد وازدنيا بهره داريد فسوف تعلمون پس زود باشد كه بدانيد عاقبت امر خود را اين سخت ترين
وعيد نيست اهل كفران را ويجعلون وميكنند كافران يعني مقرر مي سازند لما لا يعلمون براي انها كه نميدانند يعني
بتانرا كه ايشانرا علم نيست يا براي انچه خود نميدانند از شفاعت اصنام تعين ميكنند براي ايشان نصيبا
بهره مما رزقناهم از انچه بديشان داديم از كشتهاي وچهارپايان چنانچه فرموده وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث
والانعام نصيبا الاية وبيان اين كلام در سورة انعام كذشته تالله لتسألن سوكند بخداي كه پرسيده خواهد شد
روز قيامت عما كنتم تفترون از ان چيزي كه هستيد كه افترا ميكنيد ودروغ بر مي بافيد كه بتان خداي اند
وبا نصب زروع وانعام برايشان تقرب ميكنيم ويجعلون وميكويند كه مي سازند لله البنات مر خدايرا دختران
خزاعه وكنانه ميكفتند كه ملايكه دختران خداي اند وسخن بنو مليح آن بود كه حق تعالى مصاهرت كرد وملايكه متولد شدند
سبحانه پاكست خداي از قول ايشان كه ميكويند كه خدا دختران دارد ولهم ما يشتهون ومر ايشانراست
انچه ارزو دارند وبدان مي نازند يعني پسران واذا بشر وچون خبر داده شود احدهم يكي از ايشانرا بالانثى
بولادت دختر يعني چون كسي را از كافران خبر دهند كه ترا دختري متولد شد ظل وجهه كردد روي او
مسودا سياه از اندوه وغم وشرمندكي در ميان قوم وهو كظيم واو پر شد از خشم بر زن خود كه چرا دختر
زادي يتوارى پنهان شود وخود را بپوشد من القوم از كروه اشنايان وخويشان من سوء ما
بشر به از بدي وناخوشي انچه اورا خبر داده باشند بان يعني از قوم خود پنهان دارد كه مرا دختر زاد
ودر تفكر افتد ايمسكه ايانكاه دارد آن مولود را على هون بر خواري وذلت ام يدسه يا بپوشد اورا
في التراب در خاك يعني زنده در كور كند چنانچه بنو تميم وبنو مضر ميكردند الا ساء بد انند كه بد ست ما يحكمون
انچه حكم ميكنند مشركان يعني دختر كه پيش ايشان قدر وحرمت ندارد بخداي نسبت ميدهند للذين لا يؤمنون
مر انانرا كه نمي كروند بالاخرة بسراي عقبى مثل السوء صفت بد است يعني صاحب زن وفرزند وكراهيت
بنات وزنده در خاك كردن ولله المثل الاعلى ومر خدايراست صفت بلند يعني وجوب ذاتي وغناء مطلق
وجود شامل وتقدس از صاحبه وولد وهو العزيز واو غالبست وقادر بر هلاك كفار الحكيم حكم كننده
بمهلت ايشان تا وقت معلوم ولو يؤاخذ الله الناس واكر بكيرد خداي مر مردمانرا يعني كافرانرا بظلمهم
بستم يعني بكفر ايشان ما ترك عليها نكذارد بر روي زمين من دابة هيچ جنبنده بستي كوي ولكن يؤخرهم
ليكن باز پس دارد ايشانرا ومهلت دهد الى اجل مسمى تا وقتي نام برده شده براي موت يا عذاب ايشان
فاذا جاء پس چون بيايد اجلهم وقت معين ايشان براي عقوبت يا مرك لا يستأخرون ساعة باز پس نباشند
ساعتي از ان ولا يستقدمون وپيشي نكيرند ساعتي بدان بلك بميرند ومعذب شوند همان لحظه ووقت
ويجعلون وحكم ميكنند لله مر خدايرا يعني براي او ما يكرهون انچه نمي خواهند براي خود يعني دختران يا شركت

درمعرّی وسرّی ... أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ و باوجود این میگویند زبانهای ایشان دروغ یعنی میگویند
أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ که ایشان راست بهشت یا پاداش نیکو کا وان میگفتند اگر فرضا رجوع باخدای باشد مارا
نزدیک او مرتبه خواهد بود ان لی عنده للحسنی حق تعالی میفرماید که دروغ میگویند لا جرم حقا چنین است
که فردای قیامت أَنَّ لَهُمُ النَّارَ بدرستی که باشد ایشان را آتش دوزخ وَأَنَّهُم مُّفْرَطُونَ و بتحقیق که ایشان
فرستادگان و پیش رانده در آتش بی اعتبار و بعد از منت مشرکان و حال کار ایشان بجهت تسلیه حضرت رسالت صلعم
میفرماید که تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا بخدای که بتحقیق فرستادیم پیغمبران را إِلَىٰ أُمَمٍ بسوی امتان که بودند مِّن قَبْلِكَ
پیش از تو فَزَيَّنَ پس بیاراست لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارهای
ایشان را تا تکذیب تو دوستی میکنند و بهمان نوع بیاراید در چشم ایشان عملهای زشت را تا تکذیب تو میکنند
وَلَهُمْ و مر ایشان راست یعنی ابلیس و ایشان را فردا عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک وَمَا أَنزَلْنَا و نفرستادیم ما
عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را إِلَّا لِتُبَيِّنَ مگر برای آنکه بیان کنی و روشن کردانی لَهُمُ برای مردمان الَّذِي اخْتَلَفُوا
فِيهِ برای که اختلاف کردند فِيهِ در آن از امور توحید و از احوال معاد وَهُدًى و منزل ساختیم کتاب را
الا برای راه نمودن وَرَحْمَةً و برای رحمت لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که بگروند بآن وَاللَّهُ أَنزَلَ و خدای فرستاد
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان مَاءً آبی فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده گردانید از آن آب زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مرگ
او یعنی تازه گردانید زمین را به باران پس از پژمردگی او و گفته اند فرستاد از آسمان قرآن که سبب حیات
مؤمنانست پس زنده گردانید بروی دلهای مرده را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی در این که مذکور شد لَآيَةً هر آینه نشانیها است
آشکارا لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ مر گروهی را که بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف وَإِنَّ لَكُمْ و بدرستی
که مر شما راست فِي الْأَنْعَامِ در وجود چهارپایان لَعِبْرَةً دلالتی که بآن عبور کنید از جهل بعلم نُّسْقِيكُم می
آشامانیم شما را مِّمَّا فِي بُطُونِهِ بعضی از آنچه در شکمهای ذوات الالبانست از جنس نعم مِن بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ
از میان سرگین و خون لَّبَنًا شیری خَالِصًا پاک از لوث دم و رایحه فرث سَائِغًا گوارنده لِّلشَّارِبِينَ ۰
مر آشامندگان را ابن عباس رضی فرموده که چون بهیمه علفی بخورد و در شکم او پخته کرد سه طبقه درو پیدا میشود
اسفل او فرث است و اوسط او لبن است و اعلی آن دم پس خون در عروق جاری میگردد و شیر در پستان
میرود و فرث از مخرج بیرون آید وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ و مر شما راست از میوههای خرمایان وَالْأَعْنَابِ و تاکهای
انگور تَتَّخِذُونَ مِنْهُ میگیرید از آن سَكَرًا مست کننده این آیت قبل از تحریم خمر نازل شده یا مراد بنبیذ است
که از خرما و مویز گیرند و از مفسران ابو عبیده فرموده که سکر سرکه را میگویند بلغت حبشه یعنی سرکه میگیرند وَرِزْقًا
حَسَنًا و روزی نیکو چون خرما و مویز و دوشاب إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در این میوهها تر و خشک و فواید
ایشان لَآيَةً هر آینه دلیل روشن است بر توانائی باری تعالی لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند و نظر تامل
در آن کنند وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ و الهام فرستاد پروردگار تو إِلَى النَّحْلِ بسوی زنبور عسل یعنی در دل ایشان افکند

ان اتخذی

ان اتخذي [illegible] واكري من الجبال از شگاف کوهها بیوتا خانهای مسدس [illegible] اراست بحسن صنعت
قسمت ومن الشجر وانبیان درختان بزخانه بکرند یعنی درکوه وشجرها کنند وقتی که مالکی وصاحبی نداشته باشند
ومما یعرشون وخانه کنید از انچه مردمان بنا میکنند یعنی ماکان شما چون کند وغیر آن ثم کلی پس بخورید
من کل الثمرات از همه میوها که خواهید تلخ یا شیرین را از ازهار وانوار است فاسلکی پس بروید سبل ربک
براههای پروردگار شما یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل عسل ذللا در حالتی که منقاد باشند ورام
مرام مراد را و چون زنبوران امر الهی را کار بسته از شکوفها وگلها بچرند در درون ایشان مستحیل کرده بشیره
شیرین وانرا قی کنند برای ذخیره زمستان واینست که حق سبحانه میگوید یخرج بیرون می اید من بطونها
از شکمهای ایشان بطریق لعاب شراب آشامیدنی یعنی عسل مختلف الوانه خلاف یکدیگر رنگهای
او یعنی سفید که عسل زنبور جوانست و زرد از آن میانه سال است و سرخ که از آن پیر است و سیاه و سبز
نادر باشد وگفته اند اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف فصولست فیه در آن شراب شفاء للناس
شفاست مر مردمانرا یا بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا مختلط یا غیر خود چنانچه در سایر امراض چه اندک معجونی
باشد که عسل جزوی از وی بوده قتاده رض فرموده که مردی بملازمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آمد وگفت
یا رسول الله برادر من می نالد از درد شکم خود حضرت فرمود که اسقه العسل برفت و باز آمد که شربت عسل دادمش
سود نداشت و دیگر باره فرمود همان حالت اول دست داد در نوبت سیوم یا چهارم فرمود که اذهب واسقه عسلا
فقد صدق الله وکذب بطن اخیک و درین نوبت شفاء کلی یافت وگویند ضمیر فیه راجع بقرآنست که در وی شفاء
دلهاست چنانچه جای دیگر فرموده وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین از ابن مسعود رض منقول است
که علیکم بالشفائین القرآن والعسل آری عسل شفاء الالم ظاهر است وقرآن دوای اسقام باطن آن یکی مرضهای
قالب را زایل کرداند و دیگری بیماریهای قلب را علاج کند و حقیقت آنست که هر دردی که روی نماید صوری و معنوی
دوای آن از قرآنست و رنجی که باشد قلبی و قالبی تلاوت قرآن سر از شفای عاجل و کامل دهد ۶ رنج که بسیار
شد یکی غم خورم ۶ چون شفای جان بیمارم توی ان فی ذلک بدرستی که در عمل عسل یعنی نحل لآیة نشانه
حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی لقوم یتفکرون گروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور
رقیقه و هدایته ابتدای وجود از الهام توانای دانا که چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهد انقیادی
دارند که هرگز از ربقه فرمان سر نکردند وامانتی که میوه تلخ خورند و عسل شیرین باز دهند در عین که چیز پاک
و پاکیزه نخورند و طاعتی که هرگز از فرمان یعسوب که پادشاه نحل است خلاف نکنند و عملی که اگر جایی روند
و باز بوطن خود رجوع نمایند طهارتی که هرگز بر قاذورات ننشینند و از آن نخورند صناعتی که اگر همه بنایان
عالم جمع شوند هیچ خانهای مسدس ایشان ساختن نتوانند پس همچنانکه از عسل ایشان شفاء الم
ظاهر حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفاء مرض باطن که جهل است دست دهد نظم هر دل را نیک با تمکین کند

کام جان را چون عسل شیرین کند شربت فکر ار بکام جان رسد چاشنی او بماند تا ابد وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وخدای که
بیافرید شما را از عدم بوجود آورد ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ پس بمیراند و دیگر بار شما را بعدم باز برد وَمِنْكُمْ و از شما تنی
کسی هست که رد کرده شود إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ بسوی خوارترین زندگانی یعنی پیری و خرافت که هفتاد و پنج
یا هشتاد یا نود است لِكَيْ لَا يَعْلَمَ تا بداند آن پیر حرف بَعْدَ عِلْمٍ بعد از دانستن شَيْئًا چیزی را یعنی
بحال طفولیت باز رود و در نسیان و غلطی فرو رود که مراد کفار اند چه مسلمانان را زیادت نکند طول عمر الا برکات
و عقل إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلِيمٌ داناست بجمل بودهای او و طاری نشود قَدِيرٌ تواناست و عجز
بتوانای او راه نیابد وَاللّٰهُ فَضَّلَ و خدای افزونی داد بَعْضَكُمْ برخی از شما عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر
فِي الرِّزْقِ در روزی یعنی در مال دنیا تا یکی توانگر شد و یکی درویش یکی مهتری یافت و دیگری چاکری
فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا پس نیستند آنانکه افزونی یافتند در اموال یعنی آنها که سبب مال مهتری بود و توانگری و ملک
رقابت جمعی از موالی شده اند نیستند بِرَادِّي رِزْقِهِمْ بازگرداننده مال خود را یعنی دهنده بخشش کننده
عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ بر آنها که مالک شده است دستهای ایشان یعنی خواجگان مالهای خود را به بندگان
نمیدهند که ایشان ملوکان را در اموال خود شریک سازند فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ پس باشند ولات و موالی در مال
داری خود یکسان در تیسیر فرموده که خطاب با مشرکان عرب است که در تلبیه گفتند لبیک لا شریک لک
الا شریک هو لک حق سبحانه میفرماید که شما تجویز نمیکنید که بندگان شما باشند پس چگونه روا میدارید
که بتان شریک من باشند در الوهیت أَفَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ آیا بنعمتهای خدا يَجْحَدُونَ انکار میکنند و حفص
بغیبت میخواند یعنی کافران انکار نعم او میکنند و چون ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست پس هر که بت را
شریک او کند منکر نعمت او شده باشد وَاللّٰهُ جَعَلَ و خدای بیافرید لَكُمْ برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ
از جنس شما أَزْوَاجًا زنان که با ایشان آرام گیرند وَجَعَلَ لَكُمْ و بیافرید برای شما مِنْ أَزْوَاجِكُمْ
از زنان شما بَنِينَ پسران وَحَفَدَةً و دختران اولاد یا دامادان یا فرزندان زنان که از شوهر دیگر دارند وَرَزَقَكُمْ
و روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ و بنعمت خدای هُمْ يَكْفُرُونَ ایشان نمی گروند باطل عقیده ایست که بتان
دارند از تحقیق اعانت و شفاعت و نعمت پرستش حق است یکایک یا باطل آن چیزیست که کرده اند از بحیره
و سایبه و نعمت آنچه خدای بر ایشان حلال کرده انیه و گفته اند باطل شیطانست و ایشان [illegible]
و نعمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و بدو ایمان نمی آرند وَيَعْبُدُونَ و می پرستند مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز
خدای مَا لَا يَمْلِكُ آنچه را که مالک نیست یعنی ندارد لَهُمْ برای ایشان رِزْقًا روزی دادن مِنَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ از آسمانها یعنی باران و از زمین یعنی نبات ملخص سخن آنست که کافران عبادت بتان میکنند که
ایشان نمیتوانند روزی داده شَيْئًا چیزی را به پرستندگان از مطر و نبات وَلَا يَسْتَطِيعُونَ و هرگز نتوانند
که روزی دهند و مقرر است که پرستش اینها خلاف عقل بود زیراک عبادت شکر نعمتست و هیچ نعمتی عظیم

تراز

از آسمان و زمین روزی دادن نیست و این دو صفت خدای را ثابتست نه اصنام را فلا تضربوا پس مزنید یعنی مسازید
لله الامثال برای خدای شما مثلها بر آن وجه که قیاس کنید بتان را بوی و شرکت دهید با او زیرا لله المثل لا یضرب به المثل
ان الله یعلم بدرستی که خدا میداند فساد قول شما را وانتم لا تعلمون و شما نمیدانید و اگر دانید بدین اشراک
جرات نکنید یا شما برای او مثل مزنید که او میداند چگونه مثل باید زد و شما نمیدانید پس حق سبحانه و تعالی دو مثل
ایراد کرد برای خود و معبودان باطل ایشان اول فرمود ضرب الله مثلا بزد خدای یعنی پیدا کرد مثلی و آن
کسی است عبدا مملوکا بنده درم خریده غیر مکاتب غیر ماذون که او لا یقدر توانایی ندارد علی شیء بر هیچ
چیز از نفع و من رزقناه و آنکه روزی دادیم او را منا از نزدیک ما رزقا حسنا روزی نیکو یعنی بسیار و بی
مزاحم که در وی تصرف تواند کرد فهو پس این مرزوق ینفق منه نفقه میکند از آن روزی سرا و جهرا پنهان
و آشکارا یعنی هر نوع که بخواهد خرج میکند و از کسی نمی ترسد هل یستوون آیا برابرند یعنی مساوی باشند
بندگان بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیست پس بتان
که عاجزترین مخلوقاتند شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود نظم ای تو بنور لایزالی از شرک و شریک بوده خالی
آن بنده که عاجز است محتاج کی راه برد بصاحب تاج قال مالک الرقاب و رب الارباب صاحب کتاب کشف المحجوب
آورده که روزی بخلوت شیخ ابو العباس شقانی رحمه الله در آمدم و دیدم که این آیه میخواند و میگریست و نعره
می زد پنداشتم که از دنیا بخواهد رفت گفتم ای شیخ چه حالتست فرمود که یازده سال میگذرد که تا در وادی اینجا [illegible]
و از اینجا نمی توانم گذشت اری حروف در رقم نخواهد رسید و منکر از که واجب جز تو اند داد بیت
نیست با هستی چون تو اند بود قطره با بحر چون کند دعوی و گفته اند که این ضرب المثل برای مؤمن موفق است
و کافر مخذول و مراد از مؤمن ابو بکر صدیق است رضی و از کافر ابو جهل الحمد لله و ثنا و ستایش مر خدای را
که مولی تمام نعمتهاست بل اکثرهم بلکه بیشتر مشرکان یعنی همه ایشان لا یعلمون نمیدانند و نعم او را
بغیر او اضافت میکنند پس مثل دیگر بیان میکند و ضرب الله مثلا و آورد خدای مثلی رجلین دو مرد
که احدهما ابکم یکی از ایشان گنگ است و بی شبهه گنگ مادر زاد کر باشد نشنود و نگوید لا یقدر قدرت
ندارد علی شیء بر هیچ نوع فهم هیچ چیز از سخن و تدبیر و هو کل و با این هم کل است علی مولیه بر کسی که متولی امر او
باشد یعنی او بر عیالت حال او در مانده اینما یوجهه هر جا که فرستد او را متوجه کند آن مولی لا یات
بخیر باز نیاید به نیکوئی یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند و نه از معانی الضمیر خبر تواند داد و نه جوابی که بگوید
در تواند یافت هل یستوی هو آیا برابر باشد این ابکم و من یامر و کسی که میفرماید بالعدل براستی یعنی سخن
قوی باشد یا کفایت تمام و رشدی کامل و فهمی درست که امر میکند بعدل و عدل صفتی است جامع جمیع فضایل و مکارم
و هو و او در نفس خود علی صراط مستقیم بر راهی راست است و سیرتی درست و طریقه پسندیده که به حیله
فتح نماید زهد بنقص و تقصیر پس چنانکه ابکم بی حاصل مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان بی اعتبار نیست

بمساوات با حضرت پروردگار باشد و گفته‌اند این مثل بین برای مؤمن و کافر است مؤمن حمزه بن عبد المطلب رض
و کافر ابی بن خلف یا مؤمن عثمان ذی النورین و کافر اسید بن ابی العیص که مولی او بود عثمان رض او را بالسلم
میکرد و سید او را از انفاق فی سبیل الله منع میکرده آورده‌اند که کفار قریش از روی استهزا استعجال وقوع
قیامت میکردند آیت آمد که وَلِلَّهِ و مر خدایراست غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ دانستن نهان آسمان و زمین
یعنی او داند هر چه پوشیده است از آن و شمار الحس نمیشود یا مراد سطح و نبات است وَمَا أَمْرُ
السَّاعَةِ و نیست کار قیامت یعنی قیام آن روز یا احیاء موتی در آن در سرعت و سهولت إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ
مگر مانند بهم بستن چشم یعنی گشتن او از اعلی حدقه باسفل آن و باصطلاح از اجشم زدن گویند یعنی
آوردن خدای مر قیامت را یا زنده ساختن اموات را در آن آسانتر است از آنکه شما دیدها بهم زنید
أَوْ هُوَ بلکه آن أَقْرَبُ نزدیکتر است چه لمح بمرور فعلست وضع جفن و رفع آن و ایقاع قیامت با احیاء
موتی یک فعل بی تمکن است وقوع آن در نصف زمان این حرکت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
بهمه چیز از بعث و حشر قَدِيرٌ تواناست یعنی تواند احیاء خلایق دفعة چنانچه قادرست بر احیاء ایشان
بر سبیل تدریج پس از ابتدای ایشان خبر داد تا از سیاق بر معاد استدلال کنند وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ
و خدای بیرون کرد شما را مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ از شکمهاء مادران شما لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا یعنی دانستید
هیچ چیز را از جذب منافع بخود و دفع مکاره از خود وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ و داد مر شما را گوش وَالْأَبْصَارَ
و چشمها وَالْأَفْئِدَةَ و دلها یعنی ادوات دانش بشما داد تا جزئیات اشیا را بمشاعر دریابند و بس
مشارکات و مباینات که میان ایشان باشد بسبب تکرار احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شما را
حاصل آید و بنظر در آن اکتساب علوم نظری دست دهد پس ادوات استفاده و استفاضت از کلام
و کتاب که استماع و ابصار است بشما ارزانی داشته و سلاطین قلوب را که میزان مستفادات شما اند
بوسیله تعقل متمکن ساخت لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شکر گوئید بدین نعمتها أَلَمْ يَرَوْا یا نمی
نگرند آدمیان برای استدلال بر قدرت الهی إِلَى الطَّيْرِ بسوی مرغان تا ببینند ایشان را مُسَخَّرَاتٍ
رام شدگان برای پریدن فِي جَوِّ السَّمَاءِ در هوای میان ارض و سماء مَا يُمْسِكُهُنَّ نگاه نمیدارد ایشان را
در آن هوا إِلَّا اللَّهُ مگر خدای و اگر نه ثقل جسم ایشان مقتضی سقوط است إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی
که در تسخیر برای طیران لَآيَاتٍ نشانهاست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که بگروند یعنی مؤمنان
منتفع اند بدانچه تفکر میکنند در آنکه حق سبحانه و تعالی مرغان را بر وضعی آفرید که طیران میتوانند نمود
و هوا را بر نمطی مخلوق ساخته که پریدن ایشان در آن ممکن است و ایشان را نگاه میدارد در هوا بر خلاف
طبع ایشان پس ببال این تفکرات در هوای معرفت پرواز نموده خود را با شیان کاست نشان التفکر ساعة
خیر من عبادة الثقلین سنت برسانند و ستیی فکر از این خانه فراتر گشتن سوی سراپرده راز کشند

والله جعل

وَاللّٰهُ جَعَلَ وخداي بساخت لَكُمْ براي شما مِنْ بُيُوتِكُمْ از خانهاي شما كه يعني از سنگ و خشت و چوب باشد سَكَنًا
آرامگاهي كه بوقت اقامت دران ساكن توانيد بود وَجَعَلَ لَكُمْ وساخت مر شما را مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ از پوست
چهارپايان بُيُوتًا خانها چون قبه و خيمه كه از اديم سازند و شما تَسْتَخِفُّونَهَا سبك مي يابيد آنرا به برداشتن
و باخود بردن يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وقت سفر و رحلت شما وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ و بوقت اقامت يعني نزول وَمِنْ أَصْوَافِهَا
و پيدا كرد براي شما از پشمهاي انعام يعني آنچه ميش را باشد وَأَوْبَارِهَا و پشمهاي نرم كه شتر را بود وَأَشْعَارِهَا
و مويها را كه بز را بود أَثَاثًا رختها از پوشيدني و گستردني وَمَتَاعًا و برخورداري از خريد و فروخت
إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام كه آنها برقرار بودند و از ان نفع توان گرفت يا تا وقتي كه زنده اند وَاللّٰهُ و خداي
جَعَلَ لَكُمْ ساخت براي شما مِنَ الْجِبَالِ از كوهها أَكْنَانًا پوششهاي يعني غارهاي و سمجها كه دران
سكون مي ورزيد وَجَعَلَ لَكُمْ و كرد براي شما سَرَابِيلَ پيراهنها يعني پوشيدنيها چون جامهاي از صوف
و كتان و پنبه و غير ان از البسه تَقِيكُمُ الْحَرَّ باز دارد از شما مضرت گرما را و ذكر سرما نكرد اكتفاء باحد
الضدين يا از دفايد كه مايه در بلاد عرب اهم است وَسَرَابِيلَ و ديگر ساخت براي شما از آهن زره و جوشن
كه تَقِيكُمْ نگاه ميدارد شما را از سلاح دشمنان يعني تيغ و تير و نيزه و سنان بَأْسَكُمْ در كارزار
شما كَذَٰلِكَ همچنانكه اين نعمتها بر شما تمام كرد يُتِمُّ نِعْمَتَهُ تمام ميگرداند نعمت و نيكوي خود را عَلَيْكُمْ
بر شما تمام كردني لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ باشد كه شما اسلام آريد يا منقاد حكم او گرديد فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند
و اعراض كنند از اسلام فَإِنَّمَا عَلَيْكَ پس جز اين نيست كه بر تو الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانيدن پيغام است آشكارا
و چون پيغام بديشان رسانيدي اعراض ايشان ترا زيان نكند يَعْرِفُونَ مي شناسند كافران نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمت
خداي را كه شمرده شد بر ايشان و معترف اند كه اينها از دست ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا پس انكار ميكنند آنرا به پرستش
غير منعم يا بگويند نعمت او داده بشفاعت بتان يا در وقت سختي ميشناسند و در حال آساني منكر ميشوند
يا بزبان عارفند و بدل منكر و مي شايد كه نعمت نبوت حضرت رسالت پناه صلعم كه از معجزات شناختند
كه حق است و بعناد منكر شدند وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ و بيشتر ايشان يعني همه ايشان غير مجانين و صبيان
ناگرويدگان اند وَيَوْمَ نَبْعَثُ و بترسان ايشانرا از روزي كه برانگيزيم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از ميان هر گروهي شَهِيدًا
گواهي بر ايمان و كفر ايشان مراد پيغمبر امتست ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ پس دستوري ندهند لِلَّذِينَ كَفَرُوا آنانرا كه
كافر شدند در عذر خواهي يا در رجوع بدنيا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ و نه ايشان معاتب شوند باسترضاي
يعني نگويند كه شما خشنود سازيد خداي را يعني عمل كنيد كه خداي از شما خشنود سازيد خداي يعني عمل كنيد
كه خداي از شما خشنود گردد زيرا كه آخرت سراي تكليف نيست و در تاويلات امام ماتريدي رحمه الله آورده
كه ايشانرا دستوري اعتذار ندهند و اگر عذر خواهند از ايشان نه پذيرند وَإِذَا رَأَى و چون ببينند روز
قيامت الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانكه شرك آوردند الْعَذَابَ عذاب دوزخ را و در آرند ايشانرا بدوزخ و زياد برآرند

و از مالک تحقیق طلبند فلا یخفف پس سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب و لا هم ینظرون و نه ایشان
مهلت داده یعنی در ان زمان ایشان را مهلت ندهند و بی عذاب نگذارند و اذا رای و چون به بیند در ان سرای
الذین اشرکوا انانکه شرک آوردند شرکاءهم انبازان خود را یعنی بتان که ایشان را شریک خدا میگفتند قالوا
ربنا گویند مشرکان که ای پروردگار ما هؤلاء شرکاؤنا این گروه شرکای ما الذین کنا ندعوا آنانکه بودیم ما
که ایشان را پرستیدیم من دونک بدون تو و فرمان ایشان می شنودیم در کفر فالقوا پس بیفکنند بتان الیهم
القول بسوی ایشان سخن را یعنی خدای که بتان را گویا کرده باشد تا رد ایشان را جواب دهند و گویند انکم
لکاذبون بدرستی که شما دروغ گویانید هرگز ما شما را نفرمودیم به پرستش خود یا شما را نمی پرستید بلکه
هوای خود را پرستش میکردید و در تبیان گوید که یهود و نصاری و بنی ملیح عیسی و عزیر و ملایکه را علیهم السلام
در بهشت بینند بوقتی که خود در دوزخ باشند گویند دروغ میگویید ایشان شرمنده و مخذول گردند و
حجت بر ایشان لازم شود اندیشه دیگر کنند والقوا الی الله السلم و بیفکنند خدای یومئذ در آن روز السلم
صلح را یعنی خواهند که از در صلح در آیند و معترف شوند بگناه و گردن بنهند حکم خدای را یا اسلام آرند
و هیچ کدام سود ندارد بیت چون کار از دست برفت فریاد چه سود وضل عنهم و گم کرده از ایشان یعنی باطل
و زایل شود ما کانوا یفترون آنچه بودند که بدروغ بر می بافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان
چه بجای شفاعت ایشان شفاعت بینند الذین کفروا آنانکه بگرویدند بخدای وصدوا و باز داشتند
مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی از ایمان بحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم زدناهم بیفزاییم ایشان را
عذابا فوق العذاب عذابی بر عذابی بما کانوا بسبب آنکه بودند که منع مردم از اسلام یفسدون تباهی
میکردند یعنی یک عذاب برای کفر ایشانست و یکی برای منع دیگری از اسلام و گفته اند زیادتی عذاب آنست
که ماران بزرگ خلقت و کژدمان عظیم جثه بر ایشان گمارند و ایشان از آن گریزان شده خواهند که در میان
آتش پنهان شوند و در زاد المسیر گوید که پنج جوی از زیر عرش گداخته بطرف ایشان روان گردد و بدان جوی
از آن معذب شوند در مقدار ساعات شبی از شبهای دنیا و یک جوی دیگر در مدت اندازه روزی از روزهای آن
جهان و گویند زیادتی عذاب بر بعضی باشد ویوم نبعث و یاد کن ای محمد روزی را که برانگیزیم فی کل امة
در میان هر گروهی شهیدا علیهم گواهی بر کردار و گفتار ایشان من انفسهم از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری
که هم از ایشان مبعوث بوده بر ایشان وجئنا بک و بیاریم ترا شهیدا علی هؤلاء گواه بر این گروه یعنی بر امت
تو بر تصدیق مومنان و تکذیب مشرکان گوهی و نزلنا و فرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآن را تبیانا
لکل شیء بیانی روشن برای همه چیز از امور دینیه بتفصیل و اجمال صاحب مدارک فرموده که بیان آنچه محتاج
الیه باشد از شرعیات در احکام منصوصه ظاهر است و در آنچه ثابت شود به سنت و اجماع و قیاس مرجع
آنها نیز قرآنست چه ما ماموریم بمتابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و المؤمنین الرسول وحث کرده است ما را بر اجماع

تقریر

۱۲۴۳ الحمد والمسموعين

تهدید بر ترک آن وتبیح عن سبیل المؤمنین وفرموده بعبرت واستدلال که اصل قیاس حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار
پس قرآن بیان هر چیزها باشد وَهُدًى وراه نمودنی بحق وَرَحْمَةً وبخشایش بر هر که بدو بگروند وَبُشْرَى ومژدگانی
ببهشت لِلْمُسْلِمِينَ مر مسلمانان خاصه را إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ بدرستی که خدای میفرماید یعنی بتوسط در همه چیز
خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعطیل وتشریک وقایل شدن بکسب که متوسط است
میان جبر وقدر خواه در عمل چون در تعبد باداء فرض که متوسط است میان بطالت وترهیب وخواه
در اخلاق چون جود که متوسط است میان بخل وتبذیر وشجاعت که متوسط است میان جبن وتهور
وَالْإِحْسَانِ ومیفرماید به نیکوئی در طاعات یا بحسب کمیت چون تطوع بنوافل یا بحسب کیفیت چنانچه نوادی
الاحسان ان تعبد الله کانک تراه ازان خبر میدهد وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى ومیفرماید بعطا دادن خویشاوندان
نزدیک ورسانیدن بدیشان آنچه بدان محتاج باشند وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وباز میدارد از عمل زشت
که افراط است در متابعت قوت شهوانی چون زنا ولواطت وجز آن وَالْمُنْكَرِ واز فعلی که انکار کنند بر آن شرع
وآن اجزاء قوت غضبی است در غیر موضع چون قتل نفس وغضب وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ واز ستمکاری یعنی
صفت شیطنت که مقتضای قوت وهمیست مانند استعلاء واستیلاء بر بنی نوع وتجرد تکبر بدیشان
يَعِظُكُمْ پند میدهد خدای شما را بامر ونهی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ در اقسام مامورات او هیچ شری نباشد
الا که انسلاخ است ونیست الا که مندرج است وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ووفا کنید به پیغام خدای إِذَا عَاهَدْتُمْ
چون عهد بستید مراد عهد الست است یا عهدی که میان مردم معهود باشد واصح آنست که نزول آیة در شان
جمعیت که با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در مکه عهد بستند وغلبه قریش وضعف مسلمانان مشاهده
کرده جزع واضطراب در ایشان پدید آمد شیطان خواست که ایشان را بفریبد تا نقض عهد پیغمبر کنند
حق تعالی ایشان را بر تنبیه وفا ثابت قدم کرد امین درزو که بعهد وفا کنید وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ ومشکنید
سوگندهای پیمانها را بَعْدَ تَوْكِيدِهَا بعد از استواری آنها بسوگند وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ وحال آنکه ساخته اید
حضرت خداوندی را عَلَيْكُمْ بر پیمانهای خود كَفِيلًا گواه إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند مَا
تَفْعَلُونَ آنچه میکنید از نقض عهد وسوگند وَلَا تَكُونُوا ومباشید كَالَّتِي نَقَضَتْ مانند آن زنی که
بشکافت وباز کشاد غَزْلَهَا ریسمان رشته خود را مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ پس از قوت آورده اند که در عرب زنی بود
بعد از استحکام او أَنْكَاثًا پاره پاره یعنی از هم برکند غزل خود را در حالتی که رشتها تاب داده است یعنی محکم
وقوی آورده اند که در عرب زنی بود نام او ریطه یا رایطه ودر معالم گوید خطبه نام داشت وملقب بجعراء یا
جعراء یا خرقاء واو دو کنیزکان بودند که آن زن از اول بامداد تا نصف نهار خود میرست وکنیزکان را
رستن میفرمود بعد از نصف نهار میگفت تا آن رشتها را تاب باز میدادند تا خراب وضایع میشد پیوسته
عادت او این بودی حق سبحانه وتعالی تشبیه میفرماید شکستن عهد را به پاره کردن ریسمان میفرماید

چنانچه آن زن حمقاء رسن تاب داده خود را ضایع میکرد مردم عاقل باید که سر رشته عهد خود را بر انگشت نقض پیمان نکند
تا بحکم او فوا بالعهد اوف بعهدکم جزاء و تا بیایند "کرت هو است که دلدار نکسلد پیمان" نکاهدار سر رشته
تا نکهدارند تتخذون ایمانکم میگیرید پیمان و عهد خود را دخلا بینکم خیانت و عذر و مکر در میان شما ان تکون
امة بسبب آنکه باشند کروهی یعنی کفار هی اربی من امة ایشان زیاده اند از کروه دیگر در عدد و مال یعنی آن
مسلمانان مراد است که قریش از مسلمانان بیشتر و مال ایشان افزون تر می دیدند میخواهید که بدین حیله
معاملی کنید انما یبلوکم الله جز این نیست که خدای می آزماید شما را بدین بوفاء عهد تا رجحان را معلوم
شود که چنگ اعتصام در حبل وفا میزنند و بعهد خدای و بیعت پیغمبر وفا میکنند و لیبینن لکم و هر آینه بیان
کند برای شما یوم القیمة روز رستخیز ما کنتم فیه آنچه هستید که در آن تختلفون اختلاف میکنید در شان
بعث و جزا و لو شاء الله و اگر خواستی خدای لجعلکم هر آینه کردانیدی شما را امة واحدة کروه یک تنو
بر اسلام و لکن یضل و لیکن فرو میگذارد در ضلالت من یشاء هر کرا خواهد و یهدی و راه نماید بتوفیق من
یشاء هر کرا اراده کند و لتسئلن و هر آینه سؤال کرده خواهید شد در محشر عما کنتم از آنچه بودید که عمل
میکردید و لا تتخذوا ایمانکم و فرا مگیرید سوگندان خود را دخلا بینکم عذر و مکر در میان یکدیگر فتزل
قدم که پس بلغزد قدم از شاه راه اسلام بعد ثبوتها بعد از استواری آن و تذوقوا السوء و بچشید اندوه
در دنیا و رنج بما صددتم بسبب آنکه باز ایستید عن سبیل الله از راه خدای یعنی از وفای بعهد و لکم و مر شما راست
در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ نقض پیمان بزرگ است و ضعفاء اهل اسلام را که میخواستند که از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بر کردند و قریش ایشان را وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما کنید ما این و چنین منافع بشما رسانیم حق تعالی فرمود که
و لا تشتروا و مخرید یعنی بدل مکنید بعهد الله عهد خدای و بیعت پیغمبر او را ثمنا قلیلا بهای اندک
یعنی بچیزی از مال دنیا که قریش شما را وعده میدهند انما عند الله بدرستی که آنچه نزدیک خدای است
برای وفای در آن از نعیم دنیا و ثواب آخرت هو خیر لکم آن بهتر است شما را از آنچه قریش وعده
میکنند ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید ما عندکم آنچه نزدیک شما است از ناز و نعمت دنیوی ینفد
سپری شود و منقضی گردد و ما عند الله و آنچه نزدیک خدای است از خزاین رحمت باق همیشه استیفای
انواع فیض یکی از اعزه در شرح گلشن راز نوشته که هر عینی از اعیان موجوده فی الخارج را دو اعتبار است
یکی از حیث الحقیقة و آن اعتباریست از ظهور نور حق در صور مظاهر ممکنات و این را تجلی شهودی
گویند و اعتبار دوم من حیث التشخص و التعین و از این حیثیت است که ایشان را ممکن گویند و خلق ی
نامند و جمیع نقایص بموجودات ممکنه از این وجه منسوب میدارند نظم از آن صورت نماید غیر دوست چون نظر
کردی بمعنی جمله اوست زان یکی ما عندکم ینفد شد جزئی ما عند الله باقی شد ما عندکم ینفد اشارت باعتبار
ثانی است و ما عند الله باقی اشارت باعتبار اول ای بوصفت بیان ما همه هیچ هر آن تو آنی ملو هیچ

هر چه بیند خیال ما همه نقش · هر چه گوید زبان ما همه هیچ · وَلَنَجْزِيَنَّ و هر آینه جزا دهیم الَّذِينَ صَبَرُوا آنان را
که صبر کردند بر فاقه یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار کفار یا شکیبائی نمودند بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم که بر بی نوائی صبر نموده از عهد بر نگشتند برهیم أَجْرَهُمْ مزد ایشان را که نعیم بهشت است یا ثواب مضاعف
بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا به نیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص يَعْمَلُونَ عمل می نمودند امام زاهد فرموده که اگر یکی را از ایشان
صد طاعت بود از یک جنس چون نماز یا روزه یا زکوة یا صدقه و یکی از ایشان آن صد بهتر و تمام تر باشد ثواب
آن یکی که نیکوتر است بتمامی برهیم و باقی را همه بدین ثواب نیکو رسانیم ثواب آن بهتر بدهیم مَنْ عَمِلَ
صَالِحًا هر که بکند کردار شایسته مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى از مرد یا زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مؤمن باشد چه عمل تا با ایمان نبود
واستحقاق ثواب ندارد فَلَنُحْيِيَنَّهُ پس هر آینه زندگانی دهیم در دنیا حَيَاةً طَيِّبَةً زندگانی خوش
یعنی رزق خوش یعنی حلال بوی ارزانی داریم تا مأکل و ملبس او پاک بود گفته اند حیوة طیبه حلاوت
طاعتست یا قناعت بکفاف یا عمل صالح یا عافیت یا رضاء بقضاء قولی آنست که حیوة طیبه در بهشت خواهد
خواهد چه زندگی در دنیا بی شوب تنغیص و تفرقه نیست محققان بر آنند که حیوة طیبه آنکس راست
که چهار صفت دارد شناخت خدای و صدق مقام با خدای و وقوف بر منهج خدای و اعراض از ماسوی
الله در حقایق سلمی مذکور است که حیوة طیبه استغناست بالله عما سوی الله ع چون تو دارم همه دارم
دگرم هیچ نباید وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و دهیم ایشان را مزد ایشان بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ به نیکوترین کاری
که کردند فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ پس چون خواهی که بخوانی قرآن را فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوی بخدای مِنَ
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از دیو رانده یعنی بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم خواجه پارسا قدس الله سره
در تفسیر خود آورده که مختار از چهارده روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده اینست و اما استعاذت
قبل از قراءت بقول جمهور استحبابیست و باختیار جمعی از کبراء دین بر سبیل ایجاب در تفسیر
امام قرطبی قولی هست که استعاذت بر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تنها فرض فرموده بود بوقت قراءت
و اقتدا را امت به وی بر سبیل سنتست و مباحث استعاذت در اوایل جواهر التفسیر مستوفی آمده إِنَّهُ
لَيْسَ لَهُ بدرستی که نیست مر ابلیس را سُلْطَانٌ تسلطی و غلبه عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بر آنانکه گرویده اند چه ایشان
پناه بحق میکنند وَعَلَى رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود در دفع وساوس او يَتَوَكَّلُونَ توکل مینمایند إِنَّمَا
سُلْطَانُهُ جز این نیست که سلطان او عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ بر آنانست که او را دوست میدارند و سخن
او را قبول میکنند وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ و آنانکه ایشان بسبب شیطان مُشْرِكُونَ شرک آرند که نه بخدای
آورده اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضی از احکام گفتندی محمد با یاران خود سخنی میکند امروز ایشان را
کاری میفرماید و روزی دیگر از آن نهی مینماید غالب آنست که او افترا میکند بر خدای و از تلقاء نفس
خود سخن میگوید آیت آمد وَإِذَا بَدَّلْنَا و چون بدل کنیم آيَةً مَكَانَ آيَةٍ آیتی ناسخ را بجای آیتی منسوخ

وَاللّٰهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا یُنَزِّلُ بانچه فرو میفرستد از ناسخ بجهة مصلحت و حکمت قَالُوا گویند کافران

إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ جز این نیست که تو افترا کننده بر خدای سخن میکوی بَلْ أَكْثَرُهُمْ چنین است که میکویند بلکه

بیشتر ایشان لَا یَعْلَمُونَ نمیدانند حکمت نسخ و اثبات احکام قُلْ نَزَّلَهُ بکو ایشانرا فرو آورده او را یعنی قرآنرا

رُوحُ الْقُدُسِ روح پاکیزه که جبرئیل است علیه مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردکار تو بِالْحَقِّ براستی لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ

آمَنُوا تا ثبات دهد آنانرا که ایمان آورده‌اند و اعتقاد ایشانرا راسخ سازد و بانکه این کلام حقست یعنی

چون ناسخ را بشنوند در رعایت صلاح و حکمت او را تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود وَهُدًى و دیگر نزول

قرآن برای هدایت است وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ و بشارتست مر مسلمانانرا بر بهشت در خبر است که غلامی رومی بود

مر عامر حضرمی را که خبر کفتندی و کویند دو غلام جبر و یسار که شمشیرها را صیقل زدندی و اهل کتاب بودند

تورات و انجیل خواندندی چون حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم بر ایشان بکذشتی استماع قرآن ایشان

نمودی و کفته‌اند که حویطب را غلامی عابس نام بود از اهل کتاب یا یعیش یا بلعام یا یحنس یا عداس و اصح

آنست که قریش او را ابو فکیه کفتندی شبها پیش حضرت صلی الله علیه وسلم آمدی و قرآن تعلیم کردی قریش کفتند

محمد از ین غلام کلام می آموزد و میکوید این آیت آمد که وَلَقَدْ نَعْلَمُ و هر آینه ما میدانیم أَنَّهُمْ يَقُولُونَ آنکه ایشان

میکویند إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ جز این نیست که او را می آموزاند آدمی یعنی جبر یا ابو فکیه لِسَانُ الَّذِي زبان آنکه

يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ تعلیم را باو میکردانند یعنی کمان می برند که معلم اوست أَعْجَمِيٌّ غیر مبین است یعنی فصاحت

ندارد وَهَٰذَا و این قرآن لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ زبان عربی روشن است که شما با وجود کمال فصاحت و بلاغت

قوت بر انشاء و بیان از آیات مثل این عاجزاید پس چه کونه کمان می برید که او را مردی عجمی شکسته زبان سر الخبر

کلامی بدین بلاغت و فصاحت ظاهر البطلانست إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمیکروند بِآيَاتِ اللّٰهِ

بایتها و کتاب خدای و تصدیق نمیکنند که از عند الله لَا يَهْدِيهِمُ اللّٰهُ راه ننماید خدای ایشانرا بجنات

بجنات وَلَهُمْ و مر ایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرت بجهة کفر ایشان بقرآن افترا

کذب بحضرت پیغمبر صلعم و حال آنکه ایشان مفتریاند إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ جز این نیست که بر می بافند دروغ را

الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه نمیکروند بآیات الله بآیات خدای یعنی قرآن و کویند که بر بافته محمد است وَأُولَٰئِكَ

و آنکروه مفتریان هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ کویان که میکویند إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ و بحقیقت دروغ کفتن

صفت ایشانست در اخبار آمده که قریش بعد از تعرض حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باکمه باطله ایشان با ایذاء

درویشان صحابه که حامی نداشتند چون خباب و بلال و عمار و پدر و مادر او و سمیه رضی الله عنهم مشغول

شدند و ایشانرا در رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعت در طریق خود ثبات قدم ورزیدند بجفاء قوم شکیبایی

نمودند تا حدی که والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار از بیطاقتی و ضعف بدن تحمل ایذاء ندا شت

بلکه رضای قوم در آن بود بکفت خبر بحضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم رسید که عمار کیش کفار اختیار کرده از دین خویش

پر زرشد حضرت رسول فرمود چنین است از سر تا قدم عمار از ایمان پرست و ایمان بگوشت و خون او بر آمیخته یعنی
ایمان در باطن او چنان متمکن شده که بگفتگوی هر هرزه گوی تفاوت پذیرد عمار مرض گریه کنان بجناب نبوت مآب
آمد و آنحضرت علیه السلام بدست مبارک اشک او پاک میکرد و میفرمود که ترا چیست ان عادوا لک فعد لهم اگر باز کردند
یعنی باکراه تو باز کرد بر ایشان بهمان کلمه حق سبحانه و تعالی این ایت فرستاد من کفر بالله هر که کافر شود بخدای من
بعد ایمانه پس از ایمان خویش و مرتد گردد چون ابن اخطل و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض غضب
ربانی باشند الا من اکره مگر کسی که اکراه کرده شود وقلبه و دل او مطمئن بالایمان آرامیده باشد بایمان
و عقیده او متغیر نگردد و چون عمار رضی ولکن من شرح ولیکن هر کس که بکشاید بالکفر صدرا بکفر سینه را
یعنی ناخنه بکفر خوش شوند و بدان اعتقاد کنند فعلیهم پس بر ایشانست غضب من الله خشمی از
خدای ولهم و مر ایشانراست عذاب عظیم عذابی بزرگ بجهة گناه بزرگ که ارتداد است ذلک آن عذاب عظیم
مر ایشانراست یا ارتداد ایشان از دین اسلام بانهم استحبوا بسبب آنست که ایشان دوست داشتند و برگزیدند
الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را علی الاخرة بر نعیم اخرت وان الله و دیگر بجهة آنست که خدای لا یهدی نمی‌نماید
که راه نماید القوم الکافرین گروه ناگرویدگان را یعنی مرتد را با پنج موجبات ثبات بر ایمان باشند اولئک آن گروه
الذین طبع الله آنانند که مهر نهاده خدای علی قلوبهم بر دلهای ایشان تا قول حق در نیابند و سمعهم و در
گوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند و ابصارهم و بر دیدهای ایشان تا آثار قدرت حق نه بینند واولئک
هم الغافلون ایشانند غافلان و بیخبران لا جرم انهم حقا که در آن هیچ شبهه نیست که ایشان فی
الاخرة در سرای دیگر هم الخاسرون ایشان اند زیانزدگان چه سرمایه عمر ضایع کرده در بازار دنیا سودی
بدست نیاوردند و مفلس را در بازار قیامت دستی نی و دل پر حسرت و ندامت نخواهد بود نظم قیامت که بازار
میزان نهند / منازل باعمال احسان دهند / بضاعت بچندانکه آری بری / و گر مفلسی شرمساری بری / که بازار چندانکه
آگنده تر / تهی دست را دل پراکنده تر / ثم ان ربک پس بدرستیکه پروردگار تو للذین هاجروا مر آنانرا که هجرت
کردند بسوی مدینه چون جناب و صهیب و سالم و بلال رضی عنهم من بعد ما فتنوا از پس آنکه عذاب کشیده بودند
وار کفار ایذای تمام یافته ثم جاهدوا پس جهاد کردند و صبروا و شکیبائی ورزیدند بر جهاد ان ربک بدرستی
که پروردگار تو من بعدها از پس هجرت و جهاد و صبر لغفور هر اینه آمرزنده است و عفو کننده از ایشان گناه
گذشته رحیم مهربانست بر ایشان بتوفیق طاعت دهد در زمان اینده یوم تأتی یاد کن روزی که اید کل نفس
هر نفسی یعنی هر انسانی تجادل جدال کند یعنی حجت کند خود را شده عاصی گوید چرا معصیت کردم
مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم تا هر کس سعی کند و مجادله نماید عن نفسها در خلاصی از نفس خود و گوید
نفسی نفسی وتوفی کل نفس و تمام داده شود هر نفسی را ما عملت جزای آنچه کرده است وهم لا یظلمون
و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات وضرب الله مثلا و بیان کرد خدای مثلی قریة کانت دیهی را که بود آمنة

ایمن از نزول قیاصره وقصد جبابره مُطْمَئِنَّةً آرامیده واهل آن آسوده یَأْتِیهَا آید بدان دیه رِزْقُهَا روزی اهل وی یعنی
اقوات ایشان از اطراف وجوانب رَغَدًا فراخ وبسیار مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جای یعنی از اطراف وجوانب آن فَكَفَرَتْ
پس کافر شد یعنی اهل او کافران شدند بِأَنْعُمِ اللَّهِ بنعمتهای خدای وشکر نگذاردند فَأَذَاقَهَا اللَّهُ پس چشانید
خدای اهل او را لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ پوشش گرسنگی وترس بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ بآنچه بودند که کردند از
عملهای بد استعاره کرده است برزق را برای ادراک اثر مزه ولباس را برای چیزی که کسی را فرا گیرد پوشش
یعنی حق سبحانه وتعالی چنان کرد که دریافتند مر جوع وخوف را که بر ایشان مشتمل بود ابن عباس رضی الله عنهما
که این مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند از قتل وغارت ودر رفاهیت وخصب [illegible]
بعثت نبوت حضرت محمد صلعم رسید کافر شدند خدای بدل کرد امن ایشان را بقحط تا هفت سال
مصاف وخشک سالی مانا از غلبت جوع مردار میخوردند وخون می آشامیدند وآن بدعاء حضرت بود
اللهم اشدد وطأتك على مضر وابعث عليهم سنين كسني يوسف عم ودیگر امنی ایشان را بدل کردند بخوف
یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت اهل اسلام ترک تجارت وسفر شام نمودند
بر نفس ومال خود ایمن نبودند وَلَقَدْ جَاءَهُمْ وبدرستی که آمد بدیشان رَسُولٌ مِنْهُمْ پیغمبری از ایشان یعنی
محمد صلعم فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند او را فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا گرفت ایشان را عذاب یعنی قحط
وترس وَهُمْ ظَالِمُونَ وحال آنکه ایشان ستمکاران اند بر نفس خود بشرک وتکذیب آورده اند که قریش
کسی را بحضرت رسالت علیه السلام فرستادند که اگر مردان با تو دشمنی کردند گناه زنان وکودکان مکه چیست
که از قحط بمردند نزدیک آن حضرت دستوری داد تا چیزی از طعام بمکه بردند آیت آمد که فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ
اللَّهُ پس بخورید ای زنان وکودکان مکه از آنچه روزی داد خدای شما را بدست فرستادگان پیغمبر حَلَالًا
طَيِّبًا بی شبهه وپاک وگویند که خطاب با مؤمنان است ایشان را میفرماید که حلال بخورید وَاشْكُرُوا وسپاس
داری کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمت خدای را إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ اگر هستید که خدای را تَعْبُدُونَ می پرستید یا زبان
می برید إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که خدای حرام کرد عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ بر شما مردار را وَالدَّمَ وخون روان
وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وگوشت خوک را وانچه از وی تاوان خورد وَمَا أُهِلَّ وانچه آواز بر آورده لِغَيْرِ اللَّهِ از برای
غیر خدای بِهِ بدان وقت ذبح آن یعنی بنام بتان بکشته فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره شود ومحتاج
گردد بخوردن یکی ازین محرمات غَيْرَ بَاغٍ نه طالب لذت وَلَا عَادٍ ونه در گذرنده باندازه سیری فَإِنَّ اللَّهَ
پس بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده است گناه مضطر را رَحِيمٌ مهربانست در رخصت او وَلَا تَقُولُوا
ومگویید لِمَا تَصِفُ مر آن چیزی که وصف میکند أَلْسِنَتُكُمُ زبانهای شما الْكَذِبَ دروغ را یعنی بمجرد وصف
زبانهای شما دروغ را یعنی بمجرد وصف زبان حرمت میکنید وآن دروغ کدام است آنکه گفتند هَذَا حَلَالٌ
این حلالست یعنی انچه در شکم بحیره وسائبه باشد حلال است بر مردان ما وَهَذَا حَرَامٌ واین حرام است

یعنی

یعنی همانکه مذکور شد ناروا است در زمان ما میگوئید که این حلال و این حرام است لتفتروا تا افترا کنید علی
الله الکذب بر خدای دروغ را و گوئید خدای ما را بدین فرموده ان الذین یفترون بدرستی آنانکه افترا
کنند علی الله الکذب بر خدای دروغ را لا یفلحون رستگاری نیابند از عذاب قیامت متاع قلیل ای برای او
افترا میکنند بر خورداری اندک است زود منقطع گردد در دنیا ولهم و مر ایشانراست عذاب الیم
عذابی دردناک باشد در آخرت وعلی الذین هادوا و بر آنکه بدین یهودیت در آمدند حرمنا حرام کردیم
ما قصصنا علیک ای خواندیم بر تو من قبل پیش از نزول این سوره یعنی در سوره انعام وهو قوله تعالی
وعلی الذین هادوا حرمنا علیهم کل ذی ظفر الآیة وما ظلمناهم و ستم نکردیم بر ایشان به تحریم آن ولکن کانوا
ولیکن بودند که بواسطه گناه انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ظلم کردند تا مستحق عقوبت شدند ثم ان ربک
پس بدرستی که پروردگار تو للذین عملوا السوء مر آنانرا که گناه کردند بجهالة یعنی بغفلت و نادانی و عدم
تفکر در عواقب امور ثم تابوا پس بازگشتند بخدای من بعد ذلک بعد از آن عمل بد واصلحوا و بصلاح
آوردند کار خود را ان ربک بدرستی که آفریدگار تو من بعدها از پس توبه لغفور هر آینه آمرزنده است
مر آن گناه را بسبب توبه رحیم مهربانست که قبول میکند توبه را از بنده ان ابراهیم بدرستی که ابراهیم خلیل
جلیل کان امة بود امتی یعنی جامع کمالات و فضایل بود که یافته نشدی مجموع آن متفرق در اشخاص بسیار
لیس علی الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد بیت جانا تو یگانه ولی ذات تو هست مجموع آثار کمالات همه
گویند پیش از لقاء وی در آتش بر روی زمین غیر از وی مؤمنی نبود پس او تنها امتی بود قانتا لله فرمان بردار
مر خدای را و قایم بامر حنیفا مایل از ادیان باطله بدین حق ولم یک و نبود من المشرکین از شرک آرندگان
چنانچه زعم قریش است شاکرا و بود سپاس دارنده لانعمه مر نعمتهای خدای را اجتبیه برگزید خدای
مر او را به نبوت وهداه و راه نمود او را بدعوت بخدای الی صراط مستقیم بسوی راه راست که طریق
توحید است وآتیناه و دادیم ما او را فی الدنیا حسنة در دنیا نیکی که ذکر جمیل است یا اولاد ابرار یا محبت
بعطای خلق که همه ارباب ملل او را دوست دارند و ثنا گویند یا آنکه حضرت رسالت صلعم از نسل وی است یا آنکه
صلوات بر وی مقرون بصلوات سید عالم است اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم وانه و بدرستی
که ابراهیم فی الآخرة در آن سرای لمن الصالحین از شایستگان در درجات عالیه و امام ماتریدی رحمه الله
فرموده که حسنه او را در دنیا کم نخواهد کرد از حسنات او در آخرت ثم اوحینا الیک پس وحی کردیم بتو ان اتبع
آنکه پیروی کنی در توحید ملة ابراهیم حنیفا ملت ابراهیم را که مایل بود از همه کیشها بدان یا متابع او باشی
در دعوت بحق یعنی چنانچه او برفق و مدارا و ایراد دلیل یکی بعد از دیگری و مجادله با هر کسی بقدر فهم او دعوت
میکرد تو نیز چنان کن وما کان و نبود ابراهیم من المشرکین از جمله شرک آورندگان انما جعل السبت
جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت بر وضعیت علی الذین اختلفوا بر آنکه اختلاف کردند فیه

در آن روز و تعظیم سبت آن بوده که در وی کسب نکنند و بهیچ هم مشغول نشوند و آنروز را بعیبی نگیرند و جز پرستش
حق بکاری اشتغال ننمایند و این تکلیفی بغایت شاق بود بر ایشان در زاد المسیر آورده که حضرت موسی علیه السلام
یکی را دید روز شنبه که متاعی بر داشته بجای برد بفرموده تا گردنش بزدند و او را در صحرا بیفکندند تا مرغان
مردار خوار چهل روز اجزاء و احشاء او بخوردند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که خداوند تو لَيَحْكُمُ و اینه حکم خواهد
کرد بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا در آن چیزی که بودند که از سرکشی و جهل فِيهِ
يَخْتَلِفُونَ در وی اختلاف میکردند یعنی در روز موعود برای عبادت و در تبیان فرموده که از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم نقل کرده اند که خدای تعالی روز جمعه را نوشت بر جمعی که پیش از ما بوده اند ایشان در آن اختلاف
نمودند و خدای ما را بر آن راه نمود فلنا الیوم ولليهود غدا وللنصاری بعد غد ادْعُ بخوان ای محمد خلق را
إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ براه پروردگار خود بِالْحِكْمَةِ بسخن محکم یعنی دلیل که حق را ثابت و شبهه زایل گرداند وَ
الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ و به پندی نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه است وَجَادِلْهُمْ و جدال کن با ایشان
یعنی مباحثه ی نمای بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ که او نیکوتر است یعنی برفق و خوی خوش و ترتیب مقدمات ظاهر
إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ وی داناتر است بِمَنْ ضَلَّ بآنکس که گمراه شد عَنْ سَبِيلِهِ از راه
حق که اسلام است وَهُوَ أَعْلَمُ و وی داناتر است بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان و بر تو که محمدی غیر از دعوت و بلاغ
احکام نیست آورده اند که چون حضرت پیغمبر صلعم روز حرب احد سید الشهداء حمزه رض مثله کرده دید بغایت
محزون گشت و فرمود که بخدای که اگر ظفر دهد مرا خدای بر ایشان هر آینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو حق تعالی
این آیت فرستاد وَإِنْ عَاقَبْتُمْ و اگر عقوبت کنید یعنی پاداش کنید کسی که با شما عقوبت کرده است فَعَاقِبُوا پس عقوبت
کنید بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ بمانند آنکه عقوبت کرده شدید به بران یعنی ایشان یکی را مثله کرده اند
شما در برابر یکی را مثله کنید نه هفتاد تن را وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید
لَهُوَ هر آینه آن صبر خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ بهتر است مر صابرانرا از انتقام و منع مظهر جای معز محبر است از ثنای
خدای بر ایشان بر آنکه صابرانند آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیه ترک عقوبت فرمود
کفارت سوگند داد وَاصْبِرْ و شکیبا شو با رنج بروز احد بتو رسید وَمَا صَبْرُكَ و نیست شکیبایی تو
إِلَّا بِاللَّهِ مگر بتوفیق و عون خدای وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوهناک مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط
ایشان بر لشکر تو وَلَا تَكُ و مباش فِي ضَيْقٍ در تنگدلی مِمَّا يَمْكُرُونَ از آنچه می سگالند از بدی إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای بنصرت و معونت مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا با آنانست که پرهیز کردند از شرک و معصیت وَالَّذِينَ هُمْ
و با آنکه ایشان مُحْسِنُونَ نیکو کارانند یعنی موحدان و مخلصان و گفته اند که تقوی اشارتست به تعظیم
امر خدای و احسان عبارتست از شفقت بر خلق خدای و مدار کار اسلام و ایمان بدین دو صفت است
نظم ز احسان خاطر مردم شود شاد ٭ بتقوی خانه دین گرد آباد ٭ بسوی این صفتها کن شتابی ٭ رضای

خدا

بسم الله الرحمن الرحيم ـــــــــ سورة بني اسرائيل مكية عشر آية خلق وخالق هر دو يابي

سُبْحَانَ الَّذِي پاکي وبي عيبي از آنست که بجهت کرامت أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ ببرد بنده خود را که محمد است صلی الله علیه وسلم
لَيْلًا يعني بعضي از شب مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از مسجد حرام که محيط بحرم کعبه است يا از خانه ام هاني در مکه وحريم
او همه مسجد است إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى بسوي مسجد دورتر از همه اهل مکه يعني بيت المقدس الَّذِي بَارَكْنَا آن
مسجدي که برکت کرديم حَوْلَهُ گرداگرد او که ارض شام است هم برکت دين که او را مهبط وحي ومدفن انبياء
ساختيم وهم برکت دنيا که محفوظ گردانيديم او را باشجار وانهار وبسياري ميوه وفراخي معيشت وارزاني
است پس بر آنجا محمد را صلی الله علیه وسلم برديم لِنُرِيَهُ تا بنمايم او را مِنْ آيَاتِنَا از دلايل قدرت ما که در اندک زماني از
مکه بشام رفت وبيت المقدس را مشاهده نمود وانبيا را ديد ووقوف بر مقامات ايشان حاصل کرد وبر عجايب
وغرايب آسمانها اطلاع يافت وَآتَيْنَا وداديم مُوسَى الْكِتَابَ موسي توريت وَجَعَلْنَاهُ وساختيم ما
کتاب را يا موسي را هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماينده فرزندان يعقوب را وگفتيم مر ايشان را أَلَّا تَتَّخِذُوا
آنکه فرا مگيريد مِنْ دُونِي بجز من وَكِيلًا بدو کار که همه خود بوي گذاريد ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا اي ذريت آنکسي
که برداشتيم او را در کشتي مَعَ نُوحٍ با نوح وهم مراد سام است که ابراهيم که جد بني اسرائيل از نسل او بود يعني نعمت
نجات از طوفان که پدران شما را ارزاني داشتيم ياد کنيد وشکر آن بگذاريد إِنَّهُ بدرستي که نوح كَانَ بود عَبْدًا
شَكُورًا بنده سپاس دارنده که در همه حالات از اکل وشرب ولبس وقيام وقعود وحرکت وسکون حمد الشکر
گفتي اين ترغيب است مر ذريت را باقتداء بپدر در شکر نعمت الهي که موجب مزيد است ولئن شکرتم لازيدنکم
وَقَضَيْنَا واعلام داديم پيغام فرستاديم إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوي بني اسرائيل فِي الْكِتَابِ در توريت وبيان کرديم
که جزاي که شما لَتُفْسِدُنَّ هر آينه فساد کنيد وتباهي آن بشما برسد فِي الْأَرْضِ در زمين شام مَرَّتَيْنِ دو بار
افساد اول ايشان مخالفت احکام توريت بوده وناشنيدن ارمياء عم که پيغمبر ايشان بوده وافساد ثاني
قتل يحيي وقصد هلاک عيسي حق سبحانه وتعالی ايشان را خبر داد که شما دو نوبت افساد خواهيد کرد انطاعت وتکبر
خواهيد نمود با اوليا کار وَلَتَعْلُنَّ وبلند خواهيد شد عُلُوًّا كَبِيرًا بلند شدني بزرگ يعني سرکشي خواهيد
نمود با آفريدگار خود فَإِذَا جَاءَ پس چون آمد وَعْدُ أُولَاهُمَا وعده عقاب افساد اول از آن هر دو بَعَثْنَا برانگيزيم
وسلط کنيم عَلَيْكُمْ بر شما عِبَادًا لَنَا بندگاني که مرا هستند اضافت خلق است نه اضافت مدح چه مراد بخت
نصر است بقول اصح وگفته اند جالوت بود يا سنحاريب يا ... عالقه بصفت انها ميگويد أُولِي
بَأْسٍ شَدِيدٍ خداوندان کارزار سخت وسياطي گفته که مهيب باشد آوازهاي ايشان چون رعد وچشمهاي
ايشان چون برق فَجَاسُوا پس جرايند خِلَالَ الدِّيَارِ ميان شهرهاي شما براي قتل وغارت واسر وَكَانَ وهست
اين حکم وَعْدًا مَفْعُولًا وعده کرده شده يعني لابد است از آنکه بشود ثُمَّ رَدَدْنَا پس باز گردانيديم لَكُمُ
الْكَرَّةَ براي شما دولت را با غلبه كنيد عَلَيْهِمْ بر ايشان که شما را قتل وغارت کردند ومقهور ومغلوب سازيد

ایشان را وأمددناکم و مدد دهیم شما را بأموال یعنی بمالها از هر نوع وبنین و بزیادتی پسران وجعلناکم و بسازیم
شما را أکثر نفیرا بیشتر از بیشتر نفیرا از روی عدد یعنی زیادت سازیم از آنچه پیش از قتل بودید تا بجمعیت
توانید با خصمان مقاومت کردن إن أحسنتم اگر نیکوی کنید أحسنتم لأنفسکم نیکوی کرده باشید با نفسهای
خود چه ثواب آن بشما رسد وإن أسأتم واگر بدی کنید فلها پس وبال آن مر نفس شما را باشد و پس مر ملک
از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکنند که هرگز باکسی نیکوی نکرده ام و بدی نیز بکسی نرسانیده ام هرچه کرده ام
جمله با خود کرده ام در جهان گر نیک و گر بد کرده ام فإذا جاء پس چون بیاید وعد الآخرة وعده عقاب
نوبتی دیگر یعنی افساد دوم و بین الافسادین دویست و ده سال بوده حق سبحانه و تعالی میفرماید که چون وعده
عقوبت ثانیه در رسد بفرستیم بر شما یعنی ططوس رومی و قوم اورا برانگیزیم لیسوءوا تا آن فرستادن
و برانگیختن بد سازد وجوهکم رویها شما را یعنی آثار غم و اندوه بر بشره شما پیدا کنند و حفص لیسوء بجمع
میخوانند یعنی تا آن قوم رویهای شما را بد سازند ولیدخلوا المسجد و تا در آیند در مسجد بیت المقدس کما
دخلوه چنانچه در آمدند در وی أول مرة اول بار یعنی همچنانکه نوبت اول قوم بخت نصر در آمدند
و مسجد را خراب کردند لشکر ططوس در آیند ولیتبروا ما علوا تتبیرا و تا هلاک کنند و نیست
سازند آنچه غالب شوند بران هلاک کردنی عسی ربکم شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی که
توبه کنید بتحقیق است أن یرحمکم آنکه رحمت کند بر شما و باز شما را منعم سازد وإن عدتم واگر باز
گردید نوبت دیگر بنافرمانی عدنا باز گردیم بنوبت سیوم بعقوبت دیگر وجعلنا جهنم و گردانیدیم دوزخ
للکافرین برای ناگرویدگان حصیرا زندانی که در آنجا بازداشته باشند و بر خروج قادر نباشند
و بنی اسرائیلیان نوبت سیوم عود کردند بتکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و بقتل و جلاء و جزیه
و خواری معاقب گشتند إن هذا القرآن بدرستی که این قرآن یهدی راه مینماید للتی هی أقوم
براهی که آن راست است و پاینده تر از همه راههاء یعنی طریق اوامر و نواهی ویبشر المؤمنین و مژده میدهد
قرآن مر گرویدگان را الذین یعملون الصالحات آنرا که میکنند عملهاء شایسته أن لهم بآنکه ایشان راست
أجرا کبیرا مزدی بزرگ یعنی بهشت وأن الذین و هم بشارت میدهد مؤمنان را بآنکه لا یؤمنون نمیگروند
بالآخرة بسرای آخرت أعتدنا لهم آماده کرده ایم برای ایشان عذابا ألیما عذابی بالم یعنی آتش
دوزخ پس مومنان را دو بشارتست ثواب ایشان و عقاب اعدای ایشان ویدع الإنسان دعا میکند آدمی
و خدا را میخواند در وقت غضب بالشر ببدی بر نفس و اهل و مال خود دعاءه بالخیر مثل خواندن
او به نیکوی ورد نضر بن حارث است که عذاب را از خدای بدعای میخواست که وامطر علینا حجارة من
السماء وکان الإنسان و هست آدمی عجولا شتاب کننده در دعای بی تامل در عاقبت یا تعجیل دارد در انتقال
از حالی بحالی نه در بلای تحمل دارد و نه در عرض راه و نه در گرماء شکیباست و نه در سرما وجعلنا اللیل والنهار

وگردانیدیم

وگردانیدیم ما و شب و روز را آیتین دو علامت که دلالت کنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره
فمحونا پس محو کردیم آیة اللیل ایتی را که شب است یعنی ظلمت او را محو ساختیم بانوار ایات وجعلنا آیة النهار
وساختیم ایتی را که روز است مبصرة روشن که در وی همه چیز ببینند لتبتغوا تا طلب کنید در روشنی آن فضلا
من ربکم افزونی در معیشت از پروردگار خود و گفته اند آیت روز آفتابست و آیت شب ماه و محو آیت
شب نقصان نور ماه است از بدر بمحاق و درین باب از ابن عباس رض نقل میکنند که پیش ازین ماه و آفتاب
در نور مشابه یکدیگر بودند و بدان سبب روز از شب ممتاز نبود حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا بپر خود بروی
ماه بمالید و نور او محو گشت و آفتاب بر حال خود بماند پس معنی ایت بر ین قول آنست که نور ماه را محو کردیم و آفتاب را
روشن گذاشتیم تا شما روزی در پی اکتساب معاش خود روید ولتعلموا و تا بدانید از اختلاف حرکات شمس
وقمر عدد السنین شمار سالها و الحساب و حساب احوال و مواسم اعمال وکل شیء و هر چیزی را که
بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیاوی فصلناه بیان کردیم آنرا در قرآن یعنی بیان و هویدا ساختیم
تفصیلا بیان کردنی وکل انسان و هر آدمی را خواه مؤمن و خواه کافر الزمناه الزام کردیم او را طائره
عمل او یعنی آنچه تقدیر کرده اند در عهد ازل از کردار او و ملازم ساخته فی عنقه در گردن او یعنی او را ناچار
از آن و آن ملازم اوست چنانچه طوق لازم عنق است و در زاد المسیر از مجاهد نقل میکنند که هیچ مولودی را
کتابیست از کردار او آویخته و در آنجا نوشته که شقی ام سعید بعضی بر آنند که اعراب به پریدن مرغ از راست
یا چپ تفاؤل میکرده اند از جانب یمین نشان نیکی میگرفتند و طرف شمال را بشامت نسبت میدادند پس اینجا
استعارت کرده است طائر را بانچه سبب خیر یا شر بود و در عین المعانی گفته که طائر آن کتابیست که روز قیامت
بوی بدست دهند و معنی فی عنقه آنست که عهد او در گردن اوست ونخرج له و بیرون آریم برای آدمی
یوم القیمة روز رستخیز کتابا نوشته که صحیفه عمل اوست یلقیه منشورا به بیند آن کتاب را باز
گشاده و در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه اعمال او در پیچند و چون مبعوث شود
باز گشاده بدست وی دهند و گویند اقرأ کتابک بخوان نامه نوشته اعمال خود را و در آن روز همه آدمیان
خواننده بود و خطاب بهر یک خواهد رسید که نامه خود را املا کرده بخوان کفی بنفسک الیوم بس است
ترا امروز علیک بر تو حسیبا شمار کننده یعنی خود به بین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه فرموده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود در پیش نه و در نگر که از نیک و بد چه ساخته
و چون فرصت داری در تدارک احوال خود بکوش که فردا مجال تدارک نخواهد بود الیوم عمل بلا حساب وغدا
حساب بلا عمل در کشف الاسرار آورده که پیری پسر خویش را گفت امروز هرچه از ایشان شنوی و هر عملی
که کنی تا شام باز بگوی و حرکات سکنات خویش همه بر عرض کن آن پسر بطلعی تمام یک روز کردار و گفتار خود
با پدر عرض کرد روز دیگر همین حالت از پسر در خواست پسر گفت ای پدر زینهار هر چه خواهی از رنج و کلفت بکشم

اما این صورت را بگذار که طاقت ندارم پدر زهره گفت ترا درین کار بندی دادم تا بیدار و هوشیار باشی و از موافق
حساب غافل نباشی و بشنوی که ترا طاقت یک روز حساب دادن نیست پس حساب صبح و شام
باقی عمر باخود تمام چون باز خواهی داد نظم چون ندانی حساب صبح و شام پس حساب عمر چون کنی تمام نیز
علمای که هیچ ناصواب نیست جز شرمندگی وقت حساب مَنِ اهْتَدَىٰ هر که راه یابد و بر راه راست بود
فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی راه رفتن او را نجات خواهد داد
وَمَن ضَلَّ و هر که گمراه شد فَإِنَّمَا يَضِلُّ جز این نیست که گمراه شود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی گمراهی او را
هلاک خواهد کرد پس وَلَا تَزِرُ و نبر دارد وَازِرَةٌ هیچ نفسی بردارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ گناه نفس دیگر و این معنی
کافران میگفت متابعت کنید و ما گناهان شما را برداریم حقیقت و هم نیز باید که هر نفس بار خود خواهد
داشت نه بار دیگری وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ و نیستیم ما عذاب کننده قومی حَتَّىٰ نَبْعَثَ تا وقتی که برانگیزیم و بفرستیم
رَسُولًا و فرستاده شد بر ایشان تا ایشان را براه راست خواند و حجت بر ایشان لازم کند وَإِذَا أَرَدْنَا و چون
خواهیم أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً که هلاک کنیم شهری را أَمَرْنَا بسیار کنیم مُتْرَفِيهَا منعمان آن موضع
یا امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بفرمان برداری بر زبان رسولی که مبعوث بر ایشان است فَفَسَقُوا
پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و تمرد کنند فِيهَا در آن شهر فَحَقَّ پس واجب شد عَلَيْهَا الْقَوْلُ
بر اهل آن دیه کلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند فَدَمَّرْنَاهَا
تَدْمِيرًا پس از بنیاد برکنیم ایشان را و خراب سازیم منازل خراب کردنی و از بنیاد برکندنی وَكَمْ
أَهْلَكْنَا و چه بسیار هلاک کرده ایم مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها مِن بَعْدِ نُوحٍ از پس فوت نوح عم
چون قوم عاد و ثمود و امثال آن و قرن صد و بیست سال است یا چهل یا هشتاد یا مدتی که اعمار اهل
عصر از آن در نگذرد وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ و بسنده است آفریدگار تو بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناه بندگان خود
خَبِيرًا دانا که ذنوب پنهان ایشان را داند بَصِيرًا بینا که ظاهرست آشکارای ایشان را ببیند آورده اند
منافقان در غزوات با مؤمنان بیرون می رفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص
مجاهدت حق سبحانه و تعالی فرمود مَن كَانَ هر که باشد از روی همت يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ بخواهد این جهان
شتابنده را یعنی نعمت و لذت او را عَجَّلْنَا بشتابانیم لَهُ برای او فِيهَا در دنیا ثُمَّ جَعَلْنَا پس آماده کنیم
لَهُ جَهَنَّمَ برای او دوزخ در آخرت يَصْلَاهَا در آید بدوزخ مَذْمُومًا نکوهیده مَّدْحُورًا رانده شده از
رحمت خدای وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت وَسَعَىٰ و بشتابد برای آن یعنی
سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت لَهَا سَعْيَهَا آنچه حق سعی باشد وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مؤمن
باشد بایمان خالی از شائبه شرک فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که جامع شروط ثلاثه اند یعنی طلب آخرت و سعی و ایمان
كَانَ سَعْيُهُم هست شتافتن ایشان مَّشْكُورًا مقبول و پسندیده نزدیک خدای تعالی كُلًّا نُّمِدُّ هر یک از دو گروه

به طالبان دنیا و جز بندگان عقبی نُمِدُّ امداد کنیم و عطا دهیم هٰؤُلَاءِ آن گروه را بمقدار کفایت وَهٰؤُلَاءِ و آن گروه
بقدر همت یعنی هیچکدام را محروم نسازیم بلکه مدد کنیم مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ از عطاء او بکار نو محظوراً منع
کرده و باز داشته از مؤمن و کافر مؤمن را در هر دو سرای و کافر را در همین سرای دنیا اُنْظُرْ بنگر بدیدهٔ اعتبار
که از روی حکمت كَيْفَ فَضَّلْنَا چگونه افزونی دادیم بَعْضَهُمْ بعضی از آدمیان را عَلٰى بَعْضٍ بر بعضی دیگر
از ایشان در روزی که بعضی را وسعت است در آن و جمعی را نه یا تفضیل دادیم برخی را که جوینده
دنیااند وَلَلْآخِرَةُ و هر آینه آن سرای أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ بزرگتر است از روی درجات وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا
و بزرگتر است از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت بدرجات است
و از درجه تا بدرجه برتر از زیر و بالای زمین و آسمان مسافت باشد و تفاوت دوزخ بدرکات است و از درکه زیر
تا زیر و همین مقدار بود خواهد بود لَا تَجْعَلْ و مگردان ای آدمی مَعَ اللّٰهِ با خدای إِلٰهًا آخَرَ خدای دیگر فَتَقْعُدَ
پس که بنشینی در دوزخ جاوید مَذْمُومًا نکوهیده یعنی موصوف بهر بدیها مَخْذُولًا رو گذاشته یعنی محروم
از همه نیکوییها وَقَضٰى رَبُّكَ و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر بندگان أَلَّا تَعْبُدُوا بآنکه نپرستید إِلَّا إِيَّاهُ
مگر او را خداوند بحق است چه عبادت غایت تعظیم است و نشاید الا کسی را که در غایت عظمت باشد
وَبِالْوَالِدَيْنِ و دیگر نیکویی کنید با پدر و مادر إِحْسَانًا نیکویی کردنی عبادت خود را با احسان والدین
مقترن ساخت زیرا که ایشان بسبب قریبند در وجود تربیت اولاد را إِمَّا يَبْلُغَنَّ اگر برسد عِنْدَكَ
الْكِبَرَ نزدیک بزرگ سالی و کبرسن أَحَدُهُمَا یکی از ایشان أَوْ كِلَاهُمَا یا هر دو ایشان یعنی بزید یا پیر شوند
و محتاج خدمت تو گردند فَلَا تَقُلْ پس مگوی لَهُمَا مر ایشان را أُفٍّ کلمه سخت است که چون کسی از چیزی
تنگ آید یا بروی گران گردد یا بنا پاکی آلوده شود این کلمه میگوید حقتعالی فرموده که این کلمه مر ایشان را
مگویید یعنی از ایشان بتنگ میاید و صحبت ایشان گران مشمرید وَلَا تَنْهَرْهُمَا و بانگ بر ایشان مزن و سخن
ایشان را جواب درشت باز مده وَقُلْ لَهُمَا و بگو مر ایشان را قَوْلًا كَرِيمًا سخن نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان
بنام مخوان و گفتار با ایشان چنان سخن گوی که بندهٔ گنهکار عاجز با خواجهٔ خشمناک درشت خوی گوید
وَاخْفِضْ لَهُمَا و فرو کن برای ایشان جَنَاحَ الذُّلِّ بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان بزرگی و تکبر مکن بلکه
ملایمت و تلطف پیش آر مِنَ الرَّحْمَةِ از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه بودی روزی محتاج ایشان
در تربیت و ایشان امروز محتاج تواند در خدمت و تقویت وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا بگو ای پروردگار رحم
بخشایش بر ایشان كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا همچنانکه بپرورده اند مرا صغیراً در حالتی که خورد بودم و حقیقت
دعاء رحمت از ولد در حق والدین آنست که اگر مؤمن اند ایشان را به بهشت رساند و اگر کافرند راه نمای باسلام
و ایمان خشنودی حضرت الهی برضای والدین بازبسته است من رضی عنه والداه فانا عنه راض پس ادای حقوق
ایشان را بلوازم عقوق پیش نباید رفت **نظم** آنکه تنت پاره از جان اوست ٭ قطره از چشمهٔ حیوان اوست

اب از وی با تعالی برست ... الی وخورده لباره ترت در چو بشریت ز نمون بود خود یعلم ما فی صدورهم
رَبُّكُمْ أَعْلَمُ پروردگار شما دانا تراست بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ بانچه در نفسهای شما است از بر والدین وحقوق ایشان
إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ اگر باشید شما شایستگان یعنی نیکوی کنندگان با مادر و پدر فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ
پس بدرستی که خدای هست مر توبه ارندگان را از عقوبت یا رجوع کنندگان را بحضرت او غَفُورًا آمرزنده
وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ و بده خداوند خویشی را حَقَّهُ حق او است از نفقه و حسن معیشت بالا امام اعظم
ره فرموده که حق اقارب آنست که اگر درویش و محتاج باشند بر ایشان نفقه کنی و گفته اند مراد بذی
القربی اقارب حضرت رسول الله صلعم وحق ایشان اعطاء خمس است بر ایشان از انچه حق ایشان و نعم ترز فرموده
ودر تفسیر امام ثعلبی مذکور است که امام علی بن حسین رض مردی را از اهل شام پرسید که قرآن بخوانی گفت آری
فرموده که در سوره بنی اسرائیل نخوانده که آت ذا القربی حقه جواب داد که خوانده ام دکو با که شما اهل قرابت این
که خدای امر کرده است با عطاء حق شما امام فرمود که آری اهل آن قرابت مایم وَالْمِسْكِينَ و بده مسکین را یعنی
درویش را وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذری را حق ایشان از زکوة وَلَا تُبَذِّرْ و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز
مال خود را در انچه نشاید تَبْذِيرًا پراکنده ساختنی مجاهد رحمه الله فرموده که اگر همه برکوه احد زر در وجه خیر
صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی با حبه در باطل خرج نمایند اسراف باشد إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ بدرستی
که اسراف کنندگان كَانُوا هستند إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت
واتلاف اموال عرب هر که را التزام عادت قوی کنند و متابعت امور ایشان نمایند گویند هو اخو لهم آورده اند
که کفار اموال خود را برباد و سمعت خرج میکردند جهت یک مهمان شتر ده سنعرد میکشتند حق تعالی
ایشان را نکوهش میکند که در تضییع اموال امثال دیوانند وَكَانَ الشَّيْطَانُ و هست دیو لِرَبِّهِ مر پروردگار
خود را كَفُورًا ناسپاس یعنی جاحد نعمت او پس باید که کسی او را او نماند بنره در خبر است که از بلال و صهیب
وخباب و بعضی از فقراء صحابه رض در بعضی از اوقات حضرت سید کاینات صلعم چیزی طلبیدندی که
حاضر نبودی و آنحضرت از غایت شرم فرمودی از ایشان اعراض نمودی آیه آمد که وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ
واگر اعراض کنی از محتاجان صحابه ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ برای انتظار روزی که مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا از نزد
پروردگار خود امید میداری اورا فَقُلْ لَهُمْ پس بگو ایشان را قَوْلًا مَيْسُورًا سخن نیکو و نرم یاد عا کن برای
درویشان باسانی کشیدن بار فقر یا وعده ده ایشان را به نیکوی آورده اند که سخاوت موسی صلعم آن بوده که
سایل را رد نکرده و بچیزی که از وقاصل بوده یا بسخن خوش او را خشنود میساخت بعد از نزول این آیه
چون از آنحضرت کسی چیزی طلبیدندی و حاضر نبودی فرمودی یرزقنا الله وایاکم در اسباب نزول آمده که
مسلم یا یهودی گر و بستید و مضمون اگر حضرت رسالت پناه صلعم از موسی کلیم الله سخی تراست و جهت
آزمایش دختر خود را بجناب نبوت مآب فرستاد دختر که آمد یا رسول الله مادر من از شما پیرهنی میطلبد

کہ ثابت و ضعیف بحجره درآمد و پیراهن بیرون کرده بوی داد و خود برهنه بنشست بلال اقامت کشید و یاران منتظر
خروج آنحضرت بودند و آنحضرت بسبب برهنگی بیرون نمی آید این آیه نازل شد وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ و مساز دست خود را
مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ بربسته بگردن خود تا بی بسط آن قادر و توانا نباشی بربستن دست کنایت است از
امساک وَلَا تَبْسُطْهَا و مگشای دست را كُلَّ الْبَسْطِ همه کشادن بسط ید عبارتست از اعطای و کل البسط
اشارت باسراف یعنی اسراف مکن فَتَقْعُدَ که بنشینی مَلُومًا ملامت کرده شده مَحْسُورًا درمانده و محتاج حق تعالی
باعتدال صفت سخا میفرماید از طرفین او که تقتیر و تبذیر است منع میکند و در مجمع البحرین ازقوی قطم
در معنی این آیت آمده و هی هذا قطم مبند انگشت امساک در کردن بست که خصلتی است نکوهیده پیش اهل ثناء مکن
بجانب اسراف نیز چندان میل که مرد حق بیکلم گیتی ز دست رها جو در میانه این راه چند فی تفاوتیست
که از آفتاب تا بسها پس اختیار وسط هست در جمیع امور بدان دلیل که خیر الامور اوسطها إِنَّ رَبَّكَ
بدرستیکه آفریدگار تو يَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میگرداند روزی را لِمَن يَشَاءُ برای هر که خواهد وَيَقْدِرُ و تنگ
می سازد بر هر که اراده او متعلق کند و این بسط و تنگی از محض حکمتست و کسی را درهم اعتراض ندارد
إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه او هست بِعِبَادِهِ بمصالح بندگان خود خَبِيرًا بَصِيرًا دانا و بینا وَلَا تَقْتُلُوا و مکشید
أَوْلَادَكُمْ فرزندان خود را خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ از ترس درویشی نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ ما روزی میدهیم
ایشان را وَإِيَّاكُمْ و شما را هم پس روزی ایشان مخورید که هر کسی که او جان دهد نان دهد إِنَّ قَتْلَهُمْ
بدرستیکه کشتن ایشان كَانَ خِطْئًا هست خطای كَبِيرًا بزرگ چه مشتمل است بر قطع تناسل و
انقطاع نوع وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا و نزدیک مشوید بزنا و گرد آن مگردید إِنَّهُ بدرستیکه زنا كَانَ فَاحِشَةً
هست عملی زشت وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهیست و در تفسیر زاهدی آورده که زنا معاون و کبایرست وَلَا
تَقْتُلُوا و مکشید النَّفْسَ الَّتِي آن نفس را که حَرَّمَ اللَّهُ که حرام کرده است خدای قتل او را و آن اهل ایمانست
و ذمی تعهد که ایشان را نباید کشتن إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکم راستی یعنی قصاص بر و لازم شود یا مرتد گردد یا
زنا کند بشرط احسان وَمَن قُتِلَ و هر که کشته شود مَظْلُومًا در حالتی که ستم رسیده باشد یعنی مستوجب
قتل نبوده فَقَدْ جَعَلْنَا پس بدرستی که ما داده ایم لِوَلِيِّهِ مر وارث او را که بعد از قتل او مستولی امر اوست
سُلْطَانًا تسلطی و قوتی که قصاص کند قاتل را یا دیت بستاند فَلَا يُسْرِفْ پس باید که ولی اسراف نکند فِي
الْقَتْلِ در کشتن اگر قصاص بر و لازم شده یعنی بعد از قتل او را مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد چه در جاهلیت
چون کسی کشته شدی وارث قاتل او را نکشتی بلکه معتبری از قبیله قاتل کردی حق تعالی از آن نهی فرمود که ولی
غیر قاتل را نکشد إِنَّهُ بدرستیکه ولی كَانَ مَنْصُورًا هست یاری داده شده در قصاص بمعونت امر او و حکم او
وَلَا تَقْرَبُوا و نزدیک مشوید مَالَ الْيَتِيمِ بمال یتیم و در آن تصرف نکنید إِلَّا بِالَّتِي مگر بآن طریقه که شرعًا و عرفًا
هِيَ أَحْسَنُ آن بهتر و نیکوتر است یعنی معامله کنید که اصل مایه بروی بماند و ربح آن بوجه معاش آن نستانید

وان سعی را الزام نماید حَتَّىٰ يَبْلُغَ تا برسد یتیم أَشُدَّهُ بغایت قوت ببلوغ رسد و آثار رشد بر وی ظاهر باشد
وَأَوْفُوا و وفا کنید بِالْعَهْدِ بعهدی که بسته است خدای با شما از تکلیف شرعیه یا پیمانی که با یکدیگر بندید إِنَّ
الْعَهْدَ بدرستی که صاحب پیمانی كَانَ مَسْئُولًا هست سوال کرده شده خدای یعنی از وی که از نقض آن و وفا به
آن خواهند پرسید سلمی فرموده که خدای را عهدهاست بر جوارح آدمی بملازمت آداب و بر نفس او بآنکه
از نهی و بر دل او بخوف و خشیت و بر روح او بآنکه از مقام قرب دور نشود و بر سر او بآنکه مشاهده ماسوی نکند
و از هر عهدی خواهند پرسید ع تا کسی از عهده این عهد چون آید برون وَأَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام به پیمایید کیل را
إِذَا كِلْتُمْ چون به پیمایید برای دیگری وَزِنُوا و به سنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ به ترازوی راست یا کمیان ذَٰلِكَ
این تمام پیمودن و راست سنجیدن خَيْرٌ بهتر است مر شما را از خیانت وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و نیکوتر از جهت
عاقبت وَلَا تَقْفُ و از پی مرو مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ چیزی را که نیست ترا بدو عِلْمٌ یا بچیز دانای یعنی بتقلید و گمان از پی چیز
مرو تا ندانی مگو که دانستم تا نه بینی مگو که دیدم تا نشنوی مگو که شنیدم محمد بن حنیفه رض در معنی این آیت فرموده
که گواهی بدروغ مده إِنَّ السَّمْعَ بدرستی که گوش وَالْبَصَرَ و چشم وَالْفُؤَادَ و دل كُلُّ أُولَٰئِكَ هر یک از اینها كَانَ عَنْهُ
باشد از نفس خود مَسْئُولًا پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده تا گوش
سوال کنند که چه شنیدی و چرا شنیدی و چشم را گویند که چه دیدی و چرا دیدی و از دل پرسند که چه دانستی
وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا رفتنی خداوند تکبر یعنی مخرام چنانچه متکبران خرامند إِنَّكَ بدرستی
که تو لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ نتوانی شکافت زمین را بپای در وی کشیدن وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ و نرسی بکوهها
طُولًا از روی درازی قامت کسی زمین را نتواند درید و با کوه همسری نتواند نمود او را تکبر و تعظیم چرا باید
بیت ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک كُلُّ ذَٰلِكَ همه اینها که شمرده شد یعنی اوامر
و نواهی که از آیت لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ تا اینجا مذکور گشت و آن پانزده امر و چهارده نهی است و ابن عباس رض
فرموده که این هجده آیت در الواح موسی عم مکتوب بوده كَانَ سَيِّئُهُ هست بدی او یعنی آنچه منهی عنه است از آن عِنْدَ
رَبِّكَ مَكْرُوهًا نزدیک پروردگار تو ناپسندیده ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد از احکام مِمَّا أَوْحَىٰ از آن جمله ایست
که وحی کرد إِلَيْكَ رَبُّكَ بسوی تو آفریدگار تو مِنَ الْحِكْمَةِ از علمی که شناخت حق است لذاته و دانش و دانستن
خیر للعمل به وَلَا تَجْعَلْ و مکن مَعَ اللَّهِ با خدای إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر تکریر این حکم تنبیه بر آنکه توحید اصل
همه احکام است و لهذا در مفتتح و مختتم این امور فرموده از شرک و در اول نتیجه که در دنیا بر آن مترتب باشد
ذکر کرد فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا و در آخر عقوبتی بر آن متفرع خواهد شد در عقبی ایراد فرمود که فَتُلْقَىٰ پس
شرک آری پس انداخته شوی فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَلُومًا در حالتی که ملامت کرده شده باشی مَدْحُورًا دور مانده
از رحمت خدای و بعد نفی شرک عتاب میکند با جمعی که گفتند الملائکه بنات الله و میگوید که أَفَأَصْفَاكُمْ
رَبُّكُمْ آیا برگزید شما را پروردگار شما بِالْبَنِينَ به پسران وَاتَّخَذَ و فرا گرفت برای خود مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا

نسبت کنید دختران را این خلاف است که عادت شما بر آن جاری شده که از دختران ننگ میدارید و بر پسران می نازید
إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ بدرستی که شما هر آینه میگویید قَوْلًا عَظِيمًا سخنی بزرگ اضافت ولد سبحانه بحق سبحانه و نفس خود را
تفضیل مینهید بر وی که محبوب را بخود و مجبوب مکروه را بوی نسبت میدهید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی که مکرر گردانیدیم و مکرر
ساختیم برای خود از ولد فِي هَذَا الْقُرْآنِ در چند جای از قرآن لِيَذَّكَّرُوا تا دریابند و پند پذیر شوند
وَمَا يَزِيدُهُمْ و نمی افزاید ایشان را تکرار این سخن إِلَّا نُفُورًا مگر رمیدن و از حق دور شدن قُلْ بگوی ای محمد صلعم
لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ اگر بودندی با خدای بحق خدایان دیگر كَمَا يَقُولُونَ همچنانکه شما ای مشرکان میگویید و حفص
بغیبت میخواند یعنی چنانچه کافران گویند إِذًا لَابْتَغَوْا آنگاه که آن خدایان طلب کردندی إِلَى ذِي الْعَرْشِ
سَبِيلًا بسوی خداوند عرش یا مالک ملک که بدفع او مشغول شدندی چنانکه ملوک میکنند یعنی حق سبحانه
ابتغا بغیت و نکوهش ایشان میفرستد که اگر ایشان خدای یا شریک خدای بودندی بایستی که راه منازعت
جستندی و عیب و عجز را از خود نفی کردندی سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَى و برتر است عَمَّا يَقُولُونَ
از آنچه ایشان میگویند عُلُوًّا كَبِيرًا برتری بزرگ در تفسیر نقل میکنند که یکی از اولاد جناب بن الارت رضی الله عنه
گفت که یکی حضرت رسالت پناه صلعم در دست مبارک وی تسبیح گفت خدا را چنانچه آواز هر قوم شنودند و از روی
تعجب گفتند یا رسول الله چوب خشک تسبیح ~~گفت خدا را چنانچه آواز قوم شنودند~~ این آیت نازل شد که تُسَبِّحُ
تسبیح میگویند لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ مر او را هفت آسمان و زمین وَمَنْ فِيهِنَّ و هر که در میان ایشانست
از ملائکه و جن و انس وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ و نیست هیچ چیز از مخلوقات إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ مگر تسبیح گوید خدا را تسبیحی
ملتبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان و ستایش مینماید بصفات کمال امام قشیری آورده
که تسبیح گویند بر تکان از اهل آسمان و زمین بزبان قال و باقی انسان بلسان حال یعنی دلالت با امکان و حدوث
بصانع واجب قدیم و این تنزیه است مر او را از لوازم امکان و توابع حدوث پس و ایشان مسبح وی باشند
وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ ولیکن شما ای مشرکان در نمی یابید تَسْبِيحَهُمْ تسبیح ایشان را چه شما را نظر صحیح و عقل
صافی که بآن فهم تسبیح ایشان توانید کرد نیست إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست خدای حَلِيمًا بردبار که تعجیل عقوبت
نمیکند بر غفلت شما غَفُورًا آمرزنده مر آنرا که بسخن خدای ایمان آورده در حقایق سلمی از ابو عثمان مغربی
قدس سره نقل میکند که تمام مکنونات باختلاف لغات تسبیح الهی میگویند او تسبیح و فهم نمیکند مگر عالم ربانی که گوش دل
او گشاده بود نظم ما قال نظم بذکرش هر چه بینی در خروش است دلی داند درین معنی که گوش است نه بلبل بر گلش تسبیح
خوانست که هر خاری به تسبیحش زبانست وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ و چون بخوانی تو قرآن را جَعَلْنَا بَيْنَكَ
ساختیم ما میان تو وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و میان آنانکه نگروند بآن سرای حِجَابًا پرده
مَسْتُورًا پوشیده از حس تا ترا نه بینند و آزار تو نرسانند که بیم حمالة الحطب بعد از نزول سوره
تبت یدا بسنگی بدست در طلب پیغمبر صلعم بیرون آمد و خواست که بآنحضرت زند او را در خانه ابوبکر نشان دادند

بیامد و حضرت انجا نشسته بود و قران میخواند ام جمیل صدیق را گفت صاحب تو مرا هجو کرده که تا ابوی اقوام کشم
ابوبکر رضی الله عنه گفت او شاعر نیست که زبان بیچاره کسی بگشاید بی گفت فی جیدها حبل من مسد حیث
داو چه داند که در گردن من چه خواهد بود حضرت رسالت پناه صلعم ابوبکر را فرمود که از وی بپرس که درین خانه غیر تو
کسی را می بیند ابوبکر گفت ای ام جمیل درین خانه غیر از تو کسی را می بینی گفت باز استهزا میکنی بخدای کعبه
که نمی بینم بجز این تحاشه را پس باز گشت و این آیة نازل شد که ما ترا بوقت تلاوت قران از نظر کافران
می پوشیم وجعلنا و میکنیم یعنی می افکنیم علی قلوبهم بر دلهاء ایشان اکنة پوششها ان یفقهوه تا در نیابند
قران را و آن پوشش حایل بود میان ایشان و فهم قران وفی اذانهم و در گوشهای ایشان وقرا گرانی
تا استماع قران نکنند چون قران معجزه است از حیثیت لفظ و معنی پس از برای منکران او اثبات کرد انچه
مانع است ایشان را از فهم معنی و ادراک لفظ واذا ذکرت و چون یاد کنی ربک فی القران افریدگار خود را
در قران وحده و یگانه ولوا علی ادبارهم بر گردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس روند نفورا در حالتی
که گریزندگان باشند از استماع توحید چه داعیه انست که الهه ایشان را بالهه خود ذکر کنی نحن اعلم ما دانا
تریم بما یستمعون به بانچه ایشان می شنوند قران را بسبب آن و برای آن سخریه و هزل مراد داشته قران را
برای استهزا و طعن در ان می شنوند اذ یستمعون الیک با نحین وقتی که گوش فرا میدارند بسوی تو
واذ هم نجوی و وقتی که ایشان راز گویندگان اند یعنی پنهان با یکدیگر میگویند که کلام تو سحر است و شعر
در عین المعانی آورده که نضر بن حارث گفت نمیدانم که محمد چه میگوید ابوسفیان گفت بعضی از سخنان
وی راست می دانم ابوجهل گفت مجنونست ابولهب کاهنش خواند و حمالة الحطب شاعرش لقب نهاد
و این حکایت در بیان این حالت است اذ یقول الظالمون یاد کن ای محمد چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان
مر صحابه را که شما ان تتبعون متابعت نمیکنید و از پی نمی روید الا رجلا مسحورا مگر مردی را سحر
کرده اند یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زایل شده یا مسحور یعنی ساحر باشد چون ما نی یعنی ای
انظر کیف بنگر که چگونه ضربوا لک الامثال بیرون زدند برای تو مثلها در ترا تمثیل و توصیف کردند بمجنون
و ساحر و کاهن و شاعر فضلوا پس گمراه شدند ایشان از طریق حق فلا یستطیعون سبیلا پس نمی توانند
یافتن راهی که نمودار رشد و صواب باشد یعنی پایند بطعنه تو بحجتی که متوجه باشد بلکه در کار خود گم
شده اند و حیران مانده در وصف تو سخنان نعیق میگویند که گاهی ترا شاعر میدانند و شعرا نیکال العقل توان
گفت و زمانی مجنون میخوانند و آن زوال عقل است وقالوا و گفتند کافران که منکر بعث اند ائذا کنا
آیا چون که شویم ما بعد از مرگ بمرور ایام زمانه عظاما استخوانها ورفاتا و خاکهای خورد و ریزه شده ائنا
لمبعوثون ایا ما انگیخته شدگانیم خلقا جدیدا آفرینش نو و تازه استبعاد کردند که خاک خشک مخلوق زنده تا
چون شود قل کونوا بگو که بدید شما امر تمثیل است یعنی اگر فی المثل گردید بنفس خود حجارة سنگ او حدیدا

ملاحظه

بلاص او خلقاً مما يكبر يا از هر چه از آن چیزها که بزرگ است و دهي دارد في صدوركم در سینهای شما
مانند آسمان و کوه و هیچ از قبول حیات ابعد است هر چیز اورا بمیرانند و زنده کرداند فسيقولون
پس زود باشد که گویند من يعيدنا تا کیست که باز گرداند ما را یعنی زنده سازد از سر که قل الذي فطركم
بگو آنکس که بیافرید شما را اول مرة اول بار که خاک بودید پس آنکه خاک را حیات تواند کرد در بدایت
هم خاک را زنده تواند ساختن در نهایت فسينغضون پس زود باشد که حرکت دهند اليك
رؤسهم بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود بجنباند اینان از روی انکار
واستبعاد سر خود بجنبانند ويقولون وگویند متى هو کی خواهد بود این بعث
وحشر قل بگو عسى أن يكون شاید که باشد قريبا نزدیک هر چه آینده است او را نزدیک
توان گفت و بعث شما واقع خواهد شد يوم يدعوكم در روزی که بخواند شما را
خدای برای محاسبه یا اسرافیل در حالتی که قایل باشید بستایش حق در خواست
که خلایق از قبور برآمده خاک از سرهای می‌افشانند و میگویند سبحانك اللهم وبحمدك
در تفسیر بصائر حمد را بمعنی امر داشته چنانچه در آیه سبح بحمد ربك ای صل بامر پس بحمده یعنی
چنین باشد که خدای شما را بخواند بامر او اجابت کنید امر او را وتظنون و گمان برید از هول قیامت که
در قبور خود ان لبثتم درنگ نکردید الا قليلا مگر اندکی یا چون آخرت را معاینه بینند زندگی خود را در دنیا
اندک شمارند نسبت بآن پس باید که خردمند آگاه از غفلت حیات دنیا را در جنب زندگی عقبی اندک شمرد و این
اندک فانی را در کار آن بسیار باقی صرف کنند تا در آن روز بعذاب حسرت ندامت در نمانند نظم بدنیا توانی
که عقبی خری بخر جانم ورنه حسرت بری کسی گوی دولت ز دنیا برد که با خود نصیبی بعقبی برد آورده اند که
مشرکان مکه در ابتداء صحابه بقولا و فعلا تقصیر میکردند مؤمنان صورت حال بموقف عرض حضرت رسالت
رسانیده بجدال و قتال ایشان دستوری طلبیدند آنحضرت رسالت پناه علیه السلام فرموده که مرا حق سبحانه وتعالی
در باب ایشان بدینها نفرموده آیت آمد که وقل لعبادي بگو مر بندگان مرا یعنی مؤمنان را که با کافران يقولوا
التي بگویند آن کلمه را که هي أحسن آن بهتر باشد یعنی در مقابله جفاهای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا
کنند يهديكم الله در تبیان آورده که یکی عمر فاروق را دشنام داد او نیز خواست که در مقابله او شتم کند حق تعالی
این آیه فرستاد بعضی زنده و گویند کلمه حسنی شهادتین است یا امر بمعروف و نهی از منکر و محققان
بر آنند که کلمه نیکی تر آنست که کسی را یاد نکنند مگر بنیکی و اگر یکی دل شکنی کند در برابر او نیز بنرمی سخن گویند
ان الشيطان بدرستی که دیو ينزغ بينهم دشمنی می افکند در میان ایشان بی مکر است که از درشتی
بازای درشتی موجب ستیزه و عناد گردد و العنود بازیاد هوا و فساد کشد ان الشيطان كان بدرستی
که شیطان هست للإنسان مر آدمی را عدوا مبينا دشمنی آشکارا که هرگز صلاح او نجوید بجز هلاک او نکوشد

بکم پروردگار شما أَعْلَمُ بِكُمْ دانا تر است [illegible] بوشانند ایشان را میگوید إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ اگر خواهد
ببخشد بر شما و از جور کاران [illegible] يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند شما را بتسلط کفار بر شما
و گفته اند رحمت [illegible] برکنا، و بقولی خطاب با کفار است
میفرماید که [illegible] کند و اگر خواهد هم در دنیا عذاب کند
پس سبب [illegible] مطلق است وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم
ترا که محمدی عَلَيْهِمْ [illegible] ناظر ایشان باشی یا بندانی که ایمان
بیشان را ضمان شوی و اگر خطاب با [illegible] ما ترا بر ایشان کفیل که
ضامن اعمال ایشان باشی [illegible] ایشان وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و پروردگار
تو دانا تر است بِمَنْ فِي السَّمٰوٰتِ [illegible] و زمین است یعنی
احوال ایشان را داند و مصلحت [illegible] در انوار آنکه قریش استبعاد
میکردند که چرا یتیم ابوطالب پیغمبر باشد [illegible] بند متابعت او کنند حق تعالی
این آیت فرستاد که ما دانا تریم با اهل آسمان و زمین [illegible] حکیم برای نبوت برگزینیم وَلَقَدْ
فَضَّلْنَا و بدرستی که افزونی دادیم ما بَعْضَ النَّبِيِّينَ [illegible] پیغمبران عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر بفضایل
نفسانی و اجتناب از رذایل جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری اتباع چنانچه ابراهیم را بخلت و موسی را
بکلام و محمد صلعم را بمعراج و رویت و شفاعت وَآتَيْنَا دَاوُودَ و دادیم ما داود را زَبُورًا کتاب زبور
بشرف او بدان کتاب نه بپادشاهی و زبور صد و پنجاه سوره است و در احکام حلال و حرام و حدود و فرایض
نیست بلکه همه ثنای الهی است و موعظه و صفت حضرت پیغمبر علیه السلام و ستایش امت اوست و ذکر
زبور تنبیه است بر تفضیل آن حضرت چه در آنجا مسطور است که او خاتم الانبیاء و امت خیر الامم و در این
وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ ایمای بدین معنی هست نظم ای وصف تو در کتاب موسی وی نعت تو در زبور
داود مقصود توی ز آفرینش باقی ز طفیل تست موجود آورده اند که قریش بقحط و علل مبتلا شدند
و حقیقتنه و تمم بجهت الزام ایشان این آیت فرستاد قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بگوای محمد با کافران که بخوانند
آنان را که گمان می بردید که ایشان خدایانند مِنْ دُونِهِ بجز خدای تا این بلا از شما بگردانند فَلَا يَمْلِكُونَ
پس ایشان نتوانند نفی دادن آن را یا بردن از قبیله شما بقبایل دیگر آورده اند که بنو ملیح ملایک را
و خزاعه جن را می پرستیدند چنانچه جنیان خود ایمان آوردند و ایشان خود بر کفر ماندند آیت آمد که أُولَٰئِكَ
از ملایک و جن الَّذِينَ يَدْعُونَ آنانکه میخوانند کافران ایشان را یعنی میپرستند يَبْتَغُونَ میجویند إِلَىٰ
رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ بپروردگار خود دست آویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت و عبادت بحضرت او أَيُّهُمْ
أَقْرَبُ دیگر چون رحمت هر کدام نزدیکترند بمنزلت و مکانت یعنی آنها که مقربان درگاه اند از ملایک و جن

توسل

توسل میکنند بحق سبحانه بسبب قرب خود بطریق اوکه وجه توجه بآنحضرت از تخصیص سخن آنکه معبودان شما
محتاج معبود بحق اند ویرجون رحمته امید میدارند بخشش اورا ویخافون عذابه ومی ترسند
از عذاب او ان عذاب ربک بدرستی که عذاب آفریدگار تو کان هست محذورا سزاوار آنکه ازو حذر کنند
وچون معلوم شد که ایشان در امید وبیم اند همچو سایر بندگان پس چگونه ایشانرا پرستش توان کرد وان من
قریة ونیست هیچ دیهی وشهری الا نحن مگر که ما مهلکوها هلاک کننده اهل اوئیم بمرگ وفنا قبل
یوم القیمة پیش از روز قیامت او معذبوها یا عذاب کننده وآن بقتل وقحط وجز آن عذابا شدیدا
عذابی سخت یعنی اگر مؤمن وصالح اند بموت واگر کافر وفاسق اند بعذاب کان ذلک هست این حکم فی الکتاب
در لوح محفوظ مسطورا نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسالت پناه صلعم معجزها طلبیدند از آن
جمله آنکه کوه صفا را از زر خالص سازد وجبال مکه را محو کند تا زمین گشاده گردد ومصالح زراعت پدید آید
وجویها روان سازد تا باغ بوستان سازد حق تعالی این اینها بپیغمبر بنمود وفرمود وما منعنا
وباز نمیدارد مارا ان نرسل بالآیات از آنکه بفرستیم معجزات مقترحه قریش الا ان کذب مگر آنکه تکذیب
کردند بها بآیات مقترحه خویش الاولون پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند وما بدرست
بمعجزات ظاهر کردیم وایشان تکذیب کردند وما ایشانرا استیصال گردانیدیم پس اگر آنچه است میطلبند از
معجزات بظهور آریم ومیدانیم که ایشان نخواهند گروید هر آینه عذاب استیصال بر ایشان باید فرستاد وما در
ازل حکم کردیم که ایشانرا مستاصل نسازیم چه از نسل ایشان مؤمنان بیرون خواهیم آورد واتینا وبدادیم ما
ثمود الناقة قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان مبصرة پیدا وهویدا یعنی از جمله هلاک امم بسبب تکذیب
ایشانست که ثمود از صالح معجزه طلب کردند وخدای ایشانرا از سنگ ناقه بیرون آورد فظلموا پس کافر شدند
بها بدان ناقه واورا پی کردند وبتمامی هلاک شدند وما نرسل ونمی فرستیم ما بالآیات بمعجزات مقترحه را
الا تخویفا مگر برای ترسیدن وحذر کردن از عذاب استیصال پس اگر بعد نزول بکفر راسخ باشند هر آینه
مستاصل شوند واذ قلنا لک ان ربک ویاد کن چون گفتیم وترا وعده دادیم که اندوه مخور بدرستی که آفریدگار
تو یعنی عذاب آفریدگار تو احاط بالناس فرا خواهد گرفت اینه قریش را تعبیر بلفظ ماضی جهت تحقق وقوع است
وما جعلنا وگردانیدیم الرؤیا التی اریناک آن خواب را که بتو نمودیم الا فتنة للناس مگر فتنه برای مردمان
والشجرة الملعونة وگردانیدیم درخت لعنت کرده را فی القرآن در قرآن مگر برای فتنه مردمان
وابو جهل گفته که آن شجره نبود ونخوفهم ومی ترسانیم کافرانرا بانواع تخویفات چون نار سعیر وزقوم
وامثال آن فما یزیدهم پس نمی افزاید آن تخویف ایشانرا الا طغیانا کبیرا مگر سرکشی بزرگ یعنی گزاف
کاری وستیزه از حد متجاوز شده وچون تکبر ایشان بجهت وسوسه ابلیس است از استکبار وی
متعاقب این آیه خبر داد واذ قلنا ویاد کن چون گفتیم للملائکة اسجدوا مر فرشتگانرا که سجده کنید لآدم

مر آدم را بجهت تعظیم او فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که سجده نکرد و چون حق تعا
وی را چرا سجده نکردی قَالَ ءَأَسْجُدُ گفت آیا سجده کنم یعنی نکنم لِمَنْ خَلَقْتَ مر آنکسی را که آفریدی طِينًا
از گل پس خدای بر و لعنت کرد و از درگاه خویش براند قَالَ گفت ابلیس دیگر بار أَرَأَيْتَكَ خبر ده مرا
هَٰذَا الَّذِي كَرَّمْتَ این را که گرامی کردی و فضل دادی و او از خاکست و من از آتش لَئِنْ أَخَّرْتَنِ اگر باز
داری مرا و مرگ را تاخیر کنی إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت لَأَحْتَنِكَنَّ هر آینه از بیخ بر کنم ذُرِّيَّتَهُ فرزندان
او را باغوا و چنان کنم که بعذاب مستاصل شوند إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی که نتوانم ایشان را گمراه کردن بسبب عصمت
و حمایت تو قَالَ اذْهَبْ گفت خدای مر او را که برو امهالت است و ایجاد یعنی او را براند از درگاه قرب
و گفت در پی هم خود رو فَمَنْ تَبِعَكَ پس هر که ترا متابعت کند و فرمان تو برد مِنْهُمْ از ذریت آدم فَإِنَّ
جَهَنَّمَ پس بدرستی که دوزخ جَزَاؤُكُمْ پاداش شماست یعنی او را و ایشان تغلیب کرده است مخاطب
بر غایب یعنی تو و هم ستابعان ترا جزاء هم جَزَاءً مَوْفُورًا جزاء تمام یعنی عذاب بر دوام وَاسْتَفْزِزْ
و از جای بجنبان و بلغزان مَنِ اسْتَطَعْتَ هر کرا تو توانی بلغزانید مِنْهُمْ از ایشان بِصَوْتِكَ باواز
خود یعنی خواندن بفساد و گویند صوت شیطان غنا و مزامیر است امام زاهد رحمه الله از ابن عباس رض
نقل میکند که هر آوازی که خیر در رضای خدای از دهن بیرون آید آواز شیطانست وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ
دیر انگیزان بر ایشان بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ و سوارکان و پیادگان خود را یعنی دیوانی که معاون تو اند در وسوسه
و اغوای هم راجع کن در تسلط بر ایشان وَشَارِكْهُمْ و شرکت کن با ایشان فِي الْأَمْوَالِ در مالهای ایشان
تا از حرام جمع کنند یا بی پروا دهند یا در معصیت صرف نمایند وَالْأَوْلَادِ و در فرزندان نیز شریک شو تا از زنا
حاصل کنند یا بعبد العزی و عبد الشمس و امثال آن تسمیه نمایند وَعِدْهُمْ و وعده ده ایشان را بمعبودان
باطل چون شفاعت بتان یا تاخیر توبه یا انکار بعث و حشر و به بهشت و دوزخ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ
و وعده نمیدهد ایشان را شیطان إِلَّا غُرُورًا مگر بفریب یعنی خطا را در صورت صواب بیاراید إِنَّ عِبَادِي
بدرستیکه خالص بندگان من که بحکم هؤلاء في الجنة برای بهشت آفریده شده اند لَيْسَ لَكَ نیست ترا
عَلَيْهِمْ بر اغوای ایشان سُلْطَانٌ تسلط و قدرت یعنی هیچکس را تو نمانی فریفت مر بندگان را امام قشیری
رحمه الله فرموده که بنده حق آنکس است که در بند غیر نباشد شیخ عطار قدس سره فرموده • چون تو در بند هر
چیزی • خدا را بنده چون باشی • که تو در بند هر چیزی که هستی بنده آنی • وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ و بسنده است پروردگار
تو وَكِيلًا نگهدار بندگان خود را از اضلال ابلیس رَبُّكُمُ پروردگار شما الَّذِي آنست که بقدرت کامله يُزْجِي
میراند و روان میگرداند لَكُمُ الْفُلْكَ برای شما کشتی را فِي الْبَحْرِ در دریا لِتَبْتَغُوا تا بجوئید مِنْ
فَضْلِهِ از فضل او یعنی روزی خویش را و گویند فضل سود است یا متعه که بدان احتیاج افتد و بی
عبور دریا بدست نیاید إِنَّهُ كَانَ بدرستی که اوست بِكُمْ رَحِيمًا بشما مهربان که کار مشکل بر شما آسان میگرداند

واسباب ما يحتاج شما مهيا ميكند وَاِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ وچون برسد شما را سختي غرق شدن فِي الْبَحْرِ در دريا
ضَلَّ گم شود وبرود از خاطرهاء شما مَنْ تَدْعُوْنَ هركرا ميخوانيد وبي پرستيد اِلَّا اِيَّاهُ مگر آن خداوند كه يگانه
است ويكتا كه دران محل جز او را نميخوانند ونجات جز انحضرت او نميخواهيد فَلَمَّا نَجّٰكُمْ پس آنگاه كه برهانيد
شما را از غرق شدن در دريا وبرساند اِلَى الْبَرِّ بسوي بيابان اَعْرَضْتُمْ بركشتيد از توحيد وباز روي
به پرستش بتان آورديد وَكَانَ الْاِنْسَانُ وهست آدمي كَفُوْرًا بسيار ناسپاس مر نعمت خداوند خودرا
اَفَاَمِنْتُمْ آيا ايمن شده ايد كه اندر ياء نصحاء آمد يعني ايمن مباشيد اَنْ يَّخْسِفَ بِكُمْ از آنكه فرو برد شما را
جَانِبَ الْبَرِّ بكناره از زمين يعني آنكه قادرست برآنكه شما را در آب فرو برد توانا است برآنكه در خاك پنهان
كند اَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ يا فرستد بر شما حَاصِبًا بادي كه سنگ بر شما ريزد [illegible] يعني قادرست كه شما را سنگ
باران كند ثُمَّ لَا تَجِدُوْا پس نيابيد لَكُمْ براي خود وَكِيْلًا نگاهباني كه شما را از آن محافظت كند
اَمْ اَمِنْتُمْ آيا ايمن شده ايد اَنْ يُّعِيْدَكُمْ از آنكه بازگرداند شما را وبعد آرد فِيْهِ در دريا تَارَةً اُخْرٰى باردگر
يعني آرزوي در دل شما افكند تا ديگر بار در كشتي نشينند فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ پس بفرستد بر شما قَاصِفًا
شكننده مِّنَ الرِّيْحِ از باد يعني بادي برانگيزاند كه كشتي را بشكند فَيُغْرِقَكُمْ پس غرق كرداند شما را بِمَا كَفَرْتُمْ
بسبب آنكه ناشاكري وناسپاسي كرديد ثُمَّ لَا تَجِدُوْا پس نيابيد شما لَكُمْ براي خويش عَلَيْنَا بر ما بِهٖ بآن
غرق كردن تَبِيْعًا پس درايند كه داوري كند وخواهد كه انتقام كشد از ما وَلَقَدْ كَرَّمْنَا وهر اينه كرامي كرديم
بَنِيْٓ اٰدَمَ مر فرزندان آدم را وَحَمَلْنٰهُمْ وبرداشتيم ايشان را يعني سوار كردانيم فِي الْبَرِّ در بيابان بچهار
پايان وَالْبَحْرِ ودر درياها بكشتيها وَرَزَقْنٰهُمْ وروزي داديم ايشان را مِّنَ الطَّيِّبٰتِ از طعامهاي پاكيزه
وَفَضَّلْنٰهُمْ وافزوني داديم ايشان را عَلٰى كَثِيْرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا بر بسياري از آنچه آفريده ايم تَفْضِيْلًا افزوني دادني
عطاها در تكريم انسان وتفضيل ايشان سخن بسيار است درين ترجمه بقول جامع الكتاب [illegible] صاحب
بحر الحقايق قدس سره آورده كه كرامت انسان دو قسم است جسماني وروحاني جسماني عام انسان باشد
از نور ومكان وآنكه خمير طينت ايشانست بيدين ونقوش در رحم وحسن صورت ومزاج قريب باعتدال
وراستي قامت واخذ بيدين باصابع وتزيين بلحيه وذوايب وتمكن تعقل وافهام بنطق واشارت
وخط وراه يافتن وتمكين از حرف وصناعات وروحاني دو قسم است عامه وخاصه الخ اولي پس
هركرا داده شود كِتٰبَهٗ بِيَمِيْنِهٖ نوشته عمل او بدست راست او فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه يَقْرَءُوْنَ كِتٰبَهُمْ
ميخوانند كتاب خود را از روي بهجت ومسرت نوبتي بعد از نوبتي چه دران نامه علماء نيكوي پيشه
وَلَا يُظْلَمُوْنَ وستم ديده نشوند در مزد خود فَتِيْلًا مقدار فتيله از وسخ كه ميان الاصبعين باشد يعني قصور
نباشد در پاداش ايشان بكمتر چيزي واين آيه دلالت دارد برآنكه نوكرا نامه بدست چپ دهند از خجالت
وحيرت زبانش ازخواندن در ماند وَمَنْ كَانَ فِيْ هٰذِهٖٓ وهركه هست درين دنيا اَعْمٰى نابينا يعني دلش

راه صواب نه بیند فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ پس او در آن سرای نابیناست یعنی طریق نجات نیابد وَأَضَلُّ سَبِيلًا
و گمراه‌تر از نابینا یعنی بجهت زوال استعداد و عدم فرصت محققان گویند هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا
بود در عقبی از ثواب هر که اینجا روی توبه نه بیند آنجا جمال مغفرت مشاهده نکند آورده اند که قوم وفد
ثقیف گفتند که ای محمد ایمان نیاریم تا وقتی که یک سال ما را بت پرستی بگذاری و زمین طایف را که از آنجا
ماست چون حرم مکه محترم گردانی و ما را در نماز از رکوع و سجود معاف داری و اگر از تو پرسند که چرا چنین
کردی بگو که خدای مرا بدین فرموده است این آیت آمد وَإِنْ كَادُوا و بدرستی که خواستند ثقیف لَيَفْتِنُونَكَ
که بگردانند ترا عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا از آن چیزی که وحی کردیم إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ بسوی تو تا افترا کنی و بربندی
عَلَيْنَا غَيْرَهُ بر ما جز آنچه وحی کرده‌ایم یعنی بگو که خدای مرا فرموده وَإِذًا لَاتَّخَذُوكَ و آنگاه که تو چنین
کنی که ترا گیرند تا خَلِيلًا دوست و گفته اند که قریش با حضرت گفتند که نگذاریم ترا که استلام حجر
کنی تا وقتی که مس کنی بتان ما را و اگر چه بسر انگشت باشد آن حضرت از غایت شوق که بطواف حرم داشت
در خاطر مبارک خطور کرد که چه شود اگر چنین کنم و خدای میداند که من این کار را کاره‌ام این آیت فرود آمد
که ایشان میخواهند که ترا از وحی ما بگردانند و بوی سخن گیرند وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ و اگر نه آنست که ما ثابت
داریم ترا براستی بعد عصمت خود لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ بدرستی که نزدیک بود که میل کنی إِلَيْهِمْ شَيْئًا بسوی
ایشان قَلِيلًا میل کردنی اندک و نزد محققان آن خطور که مذکور شد محقق نیست بلکه میگویند
معنی آیت اینست که نزدیک بود که میل کنی اگر ما ترا ثابت نمیکردانیم اما عصمت ما ترا دریافت و ممنوع شدی
از آنکه نزدیک شوی بمیل و این تقریر است با آنکه میل نزدیک نشدی پس میل کجا بوده باشد در تبیان
گفته که آنحضرت معصوم بود اما برای تخویف امت تا میل بسخن مشرکان نکنند این آیت آمد إِذًا لَأَ
ذَقْنَاكَ آنگاه که میل میکردی هر آینه بچشانیدیمی ترا ضِعْفَ الْحَيَاةِ عذاب زندگی در دنیا وَضِعْفَ
الْمَمَاتِ و عذاب مرگ در آخرت ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نیابی یا نیافتی تو لَكَ برای خود عَلَيْنَا بر دفع عذاب ما نَصِيرًا
یاری که بسبب او از آن باز رهی امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیت آنحضرت فرمود که اللهم لا تکلنی الی
نفسی طرفة عین الهی بر طرف خودوار ما را دمی با نفس ما مگذار ما را امام ثعلبی آورده که اهل مکه در اخراج
آنحضرت مشاورت کردند و رای ایشان بر آن قرار گرفت که در دشمنی جدی افراط نمایند که آنحضرت را
بضرورت بیرون باید رفت این آیت نازل شد که وَإِنْ كَادُوا و بدرستی که خواستند اهل مکه لَيَسْتَفِزُّونَكَ
تا ترا بلغزانند یعنی برنجانند مِنَ الْأَرْضِ از زمین مکه لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا تا ترا بیرون کنند از آن وَإِذًا لَا
يَلْبَثُونَ و آنگاه چنان شود که درنگ نکنند خِلَافَكَ پس از رفتن تو إِلَّا قَلِيلًا مگر زمانی اندک و آن
چنان بود که بعد هجرت باندک زمانی واقعه بدر دست داد و هلاک گشتند و قولی آنست که یهود از
اقامت آنحضرت در مدینه حسد آمد گفتند یا ابا القاسم مقام انبیاء بیشتر زمین شام بود و اگر تو

سفری

وخواهی لیستوئی التصدیق کنیم باید که بشام روی وآنجا ساکن شوی آنحضرت عزم سفر
شام مصمم فرمود این آیت آمد که یهود میخواهند که ترا از زمین یثرب دور افکنند
اگر چنین باشد پس از تو خدای بنیابند آنحضرت فسخ عزیمت نمود واندک زمانی را
قایل واجلا معذب شدند پس بدین قول این آیت مدنی باشد وبقول اول
مکی پس سفر باید که سنت نهادیم ما سنه سنة من قد ارسلنا سنة نهادیم براین
آنها که فرستادیم قبلک پیش از تو من رسلنا از فرستادگان ما وان سنة
سلاکه اما نیست است بتکذیب پیغمبران ولا تجد ونیابی لسنتنا تحویلا مر سنة
مارا تغیری وتبدیلی اقم الصلوة بپای دار نماز را لدلوک الشمس بعد از زوال آفتاب
الی غسق اللیل تا تاریک شب بعد از زوال نماز پیشین است وپسین وتا غسق اللیل
نماز شام وخفتن وقرآن الفجر وبپادار نماز بامداد وآن نماز را قرآن گفت برای
آنکه قرائت قرآن در وی فرض است ان قرآن الفجر بدرستی که نماز بامداد وکان مشهودا
است دیده شده یعنی می بینند او را ملائکه لیل ونهار یعنی فرشتگان شب ورا
مشاهده میکنند ودر آخر دیوان اعمال شب ثبت می نمایند وملائکه روز اول اورا می بینند وافتتاح دیوان اعمال
نهار بوی میکنند ومن اللیل وبعضی از همه شب فتهجد پس بیدار شو به قرآن یعنی بنماز نافلة لک
زیادتی را بر صلوة مفروضه یا فضیلتی مر ترا یا غنیمتی وکرامتی مخصوصه بتو عسی ان یبعثک ربک شاید
والبته که چنین بود که برانگیزد خدای تو ترا مقاما محمودا بر مقام پسندیده یعنی مقامی که قایم در وستوده باشد
بیت ای ذات تو در دو کون مقصود وجود نام تو محمد ومقامت محمود وقل رب وبگوای پروردگار من ادخلنی
در آر مرا در قبر مدخل صدق در آوردنی پسندیده وبی ندامت واخرجنی مخرج صدق وبیرون آر مرا بیرون آوردنی
تمام وبیرون آوردنی سالم یا در آر بمکه بجهت فتح وبیرون آر بیرون آوردن بنبوت از عهده تبلیغ رسالت واجعل لی
وبیارامی لدنک از نزدیک خود سلطانا نصیرا حجتی یاری دهنده وقوتی لست اعانت کننده وقل
جاء الحق وبگو که آمد حق یعنی دین اسلام وزهق الباطل وناچیز شد باطل یعنی شرک وگفته اند حق
قرآنست وباطل شیطان هر کجا که قرآن ظاهر کند شیطان مختفی گردد ع دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند
ان الباطل بدرستی که باطل کان زهوقا هست نیست شده وناچیز گشته امام قشیری فرموده که حق آنست
که برای خدای بود وباطل آنکه برای غیر او باشد صاحب تاویلات برانست که حق وجود ثابت واجب است
عز شانه که ازلی وابدیست وباطل وجود بشری امکانی که قابل فناء وزوال است وچون اشعه لمعات وجود
حقانی ظاهر گردد وجود موهوم ممکن در جنب آن متلاشی ومضمحل شود بیت هر چه هستند از آن کمترند که با
هستی او نام هستی برند چو سلطان عزت علم برکشد جهان سر بجیب عدم در کشد وننزل من القرآن

سنة من قد ارسلنا

واست
ونُنزِّلُ می فرستیم از قرآن مَا هُوَ آنچیزی که او شِفَاءٌ شفا است مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا یا شفا
مر بیماری جهل و شبهه را واضح الشست که مر زا بیانی دارند یعنی قرآن شفا است از مرضهاء صوری و معنوی
وقالبی و قلبی وَرَحْمَةٌ و بخشش و بخشایش است لِلْمُؤْمِنِينَ مر مؤمنان را که بدو نفع میکنند وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ
و نمی افزاید قرآن ستمکاران را إِلَّا خَسَارًا مگر زیانکاری و هلاکت که تکذیب میکنند و بدو میگروند وَإِذَا أَنْعَمْنَا
و چون انعام کنیم عَلَى الْإِنسَانِ برادمی بصحت و توانگری أَعْرَضَ روی بگرداند از یاد ما مراد کافر است
چون خدای نعمت دهد او را بانزال کتب و ارسال رسول و غیر آن از نعمتهاء ظاهر و باطن اعراض کند
وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ و بنفس خود دور شود و کرانه گیرد یعنی تکبر و تعظیم نماید و از طریق حق بیرون رود
وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد بدو بیماری فقر و ترس كَانَ يَئُوسًا باشد نا امید از روح الله یعنی از
جاهل بود بفضل پادشاهی و حاذق نباشد بکرم ما مشتاهی اما مؤمن در نعمت شکر و در نقمت باید صبر
صبر نماید قُلْ كُلٌّ بگو هر کس يَعْمَلُ عمل میکند عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ بر طریقی که مشاکل حال او باشد از خیر و شر و هدایت و
ضلالت یعنی کافران در نعمت اعراض کنند و در محنت یأس دارند و مؤمن در سرپا سپاسداری و در ضرا شکیبای
و گفته اند شاکله طبعت است یا عادت یا سنت یا دین یا مسکه از قوت و طاعت و معنی هر راجح است بر آنکه
هر کس آنکه کند که از وسزد هر کسی آن کند کز وشاید از سلی پرسیدند که کدام آیت در قرآن امید وارتر است
و فرمود که کل یعمل علی شاکلته گفتند در این آیت از رجاء چه چیز است گفت از بنده جفا و خطا و از خدای
او شاید و از خدای وفا و عطا آید یعنی از کریمی او سزد از ناکسی آید و ز ما نیم و از تو کرم آید
تو ای فَرَبُّكُمْ پس پروردگار شما أَعْلَمُ داناتر است بِمَنْ هُوَ بدانکسی که او أَهْدَىٰ سَبِيلًا راه یافته تر است
و بصواب نزدیکتر یا نیکوتر از جهت دین و مذهب آورده اند که کفار عرب نضر بن حارث و ابی بن خلف و عقبه
بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت پیغمبر صلعم استفسار نمایند چون بایشان
ملاقات کرده احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبری
نزدیک است و از سخنان شما دایه احوال آن نبی استشمام میتوان کرد شما بجهت آزمایش از و بپرسید که طواف
مشرق و مغرب که بوده و احوال جوانان که در زمان پیشین گم شده اند چگونه است و روح چیست اگر این هر
سوال را جواب دهد یا هیچکدام را جواب ندهد بدانید که پیغمبر نیست اگر دو را جواب دهد و از روح هیچ
نگوید پیغمبر است ایشان بمکه آمدند و مجلس ساختند و از آن حضرت سوال نمودند آن دو سوال را
جواب آمد و در قصه روح این آیت نازل شد وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسیدند ترا عَنِ الرُّوحِ از کیفیت روح
که زیست انسان بدان زنده است قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي بگو که روح از امر پروردگار منست یعنی از چیزهات
که بارکت کائن شد بی ماده و از ابداع است که مخصوص است بعلم خدای و غیر حق بجز نتیجه کسی بدو
دانا نیست وَمَا أُوتِيتُم و داده نشده اید شما مِنَ الْعِلْمِ از دانش إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی نسبت با علم خدای تعالی

اوتیتم

ابو مومن بحرفی و نموده که این اندکی خدای ما را داده است از علم نه از آن ماست بلکه عاریتی است نزدیک ما و بر بسیاری
اند تو بسیار ایم پس ما علی الدوام جاهلانیم و جاهل را دعوی دانش نرسد وَلَئِن شِئْنَا و اگر خواهیم ما لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي
هر آینه بیرون بریم آن چیزی را که از قرآن أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بتو یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ
پس نیابی تو لَكَ برای خود بِهِ بآن یعنی بنابی بعد از بردن آن عَلَيْنَا وَكِيلًا بر ما وکیلی که از ما استرداد کند و
بسینها و مصحفها باز آرد إِلَّا رَحْمَةً لیکن رحمت است مِن رَّبِّكَ از پروردگار تو که آن را باقی میگذارد و محو
نمیکند إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ بدرستی که فضل او هست عَلَيْكَ كَبِيرًا بر تو بزرگ که ترا سید ولد آدم ساخته و ختم
پیغمبران کرده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده در میان امت تو باقی میگذارد قُل بگو
ای محمد لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ اگر جمع شوند آدمیان و جن و بر آن که تو مبعوث بدیشان شده و اتفاق
کنند عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بر آنکه بیارند بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ بمانند این قرآن یعنی بیارند مثل آن در فصاحت و بلاغت
و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب که دانند از قرآن این سر لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ نیارند مثل او را
در بن صفحها بلکه در میان ایشان فصحا و بلغا و عرفا هستند این آیه در جواب نضر بن حارث فرود آمد
که میگفت لو نشاء لقلنا مثل هذا یکم اگر خواهیم مثل این قرآن بگوییم حق سبحانه و تعالی فرمود که جن و الانس مثل این
نتوانند گفتن وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ و اگرچه باشند بعضی از ایشان لِبَعْضٍ ظَهِيرًا مر بعضی را هم پشت و مددکار وَلَقَدْ
صَرَّفْنَا و بدرستی که گردانیدیم دیگر ساختیم زیادتی نفس بر و بیان لِلنَّاسِ برای مردمان فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ
در این قرآن مِن كُلِّ مَثَلٍ از هر نوعی و صنفی چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن
فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند إِلَّا كُفُورًا مگر ناسپاسی را که انکار حق است
آورده اند که ابوجهل و عتبه و شیبه با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد تو دانی که هیچ شهری از بلاد ما تنگ عیش تر
و کم آب تر نیست پس این کوهها را از حوالی ما دور کن تا زمینها قابل زراعت پدید آید و جویها چون انهار شام
و عراق روان ساز تا کشت کنیم و خدای خود را بگو تا ملایک را برای صدق دعوی تو بفرستد و ترا گواهی
دهند و نقره ببعد تا از درویشی باز رهیم و بگو تا آسمان را بر سر ما فرود آرد تا از عذاب او آگاه شویم و امثال آن سخنان
از روی تعنت مکرر کردند و بعد از الزام حجت بر ایشان باعجاز قرآن این ایشان درخواستند و عبدالله بن امیه مخزومی
گفت که ایمان نیاریم بتو تا نردبانی بنهی و بر آسمان بروی و بر تو نامه نوشته بیاری بنام هر یک از ما که بخوانیم
و بدانیم که تو پیغمبری و با وجود این ایشان بگی هنوز گمان بریم که ترا تصدیق نخواهیم کرد حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد
که وَقَالُوا و گفتند سفیهان قریش لَن نُّؤْمِنَ لَكَ تصدیق نکنیم مر ترا حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا تا وقتی که روان سازی
برای ما مِنَ الْأَرْضِ از زمین مکه يَنبُوعًا چشمه پر آب که هرگز خشک نشود أَوْ تَكُونَ لَكَ یا باشد مر ترا جَنَّةٌ بوستانی
مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ از درختان خرما و انگور یعنی مشتمل بر آن درختان فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ پس روان کردنی
جویهای آب خِلَالَهَا در میان آن بوستان تَفْجِيرًا روان کردنی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ یا تا وقتی که بیفکنی آسمان را

كما زعمت همچنانکه گمان بردی و وعده کردی که او تسقط علینا بر ما کسفا پاره پاره او تأتي بالله یا بیاری خدای را
والملائكة و فرشتگان را قبيلا در مقابل یعنی عیان بما تا ما ببینیم یا بیاری ایشان را بگواهی بر رسالت خود او یکون
لك یا باشد ترا بيت من زخرف خانه از زر که در آنجا بنشینی او ترقى في السماء یا بر روی بر آسمان ولن
نؤمن و تصدیق نکنیم لرقيك مر بر آمدن ترا بآسمان حتى تنزل تا وقتی که فرود آری علينا كتابا نقرؤه
بر ما کتابی که بخوانیم آن را و در آن تصدیق تو نوشته باشد قل سبحان ربي بگو پاکست پروردگار من از آنکه بروی
تحکم کنند یا از آنکه کسی را در قدرت شریک او سازند و شما آنچه از من میطلبید بجز وی کسی بر آن قادر نیست هل
كنت آیا هستم من الا بشرا مگر آدمی رسولا فرستاده شده همچو سایر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر
نکردند الا معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات باراده و قدرت حق است نه باختیار و مشیت ایشان
این جوابی بود سخنان ایشان را بجمل و تفصیل اجوبه در آیات متفرقه است کما سبقت في قوله تعالی و لو نزلنا علیك
كتابا في قرطاس و قوله لو نزلنا ملكا و قوله لو فتحنا عليهم بابا من السماء و ما منع الناس و منع نکرد مردمان را
یعنی اهل مکه را ان يؤمنوا از آنکه ایمان آورند اذ جاءهم الهدى وقتی که آمد بدیشان بیان حق بزبان محمد
الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ابعث الله آیا برانگیخت خدای بشرا رسولا آدمی را رسول یعنی تعجب منع کرد ایشان را
از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و ایشان خطا میکردند زیرا که تجانس موجب توانس است و تخالف
مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا افادت و استفادت در میان پدید آید و چون کافران میگفتند
که رسول خدای فرشته باید و بشر نشاید بحق بحجت و تهم در شبهه ایشان میفرماید که قل لو كان بگو اگر بودی
بجای آدمیان في الارض ملائكة در زمین فرشتگان که مانند آدمی يمشون میرفتندی بر قدمهای خود
مطمئنين در حالی که مقیم بودندی و آرام گرفتندی در زمین لنزلنا عليهم هر آینه میفرستادیم بر ایشان
من السماء از آسمان ملكا رسولا فرشته را پیغمبر یعنی از جنس ایشان بدیشان میفرستادیم تا با هم مجتمع توانستندی
شد و از و تلقین توانستندی گرفت چه در تعلیم و تعلم تناسب و تجانس شرط است و چون ساکنه
زمین آدمیانند پس رسول ایشان نیز آدمی باید تعلم او بشر بود خود را مثلکم تا جنسیت بود کم کردند که
زانکه جنسیت مجانب جاذبیست جاذب جنسی است هرجا طالبست در باب آورده که کافران گفتند که گواه
رسالت تو کیست این آیت آمد که قل كفى بالله بگو بسنده است خدای تعالی شهيدا گواه بيني و بينكم میان من
و شما و شهادت خدای اظهار معجزه است بر دست آن حضرت صلعم معجزه بزبان حال ناطق است با آنکه محمد
رسول اوست پس گواهی معجزه جاری مجری قول حق است بر صدق دعوی او انه كان بدرستی
که خدای هست بعباده به بندگان خود خبيرا دانا که احوال پوشیده ایشان را میداند بصيرا بینا که اعمال
آشکارای ایشان را می بیند و من يهد الله و کسی را که خدای راه نماید یعنی حکم کند بهدایت او و توفیق
دهد فهو المهتد پس او راه یافته است و من يضلل و هر کرا گمراه سازد یعنی حکم نماید بضلالت او و توفیق ندهد

فلن

فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ پس نيابي تو مر كمراهانرا اَوْلِيَاءَ دوستان كه نصرت كنند ايشانرا مِنْ دُونِهِ بجز خداي وَنَحْشُرُهُمْ
وحشر كنيم ايشانرا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخيز عَلٰى وُجُوهِهِمْ بر رويهاي ايشان در صحيحي از روايت انس بن مالك
وارد است كه از حضرت رسالت پناه صلعم پرسيدند كه چگونه روند بر رويهاء خود فرمود كه آنكسي كه ايشانرا بپاي برده بر
قدمهاي ايشان قادر است كه بر روي رويهاي ايشان ايشانرا اسپ است كه ايشان پرهيز كنند برويهاي خود
از هر بندي وخواري عُمْيًا وحشر كنيم ايشانرا نابينايان يعني كه نبيند بچشم ايشان بر وروي كه در جهان
در دنيا مشاهده آيات قدرت ميكردند وَبُكْمًا وكنكان يعني سخن نكوينه بجز ازيشان سقبول لامتن زيراكه بدنيا سخن
حق نميكفتند وَصُمًّا وكران يعني نشنوند بجز ازان شادمان شوند بجهة آنكه درين عالم استماع سخن حق نمي
نمودند مَأْوٰهُمْ جَهَنَّمُ جاي ايشان در دوزخ است كُلَّمَا خَبَتْ هرگاه كه ساكن شود زبانه دوزخ چون آتش گوشت
وپوست ايشانرا بخورد وايشان مانند انكشتان شوند زبانه آتش فرونشيند چنانچه آتش دنيا پس از سوختن
بميرد زِدْنٰهُمْ بيفزاييم ماي ايشان سَعِيرًا آتش سوزان يا بر افروزيم بانكه جلود ولحوم ايشانرا تبديل كنيم
تا باز آتش در ايشان برسد ذٰلِكَ آن عذاب جَزَآؤُهُمْ پاداش ايشانست بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بسبب آنكه ايشان
كافر شدند بِاٰيٰتِنَا بآيتهاي ما مخبره بر صدق پيغمبر كه معجزات اوست يا بآيات قرآن وَقَالُوا وكفتند ءَاِذَا كُنَّا
عِظٰمًا آيا آنوقت كه كرديم ما استخوانها وَرُفٰتًا وخاكهاء ريزيده ءَاِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آيا برانگيختگان باشيم
خَلْقًا جَدِيدًا از بن نو چون ايشان خلق جديد را منكر شدند در ساعتي صد بار سوخته شوند باز گوشت وپوست
ايشانرا تازه سازند تا عذاب بكنند اَوَلَمْ يَرَوْا آيا نمي بينند ونميدانند اَنَّ اللّٰهَ الَّذِيْ آنكه آن خداي
كه بقدرت خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بيافريد آسمان وزمين را بان عرض وبسط بي ماده قَادِرٌ تواناست
عَلٰٓى اَنْ يَّخْلُقَ برانكه بيافريند مِثْلَهُمْ ايشانرا ديگر بار بمثل تعبير از نفس شي كنند چنانچه مثلك لا تفعل
كذا اي انت لا تفعل پس بيفزايد انكه از چيزي او بينه قادر است كه آفرينش كهنه شي باز آرد وَجَعَلَ لَهُمْ وپديد كرد
كه خداي مقرر كرد براي فناء ايشان اَجَلًا مدتي لَّا رَيْبَ فِيْهِ هيچ شك نيست دران زمان مرگ است يا
بجهة اعادت ايشان اجلي نهاده كه قيامتست فَاَبَى الظّٰلِمُوْنَ پس سرباز زدند ونخواستند ستمكاران
با وجود وضوح حق اِلَّا كُفُوْرًا مگر انكار حشر وبعث را قُلْ بگو اي محمد كافرانرا لَّوْ اَنْتُمْ تَمْلِكُوْنَ اگر شما مالك
شويد ودر تصرف آريد خَزَآئِنَ رَحْمَةِ رَبِّيْٓ خزينهاي روزي پروردگار مرا كه بخلقان ميرسد اِذًا لَّاَمْسَكْتُمْ
آنگاه هر آينه باز ايستيد وبخل ورزيد خَشْيَةَ الْاِنْفَاقِ از ترس درويشي يا از خوف كم شدن مال بنفقه
دادن ما دردي وبوده كه اكثر از نيكان مالك خزاين نعيم رباني شود هر آينه با جود الهي مساوي
خواهد بود جهة آنكه براي نفس خود چيزي ازان باز خواهد گرفت وا از كم شدن آن خواهد ترسيد وخداي
در وجود خود ازين دو منزه است وَكَانَ الْاِنْسَانُ وهست آدمي قَتُوْرًا بخيل وبخل كننده وَلَقَدْ اٰتَيْنَا
مُوْسٰى كه ما داديم موسي را تِسْعَ اٰيٰتٍۢ بَيِّنٰتٍ نه آيت روشن يعني معجزه آشكارا كه آن عصا بود وبيضا وسنون

وطوفان وجراد وقمل وضفادع ودم ونقص ثمرات وغیر این بنزدیک بعضی انفلاق بحر وانفجار اب از حجر ورفع
طور بر سر بنی اسرائیل وطمس اموال قبطیان وازاله عقده از زبان وی واژدر بردن عصا جبال وبعضی گفته اند
واسلان این در حدیث صفوان آمده که دو یهود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آن تسع ایات پرسیدند وایشان
جواب داد که شرک میارید وخون ناحق مکنید واز زنا وسرقه واکل ربا وسعایت وسحر وقذف
محصنات دور باشید واز جهاد مگریزید واین ایات احکام عام است که در همه ملتی ثابت بوده ولهذا در اخر
فرمود که شما که یهودید اکنون در روز شنبه از حد فرمان مگذرید فسئل بنی اسرائیل پس بپرس ای محمد از
بنی اسرائیل یعنی از علماء ایشان همین ایات را تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر کردد یا سوال کن ازیشان
اذ جاءهم چون آمد موسی بر ایشان که چه گذشت میان وی وفرعون فقال له فرعون پس گفت مر موسی را
فرعون انی لاظنک یا موسی بدرستی که من گمان میبرم ترا ای موسی مسحورا جادو کرده وعقل تو مخبط
شده قال گفت موسی لقد علمت بدرستی که تو دانسته بدل خود اگرچه بزبان تلفظ نمیکنی که نفرستاده ما
انزل هؤلاء نفرستاده این ایات نه را الا رب السموات والارض مگر آفریدگار آسمانها وزمینها بصائر
ایتهاء روشن که هر یک دلیلست بر نبوت من وانی لاظنک یا فرعون ومن یقین میدانم ترا ای فرعون
مثبورا هلاک شده یا مغلوب یا ناقص العقل فاراد خواست فرعون ان یستفزهم آنکه برانگیزد وحرکت دهد
موسی وقوم او را من الارض از زمین مصر فاغرقناه پس غرق کردیم او را ومن معه جمیعا وهر که با او
بودند بتمامی وقلنا من بعده وگفتیم پس از غرق شدن فرعون لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب را که شما
اسکنوا الارض ساکن شوید در زمینی که ایشان شما را میخواستند که بیرون کنند فاذا جاء پس چون بیاید
وعد الاخرة وعده سرای دیگر یعنی قیامت شود جئنا بکم بیاریم ایشان را وشما را بمحشرگاه لفیفا
جماعتی آمیخته باهم پس حکم کنیم میان شما بتمیز سعداء از اشقیاء وبالحق انزلناه وبراستی که حق
را فرستادیم قرآن را وبالحق نزل وبراستی فرود آمد وما ارسلناک ونفرستادیم ترا ای محمد الا مبشرا مگر
مژده دهنده مطیعان را بثواب ونذیرا وبیم کننده عاصیان را بعقاب بسلی نه فرموده که مژده دهنده اهل
گوینند که از ما روی بگرداند وبیم کننده از گویند رجعی بما آور یعنی بدکاران را بشارت دهد بسبب رحمت
وکمال عفو تا روی بدرگاه آرند ونیکوکاران را انذار کنند از اثر هیبت وجلال قهر ما تا بر اعمال خود اعتماد ننمایند
وقرآنا فرقناه وبر کنده فرستادیم قرآن را یعنی آیت آیت لتقرأه علی الناس تا بخوانی آن را بر مردمان علی مکث
بر طریق درنگ ومهلت چه آن برای حفظ آسان تر است وبفهم نزدیکتر ونزلناه وفرو فرستادیم آن را بر حسب
حوادث تنزیلا فرو فرستادنی در مدت بیست وسه سال قل آمنوا به بگو مردمان را که ایمان آرید بقرآن اولا
تؤمنوا یا ایمان نیارید او را است بر سبیل تهدید یعنی ایمان شما بر قدر کمال وی نمی افزاید وعدم ایمان شما
بدو هیچ نقصان نرسد ان الذین بدرستی که آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را من قبله پیش از نزول قرآن

یعنی اها

یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده اند و حقیقت وحی شناخته و امارات نبوت معلوم کرده چون ابن سلام
و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری و طالبان دین چون سلمان و ابوذر و غیرهم بر تو نازل
احبار ایشان اِذَا یُتْلٰی عَلَیْهِمْ چون خوانده میشود قرآن بر ایشان یَخِرُّوْنَ لِلْاَذْقَانِ بیفتند بر زنخها
خود یعنی بر رویها سُجَّدًا در حالتی که سجده کنند برای تعظیم امر خدای یا جهت شکر انجاز وعد الهی که در کتب
خوانده بودند از ارسال محمد و انزال قرآن وَیَقُوْلُوْنَ و گویند سُبْحَانَ رَبِّنَا پاکست پروردگار ما از خلاف
وعده خود اِنْ کَانَ بدرستی که هست وَعْدُ رَبِّنَا وعده او از بعثت کار ما لَمَفْعُوْلًا کرده شده یعنی واقع است
لا محالة وَیَخِرُّوْنَ لِلْاَذْقَانِ و بیفتند بر رویهای خود یعنی در سجده و ذکر ذقن جهت آنست
اول چیزی که از وجه ساجد بزمین ملاقی شود اوست گفته اند سجده اول برای شکر است و دوم
سجده برای تاثر از موعظه قرآنی لاجرم در این سجده زنهار که یَبْکُوْنَ بگریند وَیَزِیْدُهُمْ و زیاده کند
سماع قرآن ایشان را خُشُوْعًا فروتنی و تضرع این سجده چهارم است از سجدات تلاوت قرآن حضرت
شیخ این را سجود العلماء خوانده و فرموده که حقیقت این سجود التجلی است زیرا که خشوع از وقوع
تجلی باشد بر ظاهر و باطن پیوند و چون خبر داد که خشوع ایشان زیاده می باشد و خشوع
نمی باشد الا از تجلی الهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد و بر آن تقدیر این سجود تجلی بود
و ساجد باید برکت این سجده از فیض تجلی بهره مند گردد و بخضوع و خشوع او بیفزاید ما تجلی شیء
الا خشع له نظم لمعه نور تجلی از قدم بی حروف افتد فرو ریزد هم بی خضوع انجا زوال هستی است
و آن بلندی موجب این پستی است آورده اند که حضرت پیغمبر صلعم در سجود میگفت یا الله یا رحمن
مشرکان با یکدیگر گفتند محمد ما را از پرستیدن دو خدای نهی میکند و خود دو خدای میخواند آیت
آمد قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ بگو بخوانید خدای را اَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ بر ذات
واحد اطلاق میکنند و مقصود هر دو یک ذاتست و جمعی گویند که اهل کتاب با حضرت پیغمبر صلعم
گفتند که خدای در توریت ذکر رحمن بسیار کرده است و تو بدین اسم یاد میکنی این آیت نازل شد که این
دو اسم در حق خلاق برابر اند اَیًّا مَّا تَدْعُوْا هر کدام را بخوانید نیکو تر است و بر آن حق را خوانده
باشید فَلَهُ الْاَسْمَاۗءُ الْحُسْنٰی مر او راست نامهای نیکو یعنی دال بر صفات جلال و بر جمیع مشتمل
بر صفتهاء اکرام ابن جبیر رضی فرموده که پیغمبر صلعم قراءت بجهر میفرموده در جمیع نمازها و وقت که صلوة
بوسیه در مسجد الحرام قراءت کردی اهل شرک بلهو و لعب و صفیر و تصفیه مشغول شدندی تا شاید که آن
حضرت در غلط افتاده ترک قراءت کند حق سبحانه و تعالی فرمود وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ و آشکارا مکن قراءت
نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا نکنند وَلَا تُخَافِتْ بِهَا و او را فرو مدار بآن نا حدی
که نشنوند آنانکه در عقب تو نماز میکنند وَابْتَغِ و بطلب بَیْنَ ذٰلِكَ میانه جهر و مخافت سبیلا راهی

میان ما اختصار در همه امور محبوب آورده اند که ابو بکر رضی قرآن آهسته میخواند و میگفت با خدای مناجات میکنم
و او حاجت میداند و عمر رضی قرآن بلند میخواند و میگفت که شیطان را میرانم و خفته را بیدار میکنم حضرت
پیغمبر صلعم بعد از نزول این آیه ابو بکر را فرمود که قدری آواز تیز کن و عمر را گفت که قدری آواز خود را فرو آور و گویند
معنی این آیه اینست که جمع مکن در همه میان جهر و اخفا بیرون آی در همه میان این هر دو راهی پدید کن یعنی در صلوة یومیه
اخفا ست و در بعضی جهر وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو ستایش و ثنای مر خدای را الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ آنکه فرا نگرفت
وَلَدًا فرزندی رد یهود و نصاری و بنو مدلج که حق را فرزند اثبات میکردند وَلَمْ يَكُنْ لَهُ و نیست مر او را شَرِيكٌ
فِي الْمُلْكِ انبازی در پادشاهی رد مشرکان که بتان را شریک حق میگفتند وَلَمْ يَكُنْ لَهُ و نیست مر او را
وَلِيٌّ دوستی مِنَ الذُّلِّ از جهت مذلتی که داشته باشد تا بسبب آن کسی را عزیز کند و علم الهدی فرموده
حق سبحانه و تعالی دوست نگیرد تا بمدد ایشان از ذل برهد بلکه دوست گیرد تا بلطف وی از حضیض
مذلت باوج عزت ترقی کنند وَكَبِّرْهُ و تعظیم کن او را تَكْبِيرًا تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگتر دان از
وصف واصفان و معرفت عارفان نظم فکرها عاجز است از وصافش عقلها هرزه میزند لافش
عقل عقل است و جان جان است او آنکه زان برتر است آنست او و گفته اند معنی کبره آنست که بگو الحمد لله
اکبر و ثعلبی از فاروق نقل میکند که بنده را گفتن الله اکبر بهتر است از دنیا و هر چه در وست و این آخر بنی اسرائیل
سوره آیه العز گویند و میگویی از بنی عبد المطلب که بسخن در آمدی حضرت پیغمبر صلعم این آیه بدو آموختی

سورة الكهف وهي مائة وخمس آية

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ ثنای و ستایش مر خدای راست الَّذِي أَنْزَلَ آنکه فرو فرستاده عَلَىٰ عَبْدِهِ بر بنده خود یعنی محمد
مصطفی صلعم الْكِتَابَ قرآن را ترتب استحقاق حمد بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن اعظم نعمتهاء ملک منانست
که بر بندگان ارزانی داشته وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ و ننهاد مر او را عِوَجًا چیزی از کجی اختلاف لفظ و تفاوت
معنی یا عدول از حق بباطل و کرد آنرا او را قَيِّمًا راست یعنی معتدل بی سخط و اطناب یا معتمد علیه
و مرجع الیه یا قایم بمصالح عباد و در تاویلات آورده که ضمیر له راجع بعبد است و معنی آنکه بزاد بنده خود را میل
بغیر خود و کرد آنرا او را مستقیم در جمیع احوال لِيُنْذِرَ تا بیم کند محمد صلعم یا قرآن مر کافران را بَأْسًا
شَدِيدًا بعذابی سخت که استیصال است یا عقوبت درد و رنج مادر شده مِنْ لَدُنْهُ از نزدیک خدای که
معذب اوست مر عاصیان را وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ و تا مژده دهد بجنس یا قرآن مر گروندگان را الَّذِينَ آنانکه
يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ میکنند کارهای پسندیده أَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشانراست أَجْرًا حَسَنًا مزدی نیکو یعنی
مادامی پسندیده و تمام مَاكِثِينَ در حالتی که مستقیم باشند فِيهِ در آن اجر أَبَدًا همیشه بی انقطاع و انتقال سلمی
آورده که عمل صالح آنست که جز برای خدا نبود و اجر حسن النعمانی و ملت لقا د بود وَيُنْذِرَ الَّذِينَ و بیم کند
آنانکه از روی جهل قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ گفتند فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی و قایل آن یهود اند و نصاری

و بنو مدلج

ونبوده ما لهم نیست این گویندگان را به بعض زنه یا بدین سخن که میگویند من علم هیچ دانشی بلکه بتوهم کاذب القاء
این قول میکنند ولا لآبائهم و نه دانشی بود مر پدران ایشان را درین باب از تقلید یا میکنند کبرت کلمة بزرگ
کلمه ایست آن کلمه که از روی جرات تخرج بیرون می آید من افواههم از دهنهای ایشان از هفوهای کفار
این کلمه را بطریق استعظام ذکر فرموده که مشتمل است بر تشبیه و تشریک و احتیاج و اتصاف بصفات
حدوث ان یقولون الا کذبا نمیگویند حرفی مگر بزرگ دروغی که نزدیک رسید که بسبب آسمان و زمین بشکافد
فلعلک پس مگر تو باخع نفسک کشنده مر نفس خود را علی آثارهم بعد از گشتن ایشان از تو یا پس از انکار
ایشان ترا یعنی کار ایشان بخود آسان گیر و غم و دل مشغول مشو ان لم یؤمنوا اگر ایمان نیاورند بهذا
الحدیث باین سخن یعنی قرآن و برای کفر و عصیان ایشان خود را هلاک مساز اسفا از روی اندوه
یا جزع یا حسرت یا غضب انا جعلنا بدرستی که ما گردانیدیم ما علی الارض آن چیزی را که بر زمین است از معادن
و نباتات و حیوانات زینة لها آرایش مر اهل زمین را لنبلوهم تا بیازمائیم یعنی معامله آزمایندگان
کنیم تا ظاهر کرده که ایهم کدام از ایشان احسن عملا نیکوتر است از جهة عمل یعنی کیست که آن محرمات را ترک کند
و انا لجاعلون و بدرستی که ما سازندگانیم ما علیها آن چیزی را که بر روی زمین است از کوه و درختان
و بناها صعیدا جرزا زمینی هامونی بی گیاه یعنی باز این عمارتها خراب خواهیم ساخت پس دل بر این
منقصه و بر زینت نا پایدار فریفته مشوید جهان رنگ و بو سازه اسیرت ولی نزدیک ارباب بصیرت
نه رنگ دل کشش را اعتباریست نه بوی دلفریبش را مداریست آورده اند که یهود قریش را سوال در آموخته
که از حضرت صلی الله علیه وسلم بپرسید با یکدیگر میگفتند قصه جوانان بس عجب است و عجیب تر از وی دیگر جواب آن
داند حق سبحانه این آیه فرستاد ام حسبت آیا پنداشتی ان نه چنانست که میگویند ایا پنداری ان اصحاب الکهف و
الرقیم اصحاب غار و رقیم که صحیفه و نسب نامه در حق ایشان ند کانوا بودند من آیاتنا از دلایل قدرت ما عجبا
چیزی شگفت اذ اوی الفتیة یاد کن چون بازگشت کردند جوانان و پناه شدند الی الکهف بغار جهم
فقالوا پس گفتند ربنا آتنا ای پروردگار ما بده مارا من لدنک از نزدیک خود رحمة بخششی یعنی آمرزش
یا روزی یا از اعدا و هیئ لنا و مهیا ساز برای ما من امرنا در کار ما که هجرت است از کفار رشدا
راستی و نیکوئی و صواب فضربنا علی آذانهم پس نهادیم بر گوشهای ایشان حجابی که سخن نشنوند یعنی
بخوابانیدیم ما ایشان را فی الکهف سنین عددا در غار سالهای ذات عدد یعنی شمرده ثم بعثناهم پس
برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را لنعلم تا بدانیم آنچه بعلم ازلی دانسته ایم یا تا بدانند بندگان ما که
درین قصه ای الحزبین کدام از دو گروه مراد اهل کتابین اند یا مومنان و کافران مستقدمین و متاخرین
و بعضی تفسیر معلوم کرده که کدام از ایشان احصی شمارندگان است لما لبثوا امدا مر آنرا که مدت را
ایشان درنگ کردند در غار یعنی دانسته شود که ضبط از زمان لبث ایشان کدام گروه کرده و شمار کرده است

نحن نقص ما قصه بکنیم یعنی میخوانیم علیک بر تو ای محمد نبأهم خبر ایشان بالحق براستی انهم فتیة
بدرستی که ایشان جوانان بودند که از روی صدق آمنوا بربهم ایمان آوردند به پروردگار خویش وزدناهم و بیفزودیم
ایشان را هدی راه نمونی یعنی ثبات و یقین وربطنا و بربستیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم
دل ایشان را و قوت دادیم باظهار حق و جرأت ارزانی داشتیم در مهد سخن با دقیانوس اذ قاموا چون بایستادند
در پیش وی و ایشان را به پرستش بت دعوت کرد فقالوا پس گفتند ربنا پروردگار ما رب السموات والارض
آفریننده آسمانها و زمینهاست لن ندعوا هرگز نخواهیم پرستید من دونه بجز وی الها معبودی لقد
بحق قلنا که گفته باشیم اذا آنهنگام که دیگری را پرستیم شططا سخنی خطاء دروغ هؤلاء قومنا این گروه
که کسان ما اند در نسب یعنی جمعی از اهل افسوس اتخذوا فرا گرفتند بسبب تقریب دقیانوس و بیم قتل
من دونه بجز خدای بحق آلهة خدایان دیگر بر باطل اند لولا یاتون چرا نمی آرند کافران علیهم بر ایشان
بر پرستش بتان و استحقاق ایشان مر عبادت را بسلطان بین حجتی روشن و برهانی ظاهر یعنی دقیانوس
بوعید قتل مردمان را تکلیف بت پرستی میکند بی حجت و برهان فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افتری
از کسی که افترا کند و بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغی که نسبت شرک کند بوی و قبل ازین گذشت
و دقیانوس بعد از مدتی معارضه ایشان را مهلت داد و ایشان فرار کردند تملیخا که مهتر ایشان بود در اثناء
طریق با ایشان گفت واذ اعتزلتموهم و چون باز یکسو شدید از اهل شرک و روزی جسته از ایشان
وما یعبدون و از آنچه می پرستند الا الله مگر خدای و ایشان خدا را معبود میدانستند و بتان را در عبادت
شریک میساختند تملیخا فرمود که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان برکرانه شدید فأووا الی الکهف
پس بازگشت کنید بسوی غار و در وی جای گیرید ینشر لکم تا بگستراند برای شما ربکم آفریدگار شما من
رحمته بعضی از بخشش خود در هر دو سرای ویهیئ لکم و بسازد برای شما من امرکم از کار شما مرفقا
چیزی که بدان نفع گیرید در دین و دنیا آورده اند که جوانان اتفاق نموده بکوه بر آمدند و شبان ایشان را
بغار در آورد و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه و تعالی خواب بر ایشان گماشت همه خفتند و دقیانوس
بعد از دو سه روز با افسوس باز آمد احوال جوانان پرسید وتری الشمس و ببینی تو ای بیننده آفتاب را
اذا طلعت چون طلوع کند تزاور میل میکند عن کهفهم از غار ایشان ذات الیمین بسوی راست ایشان
چه در غار در مقابله قطب شمال افتاده واذا غربت و چون غروب کند تقرضهم ببرد از ایشان دیگر ده
ذات الشمال بسوی چپ ایشان وهم و ایشان فی فجوة منه در فراخی اند از غار یعنی در وسط آن
بجهتی که روح هوا بر ایشان میرسد و از نقض غار ایمن اند ذلک این خبر ایشان من آیات الله از دلایل
قدرت خدای است من یهد الله هر کرا راه نماید خدای راه بتوفیق عاید فهو المهتد پس او راه یافته است
بفلاح و ارشاد ومن یضلل و هر کرا فرو گذارد فلن تجد له پس نیابی تو مر او را ولیا مرشدا دوستی راه نماینده

عاینا

غایند وتحسبهم وپنداری تو ایشان را ایقاظا بیداران که چشمهای ایشان باز باشد وهم رقود وحال آنکه ایشان
خفتگانند در کشف الاسرار آورده که این حال نمودار کار جوانمردان طریقت است چون بظاهر ایشان نگری بینی
که جلوه در میدان اعمال وچون سر ایشان در یابی بینی که از همه فارغ اند در بوستان لطف ذو الجلال بباطن
ست وبظاهر هوشیاری یعنی بیکار وبصورت درکار بیت ظاهری باین وآن در ساخته باطن از جمله او پرداخته
ابن عباس فرموده که اصحاب الکهف در هر شش ماه از جانبی بجانبی میگردانند تا زمین اجسام ایشان را
نخورد وگویند هر سال در عاشورا میگردانند پس هر تقدیر تقلب ایشان ثابت است کما قال الله تعالی ونقلبهم
ومیگردانیم ایشان را یعنی ملایک بامر ما میگردانند ایشان را ذات الیمین بدست راست وذات الشمال وبجانب
چپ وکلبهم وسگ ایشان باسط گستراننده است ذراعیه دستهای خود را بالوصید بپیشگاه غار یا
بر آستانه او وآن سگی زرد بوده یا سرخ یا خاکستر گون یا خلنج ودر زاد المسیر آورده که سرش سرخ وپشتش
سیاه وشکمش سفید ودمش ابلق ونامش قطمیر یا قطفیر یا قطمور یا حمران یا زبان یا صهبا ودر تفسیر امام
ثعلبی آورده که هر صبا روزی بر حضرت نوح علیه السلام فرستد بوی عزیزی نرسد وهو که این کلمات را وکلبهم باسط
ذراعیه بالوصید نوشته با خود دارد از سگ متضرر نگردد لو اطلعت علیهم اگر اطلاع یابی بر ایشان ونظر کنی بر ایشان
لولیت منهم هر آینه روی بگردانی از ایشان فرارا بجهت گریختن ولملئت وهر آینه پر کرده شوی منهم رعبا
از ایشان ترسی وبیمی یعنی دل ترا از ترس ایشان پر سازند مراد آنست که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست
بجهت آنکه چشمهای ایشان کشاده است وموهاء وناخنهای ایشان دراز شده وایشان در مکان مظلم
موحش اند صورت این مخاطبان که گذشت با حضرت پیغمبر است ومراد غیر او بند القصه چون دقیانوس در غار
بر ایشان استوار کرده باز گشت وبدار الملک باز آمد اندک زمانی داد اجل بنام حیاتش در هم افکند وآن همه در
ملک ومال وجاه وجلال متلاشی گشت بیت دی چند بیمرد وناچیز شد زمانه بخندید کین نیز شد وبعد از
چند مالک دیگر در آن ممالک تصرف کردند تا نوبت بملک صالح رسید نامش تندروس وگویند تندروس رسیده
مردی مؤمن وخدای ترس بود واکثر اهل زمان او را در حشر جسد شبهه افتاده ومنکر آن شدند هرچند
ملک ایشان را پند داد سود نکرد حق سبحانه وتعالی خواست که دلیلی بر حشر اجساد بر ایشان نماید اصحاب کهف را
از خواب بیدار کرد چنانچه گفت وکذلک وهمچنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم بعثناهم برانگیختیم بکمال
قدرت وبیدار کردیم که نه جسد ایشان بطول زمان تغییر یافته بود ونه جامهای ایشان فرسوده گشته
ایشان را نوم دادیم بحکمت بیقظه ارزانی داشتیم بقدرت لیتساءلوا بینهم تا سوال کنند میان یکدیگر وحال خود را
بشناسند ویقین ایشان در کمال قدرت ما بیفزاید قال قائل گفت گوینده منهم از ایشان یعنی مکسلمینا
بسی از همه اکبر بود کم لبثتم چند وقت درنگ کردید درین غار مقصود آن بود تا مدت لبث بدانند ونماز قوت
شده را قضا کنند ایشان بامداد وبغار در آمده بودند چون در نگریستند آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند

قَالُوا لَبِثْنَا گفتند درنگ کردیم اینجا یَوْمًا روزی اگرچه روز در خواب شده ایم أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ یا پاره از روز که در روز
خفته باشیم پس چون ناخنان خود را بالیده و موی سر را دراز شده دریافتند قَالُوا رَبُّكُمْ گفتند بعضی از ایشان
بعضی را که پروردگار شما أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ داناتر است بانچه درنگ کرده اید فَابْعَثُوا پس بفرستید أَحَدَكُمْ یکی را
از میان خود بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ بدین درمی که دارید إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی شهر افسوس فَلْيَنْظُرْ پس باید که فرستاده
درنگرد أَيُّهَا تا کدام از اهل مدینه أَزْكَىٰ طَعَامًا پاکیزه‌تر اند از جهت طعام یعنی بنگرد که طعام کدام کس حلالتر
و پاکیزه‌تر است چه در زمان ایشان در آن شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض آن بوده
که ذبیحه ایشان پیدا کند فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ پس بیارد بشما خوردنی مِنْهُ از آن طعام پاک وَلْيَتَلَطَّفْ
باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت وَلَا يُشْعِرَنَّ و خبردار نگرداند بِكُمْ أَحَدًا بشما یکی را
از اهل این شهر إِنَّهُمْ بدرستی که اهالی این مدینه که اکثر متابع دقیانوس اند إِنْ يَظْهَرُوا اگر مطلع شوند یا قادر
گردند و ظفر یابند عَلَيْكُمْ بر شما يَرْجُمُوكُمْ سنگسار رسانند شما را أَوْ يُعِيدُوكُمْ یا باز گردانند شما را
فِي مِلَّتِهِمْ در دین خویش وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا و رستگاری نیابید در آن وقت که بران دین در آیید و روی نجات
نبینید أَبَدًا همیشه یعنی پیوسته در عذاب باشید ملیخا که اعقل و اکمل ایشان بوده وصیتها قبول نموده روی
بشهر در آمد بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را بر نمطی دیگر یافت حیرت بروی غلبه کرد احوال دکان
خبازان کرد و درمی از آنچه همراه داشت بوی داد تا در عوض آن از نونان بستاند خباز در آن درم سکه
بنام دقیانوس خیال بست که او گنجی یافته آن زر را به بازاریان دیگر نمود بیک لحظه این خبر در بازار منتشر شد
بشحنه رسید ملیخا را طلبیده قصد بر عظم نموده طلب باقی کرد ملیخا گفت من گنج نیافته‌ام دی روز این زر
خانه بیرون داشته‌ام امروز به بازار آورده‌ام نام پدر و جد پرسیدند چون بگفت کسی از مردم آن شهر ندانستند
وی را تکذیب کردند او از غایت دهشت گفت و انیسی دقیانوس بر بیا او را مهم نکالیه دارد مردم اعلام استهزا
کردند دقیانوس امروز قریب سیصد سال شد که مرده است تو ما را بافسوس میگیری ملیخا گفت شما با من
سخریه میکنید دی روز ما جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم امروز مرا بطلب طعام فرستادند بخریدن
چیزی بدین شهر آمدم وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ایشان را بیدار کردیم أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ مطلع گردانیدیم تندروس و قوم
او را بر ایشان لِيَعْلَمُوا تا بدانند أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدای بر بعث و حشر حَقٌّ راست است
چه خواب و بیداری ایشان بموت و بعث مشابهتی تمام دارد وَأَنَّ السَّاعَةَ و دیگر تا بدانند که قیامت
لَا رَيْبَ فِيهَا هیچ شکی نیست در وی بر حق و ترا اطلاع داد بدینکه إِذْ يَتَنَازَعُونَ چون نزاع میکردند اهل
آن زمان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر أَمْرَهُمْ امر دین خود را بعضی میگفتند حشر مر ارواح مجرد را خواهد بود و برخی
قایل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر پس بدیدن ایشان ظاهر شد القصه تندروس و قوم او این حکایت
سابق که مذکور شد مشاهده نمودند فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ پس گفتند بنا کنید بر ایشان بُنْيَانًا دیواری که از چشم

نصف القرآن

مردم

مرهم پوشیده شوند یا بدان بناء موضع ایشانرا بشناسند ربهم پروردگار ایشان اعلم بهم داناتر است بکار ایشان
از جمعی که منازعت مینمایند در باب ایشان قال الذین غلبوا گفتند آنانکه غالب شدند علی امرهم بودند
ایشان یعنی جماعت که بحشر اجساد قایل بودند گفتند لنتخذن علیهم هرآینه فرا گیریم بر ایشان مسجدا
مسجدی که در وی نماز گذارند سیقولون ثلثة سه تن بودند رابعهم کلبهم چهارم ایشان سگ ایشان
ویقولون خمسة و گویند نسطوریه از ترسایان خمسة پنج تن اند سادسهم کلبهم ششم ایشان سگ ایشان
و میگویند این سخن را رجما بالغیب و گویند انداختن بپوشیدگی یعنی گفتاریست که بپندار یا
اختراع خود میگویند ویقولون میگویند مسلمانان باخبار رسول صلعم سبعة ایشان هفت تن اند
وثامنهم کلبهم و هشتم ایشان سگ ایشان قل ربی بگو ای پروردگار من اعلم بعدتهم داناتر است بشمار ایشان
ما یعلمهم نمیداند عدد ایشانرا الا قلیل مگر اندکی از آدمیان که پیغمبر صلعم و اصحاب او رضی الله عنهم
ابن عباس رض فرموده که انا من ذلک القلیل و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که اصحاب کهف هفت
تن بودند و اسماء ایشان اینست تملیخا مکسلمینا مرنوش دبرنوش شادنوش کشفطیطوس و اسم کلبهم
قطمیر و روایات دیگر در اسامی ایشان هست اما فی الجمله انچه صحیح تر اینست و در تیسیر از عبد الله
بن عمر نقل میکند که چون آتش در موضعی افتد این اسماء را بر کاغذ نوشته در آنجا افکنند فی الحال تسکین
یابد و اهل تاویلات را در باب اصحاب کهف سخن بسیار است بعضی گویند این قصه عبارت از احوال ابدال
سبعه است که هفت اقلیم عالم بوجود باجود ایشان قایم است و کهف حصول ایشان بود و کلب نفس حیوانیه
و نزد جمعی اشارت بروح و قلب و عقل و فطری و معیشتی و قوت قدسیه و سر خفی که تعلق بکمیت بدن
دارند و دقیانوس نفس اماره است و توضیح این سخنان بجواهر التفسیر حواله میرود فلا تمار پس تو
جدال مکن ای محمد فیهم در شان اصحاب کهف با اهل کتاب جدال کنند الا مراء ظاهرا مگر جدالی ظاهر و تعریضی
سماعی در مجادله در وی میشان خوانده انچه در قرانست و تجهیل ایشان اشتغال منمای ولا تستفت و فتوی مجوی
یعنی مپرس فیهم در شان ایشان منهم از اهل کتاب احدا یکی را آورده اند که چون سوالات مذکوره را از
حضرت رسالت پناه صلعم پرسیدند فرموده که فردا بیایید تا شما را خبر کنم و نگفت انشاء الله تعالی پس تا پانزده روز یا کم
یا بیش وحی فرود نیامد و قریش طعنه آغاز کردند و غبار ملال بر مرآت دل بی غل آنحضرت نشست حق سبحانه
و تعالی این آیت فرستاد ولا تقولن لشیء و مگوی البته مر چیزی را و کاری را که قصد داری انی فاعل بدرستیکه من
کننده ام ذلک آنرا غدا فردا الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای واذکر ربک و یاد کن مشیت پروردگار خود را
اذا نسیت چون استثنا فراموش کرده باشی و بگو انشاء الله تعالی یا یاد کن پروردگار خود را وقتیکه خود را
فراموش کرده باشی و حقیقت ذکر فنای ذاکر است در مذکور و شیخ الاسلام فرموده که ذکر حقیقی آنست که دل ذاکر در حس
مذکور محو شود و جان وی در سر عیان که عیان از میان دور رود ... فی بیان در کنجا یعنی عیان فی کهفهم

ما وی نام ونشان واگر فراموش کرده باتمام جمله مذکور مانند والسلام وَقُلْ عَسَىٰ وبگو شاید أَنْ يَهْدِيَنِ که دلالت کند مرا
رَبِّي آفریدگار من لِأَقْرَبَ بچیزی که نزدیکتر است مِنْ هَٰذَا ازشان اصحاب کهف بر سبیل رَشَدًا از راه صواب
وچون عیسی از حق بخند قصه للابدست او دارا بود به بزرگتر چیزی از قصه اصحاب کهف واز اخبار سلسله
وامم سابقه بود وانباء از نوازل حوادث آینده وَلَبِثُوا ودرنگ کردند آن جوانمردان فِي كَهْفِهِمْ در غار خود
وقتی که درغار بودند ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ سیصد سال وَازْدَادُوا تِسْعًا وزیاده کردند وبران افزودند نه سالی
دیگر درباب آورده که سیصد سال شمسی بوده ونه سال بروافزودند تا سال قمری باشد تفاوت بین السنین
در هر سالی قریب یازده روز است وبتحقیق سیصد سال شمسی سیصد ونه سال قمری دو ماه ونه روز باشد
در خبر است که ترسایان گفتند ما سیصد را دانیم ونه را نشناسیم حق تعالی فرمود قُلِ اللَّهُ بگو که خدای أَعْلَمُ
بِمَا لَبِثُوا دانا تر است بمقداری که درنگ کردند لَهُ مراوراست غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پوشیدهای آسمان
وزمین یعنی مخفیات اهالی آن أَبْصِرْ بِهِ چه بیناست خدای بهر موجودی وَأَسْمِعْ وچه شنواست
بهر مسموعی مَا لَهُمْ نیست مر اهل آسمان وزمین را مِنْ دُونِهِ بغیر خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی
متولی امور ایشان بود وَلَا يُشْرِكُ وانباز نمیکند خدای فِي حُكْمِهِ در فرمان قضای خود أَحَدًا یکی را
از موجودات علوی وسفلی وَاتْلُ وبخوان مَا أُوحِيَ آنچه وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ كِتَابِ
رَبِّكَ از کتاب پروردگار تو که قرآنست لَا مُبَدِّلَ هیچ تغییر کننده نیست لِكَلِمَاتِهِ مر سخنان اورا در
شان اصحاب کهف زود فرستاده وَلَنْ تَجِدَ ونیابی تو مِنْ دُونِهِ بجز وی مُلْتَحَدًا پناهی صاحب کشاف
آورده که قومی از روسای کفره حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه وسلم گفتند این پشمینه پوشان را چون صهیب
وعمار وخباب رضی الله عنهم که بوی خرقهاء ایشان ما را اذیت میدارد از مجلس خود دور ساز تا ما با تو مجالست
کنیم این آیه نازل شد وَاصْبِرْ نَفْسَكَ باز دار تن خود را وشکیبائی کن مَعَ الَّذِينَ با آنانکه يَدْعُونَ رَبَّهُمْ
می پرستند پروردگار خود را بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ بامداد وشبانگاه مراد طرفی النهار است یا صلوة
فجر وعصر یا جامع اوقات شب وروز به پرستش حق تعالی مشغولند يُرِيدُونَ وَجْهَهُ میخواهند رضای
او را یعنی او را میجویند وجویای غیر او نیستند وبنزد بعضی این آیه مدنی است وسبب نزول این
آن بوده که جمعی از مؤلفه قلوب چون عیینه بن حصین واقرع بن حابس وامثال ایشان گفتند
یا رسول الله ما اشراف عربیم با سلمان وابوذر وفقراء مسلمانان همنشینی نمیتوانیم کرد اگر تو ایشانرا از در سازی
ما نزدیک تو آمده بتعلیم احکام شرع قیام نمائیم آیه آمد که صبر کن بر صحبت درویشان که اوقات صبح وشام
برای رضای خدای به پرستش او میگذرانند وَلَا تَعْدُ وباید که درنگذارد عَيْنَاكَ عَنْهُمْ چشمهاء
تو از ایشان یعنی نظر از ایشان بر مدار وبر غیر ایشان التفات مکن تُرِيدُ میخواهی زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
آرایش زندگانی دنیا باید دانست که آنحضرت را هرگز میل بدنیا وزینت آن میل نبوده بلکه معنی آیه اینست

که مکر علی کی کمایل نیست دنیا است چه مایل بدنیا اند فقرا معرض و بر اغنیا مقبل باشند وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر مَنْ أَغْفَلْنَا
انکه غافل کردانیده ایم قَلْبَهُ دل او را عَنْ ذِكْرِنَا از یاد کردن ما و آنکس امیه بن خلف بود و اتباع او یا عیینه بن
اشبلع او که التحرت را بطر و فقرا بیزو بود نه حق بجنه و تم فرمود که دل او را غافل کرده ایم وَاتَّبَعَ و او پیروی
کرده است هَوَاهُ آرزوی نفس خود را وَكَانَ أَمْرُهُ و هست کار او فُرُطًا تباه و ضایع یا موجب حسرت و ندم و
هلاکت و قتل و بکو مر ایشان که این بشما آورده ام یعنی وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ پیغام راست و سخن درست است
از آفریدگار شما فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد کرویدن بوی فَلْيُؤْمِنْ پس باید که بکرود وَمَنْ شَاءَ و هر که خواهد ناکرویدن
بوی فَلْيَكْفُرْ کو تا نکرود امام زاهد رض آورده که امر توعید و تهدید است نه امر اجازت و اباحت و ابن عباس
فرموده که امر بمعنی اخبار است یعنی هر کرا خدای خواهد ایمان آرد هر آینه ایمان آرد و هر کرا خواهد که کافر شود بی
شک کافر کرده وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ این مشیت ازلی بران متعلق شده از سمت تغییر مبرا و
او از صفت تبدیل معرا است نظم هر کرا خواهی بخوان و هر کرا خواهی بران حکم حکم تست کس را جز تسلیم
نیست إِنَّا أَعْتَدْنَا بدرستی که ما آماده کرده ایم لِلظَّالِمِينَ برای ستمکاران یعنی ناکرویدگان نَارًا أَحَاطَ
بِهِمْ آتشی که بکیرد و در آرد ایشان را سُرَادِقُهَا سراپرده های آن آتش که دود آتش را محیط بود بکافران ببرد
پرده که مشتمل بود بر اهل آن و در حدیث ابو سعید خدری رض هست که سرادق نار چهار دیوار است غلاظ
هر یک از آن چهل ساله راه که بکرد کافران در آمده وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا و اگر فریاد خواهی کنند از تشنگی يُغَاثُوا
بِمَاءٍ فریاد رسیده شوند باپی كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ مانند دردی زیت یا مس کداخته که بپزد روهای ایشان
بِئْسَ الشَّرَابُ بد شرابیست مهل وَسَاءَتْ و بد آتش مُرْتَفَقًا جای بودن إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی
آنانکه بکرویدند بخدای و کتاب و رسول او وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند کارهای شایسته إِنَّا لَا نُضِيعُ بتحقیق
ما ضایع نکردانیم أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا مزد آنکس را که نیکوتر است از روی عمل و از ادای أُولَئِكَ
آن گروه مومنان و پسندیدگان لَهُمْ ایشان راست جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانهای ساخته
مِنْ ذَهَبٍ از زر و در زاد المسیر از ابن جبیر نقل میکند که هر یک بهشتیان را سه دستوانه بود یکی از زر و یکی از
نقره و یکی از لولو و یاقوت وَيَلْبَسُونَ و بپوشند ثِيَابًا خُضْرًا جامهای سبز مِنْ سُنْدُسٍ از
دیباهای نازک وَإِسْتَبْرَقٍ و از دیباهای ستبر از روی هر یک مُتَّكِئِينَ فِيهَا تکیه زدگان در بهشت
عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختها چنانچه عادت متنعمانست نِعْمَ الثَّوَابُ نیک پاداش است بهشت وَحَسُنَتْ
و نیکوست آن تختها مُرْتَفَقًا تکیه گاه یا نیکوست بهشت منزل و آرامگاه وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا و بیان کن
برای مومنان و کافران مثلی و آن مثل کدام است رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا دو مرد که برادران بودند
از بنی اسرائیل یکی یهودا یا یلیخا و او مومن بوده و دیگر یا قطروس یا قطرس داد کافر بوده و هشت هزار
دینار از پدر بدیشان رسید هر یک چهار هزار تصرف کردند و کافر بدان ضیاع و عقار و متاع خانه خرید و مومن

مرا دو جوی خبر بعرض کرد حق تعالی از مال حلال ایشان خبر میدهد جَنَّتَيْنِ دو بوستان رز أَعْنَابٍ از تاکهای انگور
وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ و محفوف کردانیدیم از ان بخرمایان یعنی درختان خرما بناء کردن آورده ایم وَجَعَلْنَا
بَيْنَهُمَا و پیدا کرده ایم میان آن دو باغ زَرْعًا کشت زاری تا آن موضع جامع اقوات و فواکه باشد كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ
آن دو باغ آتَتْ أُكُلَهَا آوردی میوه و محصول خود را بتمامی وَلَمْ تَظْلِمْ و ستم نکردی یعنی کم نساختی مِنْهُ شَيْئًا
از میوه معهود چیزی را یعنی در اغلب السنة که میوه سالی تمام دهد و سالی ناقص و همیشه میوه آن باغها تمام آمدی
وَفَجَّرْنَا و روان کرده ایم خِلَالَهُمَا نَهَرًا میان آن بوستانها جوی آب تا شرب آن دایم باشد وَكَانَ لَهُ و بود مر کافر را
ثَمَرٌ همیشه میوه غیر از انگور و خرما میوه ها دیگر داشته و اختصاص انهار بجهت ذکر غالبیت بوده آورده اند
که یهودا محتاج شد به برادر در آمد و درد از وی در معیشت توقع مساعدتی کرد گفت زر من و تو برابر بود من این باغ
و متاع بدل کرده ام و غلامان و خادمان دارم تو چرا تنگ دست و پریشان حال شدی یهودا گفت ای برادر
مالهای باغ دنیا خریدی و من بوستان بهشت خریده ام تو سرای ساختی و من در جنت خانه گرفتم تو بخدای کردی
و من بهر حور العین دادم تو غلام و کنیزک جمع کردی و من طلب غلمان و ولدان نمودم فطروس او را ملامت کردن آغاز
کرد و گفت از نقد بوده نسیه از دست دادی و خود را خوار و محتاج گردانیدی فَقَالَ لِصَاحِبِهِ پس گفت فطروس مر
یار خود را یعنی برادر خود را وَهُوَ يُحَاوِرُهُ و او مجادله میکرد با او و سخن باز میرانید یعنی این میگفت و آن
جواب میداد کافر گفت أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ من بیشترم از تو مَالًا از جهت مال وَأَعَزُّ نَفَرًا و عزیزترم از قبل اولاد و حشم
و حشم پس یهودا برفت وَدَخَلَ جَنَّتَهُ و در آمد بباغ خود وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ و حال آنکه ستم کننده بود بر نفس خود
بعجب و مفاخرت آنکه از روی محبت دنیا قَالَ مَا أَظُنُّ گفت گمان نمی برم أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ که فانی شود و نیست و نابود
کرده شود أَبَدًا این بوستان من هرگز ظن نیست که این دنیا سپری گردد وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ و گمان نمی برم
قیامت را قَائِمَةً ایستاده وَلَئِنْ رُدِدْتُ و اگر باز گردانیده شوم بفرض تو إِلَى رَبِّي بسوی پروردگار خود چنانکه
تو میگویی و مرا بر انگیزند لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا بیابم بهتر ازین بوستانهای بار کشتی یعنی استحقاق
من مقتضی آنست که مرا بهشت بر دهند چنانچه امروز این باغ بمن داده قَالَ لَهُ گفت مر فطروس را صَاحِبُهُ
یار او یهودا وَهُوَ يُحَاوِرُهُ و حال آنکه او جدال میکرد با او أَكَفَرْتَ آیا کافر شدی بانکار بعث و تردد در آن
بِالَّذِي خَلَقَكَ بآنکسی که بیافرید ترا یعنی پدر ترا که اصل ماینه تست یا خود ماده اصل ترا مِنْ تُرَابٍ از خاک
ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس از نطفه که ماده نزدیک است ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا پس راست کرد ترا مردی رسیده درست اندام
لَكِنَّا لیکن من هُوَ اللَّهُ اوست خدای بحق رَبِّي پروردگار و آفریننده من از خاک و نطفه وَلَا أُشْرِكُ
و انباز نمیکنم بِرَبِّي أَحَدًا با خداوند خود هیچکس را وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ و چرا وقتی که در آمدی جَنَّتَكَ
بوستان خود قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ نگفتی تو آنچه خدای خواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی هرگز زوال بدین باغ نرسد
بایستی گفت که اگر خدای خواهد بماند و اگر خواهد فانی گرداند و چرا نگفتی لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ نیست قوة هیچکس را مگر

پس بایستی که بعنی خود اعتراف کنی و دانی که این توان عمارت باغ و تدبیر آن میسر شده بعد کاری لطف حضرت
الهی است ان ترن انا اقل منک مالا وولدا اگر می بینی مرا کمتر از تو از جهت مال و فرزند فعسی ربی ان یؤتین
پس شاید که پروردگار من بدهد مرا خیرا من جنتک بهتر از بوستان تو در دنیا و آخرت بجهت ایمان
می ویرسل و فرستد علیها بران دو بوستان بسبب کفر تو حسبانا صاعقها یعنی آنکه کفتی هرکز زوال
عذاب سخت من السماء از آسمان فتصبح پس گردد بوستان تو صعیدا زمین هامون زلقا بی گیاه که پای
برو بلغزد او یصبح یا گردد ماؤها آب زمین غورا فرو رفته در زمین فلن تستطیع پس نتوانی تو
که مر آن آب بزمین فرو رفته را طلبا جستن یعنی طلب آن آب مقدور تو نبود پس یافتن و بجوی آب
باز آوردن خود چگونه تواند بود آورده اند که حق سبحانه و تعالی آن مومن را راست گردانید و عذاب باهلاک
و استیصال بران باغ فرستاد واحیط بثمره و فرا گرفته شد عذاب الهی میوه آن باغ کافر و تباه شد جمع
اشجار و اثمار آن و خراب گشت هر بنا که در آن باغ ساخته بود فاصبح پس بامداد کرد قطروس و آن حال را
مشاهده کرد یقلب کفیه میگردانید هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد و پشیمانی میخورد
علی ما انفق و بران چیزی که خرج کرده بود فیها در عمارت آن وهی و حال آنکه بناهاء آن باغ خاویة افتاده
بود علی عروشها بر سقفهاء خود یعنی اول سقوف ساقط شده و جدران بر وی افتاده یا جفتهاء که بسته
بود بیفتاده که تاکهای بروی زود آمده بود هر تقدیر چون قطروس مشاهده آن عذاب کرد دست بدست
میزد ویقول و میگفت یا لیتنی کاشکی که من لم اشرک انباز نمیگرفتم و شریک نمی ساختم بربی احدا به پروردگار
خود دیگری را تا بوستان من بسبب شرک من خراب نمیشد ولم تکن له و نبود مر او را فئة ینصرونه گروهی
که یاری دهند در دفع عذاب از باغ او من دون الله بجز خدای که او بران باغ قادر بود او را عمرت کرد وما کان
و نبود قطروس منتصرا یاری دهنده مر خود را و انتقام کشنده از خدای هنالک آنجا بوقت زوال
نعمت یا در روز قیامت یا بوطن جزاء الولایة لله نصرت دادن و یاری کردن مر خدای راست و لبی الحق خدای
راست درست کار هو خیر او بهتر است ثوابا از جهت پاداش مر آنکه بدو امیدوار بود وخیر عقبا
و بهتر است ثوابا از جهت عاقبت مر بندگان ترسکار را یعنی عاقبت طاعت او بهتر است از عاقبت طاعت
غیر او و صاحب تاویلات تمثیل میکند رجلین را به نفس کافر و قلب مومن و جنتین را بتن یهوده و دنیا که مشتمل است
بر اسباب شهوات و بخیل مستلذات و غیر ممتعات بود و باقی احوال مناسب این مثل سخنان دارد
و موضع بیان او جامع التفسیر است واضرب لهم و بیان کن برای جهانیان مثل الحیوة الدنیا مثل زندگانی
ایشان در این جهان کماء انزلناه مانند گیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم من السماء از سحاب یا از جانب
آسمان فاختلط پس بیامیخت به بآن آب نبات الارض آن گیاه رسته از زمین و قوت گرفت و نشو
و نماء خود بکمال رسانید و زمین بر دو تازه و خرم شد فاصبح پس بامداد کرد یعنی روز دیگر گشت آن گیاه آن

وزیبا هشیما خشک گشته ودرهم شکسته بشاید کار خشکی وشکستگی تذروه الریاح پراکنده میکنند اورا
ریاح یعنی بادها اورا ازین سو بیکنند وبهر طرفه می برند وکان الله وهست خدای علی کل شیء بر همه چیز
از انشاء وفناء مقتدرا توانا تشبیه کرده زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز شود وبالد وبکمال
رسد ووقت آن در آید که ازو نفع گیرند ناگاه آب ازو منقطع گردد وخشک وبی فایده ماند همچنین آدمی
بزندگی وتازگی که دارد خوش بر آید همی که نامه عمر او از عنوان به پایان رسد سقامی اجل در آن نهال نهاد را
بصرصر فنا خشک سازد وخرمنهای آرزو بباد نیستی بر دهد نظم بهار عمر لبی دلفریب در نکهت است ولی
سود که دارد خزان مرگ از پی رؤساء عرب بمال وفرزند فخر ومباهات میکردند وبفقراء اصحاب ﷺ بالکم دلشکست
وبسیار زده طعنه میزدند حق سبحانه وتعالی میفرماید که المال والبنون مال وپسران زینة الحیوة الدنیا
آرایش زندگانی دنیااند نه زاد قبر وتوشه راه معاد پس باید که زمانی عرضه تلف وهدف زوال خواهد شد
والباقیات الصالحات وکارهای شایسته پایدار که ثمره آن ابد الآباد باقی ماند خیر عند ربک بهترست
نزدیک پروردگار تو ثوابا از جهة پاداش وخیر املا وبهترست از جهة امید یعنی صاحبان آن اعمال امید
امید میدارد از حق سبحانه وتعالی در آخرت می یابد ویوم نسیر الجبال ویاد کن روزی را که برانیم کوهها را
یعنی از بیخ برکنیم ودر هوا برگشته سازیم وتری الارض وبه بینی تو زمین را بارزة ظاهر شده از زیر کوهها
ودرختان نه بر روی زمین برآمده وحشرناهم وحشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در موقف فلم نغادر
پس نگذاریم منهم احدا از ایشان یکی را حشر ناکرده وعرضوا وعرض کرده شوند علی ربک بر حساب پروردگار تو
صفا استاده وصف کشیده وحق سبحانه وتعالی گوید لقد جئتمونا هر آینه آمدید بما پیشان برهنه دستهای
خدم وحشم ومال ومنازل کما خلقناکم همچنانکه آفریده بودیم شما را اول مرة اول بار که هیچ چیز
نداشتید بل زعمتم بلکه پنداشتید شما که نبودیم وپنداشتید ان لن نجعل لکم نسازیم برای شما موعدا
وقتی برای انجاز وعده یا مکان موعود برای محاسبه این خطاب خاص برای منکران بعث است
ووضع الکتاب ونهاده شود نوشتهای اعمال در دستهای اهل حشر یا کتابهای که در ایشان در میزان
فتری المجرمین پس به بینی گناهکاران را مشفقین ترسان وهراسان کشتگان مما فیه از آنچه
که در کتاب ایشان باشد از گناه فراموش کرده باشند یعنی چون بران مطلع گردند وخوف بر ایشان
مستولی گردد ویقولون وگویند یا ویلتنا وای برما مال هذا الکتاب چه بوده است این نامه را که مطلقا
لا یغادر ونگذاشت صغیرة ولا کبیرة گناهان خورد وبزرگ خود را الا احصیها مگر شمرده است
وانها را وضبط کرده نگاهداشت ووجدوا ما عملوا وبیابند آنچه کرده اند حاضرا در پیش آمده ولا یظلم
ربک وستم نکند پروردگار تو احدا بر کسی بنقصان حسنه یا زیادتی سیئه واذ قلنا ویاد کن آنکه گفتیم
للملائکة اسجدوا مر فرشتگان را که سجده کنید لآدم مر آدم را فسجدوا پس سجده کردند الا ابلیس مگر ابلیس

کان

كَانَ مِنَ الْجِنِّ بود از جن يعني قوم بني الجان يا جن كردي الله [illegible] زير شد الله وابليس ايشان بود
بعضي ايشان از ملايك مخلوق اند از نور وقول اول اصح است چه همين ابليس را ذريت اثبات ميكند وملايكه را
ذريت نيست ودليل ديگر آنست كه ميگويد فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ پس بيرون رفت از فرمان پروردگار خود تا بري
سببست يعني عاصي شد بجهت آنكه در اصل جن بود أَفَتَتَّخِذُونَهُ آيا فرا ميگيريد شيطان را وَذُرِّيَّتَهُ
وفرزندان او را أَوْلِيَاءَ دوستان مِنْ دُونِي بجز من يعني ايشان را دوست ميگيريد وفرمان برداري ميكنيد
وفرمان عاصي ميشويد وَهُمْ وحال آنكه ابليس وذريت لَكُمْ عَدُوٌّ مر شما را دشمن اند بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا بد است
ستمكاران ابليس وذريت او بدل كه بدلي از خداوند وگويند ذريت يعني اتباع است وتسميه ايشان بذريت
از قبيل مجاز بود واكثر بر آنند كه او را ذريت هست ودر تبيان آورده كه چون حق تعالي ابليس را بر انداخت
از پهلوي چپ او [illegible] نام دارد بيافريد واو را بشمار ريگها بيابان فرزند اند وانا اولاد او يكي
مره است كه كنيت بدو يافته وديگر لاقيس وولهانست ودر عين المعاني آورده كه لاقيس موسوس طهارتست
وولهان موسوس صلوة گفته اند ويا بتفاق زنبور از اولاد او صاحب سواق است وبسر رع كم زدن زني
عنايت وسوسه واعور صاحب ابواب زناست ومسوط اراجيف است ودام با خير نا طعام
بسم الله الرحمن الرحيم نگفته باشد شركت ميكند در خوردن ودرش [illegible] است كه ايشان را بهواء
مختلف ميدارد وبعضي گفته اند زلنبور [illegible] از اولاد اوست واو صاحب مصائب است كه بجزع وفزع
ودر روي وموي كندن وگريبان پاره كردن [illegible] ميفرمايد مَا أَشْهَدْتُهُمْ حاضر نكردانيدم
شيطان را واولاد او را خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بوقت آفرينش آسمان وزمين تا با ايشان مشاورت كنم
يا مددكاري طلبم وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ ونه بوقت آفرينش نفسهاي ايشان اعتقاد جمعي از كفار آن بود
كه جن بر علوم غيبي مطلع اند حق سبحانه نفي آن ميكند وميگويد ايشان در آفرينش آسمان وزمين حاضر
نبودند تا غيبي از آن دانند واز آفرينش نفسهاء خود نيز بيخبر اند پس چگونه ايشان را در عبادت با انباز
ميگيريد وَمَا كُنْتُ ونيستم من مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ فراگيرنده گمراه كنندگان را كه ابليس وذريت اويند
عَضُدًا ياران ومددكاران يعني من در خالقيت بي نيازم از يار ومددكار وَيَوْمَ يَقُولُ وياد كن آن روز را كه گويد
خداي تعالي فرشته يا را در [illegible] مر مشركان را كه براي شفاعت خود يا بجهت دفع عذاب از خود نَادُوا بخوانيد
باواز بلند شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ شريكان مرا آنكه گمان برديد كه ايشان انباز منند اضافت شركاء بزعم
ايشانست وبجهت توبيخ وتقريع [illegible] فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند كافران بتان را واستغاثت كنند
فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ پس اجابت نكنند مر ايشان را وبفرياد نرسند وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وگردانيديم ميان كفار
والهه ايشان مَوْبِقًا جاي هلاك يعني وادي از واديهاي دوزخ [illegible] ميان ايشان كه هلاكت عظيم باشد
وهم ايشان را در آن معذب سازيم واز عبد الله بن عمر رض منقولست كه موبق وادي باشد عميق در جهنم كه بدان جدا كنند

میان اهل لا اله الا الله و ما سوی ایشان وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ و ببینند مشرکان النَّارَ آتش
دوزخ را معاینه از چهل ساله راه فَظَنُّوا أَنَّهُمْ پس یقین دانند که ایشان مُوَاقِعُوهَا
در افتادنی اند بآن وَلَمْ يَجِدُوا و نیابند عَنْهَا از آن آتش مَصْرِفًا مکانی که باز
گردند بدان تا گویند کاه نیابند جهت آنکه از همه جوانب احاطه کرده باشد بدیشان
وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی که ما بیان کردیم و مفصل گردانیدیم فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درین قرآن لِلنَّاسِ برای مردمان
مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که بدان محتاج اند از قصص امم گذشته که سبب عبرت گردد و دلائل قدرت کامله که موجب
ازدیاد بصیرت شود حکم الهی که بدان حق تم بحقی فضل عظیم در کتاب کریم و حکم قدیم انجم مجملا بجان آنکه
گفته است الجدال که درین باب وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی أَكْثَرَ شَيْءٍ از بیشتر چیزی که جدال از وی
است جَدَلًا از روی خصومت باطله یعنی آدمی از مخلوقات جدل کننده تراست و خصومت او در کار
حق بیشتر ابن عباس رض گفته مراد نضر بن الحارث است که در قرآن جدل مینمود یا ابی بن خلف که در امر بعث
و حشر خصومت میکرد وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت أَنْ يُؤْمِنُوا از آنکه بگروند و
تصدیق کنند إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ چون آمد بدیشان سبب راه نمونی که محمد است یا قرآن وَيَسْتَغْفِرُوا
رَبَّهُمْ و منع نمود ایشان را از آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان
بوی إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ مگر آنکه بیاید بدیشان سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ سنت خدای در هلاک پیشینیان أَوْ يَأْتِيَهُمُ
الْعَذَابُ یا بیاید بدیشان عذاب قُبُلًا روی باروی و مستاصل کردند یعنی در روز بدر وَمَا نُرْسِلُ
الْمُرْسَلِينَ و نمی فرستادیم ما فرستادگان را إِلَّا مُبَشِّرِينَ مگر مژده دهندگان مر اهل ایمان را بنوال ابدی
وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان مر مشرکان را بنکال سرمدی وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا و مجادله میکنند آنانکه
کافر شدند بِالْبَاطِلِ بر بیهوده که اقتراح آیاتست بعد از ظهور معجزات و جز آن میکنند لِيُدْحِضُوا
تا زایل گردانند از معارضه خود و باطل سازند بِهِ الْحَقَّ بآن جدل الحق را که قرآنست یا دین قویم محمدی وَ
اتَّخَذُوا آيَاتِي و فرا گرفتند آیتهای کتاب یا دلایل قدرت مرا وَمَا أُنْذِرُوا و آنچه را بیم کرده
شده اند بدان از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعید اخروی را گرفتند هُزُوًا افسوس کرده شده بآن
وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ به نشانهای پروردگار
خود فَأَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بتابد از آن و قبول نکند وَنَسِيَ و فراموش کند مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ عاقبت
آن عملها که از پیش فرستاده است هر دو دست او یعنی فراموش کرد آنرا از کفر و معاصی خود و تفکر
نمیکند در عواقب آن إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی که ما نهادیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پوششها
أَنْ يَفْقَهُوهُ تا درنیابند آنرا وَفِي آذَانِهِمْ و در گوشهای ایشان افکندیم وَقْرًا گرانی تا نشنوند
آنرا چنانچه حق استماع است وَإِنْ تَدْعُهُمْ و اگر خوانی تو ایشانرا إِلَى الْهُدَىٰ بانچه سبب هدایت است

یعنی

یعنی ایمان نیارند فَلَنْ یَهْتَدُوا پس راه نیابند اِذًا اَبَدًا [illegible] یعنی بعوث تو راه نیابند ابداً
هرگز زیرا جمعی اند انکار که که علم حق بعدم ایمان ایشان متعلق بود وَرَبُّكَ الْغَفُورُ و پروردگار تو آمرزنده است
و صاحب بخشش ذُو الرَّحْمَةِ خداوند بخشش لَوْ یُؤَاخِذُهُمْ اگر بگیرد خدای ایشان را یعنی کافران را بِمَا کَسَبُوا
بآنچه میکنند از گناهان که شرک است و تکذیب پیغمبر و قرآن لَعَجَّلَ هر آینه بشتاباند لَهُمُ الْعَذَابَ برای
ایشان عذاب را در دنیا بَلْ لَهُمْ بلکه عذاب مشرکان هست مَوْعِدٌ وعده یا زمان وعده که روز بدر است
یا قیامت که چون آن وعده در آید لَنْ یَجِدُوا نیابند مِنْ دُونِهِ بجز خدای مَوْئِلًا پناهی و گریزگاهی
وَتِلْكَ الْقُرَى و آن دیههای که قصه ایشان بر تو خوانده ایم یعنی حجر و احقاف و مؤتفکات اَهْلَکْنَاهُمْ
هلاک کردیم اهالی آن را لَمَّا ظَلَمُوا آنگاه که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب و مجادله و معاصی وَجَعَلْنَا
لِمَهْلِکِهِمْ و مقرر گردانیدیم برای هلاک ایشان مَوْعِدًا وقتی موعود که چون برسد از آن پس و پیش نیفتاد
پس حال قریش عبرت نمیگیرند و از شرک و نافرمانی دست باز نمیدارند. سعید نه وعظ بغیره رشید
الدین و صواط شکرالله سعید ترجمه این کلام سعادت اعلام نموده. بیت نیکبخت آن کسی بود که دلش
آنچه نیکی درو ست بپذیرد دیگران را چو پند داده شود او از آن پند بهره گیرد آورده اند که موسی علیه السلام بعد از هلاک
فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرده خطبه خواند که فغان از ستمها بر آمد و هم در ادای آن کلمات
و تامل در معانی آن و حقایق متحیر شدند یکی از علماء قوم گفت یا کلیم الله هیچ کس باشد در روی
زمین از تو داناتر موسی علیه السلام فرمود که من نمیدانم در همه عالم از خود داناتری و گویند در ضمیر مبارکش این صورت
گذشت پیش که بر آن تلفظ کند حق سبحانه بر وی وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص
داده ایم او را بعلم خاص برو با یکی از خواص خود تا منزل وی و با خود ماهی بریان همراه بر که او ترا براه خواهد
نمود حضرت موسی علیه السلام بقیامه متوجه روی براه آورد وَاِذْ قَالَ مُوسَى و یاد کن ای محمد چون گفت موسی
علیه السلام لِفَتَاهُ مر شاگرد و خادم خود یعنی یوشع بن نون را که بطلب خضر لَا اَبْرَحُ همیشه خواهم رفت
حَتَّى اَبْلُغَ تا برسم مَجْمَعَ الْبَحْرَیْنِ بمجمع بحرین که انجا مکان اوست و آن ملتقی بحر فارس
و روم بود و گویند آن موضع او را وزیسته است و در زاد المسیر آورده در بند نامه فی شروان
نیز گفته اند القصه موسی علیه السلام فرمود که مدام میروم تا برسم بمنزل او اَوْ اَمْضِیَ حُقُبًا
یا میروم زمانی دراز که هشتاد سال باشد بهیچ وجه روی از سفر بر نتابم تا او را نیابم و دست از طلب
ندارم تا کام من بر آید ای یوشع تو باز موافقت مینمائی در طلب آن بنده صالح یوشع را گفت که ارمی را با تو
موافق ام در رفاقت ترا نفستم [illegible] خوشی است آزرکی انرا که همراه چنین باشد پس یوشع چند نان
و ماهی بریان برداشت و باتفاق موسی علیه السلام روان شد فَلَمَّا بَلَغَا پس آنگاه که رسیدند مَجْمَعَ
بَیْنِهِمَا بمجمع میان دو دریاست انجا بر صخره که بر کنار چشمه بود بنشستند و موسی علیه السلام در خواب رفت

یوشع دران چشمه وضو ساخت قطره از دست وی [illegible] ماهی بریان چکید فی الحال ماهی بریان زنده
روی بدریا نهاد و یوشع متحیر گشت و موسی از خواب بیدار شد [illegible] حال یوشع و ماهی فراموش نموده روی براه نهاد
تعجیل سفر نسیا حوتهما فراموش کردند ماهی خود را فاتخذ سبیله پس فرا گرفت ماهی راه خود را فی
دریا سربا مثل سرداب که دران توان رفت هر جا که ماهی میرفت آب بالای او چون طاق مرتفع می ایستاد و
خشک میگشت فلما جاوزا پس وقتی که درگذشتند از مجمع البحرین قال گفت موسی علیه السلام
مر چاکر خود را یعنی یوشع را علیه السلام که وقت چاشت شد آتنا غداءنا بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم
که گرسنه شدیم و دیگر ماندیم لقد لقینا هر آینه دیدیم من سفرنا از این سفر که درو ایم هذا نصبا رنجی و
چون یوشع سفره او دید قصه ماهی بیادش آمد قال ارایت گفت یوشع خبرداری اذ اوینا الی الصخرة
چون جای گرفته بودیم بدان صخره بکناره چشمه فانی پس بدرستی که نسیت الحوت فراموش کردم ماهی را یعنی
قصه او را که با تو بگویم وما انسانیه و فراموش نکرد بمن ذکر او الا الشیطان مگر شیطان که مرا مشغول
ان اذکره از آنکه یاد دهم ترا و اتخذ سبیله و گرفت ماهی راه خود را فی البحر در دریا عجبا
راه عجیب که هر جا میرفت راهی فراخ پدید میشد و زمین دریا نیز خشک میگشت قال گفت موسی
علیه السلام ذلک آن قصه ماهی است ما کنا نبغ آنچه بودیم که میطلبیدیم چه نشان بود وجایی
که آن ماهی مارا راه دریا خواهد نمود بآن کسی که میطلبیم فارتدا پس باز گشتند علی آثارهما قصصا
بر نشانهای قدم خود از پی رفتنی تا رسیدند بدان موضع که ماهی بدریا در آمده بود راهی دیدند گشاده و خشک
دران راه در آمدند فوجدا پس یافتند عبدا من عبادنا بنده را از بندگان ما که خضر [illegible] عنایت
اتیناه دادیم او را رحمة بخششی من عندنا از نزدیک ما که آن وحی است و نبوت بقولی که او را
دانستن باطن [illegible] آنکه نبوت او را قایل نیستند و علمناه و بیاموختیم او را من لدنا علما
از نزدیک ما علمی که خاص است بما و کسی از آن اطلاع [illegible] ما در حقایق سلمی از ذو النون مصری نقل
میکند که علم لدنی آنست که حکم کند بر خلق بمواقع توفیق و خذلان و گفته اند علمیست که حاصل شود
بی واسطه کسب و تلقین حرف صاحب کشف الاسرار فرموده که دانش این علم محقق است از یافته
گویند در فتوحات از سلطان العارفین نقل میکنند که با جمعی دانشمندان میگفتند که اخذتم علمکم میتا
عن میت واخذنا علما من الحی الذی لا یموت بیت کلشنی که عقل رو بین یکدم است کلشنی که عشق روید
خرم است کلشنی که زکل و مل گردد تباه کلشنی که زدل و مرد و نگاه علم چون بردل زنی یاری شود علم چون
بر گل زنی ماری بود آورده اند که چون بجای خضر رسیدند او را دیدند تکیه کرده و جامه خود را در سر کشیده
موسی علیه السلام گفت خضر جامه از روی خود دور کرده جواب داد و گفت تو کیستی گفت من موسی ام گفت نبی بنی
اسرائیل گفت آری گفت آمده ام که با تو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم و در جواب گفت کی که گوید که زیر [illegible]

ين قبيل باشد ...
گفت مر خضر را موسى عليه السلام هَلْ أَتَّبِعُكَ آيا پيروى
مى بر شرط آنكه آموزانى مرا مِمَّا عُلِّمْتَ از آنچه بتو آموخته اند رُشْدًا علمى كه بينى بر رشد باشد
صابت خير قَالَ إِنَّكَ گفت كه تو لَنْ تَسْتَطِيعَ نمى توانى مَعِيَ صَبْرًا با من شكيبا
ردن موسى عليه السلام گفت چرا صبر نتوانم كرد گفت بجهت آنكه تو پيغمبرى و حكم تو بر ظاهر است و شايد
دا ز من علمى صادر شود در ظاهر كه آن منكر و ناشايست نمايد و توجه حكمت آن را ندانى و بران صبر كردن نتوانى
وَكَيْفَ تَصْبِرُ و چگونه صبر كنى عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بران چيزى كه احاطه نكرده بِهِ بآن خُبْرًا از روى دانش
يعنى علم تو بان نرسيده باشد قَالَ سَتَجِدُنِي گفت موسى زود باشد كه يابى مرا إِن شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد
خداى صَابِرًا صبر كننده بر آنچه از تو بينم وَلَا أَعْصِي و نافرمانى نكنم لَكَ أَمْرًا مر ترا در هيچ كارى قَالَ
گفت خضر بر آنچه كه اى موسى فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي پس اگر پيروى كنى مرا فَلَا تَسْأَلْنِي پس مپرس مرا
عَن شَيْءٍ از چيزى كه منكر باشد و وجه صحت آن ندانى يعنى افتتاح بسوال مكن حَتَّىٰ أُحْدِثَ
لَكَ تا من سازم براى تو مِنْهُ از آن چيز ذِكْرًا بيانى كه تو در يابى موسى عليه السلام قبول فرمود
با هم روى براه آوردند و يوشع بر عقب ايشان ميرفت فَانطَلَقَا پس رفتند بر ساحل دريا
دند بكشتى و از اهل آن استدعاى ركوب در آن نمودند ملاحان اول راضى نشدند و در آخر
را شناختند و بتعظيم تمام در آوردند حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا تا چون نشستند فِي السَّفِينَةِ
و بميان دريا رسيدند خضر تبرى برداشت و پنهان از قوم خَرَقَهَا سوراخ كرد كشتى را قَالَ
أَخَرَقْتَهَا تا غرق كنى اهل كشتى را چه سوراخ كشتى سبب دخول آبست در آن و دخول آب موجب غرق شدن
باشد لَقَدْ جِئْتَ بدرستى كه آوردى شَيْئًا إِمْرًا چيزى شگفت و شنيع و بد كردار قَالَ أَلَمْ أَقُلْ گفت
نگفتم إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ بتحقيق تو در راه مصاحبت كه قوت ندارى و نتوانى مَعِيَ صَبْرًا
قَالَ گفت موسى عليه السلام كه آن سخن از خاطر رفته بود لَا تُؤَاخِذْنِي مواخذه مكن مرا
بآنچه فراموش كردم وَلَا تُرْهِقْنِي و در مرسان مرا مِنْ أَمْرِي از كار من عُسْرًا دشوارى يعنى
مگير و بار بدين مقدار مضايقه مكن فَانطَلَقَا پس از سفينه بيرون رفتند تا بديهى رسيدند
جمعى كودكان بازى ميكردند و پسرى با بلند قامت خط سبز بر پشت لب او ظاهر شده نام او
بود و نام پدر او سلال با كاروى و نام مادرش شاهو يا رحمى در ميان ايشان بود موسى
ستند حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا تا چون بديدند پسرى را كه ذكر كرديم خضر او را از ميان
در پس ديوار برد فَقَتَلَهُ پس بكشت او را بذبح اختناق قَالَ أَقَتَلْتَ

XVIII, 73

نفسي پاك را بغير نه

باشد يعني او پاك بود از

بي قصاص چكونه اورا كشتي كه

جيئت هرآينه آوردي تو

شيئاً نكراً

قال الم اقل لك انك لن تستطيع معي صبرا:

